

بجمله آثار اعلیٰ و برتر جمیع کتب  
مکتوبه دارالکتب و خطبات

دانه

کدی المی

بش

دائره

کمدی الهی

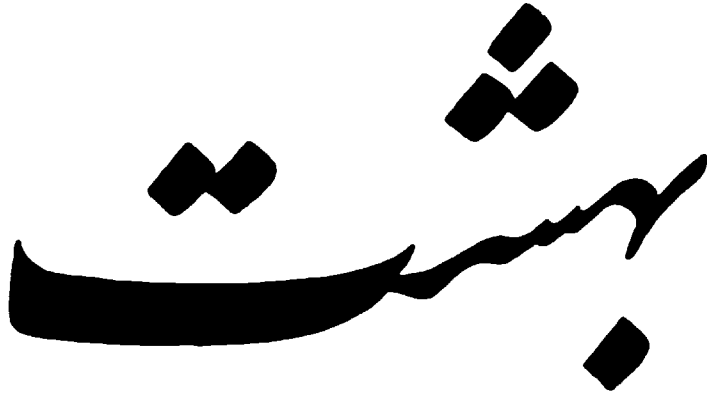
دانتہ آلیگیری

Dante Alighieri

کمدی الہی

La Divina Commedia

\* \* \*



PARADISO

ترجمہ از متن ایتالیائی ، با مقدمہ و شرح و حواشی و فہرست اعلام ،

با یک نابلو قلمی دانتہ ، یک نابلو از ساندرو بوتیچلی S . Botticelli ،

۱۵ نابلو از گوستاو دورہ Gustave Doré ، و یک نقشہ .



قدیمترین تصویر چاپی داتّه ، مربوط به سال ۱۵۶۴ میلادی  
نقل از صفحه اول «کمدی الهی داتّه الیگیری» چاپ شهر ونیز ، ایتالیا ،  
موسسه Sessa di Venezia ، سال ۱۵۶۴

این تصویر از روی گراور چاپی کتاب «کمدی الهی» چاپ «تورینوی» ایتالیا ، که توسط «کارلو استابنر» استاد ادبیات ایتالیائی و داتّه شناس معروف معاصر بوسیله موسسه مطبوعاتی «پراویا» در تورینوو میلان منتشرشده ، نقل شده است . اصل این کتاب در «کتابخانه کلیسای کانولیک» تهران است .

# فهرست مطالب

## مقدمه :

صفحه	
۱۰۱۳	سفرنامه بهشت
۱۰۳۳	سفر آسمان ، افلاك ، ملائك ، در ادبيات ايران-آسمان و ملائك در قرآن
۱۰۴۱	نظری به «ارداویراف نامه» ، کمدی الهی ایرانی
۱۰۴۷	«بهشت» در معتقدات مختلف بشری
۱۰۴۸	بهشت در عقاید اساطیری کهن : مصری ، کلدانی و آشوری ، فینیقی ، یونانی ، ژرمنی ، هندی ، چینی ، ژاپنی
۱۰۵۷	بهشت در آئین یهود
۱۰۶۳	بهشت در آئین زرتشتی
۱۰۷۱	بهشت در آئین مانوی
۱۰۷۷	بهشت در اسلام
۱۰۸۰	بهشت در مسیحیت
۱۰۸۸	«بهشت» داته از نظر «سمبولیک»
۱۱۰۲	داته و حافظ : تحلیلی از سفر بهشت
۱۱۰۸	چند کلمه در باره ترجمه فارسی «کمدی الهی»
۱۱۱۹	مراجع متن و مقدمه و حواشی این کتاب

## متن کتاب

<u>صفحه</u>	
۱۱۳۱	سرود اول - مقدمه بهشت
۱۱۳۳	متن سرود
۱۱۴۳	سرود دوم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذرخود کوتاهی کرده اند
۱۱۴۵	متن سرود
۱۱۵۴	سرود سوم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذور خود کوتاهی کرده اند
۱۱۵۶	متن سرود
۱۱۶۶	سرود چهارم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذرخود کوتاهی کرده اند
۱۱۶۷	متن سرود
	سرود پنجم - آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ایفای نذرخود کوتاهی کرده اند
۱۱۷۶	آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۱۷۹	متن سرود
۱۱۸۹	سرود ششم - آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۱۹۱	متن سرود
۱۲۰۷	سرود هفتم - آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح کوشا و نکوکار
۱۲۰۸	متن سرود
۱۲۱۸	سرود هشتم - آسمان سوم : فلک زهره - ارواح عاشق
۱۲۲۰	متن سرود
۱۲۳۵	سرود نهم - آسمان سوم : فلک زهره - ارواح عاشق
۱۲۳۶	متن سرود
۱۲۴۹	سرود دهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۵۱	متن سرود
۱۲۶۶	سرود یازدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۶۷	متن سرود
۱۲۷۸	سرود دوازدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۷۹	متن سرود
۱۲۹۴	سرود سیزدهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین
۱۲۹۵	متن سرود

<u>صفحه</u>	
	<b>سرود چهاردهم - آسمان چهارم : فلک خورشید - ارواح فقها و متألّهین</b>
۱۳۰۷	آسمان پنجم : فلک مریخ - شهسواران مسیح
۱۳۱۰	متن سرود
۱۳۲۴	<b>سرود پانزدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهسواران مسیح</b>
۱۳۲۵	متن سرود
۱۳۳۸	<b>سرود شانزدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهسواران مسیح</b>
۱۳۳۹	متن سرود
۱۳۵۵	<b>سرود هفدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهسواران مسیح</b>
۱۳۵۶	متن سرود
	<b>سرود هیجدهم - آسمان پنجم : فلک مریخ - شهسواران مسیح</b>
۱۳۶۹	آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند
۱۳۷۱	متن سرود
۱۳۸۸	<b>سرود نوزدهم - آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند</b>
۱۳۸۹	متن سرود
۱۴۰۵	<b>سرود بیستم - آسمان ششم : فلک مشتری - شاهان دادگستر و خردمند</b>
۱۴۰۶	متن سرود
۱۴۱۹	<b>سرود بیست و یکم - آسمان هفتم : فلک زحل - ارواح مجذوب</b>
۱۴۲۱	متن سرود
	<b>سرود بیست و دوم - آسمان هفتم : فلک زحل - ارواح مجذوب</b>
۱۴۳۴	آسمان هشتم : فلک ثوابت
۱۴۳۵	متن سرود
۱۴۴۹	<b>سرود بیست و سوم - آسمان هشتم : فلک ثوابت - پیروزی مسیح و مریم</b>
۱۴۵۲	متن سرود
۱۴۶۴	<b>سرود بیست و چهارم - آسمان هشتم : فلک ثوابت - مظهر ایمان</b>
۱۴۶۵	متن سرود
۱۴۸۰	<b>سرود بیست و پنجم - آسمان هشتم : فلک ثوابت - یعقوب ، مظهر امید</b>
۱۴۸۱	متن سرود
۱۴۹۷	<b>سرود بیست و ششم - آسمان هشتم ، فلک ثوابت - یوحنا ، مظهر احسان</b>
۱۴۹۸	متن سرود
	<b>سرود بیست و هفتم - آسمان هشتم : فلک ثوابت</b>
۱۵۰۳	آسمان نهم : فلک بلورین (فلک الافلاک)
۱۵۰۴	متن سرود

صفحه	
۱۵۳۱	سرود بیست و هشتم - آسمان نهم : فلك الافلاك - فرشتگان
۱۵۳۶	متن سرود
۱۵۵۰	سرود بیست و نهم - آسمان نهم : فلك الافلاك - فرشتگان
۱۵۵۱	متن سرود
۱۵۶۶	سرود سی ام - عرش الهی : خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۵۶۸	متن سرود
۱۵۸۳	سرود سی و یکم - عرش الهی : خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۵۸۵	متن سرود
۱۵۹۹	سرود سی و دوم - عرش الهی : خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی
۱۶۰۱	متن سرود
۱۶۱۹	سرود سی و سوم - عرش الهی : خدا
۱۶۲۱	متن سرود
۱۶۳۷	فهرست اعلام



# فهرست تصاویر

## صفحه

## مقدمه

داتنه ، تصویر قدیمی از سال ۱۵۶۴ میلادی  
نقشه جغرافیائی «بهشت» داتنه  
ز  
۱۱۲۹

## متن کتاب

- ( ۱۵ تابلو از «گوستاودوره» نقاش و مجسمه‌ساز بزرگ قرن نوزدهم فرانسه )
- ۱۱۵۷ ارواحی چند را دیدم که آماده سخن گفتن مینمودند  
۱۱۸۵ بیش از هزار روح بهشتی بجانب ما آمدند  
۱۲۲۵ « ... از همانوقت تاج پادشاهی سرزمینی که دانوب سیرایش میکند بر سرم میدرخشید  
۱۲۸۷ هر دو حلقه این گلهای جاودانی ارواح بهشتی پیرامون ما در گردش بودند  
۱۳۱۷ دیدم که همراه با بانوی خویش در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای بالاتر رفته بودم  
۱۳۱۹ زیرا که ددل این فروغ خیره کننده ، مسیح چون برقی میدرخشید  
... اما ضرور بود که فلوزانس در آخرین روزهای آرامش خود قربانی بدن سنگ نیم  
۱۳۵۳ شکسته دهد که نگاهبان پل است  
۱۳۷۹ در این فروغها ارواح بهشتی سرود خوانان بهرجانب در پرواز بودند  
۱۳۹۱ در برابر من تصویر زیبایی که از اجتماع ارواح بهشتی پدید آمده بود گشوده بال هویدا بود  
۱۴۰۷ جمله این فروغهای زنده که درخششی قزون یافته بودند بخواندن سرودهایی ملکوتی پرداختند  
۱۴۲۵ در تلائو این ارواحی که با بکدیگر بدانجا آمدند ، وضعی چنین دیدم

## فهرست تصاویر

---

- ۱۴۹۹ خاطر آسوده دار که بینائیت با آ؛ که خلل یافته از میان نرفته است
- ۱۵۱۵ بریدر ، بریسر ، بروح القدس ثنا باد
- ۱۵۴۳ حلقهها را دیدم که چونانکه از آهنی مذاب شراره برآید ، شراره برافشانند
- ۱۵۸۷ داته و بتائرس در عرش اعلی . طرح معروف « بونیچلی »
- ۱۶۲۹ پراکندگان عالم آفرینش را در کتابی که عشق شیرازه اوراقتش بود بهم پیوسته دیدم

## مقدمه

سفر نامه بهشت - سفر آسمان ، افلاك و ملائڪ در ادبيات  
ایران - افلاك و فرشتگان در اسلام - نظری به «ارداویراف نامه»  
کمدی الهی ایرانی - بهشت در معتقدات مختلف بشری - بهشت  
در مذاهب اساطیری کهن - بهشت در آئین یهود - بهشت در آئینهای  
زرتشتی و مانوی - بهشت در اسلام - بهشت در مسیحیت -  
بهشت داته از نظر « سمبولیک » - داته و حافظ : تحلیلی از  
سفر بهشت - کلامی چند درباره ترجمه فارسی « کمدی الهی »

## «سفرنامه» بهشت

پس از پایان مرحله «برزخی» سفر دورودراز داتنه در دیار جاوید ، اینک نوبت سومین و آخرین قسمت این سفر یعنی «بهشت» رسیده است . داتنه این سفر را بهنگام نیمروز از نخستین منزل آن یعنی از «بهشت زمینی» آغاز میکند ، ولی معلوم نیست که چه وقت آنرا پایان میرساند ، زیرا که این بار وی از دایره «زمان و مکان» بیرون میرود و پای به «لابتاهی» و «ابدیت» میگذارد که آنرا آغاز و انجامی نیست ، و در آخرین منزل این سفر حتی از «عالم افلاک» نیز که تاحدی نشان از «مکان» میدهند اثری نمیماند .

اما این سومین مرحله سفر بسیار بزرگتر از آن دو قسمت دیگر است ، زیرا که دوثلث اول سفر او ، یا در دره دوزخ و یا در کوه برزخ گذشته بود که عمق یکی از آن دو نیمی از کره زمین را شامل میشد و ارتفاع آن دیگری ازین نیم هم کمتر بود ، اما این ثلث سومین در عالم ییکران افلاک میگذرد که کره زمین مجموعاً در برابرش ذره‌ای ناچیز بیش نیست .

برای همراهی باداتنه در این سومین و مهمترین مرحله سفر آن جهانی او ، باید پیش از هر چیز باوضع افلاک و نظریه‌های که قدما در باره زمین و آسمانها داشتند آشنا شد ، زیرا سراسر «بهشت» در کمندی الهی بااین «نظریه فلکی» بستگی دارد . این همان «هیئت هفت فلکی» قدیم است که هزاران سال کمپویش مورد قبول بشر بوده و منجمانه تقریباً همه آنچه در عالم علم و ادب ایران درین باره گفته شده بهمین نظریه مربوط است .

اساس علم هیئت در اروپا و در دنیای اسلامی تا چهار صدسال پیش که «کپرنیکوس» Copernicus کتاب معروف خود *De orbium coelestium revolutionibus* را انتشار داد (سال ۱۵۴۳) و در آن ثابت کرد که خورشید مرکز منظومه شمسی است، بر نظریه قدیم کلدانی و یونانی و منصوصاً نظریه فلکی بطلمیوس (Ptolemaeus) متکی بود که بموجب آن زمین مرکز ثابت جهان است و افلاک در پیرامونش در گردشند . قبل از آن اصولاً گمان میردند که آسمان جسمی مادی است و جمله ستارگان بدان چسبیده‌اند و همراه با آن میگردند ، و فقط بعدها برای سیارات هفتگانه افلاکی خاص قائل شدند و این

افلاک را شفاف و حاکی ماوراء دانستند، و اندکی بعد ارسطو آسمان هشتم را آسمان ثوابت نامید. طبق نظریه بطلمیوس که بر اساس مشاهدات و مطالعات فلکی کلدانیان وضع شده بود و در یونان و روم و در دوران قرون وسطی قبول عامه داشت، هفت سیاره منظومه شمسی هر یک دارای فلک دواری خاص خود هستند، و بقیه ستارگان یعنی مجموعه ثوابت نیز جملگی در فلک واحد هشتمینی در آن سوی فلک زحل جای دارند. این فلک نیز خود محصور در فلکی نهمین است که «فلک بلورین» یا «فلک الافلاک» نام دارد و حرکت دورانی جمله افلاک دیگر از نیروی محرکه آن میآید.

بنابراین، طبق هیئت بطلمیوسی بر کرداگرد کره زمینی که مرکز ثنات است، هفده فلک بصورت کوبهای شفاف نه گانه بدین ترتیب در گردشند:

فلک اول: ماه، که نزدیکترین افلاک بزمین است - فلک دوم: عطارد (تیر) - فلک سوم: زهره (ناهید) - فلک چهارم: خورشید - فلک پنجم: مریخ (بهرام) - فلک ششم: مشتری (برجیس) - فلک هفتم: زحل (کیوان) - فلک هشتم: فلک ثوابت. - فلک نهم: فلک الافلاک، که آنرا با اصطلاح خاص «محرک نخستین» *Primum Mobile* مینامیدند. این فلک آخرین را گاه نادیده گرفته و از آن سخنی نگفته اند.

گردش این افلاک یکسان نیست، بدین معنی که فلک هر سیاره گردش دورانی خاص خود را دارد، و سرعت سیر هر فلک بهمان نسبت که این فلک از زمین دورتر میشود زیادتر است، زیرا که جاذبه زمین کمتر در آن اثر میبخشد. فلک ثوابت هریست و چهار ساعت یکبار بطول کامل بدور خود میگردد و گردش دورانی «فلک الافلاک» از آن نیز سریعتر است.

دانه خود در کتاب «ضیافت» *Convivio* که حاوی بسیاری از نظریات علمی اوست و در کمدی الهی غالباً مورد مراجعه و نقل قرار میگیرد، درین باره چنین منویسد (کتاب دوم، باب چهارم): «اولین فلک فلکی است که ماه در آن است. دومی آنکه عطارد در آن است. سومی آنکه زهره در آن است. چهارمی آنکه خورشید در آن است. پنجمی آنکه مریخ در آن است. ششمی آنکه مشتری در آن است. هفتمی آنکه زحل در آن است. هشتمین، فلک ستارگان است. فلک نهمین مرئی نیست و فقط از روی قرائنی که قبلاً از آنها سخن رفت بوجود آن پی میتوان برد، و خیلی ها آنرا «فلک بلورین» نامیده‌اند، زیرا که این فلک کاملاً حاکی ماوراء و شفاف است.»

در الهیات مسیحی برای «آسمان» دو مفهوم مادی و معنوی قائل شدند، و «آسمان معنوی» را محلی دروای آسمان محسوس دانستند که جایگاه خداوند و اقامتگاه بعد از مرگ ارواح آمرزیده است، و اما *اندک اندک* در افکار عامه این دو «آسمان» درهم

آمیخت . در «بهشت» دانه این افلاك نه گانه منازل مختلف ارواح بهشتینند که بعد از مرگ با آسمان میروند ، یعنی این افلاك مجموعاً تشکیل آن «بهشت» و «ملکوت» را میدهند که بمؤمنین و آمرزیدگان وعده شده است، و ارواح بسته بکمی و زیادی درجه «سعادت جاودان» که بحسب شایستگی خویش و بحسب برکت الهی از آن برخوردارند در آنها بسر میبرند و درجه این «سعادت» آنان بسته بکمی یا زیادی بهره ایست که از فروغ الهی و از جذبۀ ناشی از این «خدای بینی» عایدشان میشود . اصول پنجگانه «سعادت کامله» ارواح در آسمان بنا به الهیات کاتولیک از این قرار است :

۱- دوری از هر رنج و درد جسمانی ۲ - مصونیت از گناهکاری ۳ - اطمینان بابدیت این حالت سعادت ۴ - بهره بردن از جمله لذاتی که آدمی پس از رستن از احتیاجات و الزامات زمینی آرزو میتواند کرد ۵- امکان دیدار بیواسطه جمال خداوند که سرچشمۀ لذت و اعلی است .

هریک از این افلاك نه گانه را دسته ای خاص از فرشتگان میگردانند که «قوای محرکه» یا «گردانندگان» افلاکند. زیرا که جز با دخالت ایشان افلاك را که اجسامی بیجانند خود بخود قدرت حرکت نیست . بدین ترتیب همچنانکه نه فلک در عالم کائنات در گردشند ، ملائک نیز به نعلبغه تقسیم میشوند ، و در تقسیم بندی افلاك ترتیب تقدم و تأخر ایشان بسته بدرجه تزدیکیشان با ذات الهی یعنی بدرجه «عشق» ملکوتی آنها است .

ولی در این «الهیات فلکی» ، بالاتر از این افلاك نه گانه یا بقول شعرای ما «نه کرسی آسمان» ، يك آسمان دیگر ( آسمان دهمین ) نیز هست که همان «عرش الهی» یعنی اورنگ گاه خاص خداوند است . این آسمان را Empireo ( از ریشه یونانی Enpûrios ) یعنی آسمان آتشین مینامند و آنرا بخلاف سایر افلاك بی حرکت میدانند ، زیرا که اوست که جمله اجزاء کائنات را بحرکت و امیدارد ؛ در عین حال این آسمان مطلقاً غیرمادی است ، یعنی از فروغ محض پدید آمده است و این فروغ نامحدود نه فلک دیگر و زمین را چون اجزائی محدود در سینۀ خویش جای داده است . دانه خود در باره این آسمان در کتاب «ضیافت» در دنبال شرح افلاك نه گانه چنین مینویسد :

«کاتولیک ها بیرون ازین فلک آخرین را جایگاه آسمان «امپیری» (عرش اعلی) میدانند . معنی این اسم آسمان آتشین یا آسمان منوراست، و این آسمان است که جمله آسمانهای دیگر را بحرکت در میآورد . ازین جهت است که آسمان «فلک الافلاك» را حرکتی تندتر از افلاك دیگر است ، زیرا که این فلک از سایر افلاك بدین الهی ترین آسمانها تزدیکتر است و در آتش شوق و شوری بیشتر میگدازد و این شوق او را با چنان سرعتی بدوران و امیدارد که تصورش را نمیتوان کرد . در عوض جایگاه خاص ذات پروردگار جاودانه آرام و

بیحرکت است ، زیرا که خداوند فقط بکمال خودش ناظر است و مایه شوق اودر بیرون از وجود وی نیست .

در همین کتاب «ضیافت» (کتاب دوم ، باب چهاردهم) دانه بتفصیل در باره مفهوم «سمبولیک» این افلاک یعنی صورت تمثیلی آنها در میان علوم بشری بحث میکند ، و بدلائلی خاص (که در این کتاب در مقدمه سرود های مربوط بهرفلک نقل شده) هریک از آنها را با علم معینی در سلسله علوم اصلی همانند میداند . درین باره خودش مینویسد : «... چنانکه فوقاً گفته شد ، هفت فلکی که بما نزدیکتر از همه اند افلاک سیاراتند ، و در بیرون از آنها دوفلک دیگر جای دارند ، و بالای آن همه آسمانی است که بیحرکت است . هفت فلک اول متوافق با علوم ثلاثه ( Trivium ) و علوم اربعه ( Quadrivium ) هستند که بترتیب عبارتند از : صرف و نحو ، منطق ، بیان ، ریاضی ، موسیقی ، هندسه ، هیئت ؛ فلک هشتمین یعنی فلک ثوابت هماهنگ با علم طبیعی یعنی فیزیک و علم اولین یعنی «ماوراء الطبیعه» (متافیزیکا) است ؛ و فلک نهمین هماهنگ با علم اخلاق است ، و آسمان ثابت هماهنگ با علم الهی است که الهیات Teologia نامیده میشود .»

بدین ترتیب دانه برای «بهشت» نیز ، مانند «دوزخ» و «برزخ» ، ده منزل و مرحله مختلف قائل شده است ؛ این اصرار در حفظ رقم «۱۰» مربوط به خاصیتی است که در قرون وسطی برای اعداد قائل بودند ، و مهمترین این اعداد ۱ و ۳ و ۷ و ۱۰ بودند که آنها را «ارقام کامل» مینامیدند . فیثاغورس رقم ۱۰ را از آن رو «کامل» دانسته که از جمع مجذور ۳ با ۱ (  $1 + 3 \times 3$  ) حاصل میشود و این دو رقم نمایندگان اصلی ارقام کاملند .

بنابراین ، دانه در نیمروز چهارشنبه هفته مقدس عید «پاک» سال ۱۳۰۰ از قلّه کوه بلند برزخ ، یعنی از «بهشت زمینی» که روزگاری پدر نوع بشر «آنها» به دو گندم ، بفروخته بود همراه با «بئاتریس» راهنمای ملکوتیش رهسپار عالم افلاک میشود . سفر او بدوزخ در تاریکی غروب و سفروی برزخ در روشنائی نیمرنگ سپیده دم بامدادی آغاز شده بود ، و طبعاً سفر او بدنیای فروغ اعلی میبایست در نیمروز آغاز شود که در آن خورشید از هر وقت دیگر تابنده تر است . خوددانه در کتاب «ضیافت» مینویسد : «ساعت شش از روز برآمده آسمانی ترین و ارزنده ترین ساعات روز است .» و ازین جا سفر فلکی دور و درازی شروع میشود که دانه آنرا نه بعنوان يك عالم هیئت و اختر

۱- رسم فلورانس قرون وسطی ، شبیه رسم دیرین ما ، بر این بود که شمارش ساعات روز را از طلوع آفتاب آغاز میکردند ، و با این حساب ظهر در حدود «شش ساعت از روز برآمده» یا «شش ساعت از دسته گذشته» میشد .

شناس یا يك رياضی دان ، بلکه صورت يك عالم «علوم ماوراء الطبیعه» و «الهیات» انجام میدهد .

این سفر آسمانی مرحله بمرحله چنان صورت میگیرد که داته هر باره از نقل و انتقال خود بیخبر میماند ، و فقط وقتی متوجه سفر خویش از فلکی بفلک دیگر میشود که چهره «بئاتریس» را زیباتر و فروغ دیدگان او را تابناکتر مییابد . برای درک مفهوم واقعی این اشاره باید متوجه بود که بئاتریس در کمندی الهی مظهر تجلی حقیقت الهی از راه ایمان و «الهیات» است ، و جلوه گاه این حقیقت که صورت «فروغ یزدانی» نمایان است ، طبعاً دیدگان او یعنی جائی است که آئینه هر فروغی است ، بنابراین افزایش فروغ دیدگان بئاتریس در واقع این مفهوم را دارد که وی در طریق نزدیکی بحقیقت الهی يك مرحله فراتر رفته و يك منزل دیگر بر منزل مقصود نزدیکتر شده و بدین حساب در طی عالم افلاك فلکی دیگر را در پشت سر نهاده است .

داته و بئاتریس درین وادی افلاك در هر منزل نو یعنی در هر فلک تازه با دسته خاصی از ارواح بهشتی روبرو میشوند که بتناسب نوع زندگانی خود ، و آنچه عامل اصلی این زندگی بوده ، بدان فلک خاص آمده اند . برای اینکه علت این طبقه بندی روشن شود ، باید متوجه بود که از روزگاران بسیار کهن یعنی از دوران کلدانیان برای سیارات و بروج مختلف خصائص سعد و نحس مشخصی قائل بودند ، و این نظریه قدری تعمیم داشت که انعکاس آن در همه معتقدات غرب و شرق اسلامی و در علوم قدیمه و ادبیات و هنر های زیبای ما دیده میشود . بنا بدین عقیده ، سرنوشت هر يك از افراد بشر وابسته بتارمایست که وی زیر نفوذ آن بدنیا آمده است ، و مشخصات روحی و عواطف و احساسات و طرز فکر و پیشرفتها و شکستها و بطور کلی جریان زندگی او تابع آن است .

این اعتقاد نه تنها پایه اصلی علوم از قبیل اختر شناسی و رمل و غیبگوئی و آینده بینی و کف شناسی و غیره است ، بلکه در فلسفه و الهیات و حتی طب قدیم و در امور روزمره و سیر حوادث تاریخ و جنگها و ییمانها اثر بخشیده است ، و هنوز هم معمول است که برای اقدام بکاری مهم بدنبال «ساعت سعد» بروند .

طبقات مختلف ارواح بهشتی که داته در افلاك مختلف با آنها روبرو میشود ، با وجه تمایز خاص هر فلک بدانجا آمده اند ، و از همین جهت مباحثی که در هر يك از این افلاك بمیان میآید با صفت متمیزه سیاره ای که مربوط بدان فلک است ارتباط دارد .



بعد از گذشتن از «کره ناره» که بعقیده قنما حد فاصل زمین و فلک اول (فلک ماه) است، و همان مرکزی است که هر آتشی در زمین روی بدان دارد<sup>۱</sup>، دانه همراه بابائتیریس پای بفلک ماه میگذارد، و بی آنکه سطح ماه را شکافی پیدا شود هر دو داخل آن میشوند<sup>۲</sup>. درین فلک وی با ارواحی برخورد میکند که گوئی از درون مهی غلیظ با از درون امواج آبی نمودارند، و این حد اعلاهی وضوح ارواح در عالم افلاک است، زیرا که از آن پس هر چه وی بالاتر میرود ارواح از صورت زمینی خود دورتر و به شکل «مجرد» نزدیکتر میشوند، بطوریکه از فلک خورشید بیحد دیگر این ارواح فقط «فروغهایی» هستند، و تا خودشان خوشتن را معرفی نکنند دانه به هویت آنان پی نمیتواند برد. ازین حیث عالم افلاک بدو قسمت مجزا تقسیم شده، بدین ترتیب که درسه فلک اول (ماه، عطارد، زهره) از آن جهت که هنوز سایه زمین کمایش آنان را در زیر خود دارد<sup>۳</sup>، این ارواح بهشتی نیز شبهی از صورت زمینی خویش را حفظ کرده‌اند، اما از فلک خورشید بیحد، که دیگر از سایه زمین در آن اثری نیست، ارواح بهشتی بکلی آسمانی و مجرد میشوند تا نوبت بفلک نهم رسد که در آن دانه فقط با ملائک روبرو میشود.

فلک ماه، سیاره متغیر و متلون، جایگاه ارواح پارسائی است که در زندگی از روی اجبار به نذور خویش وفا نکرده و آنچنانکه باید ثابت قدمی از خود نشان نداده‌اند<sup>۴</sup>. فلک عطارد، سیاره‌ای که بر کوشش‌ها و فعالیت‌های روزمره بشری سرپرستی دارد، مقر دست‌های از ارواح بهشتی است که در روی زمین براهنمائی ایمان در دنبال کسب افتخار رفتند و کارهای بزرگ کردند<sup>۵</sup>. در فلک زهره (ناهید)، اختری که مظهر عشق‌های جسمانی است، ارواحی بسر میبرند که در حیات زمینی اساس زندگی خود را عشق و لذت طلبی قرار داده بودند، ولی پیش از مرگ دست از طلب لذات تن برداشتند و شور عشق خویش را یکسره وقف خداوند و عشق بدو کردند، و ازین راه و «زهره نشین» شدند<sup>۶</sup>. در فلک چهارمین، یعنی فلک خورشید، ارواح فقها و متألّهین جای دارند که در زندگانی زمینی خود نور معرفت و حکمت را بر ابنای بشر تاباندند، و دانه درین فلک با معروفترین علمای الهیات مسیحی برخورد

۵- صفحه ۱۱۳۹ بند ۳.

۲- صفحه ۱۱۴۷ بند ۱.

۳- صفحه ۱۲۴۶ بند ۲.

۴- سرودهای ۲ تا ۵.

۵- سرودهای ۵ تا ۷.

۶- سرودهای ۸ و ۹.

میکند، و با آنها بحثهای سنگینی میان می‌آورد که قسمتی از «بهشت» را برای خواننده آن تقریباً نامفهوم میکند<sup>۱</sup>

در فلک مریخ ( بهرام ) ، اختری که مظهر جنگاوری و سلحشوری است ، ارواح کسانی جای دارند که در راه ایمان خوش جنگیده و شهادت رسیده‌اند و در واقع اینان شهسواران ( شوالیه های ) مسیحد<sup>۲</sup> . از ترکیب ارواح مشتری حلقه‌هایی پدید می‌آید ، و از جمع ارواح «مریخ نشین» چلیپائی که شمایل عیسی در میان آن نمودار است ، وداته یکی از اجداد خوش را در این جمع مییابد که دو قرن پیش از آن در یکی از جنگهای صلیبی کشته شده بود ، و این جد بزرگ داته او را بر سر نوشتی که انتظارش را میرد آگاه میکند و از تبعید و آوارگی ورنج ممتدش سخن میگوید ، وهم او بوی توصیه میکند که چون بروی زمین باز گردد آنچه را که دردنیای جاوید دیده و شنیده است باطلاع مردمان جهان برساند و راه راست را بدانان نشان دهد .

در فلک مشتری، «پادشاه سیارات»، که ستاره عدالت و خرد است ارواح شاهان و زمامداران دادگستر مکان دارند<sup>۳</sup> ، و داته در این فلک ترکیب جمعی از این ارواح را بصورت عقابی فروزان ببیند که مظهر «عقاب امپراتوری» و یکی از جالبترین ساخته‌های وی در کمندی الهی است .

فلک زحل ( کیوان ) ، ستاره ای که نامیموترین سیارات و مظهر غم و درد و مرگ است، در اینجا جایگاه ارواح «مجنوب و متأمل» یعنی ارواح آن کسانیست که در زندگی روی بعزت و اتزوا بردند تا در خاموشی و تنهایی بخداوند اندیشند و از راه جذب و تأمل بدو رسند<sup>۴</sup> . ارواح رهبانان و صومعه داران بزرگ کهن درین جمعند ، و چون این فلکی است که باید «کاملترین» ارواح در آن جای داشته باشند معلوم میشود که در نظر داته شناسائی خداوند از راه «تأمل» مهمتر از جمله راههای دیگری است که برای این منظور هست . این همان راهی است که يك شعبه از آن بتصوف و عرفان ما میرسد ، و در آخر این مقدمه از آن بتفصیل سخن خواهد رفت . ارواح بهشتی این فلک در نردبانی زرین جای دارند که آنرا نهائیتی نیست ، زیرا که یکسره تا بعرش اعلی بالا میرود .

از فلک بعد، یعنی از فلک ثوابت که جایگاه کلیه ستارگان آسمان است ، و داته

۱ - سرودهای ۱۰ تا ۱۴ .

۲ - سرودهای ۱۵ تا ۱۸ .

۳ - سرود های ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ .

۴ - سرودهای ۲۱ و ۱۲ .

۵ - سرودهای ۲۳ تا ۲۷ .

همراه با بتاتریس‌بای‌بیکمی از اختران آن که یکی از توأمان برج جوزا است مینهد<sup>۱</sup> طرز بیان شاعر بصورتی محسوس تغییر میکند، بدین ترتیب که روش او که تا آنوقت محدود بارائه نظریات اخلاقی و فلسفی بود بصورت توصیف صحنه‌های «سمبولیک» در می‌آید. در این فلک‌نوابت، داته شاهد صحنه تمثیلی پیروزی مسیح و بعد از آن شاهد صحنه جلال و تقدس مریم میشود، و آنگاه با سه حواری بزرگ عیسی: پطرس، یعقوب، یوحنا که در اینجا بحقیقت مظاهر «حسنات ثلاثه علم‌الهی» یعنی ایمان، امید، احسانند روبرو میشود و سه امتحان پیاپی درباره این اصول سه‌گانه میدهد که از هر سه روبفید بیرون می‌آید.

در فلک نهمین، که «فلک بلورین» یا «محرک نخستین» نام دارد، و ما آنرا بنا با اصطلاح قدیم خودمان «فلک الافلاک» نامیده ایم، داته دیگر با ارواح بهشتی مواجه نمیشود. بلکه فقط با فرشتگان روبرو میشود.<sup>۲</sup> این فرشتگان طبق طبقه بندی خاصی که در نزد کاتولیکها معمول است به سه طبقه مجزا تقسیم شده‌اند که بصورت حلقه‌هایی نه‌گانه در پیرامون یک «نقطه مرکزی» در گردشند که «نقطه مرکزی عالم امکان» یعنی خداوند است.<sup>۳</sup> بتاتریس ازین فرصت برای شناساندن ملائک و طبقه بندی آنان و ارائه نظریه آئین مسیح درباره طبیعت فرشتگان و مشخصات آنان استفاده میکند.

ولی، در اینجا باید این نکته خاص تذکر داده شود که آن ارواح بهشتی که داته در طول سفر خود در افلاک نه‌گانه دیده است هیچیک بحقیقت ساکن جاودان این افلاک نیستند، زیرا که جایگاه ابدی و حقیقی آنها آسمان دهم، یعنی عرش‌الهی است، و اگر اینان بصورت دسته‌های مجزا و مشخصی در افلاک مختلف باداته مواجه شده‌اند، برای آن بوده است که محرک همه این ارواح بهشتی حس احسان و «عشق» است، و چون میبایست حاصل این سفر آسمانی داته ابلاغ پیام ملکوتیان ب مردم جهان و دعوت آنان به عشق باشد، این ارواح اختصاصاً در افلاک مختلف حضور یافته‌اند تا این مسافر دیار خاک نشینانرا مرحله بمرحله با سرار جهان ازلی، بدانصورت که از نظر ادراک قاصر و بشری وی قابل فهم باشد، آشنا کنند و درجات مختلف سعادت ازلی را که از درجات مختلف شایستگی روی زمین و از برکت‌الهی میزاید، براو بنمایند تا وی نیز بتواند بنوبت خود حقیقت را بر مردم روی زمین عرضه دارد... اما جایگاه واقعی جمله این ارواح یعنی مکان ارواح بهشتی آسمان و عرش‌الهی است<sup>۴</sup>، و درین آسمان که داته بعد از طی نه فلک نخستین و پس از آنکه در صعود از هر فلکی بفلک دیگر «غبارتن» را پیش

۱ - سرودهای ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۲ - صفحه ۱۵۳۷، بند ۱.

۳ - سرودهای ۳۰ تا ۳۳.

از پیش از «چهره جان» زدوده و مرحله به مرحله آمادگی بیشتری برای درك حقیقت یافته است، پای بدان مینهد، مجموعه این ارواح در ابتدا بصورت رود خانهای فروزان<sup>۱</sup>، و آنگاه بصورتی دیگر که بسبب «مدوربودن» خود بکمال نزدیکتر است بر او نمودار میشوند، و این ترکیب اخیر همان «کل ملکوتی» است<sup>۲</sup> که باید آنرا زیباترین صحنه آرائی داته در کمدی الهی شمرد.

درین گل آسمانی که بیش از هزار ردیف گلبرگ دارد، تمام ارواح بهشتی از بدو خلقت بشر تا زمان سفر داته بدیار جاوید جای گرفته اند و هر يك از آنان نسبت بدوری و نزدیکی جایی که بدو اختصاص داده شده جمال و فروغ خداوندی را کمتر یا بیشتر میتوانند دید. این دیدار خداوند غایت مطلوب و کمال آرزو یعنی همان «بهشت موعود» است و پاداش اعلائی است که بآمرزیدگان داده میشود.

بطور کلی «بهشت» بدو قسمت «بهشت حرکت» و «بهشت آرامش» تقسیم شده که اولی شامل افلاك نه گانه سیارات و ثوابت و فلك فرشتگان است و در آن جمله اینان بصورت های گوناگون و همگی در حال دوران و گردش بنظر داته میرسند، و دومی شامل آسمان عرش اعلی است که مقر واقعی و جاودانی جمله این ارواح است و در آن اینان از سعادت ازلی یعنی دیدار بیواسطه فروغ الهی برخوردارند.

در آسمان «عرش الهی» دیگر مطلقاً اثری از زمان و مکان نمیتوان یافت، و داته در آنجا از هر گونه اشاره ای که دال بر چنین مفهومی باشد خود داری میکند. در این آسمان، بئاتر سر راهنمای فلکی و ملکوتی داته که برای او هم از جهت زمینی و هم از جهت آسمانی مظهر عشق است و برا ترك میگوید و بجایگاه ازلی خود در زیر مسند مریم میرود، و در آخرین صحنه های بهشت روح پیرمرد پارسائی بنام «سن برنارد»<sup>۳</sup> راهنمایی داته را بعهده میگیرد.

«کل ملکوتی» جایگاه ارواح بیشمار آمرزیدگان پیش از مسیح و بعد از مسیح است که در دو نیمه مشخص در صفوف با گلبرگهای این گل جای دارند، و سن برنارد بسیاری از این ارواح را بانام و نشان بداته معرفی میکند. صدر نشین این بزم آسمانی «مریم» مقدس مادر عیسی است که در دوران زندگانی زمینی خود روح القدس را در خویش پذیرفت و عیسی را بجهان آورد، و در اینجا نیز از پر تو لطف و «شفاعت» این شهبانوی آسمان است که این مسافر دیار دوردست خاک نشینان میتواند فروغ مقدس الهی را بیواسطه و حجایی بیند و درك کند.

۱ - صفحه ۱۵۷۲، بند ۴

۲ - سرود ۳۱

۳ - سرود ۳۲

روح پارسای عرش نشین ، برای کمک بداته دست نیاز بسوی مریم میرد و مریم که یکبار در آغاز این سفر ، داته را در جنگل تیره خطا و سقوط دیده و بناتریس را برای نجاتش فرستاده بود<sup>۱</sup> باری دگر در پایان چنین سفری بهواداری او بدرگه خداوند دعا میکند و ازین راه دیده جهان بین این « راهرو منزل عشق » را که « زسرحد عدم تا باقلیم وجود » این همراه آمده است قدرت « خدای بینی » میدهد ، ولی این دیدار چنان داته را از خودش بیخود میکند که دوران جذبۀ او را بسر میرساند و سفرش را بیدار جاودان پایان میدهد .

اما او ازین سفر دست خالی باز نمیگردد ، زیرا در چنین سفری توانسته است باراز نهفته کائنات و با آن نیروئی که عالم کون و مکان را در حرکت دارد و ذرات خرد و بزرگ جهان آفرینش و با گردش میآورد ، آشنا شود و سرازلی عالم امکان را دریابد . این سر ازلی « عشق » است که « بهشت » و « کمندی الهی » با آن پایان میپذیرد : « عشق که خورشید و اختران را در گردش دارد . »

\*\*\*

اینست خلاصه « سفرنامه بهشت » داته که همراه با دو قسمت اول و دوم آن یعنی باخاطرات « دوزخ » و « برزخ » او ، مجموعه این « سفرنامه » عجیب را تشکیل میدهد : مفهوم « سمبولیک » و واقعی این سفرنامه بهشت در آخر این مقدمه بطور مفصل تشریح شده است .

در این شرح مربوط به سفر بهشت داته ، چند نکته است که باید اختصاصاً مورد توجه قرار گیرد :

۱- از نظر طبقه بندی موضوع ، در کمندی الهی « دوزخ » یعنی دیار محکومین در يك طرف ، و « برزخ » و « بهشت » یعنی دو قسمت مقدماتی و اصلی دیار آمرزیدگان در طرف دیگر جای دارند ، و طبعاً انتظار میرود که در تدوین این کتاب نیز این جدائی بهمین صورت رعایت شده باشد ، ولی در « کمندی الهی » این طبقه بندی از لحاظ سبک سخن و طرح مطلب صورتی دیگر دارد ، بدین معنی که ازین لحاظ دو قسمت « دوزخ » و « برزخ » بهم شبیهند ، و « بهشت » قسمتی بکلی جدا گانه است - برای طرح « دوزخ » و « برزخ » قریح شاعرانه داته و خیال بلند پرواز او جز به استفاده از معتقدات ساده و عامیانه درباره این دو دنیا نیازی نداشته است ، ولی در ساختمان « بهشت » وی احتیاج بدان دارد که از تمام معلومات فلکی و نجومی عصر خود و از فلسفه و الهیات و حتی از ریاضی و هندسه استفاده کند ، در جزء جزء آن با اصول علم هیئت توجه داشته باشد .

از نظر ساختمان کلی ، دوزخ و برزخ کاملاً باهم شبیهند . این هر دو یکی صورت

۱ - دوزخ ، سرودهای اول : دوم .

دره‌ای مخروطی و دیگری شکل کوهی مخروطی را دارند که اولی در داخل یکی از دو نیمکره زمین فرورفته، و دومی در بیرون از یک نیمکره دیگر سر برافراشته است. هر یک از این هر دو دوطبقه دارند که دانه و راهنمایش از هر یک از آنها بایلکانها یا راههائی ناهموار پائین و بالا می‌روند، و مشخصات زمانی و مکانی و خصائص زمینی در آن هر دو کاملاً حکم فرماست ولی سومین مرحله این سفر در عالم افلاک میگذرد که در آن هیچ چیزی جنبه زمینی ندارد و اصولاً زمین در برابر آن بسیار ناچیز و بی‌قدر است. در این سرای بیحد و - کرانی که از قید زمان و مکان بیرون است دیگر هیچیک از اصول ریاضی و علمی و فیزیکی زمین را ارزشی نیست و قوانینی که بر آن حکومت میکنند قوانینی آسمانی که سرتاسر عالم آفرینش را شامل میشوند، و شاعر ناچار است پیوسته درباره آنها توضیح لازم بدهد تا خواننده زمینی متوجه شود که اصل آنست که در اینجا است و نه آن صورت ناقص و غالباً متناقض با آن که در زمین دیده میشود. بدین ترتیب اگر از نظر موضوع این قسمت سوم از کمدی الهی با قسمت دوم آن وابسته و از قسمت اول جداست، از نظر بیان و طرح و تنظیم مطلب قسمت سومین صورتی مستقل دارد، و خواننده نباید با همان طرز فکری که در خواندن دو قسمت اول با آن خو گرفته است بدین بخش سومین نظر افکند

۲) بخلاف دو قسمت اول کتاب، در اینجا جای روز و ساعت بمیان نمی‌آید، و از این رو بهیچوجه نمیتوان فهمید که نفل و انتقالهای دانه و بتاتریس در چه وقت صورت گرفته و سفر «بهشت» چه مدت زمان بطول انجامیده است. همینقدر معین است که وی از فلکی بفلکی دیگر میرود، و در مدتی که در آن فلک با ارواح بهشتی یا فرشتگان روبروست این فلک قسمتی از گردش خود را انجام میدهد و طبعاً شاعر نیز همراه با آن حرکت میکند، آنگاه او و بتاتریس بخط مستقیم بفلک بعدی میروند. و ده باره در مقداری از گردش آن با آن سهم میشوند، و این انتقال و گردش بهمین صورت ادامه مییابد تا اینکه با آسمان عرش اعلی رسند. تنها اطلاعی که در «بهشت» درباره گذشت زمان داده شده در ابتدا و در بندی از سرود بیست و هفتم «بهشت» است که در آن دانه تلوحاً خبر میدهد که يك قوس بود درجه‌ای را همراه با ستارگان برج جوزا در فلک ثوابت در نور دیده است، و چون دوران کامل این فلک بیست و چهار ساعت بطول میانجامد، طبعاً این ربع دایره درش ساعت طی شده است<sup>۱</sup> بجز در این در مورد در هیچ جای بهشت توضیحی در باره زمان داده نشده و هر تفسیر و تعبیری در این باره بيمورداست، زیرا این نکته‌ایست که شاعر در نا گفته گذاشتن آن نعمد داشته است.

از نظر طبقه بندی کلی «بهشت» میتوان طبق نظریه «لانک فلو» آنرا سه تقسیم مجزا<sup>۱</sup> در صورت تقسیم کرد: از سرود اول تا دهم - از سرود دهم تا بیست و سوم - از سرود

بیست و سوم تا سرود آخر .

شاید در اینجا تذکر این نکته بیفایده نباشد که دانه در وصف سفر بهشت خود، توجهی بوضع حقیقی سیارات مختلف در هفته عید پاک سال ۱۳۰۰ نداشته ، و آنچه در اینجا مورد توجه وی بوده جنبه معنوی و تمثیلی چنین سفری در عالم افلاک است . اگر وی میخواست موقعیت سیارات هفتگانه را درین سفر آسمانی خود ملاک قرار دهد بناچار جنبه تناسب و هم آهنگی اثرش از میان میرفت ، زیرا او و بنائیس در چنین سفری میبایست بجای خط مستقیم مسیری کج و معوج ببمایند ، و تازه قسمتی از منازل سفر خود را نیز نادیده گذارند . مثلاً وقتی که دانه بفلک هفتم (فلک زحل) میرسد ، چنانکه خودش صریحاً تذکر میشود زحل در برج اسد است<sup>۱</sup> درین صورت او و راهنمایش که ازین فلک در خطی مستقیم بفلک ثوابت بالا رفته اند ، نمیتوانستند در این فلک تازه وارد ستارگان برج جوزا<sup>۲</sup> شوند<sup>۳</sup> امادانه از لحاظ هنری و برای گفتن آنچه مورد نظری بوده، ناگزیر میبایست پای ستارگان «جوزا» نهاده باشد<sup>۴</sup> و ازین جهت وجود برج اسد در اینجا نادیده گرفته شده است .

۳- در طبقه بندی ارواح بهشتی ، و توزیع آنها در افلاک معین، و در مباحث فلسفی و الهی، که بکرات پای آنها درین کتاب میان میآید ، دانه اهمیت خاص بمختصاتی که قدامتاً برای هر یک ازین افلاک قائل بودند داده است . درین باره وی بخصوص بکتاب اختر-شناس معروف عرب بنام «المبصر» نظر دارد که اعتقادات مربوط بسعد و نحس کواکب و تأثیرات آنها را بر روی زمین گرد آورده بود، و دانه ازین کتاب که بنام *Introductorium in astronomiam* بزبان لاتینی ترجمه شده بود و در قرون وسطی سندیت داشت ، در «ضیافت» خود بتفصیل یاد کرده است . در کتاب حاضر در مقدمه های خاص هر یک از سرودهای بهشت ، هر جا که دانه پای بفلکی تازه مینهد شرح «المبصر» درباره آن فلک و آثار سعد و نحس همراه با نظریه ای که دانه خود در «ضیافت» خویش درباره آن فلک داده نقل شده است<sup>۴</sup> .

۳- دانه در سرود یازدهم دوزخ و در سرود هفدهم برزخ درباره طبقه بندی های خاص دوزخ و برزخ از نظر معنوی توضیح کافی داده بود، ولی در بهشت نظیر چنین توضیح مشخصی را درباره قوانینی که از لحاظ طبقه بندی ارواح بهشتی در آسمان مرعی است

۱ - صفحه ۱۴۲۲، بند ۱ و شرح ۱ .

۲ - صفحه ۱۴۴۵، بند ۱ و شرح ۱ .

۳ - صفحات ۱۴۴۵ و ۱۴۴۶ .

۴ - رجوع شود بصفحات ۱۱۵۵ (ماه)؛ ۱۱۷۷ (عطارد)؛ ۱۲۱۹ (زهره)؛ ۱۲۵۰ (خورشید)؛

۱۳۰۸ (مریخ)؛ ۱۳۷۰ (مشتری)؛ ۱۴۲۰ (زحل)؛ ۱۴۵۱ (جوزا) .

نمی‌توان یافت و معلوم نیست که ارواح بهشتی پاداش نکوئیهای زمینی خوش را طبق چه اصول و کدام درجه‌بندی دریافت میدارند. بطور کلی میتوان دریافت که طرز روبروشدن ارواح بهشتی با او وقدم و تاخر آنها درین مورد مربوط باختلاف درجات سعادت و آمرزیدگی ایشان است، و درجه سعادت ازلی این ارواح بستگی بدان دارد که فلک ایشان چقدر از زمین دورتر و بعرش الهی نزدیکتر باشد. بنابراین ارواحی که در فلک ماه بنظر دانه میرسند کمتر از همه ازین فیض دیدار الهی برخوردارند و قاعدتاً دره گل ملکوتی، که در سرودهای آخر بهشت بدان اشاره میشود در صفوف پائین جای دارند، و بهمین قیاس ارواح «خدای یمنان» و «مجنوبین» فلک زحل بیشتر از دیگر ارواح بهشتی ازین بابت فیض برمیگیرند و دره گل ملکوتی، در طبقاتی بالاتر مکان دارند. اما درباره اینکه چرا در فاصله این دو فلک ارواح بهشتی طبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و تقدم و تاخر آنان تابع چه قانونی است، هیچ نظر قطعی نمیتوان داد، هر چند که مفسرین تاکنون درین باره به تمبیرات و تفسیرات فراوانی پرداخته‌اند.

برخی این طبقه‌بندی را با طبقه‌بندیهای سه گانه و چهار گانه علوم که قبلاً از آنها سخن رفت<sup>۱</sup> مربوط میدانند، و درین باره بهتر است بمقدمات سرودهای این کتاب مراجعه شود تا احتیاج بتوضیح و اطناب کلام نباشد. بعقیده برخی دیگر، این طبقه بندی متناسب با «عطایای سبعة روح القدس» است که در رقه مسیحی از آنها سخن میرود، و منبع این نظر تفسیر خاص این دسته از بندی از سرود چهارم «بهشت» است.<sup>۲</sup> دسته‌های دیگر، این طبقه بندی را متناسب با هشت قسمت موعظه معروف عیسی در روی کوه میدانند که با کلمات «خوشابحال آنانکه...» شروع میشود و ازین هشت قسمت یا هفت‌تای نخستین را مربوط به افلاك سبعة، و هشتمین آنها را مربوط بفلک ثوابت می‌شمارند.

این هشت جمله معروف، چنین است (انجیل متی، باب پنجم): «... پس ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان نلسی خواهند یافت. خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشابحال رحم کنندگان و زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد. خوشابحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدارا خواهند دید. خوشابحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» کسی که در تأیید از این

۱- صفحه ۱۰۱۸

۲- صفحه ۱۱۶۹ بند ۳



نظریه بیش از همه مفسرین پافشاری کرده داتنه شناس ایتالیائی است بنام *Filomusi Guelfi* که در کتاب *la struttura morale del Paradiso* مینوسد : «با صرف نظر از ماه که در حقیقت طبقه مقدماتی بهشت است (همچنانکه دوزخ و برزخ را نیز طبقه‌های مقدماتی بود) میتوان این افلاک را از لحاظ ارواح بهشتی چنین تقسیم کرد : عطارد : «زحمت کشان عدالت» زهره : «ماتمیان» خورشید : «مسکینان در روح» - مریخ : «گرسنگان و تشنگان» - مشتری : «رحم کنندگان» - زحل - «پاکدلان» - آسمان ثوابت : «صلح کنندگان» .

دسته‌ای دیگر از مفسرین این تقسیم بندی ارواح را در بهشت مربوط به «زندگی کوشا» و «زندگی جذبه و تأمل» میدانند ، و از طرف دیگر ، طبق نظریه «ارسطو» که «تماس آکیناس»<sup>۱</sup> از آن پیروی کرده ، خود زندگی «کوشا» را بدو قسمت «سفلی» یا شهوانی، و «علیا» یا روحانی تقسیم میکنند . بنابین نظر ، ارواحی که در دوران حیات زمینی خود دست از زندگانی تأملی برداشته و بحیات فعاله سفلی اکتفا کرده‌اند در سه فلک ماه و عطارد و زهره جای دارند ، و دسته دیگری از این ارواح که «حیات فعاله علیا» داشته‌اند در سه فلک بالاتر ، یعنی خورشید و مریخ و مشتری مقام گزیده‌اند و آخرین فلک سیارات که بالاتر از همه است ، به «ارواح مجذوب و متأمل» اختصاص یافته است .

بعقیده دسته‌ای دیگر از مفسرین ریشه این طبقه بندی را باید «حسنات ثلاثه» علم الهی و «حسنات اربعه اصلی» دانست، که از مباحث مهم از الهیات است<sup>۲</sup> . بطور خلاصه این «حسنات سبعه» عبارتند از : عدالت ، حزم ، انعام ، قوت ، ایمان ، امید ، احسان . و طرفداران این نظریه ، هر يك از طبقات ارواح بهشتی را متناسب با ارتباط آنها یکی از این «حسنات هفتگانه» در فلکی معین جای داده‌اند . این طبقه بندی بیش از طبقه بندی دیگر با «مباحث الهیات» کاتولیک ارتباط دارد ، ولی با آنکه طرفداران آن زیاده‌تر از هواخواهان غالب نظریات دیگرند ، در باره فروع مخصوصاً در طرز ارتباط این «حسنات هفتگانه» با «افلاک هفتگانه» میان آنها توافق نظر نیست .

آخرین نظریه ای که در این باره ابراز شده ، عقیده *Busnelli* داتنه شناس و محقق ایتالیائی است . وی در کتاب جامع خود بنام : *Il concetto e l'ordine del Paradiso dantesco* (چاپ سال ۱۹۱۱ - جلد دوم، صفحه ۶۱۱) درین باره مینوسد : «طبقه بندی ارواح آسمانی در بهشت داتنه از روی اصل «احسان» و طبق نظریه «سن

۲۸ - صفحه ۱۲۵۸، شرح ۳

۲۹ - برزخ، سرودهای ۳۲ و ۳۳

تماسودا کوینو، صورت گرفته است که میگوید: «هر کس که احسان بیشتری داشته باشد خداوند را بصورتی کاملتر خواهد دید و سعادت روحانی بیشتری نصیبش خواهد شد» وبا مطالعه دقیق داته در رساله معروف این روحانی بنام Summa theologica قطعاً این بند از نظر او پوشیده نمانده است. اما نکته «سن تماسو» احسان دارای سه مرحله است که عبارتند از incipientes و proficientes و perfecti (متدی، پیش رفته، کامل) و این سه مرحله متناسبند با سه مرحله طلب و معرفت و توحید<sup>۱</sup>، و بر حسب آنکه آدمی در لحظه مرگ خود بکدامیک از این مراحل رسیده باشد، در عالم سعادت ازلی مرتبتی خاص و متناسب با آن بوی اعطا میشود. از طرف دیگر دو مرحله دوم و سوم از راه «ادراک و اراده و عمل» هر یک شامل سه قسمت فرعی میشوند و این مجموع، طبقات هفتگانه این تقسیم بندی را پدید میآورد، که میتوان آنرا چنین خلاصه کرد:

فلک ماه: ارواح بهشتی که در مرحله طلب مرده اند.

عطارد: مرحله معرفت، از راه عمل (ارواح کوشا)

زهره: مرحله معرفت، از راه اراده (ارواح عاشق)

خورشید: مرحله معرفت، از راه ادراک (فقها و متألّهین)

مریخ: مرحله توحید، از راه عمل (شهسواران و شهیدان)

مشتری: مرحله توحید، از راه اراده (دادگستران)

زحل: مرحله توحید از راه ادراک (مجدوبان و خدای بینان)

درباره این طبقه بندی و توافق یا عدم توافق آن با نظریات دیگر دانه در «بهشت»

بحث بسیار میتوان کرد که درین جا مجال آن نیست.

نکتهای که تقریباً مورد قبول همه طرفداران این نظریات مختلف است اینست

که اساس تقسیم بندی بهشت داته «عشق» است. «ماسرون» «دانتشناس» فرانسوی

درین باره مینویسد: «آنچه میان این همه پیچیدگی و ابهام مسلم است

اینست که «عشق» پایه ایست که داته بنای سه قلمرو جداگانه دنیای ماوراء الطبیعه

خود را بر آن نهاده است؛ در تقسیم بندی طبقات بهشت نیز بطور روشن همه چیز

بر (عشق) تکیه دارد. ولی این اصل فقط از لحاظ کلی روشن و مشخص است، زیرا

جزئیات آن طبقه بندی که داته بر این اساس کلی کرده واضح نیست. علت اینست که

شاعر اصولاً خود اصرار داشته است خواننده را بیوسته با ابهام و معما مواجه کند

تا وی خود درباره مفهوم آنچه خوانده است بتفکر پردازد و راهی را که متناسب با نظر

۱ - سه مرحله از مراحل هفتگانه سلوك عالم تصوف، یعنی: طلب، عشق، معرفت،

استغناء، توحید، حریت، فنا. در این باره در آخر مقدمه بانصیلی بیشتر سخن رفته است.

خود اوست پیدا کند. بارها داته در لفافه فهمانیده است که سخن وی چند معنی و مفهوم مختلف دارد، و چندین بار نیز تذکر داده که آنچه میگوید اصل مطلب است و درك جزئیات آن با خود خواننده است. در سرود دهم بهشت «صفحه ۱۲۶، بند ۴»، بصراحت میگوید: «مائده را فراروی تو نهادام، و اینك خود تراست که در پی خوردن آن برآئی.»

\*\*\*

با آنکه «بهشت» از آغاز قسمتی از «کمدی الهی» بوده که کمتر از هر دو قسمت دیگر بخصوص کمتر از (دوزخ) خواننده داشته نمیتوان گفت که استادی و هنر داته در این قسمت کمتر از آن دو قسمت دیگر است. بالعکس؛ میتوان گفت که هنرمندی او در سرودن «جلوه‌های بهشتی» و صحنه آرائیهای مربوط بافلاک بیکران از نظر زیبایی موضوع و از نظر وسعت و عظمت آن از آن هر دو قسمت دیگر بیشتر است. ولی آنچه این قسمت سوم از «کمدی الهی» را خاص «خوامس» کرده بحثهای فلسفی و مباحث «الهیات» و مطالب علمی پیچیده است که غالباً خواننده عادی را امکان درك مفهوم آنها نیست. ازین اشکال اساسی که بگذریم خوب در میتوان یافت که در «بهشت» شاعر از آن جهت که «رنگها» و «مصالحی» نازم در اختیار داشته توانسته است تابلوهائی بیافریند که نظیر آنها را در دوزخ «تیره» و در برزخ «نیمرنگ» نمیتوان یافت. در «دوزخ» رؤیایها و مکاشفات داته تقریباً همه جنبه جسمانی و مادی دارد، و در برزخ این مکاشفات و رؤیایها بیشتر به «فرم» و شکل هنری اثر مربوط است ولی در بهشت همه جاتر کیب «فروغ» و موسیقی و پایکوبی و نغمه پردازی، است که صورت این مکاشفات گوناگون درمیآید. بقول «هانری لونیون» داته شناس معاصر فرانسه: «... درین کتاب نور و موسیقی چنان باهم درآمیخته و قدم بقدم هماهنگ شده‌اند که «بهشت» داته اصولاً صورت يك «فروغ» موزیکال، یا يك «موزیک نورانی» در آمده است و این چیزی است که نظیرش را در هیچ اثر بزرگ دیگر جهان ادب نمیتوان یافت.»

با این همه زیبایی اصلی (بهشت) داته را نه در این ترکیب بدیع و صحنه آرائی «نور و موسیقی» و نه در تابلوهای شاعرانه و زیبایی باید جست که درین کتاب بیایی صورتهای مختلف در برابر نظر خواننده قرار میگیرد. آنچه اساس این «زیبائی» «تر» و زمینه اصلی آن یعنی «عشق» است، و داته سراسر «بهشت» خود را وقف اثبات این سخن نظامی گنجوی کرده است که: «فلک جز عشق محرابی ندارد». «بهشت» داته از آغاز تا بانجام آن تابلویی آراسته از «عشقی» است که کائنات را در گردش دارد، و ازین عشق است که ایمان و امید و احسان میزاید. داته درین جا «عشق» را با «خدا» درآمیخته و یکی دانسته

است. و هرچند که طبعاً چنین فکری بسیار کهن تر از اوست ( زیرا این فکری است که پیش از او اساس بسیاری از مکاتب فلسفی یونان و اساس مسیحیت و اساس تصوف و عرفان شرق بوده است ) ولی با احتمال قوی در همه ادبیات مغرب زمین اثری نمیتوان یافت که این «عشق» را با آن همه عظمت و جلالش بدین آراستگی و چیره دستی توصیف کرده و در این توصیف تا بدان حداعلی که داتنه رفته است پیش رفته باشد. بدیهی است برای ما که این «سخن عشق» را با آن همه شور و جذب و با آن همه زیبایی از زبان جلال الدین مولوی و حافظ خودمان شنیده‌ایم این زیبایی شاید در آن حد کمالی جلوه نکند که در نظریک غربی جلوه میتواند کرد، ولی بهر حال تردیدی نمیتوان داشت که «بهشت» داتنه ازین نظر از شاهکارهای بدیع هنر و نبوغ بشری است.

در «بهشت» اساس همه چیز همین «عشق» است: درجه سعادت ازلی ارواح بهشتی متناسب با آن درجه عشقی است که اینان ابراز می‌توانند داشت، زیرا از راه این «عشق» است که ایشان میتوانند چنین سعادت را درک کنند، و درجه درآمیختگی این ارواح با فروغ الهی یعنی جذب و استهلاک اراده خاص آنان در اراده خداوندی با درجه «عشق» آنان مربوط است. از راه عشق است که اینان حتی تصور سعادت برتر از سعادت خوش را نمیتوانند کرد<sup>۱</sup>، و از راه عشق است که این بهشتیان بزم محبت آراستماند و دیگران را نیز بدین بزم میخوانند. حتی نیروی عشق است که در روز رستاخیز اینان کالبدهای خوش را باز خواهند ستاند تا درین لباس بهتر دوست بتوانند داشت<sup>۲</sup>، و بالاتر ازین همه از راه عشق است که عالم آفرینش پدید آمده، یعنی از تشعشع انوار عشق سرمدی (ذات الهی) سر بر زده و بصورت فرشتگان و آدمیان و نباتات و جمادات متجلی شده است<sup>۳</sup>، تجلی خداوند در قالب عیسی و قبول رنج مرگ بر بالای صلیب نیز از آنر صورت گرفته که عشق را امکان باز خرید گناه بشر حاصل آید<sup>۴</sup>.

بدیهی است در تمام این احوال، همه گفته‌ها و نوشته‌های داتنه بر اصول معتقدات و افکار مسیحیت تکیه دارد و خواننده شرقی نیز باید در خواندن این کتاب این نکته را کاملاً در نظر داشته باشد، زیرا که اگر این کتاب جز با این نظر مطالعه شود بسیاری از مطالب آن بنظر خواننده ایرانی عجیب و شاید زننده می‌آید. ولی باید بخصوص در ورای این توجه بجنبه ظاهری و «مسیحی» کتاب در نظر داشت که کمال مطلوب شاعر سفر معنوی آدمی بسوی سر منزل کمال و نیل بحقیقت الهی است، و چون این

۱ - صفحه ۱۱۶۱ بند ۵.

۲ - صفحه ۱۲۱۲ شرحهای ۱ و ۲ - صفحه ۱۳۱۲ بندهای ۳ و ۴ و ۵.

۳ - صفحه ۱۵۵۲ بندهای ۲ و ۳.

۴ - سرود هفتم، صفحات ۱۲۱۰ تا ۱۲۱۵.

«حقیقت الهی» ما «عشق جهان افروزی که گرداننده کائنات است» یکی است، بنابراین این «سفر» بديار الهی در واقع سفر درونی انسان در روح خویشتن یعنی در «ديار عشق» است، و درین راه اختلافات خصوصی «همسفران» را نادیده توان انگاشت، زیرا که «مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.»

درین باره، در آخر مقدمه بتفصیل گفتگوشده است.



«بهشت» داتنه ترکیبی است از اصول مسیحی و از نوعی «بدعت» مذهبی شاعرانه که از لحاظ جنبه هنری این اثر با آن در آمیخته است. تقریباً در همه جای این کتاب اصول سخت و سازش ناپذیر مذهبی با تعبیرات و آراستگیهای شاعرانه‌ای که از صلابت موضوع می‌کاهد و در عوض آنرا زیبا میکند، دوش بدوش هم میروند، و غالب این بدعتها در آنجا بیشتر دیده میشود که پای عشق بصورتی آشکارتر بمیان میآید.

اصل فلسفی مهم «بهشت» نظریه «وحدت وجود» است که داتنه مدافع جدی آنست. از نظر او، تمام اجزاء عالم وجود از خداوند منبعث و منشعب شده‌اند و تشعب و جلوه‌ای از ذات اویند، بدین معنی که برای داتنه آفرینش کائنات چنانکه از تورات برمیآید «بدست» خداوند صورت نگرفته است، بلکه اصولاً کائنات «جزئی» از خداوند است و روح وهستی هم‌جا جلوه‌ای است از خداوند که بصورت تجلی عشق از وی بیرون تراویده است<sup>۱</sup>، و همین شور و اشتیاق این «اجزاء» برای وصول به «کل» و مستهلک شدن در آن است که سراسر اجزاء جهان آفرینش را، از ذره ناچیز تا افلاک گردان، بجنبش و گردش در میآورد<sup>۲</sup>. درباره این اصل و ارتباط آن با عرفان و تصوف شرق در صفحات بعد سخن خواهد رفت.

اصل دیگری که در «بهشت» مورد توجه خاص شاعر است، «تثلیث» یعنی جلوه‌های سه گانه ذات الهی است که بصورت «خدا و روح القدس و عیسی» متجلیند. اما در این مورد داتنه نظر به سه «ذات» مختلف خدا بدان صورت که عادتاً و باطرز فکر عامیانه مسیحی تعبیر میشود ندارد، بلکه از «سه جلوه يك ذات واحد» سخن میگوید؛ این نظریه بصورت فلسفی آن در یونان توسط افلاطون وضع شد و فلاسفه بعدی آنرا بصورتی کاملتر مشخص کردند، ولسی با استیلای رومیان و با فقر زبان لاتین در مقابل زبان یونانی و بخصوص بامحدودیت قوه تخیل رومیان در برابر وسعت فکر عجیب

۱ - صفحه ۱۵۵۴ بند ۳.

۲ - آخرین اثر کمندی الهی. «و این کار عشق است که خورشید اختران را در گردش دارد» (صفحه ۱۶۳۵).

یونانیان این « تجلیات سه گانه ذات واحد » صورت « ذوات سه گانه » و تقریباً بصورت « سه نفر » درآمد. در اینجا داته خود را یش از آنکه « لائین » باشد، پیرو فلسفی مکتب افلاطون نشان میدهد، بخصوص در آنجا که صحبت از پیوستگی همه جوهرها و عرض‌ها و در آمیختگی آنها در يك ذات اصلی میکند<sup>۱</sup>. داته در راه این تمایل به افکار یونان کهن آنقدر پیش میرود که حتی پای نوعی « ارباب انواع » را در بهشت بمیان میآورد، بدین معنی که در نظر او « ملائک » گرداننده افلاک هر دسته دارای مأموریت و صفات و مشخصات خاصی هستند که آنرا بفلك مربوط بخود و از راه این فلك بزمینیان انتقال میدهند، یعنی هر يك از ایشان بر قسمت خاصی از زندگی بشر نظارت میکنند و جنبه معنی ازین زندگی را در اراده خوش دارند، و این همان مفهومی است که یونانیان برای خدایان خویش قائل بودند. این فرشتگان برای داته « روح مستار گانند و حتی در يك جا وی آنرا بصراحت « ربه النوعها » یا « آلهه » لقب میدهد<sup>۲</sup>. باید گفت که اصولاً عالیترین و امیدبخش‌ترین اصول مسیحیت از ترکیب آن با همین اصول فلسفی یونانی بخصوص افلاطونی و « نوافلاطونی » حاصل شده است، کما اینکه قسمت مهمی از تصوف ایران نیز بر همین اساس متکی است.

عملاً « بهشت » داته ترکیبی است از اصول فلسفی یونان از یکطرف و اصول معنوی انجیل و تورات از طرف دیگر، و در هیچ‌جا این جنبه اخیر را خالی از آن جنبه اول نمیتوان دید. در صحنه های مختلف بهشت اصول تعلیمات مسیحیت که از انجیل گرفته شده با عقاید و نظریات فقهای بزرگ کاتولیک : اوگوستینوس<sup>۳</sup>، تماس-اکیناس<sup>۴</sup>، کریزوستوموس<sup>۵</sup>، آمبروزیاس<sup>۶</sup> و نظریات ارسطو و مخصوصاً افلاطون و پیروان او دوشادوش میروند، زیرا که واقعاً نمیتوان « رازهای » اصلی مسیحیت را ( که بعداً از آنها سخن خواهد رفت ) بی کمک گرفتن از افلاطون و ارسطو و از اصول « ماوراء الطبیعه » ایشان حل و توجیه کرد. - ازین مهمتر اساس اعتقاد مسیحی در باره

۱ - صفحه ۱۶۲۸، بند ۲ و شرح های ۱ و ۲.

۲ - صفحه ۱۵۴۷، بند ۳ و شرح ۶.

۳ - « سنت آوگوستینو » فقیه بزرگ قرن چهارم و پنجم مسیحی ( صفحه ۱۶۰۵، شرح ۳ )

۴ - « سن تماسودا کوننو » فقیه بزرگ قرن سیزدهم مسیحی ( صفحه ۱۲۵۸، شرح ۳ )

۵ - کریزوستوموس، مطران، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و « پدر کلیسای

ارتدوکس » ( صفحه ۱۲۹۲، شرح ۱ )

۶ - سن آمبروزیو، روحانی بزرگ مسیحی قرن چهارم و « پدر کلیسای لائین » ( ۳۴۰ -

۳۹۷ ) که اسقف میلان بود و در دنبال کشتاری که در « تالونیای » یونان صورت گرفت، « ثئودوزیوس » امپراتور روم را باستغفار و توبه در ملاء عام واداشت و ازین راه حیثیت کلیسا را بسیار بالاتر

اینکه روح بشری پیش از آفرینش آدم بصورت جزئی از ذات الهی وجود داشته است، وبه همین سبب در این دنیا نیز وظیفه آن اینست که هرچه بیشتر از پیوندهای جسمانی دوری گیرند تا هرچه بیشتر بکانون اصلی خود نزدیک شود، و کمکی که درین راه از طرف «فرشتگان نگهبان» بدو داده میشود ونظریه «بازخرید گناه اصلی»<sup>۱</sup> مستقیماً از فلسفه افلاطونی ونوافلاطونی ( که بعداً در باره آن بخصوص از نظر ارتباطی که با عرفان ما دارد بخشی بیشتر خواهد شد ) الهام گرفته است<sup>۲</sup>. ولی بیش از خود مسیحیت تأثیر کتب معروف افلاطون: گفتگوها، ضیافت، فدرفدون، تیمئوس، گریاس، جمهوریت، صورتی بسیار روشن در «کمدی الهی» وبخصوص در «بهشت» بچشم میخورد، وازین نظر میتوان در میان ریشه‌هایی که این «بزرگترین حماسه عالم مسیحیت»<sup>۳</sup> را پدید آورده‌اند، وریشه‌های دیگری که «دیوان شمس تبریز» و «مثنوی» و «دیوان حافظ» و بسیار آثار دیگرما از آنها سربرزده‌اند ریشه مشترکی یافت که هر دو را سیراب کرده، و آن فلسفه افلاطونی است.

بدین ترتیب راز اصلی اهمیت خاص «کمدی الهی» آشکار میشود. دانه در تدوین این اثر بیش از هر چیز خواسته است تمدن قدیم وجدید و فلسفه و مذهب گذشته و حال را در یک کوزه واحد جای دهد و آنها را باهم درآمیزد وستونهای عبادتگاههای کهن خدایان را پایه‌هایی برای گنبد کلیسای نو کند. خواسته است عالیترین آثار فکر و منطق بشری یعنی فلسفه و منطق یونان را بالهام و اشراق مسیحی عجزین کند و «منطق» و «ایمان» را تا آنجا که ترکیب میتوانند شد بصورت حقیقتی واحد و مشترک درآورد که باید به بشر «آینده» عرضه شود.

- ۱ - گناه آدم در بهشت، که عیسی آنرا با شهادت خود «واخرید» کرد
- ۲ - بعداً خواهیم دید که در این نظریه فلاسفه یونان نیز ناحدزبادی از معتقدات ایرانی الهام گرفته‌اند.
- ۳ - از نطق «موریس بارس» در دانشگاه سربین پاریس، ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱، در مراسم شصدمین سال مرگ دانه.



## سفر آسمان ، افلاك و ملانك ، در ادبيات ايران

فكر چنين سفرى باچنين ترتيب و نظم تاچه حد از آثار ديگران بداته الهام شده و تاچه اندازه خود او مبدع آن بوده است ؟

دربين باره طبعاً با «ضرس قاطع» چيزى نيمتوان گفت ، ولى از روى تحقيقانى كه دانشمند بزرگ معاصر ايتاليانى «چرولى» (سفير سابق ايتاليا در ايران) درباره وجود ترجمه‌اى بربان لاتينى از «معراج‌نامه» پيغمبر اسلام در اروپاى زمان داته<sup>۱</sup> واز روى مطالعات پالاسيوس Palacios محقق معاصر اسپانيايى درباره «سوابق اسلامى در كمدي الهى» (كه در سال ۱۹۱۹ در مادريد چاپ شده و آنرا درسى و پنج ساله اخير پرسروصداترين اثر مربوط بداته شمرده‌اند<sup>۲</sup>) ميتوان فرض كرد كه داته با اين «معراج‌نامه» آشنائى داشته‌است، و درين صورت بعيد نيمنمايد وحتى احتمال ميرود كه چنين سفرى از منابع الهام او باشد. براى اينكه معلوم شود كه تا بچه حد شباهت اين دو جاى چنين احتمالى را (كه بمقيده محقق ايتاليانى فوق‌الذكر «يش از يك احتمال» است) باز ميگذارد خلاصه سفر بهشت داته را كه در فصل قبل نقل شد با سشرح مختلف «معراج» پيغمبر اسلام كه بصورت سه‌قطعه از شاهكارهاى بديع شعر فارسى توسط نظامى سروده شده مقايه كنيد :

### از ليلي و مجنون

نظاره تست هر چه هستند ؛  
 «مه» منتظر تو آفتاب است  
 منسوخ شد آيت وقوفت  
 تا نور تو كى بر آيد از شرق  
 زحمت ز ره تو كرده خالى  
 موكب رو كمترين وشافت  
 از راه تو گفته : چشم بد دور  
 در بندگى تو حلقه در گوش  
 . . . . .

بر هفت فلک كه حلقه بستند ،  
 برخيز هلا ، نه وقت خواست  
 در نسخ «عطارد» از حررفت ،  
 «زهره» طبق نثار بر فرق  
 «خورشيد» بصورت هلالى  
 «مريخ» ملازم بتناقت ،  
 دراجه «مشترى» بدان نور  
 «كيوان» علم سياه بر دوش  
 . . . . .



ای دولتی آن شب که چون روز  
پرگار بڭاك در کشیدی  
چون از سر سدره بر گذشتی  
دقتی ز بساط هفت فرشی  
سبوح زنان عرش پایه  
از حجله عرش بر پریدی  
خرگاه برون زدی ز کونین  
هم حضرت ذوالجلال دیدی

### از «شرفنامه»

بدریای هفت اختر آمد نخست،  
رها کرد برانجم اسباب را،  
پس آنکه قلم بر «عطارد» شکست  
طلاق طبیعت به «ناهید» داد،  
به «مریخ» داد آتش خشم خوش  
رعونت رها کرد بر «مشتری»،  
سواد سفینه به «کیوان» سپرد  
باندازه آنکه يك دم زنند  
ز خر پشته آسمان در گذشت  
ز دیوانگه عرشیان بر گذشت  
دلش نور فصل الهی گرفت

### از «هفت پیکر»

میبرید از منازل فلکی  
«ماه» را در خط حمایل خویش  
بر «عطارد» ز نقره کاری دست  
«زهره» را از فروغ مهتابی  
گرد زاهش به ترکانز سپهر  
سبز پوشید چون خلیفه شام  
«مشتری» را ز فرق سر ناپای  
تاج «کیوان» چو بوسه زد قدمش

گشت از قدم تو عالم افروز  
جدول به سپهر بر کشیدی  
اوراق حدوث در نوشتی  
تا طارم تنگبار عرشی  
از نور تو کرده عرش سایه  
هفتاد حجاب را در پریدی  
در خیمه خاص قاب قوسین  
هم سر کلام حق شنیدی

قدم را بهفت آب خاکی بشت؛  
به «مه» داد کهواره خواب را،  
که امی قلم را نگیرد بدست،  
بشکرانه فرصی به «خورشید» داد  
که خشم اندر آن «نمیرفت پیش؛  
نکینی دگر زد بر انگشتی،  
بجز گوهری پساك با خود نبرد؛  
يك چشم زخمی که بر هم زنند  
زمین و زمان را ورق در نوشت  
بدرج آمد و درج را در نوشت  
یتیمی نگر تا چه شاهی گرفت!

شاهراهی به شهر ملکي؛  
داد سرسبزی از شمایل خویش،  
رنگی از کوره مرصافی بست،  
برقعی بر کشید سیمایی،  
تاج زرین نهاد بر سر «مهر»،  
سرخ پوشی گذاشت بر «بهرام»،  
در دسر دید و گشت صندل سای،  
در سواد عبیر شد علمش،

منزل آنجا رساند کز دوری  
 سر برون زد ز مهد میکائیل  
 گشت از آن تخت نیز رخت گرای  
 سر برون زد ز عرش نورانی  
 چون حجاب هزار نور درید  
 گامی از بود خود فراتر شد،  
 دید در جبرئیل دستوری  
 برصد گاه صور اسرافیل  
 ز قرف و سدره هردو مانده بجای  
 در خطر گاه سر سبحانی  
 دید در نور بی حجاب رسید  
 تا خدا دیدنش میسر شد.

این نکته جالبی است که درین وصفها گاه حتی تعبیرات و استعاراتی که بکار رفته در اینجا و در شعر داتنه کاملاً شبیه است، مثلاً «هزارنور» که داتنه آنرا بارها بمفهوم «تعداد بیشماری از فرشتگان» بکار برده بانفسیر «پرکار در کشیدن» که وی آنرا چندین بار آورده یا طرز «خدای بینی» عیناً مطابق با تعبیرات و اصطلاحات داتنه است.

از این احتمال که بگذریم این نکته مسلم است که موضوع «افلاك» و مقام مهم آنها در عالم آفرینش و در حیات بشری نه تنها در معتقدات غرب و در فقه و ادب کاتولیک اهمیت دارد، بلکه در شرق نیز پیوسته مورد توجه خاص قرار گرفته و چه از جنبه مذهبی، چه از جنبه عرفانی و چه از لحاظ ادب و هنر بدان اهمیت بسیار داده شده است.

در میان کتب مذهبی فقط در قرآن است که بالصراحه از «افلاك هفتگانه» سخن میرود:

**سوره بقره (آیه ۲۹):** «او خدائی است که همه موجودات زمین را برای شما خلق کرد، پس از آن بخلفت آسمان نظر گماشت و هفت آسمان را بر فراز یکدیگر برافراشت.»

**و سوره مؤمنون (آیه ۱۷):** «... و همانا مافوق شما هفت آسمان را فراز یکدیگر آفریدیم.»

**و سوره ملك (آیه ۳):** «آن خدائیکه هفت آسمان بلند بطبقاتی منظم یافرید و هیچ بی نظمی و نقصانی در خلقت خدای رحمن نخواهی یافت.»

**و سوره نباء (آیه ۱۲):** «... و بر فراز آنها هفت فلک استوار بنا کردیم.»

و نیز تقریباً تصریح شده است که سیارات در افلاك خاصی هستند و ثوابت نیز در يك آسمانند:

**سوره انبیاء (آیه ۳۳):** «و اوست خدائیکه شب و روز و خورشید و ماه را بقدرت کامله خود یافرید تا هر يك در فلک معینی تسبیح گویند.»

**و سوره صفات (آیه ۲):** «... آسمان دنیا را بزینت کواکب بیاراستیم.»

در ادبیات و آثار عرفانی ما بکرات و با تعبیرهای مختلف سخن از «افلاك» هفتگانه و نه گانه رفته است که شاید زیباترین نمونه های آنرا در اشعار **حافظ** توان یافت:

زین فسه هفت گنبد افلاك پر صداست  
 کوتاه نظر بین که سخن مختصر گرفت

یا:

عجب علمی است علم هیئت عشق، که چرخ هشتمش هفتم زمین است

یا:

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای: دست قدرت نگر و منصب صاحبجاهی!

یا:

نطبق سپهر و آن فرصتسیم وزر که هست، بر لب خوان فسمتت، سهلترین نواله باد!  
در قرآن بکرات به ملائک اشاره شده، ولی بین آنان و بهشت ارتباطی خاص دیده نمی‌شود، و وظیفه این فرشتگان بطور کلی حمد و ثنای خداوند و نگهداری عرش الهی و کوشش ایشان در راه رستگاری بشر است. طبقه بندی پیچیده مسیحی و طبقه بندی بندیهائی که در غالب آئینهای دیگر درباره ملائک دیده میشود در اینجا بدل طبقه بندی دوگانه «ملائک مقرب» و «سایر ملائک» شده است. یکدسته دیگر از ملائک نیز هستند که «فرشتگان نگهبان» نام دارند و وظیفه نگهبانی از هر کس بعهده یک یادوتن از ایشان سپرده شده است. ازین فرشتگان نگهبان در تورات و انجیل نیز سخن رفته است (رجوع شود صفحات بعد).

اصول آنچه در قرآن بطور کلی درباره «ملائک» گفته شده چنین است:

فرشتگانی که عرش الهی را بردوش گرفته‌اند و آنان که پیرامون عرشند، تسبیح و ستایش حق مشغولند، هم بخدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می‌طلبند، که: «ای پروردگاریکه علم و رحمت بی‌منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته‌است، تو بملطف و کرم گناه‌آنانکه توبه کرده و راه رضای ترا پیموده‌اند ببخش و آنانرا از عذاب دوزخ محفوظ دار» (سوره مؤمن، آیه ۷). این فرشتگان زبان بتسبیح خدا گشوده و گویند: «بارالها، تو از هر شرك و نقص منزهی»، (سوره صبا، آیه ۴۱)، ولی «هرگز این مقربان در گناه از احدی جز آنکسیکه خدا از او راضی است شفاعت نکنند و آنها دائم از خوف قهر خدا هراسانند»، (سوره انبیا، آیه ۲۸) و «بسیار ملائک در آسمانهاست که شفاعت سودمند نیست جز بامر خدا، و بر آن کسی که خدا بخواهد واز او خشنود باشد»، (سوره نجم، آیه ۱۶) - اما خداوند و فرشتگانش مظاهر رحمتند و نه خشم: «اوست خدائیکه هم او و هم فرشتگانش بر شما بندگان رحمت می‌فرستند، تا شما را از ظلمتها بیرون آورد و بعالم نور رساند» (سوره احزاب آیه ۴۳) و «فرشتگان بتایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین

از خدا مغفرت طلبند ، ( **سوره شوری** ، آیه ۵ ) .  
 در برخی آیات نیز از مشخصات این فرشتگان صورتی دقیق تر سخن رفته است :  
**سوره فاطر** ( آیه اول ) : « سپاس خدای را که آفریننده آسمانها و زمین است ،  
 و فرشتگان را سروران پیغمبران خود گردانید و آنها را دارای دو وسه و چهار بال قرارداد... »  
**سوره بقره** ( آیه ۹۸ ) : « هر کس با خدا و فرشتگان و رسولان او جبرئیل  
 و میکائیل دشمن باشد ، کافر است . »  
**سوره طارق** ( آیه ۴ ) : « هر شخصی را از طرف خدا فرشته نگهبانی است . »  
**سوره انعام** ( آیه ۶۱ ) : « و اوست خدائیکه قهر و اقتدارش مافوق بندگسان  
 است ، و برای حفظ شما فرشتگان را بنگهبانی میفرستد ، تا آنگاه که مرگ یکی از شما  
 فرا رسد و رسولان ما او را بمیرانند . »  
**سوره بقره** ( آیه ۳۰ ) : « آنگاه که پروردگار فرشتگان را فرمود که من در  
 زمین نابی خواهم گماشت ، گفتند پروردگارا ، آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین  
 فساد کنند و خونریزند ، و حال آنکه ما خود ترا تسبیح و تقدیس میکنیم ؟ خداوند فرمود  
 من چیزی از اسرار خلقت بشر میدانم که شما نمیدانید . »  
**سوره آل عمران** ( آیه ۱۱۲ ) : « آیا خداوند بشما مدد فرمود که سه هزار  
 فرشته یاری شما فرستاد ؟ »  
**سوره حاقه** ( آیه ۱۷ ) : « و فرشتگان بر اطراف آسمان منتظر فرمان باشند  
 و عرش پروردگار را در آنروز هشت ملک مقرب برگیرند . »  
**سوره معارج** ( آیه ۴ ) : « .. و فرشتگان و روح الامین بسوی خداوند بالاروند ،  
 در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود . »  
 چنانکه گفته شد ، مبنای « بهشت » دانته بر این است که هر دسته از ملائک خداوند  
 گرداننده یکی از افلاکند . این نظر نیز که سابقه کهن دارد ، صورتی بدیع در شعر  
**حافظ** آمده است :  
 حافظ ، چه آتشی است که از سوز آه تو      افتاده در ملائک هفت آسمان خروش!  
 یا :  
 گفتم دعای دولت تو ورد حافظ است      گفت این دعا ملائک هفت آسمان کنند  
 نظریه اصلی « بهشت » دانته را در باره اثر افلاک در روی زمین وسعد و نحس آنها  
 نیز صورتی روشن در **حافظ** میتوان یافت :  
 زاخترم نظری سعد در ره است ، که دوش      میان ماه و رخ یار من مقابله بود

یا :  
 گر مساعد شوم دائره چرخ کبود، هم بدست آورمش باز بپرکار دگر !  
 یا :  
 شد از بروج ریاحین چو آسمان روشن زمین باختر میمون و طالع مسعود  
 یا :  
 کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت؛ یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم !  
 یا :  
 بگیر طره مه طلعتی و قصه مخوان که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است!  
 حتی به اختصاصات برخی از کواکب بصورت‌های مختلف در شعر حافظ اشاره شده  
 است : « ای که انشای عطارد صفت شوکت تست » ؛ « زهره سازی خوش نمیسازد ،  
 مگر عودش بسوخت ؟ » و « ارغنون ساز کند زهره باهنگ سماع » و « سماع زهره  
 برقص آورد مسیحا را » و « زهره در رقص آمد و بریط زنان میگفت نوش » . از « جوزا »  
 نیز که در میان ستارگان مورد علاقه خاص داته است ، ووی در فلک ثوابت میان همه  
 اختران پای بدان مینهد<sup>۱</sup> چنین سخن میرود : « جوزا سحر نهاد حمایل برابرم » ، و :  
 خورده ام تیر فلک ، باده بده ناسر مست عقده در بند کمر تر کش جوزا فکنم !  
 در ترذغال شعرای ما این اشاره بافلاک و اهمیت آنها را بصورت‌های مختلف میتوان  
 یافت : « نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای » و « چه حاجت که نه کرسی آسمان ، نهی  
 زیر پای قزل ارسلان؟ » و « ... زسم ستوران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان  
 کشت هشت » ؛

و این شعر زیبای **عطار** :

گر باورم نداری در شرح نقطه‌ای ، سکان هفت دایره دارند باورم ؛  
 زین هفت حلقه فلکم بگذران که من ، چون مهره فتاده درین تنگ بشدم !

و با این وصف استادانه « افلاک » در لیلی و مجنون **نظامی** :

این هفت حصار بر کشیده بر هزل نبا شد آفریده  
 وین هفت رواق زیر پرده آخر بگزارف نیست کرده  
 گردون که محیط هفت موج است چندانکه همی رود براوج است

و در خسرو و شیرین او :

فکنند از هیئت نه حرف افلاک رقوم هندسی بر تخت خاک  
 از نظر توصیف طبقه بندی افلاک و اثر آنها در عناصر اربعه و در ترکیب جمادات و

۱ - صفحه ۱۵۲۵ ، بند ۱ و شرح ۱ .

موجودات جهان ، یعنی از نظر آن اصولی که بتفصیل در فصول مختلف «بهشت» داتمه مورد بحث قرار میگیرد ، یکی از جالبترین صفحات ادبیات فارسی قطعه‌ایست از کتاب معروف **گلشن راز** شیخ نجم‌الدین **شبهت‌ری** عارف بزرگ قرن هفتم هجری . این قطعه درست در همان زمانی که «کمدی الهی» داتمه در ایتالیا سروده میشد ، در تبریز سروده شده، و مقایسه آن با نظریاتی که داتمه در «بهشت» ابراز داشته خوب نشان میدهد که چگونه افکار فلسفی و عرفانی در شرق و غرب در یکدیگر اثر بخشیده‌اند :

<p>تفکر کن تو در خلق سماوات بین‌یکره که تا خود عرش اعظم ازو در جنبش اجسام مدور<sup>۱</sup> بهر روز و شبی این چرخ اعظم وزو افلاک دیگر هم بدینسان ولی برعکس دور چرخ اطلس معدل کرسی ذات البروج است بهفتم چرخ کیوان<sup>۲</sup> پاسبان است، بود پنجم فلک مریخ راجای ، سیم زهره دوم جای عطارد ، تو کوئی هست این افلاک دوار هر آنچه در زمان و در مکان است عناصر، آب و باد و آتش و خاک</p>	<p>که تا ممدوح حق گردی در آیات چگونه شد محیط هر دو عالم : چرا گشتند ؟ بیکره نیک بنگر ؛ کند دور تمامی کرد عالم<sup>۳</sup> ؛ بچرخ اندر همی باشند گردان، همیگردند این هشت مقوس : که اورا نه تفاوت نه فروج است، ششم برجیس<sup>۴</sup> را جا و مکان است، بچارم آفتاب عالم آرای ، قمر بر چرخ دنیا گشت وارد ، بگردش روز و شب چون چرخ فخار ز یک استاد و از یک کارخانه است گرفته جای خود در زیر افلاک</p>
---	---

نمونه دیگری را ، بسیار مشابه با آنچه داتمه در «بهشت» گفته ، حتی با همان تشبیهات و کنایات ، در اثر معروف فارسی **کیمیای سعادت غزالی** که دو قرن پیش از داتمه نوشته شده میتوان یافت . میان افکاری که در این اثر آمده با غالب مباحث «بهشت» داتمه شباهتی خاص است که در فصل آخر این مقدمه در شرح مفهوم «سمبولیک» سفر داتمه بهشت ، بانوجه بقسمتهائی که ازین کتاب نقل شده ، بهتر بدان پی میتوان برد. آنچه در اینجا درباره افلاک و عرش الهی و طرز طبقه بندی و ارتباط آنها از این کتاب نقل میتوان کرد چنین است :

۱ - این صفت بهمین صورت غالباً در «بهشت» داتمه در باره افلاک بکار رفته است .  
۲ - اشاره به «فلک ثوابت» که بعقیده قدما در هر شب آن روز يك گردش کامل بدور زمین میکند .

۳ - زحل .

۴ - مشتری

## عنوان دوم - فصل هفتم

«... کواکب و طبایع، و بروج فلک کواکب که بدوازده قسمت است، و عرش کهورای همه است، از وجهی چون مثال پادشاهی است که ویرا حجرهای خاص باشد، که وزیر وی آنجا نشیند و گرداگرد آن حجره برواقی بود بدوازده پالگانه، و بر هر پالگانه نایبی از آن وزیر نشسته؛ و هفت نقیب سوار، بیرون از آن پالگانهها، گرد آن دوازده پالگانه میگردند».

.. و عرش حجره خاص است، و مستقر وزیر مملکت است که وی فرشته مقربترین است. و فلک الکواکب آن رواق است. و دوازده برج آن دوازده پالگانه است. و نایبان وزیر فریشتگان دیگرند، که درجه ایشان درجه فروتر فرشته مقربترینست، و بهر یکی عملی دیگر مفوض است. و هفت ستاره هفت سوار است، که چون نقیبان همیشه گرد آن پالگانهها برمیآیند، و از هر پالگانه فرمانی از نوع دیگر بدیشان میرسد. و در همان کتاب، درباره ملائک گرداننده افلاک و ساختمان آنها و وظایفشان چنین گفته شده است:

## عنوان دوم - فصل سوم

«... جوهری لطیف است حق تعالی را، که آن اثر بعرض رساند و از عرش بکرسی رساند، و آن جوهر را «فرشته» خوانند، و «روح» خوانند، و «روح القدس» خوانند... صورت هر چه در عالم پدید خواهد آمد، اولاً نقش آن در لوح محفوظ پدید آید، و چنانکه قوتی لطیف که در دماغ است اعصاب را بجنباند، همچنین جواهر لطیف که بر عرش و کرسی موکلند، آسمان و ستارهها را بجنبانند... و چنانکه قوت دماغ بر روابط اوتار و اعصاب انگشت را بجنباند، آن جوهر لطیف، که ایشانرا ملایکه گویند بواسطه کواکب و روابط شمعاعات ایشان بعالم سفلی طبایع امهات عالم سفلی را بجنبانند. ... اول کارها در عالم اجسام در عرش پیدا آید، و از عرش بر همه عالم اجسام رسد. و چون استیلاء حق تعالی بر همه بواسطه عرش است، پندارند که وی ساکن عرش است. .. و بدان که این همه حقیقت، اهل بصیرت را بمکاشفه ظاهر معلوم شده است و این معنی بدانستهاند که: ان الله عزوجل خلق آدم علی صورته»

در عالم تصوف ایران، غالباً این «افلاک سبعه» و «ملائک» و «عرش الهی» بعنوان اشاراتی برای نمابدن مراحل مختلف سیر و سلوک معنوی و عوامل طی این طریق و حقیقتی که در پایان آن در انتظار سالک است مورد استفاده قرار گرفته اند، و درین باره در فصل آخر این مقدمه بحث خواهد شد. در «بهشت» دانه این دو جنبه حقیقی و سمبولیک با

۱ - صفحه ۱۶۱۴ شرح ۳: در جای دیگر نیز (صفحه ۱۴۶۵ بند ۲) فلک آخرین به «شکل» پادشاه، افلاک تشبیه شده است.

یکدیگر در آمیخته و ترکیبی ازین دو دیدگاه آمده است که آنرا در نیمه راه «منطق» فلاسفه و دانشمندان، و «عشق» عرفا و متصرفین قرار میدهد.

## نظری به «ارداو ایرانی نامه»، کمدی الهی ایرانی

در مقدمه «دوزخ» گفته شد که این «سفر آدم زنده‌ای بجهان دیگر» ابتکار داتنه نیست، و پیش از او در ادبیات شرق و غرب و در معتقدات مذهبی سوابق متعدد دارد، که محققین اروپائی درباره آنها بتفصیل مطالعه و تحقیق کرده‌اند. معروفترین این سلسله «مکاشفات» عبارتند از: سفرهای «ایلیا» و «حزقیال» و مخصوصاً «اشعیا» پیمبران اسرائیل با آسمان (تورات)؛ سفر خیالی «یوشع بن لوی» به دوزخ و آسمان (اثر قدیمی یهودی، در قرن سوم میلادی)؛ «مکاشفه «ار» Er ارمنی و سفر روحانی اوبدیار فاصل آسمان و زمین (داستان این سفر توسط افلاطون در «جمهوریت» نقل شده است)؛ سفر تئسیوس Thespesius با آسمانها و عبور او از میان ستارگان و دیدار ارواح که با شکل انسانی خرد در درجات مختلف جای میگزینند (ویلونارک داستان آنرا بتفصیل نقل کرده است)؛ سفرهای «ترئوس» قهرمان افسانه‌ای یونان و «پلوکس» و «اورقوس» بدوزخ، در میتولوژی یونان (که بترتیب بخاطر انتقام و دوستی و عشق صورت گرفت)؛ سفر «تاماکوس» بدوزخ (در اودیسه هم)؛ سفر «انثا» بدوزخ و دیدار آینده روم (در انیس و برزیل)؛ سفر عیسی به دوزخ برای نجات ارواح پارسایان که بلافاصله پس از شهادت او روی داد (احادیث مسیحی که در سرود ۱۲ دوزخ در کمدی الهی نیز بدان اشاره شده است)؛ «مکاشفات سن کارپوس و سن متائورس قدسین و یریتونا و کریستینا قدیسه های عیسوی (احادیث مسیحی) سفر «پولس رسول» با آسمان سوم (انجیل، رساله دوم پولس به قرنتیان) ماجرای معراج پیمبر اسلام (در قرآن و احادیث اسلامی) و چندین مکاشفه دیگر ازین قبیل را میتوان تذکر داد که مسلماً بجز «انیس و برزیل» و شاید ترجمه معراج نامه پیمبر اسلام، هیچکدام سهمی در طرح اثر داتنه ندارند زیرا شباهتی میان آنها و «کمدی الهی» نیست<sup>۱</sup>

۱ - از جمله این داستانها میتوان داستانی را که در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی توسط یک روحانی برجسته مسیحی بنام Theophylcte Simocatta در کتاب او بنام «تاریخ زندگی امپراتور مورس» نقل شده ذکر کرد. این داستان ماجرای شهادت یک زن زیبای ایرانی بنام «گلندوک» است که در زمان پادشاهی خسرو پرویز بکش عیسوی درآمد و در دوره زندگی خود در عالم مکاشفه بدنای دیگر رفت و عذابهای موخس دوزخیان و فر و جلال بجه در صحنه بعد



ولی ، بطور مسلم میان همه آثار ادبی و مذهبی شرق و غرب ، هیچ اثری را نمیتوان یافت که باندازه «ارداویراف نامه» زرتشتی که در حدود هزار سال پیش از داته نوشته شده ( و قبلاً در مقدمه دوزخ از آن سخن رفت ) با «کمندی الهی» داته نزدیک باشد . درین باره «بارتلمی» مستشرق نامی قرن نوزدهم فرانسه ، مینویسد <sup>۱</sup> : «هیچیک از مکشافتی که در گذشته از آنها یاد شده ، مانند «ارداویراف نامه» ایرانی با «کمندی الهی» داته شباهت ندارد، البته باین تفاوت که از لحاظ ارزش ادبی کتاب داته بسیار بالاتر است. این شباهت و نزدیکی یحیی است که ما را بی اختیار ب فکر ارتباط این دو اثر و الهام گرفتن یکی از دیگری میافکند ، هر چند که مددکی درین باره در دست نیست ».

قبلاً گفته شد <sup>۲</sup> که «ارداویراف نامه» شرح سفر «ارداویراف» مصلح زرتشتی بدنای دیگر ، و خلاصه مشهوداتی است که وی در بازگشت ازین سفر نقل کرده است و پیش ازین قسمتهائی از مطالب مربوط بسفر او در دوزخ ، در مقدمه دوزخ نقل شد .

خلاصه این سفرنامه اینست که «ارداویراف» از پل چینوات (صراط) میگردد و براهنمائی دوفرشته ، نخست به همسنگان (اعراف)، بعد به بهشت و از آنجا بدوزخ میرود و در پایان این سفر بروی زمین باز میگردد ، و آنچه را که دیده است به موبدان خبر میدهد . «دوزخ» او عیناً مانند دوزخ داته ، چاه ویل و عظیمی است در داخل زمین که «اهرم» (شیطان اعظم داته) در قعر آن جای دارد و فرمانروای آنست . اعراف او مثل برزخ داته فاصله میان زمین و آسمان را شامل میشود و بهشت وی عبارتست از آسمان یا فلک ستارگان و آسمان ماه و آسمان خورشید و سرای ایزدی (عرش) که

#### بقیه از صفحه قبل

آمرزیدگانی را که به مسیح ایمان آورده بودند بچشم دید . در یکی از دفعات فرشته ای غرق نور بدیدار او آمد و مرکب نزدیک شوهرش را بدو خیر داد، و بعد از وقوع این پیشگویی بود که وی به «صیب» رفت و ترساشد و در نتیجه موبدان یارسی او را در جای تاریکی زندانی کردند، و در آنجا باز فرشته نورانی بدیدارش آمد و بالاخره آزادش کرد و او برای زیارت به اورشلیم رفت . در بازگشت از این سفر وی چندین واقعه آینده را برای خسرو پرویز پیشگویی کرد و اندکی بعد مرد .

این ماجرا . گذشته از کتاب روحانی فوق الذکر ، در کتاب روحانی دیگری بنام Evagros بنام «تاریخ مذهبی» که چهل سال پیش از آن نوشته شده ، و کتاب «تاریخ مسیحیت» «نیسفورس - کالستوس» راهب بیزانسی در قرن چهاردهم نقل شده و در کتاب اخیر درباره این زن که کلیسای کاتولیک بدو عنوان «مقدس» داده با تفصیل خیلی زیادتری سخن رفته است .

M . A , Barthélemy : Artâ Vîrâf - Nâmak ou Livre d'Ardâ - -۱

Virâf : مقدمه ، صفحه ۴۶

۲- رجوع شود به مقدمه «دوزخ»

«ارداویراف» دسته‌های مختلف ارواح بهشتی را در این طبقات چهارگانه میبیند و درباره ایشان از راهنمایان خود احوال میبرد، و در پایان این سفر بهشت است که «اهورمزدا» را بصورت فروغی خیره‌کننده میبیند و بر او نماز میبرد. از زمره کسانی که وی در این سفر آسمانی خود میبیند روح نخستین نیای بشر (کیومرث) است. همچنانکه داته در بهشت باروح «آدم» روبرو میشود.

ارواح پارسایان در بهشت داته چرخ‌زنان سرود فرد جلال خداوند را میخوانند، و در بهشت ارداویراف این ارواح به سرود جلال اهورمزدا مترنمند. و در هر دو جا ایشان ارواح بهشتی را غرق در نور می‌بینند. شباهتهای مختلف این دوسفر «بهشت» بقدری است که چنانکه گفته شد گاه باور نمیتوان کرد که «کمدی الهی» بی‌آشنائی داته با «ارداویراف‌نامه» سروده شده باشد.

قسمت مربوط به سفر «ارداویراف» به بهشت در این اثر بزرگ زرتشتی، چنین است: «... روان ویراف از تن به «چکانی دایتیک» و «پل چینود» رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن برفت و ویراف از آن خواب خوش برخاست ... هیربدان و دستوران دین پیش ویراف نماز بردند - پس ویراف چون چنان دید پذیره آمد و نماز برد و گفت که شمارا درود از اهورمزدا خدای و امشاسپندان و درود از زردشت اسپتمان مقدس و درود از سروش اهرو و آذر ایزد و فره دین مزدیسنان، و درود از دیگر اهروان درود نیکی و آسانی از دیگر مینوکان بهشت.

«... بآن نخستین شب مرا پذیره آمدند سروش اهرو و آذر ایزد، و بمن نماز بردند، و گفتند درست آمده‌ای توای ارداویراف؟ پیش از زمان باین عالم آمده‌ای. من گفتم پیغام برهستم. پس دست من فراز گرفتند، نخستین گام باندیشه نیک، و دیگر گام بگفتار نیک و سه دیگر گام به کنش نیک نهاده بپل چینود (صراط) آمدم. .. روان مقدسان را دیدم که در بوی خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته تر آید که هر بوی خوشی که در ترد زندگان به بینی او رفته باشد. این بوی از جنوب از جانب یزدان می‌آید. این روان خود و کردار خود را بصورت دختر کی نیکوبدن ببیند باقامتی خوب رسته و پستان‌های پیش آمده کش پستان باز نشسته است، دل و جان و دست و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگریستن بایسته ترین چیز باشد، و آن روان پاک از آن دخترک پرسد که تو که هستی که هرگز در زندگانی گیتی زنی نیکوتر و کالبدی زیباتر از آن نوندیدم ... و او پاسخ دهد که من کنش (عمل) توهستم، ای جوان خوب منش خوب کوش خوب کنش خوب دین. از کام و کردار تست که من چنین مه

۱ - متن فارسی قطعی که نقل شده، عیناً از ترجمه مرحوم رشید یاسمی از ارداویراف

نامه ( سال دوم مجله مهر ) گرفته شده است .

وبه خوشبوی و پیروز گرم که بتونمایم .

«... پس از آن پل چینود بهنای نه نیزه باز شد . من یاری سروش اهر و  
و آذر ایزد باسانی و فراخانی از پل چینود نیک و دلیرانه و پیروز گرانه بگذشتم ... و  
دیدم رشن راست را که ترازوی زرین بدست داشت و نیکان و بدکاران را اندازه میگرفت.  
... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تا ترا نمائیم بهشت  
و روشنی و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و رامش و شادی و خوشبویی و پاداش  
آمرزیدگان را که در اهورامزدا و امشاسپندان در بهشت یافته‌اند .

«... و پس نخست گام فراز نهادم به سترپایک (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیک .  
در این جای هومت بهممانی است . دیدم روان پر هیز کاران را که چون ستاره روز روشن آنجا  
همیدرخشید . تخت و نشستگاه آنها بسیار روشن و پر فره بود . پرسیدم از سروش اهر و  
آذر ایزد که این جای کدام و این مردمان کدامند؟ پاسخ گفتند سروش اهر و و آذر  
ایزد که این جای پایه ستاره است و این روان آنان است که بگیتی بشت نکردند و  
گاتا نسرودند و خدائی و ایالت و سرداری نکردند ، بسبب ثوابهای دیگر اهر و (مقدس)  
شده اند .

«چون گام دوم فراز نهادم به ماه پایه، به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم . آنجا  
که هوخت مهمان است . و انجمنی بزرگ از نیکان دیدم . پرسیدم از سروش اهر و  
آذر ایزد که این کدام جا و او شان روانان که اند ؟ سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که  
این جای پایه ماه است و این او شانند که در گیتی بشت نکردند و گاتا نخواندند، بدیگر  
ثواب بدینجا آمده‌اند، او شان را بروشنی بروشنی ماه همی ماند .

«چون گام سوم فراز نهادم به هورشت (مقام کردار نیک)، آنجا که خورشید بهممانی  
است، رسیدم که روشنی بالستان بالست (بارستان بارست ، اعلی علیین) گویند، و دیدم  
روان اهر و ان را که روی تخت و فرش زرین بودند ، و مردمی بودند که روشنائیشان  
بروشنائی خورشید همانند بود . از سروش اهر و و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام  
و او شان که اند ؟ سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آنان روان  
او شان است که در گیتی خوب پادشاهی و ایالت و سرداری کرده‌اند .

«و چهارم گام فراز نهادم، و بروشن گروتمان (گرزمان ، عرش) مکان آسایش تام  
(هماک خواری) رسیدم . جان مردگان بپذیره آمدند ، درود بگفتند و آفرین کردند و  
گفتند: ای اهر و چگونه آمده‌ای از آن عوالم فانی و بسیار ناپاک بدین عوالم باقی و بی  
پتیاره ؟ و بنوش آنوش (مشروب ضد مرگ ، آب زند گانی) را که در بر زمان اینجا آرامش  
بینی . و پس از آن بپذیرائی آمد آتش اهورامزدا آذر انزد بمن نماز برد و گفت درست

بنده هستی تو ارداویراف، هیزم تر پیغامبر مزدیسنان. پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام ای آند ایزد که درد دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم، مرا تر هیزم میخوانی و پس آتش اهورا مزدا، و آند ایزد گفت بیانا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر که بر من نهاده. جائی فراز برد و دریاچه بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب بچکید، و تو بر من نهادی.

.. پس امشاسپند و هومن (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاسپندان و دیگر اهروان و فروهر زردشت اسپتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و آستر پسر زرتشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده‌ام.

و هومن بگفت: این است اهورمزدا! من نیایش کردم و بیشتر نماز بردم. او گفت مرا که نماز بر تو ارداویراف، درست آمده از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمده - فرمود سروش اهرو و آند ایزد که بیرید ارداویراف را بنمائید گاه و پاداش نیکان و بادافره ناپاکان را. پس سروش اهرو و آند ایزد دست من فراز گرفتند و مرا جای جای فراز بردند که من دیدم امشاسپندان را، دیدم دیگر ایزدان را، دیدم فروهر کیومرذ (کیومرث) و زردشت و کی گشتاسب و فرشته و جاماسب و دیگر مقدسان و پیشوایان دین.

..... بجائی فراز آمدم. دیدم روانان دادان را که درخشان میرفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال روشنی، و اهورامزدا روانان رادان را که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد - من گفتم نیکوئید شما ای روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان مینمائید. دیدم روانان را که بگیتی گاتا خواندند و پشت کردند و استوار بودند بدین مزدیسنان که اهورمزدا به زرتشت آموخت. چون فراز آمدم بان پوشیدنی زرین و سیمین درخشانترین از هر پوشیدنی که مرا درخشانتر بنظر آمده بود. دیدم روان خوب خدایان پادشاهان که از آنها مهی و بهی و هم آوردنی (قدرت) و پیروز - گری همی رخسید. آنانرا دیدم در روشنی بان زرین سلاح پای؛ مرا عالی بنظر آمدند. دیدم روان بزرگان راستگویان را که روانشان در آن بلند روشنی و با فره بزرگ بود؛ بنظرم بس عالی آمدند.

..... دیدم روان زنان بسیار نیک اندیش بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست - پرسیدم که اوشان کدام روانانند؟ گفتند که این روانان آن زنانند که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش را خرسند کردند و زمین ورستنی آنرا خرسند کردند. و ایزدان مینو و ایزدان گیتی

را خشنود کردند ... بثواب کردن کوشا بودند و فرمانبرداری شوی کردند و از گناه پرهیزگار بودند • مراسم عالی بنظر آمد •

«دیدم روان ستایشگران و ما سربران (حافظین ادعیه دینی) را در آن بلند روشنی و در آن بزرگ مقامی که بنظرم عالی آمد • دیدم روان آنان را که تمام قربانیهای دینی و یزشن یزدان را کرده و فرموده که نشسته بودند بالاتر از دیگر روانان و ثوابشان ببلندی آسمان ایستاده بود ، مرا بس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان اریشتاران (جنگجویان) را که روانشان بیترتیب رامش بان دهیوتان (سرداران وولات) گرد آمده بودند • این گردان زمین افزار خوب ساخته زرین گوهر افزود هر گونه آراسته در آن شکفت ران ورتین بس شکوه و توانائی و پیروز گری داشتند . مرا بس عالی بنظر آمد •

«... تخت زرین بسیار و گسترانی خوب و بالش دیدم که بر آن نشسته بود • روان کدخدایان و دادگران که دودمان و میهن بدست کردند و جای ویران را آبادان ، و بسیار رود و چشمه برای ورز (زراعت) و آبادانی و میوه و سود آفریدگان آوردند • مراسم عالی بنظر آمد •

«دیدم روان استواران و آموزگاران دین و پیرسندگان احکام دین را در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ؛ مرا بس عالی بنظر آمد •

«دیدم روان احسان کنندگان (دادگویان) و دوستان آشتی (صلح جویان) را؛ مرا بس عالی بنظر آمد •

«دیدم روانان به دوستان را که روشنی مانند ستاره و ماه و خورشید از آنان همی رخسید، و میرفتند در رامش و نیکی در روشنائی اندروای (معلق) •

«دیدم عالم بهین نیکان را روشن و در آسایش تمام و بسیار خوش و خوشبوی ، هر گونه آراستگی ، هر گونه شکفتگی و روشنی پرشکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند •»

و پس از آنکه ارداویراف از بهشت بدوزخ میروود و شاهد انواع عذابهای دوزخیان میشود (که تقریباً همه آنها را در دوزخ داته میتوان یافت) کتاب چنین ختم میشود :

«... پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و بان اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزدا و امشاسپندان بردند - چون خواستم نماز برد، اهورمزدا گفت: نیک بنده هستی تو اهر و اردای ویراف پیغامبر مزدیسنان ، برو بعالم طبیعی (اهواستومند) هر چه دیدی و دانستی بر راستی باهل کیتی بگویی، چمنم باتوام که اهورمزدایم- هر آن را که درست و راست گوید من دانم، و میشناسم، بگویی بدانان •

«چون اهورمزدا این آئین گفت، من شکفت بماندم ، چه روشنی دیدم و تن ندیدم؛  
بانگ شنیدم و دانستم که این هست اهورامزدا •

«گفت اهورمزدا از مینوکان افزوتوم (مقدم بهشتیان) بگوی تو، ارداویراف ،  
بمزدیسنان کیتی ، راه اهروی (تقوی) یکی است و راه پورلوت کیشی (مؤمنی)، و آن  
راههای دیگر همه نه راه است •

«... دادیک را بدارید و از گناه پیرهیزید ... ای اردویراف ، تو بآبادی برو،  
چه هر پاکی که شما کنید و دارید همه موافق دادیها (شرع) دارید • چون بهمانگونه  
بیاد ایزدان کنید همه را من دانم •

«چون آن سان شنیدم ژرف نماز بروم بدادار اهورمزدا - پس سروش اهرو-  
پیروزگرانه و نیک دلیرانه مرا برین تخت و بستر داد •

«پیروزباد فره بهدین مزدیسنان - چنین باد - چنین تریباد!»

## « بهشت » در معتقدات مختلف بشری

«بهشت»، یعنی جائیکه ارواح نیکوکاران و یارسان روی زمین در آنجا بسعادت جاوید  
میرسند ، از آغاز از معتقدات بشری بوده و غالباً بصورت جزئی از مسئله «حیات بعد از مرگ»  
از مهمترین اشتغالات فکری آدمی بشمار رفته است. مع هذا باید گفت که « بهشت »  
هیچوقت باندازه «دوزخ» از نظر اعتقادات بشری قطعیت و صراحت نداشته ، و آنطور  
که در همه مذاهب اساطیری (میتولوژیک) قدیم و مذاهب آسمانی اعتقاد بدوزخ و دنیای  
«ظلمت ورنج و عذاب» صورتی واضح بچشم میخورد، این اعتقاد بدنیای «فروغ و شادگامی  
و آرامش» بدان وضوح بنظر نمیرسد . در نزد برخی از ملل قدیم ، مانند آشوریان و  
کلدانیان و فینیقیان ، و تا حد زیادی نیز یونانیان و رومیان ، و در نزد سلطه ها و تا اندازه ای  
اسلاوها، جز دنیای «دوزخی» دنیایی بعد از مرگ نمیتوان یافت ، و آنچه از خلاف آن  
حکایت میکند غالباً «مصونیت» نسبی ارواح نیکوکاران از تحمل رنج این دوزخ است ، و نه  
وجود دنیایی دیگر بنام « دنیای بهشتی» که این ارواح در آنجا زندگانی مرفهی داشته  
باشند. حتی در آئین یهود و در تورات نیز اشاره مشخصی به «بهشت» و قرارگاه جاودانی  
ارواح آمرزیده نمیتوان یافت ، و آنچه بعداً جزء معتقدات یهودیان شده و از آنجا  
بمعتقدات مسیحیان راه یافته، غالباً از راه آئین زرتشتی یهود رسیده است . نکته ای که  
درین مورد جالب بنظر میرسد اینست که غالب مذاهب کهن محل « دوزخ » را در

زیرزمین دانسته‌اند، ولی دربارهٔ محل «بهشت» چندان توافق نظری میان آنها نیست. در عوض اعتقاد بوجود «فرشتگان» یعنی موجوداتی برتر از بشر، و غالباً نامرئی، تقریباً در همهٔ مذاهب بزرگ کهن تعمیم دارد، و نمونه‌های بارزی ازین اعتقاد را در نزد ایرانیان باستان، مصریان، هندوها، چینیان، ژرمن‌ها، یهودیان و صورتی خاص در نزد یونانیان میتوان یافت. تقریباً در همهٔ زبانهای اروپائی کلمهٔ «فرشته» از ریشهٔ یونانی aggelos (فاسد) که در لاتینی صورت angelus در آمده، گرفته شده‌است.

دواصل «بهشت» و «ملائک» در معتقدات کهن اقوام و ملل گاه با هم در آمیخته و گاه از هم جدا مانده‌اند. مثلاً در آئین‌های مسیحی زرتشتی، این دو با هم لازم و ملزومند، در صورتیکه در آئین یهود تقریباً ارتباطی با هم ندارند، و در اسلام نیز فرشتگان آسمان غیر از «حور و غلمان» خاص بهشتند. در میتولوژی یونان «پریان» که بمثابة «فرشتگان» خدایانند، اصلاً کاری با «الیزوس» که جایگاه ارواح نکوکار است ندارند، ولی «ملائک عذاب» مخصوصاً «خواهران ارینی» در دوزخ بکار خود مشغولند.

در هیچیک از مذاهب کهن باندازهٔ آئین‌های ایرانی، چه زرتشتی و چه مانوی، برای فرشتگان اهمیت قائل نشده‌اند، و اصولاً قسمت مهمی از سهمی که در مذاهب بزرگ دیگر بدین طبقه داده شده از نفوذ عقاید زرتشتی آمده است. این معتقدات مذهبی، چه از نظر دوزخ و بهشت و چه از لحاظ ملائک، و طبعاً از نظر مفهوم «خدا» و «خدایان»، در طول آرون در یکدیگر اثربخشیده‌اند. چنانکه فی‌المثل «معتقدات مسیحی» که اساس «کمدی الهی» و خاصه «بهشت» است، ارتباط کامل با سیر تحول معتقدات مربوط بدنیای پس از مرگ در مذاهب پیش از مسیح دارد، و ازین نظر بجاست که در اینجا این سیر تکامل که فی‌نفسه نیز بسیار جالب است، بطور کلی مورد مطالعه قرار گیرد.

## «بهشت» در اساطیر کهن: مصری، آشوری و کلدانی

### فینیقی، یونانی، ژرمن، هندی، چینی، ژاپنی

**مصر:** قدیمترین معتقدات باستانی را دربارهٔ دنیای بعد از مرگ و «بهشت» طبعاً باید در مصر جست. مصر کهن در نخستین ادوار تمدن خود برای هر شهر و ناحیه خدائی خاص داشت، و این خدایان هر کدام صاحب بهشت و دوزخی بودند که مال معتقدین خود آنها بود، و پیروان سایر خدایان را در آنها راه

نمیدادند. ولی با طول زمان «اوزیریس» Osiris در تمام مصر خدای بزرگ ارواح شد، و ازین جهت قلمرو خاص او که «چمنزارهای یالو Ialo» نام داشت بصورت بهشت جمله ارواح نیکوکار مصری درآمد. بعقیده مصریان روح هر کسی برای اوصورت «همزادی» را داشت که اینان آنرا بقالب حشره یا پرنده یا سایه‌ای سیاه و یا شعبی فروزان مجسم میکردند، و این شبخ آخری که مال نیکوکاران بود «خو» نام داشت. این «همزاد» همراه با کالبدی که در دوران زندگی وی بدان نیرو و حرکت داده بود در گور پنهان میشد و گاه با او گاه نیز بی او بیدار «اوزیریس» میرفت، ولی تجزیه و تلاش آن کالبد همیشه ویرا ناخوشایند بود. بدین جهت مصریان سعی وافرد در حفظ اجساد بوسیله مومیائی کردن آنها داشتند. روحی که بدین ترتیب آماده حضور در «داد گاه ارواح» میشد در زورقی که به زورق ارواح، موسوم بود مینشست و از روی نیل میگذشت، و بعد از عبور از کوهستان مغرب ازین دنیا خارج میشد، ولی در طی راه ناگزیر بود بر مشکلات و موانع متعددی فائق آید و از «خون» های بسیار بگذرد. عاقبت این روح بداد گاه بزرگ ارواح میرسید و در آنجا از طرف «اوزیریس» قاضی بزرگ این محکمه و چهل و دو قاضی زیر دست او مورد محاکمه قرار میگرفت و بکارهایی که وی در روی زمین کرده بود از طریق منفی رسیدگی میشد، بدین ترتیب که وی میبایست اعترافنامه مفصلی درباره آن امور واجبی که انجام نداده است ارائه دهد و بعد انتظار رأی نهائی محکمه را برد. در صورتیکه این رأی مثبت بود باین روح اجازه داده میشد که به قلمرو خاص «اوزیریس» یعنی «چمن زارهای یالو» رود و از آن پس جاودانه در آنجا بسربرد و از بیماری و خطر و مرگ ایمن باشد، زیرا که در آنجا وی از هر حیث تحت حمایت و حراست «اوزیریس» قرار داشت. ولی در عوض تحصیل این حیات ابدی و این امنیت، او میبایست همیشه برای اوزیریس کار کند، یعنی همت با بادانی مزارع این خدا گمارد، منتها میتواند برای این کار مجسمه‌های مقدسی را که در آرامگاهش او گذاشته بودند به «بیگاری» بگیرد و خودش در غالب مواقع در سایه بلمد و راحت باشد. طبق عقیده خاصی که در «تیس» پایتخت معروف مصر رواج یافت و مربوط به پرستش «عمون» بود، روح پس از خروج ازین داد گاه با قایق «رع» خدای آفتاب موقع غروب در روی نیل برای میافتاد و همراه با خورشید مرده (خورشید شب) از راه روهای طولانی و پیچ در پیچ قلمرو مرگ میگذشت و تحت حمایت خورشید قلمرو ساعات دوازده گانه شب را در مینوردید تا دو باره از جانب مشرق همراه با خورشید سر بر آورد، و از آن پس بی‌بوته این مسیر را با خورشید طی کند.

**کله و آشور:** در نزد کلدانیان و آشوریان، اعتقاد بدنیای بعد از مرگ بوضوح



و قطعیت مصریان نیست ، و آنقدر هم که ازین اعتقاد نشان دیده میشود ، مربوط به بلاهای وحشت آوری است که از طرف خدایان درندموخونخوار زیرزمین صیبا ارواح مردگان میشود ، ولی آشوریان و کلدانیان و سومریها بطور کلی عقیده داشتند که اجر و کیفر مردم در همین زندگی بدانها داده میشود. بعقیده آنها آدمی بعد از مرگ بکلی فنا نمیشود، ولی آسودگی آن قسمت از وجود او که بعد از مرگ باقی میماند بسته بدانست که در دفن وی مراسم مذهبی کاملاً رعایت شده باشد، و مخصوصاً بسته بدانست که نزدیکان متوفی ویرا هر چه زیادتیر یاد کنند و برای او از خدایان رحمت طلبند و قربانی کنند. روح مرده همیشه در زندگانی زندگان دخالت میکرد، و اگر اینان او را فراموش میکردند از آنها صورتهائی موحش انتقام میکشید . اما بعد از مدتی این روح حیات زمینی خود را از یاد میبرد و طبق معتقداتی که بعداً در نزد این ملل پیدا شد ، بکشتی مینشست و بسمت «شهر مردگان» که در سمت شمال واقع شده بود و هفت برج و بارو داشت میرفت . فرمانروای این دیار ملکه‌ای بود بنام «بلیس علت Beltis - Allat» یعنی ملکه سرزمینی که از آنجا برگشتی نیست . وی ربه‌النوع ترشرو و سختگیری بود که سمت «داور ارواح» را داشت و کسانی که بنزدش میآمدند ناچار بودند در برابر هر يك از هفت برج دیار خاموشان قسمتی از لباسهای خود را بیرون آورند . و در آخر کار بکلی برهنه در برابر این «قاضی دوزخ» حاضر شوند و بسئالات او جواب دهند . اینان اگر درین امتحان مردود میشدند بعذاب ها و شکنجه های موحش گرفتار میآمدند . و اگر رو سفید میشدند بشکل پرندگان شبانه در میآمدند و اجازه داشتند که در شفق جاودانی پرواز کنند و در «جزائر سعادت» در مصب رودخانه‌ای که به «سرزمین مردگان» میرود آشیان گیرند . - نکته مهم در معتقدات مذهبی کلدانیان و آشوریان ، ارتباط و اختلاط نزدیک خدایان ایشان با ستارگان بود، زیرا علم هیئت صورت واقعی آن قبل از هر جای دیگر در سرزمین بین‌النهرین ضحج گرفت و توسعه یافت ، و هنوز هم علم نجوم بر پایه اکتشافات فلکی کلدانیان متکی است. سومریها و بعداً کلدانیان شمش Shamash (شمس) خدای بزرگ خود را با «خورشید»، و «ایشتار» Ishtar الهه بزرگشان را با «زهره» و «مردوک» Marduc خدای مهم دیگر شان را با «مشتري» یکی دانستند و «کهکشان» را جاده الماس نشانی شمردند که ارواح از آن بسرزمین جاودان میروند، و اندک اندک اعتقاد راسخ بنفوذ اختران در حیات بشر پیدا کردند و آسمان را «لوح محفوظ» حوادث

۱- این نظر بعدها در غالب مذاهب منجمله آئین مسیح منعکس شده است . در چندین جای «برزخ» و «بهشت» با تأکید اشاره شده است که فقط دعای خیر بازماندگان ارواح در زمین میتواند بار رنج این ارواح را در دنیای دیگر سبکتر کند . در آئین ما نیز اصل «خیرات و مبرات» برای اموات اهمیت بسیار دارد .

زمینی دانستند، و از بنجا عقیده «سعد و نحس» کواکب که قبلا درباره آن سخن رفت و در «بهشت» دانه سهم بزرگی بدان داده شده، پدید آمد و توسعه یافت و علم «اختر شناسی» برآ وجود آورد.

**فینیقیه:** در میتولوژی «فینیقی» هیچ اعتقاد روشنی به دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت. و از لحاظ خدایان نیز بین فینیقیان و ملل ساکن بین النهرین یعنی سومریان و کلدانیان و آشوریان شباهت نزدیک است. اساس این اعتقاد بوجود «خدای آفتاب» و «خدای ماه» است که اولی نر- و دومی ماده است و عالم آفرینش از پیوند آنان پدید آمده است، ولی مقام مهمتر مال خدای مؤنث است. اهمیت میتولوژی فینیقی بخصوص ازین لحاظ است که در معتقدات مذهبی قوم اسرائیل و آئین یهود از یکطرف و در میتولوژی یونان از طرف دیگر تأثیری عمیق بخشیده است. بزرگترین خدای فینیقی «ال» نام داشت و این همان نامی است که دانه از زبان «آدم» ابوالبشر آنرا نام اصلی و اولیه خداوند در روی زمین می شمارد<sup>۱</sup>. این کلمه بعد ها در نزد عبریان بصورت «ایلوهی» و در نزد اعراب بصورت «الله» درآمد. خدای بزرگ دیگر ایشان «بعل» Baal بود که در هر شهر صفتی خاص بدنبال آن می آمد. بعدها فینیقیان معتقدات مصری را در میتولوژی خود رسوخ دادند و بسیاری از خدایان خویش را با خدایان مصر یکی دانستند، و همراه این عقاید مصری افکار آنها راجع بدنیای بعد از مرگ نیز در فینیقیه و کارتاژ راه یافت.

**یونان:** در یونان که میتولوژی آن از نظر ظرافت و خیالپردازی و وسعت دامنه فکر کاملترین و زیباترین «داستان اساطیری» دنیای کهن است توجه خاص فقط صرف «دوزخ» میشد که همه ارواح بعد از مرگ بدان روی می آوردند، و در حقیقت این کلمه در یونان مفهوم «دنیای مردگان» را بطور اعم داشت. با آنکه کلمه «بهشت» در زبانهای لاتینی اروپا (ایتالیائی، اسپانیائی، فرانسه، پرتغالی، رومانی) از ریشه لاتینی Paradisus آمده، که خود آن از کلمه یونانی paradisos (باغ) گرفته شده (و این همان کلمه ایست که با ریشه آریائی «فردوس» در زبانهای ایرانی و هندی آمده است) در خود یونان کهن از نظر مذهبی اثر مشخصی از «فردوس» نیست، و قسمتی از «دوزخ» را که ذیلا بدان اشاره میشود «بهشت» واقعی نمیتوان شمرد. در میتولوژی یونان، دنیای بعد از مرگ منحصر به «دوزخ» یعنی جهان ظلمت و سکوت بود که در زیر زمین قرار داشت و هادس Hades برادر «زئوس» خدای خدایان بر آن حکم میراند<sup>۲</sup>. این دوزخ قلمرو خشک و تیره و عبوسی بود که ارواح از راه های تنگ و باریکی در گوشه و کنار زمین پای بدان مینهادند و پس از گذشتن از

۱ - صفحه ۱۵۱۱، بند ۴ و شرح ۳

۲ - رجوع شود بمقدمه «دوزخ»

«رودرنج» Acheros و سوال و جواب با سک درنده‌ای که پاسدار آن بود (و با احتمال قوی یونانیان آنرا ازسک چهارچشم اوستا گرفته بودند) بدرون این منطقه که دیگر امکان بیرون آمدن از آن نبود پای مینهادند و جادوان در آن میماندند. این دوزخ ملکه زبائی داشت بنام «پرسفونه Persephone» که «هاس» و «اورا از مادرش» «دمتر» Demeterae دزدیده و بقلمر و خود آورده بود، و طبق دستور خدای خدایان این ملکه ماهروی دوزخ سالی شش ماه را در روی زمین میگذرانید. دوزخ دارای دو قسمت مجزا بود، که یکی از آنها Tartaros نام داشت، که خاص ارواح گناهکار و آلوده بود سه صحران بر گردا گرد خود داشت که «رود فلگتوس» Flegetos در بیرونشان جاری بود. قسمت دیگر الیزئوس Elyseos (از اصل یونانی elusion) بود و این قسمتی از دوزخ بود که در حقیقت بهشت ارواح نکوکار و پارسا بشمار میرفت. این همان نامی است که از یونان بهمه اروپا رسیده و مرادف با مفهوم «بهشت» شده است و از معروفترین ترکیبات این نام «شازره لیزه» (میدانهای الیزه‌ای) است. در «الیزه» که رود «لته» Letaea (رود فراموشی) در کنار آن جای داشت تا ارواح بانوشیدن از آن زندگانی زمینی خویش را یکسره از یاد ببرند. بخلاف سایر قسمتهای دوزخ اثری از پریشانی و طوفان و برف و باران نبود و همیشه نسیمی ملایم برچمنزارهای آن میوزید، و ازین حیث «الیزه» خیلی شباهت به چمنزار خاص ارواح بزرگان، داشت که داته در سرود چهارم دوزخ از آن سخن گفته است. این «الیزه» نخست خاص ارواح کودکان و خدایان بود، ولی بعداً یونانیان آنرا جایگاه کسانی که مورد لطف خدایان بودند، و جای نکوکاران دانستند.

**ژرمن‌ها:** اسکاندیناوها و بطور کلی ژرمن‌ها نیز قسمتی از ارواح خود را، یعنی ارواح جنگجویانی را که کشته میشدند، به «بهشت» خاصی در آسمان میفرستادند. خدای بزرگی که ایشان را در سرپرستی خود داشت خدائی بود که اسکاندیناوها او را اودین Odtin و ژرمن‌های آلمان و دان Wodan مینامیدند. وی خدائی زیبا و خوش کلام بود که زرهی درخشان بر تن و کلاه خودی زرین بر سر داشت و در آسمان در کاخ بسیار بزرگی از طلا میزیست که والهالا Walhalla نام داشت. پریان زیبای جنگجویی بنام و الکیری Walkyrie در فرمان این خدا بودند و همیشه در میدانهای پیکار شرکت میجستند. البته جنگجویان آنرا نمیدیدند، ولی ایشان در هر جنگ آن طرفی را که باید پیروز شود قبلاً معین میکردند و نیز پیشاپیش معلوم میکردند که کدامیک از سلحشوران باید درین میدان کشته شوند، و آنگاه فقط چند لحظه پیش از مرگ این جنگجویان با هم زبائی خود بنظرشان میآمدند و خبر مرگ نزدیکشان را بدانان میدادند. پس از پایان جنگ، این پریان ارواح این کشتگان را بتالارهای کاخ «اودین»

در «والهالا» میبردند که یا صد و چهل در داشت و از هر در آن ارواح هشتصد جنگجو در کنار هم وارد تالار می‌توانستند شد. ارواح جنگجویان برای همیشه در تالارهای این کاخ میماندند و وقت خویش را نیمی به رزم و نیمی به بزم میگذراندند. بر روی شانه‌های هر یک از ایشان دو کلاغ جای داشتند که به «هوگین» و «مونین» (فکر و حافظه) موسزم بودند و هر صبح اودین آن‌ها را بر روی زمین و دیار ارواح میفرستاد تا از همه چیز خبر گیرند و هر چه گفته‌اند می‌شود آگاه شوند و غروب خبر آن‌ها را روح جنگجوی صاحب خود برسانند. «والکیری‌ها» درین کاخها وظیفه خدمتکار و نگهبان را بهمه داشتند و درین حال ساقیان بزم اودین بودند. یعنی برای ارواح جنگجویان باده پیمائی می‌کردند، و این باده نوشابه‌ای بود که از عسل گرفته شده بود. - خدایان و جنگجویان درین «والهالا» آنقدر درین حال بسر می‌بردند که پایان عمر جهان فرا رسد و Regnarok یعنی روز رستاخیز که باید همه آنها را حیاتی تازه بخشد فرا رسد. نام این پیران بهشت ژرمنی را اسکاندیناوها Valkyrja و آنگلسا کسونها Woelcyriell می‌گفتند. و در ادبیات و هنرهای زیبای ژرمنی آثار بیشمار از اینان الهام گرفته است که از زیباترین آنها درام موزیکال معروف و اکثر مربوط به ماجرای عشق «برین هیلد» و «والکیری زیبا» یا «زیگفرید» بهلوان افسانه‌ای است.

**هندوستان** : در آئین‌های پیچیده و فلسفی هندی، یعنی در مذاهب ودا، برهمنی، بودائی و هندو اساس پاداش و کیفر ارواح آدمیان حلول بعد از مرگ آنها در کالبدی دیگر است و بهشت و دوزخی که این ارواح در فاصله نقل و انتقال در آن بسر می‌برند جنبه‌ای موقتی دارد. نخستین آئین هندو، یعنی «ودا» که خیلی قدیمی است و با آئین‌های کهن ایران یک ریشه می‌رسد معتقد بوجود خدایان بزرگی برای طبیعت، آتش، آسمان، ابدیت، سپیددم و شفق‌است، و بطور کلی درین آئین سی‌وسه خدا حکومت جهانرا به‌قسمت کرده‌اند و دنیا خود وجودی لایتناهی است بنام «پراجاپاتی» که دائماً تقسیم‌میشود و موجودات تازه‌ایرا پدید می‌آورد. و بدین ترتیب نظریه «وحدت وجود» یعنی انشعاب موجودات از خدا یا خدایان درین مذهب بصورت بازی بچشم می‌خورد. - آئین برهمنی که بعداً پدید آمد و توسعه یافت و تا کنون صورتهای مختلف آئین اصلی هندوان است معتقد است به دو اصل «برهمن» و «آتمان» که یکی مبدأ و اساس عالم و دیگری ریشه و اصل وجود است و هدف اصول برهمنی یکی کردن این دو اصل یعنی «وجود» و «عالم» است - برهمن تصاویر و مظاهری است که اطراف ما را گرفته و در حقیقت تار و پود عالم است که بیشتر با افکار ما ساخته شده و «آتمان» روحی است که در هر یک از ما خانه دارد و مظهر ذات است. بدین جمله از جدائی ذات از عالم نتیجه میشوند و جبران آن فقط با محو در حقیقت مطلق و فناى وجود ظاهری ممکن است، و اما

نمرک بنهائی نمیتواند اختلاط این دو عنصر را از میان بردارد، زیرا که روح باید واقعاً مجرد شود، یعنی آنقدر در زندگیهای پائین و بالای تازه پای بجهان گذارد که اندک اندک از لذات و آایشها بکلی آزاد شود و شایستگی نیل بمعنویت مطلق و بازگشت به «کل» خود را پیدا کند. - بعد از آئین برهمنی بودا آئین تکمیل شده دیگری را آورد که متکی بر اساس چهار حقیقت مربوط بدرد ورنج و از میان بردن آن بوسیله از میان بردن میل بزندگی است. آئین بودائی معنوی ترین آئین های جهانست، ولی بعکس مسیحیت (که بسیاری این دورا شبیه هم دانسته اند) نه بر اساس تقدیس زندگی بلکه بر اصل فنای وجود و نکوهش زندگی تکیه دارد، واصل رحم و مردم - دوستی که در آن تعلیم داده میشود برای جدائی و دوری از دنیاست و نه برای زیبا کردن زندگی. در آئین بودا «آسمان» مفهوم «بهشت» را ندارد، وحد اعلائی سعادت روح درک مرحله «نیروانا» Nirvāna است که مرادف با گستن کامل روح از آایشهای جسمانی و مادی است، اما «نیروانا» بخلاف آنچه غالباً میپندارند «مکان» معینی که بابیشت سایر مذاهب قابل مقایسه باشد نیست، بلکه حالتی معنوی و روحانی است که «فناهی مطلق» باشد. بعدها برای ارواح آدمی، در فاصله حلول از جسمی بجسمی، لزوم گذراندن دورمای را در «دوزخ» یا در «بهشتی» موقتی قائل شدند و تعداد این دوزخها را که «نیرایا» Nirāya نامیده میشد تا ۱۳۶ بالا بردند که در هر کدام از آنها نوع موخش و خاصی از عذاب و شکنجه معمول بود، و «بهشت» نیز شامل ۲۸ آسمان میشد که در آنها ارواح دوران اقامت موقتی خود را با سرور و طرب میگذرانند. در نزد برهمنی ها این دوزخ «نارکا» یا «بهوانا» نام داود و باختلاف دارای هفت وهشت و ده طبقه است که گناهکاران بتناسب اهمیت معاصی خویش بدانجامیروند، و در مقابل آن بهشت با طبقاتی نامشخص است که ارواح بهشتی مدتی کم یا بیش در آن بسر میبرند. - هندوها يك بهشت زمینی نیز در قله «مرو» (همالیای) یا در «پامیر» قائل بودند که آنرا میتوان نظیر «کوه هره» ایرانیان یا «عدن» عبریان دانست.

**چین:** در میتولوژی بسیار کهن سالچین، هم دوزخ و هم بهشت از لحاظ وضع اداری و اجتماعی و ساختمانی شباهت تامی با کشور های روی زمین دارند، یعنی دارای شهرها و روستاها و پادشاهان و حکام و مأمورین هستند، و هر شهر نیز دروازه ها و کاخهای سلطنتی و خانه های خاص مأمورین و مراکزی برای ارواحی دارد که طبق اصل کلی «تناسخ» و حیاتهای متوالی، انتظار آنرا میبرند که در قالب تازمای زندگی از سر گیرند. شهر اصلی دوزخ «فونگ-تو» Fong-Tu نام دارد و ارواح از دروازه بزرگی بنام «دروازه شیاطین» «کوئی-من» - كوآن - Kwei - men - Kuan وارد آن میشوند. در این شهر، ده کاخ سلطنتی است متعلق بده پادشاه دوزخ که «شاهان یاما» Yama نام دارند و مراکز فراوانی

برای شکنجه ارواح نیز در آنجا هست. در سمت مقابل «دروازه شیاطین» ، یعنی در آن طرف شهر ، رودخانه بزرگی میگردد بنام «نای-هو» ، Nai-ho (چطور؟) که سه پل بر روی آن است: یکی پل زرین برای عبورخدایان ، دیگری پلی سیمین برای ارواح پارسا ، سومی پلی آهنین برای بدن و کناهکاران . این پل چندین فرسنگ طول ولی فقط چند وجب عرض دارد. وارواح بدکاری که از آن میگذرند خواه ناخواه در عبور از آن بدون امواج رودخانه میافتند و طعمه افعیان برنجین و سگان آهنین میشوند که آنها را تکه تکه میکنند. و ازین لحاظ شباهت زیادی میان این پل بابل «جنوات» زرتشتی و پل صراط اسلامی میتوان یافت. جمله ارواح میباید مراحل آزمایشی سؤال و جواب با پادشاهان ده گانه را طی کنند تا بتوانند از دوزخ بیرون روند . و آن ارواحی که از یکایک این «ده خوان» سالم جسته باشند ، یعنی ارواح نکوکاران و پارسایان ، توسط پادشاه دهمین یا بیکوه «کئوئن-لوئن» ، K'uen-luen جایگاه خدایان جاوید و یا به «ارض غربی سعادت» ترد «بودا آمیتابها» Amitâbha فرستاده میشوند . کوه (کئوئن-لوئن) شباهت نامی با «اولمپوس» (اولمپ) یونانیان دارد ، باین تفاوت که این کوه در دسترس آدمیان نیست ، بلکه در جایی بسیار دور و مرموز قرار دارد و بر آن ملکه زیبائی بنام «ملکه مغرب» که زن «خدای بزرگ» است فرمانروائی میکند . کاخ شاهی این ملکه در قلّه کوه ساخته شده و سراسر آن از سنگ یشم است و نه طبقمه دارد. و بر گرداگردش باغهایی است که در آنها درختان هلوی خاص میرویند که میوه آنها عمر جاوید میبخشد و کاره آب حیات «باد آب حیوان» مارا میکند. چهار رودخانه از این کوه سرچشمه میگيرند که هر گونه آبادانی جهان اثر آنهاست . این کاخ ، بزنگاه خدایان است که در آنجا پیوسته به بازی و عیش و نوش سرگرمند و فقط آن ارواحی درین جمع پذیرفته میشوند که درزندگانی خود مورد لطف خاص خدایان قرار گرفته یعنی خوش را شایسته چنین لطفی قرار داده باشند . - سایر ارواح نکوکار ، به «ارض غربی سعادت» میروند که در منتهالیه غربی جهان آفرینش قرار دارد و دنیاها ی یشماری نظیر زمین ما ، میان ما و این سرزمین فاصله اند. این سرزمین از اطراف باهفت ایوان و هفت حصار و هفت ردیف درختان پر شاخ و برگ که شاخها و گلهایشان از در و گوهر ساخته شده و با گذر نسیم از خلال آنها نغمه های خوش برمیخیزد محصور شده است، و در آن هر چه هست شادکامی و خوشی است . کاخهای آن پراست از استخرهای آراسته بگللهای نیلوفر آبی، که کفهایشان از شنهای زرین و دیواره هایشان از هفت نوع جواهر پدید آمده است . پرندگان رنگارنگ با صدائی سحر آمیز پیوسته در وصف «فضائل پنجگانه» نغمه سرائی میکنند و چه چه میزنند . و درین باغ بهشت ، ارواح بهشتی زندگانی منظمی با برنامه دقیق دارند ، یعنی هر روز

صبح دسته‌های گل‌فراهم می‌آورند و زیارت تمام بوداهای دنیاهای دیگر می‌روند و گلها را بدیشان می‌دهند و وقت غذا باز می‌گردند، و هر چه میشوند، چه آواز پرندگان و چه زمزمه نسیم، بودا و آئین او و بخصوص تعلیمات وی را بیادشان می‌آورد. برای اینان دوران انتقال از جسمی بجسمی دیگر بیابان رسیده و ازین راه بآرامش و سعادت جاوید رسیده اند. نشان این سعادت اینست که در دم مرگ اینان، بودا شخصاً در برابرشان حاضر میشود و روحشان را همراه بر میدارد و در میان گل‌های نیلوفر استخرهای جهان دیگر میگذارد تا آلاشهای خویش را بشویند و بعد از طی «ده خوان»، روانه «ارض غربی سعادت» شوند.

**ژاپن:** در آئین کهنسال ژاپن، دوزخ اصلی (Jigoku) در زیر زمین جای دارد و شامل هشت طبقه آتش و هشت طبقه یخ است. غیر از این دوزخ چندین دوزخ فرعی دیگر نیز هست، ولی دوزخ آتشین مهمتر از همه است. فرمانروای این جهان زیر زمینی اماهوئو Emma - hōō نام دارد، که خود قاضی بزرگ دوزخ است و هجده سیهسالار و هشتاد هزار سرباز زیر فرمان خود دارد. این قاضی فقط ارواح مردان را شایسته خود میداند و کار رسیدگی بوضع زنان را که دون شأن اوست، به خواهرش واگذار کرده است. هر روحی برای آنکه دوزخی یا بهشتی بودتش مشخص شود، در برابر وی حضور مییابد؛ در دوطرف پادشاه دوزخ (که «مینوس» Minos قاضی سختگیر دوزخ داتنه را بیاد می‌آورد) دو سر بریده قرار دارند که هیچکس در مقابل آنها دروغ نمیتواند گفت. در برابر روح آئینه بزرگی است که همه خطاهای زندگانی گذشته او را بوی نشان میدهد. آنگاه گناهان وی توزین میشوند و قاضی بحسب سنگینی و سبکی آنها رأی قطعی خویش را صادر میکند و هر روح را بتناسب گناهایش بطبقه معینی از دوزخ میفرستد (در این موارد، میتولوژی ژاپن درست مشابه با آن است که داتنه در مورد دوزخ خود گفته است)، و فقط اگر دعای زندگان بکمکش رسد بار این کیفر سبک میشود و درین صورت «بودی ساتوا» (از تجلیات بودا) او را از آنجا بیرون میکشد تا «قالب تازه‌ای بروی زمین باز گرداند یا به بهشت برد. ولی درباره این بهشت، در میتولوژی ژاپن توصیف روشنی نمیتوان یافت. اعتقاد قدیمی ژاپنی، پیش از دوران رسوخ آئین بودا، بر این بود که این بهشت جایی در آسمان است. طبق این عقیده، آسمان در ابتدا بایلی بزمین متصل بود و خدایان از این پل رفت و آمد میکردند، ولی یکروز که خدایان همگی بخواب رفته بودند این پل یا پلکان خراب شد و در دریا فرو ریخت و از آن دماغه «کیوتو» که در ناحیه «یوزا» واقع است و یکی از زیباترین نواحی ژاپن

بشمار می‌آید پدید آمدن واز آن پس بهشت از زمین جدا شد .

۵۵۵

در نزد بسیاری از اقوام دیگر دنیای کهن، منجمه سلت‌ها ، اسلاوها، مکزیک‌ها، پروئی‌ها ، اهالی اقیانوسیه ، واقوام افریقائی، کم و بیش اعتقاد به دنیای جاوید و «بهشت» در زمین یا در آنسوی آسمانها دیده میشود که مخصوصاً در آئین‌های کهن پرو و مکزیک جنبه روشن‌تری دارد، و در اینجا مجال ذکر آنها نیست .

## بهشت در آئین یهود

اکنون نظری بمذاهب مهمتر، یعنی آنها بیکه تأثیری مستقیم و قطعی در اعتقادات امروزی جهان مسیحی و جهان اسلامی بخشیده‌اند بیفکنیم . این مذاهب بترتیب تاریخی عبارتند از ، آئین‌های یهود ، مزدائی و مانوی ، مسیحی ، اسلام .  
قدیمترین آنها آئین یهودی است که شاید نخستین آئین «یکتاپرستی» تاریخ جهان باشد، و ذکر کلمه «شاید» برای اینست که نمیتوان بطور قطع آئین یهود را ازین بابت بر آئین مزدائی مقدم دانست . اعتقادات مسیحی و اسلامی تقریباً بطور عام از این آئین یهود سرچشمه گرفته‌اند و از راه این در انشاق بزرگ است که معتقدات مذهبی یهود در سیر تحول تاریخ جهان نقش بسیار مهمی دارند .

قوم یهود ، برای اولین بار در میان اقوام کهن آسیای غربی و اروپا ، معتقد بوجود خدائی واحد و نادیدنی شد که «یهوه» نام داشت ، و مردم اسرائیل که در مصر باسارت بسر میبردند و پیشوائی موسی از آنجا به ارض کنعان (فلسطین) مهاجرت کردند در صحرای سینا با «یهوه» پیمان بستند که وی را همواره خدای واحد خود شناسند و دست از بت پرستی بردارند . این پیمان در کوه طور بوسیله موسی با «یهوه» که با او مستقیماً سخن گفت بسته شد<sup>۱</sup> و آئین یهود بر اساس «الواح عشره» موسی از روی آن پدید آمد . «تورات» نیز در طول چند قرن بر همین اصل «یکتاپرستی» و مبارزه با شرک خدایان نوشته شد .

در «تورات» اصولاً تعریف مشخصی از دنیای بعد از مرگ نمیتوان یافت ، و فقط اعتقاد به ابدیت روح در آن هویدا است . اعتقادات اولیه یهود تنها دال بر اینست که

۱ - تورات ، سفر خروج ، باب بیستم : «... و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت : من هستم یهوه خدای تو ... ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد . صورتی تراشیده و هیچ نمائی از آنچه بالا در آسمان است ، و از آنچه پائین در زمین است ... برای خود ملز ، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما ، زیرا که من یهوه خدای تو هستم .»



«یهوه» مظهر عدالت کامل است، و بخصوص در کیفر بدکاران سختگیری بسیار میکند، چنانکه شکستهای قوم اسرائیل و اسارت‌های بی‌پای آنها بدست جهانگیران آشوری و مصری و غیره همه نماینده قهر و خشم یهوه است که بمناسبت خطایای آنها دامنگیر ایشان شده است، و بالعکس دوره‌های رفاه و پیشرفت اسرائیل پاداشی است که یهوه بفرمانبرداری و درستکاری ایشان داده است. هر رنج و مصیبتی در این دنیا آزمایشی است که یهوه از بنده خود میکند تا او را در صورت رؤسیدی پاداش دهد.

از موضوع **قیامت** در يك جا از تورات بصراحت سخن رفته است ( کتاب **یسئیل نمبی** باب‌های دوم و سوم): «... در سهیون کرنا بنوازیدودر کوه مقدس من (یهوه) صدا بلند کنید. تمامی ساکنان زمین بلرزند، زیرا روز خداوند می‌آید. روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غایب مثل فجر منبسط بر کوهها. پیش روی ایشان آتش میسوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می‌گردد. مانند امت عظیمی هستند که برای جنگ صف بسته باشند... زمین متزلزل و آسمانها مرتعش میشود. آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان نور خویش را باز میدارند، و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند میکند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است، و روز خداوند عظیم و بینهایت مهیب است و کیست که طاقت آنرا داشته باشد؟... آنگاه جمیع امتهای راجع کرده بوادی یهوشافاط فرود خواهم آورد... امتهای برانگیخته شوند و بوادی یهوشافاط برآیند، زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امتهای داوری کنم... جماعتها، جماعتها، در وادی قضا، زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. آفتاب و ماه سیاه میشوند و ستارگان تابش خود را باز میدارند. و خداوند از سهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند و آسمان و زمین متزلزل میشود»<sup>۱</sup>.

اما، درست معلوم نیست که ارواح پس از قضا بکجا میروند و چه میکنند. یهودان در اوایل فقط اعتقاد به یکنوع «فراموشخانه» دنیای پس از مرگ داشتند که در آن ارواح بصورتی بی تکلیف و «خواب آلود» بسر میبردند تا آخر الزمان و دوران ظهور «مسیح» و «عود» فرارسد، و هنوز جایی را که در آن ارواح شرور بدست عذاب جاودان سپرده شوند در نظر نگرفته بودند. بعد ها اندک اندک چنین اعتقادی، شاید بر اثر معتقدات آشوری و بابلی، پیدا شد و «وادی هینوم» که در جنوب غربی اورشلیم قرار داشت و در زمان کنعانیان مرکز قربانی کودکان برای «مولوک» خدای خونخوار فینیقی

۱- مقایسه با قرآن (سوره تکوین): « هنگامیکه خورشید تاریک شود، و ستارگان آسمان تیره شوند، و کوهها بحرکت درآیند،... و هنگامیکه آسمان را از جای برکنند...» و سوره انفطار: « هنگامیکه آسمان شکافته شود، و ستارگان فرو ریزند، و دریاها روان شوند، و کوهها دهان بکشایند...»

بود، صورت مظهر دوزخ یعنی عذابگاه ارواح بدکار در آمد، و از ترکیب سه کلمه «جهنم» «هینوم» (دره پسر هینوم) کلمه «جه هینوم» و «جهینم» ساخته شد که «ججیم» عربی و «جهنم» ما از آن آمده است، و یهودان این «جهنم» را نموداری از محل عقاب ارواح خاطی در دوران بعد از مرگ آنان دانستند. بعد از آن فقهای یهود رأی دادند که دنیای جاوید شامل دو قسمت مجزا برای ارواح بدکار و ارواح نکوکار است و این هر دو جنبه جاودانی دارند: ارواح پارسا به مأمنی ابدی میروند که جایگاه همه گونه خوشی است و ملائک خیر در آن با ایشان همراهند، و ارواح ناپارسا و شریر به «جهنم» میروند و از طرف ملائک عذاب مورد آزار و شکنجه قرار میگیرند. باین همه، چنانکه گفته شد در خود تورات هیچ اشاره‌ای بدین دوزخ و بهشت نمیتوان یافت، و فقط بعد از استیلای ایرانیان بر فلسطین و نفوذ معتقدات ایرانی دوران هخامنشی در عقاید یهوداست که نظریه بهشت و دوزخ و رستاخیز در عقاید یهود وارد شده است.

«بهشت زمینی» بدان صورت که در قرآن وصف شده و جزء معتقدات اسلامی ماست، از نظر یهودان جائی بود که خداوند (بپوه) در دید و خلقت، آدم و حوا را در آنجا یافرید و خواست که آنجا را اقامتگاه جاوید نوع بشر قرار دهد تا در آن افراد بشر از درد و بیماری ویری و مرگ مصون باشند و سعادت جاوید داشته باشند. ولی آدم با گناه خوردن میوه «شجره ممنوعه» که حوا عامل اصلی آن بود ازین بهشت طرد شد و از آن پس دیگر ازین باغ «عدن» اثری نماند. این باغ ظاهراً در ناحیه «بین النهرین» واقع بود، زیرا که دو رود از رودهای چهارگانه آن فرات و دجله بودمانند. دو درخت خاص این باغ «درخت زندگی» و «درخت معرفت نیک و بد» بود که آدم و حوا از میوه درخت اخیر خوردند. اعتقاد به «درخت زندگی» ظاهراً ریشه‌ای خیلی قدیمی دارد، زیرا در بناهای کهن کلدانی و آشوری نقش این درخت دیده میشود، و در «ودای» هندوان و در آثار مزدائی ایران نیز از آن سخن رفته است.

در **تورات**، بعد از فصول اول (**ضفر پیدایش**)، بابهای دوم و سوم (دیگر سخنی ازین «باغ عدن» بمیان نمیآید و چنین بنظر میرسد که یهودیان این «بهشت اولیه» را برای همیشه از دست رفته دانسته اند. در **انجیل** نیز این بهشت فقط نخستین جایگاه بشر محسوب شده و دیگر جائی برای آن درآینده بشر و سر نوشت او در دنیای جاودان چه پیش و چه بعد از روز رستاخیز در نظر گرفته نشده است، و فقط در **قرآن** است که این بهشت از لحاظ مشخصات با بهشتی که مؤمنین در دنیای جاویدان بدان میروند تطبیق میکند.

عقیده به **افلاک و ملائک** در آئین یهود صورتی مشخص وجود دارد، ولی در هر دو مورد طرز فکر **تورات** خیلی ساده‌تر و ابتدائی‌تر از آن صورتی است که بعدها در مسیحیت

میتوان یافت . دربارهٔ خلق افلاك و سیارات، **تورات** که اصولاً باین مبحث آغاز میشود ، چنین حاکی است :

**سفر پیدایش** (باب اول): «درابتداء خدا آسمانها و زمین را آفرید ... و خدا گفت فلکی باشد در میان آنها و آنها را از آنها جدا کند - خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد - و خدا فلک را آسمان نامید ... و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و آیات زمانها و روزها و سالها باشند - و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنائی دهند و چنین شد - و خدا دونیر بزرگ ساخت ، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را، و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند و تا سلطنت نمایند و هر روز و هر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند ...»

دربارهٔ «افلاك» در چند جای دیگر تورات سخن رفته، ولی در هیچ جا بجز وصف سطحی و مبهمی از آن دیده نمیشود :

**کتاب مزامیر** ، مزمور صد و چهارم : «ای خدا ، تو افلاك را مثل پرده پهن ساخته‌ای ...»

**کتاب اشعیا** ، نبی ، باب چهارم : «اوست که بر کره زمین نشسته است . اوست که افلاك را مثل پرده میکستراند و آنها را مثل خیمه بجهت سکونت پهن میکند ...»

**کتاب دانیال نبی** ، باب دوازدهم : «و حکیمان مثل روشنائی افلاك خواهند درخشید و آنانیکه بسیار برا براه عدالت رهبری مینمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدآباد ...»

در چندین جای دیگر تورات نیز به «آسمان» صورت قلمرو خاص خداوند اشاره شده است: **کتاب مزامیر** ، مزمور صد و نوزدهم : «آسمانها آسمانهای خداوند است ، و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود».

**کتاب مزامیر** ، مزموز هفتاد و هشتم : «پس ابرها را از بالا امر فرمود ، و درهای آسمان را گشود ...»

**سفر پیدایش** ، باب هفتم: «در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزنهای آسمان گشوده گردید ...»

**کتاب دوم پادشاهان** ، باب هفتم: «در جواب مرد خدا گفت اینک اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بسازد ، آیا این چیز واقع تواند شد ؟»

**سفر تثنیه** ، باب چهارم: «... و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده فریفته شوی و سجده کرده آنها را که بیهوده خدایت برای تمامی قومهاییکه زیر تمام آسمانند تقسیم کرده ایست عبادت نمائی ...»

**کتاب اول پادشاهان**، باب هشتم: «تضرع بندگانت را از مکن سکونت خود یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما - از آسمان بشنو و بجهت بندگانت حکم نما، و شریرانرا ملزم ساخته راه ایشانرا برایشان برسان، و عادلانرا عادل شمرده ایشانرا بر حسب عدالت ایشان جزاده ... آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود اسرائیل را بیامرز، هنگامیکه آسمان بسته شود و بسبب گناهیکه بتو ورزیده باشند باران نبارد اگر بسوی این مکن دعا کنند ... گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز ...»

چنانکه دیده میشود، «آسمان» و «فلک» در نزد یهودیان فقط مفهوم «جایگاه خاص خداوند» را دارد، ولی نه طبقه بندی خاصی در مورد آنها شده و نه درین میان ارتباطی بین افلاک و بهشت دیده میشود. قوم اسرائیل این آسمان را که خدا در آن جای دارد جایگاه فرشتگان دانسته است که آنها را بچشم نمیتوان دید، اما در تورات بکرات مورد تجلیل و تکریم قرار گرفته اند.

یهودان به هفت ملك مقرب و تعداد بیشماری ملائک عادی اعتقاد داشتند، کسه تا ازین ملائک مقرب (میکائیل، رفائیل، جبرائیل) در تورات نام برده شده اند. این هفت فرشته از راه «سبعه سیاره» یعنی سیارات هفتگانه بابل وارد دین یهود شده بودند. و یهودان این هفت سیاره را بدل بدین هفت ملك کردند: رفائیل (خورشید)؛ جبرائیل (ماه)؛ شمائیل (مریخ)؛ میکائیل (عطارد)؛ زدکائیل (مشتری)؛ انا یل (زهره)؛ سیات نیل یا کفرائیل (زحل). از «شیطان» نیز (در اصل عبری «هشطان» بمعنی خصم یا حریف، که با همین مفهوم در انجیل و چندبار در خود کمدی الهی بکار رفته است) در تورات یاد شده، ولی این اسم از اول تورات تا «کتاب ایوب» دیده نمیشود و برای اولین بار فقط در این کتاب از تورات آمده است. «ولتر» در کتاب «مطالعات درباره رسوم و آداب ملل» معتقد است که هم اعتقاد بوجود شیطان و هم کلمه شیطان از ایران به یهودیان رسیده. تا قبل ازین که ایوب نبی پای شیطان را بمیان آورد، یهودیان متوجه این «ملك مطرود» نبودند، و در آنجائیکه باعتقاد ما «شیطان» حوا را در بهشت بفریفت و او را بخوردن میوه ممنوع اغوا کرد، در تورات فقط سخن از «مار» رفته است.

در تورات فرشتگان بطور کلی مقرین خداوندند. مهمترین اشارات مربوط به فرشتگان درین کتاب چنین است:

**کتاب دانیال نبی**، باب هفتم: «و نظر میکردم تا کرسیها برقرار شد، و قدیم-الایام (خداوند) جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و هوای سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار (فرشته) او را خدمت میکردند و کورها کرور بحضوری

ایستاده بودند»

**مز امیر داود**، مز مور صد وسوم: «... خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده و سلطنت او بر همه مسلط است. خداوند را متبارک خوانید ای فرشتگان او، که در قوت زور آورید و کلام او را بجا می آورید و آواز کلام او را گوش میگیرید. ای جمیع لشکرهای او، خداوند را متبارک خوانید، و ای خادمان او که اراده او را بجا می آورید»

**کتاب اول پادشاهان** (باب بیست و دوم): «... خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان نزد وی بطرف راست و چپ ایستاده بودند»  
**مز امیر داود**، مز مور نو دویکم: «زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راهبایت ترا حفظ نمایند»

در چند مورد درباره برخی از انواع فرشتگان توضیحات کاملتری داده شده، که پایه معتقدات مسیحی درین باره قرار گرفته است، منجمله در **کتاب اشعیاء نبی** (باب ششم) که در آنجا درباره «سرافین»<sup>۱</sup> چنین گفته میشود:

«خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود ... و سرافین بر بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و باد و پایهای خود را می پوشانید و با دو پرواز مینمود. و یکی دیگر را صدازده میلثفت قدوس قدوس بهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است»

**کتاب حزقیال نبی** (باب اول) که در آن درباره «کروبیان»<sup>۲</sup> چنین گفته شده: «شبه انسان بودند و هر یک از آنها چهار رو داشت و چهار بال داشت ... وزیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود ... و بالهای آنها یکدیگر پیوسته بود، و دو بال هر یک بهم پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می پوشانید. و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرو میبشتند صدائی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع میشد». در سفر خروج و در مزامیر داود و در سفر پیدایش و در کتاب پادشاهان نیز، در تورات، بکرات از این کروبیان سخن رفته است.

بطور کلی اصول: وحدت خدا، افلاک، فرشتگان و طبقه بندی آنان، آدم، بهشت، تختین، گناه بشر، و بسیار اصول دیگر مسیحی و اسلامی از تورات سرچشمه گرفته است. ولی در همه این موارد آنچه در تورات نوشته شده خیلی ساده تر و ابتدائی تر است، و فقط با مرور زمان هر یک از این اصول تکمیل شده است.

۱ - طبقه اول از ملائک. رجوع شود به سرود بیست و هشتم این کتاب.

۲ - طبقه دوم از ملائک. رجوع شود به سرود بیست و هشتم این کتاب.

## بهشت در آئین «زرتشتی»

آئین «مزدیسنی» که «ولتر» و «ولتر» بیدایش آنرا «بزرگترین تحول تاریخی گذشته بشر» دانسته، مظهر بدی از عالیترین تلاشهای فکر بشری برای حل معمای آفرینش و ارشاد آدمی به کمال است. این آئین که از لحاظ موقعیت جغرافیائی و تاریخی ایران اثر بسیار در معتقدات مذهبی سایر ملل غرب و شرق بخشیده، بخلاف غالب مذاهب سامی و نیز بخلاف آئین هندوان، یک مذهب «مثبت» است، یعنی براساس تولید و آبادانی و خوش بینی و کار خلاقه تکیه دارد و هدفش اینست که در همین جهان به نتیجه «مثبت» منتهی شود. در میان مذاهب متعدد دنیای کهن، بغیر از آئین یهود، این تنها آئینی است که براساس «یکناپرستی» و وجود خدائی نادیدنی متکی است، زیرا آن اصل «دوگانگی خیر و شر» را که عادتاً از اصول این دین بشمار میرود بدین صورت در آئین زرتشتی نمیتوان یافت و این «دوگانگی کامل» بیشتر از معتقدات مانوی آمده است تا زرتشتی. در آئین زرتشتی «مزدا اهورا» بسیار بالاتر از اهریمن است، زیرا اهریمن (انگروه دیوه) بایکی از «مهبین فرشتگان» او (سپنت مینو) هم نیرو و حریف است، و نه با خود اهورا مزدا.

آئین «مزدیسن» در واقع «آئین فرشتگان» است، زیرا در هیچ آئین دیگر جهان فرشتگان مقامی چنین بلند ندارند. طبق این آئین **اهورا مزدا** با گروه **امشاسپندان** و **ایزدان** (فرشتگان درجه اول و دوم) خود یک پادشاهی روحانی که آنرا «خستر» گویند آراسته و آنچه را که در عالم بالا و پائین هست تحت سرپرستی و اداره یکی از کارگزاران ایزدی قرار داده است. یاسبانی آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و فروغ بی پایان (انیران) و هوا و باد و زمین و آب و گیاه و جانداران و غیره هر یک سپرده بفرشته خاصی است، و نیز در درون هر یک از موجودات ایزدی (آدمیان) روحی از عالم مینوی بودبعت گذاشته شده که «فروهر» نام دارد، ولی این «فروهر» غیر از روح بمعنای مصطلح ماست که خود جداگانه در هر ذیروحی وجود دارد. «مزدا اهورا» در همه جاهست، امامرکز خاص اوبارگاه قدس وی است<sup>۲</sup> که آنرا «گروتمان» (خانه ستایش) گویند. امشاسپندان (مهبین فرشتگان) هفتگانه «اهورا مزدا» بدینقرارند: «سپنت مینو» (خرد پاک)؛ و هومنا (بهمن)؛ اشاوهریشتا (اردیبهشت)؛ خستراسپنت (شهریور)؛ سپنت آرمتی (سپندارمذ - اسفند)؛ هروئات (خرداد)؛ امرتات (مرداد)

۱ - ولتر: Essai sur les moeurs

۲ - مقابسه با اولین بند «بهشت» (صفحه ۱۱۳۴، بند اول)

هریک ازین هفت فرشته درعالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا و در جهان مادی نگهبان و سرپرست یکی از اجسامند، مثلاً «بهمن» مظهر اندیشه مقدس ودائمی اهورامزداست و در دنیا پرستاری جانوران بودمند و چارپایان را دارد - «اردیبهشت» مظهر راستی و درستی آفریدگار و نگهبان آتش است - «شهریور» نماینده خسروی و توانائی مزدا و سرپرست فلزات است - «سپندارمز» (اسفند) مظهر مهر و محبت اهورا و نگهبان زمین است - «خرداد» و «مرداد» مظاهر سائی و جاودائی خداوند و نگاهبانان پرورش آب و گیاهند.

بعد از این «امشاسپندان» هفتگانه که شاید «هفت ملك مقرب» یهودیان و مسیحیان از تطابق آنها با سیارات هفتگانه آمده باشند، دسته پائین تری از فرشتگان جای دارند که به «ایزدان» موسومند و تعدادشان بسیار زیاد است. در **یشت ششم** از اوستا از «صدها» و «هزارها» ایزد سخن رفته<sup>۱</sup>؛ «لائرتوس» مورخ یونانی قرن سوم پیش از میلاد مسیح مینویسد که با اعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر است از فرشتگان، و پلوتارخس (پلوتارک) درین باره مینویسد: «بعد از شش فرشته بزرگ<sup>۲</sup> در دین ایرانیان ۲۴ فرشته مهم دیگر وجود دارند، هر چند که «ایزدان» هزاره‌ایند.»

این «ایزدان» پس از امشاسپندان واسطه «اهورامزدا» و مردم جهانند. از یکطرف نگهبانی خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب و غیره با آنهاست، و از طرف دیگر مظاهر مجردات و معنوساتند، مانند: پیروزی، راستی، درستی، آشتی، توانائی و غیره - درعالم علوی خود «اهورا مزدا» در سر ایزدان جای دارد، و در جهان خاکی زرتشت افسر ایزدان است. پس از «امشاسپندان» هفتگانه، بزرگترین ایزدان بدینقرارند: آبان، خورشید، ماه، تیر، گوش، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دین، آرد، اشقاد، آسمان، زمیاد، انیران.

«سروش» که درینجا یکی از ایزدان است و در ادبیات فارسی بکرات از او یاد شده، «درد گاتها» بصورت «سراوش» و بمعنی فرمانبرداری و شتوائی آمده و مانند سایر فرشتگان گاهی فرشته است و گاه مفهومی مجرد دارد، و یشت یازدهم و روز هفدهم هر ماه بدو اختصاص یافته. در روز رمتاخیز، «سروش» یکی از فرشتگانی است که بحساب نیکیها و گناهان مردم رسیدگی میکنند.

در آغاز هر یک از «گاتهای» پنجگانه در نماز «خوشنومن» چنین گفته میشود:

- ۱ - این فکر بهمین صورت در نورات آمده (کتاب **دانیال** لیلی باب هفتم):  
«خداوند را دیدم که جلوس فرمود ... و هزاران هزار (فرشته) او را خدمت میکردند.»
- ۲ - مورخین خارجی غالباً در تعداد امشاسپندان نخستین آنها یعنی «سپنت مینو» را بحساب یاورده‌اند، بنابراین این شماره بحساب ایشان شش میشود.

«بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنو واشتو وسپنتمد و هوخستر وهشتواست حضور یابند - نوای زوت برای خشنودی اهورا مزدا که سرچشمه همه چیز است و فروغ سرشار<sup>۱</sup> است، و برای خشنودی امشاسپندان و برای خشنودی گاتها ۰۰۰ که سروران حقیقتند و برای خشنودی فروهرهای توانای نیکان و..»

معتقدات آئین «مزدیسنی» درباره رستاخیز وزندگی جاوید پس از مرگ و دوزخ و اعراف و بهشت کاملاً روشن است، و شك نیست که این عقاید در معتقدات یهودی و مسیحی و اسلامی اثر بسیار بخشیده است. مخصوصاً فکر «پل صراط» برای اولین بار در تاریخ در اینجا دیده میشود<sup>۲</sup>. بنابه آئین مزدیسنی، در روز «بازیسین» مردمان همه در یک جا گرد میآیند و آنچه را از خوبی و بدی که در دوران زندگانی کرده‌اند برای سنجش به ترازوی عدل عرضه میدارند، اگر در این ترازو کفه خوبیها بچربد راستی پیروز شده و «دروغ» (مظهر اعلائی بدی در آئین مزدیسنی) شکست خورده است، و اگر کفه بدیها سنگین تر شود دروغ پیروز آمده است<sup>۳</sup>؛ آنگاه ارواح نیکان و بدان از روی پل «چنوت» که در روی رودی آتشین کشیده شده است میگذرند؛ نیکوکاران از روی این پل براحتی عبور میکنند (زیرا که بهنگام گذر آنان پل فراخ میشود) و به «سرای ستایش» کشور جاودانی، کاخ پاک منشی، خانه راستی، بارگاه اهورامزدا، در میآیند تا جاودانه در آن بمانند، اما بهنگام عبور بدان و گناهکاران پل «چون موئی باریک میشود» و گناهکار از روی آن به رود ژرف گدازان فرو میافتد و همراه امواج آن به کوخ دیو و کلبه دروغ<sup>۴</sup> در میآید؛ و اگر خوبیها و بدیها درست همسنگ آیند، روح نه از بخشایش فردوس بهره‌مند میشود و نه از شکنج دوزخ آزار میبیند. و چنین روحی برائتی میانین

۱ - این تعریف «فروغ سرشار» برای خداوند در آئین مسیحی تقریباً صورت تشریف رسمی یافته، و در «بهشت» داته نیز غالباً از «خداوند» بصورت «فروغ» نام برده شده است، و میتوان تصور کرد که این توصیف از آئین زرتشتی وارد کیش مسیح شده باشد، زیرا در تورات چنین تصویری از خدا دیده نمیشود.

۲ - در کتب پهلوی که در تفسیر اوستا نوشته شده، ذکر شده است که این پل در زیر پای نیکوکاران باندازه ۹ نیزه بلندی و باندازه ۲۷ تیر فراخی پیدا میکند، در صورتیکه برای گناهکاران به برنگی و باریکی لبه تیغ در میآید.

۳ - مقایسه با قرآن (سوره انبیاء آیه ۴۷) «وما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد، و ستمی هیچ نفسی نخواهد شد، و اگر عملی بقدر دانه خردلی باشد آنرا در این توزین در حساب آریم، و تنها علمها از حساب همه حسابگران برتر است.»

و سوره کهف، آیات ۴۷ تا ۴۹): «... همه را در صف محشر از قبرها برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم. و خلائق را در صفتی بر خداوند عرضه کنند... و در آن روز کتاب اعمال را پیش نهند و گناهکاران از نامه عمل خود بترسند و بگویند وای بر ما، این چه کتابی است که از نیت اعمال کوچک و بزرگ ما سر موئی فرو نگذاشته است؟»



میرود که اعراف ( همستان ) نام دارد<sup>۱</sup> . بهشت دارای سه مرحلهٔ مقدمانی یا سه «سرا» است : روان نیکوکار در نخستین گام به سرای هومت (پندار نیک)، در گام دوم به سرای «هوخت» (گفتار نیک)، و در گام سوم به سرای «هورشت» (کردار نیک) میرسد، و از آنجا به «بارگاه فروغ بی‌پایان» (انگرمروچ) که «گرزمان برین و بارگاه جلال‌اهورا و عرش باریتعالی است» میرود . در کتاب «مینوخرود» باین سه مقام «هومت‌گاه» و «هوخت‌گاه» و «هورشت‌گاه» نام داده شده‌است. در مقابل، نظیر همین مراحل برای روان گنهگار در پیش است، یعنی وی پیش از آنکه به «کوخ دروغ» (دروچ و نمان) درآید، باید از مراحل سه‌گانهٔ «دژومت» ، «دژاوخت» ، «دژورشت» گذر کند .

در **ساتها** یعنی سرودهایی که توسط خود زرتشت سروده شده و قدیمترین و اصیلترین قسمت اوستاست در بارهٔ اصول معتقدات مزدیسنی تفصیل سخن رفته است که قسمتی از آن چنین است :

**اهنود سات** ، یسنا ۳۰- آن دو گوهر (مینوی) همزادیکه در آغاز ظهور کردند یکی از آن نیک است در اندیشه و گفتار و کردار ، و دیگری از آن بدی - از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند و نه زشت را - هنگامیکه این دو گوهر بهم رسیدند زندگانی و مرگ را پدید آوردند ، ازین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و راستان از نیکوترین جا (بهشت) برخوردار شوند . ای اهورا ، هنگامیکه کيفر تو برای گناهکاران فرارسد و هومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند کردند و بدست راستی و پاداش موعود در سرای فرخندهٔ مزدا و هومن و اشا بدان کسانی بخشیده شود که نام نیک از خود گذاشتند .

**اهنود سات** یسنا ۳۱ - آن کسیکه در روز نخست بدرخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید کسی است که از نیروی خرد خویش راستی را بیافرید؛ ای مزدا اهورا، ای کسیکه همواره یکسانی ، آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنرا برتری دهی . - ای مزدا ، همانکه ترا با دیدهٔ دل نگر بسته در قوهٔ اندیشهٔ خود دریافتم که توئی

۱ - در مقایسه با دوزخ و برزخ و بهشت دانه ، و بطور کلی از لحاظ عقاید مسیحی ، این «همستان» را باید «اعراف» بمفهوم Limbos ( سرود پنجم دوزخ) دانست نه «برزخ» ، زیرا از نظر معتقدات مسیحی «برزخ» جایی است که ارواحی که باید بیهوش‌روند دوران معینی را برای تظهير خویش از بقایای آلودگیهای زمینی در آن می‌گذرانند و بعد از آن رهسپار دیار سعادت جاوید ( فردوس ) میشوند، در صورتیکه در اینجا مراد ازین «همستان» جایی است که یکدسته از ارواح ، که نه بهشتینند و نه دوزخی ، جاودانه در آن باقی میمانند و هرگز به بهشت نمیروند .

سر آغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاك، که توئی آفریننده راستی، که توئی داور دادگر اعمال جهانی .

**اهنودسات** یسنا ۳۳ - منم آنکسیکه دسرانجام پس از یابان یافتن زندگانی در کشور پاك منشی و در راه راستی که بسوی راستی دلالت کند، در آنجائیکه بارگاه مزدا اهوراست مهین سروش ترا بیاری خواهم خواند . - ای توانا تر از همه ، ای مزدا اهورا - ای آرمتی - ای اشا - ای وهومن - ای خشتر - ای کسانیکه بخشایش فردوس در دست شماست، بمن گوش دهید - بمن رحم آورید روزیکه حساب و جزای هر يك فرا رسد

**اهنودسات** یسنا ۳۴ - ... در کشور پاك منشی که از پرتو اشا و آرمتی پایدار و همیشه بالنده و فزاینده است از نعمتهای دوگانه تو آشام رسائی و خورش جاودانی متنعم گردند .

**اشتودسات** یسنا ۴۴ - ' از تو میپرسم ای اهورا مزدا ، کیست پدر راستی؟ کیست نخستین کسیکه راه سیر خورشید و ستاره بنمود؟ از کیست که ماه گهی تهی است و گهی پر؟ - کیست نگهدار زمین در پائین و سپهر در بالا؟ - کیست آفریننده آب و گیاه؟ کیست که بیاد و ابر تند روی آموخت؟ - کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی؟ کیست که خواب و بیداری آورد؟ - کیست که بامداد و نیمروز و شب قرارداد و دینداران را بادای فریضه گماشت؟ - کیست آفریننده فرشته مهر و محبت آرمتی؟ کیست که از روی دانش و خرد احترام پدر را در دل پسر نهاد؟ - من میکوشم ای مزدا ترا که بتوسط خرد مقدس آفریدگار کلی بدرستی بشناسم .'

**اشتودسات** یسنا ۴۶ - ای مزدا اهورا، کسیکه از مرد وزن بجای آورد آنچه را که تو بهترین چیز خواندی برای پاداش دوستی او کشور پاك منشی بدو عنایت کن ، و با همه کسانیکه من آنرا بعبادت تو میگارم از پل چنوات خواهم گذشت. آنها که مردم را بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را نباه نمایند روان و وجدان آنان و قتیکه بنزدیک پل چنوات رسد در بیم و هراس افتد ؛ آنان جاویدان در خانه دروغ ( دوزخ ) بمانند .. و قتیکه راستی از کوشش آرمتی کسیکه از پرتو او بهشت آراسته گردد پیش نیرکان و بازماندگان ستوده ... حلول کند پس آنگاه و وهومن آنرا بکشور جاودانی در آورد ، و در روز واپسین اهورا مزدا آنان را در پناه خود بگیرد ... بدین کس مزدا اهورا زندگانی جاوید بخشد و وهومن او را بفردوس برین جای دهد .. در آن کشور جاودانی که از آن پاك منشان است ، در آنجائیکه مزدا اهورا برای گشایش بخشیدن آرام گزینند ... چنین کسی در زندگی آینده در سرزمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد .

**سپنتمدگات** یسنا ۴۸ - کسیکه کھی نیک و کھی زشت اندیش است و کسی که وجدانش را بواسطه گفتار و کردار من مطیع هوا و هوس و خواهش خویش سازد، چنین کسی بحکم ازلی تو درروز واپسین تنها خواهد ماند .

**سپنتمدگات** یسنا ۵۰ (مзда گوید) در میان گروه انبوه آنانیکه برطبق آئین مقدس بسربرند و خورشید با آنان پرتو افکن است درروزی که درپای حساب واپسین ایستند آنانرا برای هوشمندان جای دهم .

(زرتشت گوید) : ترا درود گویان وستاینده ام ای مزدا ، تا آنکه و هشتمانه و خشترا درپل چنوات درسراه خانه پاداش آن چیزیکه آرزوی همه دین آوردگان است فرمانبرداران را منتظرشوند؛ بهترین منش (وهومن) یعنی فرشتگان بهمن و شهریور در سرپل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شوند تا آنها را بسوی بهشت دلالت کنند .

□□□

در شرح معتقدات آئین ایران کهن ، باید جایی خاص به فرشته بزرگی بنام «**مهر**» داد، زیرا این «**مهر**» نقش برجسته ای در امپراتوری روم و در عقاید مذهبی مسیحی و در تحول معنوی بشر دارد . (**مهر** Mithra ، «**میتر**» یا «**میتر**») که نام او در قدیمترین کتاب مذهبی دنیا یعنی در «**وید**» هندوان آمده و از باستانی ترین «**خدایان**» آریائی است ، در ایران کهن «**فرشته فروغ**» بود و یک ماه از سال (**مهر**) و یک روز از هر ماه (روز شانزدهم) بدو اختصاص داشت . یکی از «**یشتها**» (**یشت دهم** یا «**مهر یشت**») که بنام اوست از مفصلترین منظومه های اوستاست و شامل ۳۵ باب و ۱۴۶ قطعه است . در این یشت مهرچنین معرفی شده : **مهر فرشته فروغ** است تا هیچ چیز از او پوشیده نماند ، و در سراسر جهان آنچه از راست و دروغ میگذرد و هر بیماری که بسته و شکسته میشود نزد او آشکار باشد . اهورا مزدا بدو هزار گوش و ده هزار چشم داده است تا هر چه را که میگذرد ببیند و بشنود . و در تفسیر پهلوی این یشت توضیح داده شده که غرض از این گوشها و چشمها فرشتگائیند که بخدمت مهر کماشته شده اند و فرمان اوکار میکنند .

**مهر** هم فرشته روشنی و هم فرشته جنگ است ، و در کتب پهلوی وظیفه رهنمای روزبازیسین نیز بدو داده شده ، بدین ترتیب که درروز رستاخیز وی بهمراهی «**سروش**» و «**رشن**» روان های راستان را در سر پل «**چنوات**» از دست دیوانی که میخواهند آنها را بدوزخ بکشاند نجات میدهد . در «**ارداویراف نامه**» اثر بزرگ زرتشتی ، که از آن بتفصیل سخن رفت ، تصریح میشود که ارداویراف پس از گذشتن از پل چنوات ، یا مهر و رشن و اندرزی و بهرام همراه شد تا گزندی از دیوان دروغ نبیند .

در «**بهمن یشت**» (بند ۴۷) درباره مهر چنین آمده است : «**مهر** ، دارنده

دشتهای فراخ، خروش برآورده به هوشیدر گوید: ای پسرزرتشت، دین نیک را برقرار ساز؛ و بخورشید نیز اسب بانگ زده گوید: بجنبش درآی، چه هفت کشورگیتی<sup>۱</sup> تیره و تارشد.

«مهر» پیش از هرفرشته دیگر ایرانی با «خدایان» یونانی و رومی شبیه است، و قطعاً از همین جهت است که آئین وی تا بدان اندازه در امپراتوری رم توسعه یافت که پیش از مسیح صورت آئین رسمی روم درآمد، و بعد از پیدایش مسیحیت نیز غالب سنن مسیحی از آن ناشی شد<sup>۲</sup>. علت این اختصاص اینست که «مهر» از روزگاران بسیار کهن از خدایان بزرگ آریائی بود، و برای او دستگاه و موجودیت خاصی قائل بودند که بعد از انضمام وی به فرشتگان «اهورامزدا» باز او را امتیاز و تشخیص مخصوصی میداد.

این فرشته در اوستا و در تفسیرهای آن چنین وصف شده است: «جایگاه مهر بالای کوه «هرا» است که در آن نه روز است و نه شب، نه تاریکی و نه باد سرد و گرم، نه ناخوشی و نه پلیدی. ده هزار دیده بان بفرمان خویش دارد که پیوسته بر گرداگرد زمین میگردند و او را از هر آنچه روی میدهد آگاه میکنند. هر جا که ناتوانی بنالد، ناله‌اش با همه آهستگی بگوش مهر میرسد. مانند سروش همیشه بیدار و دشمن آشتی ناپذیر دیو خواب است. برجی بلند در زیر پادار دارد که پیوسته در آن آماده ایستاده است و پاسبانی میکند. خودی بر سر و زرهی زرین در بر و سپری سیمین بردوش و گرزای گران در دست دارد و مر کبش گردونه‌ای زرین با چرخهای فروزان بلند است که با چهار اسب سپید باد پیما در سرا سر جهان میگردد. در گردونه مهر همواره هزار ناکه زرین، هزار نیزه، هزار تبرزین پولادین، هزار تیغ، هزار گرز آهنین و هزار فلاخن انباشته است. «بهرام» فرشته پیروزی و «سروش» فرشته فرمانبرداری و «رشن» فرشته دادگری و «ارشتاد» فرشته راستی و «پاوند» فرشته نیکبختی و فراوانی و «استی» یا «ارت» فرشته توانگری پیوسته از پیش ویس و راست و چپ مهر می‌تازند، و مخصوصاً فرشته «ایزد

۱- در اوستا، آسمان و زمین هر یک شامل سه طبقه‌اند و طبقه زیرین زمین به «هفت کشور» یعنی هفت ناحیه تقسیم شده است.

۲- این بحث مستلزم توضیح مفصلی است که در اینجا مجال آن نیست: بطور خلاصه

تحقیقات مفصل محققین غربی (منجمله René Grousset مستشرق فقید فرانسوی) نشان داده که روز تولد مسیح (۲۵ دسامبر)، روز یکشنبه (که هنوز هم در زبانهای ژرمنی منجمله آلمانی، انگلیسی، اسکاندیناوی، معنی «روزخیزشید» یا «روز مهر» را میدهد)، رسم مهم «نعمید»، افسانه معروف ستاره‌ای که راهنمای مغان به زادگاه عیسی شد، و بسیار از سنن دیگر مسیحی، مستقیماً از آئین «مهرپرستی» گرفته شده است.

رام، یار همیشگی اوست. مهر در همین دنیا نیز دروغگویان و پیمان شکنان را کفر میدهد و آنانرا پریشان و سرگردان میکند، خانمانشان را میپراکند و در میدانهای جنگ تیغ و نیزه و سپرشان را از کار میاندازد - در عوض دینداران و راستگرداران را بخوشی و سرفرازی و آبادی و شهریاری و برتری میرساند و در پیکارها پیروز میکند.

**کوه هرا** که جایگاه «مهر» خوانده شده، با احتمال قوی همان «البرز» است. در اولتنا گفته شده که ازین کوه چشمه «اردوی کوراس» روان میشود تا زمین را بارور کند. در «**زامیاد یشت**» بند اول آمده که کوه هرا تمام سرزمینهای شرقی و غربی را احاطه کرده و نخستین و شریفترین همه کوهها است، و در «**رشن یشت**» بند ۲۵، آمده که ستارگان و ماه و خورشید بر گرد قله آن میگردند. درباره اهمیت خاص البرز در **بند هشی** باب دوازدهم آمده که همه کوههای جهان در مدت ۱۸ سال نمو کردند، اما البرز کوه در ۸۰۰ سال بدرجه کمال رسید، بدین ترتیب که در ۲۰۰ سال اول بستارگان رسید، و در ۲۰۰ سال دوم بفلک ماه، و در ۲۰۰ سال سوم بفلک خورشید، و در ۲۰۰ سال آخر بچرخ فروغ بی پایان (انیران)، و در روی زمین ۲۲۴۴ کوه از البرز جدا شدند. درباره آفرینش انسان، معتقدات «مزدیسنی» جنبه فلسفی خاصی دارد که با احتمال قوی در فلسفه معروف «افلاطون» درباره صورت ذهنی و معنوی اجسام مادی اثربخشیده است. فلسفه افلاطونی که از پایه‌های بزرگ فلسفه و تعلیمات قرون وسطای اروپا و فلسفه و تصوف شرق است بر این نظر است که همه چیز دارای یک جزء ازلی و ایزدی، و یک جزء دیگر مادی و فناپذیر است، و در نتیجه روح بشری در صورتیکه آلوده نشده باشد، پس از مرگ جسم و جدایی از آن بعالم علوی باز میگردد. این همان نظریه ایست که در فصل اول «**بند هشی**» در باب هشتم بتفصیل آمده، و خلاصه آن اینست که «اهورامزدا پیش از آفرینش عالم مادی عالم «**فره وشی**» رایا فرید، یعنی آنچه بایستی بعداً در دنیا ترکیب مادی گیرد، چنانسان و چه جانور و چه گیاه، پیش از آنکه بصورت جسمانی درآید، در صورت معنوی و مجرد خود وجود داشته است و پس از انقضای این دوران از روی صور معنوی «**فره وشیها**» کیتی و صورت مادی آن با آنچه در آن است ساخته شده است، و آنچه بعد ها خواهد آمد نیز از همین صورتهای معنوی پدیدار خواهد شد، تا آخرین فروهر بزمین آید. وی «**سوشیانت**» فروهر موعود مزدیسناست، که در دنبال ظهورش جهان بسر خواهد رسید و روز رستاخیز خواهد آمد<sup>۱</sup>. در همین «**بند هشی**» آمده که اهورامزدا پیش از آنکه بعالم

۱- بسیاری از محققین اروپائی، بخصوص محققین آلمان، اظهار نظر کرده‌اند که فکر «**مسیح**» موعود در تورات (مشیحا) که باید در آخر الزمان ظهور کند، ازین عقیده زرنشتی گرفته شده است.

فروه‌وشی ترکیب مادی دهد، نیت خود را به فروهرها خبرداد و آنان را مختار گذاشت که جاودانه در عالم مینوی بمانند یا بقالب جسمانی درآیند و درین قالب با لشکریان دروغ (اهریمن) بجنگند. فروهرها ترجیح دادند که بجهان مادی فرودآیند و با بدی بستیزند تا دروغ را مغلوب کنند. لاجرم اینان با کالبدهای جسمانی درآمیختند و بزمین آمدند، اما بعد از مرگ تن دوباره بعالم بالا باز میگردند. در «مینو خرد» آمده که ستارگان بیشمار فروهرهای مخلوقات جهانند، چه آنها که آمد و باز گشته‌اند، و چه آنها که بعداً خواهند آمد.

چنانکه دیده میشود، این نظریه «فروه‌وشی» عیناً نظریه «افلاطونی» است، با این تفاوت که کلمه «فروموشی» یا «فروهر» در زبان افلاطون به Ideas تغییر یافته است. درباره این باز گشت روح بستارگان، که در گفته بالا (نقل از بندهش) و در Timoeus افلاطون بیکصورت دیده میشود، داتنه در «بهشت» سخن گفته است.<sup>۱</sup> باید متوجه بود که «فروهر» در اینجا غیر از «روح» است و بیشتر با «فرشته نگهبان» که در آئین‌های یهود و مسیحی و اسلامی از آن سخن رفته شباهت دارد، و بعید نیست که این اعتقاد نیز از راه آئین زرتشتی به یهود رسیده باشد.

## بهشت در آئین مانی

آئین دیگر ایرانی که در مغرب زمین و در تحول مسیحیت و تحول فلسفی غرب و شرق اثری عمیق بخشیده آئین مانی است. این آئین که در اندک زمانی از چین تا اسپانیا و فرانسه را فراگرفت و در سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا پیروان بسیاریدا کرد، علیرغم مخالفت‌های شدیدی که از طرف مقامات سیاسی و روحانی ایران و روم و عالم مسیحیت با آن میشد، تا اواخر قرون وسطی همچنان پایدار بود و نفوذ آن از یکطرف در تصوف شرق اثر بخشید و از طرف دیگر در عالم مسیحیت فرقه‌ها و «بدعت‌های» متعدد پدید آورد که با وجود قلع و قمع‌های بیرحمانه حتی هنوز هم آثار بسیاری از آنها باقی است. دینی که مانی آورد ترکیب پیچیده‌ای از معتقدات برهنمی و بودائی و زرتشتی و مسیحی و عقاید فلسفی یونانی بود که مانی آنها را با نظریه خاصی که خود درباره زندگی و آفرینش داشت تطبیق کرد و «معجون» پدید آورد که این مذهب را بصورت

۱ - صفحه ۱۶۸ بند ۳ و شرح ۲ - صفحه ۱۱۷۰ بند ۳ و شرح ۲.

پیچیده‌ترین آئین تاریخ جهان درآورده است . در آئین مانی نیز مانند آئین زرتشتی بفرشتگان اهمیت خاص داده شده است ، ولی اساس این آئین بیش از هر چیز متکی بر «دوگانگی» وجود یعنی ییکار جاودانی نور و ظلمت است و در آن از نظر رستاخیز و دنیای بعد از مرگ تقریباً هیچ چیز مادی از قبیل بهشت و دوزخ نمیتوان یافت .

بمقیده مانی دستگاه فلکی شامل ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون است - هر فلک (آسمان) ده هزار فرسنگ ضخامت دارد و فاصله بین هر دو فلک نیز ده هزار فرسنگ است، و بدین ترتیب ضخامت عالم فلکی بر روی هم صدونود هزار فرسنگ میشود . در این مجموعه «خدا» در هفتمین فلک از پائین بیلا ، یعنی در چهارمین فلک از بالا پائین جای دارد ، که مانی خود از روی اشتباه در حساب در یکجا آنرا سومین فلک دانسته است . آفتاب و ماه و همه ستارگان ثابت و سیار در این مجموعه در پائین‌ترین جمله آسمانها یعنی در «آسمان دنیا» جای دارند، و میان این آسمان سفلی و زمین فاصله است بنام «ویمند» که سطح تماس عالم نور و ظلمت قبل از امتزاج آنها بوده است .

هر یک از افلاک ده گانه بگفته مانی ۱۲ دروازه دارد ، و هر دروازه ۶ آستانه ( که از لحاظ زمانی معادل یک ماه است ) ، و هر آستانه ۳۰ بازار یا سکه (از لحاظ زمانی معادل یکروز ) ، و هر بازار ۱۲ صه ( از لحاظ زمانی معادل دو ساعت ) ، و هر صه دو کنار یا دو جرگه ( از لحاظ زمانی معادل یک ساعت ) ، و هر کنار ۱۸۰ قیید (از لحاظ زمانی معادل بیست ثانیه) ، و هر قیید شامل دو «وینسانگ» است که معادل ده ثانیه است؛ و بدین حساب هر فلک مشتمل بر ۱۸۶۶۲۴۰۰ وینسانگ میشود .

در آئین مانی منشاء کل و اصلی وجود دوتا است که یکی نور و دیگری ظلمت است و ایندو «دو بن» نام داده‌اند . «دو بن» از روز ازل از هم جدا بودند و این دوره را مانویان «گذشته» مینامند . در آن موقع قلمرو نور در بالا و منبسط در شمال و مشرق و مغرب بود و قلمرو ظلمت در پایین و ممتد در جهت جنوب ، و این دو سرحد فاصلی میان آسمان و زمین بنام «ویمند» داشتند . وسعت قلمرو نور درین مجموعه پنج برابر وسعت قلمرو ظلمت بود . - عالم نور مظهر نظم و صلح و خرد و سعادت و سازش و عالم ظلمت نماینده هرج و مرج و ستیز و جهل و آلودگی و ناسازگاری بود . در آثار مانوی ازین دو اصل غالباً بصورت دودرخت حیات و مرگ یاد شده ( نظیر این فکر بصورت شجره طیبه و شجره خبیثه در قرآن دیده میشود ) . پادشاه قلمرو نور « پدر فروجلال » است ( که همان زروان زرتشتی و «خدای پدر» مسیحی است ) ، و فرمانروای قلمرو ظلمت « پادشاه تاریکی » ( اهریمن زرتشتی و شیطان اعظم مسیحی ) .

قلمرو نور ( آسمان ) از پنج ناحیه پدید آمده که پنج عضو خدای روشنایی ، یعنی: هوش ، فکر ، تأمل ، اراده، و موجودات جاویدی که مظاهر خدایند (فرشتگان)

در آنها ساکنند . - قلمرو ظلمت نیز شامل پنج طبقه است که از بالا بیابین عبارتند از: دود (یامه) ، آتش سوزنده ، طوفان ، آب لجن آلوده (گنداب) ، ظلمات . این پنج طبقه را پنج «**آرخونت**» اداره میکنند صورت : دیو ، شیر ، عقاب ، ماهی ، افعی ، که پادشاه ظلمت ترکیب همه این اشکال را دارد . هر کدام از پنج طبقه ظلمت شامل یکی از طبقات دوزخی یعنی : دیوان دویا ، چهاربایان ، پرندگان ، ماهیها و خزندگان است .

موقی که ساکنان دبار ظلمت متوجه وجود دیاری بنام روشنائی شدند بر آن حمله بردند ، و خدای روشنائی موجودی را از ذات خود بیافرید که جزئی از هستی او بود و «مادرزندگی» نام گرفت ، و او نیز «انسان ازلی» را پدید آورد و ویرا بجنگ بادیوان دیار تاریکی فرستاد ، و ازینجا بود که «زندگی» پدید آمد . ولی این نخستین فرستاده روشنائی که بانج پیسر خود یعنی پنج عنصر نورانی: هوا ، باد ، آب ، روشنائی و آتش پیگار ظلمت رفته بود مطلوب آن شد و دیوان همه آنها را بلعیدند ، و ازین راه بود که امتزاج نور و ظلمت صورت گرفت ، زیرا که پسر خدا که جلوه ای از روح پدر خود بود در درون ظلمت محصور بماند و از همانوقت کشمکش این نور با ظلمت آغاز شد ، بدین منظور که نور از زندان تاریکی برهد و بکانون خود باز گردد .

ازین جا بعد ، معقدات مانوی بسیار پیچیده و گیج کننده است . خلاصه آن اینست که خداوند روشنائی برای نجات فرزند خود بطور غیر مستقیم پنج روح دیگر میآفریند بنام **مهر سپند** ، که عبارتند از : پاهرگ بید ، دهی بید ، دمیس بید ، زند بید ، مانبدیزد (بترتیب بمعنی : پیرایه تجلی ، پادشاه شرافت ، الماس نور ، پادشاه افتخار ، فرشته حامل ) که در حکم **امشاسپندان** آئین زرتشتینند . اینان تا سرحد قلمرو ظلمت پائین میروند و برای شناساندن خود بروح نور که زندانی ظلمت است نعره ای بر میکشند که انسان ازلی ساقط بدان جوابی پرخروش میدهد ، و این دعوت و پاسخ در آئین مانوی اهمیت بسیار دارد ، زیرا مظهر کوشش خداوند برای نجات انسان و کوشش خود انسان برای این نجات است ، و آنرا مانویان «خروشتگ» و «پدواختگ» مینامند . درین کشمکش **انسان ازلی** یعنی پسر خداوند نجات مییابد ، ولی پنج عنصر فروزان که بیاری او آمده بودند در چنگ ظلمت اسیر میمانند ، و ازین پنج است که عالم وجود جسمانی یعنی ترکیب نور و ظلمت پدید میآید ، و جهان وجود در واقع مظهر ثلاثی این دو برای جدائی دوباره است .

بنا بگفته مانی «روح زنده» بکمک این پسران پنج گانه خود دیوانرا پوست کند و از پوست آنها ده آسمان و از گوشت و مدفوعشان هشت زمین و از استخوانشان کوهها را ساخت - حامل ده فلک فرشته هرک بید (پیرایه تجلی) است و حامل هشت زمین فرشته



حامل (مانبذیزد) که مشابه «اطلس» یونانیان است. در يك نوشته مانوی «تورفان» چنین آمده که روح زنده هفت سیاره را محکم بست و درزنجیر کرد، و برای آنکه آنها افلاك را بچرخانند دوفرشته نروماده بر آنها گذاشت، سپس نور را آزاد کرد و آنرا به قسمت درآورد: از قسمتی که از تماس باظلمت صدمه ندیده بود آفتاب و ماه را ساخت، و از قسمت دوم که اندکی باظلمت مزوج شده بود ستارگان را پدید آورد، و از قسمت آلوده سومین دست بخلقت یا ابداع سومی زد که عامل اصلی آن «مهر» یا «مهریزد» است، و او پدر دوازده دوشیزه نور، است که بروج دوازده گانه باشند، و کار رسول سوم، یعنی مهر اینست که اندك اندك و بابر دباری نورزندانی را از چنگ ظلمت بیرون آورد و صاف کند و با آسمان بفرستد. چرخهای آن دستگاه فلکی که چنین تصفیه را انجام میدهد عبارتند از آب و باد و آتش که آفتاب و ماه و «زلفد یید» یکی از پسران «روح زنده» گردانندگان آنند. این جوهرهای نور که بدین ترتیب تدریجاً آزاد میشوند ( ارواح مؤمنانی که میمیرند ) در نیمه اول هر ماه قمری ( یعنی در دورهای که نور ماه از هلال تا بدر افزایش مییابد ) بوسیله يك ستون نور (منوهمید) بزورق ماه یعنی هلال میریزند و آنرا کم کم پر میکنند تا بصورت بدر درآید؛ و در نیمه دوم، این ارواح تدریجاً ماه را ترك میگویند و با آفتاب منتقل میشوند تا از آنجا بوطن علوی خود روند. درین باره در مقدمه «برزخ» توضیح بیشتر داده شده است.

مانی «عیسی» را روحی میداند که جلوه‌ای از فروغ ازل بود و برای نجات قسمتی ازین فروغ از چنگ ظلمت بروی زمین آمد، ولی برای او عیسای واقعی فقط صورت مجرد دارد و نه صورت آن مردی را که در اورشلیم صلیب کشیده شد. بنا بگفته وی، عیسی آن نور فلکی و غیر دنیائی بود که در «ماده» مصلوب شد و روح منور او با آن مزوج گردید، یعنی در واقع تمام عالم چلیپای نور است، مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بزرگی از جوهر الهی تمرکز یافته است، و در واقع مراد از «صلیب عیسی» همه نباتات جهان است. آینده دنیا و تاریخ بشریت جریان مصیبت و آزار خدائی است که نجات دهنده خویش است، بدین جهت است که عیسی را هم ناجی و هم منجی مینامند. ازین نظر چنانکه دیده میشود شباهت زیادی بین نظریه مانوی و معتقدات مسیحیان هست. درباره آخر الزمان، مانی معتقد است که بعد از طی دوره «جنگ بزرگ»، دوره پیروزی عدل میآید. که در آن قسمتی از افراد بشر که هنوز در ضلالت مانده بودند ایمان میآورند. آنگاه ارواح پیش تخت عیسی میروند و بقول خود عیسی «میشها از بزها جدا میشوند»، یعنی دوصف نیکان و بدان مشخص میشود، و پس از سلطنت کوتاه عیسی مسیح و برگزیدگان فرشتگانی که نگهداران افلاك بودند آنها را رها میکنند و زمینها و آسمانها ویران میشوند و حریق عظیمی روی میدهد که ۱۴۶۸ سال بطول میانجامد و در آن همه

چیز تصفیه می‌شود، و در نتیجه با پایان این حریق عالم مادی آفرینش، یعنی آنچه از درآمیختگی «نور و ظلمت» پدید آمده بود از میان می‌رود: روح و اجزای نوری با آسمان بالا می‌روند و ملمونین و دیوان و هر آنچه مربوط به ماده است در قمر خندق یا حفره عظیمی مدفون می‌شوند. در آئین مانی، مانند آئین زرتشتی و یهودی و مسیحی و اسلام، فرشتگان مقام مهمی دارند و تعداد این ملائک نیز بسیار زیاد است. حتی اسامی برخی از آنها در کتب مانوی با نام و نشان ذکر شده، مانند: میکائیل، سرائیل، رفائیل، جبرئیل، آن‌ئیل، دادئیل، یسئدئیل، مرفئیل، نرسوس، نستیفوس، بارسیموس، فپتینوس. - در یکی از کتابهای مانی بنام «کوان» که بنام «سفر الجباره» بهریمی ترجمه شده، از جنگ ملائکه بزرگ و بخصوص چهار فرشته: جبرئیل، میکائیل، رفائیل و اسرائیل با ملائکه مردود و ساقط (که مانی آنها را «اگر گوی» مینامد و دیوانی صورت آدمی می‌شمارد) سخن رفته است، و طبعاً این همان اعتقاد عصیان شیطان و ملائک پیرو او در برابر خداوند است که منجر بسقوط شیطان شد.

آئین مانی بطور کلی ترکیب پیچیده‌ایست از مذاهب و معتقدات: زرتشتی، مسیحی، بودائی، «گنوسی»، فلسفه یونانی، و عقاید قدیمی بابلی و کلدانی، که همه آنها را مانی با اساسی که خود وضع کرده بود درآمیخته و چنانکه گفته شد صورت غامضترین مذاهب روی زمین در آورده است. هیچ دین دیگری را نمیتوان یافت که مانند آئین مانی عقاید مذهبی و فلسفی شرق و غرب یعنی معتقدات ایران و بابل و سوریه و فلسطین و مصر و یونان و فلسفه اشراقی و الهیات و اصول عرفانی را باهم اینطور تلفیق کرده باشد؛ ولی شایان تذکر است که مانی درین میان موسی و تورات و آئین یهود را بکلی طرد کرده و منکر شده است، و نه تنها در آئین خود چیزی از آنها اقتباس نکرده، بلکه صراحتاً موسی و کتاب او را مردود و باطل شمرده و آنرا از «مهملات» دانسته است. نکته دیگری که جالب توجه است اینست که بسیاری از تعلیمات صوفیان شباهت با آداب مانویان دارد، و احتمال می‌رود که یکی از ریشه‌های تصوف همین طریقه مانوی بوده است. «تورآندره» محقق سوئدی معتقد است که حتی بین بعضی از تعالیم اسلامی و مانوی مشابهت بسیار است، و این موارد را بتفصیل نقل کرده است. «دمشقی» در کتاب «نخبه الدهرفی عجایب البر والبحر» میگوید که آیه قرآن که: «ستایش خدای راست که آسمان و زمین را آفرید و روشنی و تاریکی را مقرر داشت»<sup>۱</sup> اشاره به عقیده مانوی در تجزیه بنیاد جهان بنور و ظلمت است.

آئین مانی در زمان خود او و بخصوص بعد از او توسعه عظیمی در شرق و غرب یافت، بطوریکه فقط بیست و پنج سال بعد از مرگ وی، این آئین از یکطرف تا چین رسیده و

۱- سورة العام آیه اول: «الحمد لله الذی خلق السموات والارض، وجعل الظلمات والنور».

از طرف دیگر بین‌النهرین و سوریه و مصر و افریقای شمالی را فرا گرفته و از راه اسپانیا و گالیا (فرانسه) بارویا و امپراتوری روم‌رنه کرده بود. اندکی بعد از آن در «دالماسیا» (بالکان) بسیاری از مردم با آئین مانی گرویدند، و در آغاز قرن چهارم مسیحی خود شهر روم نیز که مرکز امپراتوری و مرکز مسیحیت بود یکی از مراکز مانوی شد، چنانکه امپراتوران مسیحی روم برای جلوگیری از توسعه این آئین قوانین شدید وضع کردند. در ۳۲۶ مسیحی کنستانتینوس (قسطنطین) امپراتور معروف روم قانون «ضد اهل بدعت» را بخصوص شامل مانویان شمرد. «یوستینیانوس» نیز در سال ۵۲۰ اعلام داشت که هر که مانوی باشد اعدام خواهد شد، و از آن پس قلع و قمع پیروان این آئین یا چنان بیرحمی و قساوتی صورت گرفت که در تاریخ مذاهب کمتر نمونه‌ای ازین قبیل میتوان یافت. از سال ۷۶۳ مسیحی، آئین مانوی آئین رسمی و دولتی مملکت «اویفورها» (در آسیای مرکزی) شد و درین تاریخ این آئین در چین نیز رواج فوق‌العاده یافت، و تا قرن هفدهم در آنجا باقی ماند. در اروپا این مذهب بطوری توسعه یافت که در ایتالیا و بالکان و اسپانیا و فرانسه و انگلستان کانونهای بزرگ مانوی پدید آمد و «کلیسای» خاص مانوی تا قرن دهم وجود داشت، و مبلغین برجسته‌ای همت بتبلیغ این آئین گماشتند که معروفترینشان «سنت اوگوستن» روحانی و قدیس بزرگ مسیحی است. وی نه سال تمام مبلغ سرسخت آئین مانی بود، ولی بعداً ازین مذهب برگشت و مسیحی متعصبی شد و سیزده کتاب در رد مانویان نوشت، که این خود نشان توسعه فراوان این آئین در مغرب زمین است. «سنت اوگوستن» که در کمده الهی از او با احترام و ستایش بسیار یاد شده، از مراجع بزرگ عالم کاتولیک است و لقب «مقدس» دارد.

پیدایش دیوان «نفتیش عقاید» (انکیزسیون) در قرون وسطی بیش از همه برای قلع و قمع مانویان صورت گرفت، و حتی کار توسعه این آئین بجایی رسید که یکی از جنگهای صلیبی بفرمان پاپ بمنظور درهم شکستن «کاتارها» (مانویان جنوب فرانسه) که به «مرتدین آلبی» معروف شده‌اند روی داد.

با این همه تأثیر عمیق مانی و آئین او در عالم مسیحیت برجای ماند، و هنوز هم در بسیاری از رسوم و معتقدات مسیحی ریشه مانوی کاملاً بچشم میخورد. در جنوب فرانسه، در ناحیه Languedoc که مرکز اصلی «کاتارها» یا مانویان فوق‌الذکر بود، هنوز نهفتی بنام néo-cathare (نومانوی) وجود دارد که عدد کثیری پیروانند، و از طرف ایشان هر ساله مراسم با شکوه زیارت دسته جمعی به کاخ «مون سکور» آخرین پناهگاه و قلعه جنگی مانویان آلبی صورت میگردد در بالکان و اروپای شرقی و انگلستان و افریقا و نیز در ترکستان و چین هنوز کمابیش کانونهای مانوی باقی است.

## بهشت در اسلام

آئین اسلام از لحاظ اصول روشن ترین ادیان است، زیرا در آن وضع خدا و خلقت و ملائک و بشر و قیامت و دوزخ و اعراف و بهشت بی ابهام و اجمالی مشخص شده است.

«خداوند بیکتای بی شریک و بی همتا که نه از کسی زاده شده است، و نه فرزندی دارد، و از همه عالم بی نیاز ولی همه عالم بدون نیازمند است» (سوره اخلاص) در عرش اعلی جای دارد و از آنجا بر آسمانها و فرشتگان و زمین و آنچه در آن میگذرد نظارت و فرمانروائی مطلق میکند (سوره رعد، آیات ۲، ۳، ۴)؛ فرشتگان که شامل ملائک مقرب (جبرئیل، میکائیل، عزرائیل، اسرافیل) و جمع بی شمار بقیه ملائکند بدست او آفریده شده اند و مأمور اجرای احکام بی چون و چرای وی هستند. یکدسته دیگر از ارواح ناپیدانیز بنام «جن» هستند که از شعله رخشنده آتش خلق شده اند، و اینان عمال شیطانند که چون قصد بر شدن با آسمان داشته باشند فرشتگان با پرتاب تیر شهاب مانع آنان میشوند (سوره جن، آیات ۸ و ۹) و بدین ترتیب اینان شباهت با گروه «ملائک عاصی» در معتقدات مسیحی دارند.

وقتی که خداوند بخلقت آدم اراده فرمود، او را از گل ساخت، بملائک فرمان داد که همه در برابرش سجده کنند، و همه بجز شیطان چنین کردند (سوره حجر آیات ۲۸ تا ۳۵)؛ لاجرم شیطان از آسمان رانده شد و مضروب در گاه الهی قرار گرفت، ولی از خداوند اجازه خواست که تا آخر الزمان همت به گمراه کردن بشر گمارد؛ خداوند این اجازت را بدو داد، و در عین حال رسولانی برای هدایت آدمیان به «صراط المستقیم» بجانب آنها فرستاد، و بدین ترتیب به بشر اختیار داده شد که یا این و یا آن راه را برگزیند و بحسب راهی که برگزیده بعد از مرگ به دوزخ یا بهشت رود. در روز رستاخیز، با صور اسرافیل (سوره یس، آیه ۴۹، سوره صافات، آیه ۴۹ و غیره) همه مردگان از گورها برمیخیزند، و از روی نامه اعمال خود (سوره زمر، آیه ۶۹، و غیره) در معرض قضا قرار میگیرند، و آنکاد دودسته نیکان و بدان از هم جدا میشوند: دسته اول برای ابد به دوزخ و دسته دوم برای همیشه بهشت میروند<sup>۱</sup>، وضع این

۱- سوره آل عمران (آیه های ۱۰۶ و ۱۰۷) : «آروز گروهی رؤسید و گروهی

رو سیاه شوند ... سیاه رویان عذاب خدا را بکیفر کفر و عصیان بچشند، و اما سفید رویان در محل رحمت خدا در آیند و جاودانه متنعم باشند.»

هر دو صورتی خیلی روشن و مشخص تشریح شده است. دوزخ، طبق احادیث دارای هفت طبقه است که به هفت گروه: مسلمانان خاطی، مسیحیان، یهودان، صابئین، مجوس، بت پرستان، منافقین اختصاص یافته، بهشت نیز در احادیث صاحب هشت طبقه است که گاه از آن صورت «هشت بهشت» یاد میکنند<sup>۱</sup>، و خاص دسته‌های مختلف پارسایان و مؤمنین مسلمان است. از این «بهشت» در قرآن تابلوئی کاملاً روشن و دقیق و ترسیم شده است. این بهشت با «آسمان» مسیحی و «افلاک» بودائی و برهمنی و «سرای پاک» مزدائی شباهت ندارد، و بالعکس با «باغ عدن» تورات که جایگاه اولیه آدم بود کاملاً شبیه است، ولی توضیحی دال بر اینکه دوزخ و بهشت در کجا قرار دارد در قرآن نمیتوان یافت.

آیات بسیاری از قرآن بوصف بهشت اختصاص یافته است که قسمت اعظم آنها تکرار یکدیگر است، ولی در قسمتی دیگر از این آیات توصیفات خاصی میتوان یافت که مجموع آنها وضع «بهشت اسلامی» را روشن میکند. منتخباتی از این آیات چنین است:

**سوره حجر (آیات ۴۵ تا ۵۰):** «واهل تقوی را در بهشت باغها و نهرهای جاری خواهد بود - با درود و سلام و با ایمنی و احترام بدان وارد شوند - و ما آئینه‌دل‌های پاک آنها را از کدورت و کینه و حسد و هر خلق ناپسندیده بکلی پاک سازیم تا همه با هم برادر و دوستدار هم شوند و روبروی یکدیگر بر تخت عزت بنشینند - و هیچ رنج و زحمت در آنجا با آنها نرسد، و هر گز از آن بهشت بیرونشان نکنند - ای رسول، بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهربانم، ولی عذاب من بسیار دردناک است.»

**سوره کهف (آیه ۳۱):** «بهشتهای عدن که نهرها در زیر درختانشان جاری است خاص آنهاست، در آن بهشت زیورهای زرین بیارایند و لباسهای سبز حریر و دیبا درپوشند و بر تختها تکیه زنند، که نیکو اجری و خوش آرامگاهی است.»

**سوره حج (آیه ۲۳):** «و در آنجا طلا و مروارید بردست کنند و زیور بپوشند، و تن بجامه حریر بیارایند.»

**سوره یس (آیات ۵۵ تا ۵۸):** «اهل بهشت در آن روز خوش با وجد و نشاط دمسازند، و با زنهایشان در سایه درختان بهشتی بر تختها تکیه کرده‌اند - برای آنها میوه‌های گوناگون و هر چه بخواهند آماده است.» بر آنان از خدای مهربان سلام رسانند،

**سوره صافات (آیات ۴۴ تا ۴۹):** «و بر تختهای عالی روبروی یکدیگر نشسته‌اند. حور و غلمان جام شراب طهور بر آنان دور میزنند - شرابی سپید و روشن که آشامند و لذت برند - در آن می نه خمار و در دسر و نعمستی و مدهوشی است - و در بزم حضورشان حوران

زیباچشمند که گوئی در سیدبدنی بیضه مکتونند.»

**سورة زهر** (آیه ۲۰): « لیکن، برای آنانکه بدرگاه خداوند متقی شدند کاخ ها و غرفه ها بالای یکدیگر بنا شده است که در جلو عماراتشان نهرهای آب جاری است . »

**سورة زخرفی** ( آیات ۷۱ تا ۷۳ ): « مسرور و شادمان وارد بهشت شوند - و بر آن مؤمنان کاسهای زرین و کوزه های بلورین دور زنند و در آنجا هر چه نفوس را بر آن میل و اشتهاست و چشمه ها شوق و لذت، مهیا باشد؛ و شما مؤمنان در آن بهشت جاودان خواهید بود ... برای شما در آنجا انواع میوه فراوان است که از آن هر چه خواهید خورد . »

**سورة دخان** ( آیات ۵۱ تا ۵۵ ): « همانا آنانکه متقی بودند مقام امن یافته اند. - در باغها و کنار چشمه سارها آرمیده اند - لباسی از حریر سبز بر تن کرده و در بروی هم بر تختها تکیه زده اند - همچنین حوران زیبا چشم جفت آنهاست - از هر نوع میوه ای که بخواهند بر آنها حاضر است و از هر در درونج و زحمت آسوده اند . »

**سورة محمد** (آیه ۱۵): « بهشتی که به اهل تقوی در دنیا وعده دادند اینست که در آن باغ بهشت نهرهایی از آب زلال گواراست، و نهرهایی از شیر بی آنکه هرگز طعمش تغییر کند، و نهرهایی از شراب که نوشند گانرا بحد کمال لذت بخشند، و نهرهایی از غسل مصفی، و تمام انواع میوه ها بر آنان مهیا . »

**سورة طور** ( آیات ۲۲ تا ۲۴ ): « و بر آن بهشتیان هر نوع میوه و گوشت که مایل باشند بدهیم - آنها در بهشت جام شراب گوارا را چنان بشتاب از دست هم بگیرند که گوئی سر کشمکش دارند ... - و پسران زیبا روی ( غلمان ) مانند لؤلؤ مکتون کمر بخدمت آنان بر بسته اند . »

**سورة رحمن** ( آیات مختلف ): « در آن بهشت انواع گوناگون میوه ها و نعمتهاست - دو چشمه آب روان است - از هر میوه ای دو نوع موجود است - بهشتیان بر بسترهایی که آسترشان از حریر و ستبر قاست تکیه زده اند - آنانرا زنان زیبای پر آزر می است که پیش از ایشان دست هیچکس بدانها نرسیده است - گوئی این حوریان یاقوت و مرجانند - در آنجا هر گونه میوه و خرما و انار هست - و نیز حورانی که در سراپرده های خود جای دارند و قبلا دست هیچکس بدانان نرسیده است، و بهشتیان با حورالعین بر رفر ف سبز و بساط زیبا تکیه زده اند . »

**سورة واقعه** ( آیات ۱۵ تا ۳۷ ): « آنان در بهشت بر سر برهای زربفت و مرصع بجواهر تکیه زنند .. و پسرانی زیبا که جوانی جاوید دارند بر گردشان بگردند - و سبوا و شرابه ها و جامهای پراز شراب ناب بر آنان بیمایند، که نوشیدن آنها نه درد

سری آرد و نه از آن رنج خمار کشند - و میوه خوش هر قدر بخواهند برگزینند - و گوشت مرغان از هر طور که مایل باشند، و حوربان زیبا که در لطافت چون لؤلؤ میشوند... در سایه درختان سدر پر میوه و بی خار و درختان پر برگ سایه دار و در طرف نهر آبهای زلال و میوه های بسیار - و زنان زیبا که آنها را در کمال آراستگی بیافریده ایم - همیشه آنها را با کره گردانیده ایم - پراز غنچ و ناز و همیشه جوان .

**سوره دهر** (آیات ۱۲ تا ۲۱) : « و آنرا باغ بهشت و لباس حریر عطا فرمود - که در آن بهشت بر تختها تکیه زنند، و آنجا نه آفتاب سوزان بینند و نه سرمای زمهریر - و بر آنان جامهای سیمین و کوزه های بلورین بپیمایند، که آن بلورین کوزه ها برنگ نقره خام و باندازه و تناسب هر کسند، و شرابی که طعمش چون زنجبیل گرم و عطر آگین است بدانها بنوشانند - و چشمه ایست که نامش سلسبیل است - و دور آن بهشتیان زیبا پسرانی هستند که جاودانه نوجوانند و خوش سیما و گمان بری که لؤلؤ میشوند - ... بر اندام بهشتیان دیبای سبز و استبرق است، و بردستهایشان دستبند نقره خام، و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند . »

**سوره نباء** ( آیات ۳۲ تا ۳۴ ) : « در آنجا باغها و تاکستانها و دختران دلربا و جامهای لبریز فراوان است . »  
در باره وضع « ملائک » و « افلاک » در قرآن و اسلام ، قبلا سخن رفته است<sup>۱</sup> .

## بهشت در مسیحیت

با توجه بدانچه در باره دنیای بعد از مرگ در مذاهب مختلف و معتقدات مختلف گفته شد، اکنون وضع دنیای جاوید و « بهشت » را از نظر عالم مسیحیت ، یعنی آنچه اساس و ملاک « کمندی الهی » است مورد مطالعه قرار دهیم . برای اینکار با « اصول آئین و معتقدات مسیحی » بطور کلی و با اختصار شرح داده شود ، زیرا بدون توجه بدین اصول درک مفهوم واقعی آنچه درین کتاب آمده تقریباً غیر ممکن است . این اصول طبق آنچه رسماً از طرف کلیسای کاتولیک تعلیم داده میشود چنین است :

خدا « جوهری است بی آرایش ، در حد اعلای کمال ، جاوید ، آفریننده و خداوندگار هستی » که جاودانه بوده است و خواهد بود ، در نظر او همه چیز از ازل

۱ - رجوع شود به صفحات ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰

عیان است ، زیرا که برایش گذشته و آینده‌ای نیست . این « ذات پاك وازلی الهی » تجلی سه جلوه مختلف در قالب يك حقیقت واحد است ، اما این سه ذواتی مستقل نیستند ، بلکه سه تجلی از يك ذاتند ، و این تجلیات ثلاثه عبارتند از « پدر و سرور و روح القدس » که هر سه مظهر کمال مطلق الهیند ، و ذوات دومین و سومین بحقیقت جلوه‌هائی محض از جوهر و حقیقت ذات نخستینند . عیسی این ذات دومین یعنی « پسر » است که ازازل باذات اولین یعنی « پدر » و باذات سومین یعنی « روح القدس » در آمیخته است و همواره نیز در آمیخته خواهد ماند<sup>۱</sup>.

این « ذات لایزال » یگانه و سه گانه ، « فرشتگان » مقدس را آفریده که دارای قالب جسمانی نیستند ، و چون بیشتر از سایر آفریدگان بفروغ الهی و امکان دیدار آن راه دارند از درجه بالائری از سعادت ازلی برخوردارند . این فرشتگان از لحاظ مقام و جلال ملکوتی خود بطبقات مختلفی تقسیم شده‌اند و وظائف مختلفی نیز برعهده دارند که از آن جمله گرداندن عالم افلاک است . همچنین خداوند برای هر انسانی فرشته نگهبانی گماشته است تا در تمام مراحل زندگی پاسبان و یاور وی باشد .

بعد از فرشتگان « آدمیان » مخلوقات برگزیده خداوند . خداوند انسان را بصورت خود ، وی نقص و معصوم آفرید و او را در باغ بهشت جای داد تا پیوسته بایسکناهی و صفا در آن بسربرد ؛ اما آدم و حوا باغرور و بلندپروازی خود از فرمانی که خداوند برای آزمایش فرمانبرداری ایشان بدانان داده و آنها را از خوردن میوه « درخت معرفت نیک‌بود » منع کرده بود سر باز زدند و ازین راه بخدا عیان و رزیدند ؛ در نتیجه از بهشت طرد شدند و باین سرنوشتی همه برتری‌هائی را که در عالم آفرینش داشتند و نیز حق خود را در تمتع از شادی آسمان از دست بدادند - ولی این « گناه » اصلی تنها آدم و حوا را بتباهی نکشاید ، بلکه تمام نوع بشر را شامل شد و رنج آن بجملة فرزندان آدم رسید ، بدینمنی که همه آنها با بار سنگین این گناه بدنیا آمدند ، و دروازه ملکوت آسمان که بلافاصله بعد از گناه آدم بروی او وزاد گانش بسته شده بود همچنان بروی آنها بسته ماند ، چنانکه حتی انبیاء و برگزیدگان خداوند که بصورت شیوخ و پیامبران اسرائیل ظهور کردند و بارشاد مردمان پرداختند پس از مرگ بملکوت خدا راه نیافتند و همگی در قسمتی از دوزخ که « اعراف » (Limbo) نام داشت جای داده شدند ، تا آنکه هنگام ظهور عیسی مسیح که پیامبران اسرائیل بکرات مرده آنها را داده بودند فرارسد . گناه بشر چنان سنگین بود که آدمی را خود بخود از هیچ راه و با هیچ تلاشی

۱- الجیل یوحنا ، باب اول : « در ابتدا ، کلمه بود ، و کلمه ترد خدا بود ، و کلمه خدا بود . همان در ابتدا از خدا بود . » - در « بهشت » داده یکجا عیسی با همین صورت « کلمه خدا » نام برده شده ( صفحه ۱۲۱۰ بند ۲ )



امکان جبرانش نبود ، زیرا که آدم با عیسان خود خواسته بود خویش را همپایه خداوند کند . بنابراین برای رستگاری نوع بشر کمکی آسمانی و فوق بشری لازم بود ، و این کمک بجز ذات الهی که مظهر عشق و بخشایش مطلق است نمیتوانست بود . لاجرم « عیسی » یعنی جلوۀ دومین از جلوه های سه گانه ذات الهی آنقدر از مقام خود تزلزل کرد که حاضر شد بقلب انسانی درآید ، و در این قالب بود که بادی روح القدس در رحم «مریم باکره» جای گرفت و در بیت اللحم بدنیا آمد . این «راز» را که بعد از «راز تثلیث» مهمترین «راز» مسیحیت است «راز تن گیری» *Incarnazione* یعنی «حلول روح الهی بقلب انسانی» مینامند . اما در این «تن گیری» دوسرشت خدائی و بشری با هم درنیامیخت ، بلکه هر يك از آنها مستقل ماندند ، و عیسی در تمام دوران حیات زمینی خود هم دارای سرشت ملکوتی بود و هم دارای سرشت خاکی ؛ و در این صورت انسانی بود که «پسر خدا» در عالم معصومیت خود بی کمترین گناهی رنج شکنجه و رنج شهادت را بر خود خرید و با درد بسیار بر بالای صلیب جان بداد ، تا با این فداکاری عظیم یعنی با تزلزل از مقام خدائی بمقام انسانی ، و با تحمل مصائب جانکاه و قبول مرگی ناروا ، «گناه اصلی» (گناه آدم) را که تا زمان مسیح شامل جمله فرزندان آدم شده بود «واخرید» کند . این «راز» و اخريد *Rendenzione* سومین «راز» بزرگ مسیحیت است . در نتیجه این شهادت دوباره قالب زمینی و اصل ملکوتی عیسی ، یعنی «سرشت خدائی» و «سرشت خاکی» او ، از هم دوری گزیدند و «سرشت خدائی» بکانون اصلی خود بازگشت ، ولی از این راه «گناه اصلی» یا «گناه آدم» خریداری شد و خداوند دوباره درهای ملکوت خویش را بروی آدمیان بگشود . درین هنگام بود که روان عیسی ، بعد از شهادت جسمانی او بر بالای صلیب ، با عراف رفت و ارواح پارسایان دور کهن را از آنجا بیرون آورد و آنها را با آسمان فرستاد - اما عیسی خود ، سه روز بعد از مرگ با قالب زمینی خویش از دخمه ای که مدفنش بود بیرون آمد و در مدت چهار روز چندین بار خویش را بچواریون و مریدانش بندود ، و پس ازین مدت با آسمان رفت ، و همچنان در آنجا خواهد بود تا عمر جهان بسرسد و روز «رستاخیز» بیاید . درین روز عیسی مسیح دوباره بر مردم آشکارا خواهد شد و ایشان را داوری خواهد کرد . تا آن هنگام ، ارواح بشری پس از مرگ تنها بصورت مجرد خویش در معرض فنا قرار میگیرند ، و بحسب ایمان و پارسائی یا بی ایمانی و ناپارسائی خویش ، و مخصوصاً بحسب درجه عشق و احسانی که در راه فرمانبرداری از تعلیمات مسیح نشان داده اند ، به دوزخ یا بهشت خواهند رفت و یا رهسپار برزخ خواهند شد تا پس از طی دوران تصفیه بیهشت روند . این «بهشت» عالم ملکوت است که در ماورای آسمان مرئی قرار دارد ، و در آن درجه سعادت ازلی ارواح پارسا متناسب با آن اندازه است که اینان از فیض دیدار ذات پروردگار و درك جلال و جمال او

برخوردارند ، زیرا این دیدار حد کمال سعادت است و چیزی مافوق آن متصور نمیتواند بود. ارواح نابلک نیز بدوزخ میروند ، و در آنجا بی امید آنکه روزی از آن بیرون آیند در رنج جاوید میگذرانند . اما این وضع فقط تا «روز رستاخیز» دوام دارد ، زیرا که در این روز همه این ارواح «در دیوان قضای الهی» حضور خواهند یافت و در آنجا هر کدام در قالب زمینی خوش جای خواهند گرفت ، و از آن پس تا ابد الابد با این قالب زندگی دوزخی یا بهشتی خوش را خواهند گذرانید .

وظیفه هدایت و کوسفندان کله عیسی ، ( مؤمنین مسیحی ) بمهدیه « کلیسا » است ، که میباید همواره کسی بنام «سالار شبانان کله عیسی» (پاپ) در رأس آن باشد . این سمت «پاپی» یا نیابت مسیح را ذرروی زمین ، خود عیسی به «پطرس» حواری بزرگ خوش سپرد ، زیرا بدو گفت : «توسنگ هستی ومن کلیسای خود را بر روی این سنگ استوار میکنم» . و حواریون خود گفت :

«بروید و همه مردم جهان را بنام پدر و پسر و روح القدس ارشاد کنید ، و بدانید که من تا پایان دوران باشما هستم» . بدین ترتیب «کلیسا» نماینده مطلق عیسی مسیح در روی زمین است و حکم آن حکم عیسی است . عیسی چهار وجه مشخص بکلیسای خود داد که عبارتند از: «یکتائی ، تقدس ، عاملیت ، رسالت» و درین شرایط فقط کلیسای کاتولیک است که جانشین واقعی عیسی است ، و چون عیسی خود گفته است که «تا پایان دوران» با کلیسا خواهد بود ، بنابراین کلیسا فی نفسه خطا نمیتواند کرد ، هر چند که کسانی که حائز مناصب مختلف روحانید خطا کنند .

این بود خلاصه ای از عقیده کاتولیکی در باره اصول کلی آئین مسیح ، که بدون توجه بدان مفهوم «بهشت» داتنه و بطور کلی «کمدی الهی» رادرك نمیتوان کرد . چنانکه گفته شد این نظریه فقط نظریه «کاتولیکی» است ، که داتنه از آن پیروی کرده است ، و درباره بسیار از اصول و فروع آن میان کاتولیکها با پروتستان ها و ارتدکس ها و سایر فرق مسیحی و نیز با نظریات مختلفی که در طول قرون عرضه شده و کلیسا آنها را «بدعت» و «زندفیه» (eresia) دانسته است اختلاف نظر بسیار است ، که درینجا مجال ذکر آن نیست .

چنانکه دیده میشود ، درین آئین از معتقدات یهود (که مسیح خود را «مکمل آن» و نه «ناقص آن» میداند ) و بطور غیر مستقیم از معتقدات آئین مزدیسنی که در کیش یهود راه یافته بود الهام فراوان گرفته شده ، ولی اساس مسیحیت که «عشق و محبت» است از خود عیسی آمده است ، و همین است آنچه پایه اصلی آئین مسیح بشمار میرود . در تعالیم مسیح ، همه جا آنچه وظیفه اصلی و اساسی بشر است «محبت»

نسبت بدیگران است ، و درین راه همه مقررات و اصول بشری و روحانی که خلاف این محبت بوده فدا شده است .

پیش از ظهور مسیح ، بکرات انبیاء بنی اسرائیل خبر از ظهور چنین فرستاده‌ای از جانب خداوند داده بودند ( **تورات**، **سفر پیدایش** ، باب های ۱۲ ، ۴۹، ۲۲ - **سفر اعداد** باب ۲۴ - **سفر تثویه** باب ۱۸ - کتاب دوم **شموئیل نبی** باب ۷) ولی یهودیان منکر آنند که «عیسی» چنین مسیحی باشد ، و معتقدند که هنوز آن «مسیح موعود» ظهور نکرده است . این نکته بسیار جالب است که در یکجا از تورات این لقب به **کوروش** پادشاه ایران داده شده است ( **کتاب اشعیا نبی** ، باب چهل و پنجم) : «... خداوند ، به مسیح خود یعنی به کوروش ، که دست راست او را گرفتم تا بحضور وی امته را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم ، چنین میگوید : من بیوه ، که ترا به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل هستم . هنگامیکه مرا شناختی ترا باسمت خواندم و ملقب کردم ... کمر ترا بستم هنگامی که مرا شناختی .»

در **قرآن**، عیسی و مقام آسمانی او مورد تجلیلی خاص قرار گرفته :

**سوره مریم** (آیات مختلف) : «... و ما روح خود را بر او مجسم ساختیم ... پس مریم بآن پسر باربر داشت ... آنگاه که بزاد .. قوم او گفتند ای مریم عجب کاری منکر و ناشایسته کردی ( از کجا فرزند یافتی؟ ) ... مریم با اشاره حواله بطفل کرد - آن طفل گفت همانا من بنده خاص خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرف نبوت عطا فرمود و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید . و سلام حق بر من باد و روزیکه دنیا آمدم و روزیکه از جهان بروم ، و روزیکه برای زندگانی ابدی آخرت باز برانگیخته شوم . اینست داستان عیسی بن مریم که مردم در امر خلقتش شك دارند.»

و **سوره بقره** (آیه ۸۷) : « و عیسی بن مریم را بمعجزات ادله و حجتها دادیم و او را بواسطه روح القدس اقتدار و توانائی بخشیدیم »

و **سوره نساء** (آیات ۱۵۸ و ۱۵۹) : « یقین بدانید که مسیح را نکشتند، بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد ... هیچکس از اهل کتاب نیست جز آنکه پیش از مرگ بوی (عیسی روح الله) ایمان آورد ، و روز قیامت او بر آنان گواه باشد . »

حتی لقب «**کلمه خدا**» که لقب خاص مسیح در آئین عیسی است در قرآن عیناً به همین صورت آمده است :

**سوره نساء** (آیه ۱۷۱) : «... او رسول الهی و کلمه خداست، و روحی از عالم الوهیت است که بمریم فرستاده شد . »

و **سوره آل عمران** (آیه ۴۵) : فرشتگان مریم را گفتند که خدا ترا بکلمه‌ای که

نامش مسیح عیسی بن مریم است بشارت میدهد .  
 از انجیل نیز با ستایش بسیار سخن رفته است :  
**سوره مائده (آیه ۴۶) :** «...وعیسی بن مریم را فرستادیم ... وانجیل را نیز بر او  
 فرستادیم که در آن هدایت و روشنی دلهابود .»

ولی اصل «تثلیث» در قرآن سخت مورد حمله قرار گرفته است :  
**سوره مائده (آیه ۷۳) :** «آنکسانیکه سه خدا قائل شدند بکفر گرویدند،  
 زیرا که جز خدای یگانه خدائی نیست، و اگر اینان از این گفتار تثلیث زبان درنهند کافرند  
 و آنانرا عذابی الیم خواهد رسید .»

و **سوره نساء (آیه ۱۷۱) :** «ای اهل کتاب (مسیحیان) در دین خود غلوم کنید و  
 درباره خدا جز برستی سخن مگوئید ... و قائل بتثلیث مشوید، که خیر شما درین است -  
 زیرا که جز خدای یگنا خدائی نیست و وی منزّه از آنست که او را فرزندی باشد .»  
 همچنین نظریه «**الوهیت عیسی**» مورد مخالفت قرار گرفته است :

**سوره مائده (آیه ۱۱۶) :** « آنانکه گفتند خدا مسیح بن مریم است کافر شدند...  
 اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و هر که را در روی زمین است هلاک کند ، کدام قدرت  
 میتواند کسی را از قهراو نکه دارد ؟ »  
 و همین سوره (آیه ۷۱) : «...آنانکه قائل بخدائی مسیح بن مریم شدند بکفر  
 گرویدند، در صورتیکه مسیح خود به بنی اسرائیل گفت خدائی را که آفریننده من و شماست  
 بهرستید که هر کس بر او شرک آورد خدا بهشت را بوی حرام کند .»  
 ۵۵۵

چنانکه گفته شد در آئین مسیح هم «آسمانها» وهم «فرشتگان» مقام مهمی دارند.  
 از نظر «الهیات» مسیحی، آسمان جایی است که قلمرو خاص خداوند و مرکز قدس و سعادت  
 ازلی است . مواردی که در **انجیل باسما**، از نظر مفهوم معنوی آن، اشاره شده چنین است :  
**انجیل متی (باب پنجم) :** «پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که  
 آفتاب خود را بریدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند .»  
**متی (باب ششم) :** «ای پدر ما که در آسمانی ، نام تو مقدس باد - ملکوت تو بیاید  
 اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود .»

**متی (باب بیست و دوم) :** «بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند .»  
**انجیل لوقا (باب دهم) :** «شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد.»  
**وقا (باب یازدهم) :** «بشما میگویم بر این منوال خوشی در آسمان رخ مینماید  
 بسبب توبه يك گناهکار ، بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج بتوبه ندارند .»  
**لوقا (باب نوزدهم) :** «مبارک باد آن پادشاهی (عیسی) که میآید بنام خداوند، سلامتی

در آسمان و جلال در اعلیٰ علیین باد .

**لوقا** (باب بیست و چهارم) : «عیسی در حین برکت دادن بدیشان از ایشان جدا گشته بسوی آسمان بالا برده شد .»

**انجیل یوحنا** (باب سوم) : «و کسی با آسمان بالا نرفت مگر آنکس که از آسمان پایین آمد ، یعنی پسرانسان که در آسمان است .»

**یوحنا** (باب چهاردهم) : «در خانه پدر من (آسمان) منزل بسیار است ، والا بشما می‌گفتم می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم .»

**رساله اول بطرس رسول** (باب اول) : «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده . بجهت میراث بیفساد و بی آلیش و نا پزمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما ، که بقوت خدا محروس هستید بایمان .»

همین رساله ( باب سوم ) : « بواسطه برخاستن عیسی مسیح که با آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرت‌ها و قوات مطیع او شده‌اند .»

**رساله اول پولس رسول به قرنتیان** (باب پانزدهم) : « انسان اول از زمین است خاکی ، انسان دوم خداوند است از آسمان - چنانکه خاکبست خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانیها همچنان میباشند - و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت .»

**رساله پولس رسول بافسسیان** (باب چهارم) : «بنابر این چون او به اعلیٰ علیین صعود نمود اسیری را باسیری برد و بخششها بمردم داد .»

**رساله پولس رسول بافسسیان** (باب اول) : «مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت بهر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح .»

**رساله عبرانیان** (باب چهارم) : «پس جد و جهد بکنیم تا با آرامی آسمان داخل شویم ، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد .»

در انجیل ، دوجا از آسمان بصورت «**فردوس**» نام برده شده و با این ترتیب این نظر که بهشت در آسمان است تأیید شده است: یکی در نقل مرده عیسی از بالای صلیب بخطاکاری

که در کنارش بچلیپا کشیده شده بود (**انجیل لوقا**، باب بیست و سوم) : «پس بعیسی گفت: ای خداوند، مرا بیاد آور هنگامیکه بملکوت خود آئی . عیسی بوی گفت هر آینه بتو

میگویم امروز بامن در فردوس خواهی بود .» - و مورد دیگر جایی است که پولس سفر جسمانی خویش را با آسمان سوم حکایت میکند (**رساله دوم پولس رسول بقرنتیان**

باب دوازدهم) : «... شخصی را در مسیح میشناسم ، چهارده سال قبل ازین ، در جسم نمیدانم و آیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند، با چنین شخصی که تا آسمان سوم

رَبوده شده، و چنین شخصی را می‌شناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم، میدانم، خدا میداند، که به فردوس رَبوده شد و سخنانی ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست بدانها تکلم کند . . .

همچنین در چندین جا به فرشتگان و قدوسیت و فراوانی ایشان و وظایفی که بر عهده آنهاست اشاره شده است :

**انجیل متی** (باب اول) : « ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است . . . »

**انجیل متی** (باب بیست و دوم) : « زیرا که در قیامت نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند . . . »

**اعمال رسولان** (باب هفتم) : « . . . و چون چهل سال گذشت در بیابان کومسینا فرشته خداوند در شعله آتش از بوته ظاهر شد . . . »

**رساله دوم پطرس رسول** (باب دوم) : « . . . و حال آن که فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند پیش خداوند برایشان حکم افترا نمی‌زنند . . . »

**رساله بھریانیان** (باب دوازدهم) : « . . . بلکه تقرب جسته‌اید بجهل صهیون و شهر خدای حی . . . و بجنود بی‌شماره از محفل فرشتگان . . . »

**انجیل لوقا** (باب دوم) : « و در همان حال فوجی از لشکر آسمانی فرشته حاضر شده خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: خدا را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد. و چون فرشتگان از نزد ایشان با آسمان رفتند شبانان بایکدیگر گفتند بروم و این چیزی را که خداوند بما اعلام نموده است بینیم . . . »

**انجیل لوقا** (باب پانزدهم) : « . . . همچنین بشما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد بسبب يك خطا کار که توبه کند . . . »

در باره طبقه‌بندی فرشتگان در آئین کاتولیک و مشخصات آنها، در مقدمه سرود بیست و هشتم این کتاب و در حواشی آن توضیح کافی داده شده است؛ در باره اصول مختلف آیین مسیحی از نظر کاتولیک‌ها نیز در مقدمه‌های سرودها و در حواشی توضیحات لازم ذکر شده است . . .

## «بهشت» داتّه از نظر «سمبولیک»

برای هر خواننده «کمدی الهی» از همان صفحات اول این کتاب روشن میشود که در ورای حوادث و اشارات ظاهری عموماً مفاهیم «سمبولیک» خاصی نهفته است که غرض اصلی شاعر تذکر آنهاست، زیرا هدفی که وی از سرودن چنین منظومه‌ای در مد نظر دارد داستانپردازی ساده‌ای نیست، بلکه ارائه «حقیقت» بنوع بشر و «ارشاد» مردمان براه راست است، و این نکته‌ایست که وی بارها تلویحاً یا آشکاراً بدان اشاره کرده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، برای اینکه این کتاب واقعاً «خوانده» شده باشد، باید بموازات آنچه در ظاهر خوانده میشود آنچه را که منظور اصلی شاعر بوده است نیز در نظر گرفت؛ و چنین کاری برای ما که با ادبیات عارفانه عجیب ایران آشنائی داریم آسانتر از غریبان است، زیرا این موردی است که «دوران باخبر» در حضورند و نزدیکان بی‌سر دوره، شاید امروزه «چیزی گفتن» و «چیز دیگری فهمیدن» در ادبیات غرب و حتی شرق چندان رایج نباشد، ولی این امر در قرون وسطی هم در شرق اسلامی و هم در غرب مسیحی خیلی معمول بود، و بهمین جهت بسیاری از آثار فکری و هنری آثرمان با این صورت «سمبولیک» و پیچیده بمعارضه شده است که بعنوان نمونه کاملی از آن ما میتوان **منطق الطیر** عطار را نام برد.

برین اصل، درک این نکته آسان است که مفهوم سفر داتّه بدیار ماوراء الطبیعه یعنی سیاحت او در دوزخ و برزخ و بهشت، بحقیقت سیر معنوی آدمی در روح خویشتن و طی مراحل این راه، از غفلت و جهل و گناه تا سر منزل هشیاری و دانایی و رستگاری است. سیری است از باطل تا حق و از ظلمت تا نور و از ماده تا معنی، و وقتی این سیر معنوی بیابان میرسد که آدمی با خداوند در آمیزد، یعنی جزء به کل پیوندد، و هنگامیکه چنین شود دیگر اثری از ضعف و جهل نمیماند تا برای وی امکان خطایی باقی ماند. این همان گفته سنایی است که

بهشت و دوزخ با تست، در باطن نگر تا تو  
سفرها در جگر یابی، چنانها در چنان بینی

دو قسمت اول و دوم این سفر یعنی سیر در دیار گنابوسیر در دیار پشیمانی بحقیقت مقدمه‌ای است برای قسمت سومین، یعنی مهمترین مرحله این سفر معنوی که آغاز آن

۱- برزخ، سرود ۳۱ - بهشت، سرودهای ۱۷ و ۲۷.

قدم از قید ماده بیرون نهادن و فرجامش « بحق پیوستن » است . بدین جهت از نظر سمبولیک این سومین قسمت « کمدی الهی » بسیار عمیق تر از دو قسمت دیگر آنست . تقریباً سه ربع اول این قسمت بیحسهای فلسفی و استدلالی الهیات تکیه دارد ، و ربع آخرش که عالیتین فصول کتاب است جنبه عرفانی پیدا میکند ، وجدانی از دو قید زمان و مکان ، بشاعر فرصت آن میدهد که این سومین قسمت از سفرنامه خود را بدلبه تابلوئی از آن « حقیقتی » کند که بگفته خود او با ابدیت پیوند دارد ، زیرا که موضوع اصلی آن کوشش جاودانی نوع بشر برای نیل بکمال است .

درین سفر معنوی ، مسافر بلند پرواز عالم افلاک بحقیقت بدرون روح و دل خود میرود و مرحله به مرحله زنگ آلودگی تازه را از لوح این دل میزداید ، یعنی بتعبیر ظاهری همراه با راهنمای آسمانی خویش از فلکسی بفلکی بالا میرود و در هر بالای چهره راهنمای خود را که در واقع همان « پیر » و « مرشد » و « خضرا » عرفای ماست زیباتر میبیند ، زیرا این راهنما مظهر حقیقت الهی است و هر چه بر چشمه این حقیقت نزدیکتر شوند طبعاً جلوه و فرو زندگی آن بیشتر میشود . این طی مراحل چنان صورت میگیرد که خود او ، بخلاف سفر دوزخ و برزخ ، متوجه بالای روحی نمیشود . مفهوم این اشاره اینست که آدمی در طریق تعالی معنوی ، بخلاف طریق جهل و گمراهی ، خود بخود بجانب کمال میرود و هر پیشرفتی درین راه ، بی آنکه او خود متوجه باشد ، زمینه پیشرفتی تازه تر میشود .

بدین ترتیب وی مراحل مختلف کمال را در پشت سر مینهد و در مرحله ما قبل آخر این سفر ، از حد آدمیان میگذرد و با بیدار خاص ملائک میگذارد ، و بمصدق آنکه « تا بر آرم از ملائک بال و پر » ، در سیر کمال بفرشته خوبی میرسد ، اما درین مرحله نیز نیمماند و چون این سیر تکامل آدمی را حد یقینی نمیتواند بود وی « بار دیگر از ملک پران » میشود تا « آنچه اندر وهم ناید آن شود » ، و آنچه در وهم نمیگنجد در آمیختن او با فروغ الهی یعنی با حقیقت محض است که وی از ازل جزئی از آن بوده است . این انشعاب روح آدمی از جوهر الهی و این همان اصلی است که تصوف و عرفان ایران نیز بر آن تکیه عصاره « بهشت » داشته است ، و این همان اصلی است که تصوف و عرفان ایران نیز بر آن تکیه دارد . از همین رو است که ما با خواندن آخرین قسمت این کتاب « از بار آشنا سخن آشنا » میشنوم و با بحثی مواجه میشوم که آنرا پیش از این با شور انگیزترین و عالیتین تعبیرها از مولویها و عطارها و سنائیها و حافظهای خودمان شنیده ایم .

شاید این تقارن و همزمانی ، بخصوص با توجه بدانکه زمینه مذهبی و مسیحی کتاب دانه از زمینه عرفانی و اسلامی سخن شعرا و عرفای بزرگ ما بدور است بنظر عجیب آید ، مخصوصاً اگر در نظر گرفته شود که نه تنها اصل فکر با نظریه عرفان شرق کاملاً نزدیک



است ، بلکه حتی اشارات و تشبیهاتی که در توصیف خدا و ملائک و مراحل کمال معنوی و مادی بکار میرود نیز غالباً با آنچه در عالم عرفان و تصوف ما معمول بوده شباهت بسیار دارد ( که شمه ای از آن در صفحات بعد نقل خواهد شد) ؛ ولی يك نظر بر ریشه این هردو ، نشان میدهد که این تقارن میان «تز» اصلی داتته و «تز» عرفای ما که نظیری برای آن مابین این کتاب و آیین و معتقدات یهودی (با آنکه داتته از لحاظ مسیحیت نزدیکی کامل با آنها داشته است) و اصول اسلامی (که عرفای ما بدان توجه داشته اند) نمیتوان یافت ، غیرعادی و تصادفی نیست ، زیرا که قسمت مهمی از اصول مسیحیت ، بدان صورت خاص از آن که مورد نظر و اعتقاد داتته است<sup>۱</sup> مانند قسمت مهمی از عرفان ما از يك ریشه واحد یعنی از « **فلسفه افلاطونی** » و بمبارتی دیگر از شعبه خاص Neo-Platonism ( **نوافلاطونی** ) این فلسفه سرچشمه گرفته است .

پیش از آنکه «بهشت» داتته را از نظر مفهوم «سمبولیک» آن مورد تحلیل قرار دهیم ، باید بطور خلاصه نظری بدین فلسفه بیفکنیم ، تا درک این مفهوم سمبولیک آسانتر شود :

فلسفه افلاطون که جلوه‌های مختلفی از آن در «بهشت» داتته و در تصوف ایران بنظر میرسد بطور کلی بر این اساس متکی است که صورت مادی و محسوس هر چیز (Phenomena) صورت ناقص و موقتی از آن پیش نیست ، و بالعکس صورت فکر و معنی (Noumena) کامل و ابدی است و همه مشهودات و محسوسات ما فقط انعکاسات ناچیز و محدود آتند. از طرف دیگر هیچ چیز در عالم مادی و محسوس پدید نمی آید که صورت کامل آن در عالم جاوید و نامحسوس بالا که افلاطون آنرا Ideas مینامد نباشد ، و این تاحدی شبیه بفکر « **لوح محفوظ** » ماست که همه چیز در آن ثبت است<sup>۲</sup> . بدین صورت کامل « شکل » می گویند و صورت اعلای این «شکل» یعنی آنچه بالاتر از همه است ، «نکوئی و زیبائی مطلق» یعنی «الهیّت» است . روح آدمی جاودانی است ، و علیرغم آنکه بقالب‌های مختلف در می آید و بقید و بند گرفتار میشود ، گاه بگناه یاد از دورانی میکند که بصورت مجرد در عالم علوی بسر میرده است ، و هدف اعلای خردمندان اینست که از درون خود دوباره راه بچنین عالمی پیدا کنند تا بتوانند حقایق را در صورت بدیع و زیبای اصلی آنها ببینند. خدای افلاطون همان « نیکی و کمال محض » است که همه اجزاء جهان

۱ - رجوع شود صفحه ۱۸ این مقدمه .

۲ - قرآن ، سوره اسراء (آیه ۵۸) : « ... هر حکمی در کتاب علم ازلی مسطور است » و سوره سباء (آیه ۳) : « ... و ذره‌ای کمتر یا بیشتر از آنچه در آسمانها و در زمین است از کوچک و بزرگ نیست که در کتاب علم ازلی حق آشکار نباشد . . . » و سوره حدید (آیه ۲۲) : « ... هر چیزی در لوح محفوظ پیش از آنکه در دنیا ایجاد شود ثبت است . »

هستی از خود او جدا شده است و نه آنکه با دست او ساخته شده باشد. ازین رو است که حقیقت مکنون در اشیاء و صور مادی و محسوس که از روی نمونه‌های کامل و ازلی خود در عالم مجرد منتها صورتی ناقص و ناپایدار ساخته شده‌اند، همواره در اشتیاق بازگشت بمبدأ اصلی خویش است و ازین جدائی اجباری است که همهٔ بدیها و دردها زاده می‌شود. ازین فلسفه افلاطونی در قرن سوم مسیحی مکتبی در شهر اسکندریه پدید آمد که فلسفه و مذهب را با هم درآمیخته بود و مکتب «نوافلاطونی» نام گرفت. درین مکتب اصول عقاید افلاطون دربارهٔ «شکل» (Ideas) با فلسفه ارسطو و نظریات فلسفی «رواقیون» و اصل «وحدت وجود» که در مشرق زمین ریشه داشت درآمیخته بود و اساس کوشش بشر برای رخنه در حقایق ماورای عالم محسوس و نیل به حقیقت مطلق و نامحدود وابدی یعنی به «جوهر الهی» بود که در دل هر صورت مادی وجود دارد، و امکان چنین «مکاشفه‌ای» از راه جذب از اصول معتقدات پیروان این نظریه بود. بعقیدهٔ «نوافلاطونیان» که اصول عقاید مسیحی را با طرز فکر فلسفی خود درآمیخته و ترکیب کرده بودند، خدا در جلوهٔ «تثلیث» مسیحی تجلی حقیقی واحد در سه جلوهٔ مختلف است که جهان آفرینش و منجمله آدمی از آن منشعب شده است، و بنابراین در وجود هر انسان جزئی از خداوند بودیمت نهفته است. اساس این مذهب «وحدت وجود» یعنی این اعتقاد است که هر چه هست مظاهر جلوه‌های مختلف یک اصل واحد است. خدا مصدر همهٔ این چیزهاست و برای وصول بدو، یعنی آنچه کمال مطلوب جزئه (روح بشری) در پیوستن به کل (ذات الهی) است، باید به «اشراق» و «شهود» و «سیر معنوی» متوسل شد، زیرا که «حس» و «عقل» برای وصول بخدا که مبدأ خیر و فیض است و کمال هر یک از اجزاء کائنات بدرجهٔ نزدیکی و دوری آن ازین فیض وابسته است کافی نیست.

تنزل از «عالم ملکوت» به «عالم ناسوت» (عالم جسم) و آرایش «ماده» و زشتی‌ها و پایدیهای آن همان است که «قوس نزول» نامیده می‌شود. در مقابل این حرکت، «حرکت رجعی» قرار دارد، بدین معنی که هر چه از «واحد» جدا شده همواره درین شوق است که دوباره بدان «واحد» بازگردد، و این سیری است که «قوس صعود» نامیده می‌شود.

بنابراین «نفوس سماوی» یعنی فرشتگان که مجردند همیشه «باخدا» و «درخدا» زندگی میکنند و سعادت جاوید دارند، زیرا که پیوسته مستغرق مشاهده و دیدار خداوندند که زیبایی و خیر مطلق است؛ ولی «نفوس بشری» با آنکه مبدأ آسمانی دارند در «جسم» ساقط شده‌اند، و این سقوط کیفر غرور آنهاست که در بندشان دارد. منتها اگر نفس آدمی همت کند و راه تعالی معنوی را در پیش گیرد، ممکن است آدمی نیز از سعادت دیدار الهی برخوردار آید، یعنی بکمال زیبایی و خیر و سرچشمه اصلی هستی

برسد. غایت حیات و کمال مطلوب بازگشت بمبدأ و حصول تمتع ابدی است. چنانکه دیده میشود قسمت مهمی از اصول معتقدات تصوف و عرفان شرق و غرب بر همین پایه متکی است، زیرا این اصل «فلسفی و مذهبی» در طول زمان بصورت دوشعبه موازی در مشرق و در مغرب پیشرفته منتها در هر یک ازین دو مورد طبق مقتضیات خاص بشکلی خاص تکامل و تحول یافته است. کتاب مهمی بنام «کشف اسرار الهی» که مدتها آنرا بفلط به «دیونیزیوس» شاگرد «پولس رسول» نسبت میدادند، و ادعا میکردند که در قرن اول مسیحی نوشته شده، عامل مهمی در رواج تصوف در شرق و در غرب بود<sup>۱</sup>

این کتاب، طبق آخرین تحقیقاتی که شده، توسط یکی از عرفای پیرو مکتب «نوافلاطونی» بنام «استفن بارسودایلی» در اواخر قرن پنجم میلادی یعنی یکقرن و اندی پیش از ظهور اسلام نوشته شد، و از اصل سریانی به زبانهای یونانی و لاتینی درآمد. ترجمه‌های آن بدین دو زبان پایه تصوف در اروپا شد، و اصل سریانی آن در تصوف عالم اسلامی که بر بنیاد زهد و ترک دنیا استوار بود نفوذ بسیار کرد و او این شکل منظم تصوف اسلامی از همینجا پدید آمد. بدین ترتیب فلسفه «نئوپلاتونیسیم» (نوافلاطونی) اسکندریه همان رنگی را بتصوف اسلام زد که قبلاً بتصوف مسیحیت زده بود.

از مهمترین مظاهر این نفوذ، توسعه «رهبانیت» بود. اصولاً این «رهبانیت» که با تعالیم اسلامی و زرتشتی نمیسازد، با روح مسیحیت و مانویت بسیار موافق است، و نه فقط بطور ضمنی از تعالیم انجیل استنباط میشود، بلکه خود از تعالیم مهم مسیحی است، و میتوان گفت که مسیحیت پیش از هر مذهب دیگر مستعد اخذ آراء زاهدانه است. بدین جهت از همان آغاز رواج مسیحیت جمعی کثیر از مسیحیان ریاضت و ترک دنیا پیشه کردند، و این «تواین» و «تارکین دنیا» در همه جا به سیاحت و تبلیغ پرداختند. انتشار اسلام در سوریه و عراق و مصر تماس مسلمانان را با راهبان مسیحی بیشتر کرد و این دویتهر عبادات و افکار و گفته‌های یکدیگر وقوف یافتند، و بعضی از مسلمانان که طبعاً صوفی منش بودند بسیاری از نظریات این رهبانان را پذیرفتند، چنانکه بعدها یکی از سرزتش هائی که از طرف مسلمانان مخالف صوفیگری بدین صوفیان میشد تشبیه آنها بر رهبانان مسیحی بود.

اصل «ذکر» عاملی بود که با احتمال قوی تحت تأثیر مسیحیت در زهاد و پیشروان تصوف پیدا شد. طبق اصول اسلامی نماز مهمترین واجبات است، اما بسیاری از صوفیان

۱ - برای شرح حال «دیونیزیوس» رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۳۶۱، و شرح ۳ صفحه ۱۵۴۸ این کتاب. درباره کتابی که منسوب بدواست، رجوع شود بمقدمه سرود ۲۸، صفحه ۱۵۳۳

از همان قرون نخستین «ذکر» را اساس توجه بخدا دانستند و آنرا بر جمله اعمال دیگر مقدم شمردند، و این مسئله اقتراق اصلی اینان با مسلمانان دیگر بود. حتی کلمه «صوف» نیز که بمعنای «پشمینه پوشی» است، از «صوف» یعنی جامه پشمینه رهبانان مسیحی گرفته شد، و اندک اندک خود «صوفیه» این پشمینه پوشی را شعار زهد قراردادند، کما اینکه عادت زندگی در «صومعه» و «خانقاه» نیز تا اندازه زیادی از رهبانیت مسیحی گرفته شده است. بطور کلی مسیحیت از راه رهبانان و فرقه‌های سیار «تارکان دنیا» و «تواین» مخصوصاً فرقه‌های سوریه که غالباً از فرقه عیسوی «نسطوری» بودند برای متصوفین اسلام منبع الهام مهمی بود، در صورتیکه اثر معتقدات و رسوم مسیحی در تزیینیه مسلمانان بسیار محدود و ناچیز بوده است.

ولی آنچه در تصوف اسلام (بخصوص ایران) و در مسیحیت خیلی نزدیک است، اصل **عشق** است که بنیاد این هر دو بشمار میرود، و هر چه درین دو رشته مختلف گفته شده بر این اساس واحد تکیه دارد. چه در انجیل و چه در تصوف «عشق و محبت» بنیاد کائنات و گرداننده عالم و بتعبیر دیگر اصولاً معرف «خداوند» است. در **انجیل (رسالة اول یوحنا ی رسول)** چنین آمده:

«محبت از خداست، و هر که محبت کند از خدا مولود شده است، و کسیکه عشق نداشته باشد خدا را نمیشناسد، زیرا خدا محبت است.» و در جای دیگر **(رسالة پولس رسول)** چنین گفته شده: «اگر هم نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و علوم را بدانم، و ایمانی چنان کامل داشته باشم که بتوانم کوهها را از جایی بجایی منتقل کنم، اما عشق نداشته باشم، هیچ هستم. و اگر هم جمیع اموال خود را صدقه بدهم، و بدن خوش را در راه ایمان بدست آتش بسپارم، اما محبت نداشته باشم، هیچ سود نمیبرم.» و باز جای دیگر از انجیل **(رسالة اول یوحنا ی رسول)** چنین حاکی است: «خدا محبت است، و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است، و خدا در وی.» خود عیسی نیز صریحاً بدین اصل اشاره کرده است **(انجیل متی)**، باب بیست و دوم: «یکی از فرسیان که فقیه بود از وی بطریق امتحان سؤال کرده گفت: ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی گفت محبت...» در انجیل **(رسالة پولس رسول بفلاتیان)** چنین تصریح شده: «تمامی شریعت عیسی در یک کلمه محبت کامل میشود.»

براین اساس، میتوان «تز» اصلی «بهشت» دانه را بخوبی «حلاجی کرد». اساس این «تز» اینست که عالم افلاک و جمله ذراتی که در آنند از «وجود مطلق» یعنی جوهر الهی منشعب شده‌اند، و کمال مطلوب همه آنها اینست که بار دیگر بامبدأ خویش درآمیزند، و توجه بدین مطلوب در آنها آن شوق سوزانی را بر میانگیزد که

«حرکت» را پدید می‌آورد. این «شوق» و «عشق» است که خورشید و اختران و آسمانها را در گردش دارد؛ این «عشق» است که روح آدمی را در هوای عالم علوی به تب و تاب می‌افکند، و این «عشق» است که ارواح بهشتی و فرشتگان را به کشش و کوشش و امیدارد و دمی آرامشان نمیگذارد، و اگر روزی این «عشق» که حاصل آن «جاذبه جهانی» است از میان برود گردش افلاک نیز برهم می‌خورد و نظم عالم آفرینش مختل میشود و هستی صورت «فنای مطلق» در می‌آید.

این «تز» که زمینه اصلی «بهشت» داته و اساس فلسفه «نو افلاطونی» و الهیات «مسیحی» است با زیباترین صورت خود در عرفان ایران منعکس است، زیرا این مکتب بر این پایه «عشق» و «وحدت وجود» و «پیوستن به حق» بنیاد نهاده شده است. از این جهت است که غالباً زبانی که در این «بهشت» بکار رفته بگوش ما آشناست. مثلاً آنچه را که قبلاً درباره‌ی اساس «عشق و محبت» در بهشت داته گفته شد و بعداً در خود این کتاب میخوانید با این گفته **بایزید بسطامی** مقایسه کنید: «دلما را با آسمان بردند - کرد همه ملکوت بگشت و باز آمد - گفتم: چه آوردی؟ گفت: محبت و رضا، که پادشاه این هردو بودند.»

و یا این شعر معروف **مولوی**:

آتش عشق است کاندر نی فتاد؛	جوشش عشق است کاندر می فتاد؛
جسم خاک از عشق بر افلاک شد،	کوه در رقص آمد و چالاک شد!
یر و بال ما کمند عشق اوست:	موکشانش میکشد تا کوی دوست..

و یا این شعر دیگر او، که گوئی سفر «بهشت» داته در آن خلاصه شده است:

همت عالی است بر سرهای ما،	از علا تا رب اعلی میرویم؛
قل تعالو آیت است از جذب حق:	ما بجذب حق تعالی میرویم!
احتراق است اندرین دور قمر	زان جهت فوق ثریا میرویم!

و نیز این شعر دیگر او در باره «وحدت وجود» که همراه با «عشق» اساس بهشت داته است:

دوئی از خود بیرون کردم، یکی دیدم دو عالم را:  
 یکی جویم، یکی گویم، یکی دانم، یکی خوانم!  
 هو الاول، هو الآخر، هو الظاهر، هو الباطن،  
 بغیر از هو و یا من هو، دگر چیزی نمیدانم!

و با این رباعی جامی :

در کون و مکان هیچ نبینم جز عشق  
 حاشا که ز سر عشق غافل مانم  
 پیدا و نهان هیچ نبینم جز عشق  
 چون در دو جهان هیچ نبینم جز عشق

کوشش داتنه در «بهشت» از آغاز تا بانجام آن ، صرف اثبات این نکته میشود که آنچه گرداننده کائنات و افلاک است این «عشق» است که باید از راه دل و ایمان بدان رسید ، و نه از راه منطق و حساب ؛ این عشق است که ملایک و جوهر های بیشمار را بجانب «نقطه مرکزی کائنات» یعنی «مرکز وجودی» آنها میکشاند<sup>۱</sup> و از همین «عشق» آسمان است که زمین آباد است . با آنکه **نظامی** پیرو مکتب عرفان نیست ، معیناً مقایسه آنچه گفته شد با این اشعار «**خسرو و شیرین**» او که از افکار عرفانی الهام گرفته بسیار جالب است :

فلک جز عشق محرابی ندارد ؛	جهان بی خاک عشق آبی ندارد ؛
اگر بی عشق بودی جان عالم ،	که بودی زنده در دوران عالم ؟
هر آن جوهر که هستند از عددیش ،	همه دارند میل مرکز خویش ؛
گر اندیشه کنی از راه بینش :	بمشق است ایستاده آفرینش .
گراز عشق آسمان آزاد بودی ؟	کجا هرگز زمین آباد بودی ؟

قسمت مهمی از تشبیهات داتنه تشبیهاتی است که عیناً در آثار عرفای مامیتوان یافت ، و اگر نخواهیم احتمال آشنائی مستقیم داتنه را با برخی از این آثار که جزئاً یا کلاً بلاتینی ترجمه شده بودند بدهیم ، باید این هر دو رشته تشبیهات را مربوط بیک ریشه قدیمی بدانیم ، مثلاً این تشبیهات کلی را: خدا: عددیک که در تمام اعداد ساری است؛ نقطه مرکزی دائرة وجود<sup>۲</sup> مجمع جوهرها و عرضها<sup>۳</sup> ، نقطه ای که هم مرکز است و هم محیط<sup>۴</sup> ، کتابی که همه اجزاء پراکنده عالم در آن بهم پیوسته اند<sup>۵</sup> . .. افلاک و فرشتگان : آئینه هایی که نور حق در آنها منعکس میشود<sup>۶</sup> - آدم و عیسی ، دوشاهکار ازل و ابد خداوند<sup>۷</sup> .

و اکنون همه این تشبیهات را با این اشعار **گلشن راز** کتاب عرفانی معروف قرن

۱ - رجوع شود صفحات ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ این کتاب

۲ - صفحه ۱۵۳۹ ، بند ۱

۳ - صفحه ۱۶۲۸ ، بند ۲

۴ - صفحه ۱۵۳۹ ، بند ۱

۵ - صفحه ۱۶۲۸ ، بند ۱

۶ - صفحه ۱۲۴۱ ، بند ۴ ، و بسیار موارد دیگر

۷ - صفحه ۱۲۹۸ ، بندهای ۱ ، ۲ ، ۳ و صفحه ۱۳۰۱ ، بند ۴

هفتم ایران ، که درست همزمان با «کلمی الهی» نوشته شد ، مقایسه کنید :

تفکر کرد تا خود چیستم من ؟  
وز آنجا باز بر عالم گذر کرد:  
چو واحد گشت در اعداد ساری  
.....

که نقطه دایره است از سرعت سیر  
زهر چیزی که دید ، اول خدا دید  
حق اندر وی زیدائست پنهان!  
کجا او گردد از عالم هویدا؟  
بهر يك نده ای ، صد مهرتابان  
همه دور زمان ، روزومه وسال؛  
تزلزل عیسی و ایجاد آدم؛  
هم او مرکز ، هم او در دورسایر؛  
جمال جانفزای روی جانان .  
نماند نور ناهید و مه و مهر  
همه عالم کتاب حق تعالی است!  
مراتب همچو آیات وقوف است ،  
گاهی ز آئینه پیدا ، که زمصباح؛  
جهان بگذار و خود در خود جهان شو!  
ز جزئی سوی کلی يك سفر کرد ،  
رود تا گردد او انسان کامل؛  
چو عیسی نبی گردد سمائی ،  
بحق یکبارگی مجنوب گردد؛  
چو عکسی ز آفتاب آن جهان است .  
رخ و زلف آن معانی را مثال است ،  
که اصل مرکز و دور محیط است  
دل هر نده ای پیمانۀ اوست؛  
هوا مست و زمین مست آسمان مست  
بجرعه ریخته دردی بر این خاک  
فتاده که در آب و گه در آتش  
بر آمد آدمی تا شد بر افلاک!

چو خود را دید يك شخص معین  
ز جزئی سوی کلی يك سفر کرد،  
جهان را دید امر اعتباری،  
.....

همه از وهم تست اینصورت غیر  
دلی کز معرفت نور و صفا دید  
جهان جمله فروغ نور حق دان  
همه عالم ز نور اوست پیدا  
جهان را سر بر آئینه میدان  
همه جمع آمده از نقطه خال  
ازل عین ابد افتاد با هم  
زهر يك نقطه دوری گشته دایر  
بزیر پرده هر نده پنهان  
چو خورشید جهان بنمایدت چهر،  
بنزد آنکه جانش در تجلی است:  
عرض اعراب و جوهر چون حروفست ،  
همه يك نور دان اشباح و ارواح ،  
یکی ره بر تر از کون و مکان شو  
کسی این سر شناسد کو گذر کرد،  
- بعکس سیر اول در منازل  
ز علم خویشتن یابد رهائی ،  
در آن خلوت سرا محبوب گردد  
هر آن چیزی که در عالم عیان است ،  
تجلی که جمال و که جلال است ،  
بر آن رخ نقطه خالش بسیط است  
همه عالم چو يك خمخانه اوست  
خرد مست و ملائک مست و جان مست  
ملائک خورده صاف از کوزه پاک  
عناصر گشته زان یکجر عمر خوش  
ز بوی جرعه ای کافتاد بر خاک

تعبیری که داته در همه «بهشت» در باره حالت معنوی و کمال ارواح بهشتی بکار میبرد «سوختن آن ها در آتش محبت است»، و خیلی جالب است که ما چند قرن پیش از او عین این تعبیر را از زبان **بایزید بسطامی** خود می شنویم: «کمال درجه عارف سوزش او بود در محبت»، و این نزدیکی طرز تعبیر نشان از وجه مشترکی میدهد که در میان این دو طرز فکراست.

در برخی از آثار ادب و عرفان ایران اصولاً توصیفهائی کامل از این «سفر معنوی» بدیار «خدای بینی» میتوان یافت که همه فصول «بهشت» داته و خصوصاً زمینه های اصلی آن بطور کلی یا جزئی در آنها خلاصه شده است. مقایسه سطور زیر که از «**کیمیای سعادت**»، غزالی استخراج شده با آنچه بعداً در متن «بهشت» خواهد خواند، سوابق فکری چنین اثری را در ایران خیلی خوب نشان میدهد:

#### از: عنوان چهارم - فصل چهاردهم

.. و این فرع معرفت حقیقت روح است، و بدانستن وی راهی است از طریق بصیرت و مشاهده باطن، و بدین کسی رسد که از وطن خویش مفارقت کند: آنجا که مولد و مسقط الرأس وی است نایستد و سفر راه دین فرا پیش گیرد. و بدین وطن نمشهر و خانه می خواهیم که آن وطن قالبست، و سفر قالب را قدری نیست. لکن آن روح که حقیقت و سرآمدی است، و برا قرارگاهی است که از آنجا آمده است.. و ازینجا وی را سفری است، و ویرادر راه منازل است و هر منزلی عالمی دیگر... و چون این سفر بسر رسید بحقیقت بعالم انسانیت رسد و چیزها بیند که حس و تخیل و وهم را بدان راه نباشد، و روح و حقیقت کارها از صورت بیرون کند و در یابد، و حدود حقیقت هر چیزی که جمله صورتها آن چیز را شامل بود در یابد.

... پس منازل سفر آدمی در عالمهای ادراکات بود، و با آخر منازل خویش باشد که بدرجه ملایکه رسد. پس از آخر درجه بهایم تا اعلی درجات ملایکه، منازل معراج آدمی است، و نشیب و فراز کاروی است: و وی در خطر است که با سفل السافین فرو شود یا باعلی علین برسد.

#### از: عنوان اول - مقدمه

بدانکه کلید معرفت خدای عزوجل معرفت نفس خویش است، و برای این گفته اند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، چون خود را شناسی، دیگری را چون شناسی؟ .. و غذای فرشتگان و سعادت ایشان مشاهده جمال حضرت الهیت است؛ اگر توفیرشته گوهری دراصل خویش، جهد کن تا حضرت الهیت را بشناسی و خود را بمشاهده آن جمال راه دهی... و روی بقرارگاه سعادت خویش آوری: قرارگاهی که عبارت خواص از آن حضرت الهیت است و عبارت عوام از آن بهشت است. .. و حقیقت دل ازین عالم نیست و بدین عالم غریب آمده است... و معرفت حقیقت



وی و معرف صفات وی کلید معرفت خدایتعالی است؛ جهد آن کن تا وی را بشناسی که آن گوهر عزیز است، و از گوهر فرشتگانست، و معدن اصلی وی حضرت الهیت است : از آنجا آمده است و بآنجا باز خواهد رفت .

از : عنوان اول - فصل نهم

... اما جوهری روشن و نورانی، آراسته ب معرفت حق تعالی بر صورت ملایکه ، تا لاجرم رفیق ایشان باشد و « رفیق الماء الاعلی » باشد، و ایشان همیشه در حضرت الهیت باشند .

از : عنوان اول - فصل دهم

... مثل دل چون آینه است و مثل لوح محفوظ چون آینه که صورت همه موجودات در وی است : چنانکه صورتها از يك آینه در دیگر افتد - چون در مقابله آن بداری - همچنین صورتها از لوح محفوظ در دل پیدا آید .

از : عنوان چهارم ، فصل اول

... و از درون دل روزنی است بعالم ملکوت ، که از آن روزن این معانی آشکار شود ، و در وی هیچ شبهتی نماند . و کسی را که آن راه گشاده شود ، و برابقینی روشن ب سعادت و شقاوت آخرت پدید آید ، نه بطریق تقلید و سماع ، بل بطریق بصیرت و مشاهدت .

از : فصل چهارم ، عنوان چهارم

... و روح انسانی ازین عالم نیست ، بلکه از عالم علوی است ، و از جوهر ملائکه است ، و هبوط وی بدین عالم غریب است از طبیعت ذات وی ، و لکن این غربت برای آنست تا از هدی زاد خود برگیرد .

از : عنوان چهارم ، فصل ششم

... و بدین سبب است که کسانی که از خود و از محسوسات غایب شوند ، و بخود فرو شوند ... احوال آخرت ایشان را بنوق مشاهده بیابد ... پس آنچه دیگران را بمرک مکشوف خواهد شد ، ایشانرا اینجا مکشوف شود . آنکه چون با خوشتن آیند و با عالم محسوسات افتند ، بیشتر آن باشد که از آن چیزی بریاد وی بنمانده باشد ، و لکن اثری از آن باوی بمانده باشد .

از : عنوان اول ، فصل شانزدهم

همانا گویی بچه معلوم شود که سعادت آدمی در معرفت خدایتعالی است ؟ بدانکه

این بدان معلوم شود که بدانی سعادت هر چیزی در آنست که لذت و راحت وی در آن بود ، ولذت هر چیزی در آنست که مقتضی طبع وی بود، و مقتضی طبع هر چیزی آنست که ویرا برای آن آفریده‌اند ... و چون بدانستی که لذت دل در معرفت کارهاست، دانی که معرفت هر چند بچیزی بزرگتر و شریفتر بود ، لذت بیشتر بود ... و هیچ موجود شریفتر از آن نیست که شرف همه موجودات بوی است ... و هیچ نظاره خوشتر از نظاره حضرت ربوبیت نباشد . اگر دلی باشد که دروی تقاضای این معرفت باطل شده باشد همچون تنی باشد بیمار که دروی تقاضای غذا باطل شده باشد .

در این گفته **جامی** (شرح لمعات فخرالدین عراقی) نیز تر اصلی «بهشت» دانه را بخوبی منعکس میتوان دید : «... لعمره دوازدهم، در بیان وصول سالکان به تمامی سیر الی الله و شروع ایشان در سیر فی الله، و تحقیق آن بر هر که بحقیقت از راه سلوک یا جذبیه این در بگشایند که در خلوتخانه با بود خود نشینند و از ذات و صفات خود کرانه گزینند و خود و دوست را در آئینه یکدیگر بینند و در آئینه دوست خود را نگرند و در آئینه خود مطالعه اسماء و صفات دوست کند .»

ولی عالیترین نمونه‌های که درباره این سیر و سلوک معنوی و توصیف آن با صورت «سبویک» در ادبیات فارسی میتوان یافت با احتمال قوی «منطق الطیر» عطار است . درین اثر بدیع عرفانی که بخصوص صورت تمثیلی آن بسیار قوی است جمع بیشماری از مرغان در طلب «سیمرغ» روان میشوند و از مراحل و منازل متعدد میگذرند و در هر منزل دسته‌ای از آنان همت ادامه راه در خوش نمی‌یابند و از همسفران کناره میجویند تا وقتی که از «منزل هفتم» میگذرند و در مییابند که «سیمرغ» خود ایشانند آنچه را که در بیرون از خود طلب میکرده‌اند مییابند در و خود جسته باشند . منظور واقعی «عطار» ازین اشاره کاملاً روشن است .

این «هفت وادی سلوک» در حقیقت مرادف با همان «منازل هفتگانه» سفر دانه در طلب حقیقت یعنی در جستجوی خداست، بطوریکه میتوان این دو نوع «طی طریق» ظاهری و معنوی را دو مظهر تمثیلی از یک اصل واحد شمرد. تکامل معنوی شاعر در صعود از هر فلکی بفلک بالاتر، و دوری تدریجی او از آرایشهای پیشین ، تا جائیکه به تجرد کامل او و جذب وی در ذات الهی منجر شود ، همان تکامل و تجریدی است که در این مسیر و سلوک عارفانه از آن سخن میرود، منتها در زبان دانه که از حد کمال عرفای ما بدور است، طبعاً این مفهوم صورتی ساده‌تر و ابتدائی تر پیدا میکند، بخصوص که باید گفته‌او با اصول و مقررات سنت آئین کاتولیک تطبیق کند .

قسمتی از **منطق الطیر عطار** ، دربارهٔ «هفت وادی معنوی» که باید در

طلب حقیقت اعلیٰ طی شود، چنین است :

چون گذشتی: هفت وادی در گه است؛  
نیست از فرسنگ آن آگاه کس؛  
وادی عشق است ازین پس ییکنار،  
هست چهارم وادی استغنا صفت،  
پس ششم ، وادی حیرت صعبناک،  
بعد ازین وادی روش نبود ترا؛  
گر بود بکقطره ، قلمم گرددت!

... گفت ماراهفت وادی در ره است،  
باز ناید در جهان زین راه کس  
هست وادی طلب آغاز کار،  
پس سیم وادی از آن معرفت،  
هست پنجم وادی توحید پاک،  
هفتمین وادی فقر است و فنا،  
در کشش اقی ، روش کم گرددت!

\*\*\*

پیش آید هر زمانی صد تعب  
دل بیاید پاک کرد از هر چه هست!  
تاقتن گیرد ز حضرت نور ذات  
در دل تو یک طلب گردد هزارا  
هر دو عالم کل فراموش بود!

چون فرود آئی بوادی طلب،  
... چون نماند هیچ معلومت بدست  
چون دل تو پاک گردد از صفات،  
چون شود آن نور بر دل آشکار،  
جرعهٔ زان باده چون نوش بود

\*\*\*

غرق آتش شد کسی کانجا رسید  
وانکه آتش نیست عیشش خوش مباد!  
در مفرح کی تواند دل فروخت؟  
عشق کار عقل مادر زاد نیست  
عشق چون آمد گریزد عقل زود  
سر براه افکنده از مستی عشق  
با تو ذرات جهان همراز شد؛  
معرفت را وادی بسی پا و سر  
سالک تن ، سالکجان دیگر است؛  
قرب هر کس حسب حال او بود؛  
از سپهر اینره عالی صفت  
چون نبیند ذره‌ای جز دوست، او!  
ذره ذره کوی او بیند تمام  
روی می بنمایدش چون آفتاب؛  
نه فلک در بحر او فلکی شود!

بعد از آن وادی عشق آید پدید  
کس درین وادی بجز آتش مباد!  
تا که جوهر دو وجود او نسوخت  
عقل در سودای عشق استاد نیست  
عشق اینجا آتش است و عقل دود  
هست هر یک برگ از هستی عشق  
گر ترا آن چشم غیبی باز شد  
بعد از آن بنمایدت. پیش نظر  
هیچ ره در روی نه چون آن دیگر است  
سیر هر کس تا کمال او بود؛  
چون بتابد آفتاب معرفت  
مغر بیند از درون ، نی پوست او،  
هر چه بیند روی او بیند مدام  
صد هزار اسرار از زیر نقاب،  
ملك عالم پیش او ملکی شود،

\*\*\*

بعد از آن وادی استغنا بود، هفت دریا يك شمر اینجا بود، هشت جنت نیز آنجا مرده‌ایست، صد هزاران خلق در زناز شد، گر دوعالم شد همه یکبار نیست گریک ره گشت این نهطشت کم،

\*\*\*

بعد از آن وادی توحید آیدت روها چون زین بیابان در کشند، گر بسی بینی عدد گر اندکی: چون یکی باشد يك اندر يك مدام

\*\*\*

مرد حیران چون رسد آنجا بگاه<sup>۱</sup> کم شود در راه حیرت محو و مات هر که زد توحید بر جانش رقم

\*\*\*

عین این وادی فراموشی بود،<sup>۲</sup> هر دوعالم نقش این دریات بس! هر که در دریای کل کم بوده شد، ... نبود او او بود، چون باشد این؟

آثار عرفانی ایران طبعاً پراست از این اشارات زیبا و بدیع، که در همه آنها دواصل «عشق» و «وحدت وجود» که وجه ارتباط این مکتب با «بهشت» داته است «تر» اصلی است، و نتیجه ای که «داته» از «بهشت» خود میگیرد همان نتیجه است که «عطار» بدین صورت گرفته است، و کاش که در باره عطار و نظایر او نیز آن اندازه مطالعه مومو شکافی شود که در اروپا درباره داته شده است :

عرش و عالم جز طلسمی بیش نیست! اوست، پس این جمله اسمی بیش نیست  
گر بینی این، خرد را کم کنی جمله او بینی و خود را کم کنی!

۱- وادی حیرت

۲- وادی فنا

## داتۀه و حافظ - تحلیلی از سفر «بهشت»

با توجه بدانچه گفته شد، میتوان این سفر داتۀه را در «دیار عشق» که صورت ظاهری آن قبلاً بتفصیل مورد بحث قرار گرفت، با استفاده از تعبیرات عارفانۀ حافظ، شاعر همدوره او، که حقاً در «سیر آسمان» راهنمایی شایسته تر از او نمیتوان یافت چنین خلاصه کرد:

داتۀه از «خلد برین» که «خانۀ موروث اوست» و همان «روضۀ رضوانی» است که پدرش «بدوکندم بفروخت»، یعنی از «بهشت زمینی» جایگاه اولیۀ پاکی و بیگناهی بشر (منتها طهارتی صورت زمینی و جسمانی آن، و نه صورت روحانی و معنوی طهارت عالم علوی) همراه با «بئاتریس» «خضر» سفر آسمانی خوش، در طلب «آب حیات» یعنی حقیقی که باید او را رستگاری جاودان بخشد رهسپار عالم روح و معنی میشود تا برآز احدیت دست یابد:

سر خدا که در تنق غیب منزوی است  
 مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم  
 ولی طبیعت خاکی او با چنین سفری سازگار نیست:

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس،  
 که در سراچۀ ترکیب، نخته بند تنم؟

اینجاست که اعجاز «عشق» یعنی کمک بئاتریس (مظهر عشق الهی) بداد او میرسد و او را نیروئی میبخشد که وی خود برای توصیف آن فعلی صورت «برتر از آدمی شدن» ساخته است<sup>۱</sup>. بدو میفهماند که «پاک و صافی شوو و از چاه طبیعت بدر آی»، و «روی جانان طلبی آینه را قابل ساز». راز این «صفا یافتن» مهر ورزیدن و در پیچۀ دل را بروی هر چه بجز مهر بستن است:

کمتر از ذره نه‌ای، پست مشو، مهر بورز:  
 تا بخل و تو گه خورشید رسی چرخ زنان!

مسافر تازه کار دیار عشق، تا آنجا که میتواند چنین میکند، ولی آیا اعجاز «برتر از آدمی شدن» او را با همان صورت بشری و جسمانیش بعالم افلاک میبرد، یا فقط روح اوست که بدین سفر میرود؟ این رازی است که برای خود وی نیز تا آخر حل نشده میماند، و خودش درین باره میگوید: «تنها تو، ای عشق که سرور آسمانی،

میدانی که آیامن در آن دم همه وجود خودم بودم ، یا تنها آن قسمتی که توجدا از جسم آفریدی،<sup>۱</sup>

بدین ترتیب این «رهرو منزل عشق» که در آغاز این سفر بانگرانی و حیرت پر سیده بود :

من خاکی که ازین درتوانم برخاست ،

از کجا بوسه زخم بر لب آن قصر بلند ؟

با «همتی» که «طایر قدس» بدرقه راهش کرده ، رهسپار فلک نخستین میشود ، تا با یاری رهنمای آسمانی خود بایای عشق افلاك را درنوردد و بآخرین سرمنزل این راه دور و دراز رسد :

کوس ناموس تو بر کنگره عرش ز نیم

علم عشق تو بر بام سماوات بریم

و در بازگشت ازین سفر آنچه را که درین دیار عشق دیده است باز گو کند: «تا چه گویم که چه کشف شد ازین سیر وسلوک» .

بدین سان ، او راهنمایش یا بفلک‌عام میگذارند، و در آنجا بانخستین دسته ارواح بهشتی یعنی با اولین جلوه از جلوات حقیقت مواجه میشوند . این پائین ترین مقام بهشتی ، از آن پارسایانی است که با همه پاکی خود آن پایداری را در زندگی نشان نداده بودند که برای حفظ نذری که باخدای بسته بودند ، جان بسپارند و پیمان نشکنند ، و چون «پیمان شکن هر آینه گردد شکسته حال» ، بناچار در طبقه بندی «فردوسیان» جایی پائین تر از همه بدانان داده شده است . از نظر معنوی ، درین مرحله نخستین داته هنوز آن نیروی روحی کافی را ندارد که از نقص مبرا باشد، و طبعاً در اولین منزل این سفر روحانی پای او که راه و چاه را درست نمیشناسد لنگ است .

بعد از آن وی مرحله بمرحله عالم افلاك را طی میکند و در هر منزل تازه با دسته تازه‌ای از بهشتیان روبرو میشود، یعنی در هر پیشرفت تازه ای بسوی کمال در بیجه عالم نونی برویش گشوده میشود که تا آن زمان برایش مجهول بود . طبقات بهشتیانی که در این مراحل و منازل بر سر راه اوینند مظاهر طرق مختلفی هستند که برای نزدیک شدن بخداوند چهار راه عمل و چهار راه تأمل و جذب وجود دارد . کوشش و تلاش ( عطارد ) ، شور و اشتیاق ( زهره ) ، معرفت از راه حکمت و الهیات ( خورشید ) ، بیکار و مرگ در راه ایمان ( مریخ ) ، داد گستری و حق طلبی ( مشتری ) ، حیات رهبانی و جذب ( زحل ) ، بعبارت دیگر خدای بینی از راه ایمان و امید و احسان، مراحل مختلف این سفر آسمانیند، و در هر يك ازین

۱- اشاره به روح آدمی - صفحه ۱۱۳۹ بند ۱

مراحل بهشتیان با اعجاز «عشق» پرده از راز خود دور از فلک خوش بر میدارند و اسرار نهان را بروی آشکارا میکنند :

زملك تا ملكوتش حجاب بردارند ،  
هر آنكه خدمت جام جهان نما بکند!

ولی شاعر در همه «بهشت» با اصرار متذکر میشود که تنها سعی خود آو نیست که این موهبت را نصیبش میکند، بلکه این برکت الهی است که درین راه شامل او شده است. این از اصولی است که وی در «بهشت» بالاخص با بدن توجه دارد تا بفهماند که کوشش بشری اگر توأم با فیض ایمان و صفای معنوی نباشد ره بحقیقت نمیتواند برد: سعی خودتوان برد ره بگوهر مقصود، محال بود که این کار بی حواله بر آید!

و این «برکت» ویرا قدم بقدم از خودش دورتر و بخداوند نزدیکتر میرسد، و بهمان نسبت اسرار تازه‌ای از «عشق ازلی» را که وی قدرت درک آن نداشته است بروی فاش میکند تا این «ناآشنا» را «آشنائی» بخشد :

تا نگردی آشنا، زین پرده رمزنی نشنوی،  
گوش نامحرم نباشد جای بیفام سروش!  
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید:  
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش!

واسطه این «آشنائی» در هر فلک، بهشتیان آن فلکند (یعنی حقیقت خاص هر مرحله از مراحل کمال) که همه جا بصورت «فروغهای» خیره کننده بر جلوه گر میشوند، و در هیچ جا از قالب زمینی ایشان آتری هویدان نیست (زیرا که مطلب حقیقت مستلزم دوری از هوسهای جسمانی و آلائشهای مادی است)، و فروغ این ارواح غالباً چنان است که از فروغ خورشید سبق میرسد و گاه خود این اختررخشان است که از آنها نور میگیرد :

حجاب دیده ادراك شد شعاع جمال  
بیا و خرگه خورشید را منور کن

با این همه این فروغ «ذاتی» نیست، بلکه انعکاس مستقیم فروغ الهی در این «آئینه‌هاست»، یعنی هر کدام از این ارواح بهشتی متناسب درجه سعادت جاوید خویش این فروغ تابناک سردمی را کمتر یا بیشتر در خود منعکس میکنند و همین انعکاس «حقیقت مطلق» در آئینه‌هایی کم یا بیش صیقلی است که بنظر بینندگان میرسد (یعنی جلوه‌های مختلف حقیقت است که برپوینده راه کمال عرضه میشود): این تعبیر «انعکاس فروغ الهی در آئینه ارواح» در سراسر بهشت از طرف داتنه بکار میرود، و این همان نکته است که ما عین آنرا از زبان حافظ خود چنین شنیده‌ایم :

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد،  
اینهمه نقش در آئینه او هام افتاد!  
این همه عکس می و نقش نگاری که نمود  
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد!

اختصاص دیگر این ارواح بهشتی در همه جا اینست که بی آنکه مسافر تازه وارد  
با آنها سخن گفته باشد، خود میدانند که وی چه می خواهد گفت، زیرا که خواسته  
وی پیشاپیش در فروغ الهی یعنی در آنجا که «پراکندگان عالم آفرینش در آن  
بیوسته اند»<sup>۱</sup> نقش بسته است، و اینان بادیدگان خدای بین خود آنانرا درین فروغ منعکس  
میتوانند دید:

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست،  
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است؟

و:

عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست؛  
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو!

دانه همه جا با این بهشتیان گفتگو میکند و همه جا آنان با صفای بسیار  
«مشکل گشای» او میشوند، و حقایقی را که وی با حواس بشری و بادیدگان خاکی  
کوتاه بین خوش درک نمیتواند کرد و نمیتواند دید براو عرضه میدارند، تا بدانجا که  
همه این مشکلات، بجزیکی، برایش حل میشود. این مشکل حل نشده، معمائی است  
که حتی خود بهشتیان و فرشتگان را نیز راهی بکشف آن نیست، و آن «معمای تقدیر» است  
که با همه توجیه ها و تلاشهای «حکمایان بهشتی» بدین نتیجه میرسد که: «یگمان در پس  
این بیدادگری ظاهری دادگری بزرگتری نهفته است، منتها هیچکس بجز خداوند  
راز پنهان مشیات ازلی را در نمیتواند یافت و درین باره «علم لدنی» ملائک نیز قاصر و «چرخ  
از تو هزار بار بیچاره تر است». این بحث سه بار بصورت های مختلف بمیان می آید و هر سه بار  
به همین نتیجه میرسد<sup>۲</sup>:

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست،  
فهم ضعیف، رای فضولی چرا کند؟

شاید این معما از آن جهت حل نمیشود که اصولا حل شدنی نیست، و همه تلاشهای  
متفکران جهان برای «توجیه» آنچه «توجیه ناپذیر» است بجائی جز این نرسیده  
است که:

۱ - صفحه ۱۶۲۸، بند اول

۲ - سرودهای نوزدهم، بیست و یکم، سی و دوم.



جام می و خون دل، هر يك بكسی دادند ،  
در دایرهٔ قسمت ، اوضاع چنین باشد !  
در کار کلاب و گل ، حکم ازلی این بود:  
کان شاهد بازاری ، وین پرده نشین باشد!

سرانجام ، مسافر دیار خاک نشینان که تابدین حد بالانشینی کرده است از افلاک  
هفتگانه و از آسمان هشتم یعنی «سقف بلند سادهٔ بسیار نقشی» که قرارگاه جملهٔ ثوابت  
است میگذرد و بفلک نهمین که منزلکه فرشتگان است میرسد، و در آنجا این «راه نشین»  
با «ساکنان حرمس عفاف ملکوت» بادهٔ مستانه میزند<sup>۱</sup> و در سرمستی این «پیمانهٔ  
عشق» که «هشیاری و بیداری ندارد» پای بجلوه گاه اعلاهی حقیقت یعنی به «عرش الهی»  
مینهد که هر آنچه در عالم کون و مکان است بجز جلوه هائی ناقص از آن نیست<sup>۲</sup> :

هر دو عالم يك فروغ روی او است،

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم

«راهرو منزل عشق» یکبار دیگر با واسطت و «مناجات» راهنمای خود (که درین  
منزل آخرین جای خویش را برانمائی دیگر میسپارد، یعنی آنکه مظهر ایمان بود جای  
خود را بکسی که مظهر جذبه است میدهد) و بالطف «شهبانوی آسمان» (مریم) مشمول  
بر کسی خاص میشود، و این بار این برکت دیدگان او را آن نیرو میدهد که لحظه ای روی  
در رو بفروغ بیواسطهٔ الهی (حقیقت محض) نظر دوزد :

اورا بچشم پاك توان دید چون هلال،

هر دیده جای جلوهٔ آن ماهیاره نیست!

و دیدار این «گوهر یا کیزه» ای که «در عالم قدس» ذکر خیرش «حاصل تسبیح ملک»  
است ویرا با راز ازلی جهان هستی یعنی با «راز عشق» آشنا میکند که تجلی آن ازازل  
کائنات و جذبه ای را که پیوند دهندهٔ اجزاء آفرینش است پدید آورد و ملک و آدم را بیافرید،

۱- مقایسه با این شعر مولوی :

با قدسیان آسمان ، من هر شبی با هو ز من

صوفی دم از «الا» زند ، من دم ز «الاهو» ز من

۲- مقایسه با این شعر مولوی :

حسن خود را کرد پس بر روح اعظم جلوه ای:

عقل و نفس و عرش و فرش و آسمان آمد پدید!

و این شعر دیگر

قطع نظر از دیر مسیحا توان کرد

يك سير بر این طارم مینا توان کرد

از مهر تو يك زده چو خالی توان یافت

تا عیسی جان پا نهد بر سر عالم

و شاید تا با امروز در هیچ جا بصورتی زیباتر از این گفته حافظ از آن سخن نرفته باشد :

در ازل یرتو حسنت ز تجلی دم زد ،  
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد !  
جلوهای کرد درخت، دیدم ملک عشق نداشت،  
عین غیرت شد ازین آتش و بر آدم زد !  
عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد،  
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد!  
مدعی خواست که آید بتماشا که راز ،  
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد !

درین آخرین صفحه « کمدی الهی » که هنر شاعر در آن باوج خود میرسد ، بجز «عشق» و «زیبائی» و «فروغ» هیچ نمیتوان یافت، و کوئی سراسر این صفحه دور از حد زمان و مکان و در ادبیت و لایتناهی در سرمستی عجیبی میگردد که نه خواب است و نه بیداری، یعنی آن جذبه‌ای است که ما وصف آن را زیباتر از هر جا از زبان «مولوی» خود شنیده‌ایم . این «مکاشفه» راز « وحدت وجود » و « پیوستگی جمله پراکنده گان عالم هستی را در کتابی که عشق شیرازه اوراق آن است »<sup>۱</sup> برداشته عیان میکند ( برای احتراز از تکرار ، بهتر است درباره جزئیات آن بسرود آخرین کتاب و مقدمه و حواشی منصل آن رجوع فرمائید)، ووی با آن عشق ازلی که نقطه مرکزی عالم امکان و گرداننده جمله ذرات جهان آفرینش است آشنا میشود. «بر درمیخانه عشق» که ملک تسبیح کوی آن است، و در آن «طینت آدم مخمر میکنند» گذرمیکند و درمیآید که چنان :

طفیل هستی عشقند آدمی ویری

ولی در اینجا دیگر زبان اواز امکان تقریر و « سعادت » خود و قلمش از توانائی وصف «عشق کیمیاکار» باز میماند<sup>۲</sup> و نالان میگوید که :

قلم را آن زبان نبود که شرح عشق گوید باز  
ورای حد تقریر است شرح آرزومندی !

با این همه آن « رؤیای مبهمی که ازین دیدار در خاطرش مانده »<sup>۳</sup> و برابرس است که در بازگشت بیدار خاکستر نشینان راز حقیقت را بر جهانیان عرضه دارد تا آنانرا از گنجینه بی‌کرانی که بوی بخشیده اند سهمی دهد و شوق طی این چنین راهی را بسوی این چنین هدفی در نهادشان برانگیزد .:

۱ - صفحه ۱۶۲۸ بند ۱

۲ - صفحه ۱۶۳۲ بند ۳

۳ - صفحه ۱۶۲۶ بند ۱

من که ره بردم بگنج حسن برپایان دوست،  
صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم!  
و آن حقیقتی که وی ازین سفر دور و دراز ارمغان آورده است اصلی است که از  
زبان حافظ خودمان چنین میتوانیم شنید :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی  
نا کیمیای عشق ییابی و زر شوی  
بکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر  
کز آب هفت بحر بیک موی تر شوی  
وجه خدا اگر شودت منظر نظر  
زین پرشکی نماند که صاحب نظر شوی

البته درینجا ما این «سر خدا» را «که عارف سالک بکسر نکفت» از زبان یک  
«باده فروش» میشنوم، ولی این طبیعی است که چون پای «حدیث عشق» بمیان  
آید تفاوتی میان شرق و غرب وداتمه و حافظ نماند، زیرا «جدائیها» تا وقتی برقرارند  
که اعجاز عشق «پراکندگان» را بهم نیبوسته باشد :

یکی است ترکی و تازی درین معامله حافظ،  
حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تودانی !

## چند کلمه درباره ترجمه این کتاب

باپایان «بهشت» ترجمه «کمدی الهی» کتابی که بزرگترین اثر ادبیات  
ایتالیا و بمقیده بسیاری بزرگترین اثر ادبیات مغرب زمین است پایان میرسد، و شاید  
زبان فلاسی یکی از آخرین زبانهای باشد که ترجمه‌ای از این کتاب بدان منتشر  
شده است، زیرا گمان نمیرود زبان زنده و مهمی در روی زمین باشد که هنوز  
«کمدی الهی» بدان ترجمه نشده باشد. چنانکه حساب کرده‌اند تاکنون بیش از صد  
ترجمه مختلف از این کتاب بهر یک از زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و بر روی زمین  
قریب هزار ترجمه جداگانه ازین کتاب بنظم و به نثر، بزبانهای مختلف روی زمین

انتشار یافته است. و هنوز هم کمتر سالی است که ترجمه تازه‌ای از آن یکی از زبانهای مختلف جهان منتشر نشود.<sup>۱</sup>

ترجمه «کمدی الهی» رالز دیرباز یکی از دشوارترین کارهای ادبی شمرده‌اند. زیرا در ادبیات جهان کمتر اثری است که باندازه این کتاب پیچیده و آکنده از رمز و اشاره باشد. و این جنبه ابهام و معما بخصوص در قسمت «بهشت» اساس کار شاعر است. بطوریکه مترجم و هم خواننده در آن باید دائماً با اشارات لغزوار مربوط به هیئت و الهیات و فلسفه و منطق و میتولوژی «بندبازی» کنند. از طرف دیگر استحکام بیان و جنبه سهل و ممتنع شعر دانته چنان است که ترجمه دقیقی از آن امکان کمترین انحراف یا بسط و یا ایجازی را نمیدهد. و گرنه مفهوم سخن یا بکلی عوض میشود و یا تغییر پیدا میکند. و شاید همین جهت باشد که با وجود ترجمه‌های

۱ - مجموعه‌ای بنام «فهرست ده ساله کتب مربوط بدانته، ۱۸۹۱ - ۱۹۰۰»  
*Un decennio di bibliografia dantesca, 1891-1900* که توسط دوداته‌شناس معاصر ایتالیایی «پاسرینی» و «مانسی» تهیه شده و در ۱۹۰۵ در میلان بچاپ رسیده. حاکی است که تنها در عرض ده ساله آخر قرن نوزدهم ۳۹ چاپ تازه «کمدی الهی» (با تفسیرها و حواشی جدید) در ایتالیا، ۳۸ ترجمه تازه این کتاب بانگلیسی، ۸ ترجمه تازه آن بفرانسه منتشر شده (از نقل‌بقیه ارقام صرف نظر میشود). و در همین ده ساله ۴۳۹۲ کتاب درباره دانته و کمدی الهی در دنیا انتشار یافته. که سالی ۴۳۹ کتاب یعنی بیش از روزی یک کتاب میشود.

«ماسرون» دانته‌شناس معاصر فرانسوی حساب کرده که تاکنون بیش از صد هزار نه بر، بصورت کتاب و جزوه و مقاله. در باره «دوزخ» دانته نوشته شده. و نیز در سال ۱۹۵۰ تعداد کتب و مقالات مربوط بدانته را که در نیمه اول قرن بیستم منتشر شده. از هشت هزار متجاوز دانسته است.

در باره «خرد» کمدی الهی هم دانته‌شناسان حسابهای دقیق و جالبی کرده‌اند. مثلاً حساب کرده‌اند که «کمدی الهی» بطور کلی شامل ۲۴۰۳۳ شعر (مصرع) است که تقسیم بر ۴۷۲۰ شعر برای «دوزخ»، ۴۷۵۵ شعر برای «برزخ» و ۴۷۸۵ شعر برای «بهشت» میشود. - حتی «کلمات» این کتاب را هم بدقت حساب کرده‌اند: ۴۴۴ کلمه برای «دوزخ»، ۳۳۰۳۷۹ کلمه برای «برزخ»، ۳۲۰۷۱۹ کلمه برای «بهشت». بر روی هم ۹۹۰۵۴۲ کلمه (نقل از چاپ و تفسیر «اسکارتانسنی-واندلی») و بدین حساب کلی اکتفا نکرده. بلکه در مورد بسیاری از کلمات نیز بدقت تعداد دفعاتی را که آن کلمه درین کتاب آمده. محاسبه کرده‌اند. مثلاً حساب کرده‌اند که کلمه «خدا» ۲۶ بار در «دوزخ»، ۴۱ بار در «بهشت» و ۶۳ بار در «بهشت» تکرار شده است (نقل از *Concise*

*dictionary of proper names and notable matters in the works of Dante*

:آلیف «یجت توین می»). طبق همین حسابها. کوتاه‌ترین سرود کمدی الهی سرود ششم «دوزخ» است که شامل ۱۱۵ شعر است. و بلندترین آنها سرود سی و دوم «برزخ» که ۱۶۰ شعر دارد. از این قبیل حسابها درباره جزئیات و کلیات کمدی الهی بقدری شده است که شاید جمع فهرستی از آنها خود مستلزم تهیه کتاب جداگانه ای باشد.

متعدد قبلی این کتاب بزبانهای مهم خارجی ، آنهم توسط مردان برجسته دنیای ادب ، جدید هر چند یکبار ترجمه تازه‌ای از «کمدی الهی» بهمان زبانها منتشر میشود ، زیرا مترجم جدید با توجه به ترجمه‌های گذشته چنین پنداشته که بنحوی از انحاء میتواند مفهوم گفتار دانه را بصورتی دقیق تر از دیگران بخواندگان خود عرضه دارد .

در ایران نه تنها این اولین باری است که «کمدی الهی» ترجمه میشود ، بلکه شاید اولین باری است که اثری از ادبیات ایتالیائی مستقیماً بفارسی در می‌آید ، و اگر افتخار نقل اثری چون «کمدی الهی» بفارسی بیش از ارزش نقل سایر آثار ادبیات کهنسال و وسیع زبان ایتالیائی باشد ، بهمین نسبت ، و شاید بیش از آن ، مسئولیت آن زیادتر است ، زیرا که در عالم ادب ترجمه اثری بعظمت «کمدی الهی» را شوخی نمیتوان گرفت ، همچنانکه فی المثل ترجمه حافظ یا سعدی یا فردوسی ما بیک زبان خارجی کار شوخی برداری نیست ؛ و من نیز که دست بدین کار زده‌ام ، چنانکه در مقدمه «دوزخ» گفته شد صمیمانه آرزو مندم که ترجمه من از کمدی الهی زمینه‌ای برای ترجمه‌های بعدی بهتر و کاملتری ازین کتاب شود . درعین حال مایه منتهای خوشوقتی و امتنان من است اگر انتقاداتی مستدل و منطقی دررفع خطاها و اصلاح این ترجمه یازیم کند ، البته بدان شرط که چنین انتقادها از طرف کسانی صورت گیرد که واقماً صلاحیت این کار را داشته باشند ، و فی المثل مانند اظهار نظر منقد محترمی نباشد که دریک مجله ادبی ، سبک ترجمه مرا از «کمدی الهی» باایما و اشاره باسبک ترجمه من از اشعار لامارتین مشابه دانسته بود (!) و بالاتر از آن از روی یک ترجمه فرانسه این کتاب ( که باعتراف خود او ترجمه مغلوطی بوده) یعنی از روی نوشته یک فرانسوی که حتی معنی شعر دانه را هم درست نفهمیده ، قضاوت کرده بود که سبک ترجمه این کتاب باسبک اصلی دانه هماهنگ نیست ، و هنوز برای من معمائی است که چگونه از روی یک ترجمه خارجی اثری میتوان فهمید که ترجمه خارجی دیگر این اثر، آنهم نه از حیث صحت و سقم مطلب بلکه از نظر «سبک» و اسلوب با اصل اثر نزدیک است یا نیست .

در ترجمه فارسی این کتاب دو نکته از آغاز تا بانجام آن مورد توجه من بوده است: یکی ترجمه دقیق و تقریباً تحت اللفظ ، بطوریکه در متن فارسی هیچ چیز نسبت باصل ایتالیائی حذف یا کم و یا زیاد نشود ، و درین راه بکرات سلاست جملات فارسی فدای این امانتداری شده، و حتی در چند جا متن فارسی بصورتی نامأنوس درآمده است، و باین وصف من در همه این موارد بی تردیدی (و شاید بضرر خودم) صحت و دقت ترجمه را بر فصاحت آن مقدم داشتم .

دیگر اینکه کوشش کرده‌ام سبک «کلاسیک» سنگین و فشرده داتنه تا آنجا که لطمه ای بنقل دقیق مطلب وارد نیاید در ترجمه فارسی آن منعکس شود. و ازین نظر بناچار بسیاری از جملات این کتاب به شیوه کلاسیک و قدیم فارسی نزدیکتر است تا با سلوب نویسندگی امروزی ما. - نکته خاصی که تذکرش لازم است اینست که ترجمه «کمدی الهی» بزبان فارسی اشکالاتی را پیش می‌آورد که غالباً در مورد ترجمه‌های اروپائی آن پیش نمی‌آید، زیرا در ترجمه فارسی نه فقط در بسیار موارد ترکیب جملات و وضع صرفی و نحوی آنها بکلی عوض میشود، بلکه فی المثل در مورد ضمائر مذکر و مؤنث که برای هر کدامشان در زبانهای غربی کلمات مشخصی موجود است در ترجمه فارسی غالباً این اشکال پیش می‌آید که کلمه «او» یا «ایشان» بتنهائی کافی برای ادای منظور نیست، و بناچار باید یا اسمی خاص چندبار تکرار شود یا متن فارسی نسبت باصل کمی تغییر یابد.

متون مختلف ایتالیائی «کمدی الهی» که در دست است در بسیاری از موارد با هم اختلاف دارند، و این اختلاف مربوط به نسخ خطی اولیه این کتاب است که از قدیم ملاک چاپهای مختلف بوده. مترجمین خارجی «کمدی الهی» نیز گاه يك متن معین و گاه ترکیبی از متن های مختلف را ملاک ترجمه قرار داده‌اند.

در ترجمه حاضر من شق دوم را برگزیده‌ام، ولی در هر مورد که میان متون مختلف و موق این کتاب که مورد استفاده من بوده اند اختلافی بوده، وجود این اختلاف را در حاشیه تذکر داده و ترجمه صورتهای دیگر جمله یا کلمه مورد اختلاف را نیز بر آن افزوده‌ام.

ترجمه فارسی «کمدی الهی» از روی **متن ایتالیائی** این کتاب و با مطابقه دقیق آن با چندین ترجمه درجه اول انگلیسی و فرانسوی صورت گرفته است تا در طرز تعبیر و نقل مفهوم جملات نظریات «داتنه‌شناسان» و انواع تعبیرهای مختلف در نظر گرفته شده باشد. نسخه‌های این کتاب که برای ترجمه فارسی متن «کمدی الهی» مورد استفاده من بوده‌اند چنینند:

۱- چاپ «تیمرسی» کمدی الهی، در مجموعه آثار داتنه، که از طرف **انجمن داتنه شناسی ایتالیا** در سال ۱۹۲۱ بمناسبت مراسم بین‌المللی ششدهمین سالمرگ

داتنه در فلورانس تحت عنوان *Le opere di Dante, testo critico della Società dantesca italiana* بچاپ رسیده و جلد ششم آن که «کمدی الهی» است زیر نظر داتنه‌شناس بزرگ معاصر ایتالیائی Vandelli منتشر شده است. این کتاب فقط حاوی متن شعر داتنه است و شرح و تفسیری ندارد، ولی برای انتخاب این متن صدها نسخه خطی و چاپی قدیمی «کمدی الهی» در طول سالیان دراز از طرف عده زیادی از مطلعین

مورد مقایسه و مطالعه قرار گرفته اند .

این کتاب در واقع زمینه و مقدمه‌ای است برای انتشار «چاپ بزرگ‌مالی» کمدی‌الهی که برای آن قانون خاصی در سال ۱۹۱۴ در پارلمان و سنای ایتالیا وضع شد . ولی بعد از چهل سال هنوز این چاپ پایان نرسیده است . متن «انجمن دانشمندی ایتالیا» در حال حاضر موثق‌ترین متون کمدی‌الهی است و تقریباً سندیت دارد .

۲ - چاپ معروف «کمدی‌الهی» که در سال ۱۹۲۴ در آکسفورد بزبان ایتالیایی از طرف بزرگترین «دانشمندان» غیر ایتالیایی معاصر **توین بی** Toynbee انگلیسی در تکمیل چاپ قبلی این کتاب ( توسط داتنه شناس بزرگ انگلیسی قرن نوزدهم Moore ) انتشار یافته است . این چاپ که به Dante of Oxford معروف است هم‌ردیف با چاپ «انجمن دانشمندی ایتالیا» از موثق‌ترین متون کمدی‌الهی محسوب میشود، و غالباً در محافل ادبی اروپا مورد استناد است ؛ ولی میان این دو متن از لحاظ کلمات و بخصوص از نظر نقطه گذاری اختلافات اساسی است که در ترجمه حاضر ، هر جا که چنین موردی پیش آمده ، در حواشی بدان اشاره شده است .

۳ - چاپ مفصل «کمدی‌الهی» در سه جلد ، با حواشی و تفسیرهای سطر بسطر که توسط Carlo Steiner استاد ادبیات ایتالیایی دانشگاه میلان و دانشمندان برجسته معاصر در سال ۱۹۳۱ در شهر «تورینو» Torino انتشار یافته است . متن مورد استفاده این چاپ متن چاپ چهارجلدی معروف «کمدی‌الهی» بزبان ایتالیایی است که در شهر لایپتسیک Leipzig آلمان توسط اسکار لانسینی Scarlazzini چاپ و در طبع بعدی این کتاب در میلان ایتالیا توسط واندلی Vandelli تکمیل شده است و اکنون بمتن Scarlazzini - Vandelli موسوم است ؛ در میان این متن با دو متن فوق‌الذکر نیز اختلافاتی دیده میشود که در جای خود بدانها اشاره شده است . این کتاب بخصوص از لحاظ حواشی و تفسیرهای آن مورد استفاده کامل من قرار گرفته است، و وظیفه خود میدانم که از متصدیان محترم کلیسای کاتولیک ایتالیایی نهران که این نسخه نفیس را بمن امانت دادند تشکر کنم .

۴ - آخرین چاپ ایتالیایی «کمدی‌الهی»، که در سال گذشته از طرف مؤسسه مطبوعاتی بزرگ «**موندادوری**» در میلان ، انتشار یافته و یکی از زیباترین چاپهای این کتاب است . این چاپ نیز مثل چاپ «انجمن دانشمندی ایتالیا» حاوی متن ساده و بی‌تفسیر «کمدی‌الهی» است و از روی متن «فرانچسکو فلورا» Francesco Flora در چاپ نفیس این کتاب که بزبان ایتالیایی از طرف مؤسسه «آلبرتالون» در پاریس منتشر شده چاپ شده است . از امتیازات این چاپ صد تابلو معروف «گوستاو دوره» است که در چاپ فارسی حاضر نقل شده است .

۵ - چاپ ساده‌ای از «کمدی‌الهی» که در سال ۱۹۲۴ تحت نظر **انریکو یانگی**

Enrico Bianchi متصدی «انستیتوی مطالعات عالی فلورانس» منتشر شده است. این نسخه بیشتر بمنظور استفاده در مدارس تهیه شده و حاوی تفسیرهایی مختصر و ساده است، مع هذا این حواشی در چندین جا درین ترجمه مورد استفاده خاص من واقع شده، و ازین بابت میباید از نمایندگی محترم واتیکان در تهران که آن را بمن امانت داده اند تشکر کنم.

۶- ترجمه انگلیسی معروف لانگفلو Longfellow شاعر بزرگ امریکائی از «کمدی الهی» که جلد نهم از مجموعه چهارده جلدی آثار «لانگفلو» است. این ترجمه که به انگلیسی زیبایی در طول چندین سال صورت گرفته، با احتمال قوی عالیترین ترجمه «کمدی الهی» بیک زبان خارجی است، و من در طول تمام مطالعات خود در ادبیات خارجی کمتر ترجمه ای را دیده ام که تا بدین اندازه هماهنگ با متن (آنهم متنی بدین پیچیدگی) و در عین حال بدین حد عالی و بی نقص باشد، بطوریکه با جرئت میتوان خود ترجمه انگلیسی لانگفلو را بیک شاهکار واقعی شمرد. این ترجمه در سال ۱۸۸۶ تحت عنوان

**The Divine Comedy of Dante Alighieri, translated by Henry  
Wadsworth Longfellow, with bibliographical and critical notes**

در امریکا توسط Riverside Press, Cambridge, Massachusetts در سه جلد بزرگ بچاپ رسیده است و گذشته از متن ترجمه انگلیسی شامل حواشی و توضیحات مفصلي در آخر هر جلد است. منتها درین مورد «لانگفلو» سلیقه خاصی بکار برده، بدین ترتیب که به بعضی از مطالب و حوادثی که محتاج تفسیر است اهمیتی نداده و ذکر آنرا از آنها نکرده، و بالعکس دو مورد برخی دیگر بتفصیل توضیحاتی داده است، که غالباً از چندین صفحه تجاوز میکند؛ این توضیحات بیشتر مربوط به تاریخ قرون وسطای ایتالیا و علوم غریبه و امثال آنهاست، و بخصوص سهم مهمی درین حواشی به تطبیق سخنان دانته با میلتن (در بهشت گمشده) و دیگر شعرای انگلیسی زبان داده شده است. علاوه بر این در آخر هر جلد مقالات متعددی از نویسندگان بزرگ اروپا و امریکا در باره این کتاب یا کتب مربوط بدان نقل شده که از آنها آنچه در اصل بزبان فرانسه بوده بهمان صورت فرانسوی آن آمده است. در ترجمه «لانگفلو» نیز اختلافاتی با متن های دیگر «کمدی الهی» که درین ترجمه مورد استفاده قرار گرفته اند وجود دارد که به متن ایتالیائی ملاک ترجمه او مربوط است، و این موارد در موقعی که اهمیتی خاص داشته در حواشی این کتاب تذکر داده شده است.

این نسخه نفیس و کمیاب توسط «کتابخانه دانشسرای عالی» بمن امانت داده شده و بدین مناسبت وظیفه خود میدانم که از اولیای محترم این کتابخانه تشکر کنم.



۷- ترجمه انگلیسی «دوزخ» و «برزخ» شعر کلاسیک که در دو ساله گذشته در «نیویورک» منتشر شده و شاید تازه‌ترین ترجمه این کتاب بانگلیسی باشد. این ترجمه توسط John Ciardi استاد دانشگاه‌های Harvard و Rutgers و عضو فرهنگستان ملی هنرها و علوم، امریکاصورت گرفته و دارای مقدمه محققانه‌ایست از Archibald T. Mac Allister دات‌شناس معاصر امریکائی و استاد دانشگاه «پرینستن». حواشی این کتاب چندان زیاد نیست، ولی مقدمه‌هایی که بر سرودها نوشته شده بخصوص از نظر تشریح مفاهیم «سمبولیک» اشارات دات‌سه جامع است. جلد سوم این کتاب یعنی «بهشت» هنوز منتشر نشده و ظاهراً زیر چاپ است.

۸- ترجمه فرانسه «کمدی الهی» از Alexandre Masseron استاد دانشگاه سربین و دات‌شناس معاصر فرانسوی. این ترجمه که مورد تجلیل «فرهنگستان فرانسه» قرار گرفته و در سال ۱۹۴۹ جایزه ادبی «لانگلو» دریافت داشته است یکی از بهترین ترجمه‌های فرانسوی «کمدی الهی» است و شامل چهار جلد است که جلد آخر آن به فهرست و شرح اسامی خاص و مطالب مهم سه جلد اصلی اختصاص دارد. این ترجمه از سال ۱۹۴۷ تا سال ۱۹۵۰ توسط مؤسسه Albin Michel پاریس بچاپ رسیده و حاوی شرح‌ها و توضیحات نسبتاً جامعی است. منتها مفسر در حواشی کتاب غالباً سعی کرده است مفسرین مختلف را نخطئه کند و بخصوص اصرار داشته باشد که «این قسمت از کتاب» اصولاً غیر قابل درک است و همه مفسرین بفلان و فلان دلیل در تعبیر آن اشتباه کرده‌اند. «ماسرون» در آشنائی با ادبیات ایتالیا و بخصوص در «دات‌شناسی» مقام ارجمندی دارد، چنانکه پیش از ترجمه «کمدی الهی» چندین کتاب دیگر درین باره بنام «دانت» و «معماهای کمدی الهی» و «برای درک کمدی الهی» از او منتشر شده که هر دو کتاب اخیر از طرف «آکادمی فرانسه» مورد تجلیل قرار گرفته و بهر دوی آنها در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۴۰ جایزه ادبی «بوردن» داده شده است. وی بیش از بیست کتاب دیگر در باره روحانیت مسیحی و روحانیون کاتولیک دارد که چندتا از آنها بچندین زبان اروپائی ترجمه شده و جایزه‌های متعدد گرفته است - معهدا باید گفت که این ترجمه «کمدی الهی» نیز با آنکه از غالب ترجمه‌های فرانسوی این کتاب دقیق‌تر است برسم بسیاری از ترجمه‌های فرانسوی با متن اصلی اختلافاتی دارد، مثلاً مترجم آن تعبیری را که بذهن فرانسوی نزدیک‌تر بوده آورده است بی آنکه باختلاف آن با اصل اشاره کرده باشد. با این وجود، چنانکه گفته‌ایم شد ترجمه را میتوان از بهترین ترجمه‌های خارجی «کمدی الهی» دانست.

۹- ترجمه فرانسه «آزاد» کمدی الهی از Henri Longnon که در ۱۹۵۱ توسط موسسه «گارنیه» Garnier در پاریس منتشر شده و این ترجمه نیز (از نظر متن فرانسه آن) از طرف «فرهنگستان فرانسه» مورد تجلیل قرار گرفته است. از لحاظ امانت و تطبیق با متن

اصلی این ترجمه بهیچوجه مورد استناد و استفاده نمیتواند بود، ولی بسیاری از تعبیرات شاعرانه آن کمک مؤثری بدرک مفهوم واقعی سخن داتنه میکند که غالباً چنین کاری از ترجمه‌های تحت‌اللفظی داتنه ساخته نیست. از نظر ادبی این ترجمه از زیباترین ترجمه‌های «کمدی الهی» است، منتها در آن امانت و صحت فدای خوش آهنگی و روانی جملات شده است.

۱۰- ترجمه عربی دوزخ داتنه بنام «جحیم داتی» که در سال ۱۹۳۸ توسط ابو شعر المجاهدی در بیت المقدس منتشر شده. این ترجمه بسیار نارسا و مفلوط است و بروش غالب مترجمین عرب مترجم از خود دخل و تصرف بسیار در متن کرده و حتی از ترجمه سه سرود که شاید مورد علاقه او نبوده خودداری کرده است. استفاده ای که من از این ترجمه عربی کرده‌ام نقل برخی از کلمات آن در ترجمه فارسی است که در غیر این صورت ممکن بود متوجه آن‌ها نشده باشم. یک تابلو این کتاب نیز (تابلو شیطان اعظم) در آخرین سرود «دوزخ» مورد استفاده قرار گرفته است.

۱۱- چند نسخه دیگر ایتالیائی و فرانسه و انگلیسی «کمدی الهی» در کتابخانه‌های مجلس و ملی و دانشسرای عالی و کتابخانه انستیتوی ایران و فرانسه و کتابخانه انستیتوی ایران و انگلیس کمایش درین ترجمه مورد استفاده من واقع شده‌اند که چون سهم آن‌ها چندان زیاد نیست، نقل مشخصاتشان لزومی ندارد.

\*\*\*

اما درباره حواشی این ترجمه که یش از نیمی از تمام کتاب را شامل شده است، باید گفت که این شرحها و حواشی ترجمه‌ای مستقیم از هیچیک از چاپ‌های خارجی «کمدی الهی» نیست، بلکه برای نگارش آن‌ها از همه چاپ‌هایی که در بلا بدانها اشاره شد، و نیز از کتب مذهبی (تورات، انجیل، قرآن) و از چندین دائرة المعارف فرانسه و انگلیسی، و کتابهای دیگری که در صفحه «مراجع حواشی این کتاب» از آن‌ها نام برده شده، استفاده شده است. متن فارسی جملات تورات و انجیل از چاپ رسمی این دو کتاب بزبان فارسی که توسط «موسسه مسیحی نشر کتب مقدس بزبانهای خارجی» در سال ۱۹۱۴ در لندن انتشار یافته نقل شده است. گذشته از اینها سه کتاب بسیار جامع و مفید اختصاصاً مورد استفاده من بوده‌اند که عبارتند از:

«فرهنگ مذاهب» Dictionnaire des Religions تألیف Royston Pike  
 انگلیسی (ترجمه بفرانسه): فرهنگ میتولوژی یونان و روم Dictionnaire  
 de la Mythologie grecque et romaine تألیف Pierre Grimal فرانسوی که  
 هر دو کتاب در دو ساله اخیر از طرف Presse Universitaire de France در پاریس بچاپ  
 رسیده، و در تدوین آن‌ها دقت و مراقبت بسیار بکار برفته است؛ کتاب سومی، اثر کمپایی  
 است بنام قاموس کتاب مقدس - ترجمه و تألیف مسترها کس آمریکائی - ساکن

همدان، که در سال ۱۹۲۸ در مطبعه آمریکائی بیروت بزبان فارسی چاپ شده و با آنکه انشای فارسی آن تعریفی ندارد از لحاظ مطلب بسیار مفید است،

درباره شرحها و حواشی «کمدی الهی» باید متوجه بود که تا کنون در طول چند صد سال از طرف صدها مفسر معروف و غیر معروف ایتالیائی و غیر ایتالیائی این کتاب ده ها هزار صفحه تفسیر بر آن نوشته شده، بطوریکه فهرستی از این تفسیرات مختلف خود از صدها صفحه تجاوز میکند. میان همه این تفسیرها، برخی از قدیم مورد قبول قرار گرفته و جنبه مستند و «کلاسیک» یافته اند، و برخی از تفسیرهای یکی دو قرن اخیر نیز از طرف داتنه شناسان و محققین معتبر شمرده شده اند، ولی بغیر از این تفسیرهای معروف قدیم و جدید، برای بقیه تفاسیر ارزش زیادی قائل نمیتوان شد. مهمترین این تفسیرها که در چاپ های خارجی «تفسیر دار» کمدی الهی مورد استفاده قرار گرفته اند، و از این راه طبعاً در حواشی فارسی این کتاب نیز از آنها استفاده شده، چنینند:

دو تفسیر خیلی قدیم از «پاکو بودی داتنه» Jacopo di Dante و «پیترو دی داتنه»

Pietro di Dante پسران داتنه که اولی بایتالیائی تحت عنوان : *Chiose alla cantica dell' Inferno di Dante Allighieri* و دومی در اصل بزبان لاتینی تحت عنوان *Super Dantis ipsius genitoris Comoediam Commentarium* نوشته شده و متن ایتالیائی هر دو در سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۸ در فلورانس بچاپ رسیده است.

تفسیر مشهور به *Ottimo commento della Divina Commedia* بنام *Ottimo* که توسط یک حقوق دان فلورانسی بنام «آندرنالانچیا» اندکی بعد از داتنه نوشته شده و در سالهای ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ در سه جلد در شهر «پیزا» انتشار یافته است، و از عالیترین تفسیرهای کمدی الهی است.

تفسیر معروف «بوکاچیو» Boccaccio نویسنده بزرگ ایتالیائی (مصنف کتاب معروف دکامرون) که اندکی بعد از داتنه میزیست و با خود او آشنائی داشت. این تفسیر (*Comento alla Divina commedia*) اهمیت بسیار دارد، ولی فقط ۱۷ سرود اول دوزخ را شامل میشود.

تفسیر لاتینی «بنو لوگو دی مولا» Benvenuto d' Imola بنام «تفسیر در باره کمدی داتیس آلدیگری» *Comentum super Dantis Aldigerij comoediam* در پنج جلد که در سال ۱۸۸۷ در فلورانس چاپ شده و ترجمه ایتالیائی آن در ۱۸۵۵ در شهر «ایمولا» انتشار یافته است. این تفسیر را کاملترین تفسیر قدیمی «کمدی الهی» دانسته اند.

تفسیر معروف به «بوتی Buti» از «فرانچسکو دابوتی» Francesco da Buti  
 بزبان ایتالیائی، تحت عنوان Commento da Francesco da Buti sopra la Divina  
 Commedia di Dante Allighieri که در سه جلد در سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۲ در شهر  
 «پیزا» در ایتالیا بچاپ رسیده و از تفسیرهای درجه اول «کمدی الهی» محسوب است .  
 از بهترین تفسیرهای جدید کمدی الهی ، این عده را باید نام برد:

تفسیر «تماسو» Tommasèo ، ونیز .

تفسیر «گازینی» Casini ، فلورانس .

تفسیر «دل لونگو» Del Lungo ، فلورانس .

تفسیر «پاسرینی» Passerini ، فلورانس .

تفسیر «پولتو» Poletto ، رم .

تفسیر «روسی» Rossi ، میلان .

تفسیر «اسکار تاسینی» Scartazzini ، چاپ «لایپتسیک» آلمان- این تفسیر عالی  
 همراه با فهرستی است که در آن تمام اشعار کمدی الهی از روی قوافی آنها تدوین شده است،  
 بطوریکه با مراجعه بدین فهرست فوراً میتوان شعر مورد نظر را در هر يك از قسمتهای  
 سه گانه این کتاب یافت .

تفسیر «اشتاینر» Steiner ، «تورینو» .

تفسیر «توراکا» Torraca ، چاپ میلان، که با غالب تفسیرهای دیگر «کمدی الهی»  
 اختلاف دارد، ولی بسیار محققانه است .

مجموعه Lectura Dantis نیز که صورت نشریات منظمی از سال ۱۹۰۴ ببعده در  
 فلورانس منتشر میشود منبع موثق و مفیدی برای تفسیرهای «کمدی الهی» است .

\*\*\*

يك قسمت دیگر ازین متن فارسی به «مقدمه‌های» سرود های صد گانه این کتاب  
 اختصاص یافته است. این مقدمه‌ها نیز هیچيك ترجمه از يك اثر معین نیست بلکه من آن‌ها را  
 صورتی که برای درك مطالب سرودها از طرف خوانندگان فارسی زبان ضرورت دارد ،  
 با استفاده از همه چاپهای مختلف خارجی تنظیم کرده‌ام. درباره این «مقدمه‌ها» در چاپهای  
 ایتالیائی «کمدی الهی» بجز منابع خیلی مختصر نمیتوان یافت ، و بیشتر آنچه مورد استفاده  
 قرار گرفته از چاپ فرانسوی «ماسرون» و چاپهای انگلیسی «لانگفلو» و «چواردی» بوده  
 است . بخصوص در مقدمه‌های سرودهای بهشت در نقل نظریات داتنه درباره تشبیه افلاک  
 به علوم مختلف و در ذکر خواص و سعد و نحس سیارات کتاب «لانگفلو» خیلی مورد  
 استفاده من قرار گرفته است .

فهرست اعلامی که در آخر این جلد است، مربوط به هر سه قسمت «کمدی الهی» است. این فهرست شامل اسامی خاص تاریخی و جغرافیائی است که درین کتاب بکار رفته، و در هر مورد توضیح مختصری همراه با شمارهٔ سرود مربوط بهر کلمه در مجلدات مختلف دوزخ و برزخ و بهشت داده شده است. فهرست اعلام برحسب الفبای فارسی تنظیم شده، و نه از روی املائی لاتینی کلمات، و بنابراین باید هر کلمه‌ای را طبق رسم الخط فارسی آن در آن جست، منتها برای اینکه صورت اصلی کلمه نیز مشخص باشد املائی ایتالیائی آن و نیز تلفظ اصلی کلمات غیر ایتالیائی در دنبالهٔ املائی فارسی آمده است.

\*\*\*

چاپ این کتاب، با حواشی مفصل آن و مخصوصاً با حروف ریز این حواشی و زیادی کلمات و جملات لاتینی و تطبیق حواشی با متن، مستلزم دقت بسیاری بوده است که من از بابت آن میباید صمیمانه از کسانی که متصدی حروف چینی و صفحه بندی و چاپ و صحافی آن بوده‌اند تشکر کنم. این خدمتگزاران شرافتمند و زحمتکش فرهنگ ایران که مثل همهٔ همکاران خود در همه چاپخانه‌ها با رنج مدام و تلاش طاقت فرسا کار میکنند منتهای علاقه در کار این کتاب نشان دادند، و با وجود آنکه نه تنها دشواری عادی کار این کتاب، بلکه تغییر و تبدیلی که من همیشه در نمونه‌های چاپی صفحات میدهم (و گذشته از اینکه کار غلط گیری را بر متصدی آن سخت میکند، غلطهای چاپی متعددی راباعت میشود که درین باره مسئولیت آن بیش از آنکه متوجه متصدی غلط گیری باشد بمهدهٔ خود من است) غلط گیری و صفحه بندی کتاب را دشوار میکرد، مه‌ذا در تمام مدت چاپ کتاب من از جانب متصدیان این کار بجز صمیمیت و گشاده روئی ندیدم و تشکری که ازین بابت میکنم حداقل انجام وظیفه است که اخلاقاً در این مورد میتوانم کرد.

از دوست خودم آقای تقی جعفری مدیر محترم موسسه مطبوعاتی امیر کبیر نیز که این کتاب ۱۷۰۰ صفحه‌ای را با زیبایی و نفاستی شایسته تشار چنین اثر بزرگی بچاپ رسانیدند بمناسبت این ابراز علاقه خاص تشکر میکنم.

امیدوارم چاپهای آیندهٔ این کتاب چه از حیث متن و مقدمه و حواشی و چه از لحاظ پیشرفت در چاپ گراورها و کمی اغلاط چاپی، باز هم بهتر و پسندیده تر ازین تقدیم فارسی زبانان شود.

تهران - نوزدهم دیماه ۱۳۳۵

کتابهایی که در ترجمه متن و تنظیم مقدمه و حواشی این کتاب  
مورد استفاده قرار گرفته :

---

متن :

- La Divina Commedia, testo critico della Società  
dantesca italiana, a cura di G. Vandelli ;  
Firenze , 1921 .
- La Divina Commedia di Dante Alighieri , a cura  
del Dr E . Moore , nuovamente rivedute nel  
testo dal Dr.P.Toynbee; Oxford , 1924 .
- La Divina Commedia, commentato da Carlo Steiner,  
con rimario ; Torino, 1931 .
- La Divina Commedia , a cura di Enrico Bianchi ;  
collezione Salani , Firenze, 1924 .
- La Divina Commedia , con 100 illustrazioni di  
Gustavo Doré ;Edizione Arnoldo Mondadori ;  
Milano , 1954 .
- The Divine Comedy of Dante Alighieri , translated  
by Henry Wadsworth Longfellow ; Houghton ,  
Mifflin and Company , the Riverside Press ,  
Cambridge, Massachusetts 1886 .

**The Divine Comedy : Inferno and Purgatorio ; a  
verse rendering for the modern reader, by John  
Ciardi; New American Library; New york, 1954**

**La Divine Comédie ; traduction , introduction et  
notes de Alexandre Masseron ; Editions Albin  
Michel , Paris ; 1947 - 1950 .**

**La Divine Comédie : traduction , préface , notes et  
commentaires par Henri Longnon ; Editions  
Garnier Frères, Paris, 1951 .**

### مقدمه و حواشی

نسخه‌های مختلف «کمدی الهی» که فوقاً بدانها اشاره شد . بااستثنای نسخه  
« انجمن دانتشناسی ایتالیا » و نسخه چاپ «موندادوری» که فقط حاوی متن کتابند و  
حاشیه ندارند .

**The Holy Bible , with Notes by Bishop Challoner ,  
and Preface by Rev . William H . Mc Clellan ,  
S . J. The Douay Bible House; New york, 1942.**

**Dictionnaire des Religions : E . Royston Pike ,  
adaptation française de Serge Hutin ; Presses  
Universitaires de France; Paris, 1954 .**

**Dictionnaire de la Mythologie grecque et romaine ;  
Pierre Grimal ; Presses Universitaires de France ;  
Paris, 1954 .**

**Mythologie Générale; Publiée sous la direction de  
Félix Guirand ; Edition Larousse , Paris, 1935**

**Artâ Virâf-Nâmak , ou Livre d' Ardâ Virâf ,  
traducito par M A. Barthélemy ; Paris , Ernest  
Leroux Editeur ; 1887 .**

**Francit Flora : Storia della letteratura Italiana ;  
Arnoldo Mondadori Editore ; Milano**

**A : Mass-ron : Les Enigmes de la Divine Comédie  
( Art Catholique ) ; Paris**

**A Masseron : Pour Comprendre la Divine Comédie  
( Desclée ) ; Paris**

**J . M . J . A . de Nantes : Littératures étrangères  
( J . de Gigord Editeur ) ; Paris**

**René Gouast Anthologie de la Poésie latine ;  
Stock, Paris .**

**Chronology of World History , Edited by George  
H . Gallup ; New York , 1955 .**

**Philippe Pouillain : La Littérature latine . Série  
< que sais - je ? > ; Presses universitaires de  
France ; Paris .**

**Encyclopaedia Britannica .  
Larousse du xx<sup>ème</sup> siècle .**



**قرآن کریم** ، با منتخب التفسیر آقای مهدی الهی قمشاهی ؛ نویسنده و ناشر ،  
سیدحسین میرخانی : سال ۱۳۲۷ .

**تفصیل آیات القرآن الحکیم** ، از متن فرانسه Jules La Baume محقق  
فرانسوی ، و متن عربی « محمد فؤاد عبدالباقی » ، چاپ فارسی با اهتمام آقای کیاکوس  
ملك منصور ، چاپخانه مجلس ، ۱۳۳۴

**کتاب المقدس : عهد عتیق ( تورات ) و عهد جدید ( انجیل ) ؛**  
ترجمه فارسی ، چاپ « بریتیش و فورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنه لندن » ، سال ۱۹۱۴ .  
**کشف الآیات کتاب مقدس** ، تألیف ج - الدر - ترجمه فارسی ، چاپ  
بروخیم ، تهران ، سال ۱۹۳۵

**قاموس کتاب مقدس** ، ترجمه و تألیف « مسترهاکس امریکائی ساکن  
همدان » ؛ بزبان فارسی ، چاپ « مطبعه امریکائی بیروت » ، سال ۱۹۲۸ .

**آموزش دینی کاتولیک ( Catechisme catholique )** ، بزبان فارسی ،  
نشریه نمایندگی کاتولیک در ایران . چاپ تهران ، اردیبهشت ۱۳۲۰

**تفسیر کتاب اعمال رسولان** ، تألیف و م . م . میلر امریکائی - بانضمام  
ترجمه تازه متن کتاب اعمال رسولان از زبان اصلی یونانی ، بتوسط مؤلف احمدنخستین  
بزبان فارسی - چاپخانه آوگوست پریس لیزریک ( آلمان ) ، سال ۱۹۳۲

**کلید عهد جدید** . تألیف فلویید فیلسون ، ترجمه مسعود رجب نیا نشریه  
نورجهان . سال ۱۳۳۳

**تاریخ کلیسای قدیم درامپراتوری روم و ایران** ، تألیف و م . م .  
میلر ؛ ترجمه علی نخستین با مساعدت عباس آرین پور - چاپ تهران سال ۱۹۳۱

**خدای مسیحیان** - تألیف استیفن نیلز - ترجمه مسعود رجب نیا  
نشریه نورجهان ، سال ۱۳۳۴

**پادشاه محبت** - تألیف کونستانس پادویک - چاپخانه فاروس تهران  
سال ۱۳۲۷ - ۱۹۴۸

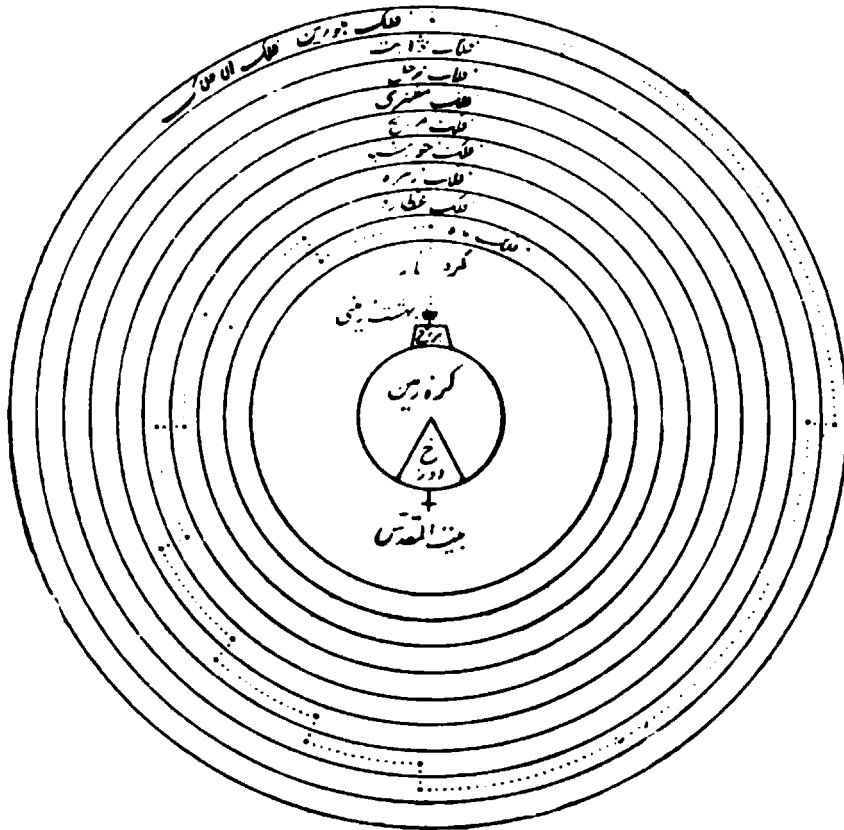
**شرح حال سن فرانسیس آسیسی** بقلم آقای سینگ ، ترجمه از  
انگلیسی ، چاپخانه بروخیم - تهران

- جحیم دانتی** ، ترجمه عربی دوزخ دانتی ، از «امین ابوشعرالمجافی» ، چاپ  
بیت المقدس ، مطابع الارض المقدسه ، سال ۱۹۳۸
- مذاهب بزرگ** تألیف Emmanuel Aegerter ، ترجمه «احمد تاج بخش» ،  
نشریه کتابخانه علمی ، تهران ، ۱۳۲۸ .
- دوره «اوستا» : گاتها، یسنا، یشتها ، خرده اوستا** . از استاد  
پوردادود ، چاپ هندوستان
- مانی و آئین او** : دوخطابه آقای سیدحسن تقی زاده درباره مانی ، باضافات ،  
کردآورده آقای احمد افشار شیرازی : نشریه انجمن ایران شناسی و کتابخانه ابن سینا ،  
تهران سال ۱۳۳۵
- کیمیای سعادت** امام محمدغزالی - نشریه کتابفروشی مرکزی چاپ  
تهران ، سال ۱۳۳۳
- منطق الطیر** فریدالدین عطار ، نشریه کتابخانه تئید اصفهان ، سال ۱۳۳۴
- گلشن راز** شیخ نجم الدین محمودبن عبدالکریم شبستری ، با حواشی آقای  
عماد اردبیلی - نشریه کتابخانه احمدی شیراز - سال ۱۳۳۳
- تاریخ تصوف در اسلام** ، تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی ، نشریه کتابخانه  
ابن سینا ، سال ۱۳۳۳
- سیرالعباد الی المعاد** حکیم سنائی غزنوی - با مقدمه آقای سعیدنقیسی -  
چاپ تهران ، سال ۱۳۱۶ .
- ارداویراف نامه** ، ترجمه مرحوم رشید یاسمی - مجله مهر سال چهارم  
( شماره های ۱ تا ۵ )
- رسالة الغفران** ابوالعلاء المعری ، ترجمه آقای اکبر دانا سرشت ، چاپ  
تهران ، سال ۱۳۳۰
- پانزده گفتار** ، بقلم آقای مجتبی مینوی ، نشریه دانشگاه تهران ، سال ۱۳۳۳
- دیوانهای : سنائی ، شمس تبریزی ، مثنوی ، نظامی ، حافظ**  
جامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## نقشه جغرافیائی بهشت فرضی داتنه

عرش الهی



بهشت داتنه عبارت از مجموعه افلاکی که «عالم بیکران فلکی» را پدید آورده‌اند . برطبق هیئت قدیم ، که از زمان کلدانیان تا چهار قرن پیش قبول عامه داشت و در اصطلاح علمی به «هیئت بطلمیوسی» معروف است ، عالم آفرینش عبارتست از کره زمین که در جای خود ثابت است ، و افلاک هفتگانه «سیارات سبعة» و آسمان «نوابت» که همگی برگرداگرد آن در گردشند . در الهیات مسیحی ، «بهشت» یعنی جایگاه ابدی آمرزیدگان را «آسمان» دانسته‌اند ، ولی این «آسمان روحانی» جایی است در ماورای آسمان محسوس و مرئی . داتنه این هر دو فکر را با هم در آمیخته ، بدین ترتیب که منزلگاههای «موقتی» ارواح بهشتی را با افلاک هفتگانه محسوس یکی دانسته ، اما مقام ابدی و واقعی آنان را در آسمانی ماورای این افلاک یعنی در **Empireo** (عرش الهی) جای داده است .

داتنه در همراهی «بئاتریس» راهنمای بهشتی خویش ، از این افلاک مینهد و پس از طی فلک نوابت و فلک بلورین بمدی (فلک الافلاک) ، عرش الهی یعنی آخرین سر منزل این راه و هدف اعلای سفر آن جهانی خویش میرسد ، که از حد زمان و مکان بیرون است . مسیر فرضی داتنه در این «سیر فلکی» بصورت نقطه چین نموده شده است .

# سرود اول

## مقدمه بهشت

داته مرحله اصلی و نهائی سفر آن جهانی خویش را آغاز میکند . این بار دیگر مسیر وی دره یا کوهی نیست که با همه ژرفا و بلندی خود در مقابل مسیر این مرحله سومین بسیار ناچیز و حقیر مینماید ، زیرا که این مرتبه مسافر بلند پرواز دیار خاک نشینان راه افلاک بیکران را پیش گرفته است که کره زمین خود در برابر آنها ندهای است که در حساب نمیآید . این بار وی روی بدان فلکی دارد که از آنجا میتوان گفت : «خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر یابی» . طرز سفر داته در این مرحله سومین ، بکلی با آن دوم مرحله دیگر سفر او تفاوت دارد . در «دوزخ» و در «برزخ» وی در مسیری مشخص که عیناً وضع ظاهری درهها و کوههای روی زمین را داشت ، قدم بقدم پیش میرفت و از پستیها و بلندیها و درهها و تپهها و کوره راهها و پلکانهایی میگذشت که از سنگ و گل ساخته شده بود و بنا جویبارها و رودخانهها و درختها و گلها و نیز آتش و طوفان و سردی و گرمی زمینی یعنی با تجلیات عادی عناصر چهارگانه روبرو بود ، بدین جهت این فصول از سفرنامه او درست صورت یادداشتی ساعت بساعت یا روز بروز مسافری را در دباری ناشناس داشت که در آن داته عمدتاً سعی میکرد جزء جزء دوزخ و برزخ خود را از لحاظ وضع جغرافیائی و وضع ارضی و آب و هوای آن کاملاً مشخص کند و حتی شماره قدمهایی را که بر راست یا چپ برمیدارد تذکر دهد ، و با توضیحات دقیق ساعات و گاه دقایق منزلهای مختلف این سفر را با اطلاع خواننده برساند .

ولی سفر او در «بهشت» یعنی در افلاک نامتناهی بکلی صورتی دیگر دارد . در اینجا قید زمان بکلی کنار گذاشته میشود ، زیرا که داته از قلمرو زمان و مقیاس بیرون رفته و وارد «ابدیت» شده است . دیگر از روز و شب خبری نیست ، زیرا که در قلمرو نور محض ظلمتی وجود نمیتواند داشت . حتی داته خبر ندارد که با همان صورت زمینی خود بدین سفر آسمانی رفته یا تبدیل به «روحی مجرد» شده است ، زیرا عبور او از افلاک چنان صورت میگیرد که او را خبری از خویش نماند . و تازه خود در دومین بند ازین سرود تذکر میدهد که آنچه را هم که دیده قدرت وصف ندارد :

کارا که خیر شد ، خبری باز نیامد !

## بهشت

تنها اشاره‌ای که در سراسر «بهشت» به «زمان» میشود، اشاره مبهمی است که در بند پایزدهم این سرود اول بهشت شده است: «... در آنجا بامدادان بود و درینجا شامگاهان .. و آن نیمکره سراسر سپید بود، و این نیم یکسر سیاه».

در این سفر «بهشتی» دانه فقط از روی قرائن منزلهای مختلف او را تشخیص میتوان داد، ولی او خود در باره آنها بخلاف منازل دوزخ و برزخ جز با ابهام فراوان توضیح نداده و درك مطلب را بفرست خواننده واگذاشته است. بدین جهت جنبه معما و ابهام در این قسمت «بهشت» کمدی الهی بسیار زیادتر از دو قسمت دیگر این کتاب است.

در تمام طول سفر، دانه چشم چشم بئانریس دوخته است. زیرا که حقیقتی که او در پی آن است و برای نیل بدان بدین سفر برخاسته در چشمان بئانریس (که ازین پس دیگر شیخ و روح محبوبه زمینی دانه نیست، بلکه مظهر مجرد حقیقت الهی است که از راه دل و ایمان متجلی میشود) جلوه گر است، و در حقیقت دانه با نگاه بدین دودیده بئانریس بجلاوه حقیقت ازلی و سرمدی مینگرد، و تغییراتی که وی در فروغ دیدگان بئانریس میبیند مظهر پیشرفتی است که این مسافر سرگشته در راه درك این حقیقت کرده است. در این مدت بئانریس خود بخورشید خیره شده است که مظهر خداوند است، یعنی بئانریس بجلال خدائی مینگرد و دانه بدیدگان او که این جلال در آن منعکس است، زیرا که خود او را طاقت و توانائی آنکه از روبرو بدین جلال خیره کننده بنگرد نیست و تا وقتی که از کلیه آلودگیها دور نشده و مجرد مطلق نیافته باشد چنین کاری را نمیتواند کرد.

منزلهای مختلف سفر دانه که بکجا نطبقه جهنم و جای دیگر هفت طبقه برزخ بود، در اینجا تبدیل به هفت فلک عظیم سیارات سببه شده است که وی باید از یکایک آنها بگذرد و بعد به «فلک الافلاک» که حتی خیال را جرئت ره یافتن بدان نیست رسد و در پایان راه بارگاه الهی یعنی «حقیقت مطلق» را از نزدیک ببیند.

بدیهی است هر يك ازین افلاك و هر يك ازین منازل در حقیقت مفهوم «سمبوليك» خاصی دارند، و در این سفر بزرگ معنوی که آدمی بدرون روح خویش میکند هر فلکی نشان مرحله ای از کمال و خویششناسی و تصفیه معنوی است. بدین جهت مشخصات خاص هر يك ازین افلاك از مرحله خاصی در طریق کمال روحی حکایت میکند، و درین باره در سرودهای مختلف توضیحات لازم داده خواهد شد.

در این سرود بئانریس دانه را که از بهشت زمینی همراه خود برداشته است، بی آنکه وی خود چگونگی آغاز این سفر را دریابد از «کره ناره» که

## مقدمه سرود اول

حد فاصل میان کرة زمین و اولین فلک از افلاک آسمانی یعنی فلک ماه است میگذراند و وارد فلک قمر میکند . این « کره نار » بعقیده قدما منطقه آتشی است که حلقه وار کرة ارض را در میان گرفته است ، و در آنجاست که برق و صاعقه میزاید و آتش پدید میآید، و از همین رو است که هر شعله آتشی در روی زمین . روی بجانب این زادگاه خود دارد که جاذبه آن این شعله را بسمت خویش میکشاند تا با آن درآمیزد . در وصف عبور ازین منطقه داته میگوید : « چنین پنداشتم که مسافتی از آسمان در شعله های خورشید میگذاخت ، و این مسافت را وسعتی چنان بود که هرگز بارانی یا رودی دریاچه ای بدان پهناوری نراده است . » داته ازینکه با صعود او « قانون جاذبه » که هر جسمی را بسمت پائین میکشاند نقض شده است اظهار تعجب میکند ، ولی بئاتریس بوی توضیح میدهد که قانون کلی افلاک نقض نشده، منتها داته ازین « جزء » ازین عالم بیرون آمده و پایه « کل » گذاشته است و اینبار جاذبه بزرگتری است که او را بسوی خود میکشاند، و اگر چنین نبود قانون افلاک نقض میشد .

توضیحات پیچیده بئاتریس در باره « نظم کلی جهان آفرینش » در عین حال که غامض است از اصول زیبای « کمدی الهی » است و این قبیل توضیحات معمماً میز ازین پس نیز بکرات تکرار خواهد شد .



## سرود اول

جلال آن کس که گرداننده همه چیز است<sup>۱</sup> سرتاسر جهان آفرینش  
را بفرمان خویش دارد، ولی در اینجا<sup>۲</sup> بیشتر و در جاهای دیگر کمتر  
متجلی است.

بدان آسمانی رقتم که بیش از هر آسمان دگر از فروغ او بهره مند  
است، و چیزهایی را دیدم که آنکس که از آن بالا فرود آمده باشد نه  
میداند و نه میتواند باز گفت<sup>۳</sup>

زیرا که حس ادراک ما با نزدیکی بمایه اشتیاق خود<sup>۴</sup> چنان مجذوب  
میشود که حافظه ما را یارای همراهی با آن نمیماند.

با این همه، آنچه را که از قلمرو مقدس<sup>۵</sup> در کنجینه اندیشه جای  
توانسته‌ام داد، اکنون مایه این سرود خویش میکنم و بازش میگویم.  
ای «آپولوی»<sup>۶</sup> نیکنهاد، برای این سهم آخرین، مرا آن اندازه

---

۱- خداوند. اصل عبارت از «سن تماس داکیناس» است: *Deus est movens non motum*

۲- اینجا: آسمان.

۳- اصل فکر از انجیل آمده (رساله دوم پولس رسول بقرنتیان، باب دوازدهم):  
«.. لابد است که فخر کنم هر چند شایسته من نیست، لیکن بر رویاها و مکاشفات خداوند می‌آیم..  
و سخنان ناگفتنی شنیدم که انسان را جائز نیست با آنها تکلم کند».

۴- اشاره بخداوند، که هر روحی مشتاق رسیدن بدو و معو خویش در اوست.

۵- بهشت.

۶- *Apollo* خدای شعر و موسیقی در میتولوژی یونان. - تا اینجا داته برای سرودن  
«دوزخ» و «برزخ» فقط از پیران الهام بخش که ندبمه‌های خدای هنرند یاری خواسته بود، ولی  
در «بهشت» دست بدامن خود این خدا میزند.



## سرود اول

از نبوغ خویش عطا کن که برای سپردن تاج افتخار محبوب خود<sup>۱</sup>  
بکسان از آنان طلب میکنی .

تا بدینجا یکی از دو قلّه<sup>۲</sup> «پارناسو» یم بس بود؛ اما ازین پس  
احتیاج به هر دو دارم تا مگر قدم در آن میدانی توانم نهاد که هنوز برای  
در نور دیدن فرا روی من است<sup>۳</sup> .

بدرون سینه من در آی و آنچه آنکه خود بهنگام پوست کنندن از  
تن «مارسیا» کردی ، الهام بخش من شو<sup>۴</sup> .

ای قدرت الهی، اگر خویش را تابدان اندازه در اختیار من نهی که  
تنها شبیحی از آن قلمرو سعادت سرمدی را که یادش در ضمیرم منقش است  
بدیگران توانم نمود<sup>۵</sup> ،

مرا بیای درخت محبوب خویش<sup>۶</sup> آمده خواهی دید نادرا آنجا تاجی  
از آن شاخ و برگ که هم تو ، وهم موضوع سخن ، شایسته آنم کرده اید

۱- اشاره بحلقه شاخ و برگ غار که ریشانی شعرا و هنرمندان و سرداران بزرگ مینهادند.  
۲- پارناسو Parnaso در میتولوژی یونان کوهی بود که خدای هنر و پریران خدمتگزار  
او در آن خانه داشتند ( رجوع شود بسرودهای ۲۲ ، ۲۸ و ۳۱ برزخ و تابلو رافائل در صفحه ۲۵  
مقدمه دوزخ ) . این کوه دو قلّه داشت که یکی موسوم به Helicon و مقر پریران الهام بخش  
( Muse ) بود و دیگری Cirrha نام داشت و خود « آیولون » در آن میزیست . - دانه اشاره  
میکند که تا کنون ویرا کافی بوده است که روی بجانب قلّه پریران آورد، اما این بار باید بجانب  
هر دو قلّه رو کند . از این دو قلّه پارناس در ادبیات لاتین ، بنام Parnassus biceps  
یاد میشود .

۳- بروایت میتولوژی یونان، مارسیاس Marsyas یکی از دیوان جنگل ( satyr ) بود  
که قدرت سحر آمیزی در نی زدن داشت ، چنانکه یکروز لاف برابری باخدای موسیقی زد .  
آیوان بنشم آمد و در حضور دادگاهی با او مسابقه داد و چون غالب آمد پوست مارسیاس را زنده زنده  
از تنش بیرون کشید .

۴- یعنی: بتوانم قطعه شمه ای از آنچه را که دیدم برای مردمان روی زمین نقل کنم ...

۵- درختی که شاخ و برگ آن تاج افتخار هنرمندان میشد .

برسر نهم .

ای پدر ، بسی نادراست ، و شهوات بشری را که درین باره گنہکارند  
ازین بابت شرم باد<sup>۱</sup> ، که قیصری یا شاعری بخاطر پیروزی خود چنین  
شاخ و برگ را تواند چید<sup>۲</sup> ،

و درخت «پندای» ، هر آنگاه که عطش کسی را فرو نشاند ، باید که  
خدای پرسرور «دلفی» را غرق شادمانی کند<sup>۳</sup> .

اما همیشه شعله کران از اخگر خرد میزاید ، و شاید که پس از من ،  
کسانی دگر با صدائی رساتر از صدای من زبان بتقاضا کشایند تا مگر از  
«چیرا»<sup>۴</sup> پاسخی شنوند .

مشعل عالم از نقاط مختلف بر جهان خاك میتابد<sup>۵</sup> ؛ اما چون از آن  
نقطه‌ای بتابش درآید که چهاردائرة را با سه‌صلیب بهم پیوسته دارد<sup>۶</sup>

۱ - یعنی : شهوات پست بشری آدمی را بجانب لذات سطحی می‌برند نه بسوی افتخار  
و جلال .

۲ - اشاره بدودسته‌کسانیکه می‌بایست در صورت پیروزی این تاج افتخار را بر سر نهند .

۳ - درخت پنه‌ای ( peneia ) ، اشاره به درخت غار . اصل این تمبیر از اینجا آمده  
که بنا بر روایات میتولوژی یونان ، دافنیس Daphnis دختر خدای رودخانه Peneos (بابتالیائی  
«پنه‌او» ) معشوقه آپولون خدای هنر بود و بر اثر یک ماجرای عشق و هوس صورت این درخت در آمد  
«هر آنگاه که این درخت عطش کسی را فرو نشاند» ، یعنی : وقتی که هنرمندی اثری بزرگ  
پدید آورد . - «خدای پرسرور دلفی la lieta delfica deità» : آپولون - دلف Delphes  
نام معبد معروف آپولون بود که از بزرگترین معابد یونان کهن محسوب میشد .

۴ - Cirra ( بیونانی Cyrhha ) نام قلعه خاص آپولون در کوه پارناس . رجوع شود  
بشرح ۲ صفحه قبل .

۵ - خورشید ، که در فصول اربعه از نقاط مختلف در افق سر بر می‌آورد .

۶ - در باره این معما تاکنون بحث و گفتگوی بسیار شده است . بطور کلی چهار  
دائرة عبارتند از : افق ، منطقه البروج ، استوا ، دائرة تلاقی دوما در رأس السرطان و رأس الجدی ، که از  
برخورد آنها شش صلیب ، یعنی سه‌صلیب در هر طرف کره بوجود می‌آید . نقطه اتصال این چهار  
جه در صفحه بعد

## سرود اول

مسیری نکوتر و اختری نکوتر مییابد<sup>۱</sup> ، و موم زمین را بشیوه خاص خود بهتر نرم میکند و بر آن مهری بدیعتر میزند<sup>۲</sup> .  
و این نقطه ، تقریباً در آنجا بامدادان را پدید آورده بود و در اینجا شامگاهان را<sup>۳</sup> ، و این نیمکره سراسر سپید بود و آن نیم یکسر سیاه ، که «بئاریجه» را دیدم که بجانب چپ برگشته بود و بخورشید مینگریست<sup>۴</sup> ، بدان سان که هر گز عقابی چنین بر آن نگرسته است<sup>۵</sup> .  
و همچنانکه از شعاعی نخستین شعاعی دومین بر میتابد و همچون مسافری که سر باز گشتش باشد بجانب بالا بر میگردد<sup>۶</sup> ،  
این نگاه او نیز از راه دیده من سر بدرونم برد و مرا بدنبال خویش خواند، و لاجرم بادقتی بیش از آن حد که مآراء عادت است، نظر بخورشید دوختم.  
در آن بالا ، حواس ما را دامنه اختیاری بسیار فزوتتر ازین جاست ،  
و این از برکت آن مکانی است که میبایست اقامتگاه نوع بشر باشد<sup>۷</sup> .

### بقیه از صفحه قبل

دائره و سه صلیب ، آغاز بهار یعنی نوروز است که در آن خورشید مسیر خود را در برج حمل آغاز میکند و اشاره این بند بهمین نکته است - از لحاظ تمثیلی چهاردائره مظهر حنات اربعه اصلی و سه صلیب نشان حنات ثلاثه علم الهی هستند (رجوع شود بچهار سرود آخر برزخ) .

۱ - اشاره بدانکه خورشید درین هنگام در خط استوا سر بر میزند و در مجموعه ستاره‌های برج حمل قرار دارد .

۲ - یعنی ، زمین را با نقش و نگارهای زیباتری میآراید .

۳ - «آنجا» : بهشت زمینی . «اینجا» : روی زمین .

۴ - در نیمکره مقابل نیمکره ما، در صورتیکه بافق مشرق بنگرند خورشید در جانب چپ قرار دارد و نه در سمت راست ، بدین جهت است که بئاریجه بطرف چپ مینگردد .

۵ - اشاره بدانکه عقاب همواره بخورشید خیره میشود، و این نکته در ادبیات ما نیز بکرات آمده است .

۶ - یعنی : مثل شعاعی که بجسمی صیقلی میتابد و منعکس میشود ، و حال مسافری را پیدا میکند که بقصد رسیده و دوباره راه بازگشت را در پیش گرفته باشد ...

۷ - اشاره به بهشت زمینی .

## بهشت

فروغ آنرا مدتی دراز تاب دیدار نیاوردم ، اما همان اندازه نگرستم  
بس بود تا پیرامون آنرا چون آهنی مذاب که از کوره برآمده باشد ،  
فروزان بینم .

و در همان دم ، چنین پنداشتم که روزی دگر برروز افزوده شده <sup>۱</sup> ،  
و تو گوئی آنکس که چنین تواند کرد ، آسمان را بخورشیدی دومین  
آراسته است .

بئاتریچه نظر بر افلاك جاودانی داشت ، اما من دیدگان خویش را  
از آن بالا برگرفته و بدو دوخته بودم <sup>۲</sup> .

چون غرق تأمل بودم ، در ضمیر خویش چنان شدم که « کلائو کو »  
شد ، در آنوقت که خوردن علفی او را در دل دریا مصاحب دیگر خدایان  
کرد <sup>۳</sup> .

اعجاز « برتر از آدمی شدن » <sup>۴</sup> را با کلمات <sup>۵</sup> وصف نمیتوان کرد .  
لاجرم همین نمونه کسانی را که برکت الهی چنین آزمایشی را برایشان مقدر  
دارد ، بس باشد .

۱ - یعنی: گوئی فروزندگی روز دوچندان شده بود .

۲ - از لحاظ سمبولیک ، اشاره بدان است که کسی بی آشنائی قبلی با علم الهی (که  
در اینجا بئاتریچه مظهر آن است) با حقیقت مطلق که خورشید (خدا) نشان آنست آشنا نمیتواند شد .

۳ - کلائو کو Glaucus ( یونانی Glaucus ) ماهیگیری بود که بروایت افسانه‌های  
یونانی گیاه خاصی را خورد و تبدیل بیکی از خدایان دریا شد ، و « اوویدئوس » شرح این ماجرا را  
بتفصیل در فصل سیزدهم « استحالات » خود آورده است . منظور اینست که داته نیز با تأمل  
در چهره بئاتریس ( مظهر علم الهی ) احساس کرده که از قالب آدمی برون آمده و روحی آسمانی  
شده است .

۴ - Trasumanar(e) : این فعل با احتمال قوی ساخته خود داته است و معنی « از

آدمی گذشتن و به ملائک رسیدن » را میدهد .

۵ - این کلمه در متن بصورت لاتینی آن per verba آمده است .

---

## سرود اول

---

تنها تو ای عشق که سرور آسمانی ، تو که مرا با فروغ خویش بالا  
بردی ، میدانی که آیا من در آن دم تنها آن قسمت از وجود خودم بودم  
یا نه، که تو اش در آخر کار آفریدی<sup>۱</sup> .

چون چرخ افلاك که تو جاودانه در اشتیاق وصل خویش در گردش  
داری<sup>۲</sup> ، از راه آن هماهنگی که تو اش نصیب کرده ای و با آن نظم و ترتیبی  
که تو برایش خواسته ای، مرا بسوی خویش خواند ،  
چنین پنداشتم که مسافتی از آسمان در شعله های خورشید میگذاخت ،  
و این مسافت را وسعتی چنان بود که هر گر از بارانی یارودی ، دریاچه ای  
بدان پهناوری زاده نشده است .

تازگی صدا و درخشندگی نور ، چنان آتش شوق و کنجکاوی را  
در من برافروخت که هر کرم شوقی چنین سوزان دردل نبوده است .  
لاجرم ، او که باروح من چنان آشنا بود که خودم، برای فرو نشاندن  
پریشانی من پیش از آنکه پرسشی کنم دهان بگشود ،  
و چنین آغاز سخن کرد : « تو خود خویش را با اندیشه خطا گمراه  
میکنی، و لاجرم آنچه را که در صورت وارستن ازین چنین اندیشه توانی  
دید ، نمی بینی .

---

۱ - «عشق» : خداوند - «آن قسمت از وجود من که در آخر آفریدی» اشاره بروح، که  
بعد از پیدایش جسم در آن جای میگیرد ( رجوع شود بسرود ۲۵ برزخ ) - اصل فکر از انجیل  
آمده ( رساله دوم پولس رسول به فرتیان ، باب دوازدهم ) : « ... شخصی را در مسیح میشناسم  
که تا آسمان سیم ر بوده شد - و چنین شخصی را میشناسم ، خواه در جسم و خواه جدا از جسم  
نمیدانم ، خدا میداند، که بفردوس ر بوده شد » .

۲ - داته در باب دوم «نیافت» مینویسد : « شوق رسیدن بخداوند و در آمیختن با اوست  
که افلاك را بگردش میآورد » . اساس این فکر از افلاطون است که میگوید : «عالم امکان را  
بك شوق محرکه واحد بحرکت میآورد » .

## بهشت

تو اینک بخلاف آنچه میپنداری دیگر در زمین نیستی، وصاعقه ایرا در  
گریز از زادگاه اصلی خود<sup>۱</sup> شتابی کمتر از آن است که تو اکنون در  
راه بالا روی داری .

این سخنان کوتاه و سرور انگیز ، بهمان اندازه که از بند تردیدی  
اولین آزادم کردند بدام تردیدی دومینم افکندند ؛  
گفتم: « از بهتی بزرگ رستم و خرسندم<sup>۲</sup> ؛ اما اکنون ازین در شکفتم  
که چسان از خلال این اجسام سبک<sup>۳</sup> میکنم . »  
آهی از دلسوزی بر کشیدو با شفقت مادری که به پسر تب دار و هذیانگوی  
خوش نگرد ، در من نگریست ،

و چنین آغاز کرد : « هر آنچه هست ، بهمان صورتی که وجود دارد  
بارشته<sup>۴</sup> نظمی پیوسته است ، و همین نظم کلی اشیاء است که جهان را بشکل  
آفرید کار در میآورد<sup>۵</sup> .

آفریدگان اعلی<sup>۶</sup> ، درین نظم آن قدرت لایزالی را عیان میبینند  
که هدف غائی این قانونی که هم اکنون از آن سخن گفتم نیل بدان است ؛  
جمله مخلوقات ، بر طبق شرایط مختلف وجودی خویش ، تابع

۱ - اشاره به «فلك نار» یا کره آتش ، یعنی حلقه آتشی که بقفیده علمای هیئت  
قدیم در میان زمین و فلك قدر فاصله است و هر شعله آتشی از آن جهت روی بیلا میکند که میخواهد  
بار دیگر بدین زادگاه خویش رسد . باید توجه داشت که اکنون داته مشغول طی این فلك است  
تا بفلك ماه برسد .

۲ - خرسندم : requievi ؛ این لغت بهمین صورت لاتینی در متن آمده است .

۳ - اشاره بهوا که از ذرات سبک ساخته شده است ، وداته تعجب میکند که علیرغم  
قانون جاذبه و ثقل ، بجای اینکه در میان این هوا روییائین رود رو بیلا میرود .

۴ - اشاره بگفته «سن تمارس داکینوس» : « لازم است که سراسر جهان باذات خداوندی  
هماهنگ و هم شکل باشد » .

۵ - اشاره بفرشتگان و آدمیان .

## سرود اول

همین نظمی هستند که میگویم، و همه کم و بیش روی بجانب اصل و منبع  
خوش دارند؛

ولاجرم جملگی در دریای بزرگ هستی بجانب بندرهای مختلف  
رهسپارند و رهنمای هر يك از آنان آن غریزه‌ای است که برای این چنین  
رهنوردی بدو اعطا شده است .

همین غریزه است که آتش را بجانب ماه میبرد، و همین غریزه است  
که دل‌های خاک‌نشینان را بتپش میافکند، و هم این غریزه است که زمین را  
درهم میفشارد و آنرا بصورتی یکدست درمیآورد<sup>۱</sup> .

تنها موجودات بی‌شعور نیستند که آماج تیرهای این کمان میشوند،  
بلکه آنان نیز که توانائی ادراک و عشق دارند<sup>۲</sup> چنینند .

مشیت الهی که برین نظم نظارت دارد، با فروغ خود آن آسمانی را  
که در درونش شتابنده‌ترین افلاك در گردش است جاودانه بیحرکت نگاه  
داشته است<sup>۳</sup> ،

و اکنون نیروی یرتاب کننده آن کمانی که همیشه تیرهای خوش  
را بسوی مقصدی میمون میفرستد ما را بجانب این فلك، که پندارم هدف  
غائی مایش خواسته‌اند، روانه دارد<sup>۴</sup> ،

۱ - یعنی : اجزاء زمین را بر اثر قوه ثقل بهم متصل میکند و در کنار هم نگاه میدارد.

۲ - آدمیان .

۳ - اشاره به Empireo ، فلك اعلى با عرش الهی، که بالاترین افلاك همیشه ثابت

است و در درون آن فلك ثوابت و افلاك نه گانه و زمین جای دارند . - « شتابنده‌ترین افلاك » : فلك  
بلورین که در ماورای آخرین فلك سیارات قرار دارد و بنابراین برای هم‌آهنگی با گردش افلاك ،  
تندرتر از کلیه افلاك دگر میچرخد .

۴ - یعنی : ما روی بجانب این فلك ثابت آخرین داریم که مقصد غائی ماست و در راه

وصول بدان باید از افلاك نه گانه بگذریم .

## بهشت

هرچند که غالباً مصنوع يك هنرمند بدان صورت که او خود خواسته است از کار در نمی‌آید، زیرا که ماده را در برابر اندیشه گوشی ناشنوا است<sup>۱</sup>، و بهمین دلیل آدمی را نیز قدرت آن است که با آنکه در چنین جهتی راهش کرده‌اند، گاه ازین راه منحرف شود،

و اگر تمایل ابتدائی او با جاذبه لذات دروغین بجانب زمینش برد، همچو آن آتش که از دل ابرها فرو می‌افتد راه پائین درپیش گیرد<sup>۲</sup>.  
لاجرم، اگر استدلال مرا صحیح‌دانی، نباید بیش از دیدار سر ازیر شدن جو بیاری از کوهساری بلند بدرون دره‌ای، از توجه بدین بالاروی خویش بشکفت آئی.

و وقتی واقعاً جای شکفتی تواند بود که تو، که اکنون از هر قید و بندی رسته‌ای، همچون آتشی شعله‌ور که در روی زمین آرام گیرد همچنان در عالم خاک بر جای مانده باشی<sup>۳</sup>.  
این بگفت و دیده بجانب آسمان گرداند.

۱ - یعنی : غالباً نارسائی ماده باعث میشود که محصول کار يك هنرمند بدان کمال که او خود میخواسته از کار در نیاید .

۲ - اشاره به فلسفه جبر و اختیار که قبلاً در برزخ شرح آن بتفصیل داده شده است .

۳ - اشاره بگفته سن‌تماسی داکینوس : « آتش تا وقتی که در مکان خود باشد آرام است،

اما چون از آن برون آورده شود روی بجانب بالا میکند » .



# سرود دوم

## فلك اول : فلك ماه

### ارواحی که در ایهای نذور خود کوتاهی کرده اند

داته همراه بئانریس از «کره ناره» میگذرد و با بولین فلك آسمان یعنی « فلك ماه » میگذارد، و در آنجا فرس ماه آنرا در میان میگیرد .

تقریباً تمام این سرود صرف توضیح علمی و استدلالی بئانریس در باره ماه و لکههای تاریک و روش آن میشود . داته بنا بر فرضیه علمی رایج دوره خود که اساس آن نظریات «ابن الرشد» فیلسوف و حکیم بزرگ عرب بود ، این لکهها را علامت کمی و زیادی غلظت و وزن مخصوص اجسام در کره ماه میدانند و معتقد است که در قسمتی از این کره که رقیق تر است نور خورشید آسانتر میتابد و انعکاسی کمتر دارد، و در قسمت ثقیلتر آن نور خورشید زیادتر منعکس میشود و در نتیجه این اختلاف تاریکی و روشنی را پدید میآورد ، ولی بئانریس بدون توضیح میدهد که این نظر صحیح نیست و این تاریکی و روشنی از ناحیه افلاکی که بالاتر آمده است .

این نوع مباحثه و استدلال که در قرون وسطی رواج بسیار داشت، بنظر يك خواننده امروزی نامأنوس و غیرعادی میآید ، ولی برای خواننده «کمندی الهی» دلیل بارزی بر عطش « دانش طلبی » داته است که در هر مسئله علمی سراغ حل و درك عمیقانه علل و عوامل آن میرود . خود داته قبلاً در کتاب «ضیافت» ( Convivio ) نظری مؤید نظریه علمی ابن الرشد، (که در آن زمان ترجمه معروفی از حکمت او بزبان لاتینی بنام *De Substantia orbis* در دانشگاههای بزرگ اروپا تدریس میشد ) ابراز داشته بود ، ولی درین سرود «بهشت» که مؤخر بر کتاب «ضیافت» اوست ، داته نشان میدهد که عقیده اش درین باره عوض شده و فرضیه جدید بنظرش منطقی تر و معقول تر آمده است .

از نظر « سمبولیک » این فلك ماه برای داته مفهوم علم صرف و نحو (*grammatica*) را در میان سه رشته اصلی علوم بشری که سایر علوم از آنها مشتق شده اند دارد . خودش در قسمت دوم «ضیافت» مینویسد : « میگویم که آسمان ماه را میتوان شبیه علم صرف و نحو دانست ، زیرا کره ماه تنها کره ایست که بکشدت نیست و تاریکی و روشنی دارد و اشعه خورشید در آن میشکند ، و نیز تنها کره ایست که تغییر شکل میدهد و خورشید گاه بیک طرف و گاه طرف دیگر آن

---

## بهشت

---

می‌تابد، و ازین دو لحاظ مانند علم گرامر است که از یکطرف اشعه منطبق و استدلال هیچیک از کلمات آنرا طوری روشن نمی‌تواند کرد که در مفهوم آن ابهام و تردیدی نماند، و از طرف دیگر تابش نور منطبق بدین کلمات، گاه از یکسو و گاه از سوی دیگر، صورتها و ترکیبهای خاصی بدانها میبخشد که در حالات مختلف از آنها مفهومیهای مختلفی نتیجه میشود .



## سرود دوم

شما که در اشتیاق شنیدن ، سوار بر زورقی کوچک بدنبال کشتی من  
که آواز خوانان براه خود می‌رود روانه شده‌اید ،  
هم اکنون بیدار سرزمینهای خویش باز گردید و دست ازین  
دریا نوردی بردارید، مبادا که درین راه مرا کم کنید و سرگردان مانند<sup>۱</sup>؛  
هرگز کسی درین دریا که من بزیر پای آورده‌ام زره نوردید<sup>۲</sup>، زیرا  
این دریائی است که در آن «مینروا» با دم خویش پیشم میراند، و «آپولو»  
رهبرم میکند، و پریان نه گانه خرسان را نشانم میدهند<sup>۳</sup> .  
اما شما کسان دگر که معدودی بیش نیستید<sup>۴</sup>، و خیلی زود روی  
بجانب آن مائده ملائک<sup>۵</sup> برده‌اید که درینجا از آن می‌خورند و هرگز  
سیر نمیشوند ،

۱- مراد ازین دو بند اینست که اگر درك مفاهیم دوفسمت «دوزخ» و «برزخ» آسان بود ، درك مفاهیم « بهشت » که فلسفی‌تر است و از حقائق عالی‌تر سخن میگوید چندان آسان نیست، و کسیکه قدرت چنین ادراکی را در خویش نمیبیند بهتر است که از هم اکنون دست از اینکار بردارد و کتاب را برهم گذارد .

۲- یعنی : هیچکس تاکنون زبان بوصف آنچه خواهیم گفت نگشوده است .

۳- مینروا ( Minerva ) یونانی Athena ) : ربه‌التوع خرد در میتولوژی یونان و روم. آپولو ( Apollo ) یونانی Phoebus ) : خدای هنر- « پریان نه گانه » ( Muse ) : پریان الهام‌بخش شعرا و هنرمندان. « خرسان » Orse : اشاره به مجموعه ستارگان «دبا کبر» و «دبا صفر» ( خرس بزرگ و خرس کوچک ) که ستاره قطبی شمال آخرین ستاره مجموعه اخیر است. « خرسان را نشانم میدهند » ، یعنی مرا رو بشمال ( در جهت صحیح ) راهنمایی میکنند .

۴- اشاره به خواص .

۵- al pan degli angeli ( بنان فرشتگان ) : علم و اطلاع - این تعبیری است که داتته

خود در آغاز کتاب «ضیافت» وضع کرده است .

کشتی خویش را در این دریا براه افکنید و پیش از آنکه آب در پشت سر من بآرامش نخستین بازگشته باشد، در شیار کشتی من بدنالم آئید. بیگمان آن دلیرانی که از «کلکو» گذشتند، بیدار «جازون» که کشاورزی پیشه کرده بود آن اندازه اسیر شگفتی نشدند که شما درین راه خواهید شد<sup>۱</sup>.

عطش فطری و جاودانی شناسائی آن دیاری که همانند ذات الهی ساخته شده<sup>۲</sup>، مارا تقریباً با همان سرعتی که آسمان را در گردش میبینید، پیش میبرد.

«بتاریچه» بیلامینگریست، و من بدو، و در زمانی معادل آنکه شاید جای دادن تیری در کمانی و کشیدن و پرتاب کردنش را ضرور باشد خویش را بمکانی رسیده دیدم که در آن چیزی معجز آسا نظر مرا بخود خواند؛ لاجرم آنکس که تمنای من از دیده اش پنهان نمیتوانست ماند، با صفائی که با زیبائیش برابر بود بسوی من چرخید و گفت: «روی اندیشه را بسوی خداوند کن و حق شناسانه سپاس گوی، زیرا که وی در این دم مارا با اختر نخستین<sup>۳</sup> در آمیخته است.»

چنینم نمود که ابری فروزان و پهناور و درهم فشرده و شفاف، بسان

۱- اشاره به ارگونائوتها Argonautic که بنا بروایت میتولوژی یونان در طلب قوچهای زرین به کلکیدس (بایتالیائی Colco) رفتند و در آنجا سردسته ایشان جازونه Giasone (در اصل Jason) برای اغفال پادشاه این سرزمین که صاحب قوچهای زرین ینم بود خود را کشاورز خواند (دوزخ، صفحه ۳۱۹، شرح ۲). کلمه «دلوران» در اینجا ترجمه gloriosi است.

۲- اشاره به فلک آخرین، که عرش الهی در آنست.

۳- ماه... درین هنگام بتاریچه ودانه بفلک قمر رسیده اند.

## سرود دوم

الماسی که آفتاب بر آن تابد ، مارا در میان گرفته است .  
مروارید جاودان<sup>۱</sup> در دل خوشمان پذیرفت ، و این همچو آن بود که  
قطره آبی بی آنکه شکافته شود شعاعی تابان را در خود بپذیرد .  
اگر کمزور در آنم جسمی بودم ، و با آنکه درین جهان معقول نمینماید  
که سطحی سطح در گرا بخویش پذیرد<sup>۲</sup> ، با این جسم دیگر چنان در آمیختم  
که تنها در صورت نفوذ دو جسم در یکدیگر باید چنین شود ،  
در آن صورت میبایست بیشتر از پیش مشتاق دیدار آن جوهری شوم  
که در آن طبیعت مارا با ذات خدای در آمیخته و پیوسته میتوان دید<sup>۳</sup> .  
در آنجا آن حقیقتی کهما از راه ایمان ، و بی آنکه اثباتش ضرور باشد ،  
بر آن وقوف داریم ، مستقیماً بچشم ما خواهد رسید<sup>۴</sup> و صورت بدیهیاتی  
که مورد اعتقاد آدمیان است تجلی خواهد کرد<sup>۵</sup> .  
در پاسخش گفتم: «ای بانو<sup>۶</sup> ، با منتهای اخلاصی که میتوانم ، بدرگاه  
آنکس که از جهان خاک بیرونم کشید شکر میگذارم .

۱ - eterna margarita : ماه .

۲ - اشاره بدانکه بتاتریجه وداته وارد ماه شده اند ، بی آنکه سطح ماه برای زامدادن آنها گشوده شده باشد .

۳ - اشاره به مسیح ، که در وجود او ترکیب بشری با جوهر خداوندی در آمیخته است .

۴ - یعنی : این جنبه الوهیت مسیح که در روی زمین بی آنکه دلیلی بر آن بخواهیم مورد قبول ماست ، در آسمان عملاً ثابت خواهد شد .

۵ - نقل از انجیل ( رساله اول پولس رسول به قرتیان ، باب سیزدهم ) : « ... زیرا که الحال هر آینه بطور معما می بینم ، لکن آنوقت روبرو ؛ الان جزئی مرفقی دارم ، لکن آنوقت خواهم شناخت » . و ( رساله دوم پولس رسول به قرتیان ، باب پنجم ) : « ... مادامیکه در بدن متوطنیم از خداوند غریب میباشیم ، زیرا که با ایمان رفتار میکنیم نه بدیدار » .

۶ - بانو : Madonna ؛ این لقب که خیلی احترام آمیز است و همیشه در مورد مریم بکار میرود ، ازین پس غالباً به بتاتریجه داده میشود .

## بهشت

اما مرا بگوئید که ماهیت لکه‌های تاریک این جسم که در آن پائین، در روی زمین، مردمان از آنها افسانه‌ها دربارهٔ قایل ساخته‌اند چیست<sup>۱</sup>؟  
تبسمی ملایم کرد، و گفت: از این پس عجب مدارا اگر پندار  
آدمیان دربارهٔ آن چیزها که با مفتاح حواس بشری گشودنی نیستند<sup>۲</sup>، براه  
خطا رود،

زیرا تو خود می‌بینی که نیروی منطق ما را، حتی در آنوقت که  
از حواسمان پیروی میکند، جز بالهائی کوتاه برای پرواز نیست.

امانخت بمن بگوی که خود در این باره چه عقیده داری؟<sup>۳</sup> و من  
گفتم: «پندارم که آنچه در بالا چنین گوناگون مینماید، ترکیب اجسام  
سبک و اجسام سنگین است»<sup>۴</sup>.

واو گفت: «هم اکنون آشکارا خواهی دید که پندارتونا بچه حد  
فاصواب است، بشرط آنکه خوب بدان دلائلی که علیه آن اقامه خواهم  
کرد، توجه کنی»<sup>۵</sup>.

فلک هشتمین<sup>۶</sup>، اختران بسیار را در نظر شما جلوه گرمیکند، که

---

۱ - اشاره به لکه‌های تاریک ماه که در افسانه‌های قدیمی آنها را پشته‌های خاری میدانستند  
که قایل، پسر برادر کش آدم پیغمبر، بردوش دارد (دوزخ، صفحه ۳۳۷ شرح ۳)  
۲ - یعنی: آن معماهای آفرینش که از راه حواس و منطق بحد آنها موفق  
نمیتوان شد.

۳ - یعنی: اجسامی که وزن مخصوص کم و اجسام دیگری که وزن مخصوص زیاد  
دارند، بمبارت دیگر آنها که مایع یا بخار یا اجسام بیسار سبک وزند، و آتشی دگر که سورت  
جامد و سنگین دارند.

۴ - بحثی که بنائریس در اینجا شروع میکند، چهارده بند یعنی تقریباً تا نلک آخر  
سرود را شامل میشود؛ این مقدمهٔ بحثهای استدلالی و فلسفی متعدد و مفصل «بهشت» است که  
تا آخر کمدی الهی ادامه مییابد.

۵ - آسمان نوابت (رجوع شود بسرود بیست و سوم).

---

## سرود دوم

---

چنانکه آسان در میتوان یافت جمله آنها را از نظر کیفیت و از نظر کمیت نور،  
صوری مختلف است .

اگر این امر را علت سبکی و سنگینی آنها بود ، میبایست جمله  
این اختران را ماهیتی همانند باشد ، زیرا که از این بابت برخی بیشتر  
سهم میبردند ، و برخی کمتر ، و برخی نیز درست باندازه آن دگران .  
اما ، از اصول مختلف صوری خصائصی مختلف ناشی میشوند ، و  
اگر عقیده نودرست بود در آن صورت میبایست جمله این خصائص ، منهای  
یکی از آنها ، از میان بروند<sup>۱</sup> .

ازین که بگذریم ، اگر سبکی دلیلی باشد که تو برای پیدایش این  
لکه ها میجوئی ، در این صورت باید که این سیاره یا از سوئی تاسوی دیگر  
یکسره محروم از ماده باشد ،

و یا همچو چربی و خشکی که در جسمی پراکنده است : جابجا  
صفحات کتاب خود را تغییر دهد<sup>۲</sup> .

در صورت صحت این نظر ، میبایست مورد نخستین در هنگام کسوف  
بائبات رسد ، یعنی نور همچنانکه از خلال تمام اجسام بخاری شکل میکنند  
ازورای آن بگذرد<sup>۳</sup>

---

۱ - یعنی : اگر تنها قانون ثوابت و سیارات ، قانون کمی و زیادی وزن بود ، کلیه قوانین  
اصلی آفرینش منهای این يك قانون ثقل از میان میرفت ، و چنین چیزی ممکن نیست ، زیرا که  
خصائص مختلف از اصول مختلف ناشی میشوند و نه از يك اصل واحد .

۲ - یعنی : یا باید لکه های ماه نوارهایی از اجسام سبک باشند که در خلال جسم سنگینی  
که ماه از آن ساخته شده سراسر ماه را فرا گرفته باشند یا اینکه تنها تا عمق محدودی را  
شامل باشند .

۳ - این توجه خاص بدینکه کسوف نتیجه آن حائل شدن کره ماه میان زمین و خورشید  
است ، برای دوران قرون وسطی خیلی جالب بنظر میآید .

## بهشت

درحالیکه این چنین نمیشود : بنا براین فقط آن احتمال دیگر باقی میماند، و اگر بطلان آنرا نیز ثابت توانم کرد خطای نظریه تو خود بخود باثبات خواهد رسید .

اگر فضای رقیق از سوئی تاسوی دیگر مستقر نباشد ، خود بخود نتیجه میشود که برای آن، حدی است که در ماورای آن آنچه مقابل این سبکی است راه عبور بشعاع نور نمیدهد ؛

و در این حد، شعاع خورشید همچون انعکاس رنگها در روی شیشه‌ای که پشت آنرا سرب اندوده باشند ، منعکس میشود<sup>۱</sup> .  
البته میتوانی گفت که از آنرو شعاع در آنجا از قسمتهای دیگر تاریکتر مینماید که در عمقی بیشتر منعکس میشود .

اما اگر خود دست بازمایش زنی ، از قید اینچنین استدلال رهائی خواهی جست ، زیرا که تجربه آن منبعی است که جو بیاران جمله هنرهای شما از آن سرچشمه میگیرند<sup>۲</sup> .

سه آئینه بر گیر، و دوتا از آنها را در فاصله ای مساوی از خویش بگذار، و سومی را در فاصله ای دورتر از آن دو، بصورتی که آنرا درست در میان آن دوتای اولین بینی. پس روی بجانب آنها کن، و چنان کن که از پشت سر

---

۱ - یعنی : اگر این سبکی تنها در قسمتهای از ماه و تا عمق معینی برقرار باشد ، در آنصورت اشعه خورشید که ازین منطقه حاکی ماوراء میگردد در رسیدن به قسمت تھیل و حاجب ماوراء ، باید همچنانکه بآئینه‌ای برخورد ، منعکس شود . - شیشه‌ای که در پشت خود طبقه سرب پنهان دارد<sup>۳</sup> : آئینه .

۲ - یعنی : ممکن است تصور کرد که تاریکی شعاع از آن می‌آید، که بجای اینکه این شعاع در سطح ماه منعکس شود در فاصله‌ای عمقی انعکاس بیابد ، اما تجربه علمی نشان میدهد که دوری و نزدیکی محل انعکاس در شدت آن تأثیری ندارد . طی چندین بند بعد این موضوع بتفصیل توضیح داده شده است .



## سرود دوم

تونوری براین سه آئینه تابد و انعکاس این نور از این هر سه آئینه بسوی  
توباز گردد .

در این صورت آن نور را که دورتر از آن دوتای دیگر منعکس شده ،  
خواهی دید که بزرگی آن دو را ندارد ، ولی نوری که دورترین همه است  
درخششی همپایه آنها دارد .

و همچنانکه با تابش شعاع گرم ، ماده برف هم رنگ و هم برودتی را  
که در آغاز کار داشت از دست میدهد<sup>۱</sup> ،

تونیز که اکنون بحقیقت پی برده ای از این پس چنین خواهی  
بود<sup>۲</sup> ، و اکنون میخواهم که درون ترا با فروغی چنان شدید روشن کنم  
که فی نفسه بدرخشش در آید .

در آسمان صلح الهی<sup>۳</sup> جسمی در گردش است که هستی جمله آنچه  
درون آن است ، بدان وابستگی دارد<sup>۴</sup> .

آسمانی که در زیر آنست و این همه اختران را در خویش دارد ، این  
مایه هستی را در جوهرهای مختلفی که هم جدا از آنند و هم اجزائی از آن ،  
توزیع میکند<sup>۵</sup> ؛

۱ - اشاره بدانکه برف بر اثر تابش خورشید ذوب میشود و شفافیت و برودت خود را از دست میدهد . بعضی از مفسرین این جمله را فوب فها نمودار شدن زمینی که در زیر آن پنهان است معنی کرده اند .

۲ - یعنی : تابش خورشید منطق من استحکام فرضیه خطای ترا از میان برده است .

۳ - اشاره به Empireo ، عرش اعلی .

۴ - اشاره به Primo Mobile که گردش جمله افلاک درون آن صورت میگیرد و دوزندگی

آدمیان و موجودات بدان وابسته است .

۵ - آسمان بعد از فلک هشتمین ، یا فلک نوابت ، که این جوهری را که از فلک  
علیا گرفته میان «جوهرهای مختلف» یعنی ستارگان توزیع میکند .

## بهشت

افلاك دگر، بر حسب طبایع مختلف خویش، خصائص مشخصی را که درخود نهفته دارند، و نیز بندهای خاص خویش را، در راه غایت مقصود خود بکار میاندازند<sup>۱</sup>.

و چنانکه از این پس خواهی دید این عوامل اصلی جهان هستی بدین ترتیب از درجه‌های بدرجه‌ای میروند، و هر يك از آنها آن مایه‌ها را که از درجه بالاتر گرفته بدرجه پائین تر میدهد<sup>۲</sup>.

اکنون نیک توجه کن که چنان من با استدلال خویش بجانب آن خیری میروم که تو در طلب آنی<sup>۳</sup>، بدانسان که بعد از آن تو خود از گذار توانی گذشت<sup>۴</sup>.

همچنانکه آهنگری باید تا پتك برسندان زند، نفوذ افلاك مقدس را نیز وجود گردانندگان مسعود<sup>۵</sup> ضرور است،

و آسمانی که همه اختران زیبائی بخش آند<sup>۶</sup>، تصویر آن جوهری را که مایه گردش آن است میگیرد و از آن مهری میسازد<sup>۷</sup>،

و همچنانکه روح در قالب خاکی شما<sup>۸</sup> در میان اعضای مختلف تن

۱ - یعنی: هر يك از افلاك دگر، قسمتی از این جوهر را که با آنان متناسب است میگیرند و آنرا در راه انجام مأموریت خویش و نیز بمنظور توسعه آن خصائصی که خاص ایشان است (بذرها) بکار میبرند.

۲ - عوامل اصلی: افلاك - منظور اینست که هر فلك جوهر وجودی را از فلك بالاتر کسب میکند و بفلك پائین تر انتقال میدهد.

۳ - اشاره بخداوند.

۴ - یعنی: وقتی که دیدگان بصیرت را کشودم، خود بی احتیاج بمن پیش میتوانی رفت.

۵ - *beati motor(i)*: اشاره به فرشتگان (دوزخ صفحه ۱۷۹، شرح ۱)

۶ - فلك نوابت.

۷ - یعنی: نقش خداوند را میگیرد و آنرا بصورت مهری بر جمله افلاك میزند.

۸ - در اصل: *a vostra polve*: در گردوغبار شما. اصل فکر از نورات است

(نورات، سفریدایش، باب سوم): «... زیرا که تو خاك هستی و بخاك خواهی برگشت».

---

## سرود دوم

---

که هر يك وظيفه‌ای بر عهده دارند تقسیم میشود ،  
به‌مينسان حکمت ازلی کمال خویش<sup>۱</sup> را میان اختران توزیع  
میکند ، ولی در همه حال وحدت خود را در حرکت محفوظ میدارد .  
هر خصیصه ای در صورت خاص خود با جسم ارزنده ای که این  
نیروش بجنبش در آورده است می‌پیوندد و با آن چنان در می‌آمیزد که زندگی  
با شما .

و این نیرو که با جسم آسمانی در آمیخته است ، بیرکت آن کیفیتی  
که زاینده آنست در این جسم بتجلی در می‌آید ، همچنانکه برق شادی در درون  
پلکهای آدمیان میدرخشد .

از این نیرو است که فرق ظاهری نوری با نور دگر ناشی میشود ، و  
نه از سنگینی و سبکی : این است آن اصل مشخص  
که باقتضای گرم خویش تاریک و روشن را پدید می‌آورد<sup>۲</sup> .

---

۱ - در اصل : خیر متعدد او *sua bontata multiplicata* .  
۲ - از مجموع این بحث نتیجه میشود که آنچه حکمفرمای واقعی نوابت و سیارات است  
قانون وزن و غلظت نیست ، بلکه نیروی محرکه است که از جانب آسمان می‌آید ، و بنابراین لکه‌های  
ماه در حقیقت مظهر نمونه‌های مختلف این نیروی محرکه است ، نه علامت اینکه قسمتی از ترکیب  
ماه سبک و قسمتی دیگر سنگین باشد .

# سرود سوم

## آسمان اول: فلک ماه

### ارواحی که در ایفای ندور خرد کوتاهی کرده اند

این سرود سراسر به فلک ماه اختصاص دارد، ودانته در آنجا بانختین ارواح در آسمان روبرو میشود؛ در دوزخ ارواح صورت جسمانی روشن و مشخصی دارند، بطوریکه حتی برخی از آنها را با دست لمس میتوان کرد، ودانته خود در یکجا مواز سربکی از دوزخیان میکند. در برزخ این ارواح صورتی لطیف تر و مجرد تر پیدا میکنند، چنانکه نور آفتاب از آنها میگذرد ودانته که در صدد معانقه با روح آشنائی برمیآید آغوش بروی او میگذارد و چیزی در بازوان خود نمیبیند، اما خطوط چهره و اندام وی را بخوبی تشخیص میدهد. در «بهشت» ارواح صورتی ازینهم مجرد تر دارند؛ زیرا همه آنها چنان با نوری که از ایشان ساطع است درآمیخته اند که خطوط و مشخصات اندام و صورتهایشان را تشخیص نمیتوان داد، و همه آنها شکلی مهم و شج مانند دارند که جنبه «تجرد» و معنی در آن فوشر است.

در فلک ماه، دانه با ارواح روبرو میشود که مرتکب نوع خاصی از سهل انگاری شده اند، بدین معنی که در حیات زمینی خود بهمدی که با خدای خویش بسته بودند وفا نکرده اند، منتها این عدم ایفای بعد از جانب آنها الزامی بوده و خودشان در آن دخالتی نداشته اند. این ارواح، مانند دوستی دیگری که بعداً در افلاک عطارد و زهره بادانته روبرو میشوند، هنوز نشان مختصری از قالب زمینی و شکل انسانی خود دارند، رفی المثل دانه تشخیص میدهد که زنی با او طرف گفتگو است و فقط زیبایی خارق العاده این زن در قالب «بهشتی» اوست که شاعر را از شناسائی او باز میدارد، در صورتیکه روح بدو تأکید میکند که در روی زمین با دانه آشنا بوده است. در افلاک بالاتر همین بازمانده مختصر از صورت خاکی نیز از میان میرود و دیگر تشخیص هویت ارواح از روی شکل ظاهری آنها امکان پذیر نیست.

ظاهراً شباهت خاصی از لحاظ طبقه بندی «بهشت» در میان این فلک اول بهشت و طبقات اول «دوزخ» و «برزخ» موجود است، بدین معنی که در این هر سه طبقه ارواحی جای دارند که مرتکب سهل انگاری و ضعف نفس شده اند: در «دوزخ» این ارواح ساکن طبقه اول، آتھائی هستند که اثر و خاصیت وجودی از خود نشان نداده و با آنکه جرم خاصی ندارند قسمی در راه خدا نیز برداشته اند.

## مقدمه سرود سوم

در «برزخ»، برزخیان طبقه مقدماتی آنها بودند که تا آخر عمر در توبه و استغفار تامل کرده و فقط در دم مرگ یا اندکی پیش از آن دست بدامان خداوند زده‌اند. در «بهشت» ارواحی در فلک اول بسر می‌برند که اراده‌ای قوی برای معانت ازینکه دیگران آنها را بزور از ایفای بهد بازدارند نشان نداده‌اند، و بشاتریس در سرود بعد خود درین باره توضیح کافی میدهد.

ولی برای چه داتنه این ارواح را در فلک «ماه» جای داده و چه وجه شبهی میان ماه و وضع ایشان هست؟ پاسخ این سؤال را باید در صفاتی جست که اخترشناسان قدیم برای ماه و نور آن قائل بودند. بونی Buti مفسر معروف کمندی الهی، درین باره نقل از «المبصر» اخترشناس عرب مینویسد: «ماه کره‌ای سرد و مرطوب و مرموز است. گاهی در ما ایجاد خونگرمی و نشاط و آمادگی برای کار میکند و گاه حس خلوص و احتیاج بدعا و نیایش پدید می‌آورد. همیشه برانگیزاننده حس جمال پرستی و زیبایی دوستی است، ولی محرك استعداد سحر و جادو، علوم غریبه، اکتشافات و سیاحت‌های ببری و بحری نیز هست. از لحاظ احساساتی، ستاره خاص زنان نجیب و زناشویی‌های مسعود است و این جنبه خوب آن، پایایی جنبه دیگری می‌آید که مربوط بنفوذ این ستاره در پیمان شکستن و تهمت بستن و دروغ گفتن است.»

باید متوجه بود که در «اخترشناسی» قدیم همیشه بنفوذ هر ستاره در روحیات و اخلاق کسانی که در زیر نفوذ آن ستاره بدنیا می‌آمدند اهمیت زیاد داده میشد بدین جهت بود که برای تعیین مقدرات هر کس بسراغ «ستاره» او میرفتند. در مورد بقیه افلاک «بهشت» نیز همین نکته رعایت شده است.

## سرود سوم

آفتابی که پیش از آن دلمرا با آتش عشق گرمی بخشیده بود<sup>۱</sup> ،  
این بار با استدلال و برهان پرده را فرارویم از چهره دلپذیر حقیقت زیبا  
برداشت .

برای آنکه اعتراف کرده باشم که دست از پندار خطای خوش  
برداشته و متقاعدشده‌ام، تا آن حد که ضرور بود سر بالا بردم تا سخن بگویم ؛  
اما در این هنگام چیزی دیدم که تأمل در آن سخت شیفته خوشم  
کرد ، چنانکه اعتراف خود را از یاد ببردم .

همچنانکه خطوط چهره ما ، در شیشه های حاکی ماوراء و صیقلی  
یا در آبهای روشن و آرام و نه چندان زیاد که عمقشان تاریک نماید  
انعکاسی چنان ضعیف دارند که مرواریدی بر پیشانی سپیدی فزون  
از آن مردمک دیدگان ما را بخویش نمیخواند ،  
بهمانسان چهره ای چند را دیدم که آماده سخن گفتن مینمودند ،  
و این مرا دچار خطائی خلاف آن توهم کرد که مردی را عاشق چشمه ساری  
کرده بود<sup>۲</sup> .

۱- بئاتریس .

۲- یعنی : در شیشه و نه در آئینه .

۳- اشاره به داستان نرگس Narcissus که بنا بر روایات یونانی صورت خود را در آب  
دید و عاشق آن شد (دوزخ ، صفحه ۴۷۳ ، شرح ۱) . - خطائی خلاف آن : اشاره بدانکه  
نرگس تصویری را آدمی واقعی پنداشته بود و دانته در اینجا روحی واقعی را بجای تصویری میگیرد .



ارواحی چند را دیدم که آماده سخن گفتن مینمودند (صفحه ۱۱۵۶)

## سرود سوم

چون این بدیدم آنها را تصاویری پنداشتم که درجائی منعکس شده باشند، و روی بر گرداندم تا صاحبان اصلی این تصاویر را ببینم ؛  
و هیچ ندیدم، و لاجرم به روبروی خویش نکریستم و نظر بر چهرهٔ راهنمای مهربانم دوختم که لبخند او گرمی نگاه مقدسش را فروتر می‌کرد.  
وی بمن گفت: «عجب مدارا اگر مرا بر اندیشه‌های باطل خویش خندان بینی، زیرا که هنوز این اندیشه‌ها را در طلب حقیقت پائی استوار نیست، و بالعکس بشیوهٔ دیرین خود، ترا بیهوده سرگردان دارند: اینان که میبینی ارواحی واقفیند<sup>۱</sup> که بسبب کوتاهی در ایفای نذور بدینجا فرستاده شده اند.

لاجرم با آنان سخن بگویی و آنچه را که گویند بشنو و بپذیر، زیرا که فروغ حقیقت که سرپایشان را از شوق آکنده دارد، آنان را امکان جدائی از خویش نمیدهد<sup>۲</sup>».

چون این بشنیدم به شبحی که بیش از دیگران شائق گفتار مینمود روی کردم و چون مردی که میلی فزون از اندازه پریشانش کرده باشد بسخن پرداختم:

«ای روحی که برای سعادت جاوید آفریده شده ای و این شادکامی را از برکت آن حیات جاودان داری که جز آن کس که لذتش را چشیده باشد کسی مفهوم واقعی آنرا نمیتواند دانست،  
مرا بسی خوشایند است اگر از نام و نشان خویش آگاهم کنی.»

۱- در اصل: اجسام واقعی vere sustanze

۲- یعنی: اینسان چنان مجذوب حقیقتند که سخنی جز بر است نمیتوانند گفت.  
«فروغ حقیقت» در اینجا اشاره به ذات الهی است که در بارهٔ «دوری از آن» در اواخر بهشت توضیح داده خواهد شد.



## بهشت

و آنگاه وی با دیدگانی خندان و بی آنکه درنگی کند چنینم پاسخ داد :

« احسان ما در بروی هیچ اشتیاق شایسته ای نمییندند ، زیرا کرم  
اعلی مایلد است که در بارخوش را سراسر همانند خود بیند<sup>۱</sup> .

من در روی زمین با گره ای بودم و صومعه نشینی<sup>۲</sup> ؛ و اگر نیک بیندیشی  
تجلی خیره کننده زیبائی کنونی من ترا از شناسائیم باز نتواند داشت<sup>۳</sup> .  
در این صورت درخواهی یافت که من « پیکاردا » یم<sup>۴</sup> که همراه این  
عاقبت بخیران دگر در کندترین افلاک<sup>۵</sup> بسر میبرم<sup>۶</sup> و نیکبختم .  
تمایلات ما که فقط با آن آتشی که روح القدس را پسند خاطر است  
شعله بر میافروزند ، با آن سعادتسی که وی خواسته است دمساز و از آن  
شادمانند<sup>۷</sup> .

و این وضع ما که چنین مینماید<sup>۷</sup> از آن جهت برای ما خواسته شده که

- ۱- کرم اعلی : خداوند . اصل فکر از انجیل است ( رساله اول یوحنا رسول ، باب چهارم ) :  
« ... و ما دانسته و باور کرده ایم آن حجتی را که خدا با ما نموده است - خدا محبت است و هر که  
در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی<sup>۱</sup> .
- ۲- صومعه نشین : *sorella* ( خواهر مقدس ) اشاره بدختران تارك دنیا .
- ۳- یعنی : با اینکه زیبائی من اکنون بخاطر بهشتی بودم در حد کمال است باز هم اگر  
وقت کنی شاید که مرا بشناسی .
- ۴- *Piccarda* ، اشاره به « پیکاردا دونائی » خواهر « فورمزه دونائی » ( رجوع شود به  
سرودهای ۲۳ و ۲۴ برزخ ) و « کورسودونائی » ( رجوع شود بسرود ۲۴ برزخ ) ، که داته در  
برزخ از فوره زه احوال او را میبرد . این خانم زیبا اندکی بعد در متن همین سرود عاقبت خودش  
را برای داته حکایت میکند .
- ۵- سعادت مندان دگر : سایر ارواح بهشتی . - « کندترین افلاک » : فلک ماه که چون  
از همه افلاک دیگر بزمین نزدیکتر است ، کندتر از همه میچرخد .
- ۶- یعنی : چون ما در اینجا روحاً مطیع محض روح القدس ( یکی از مظاهر ثلاثه خداوند  
در آئین مسیح ) هستیم ، بهره او خواسته باشد راضی و از آن شادمانیم .
- ۷- اشاره بدانکه این ارواح در پائین ترین طبقه بهشت ، یعنی در فلک قمر  
سر میبرند .

## سرود سوم

در ادای نذرهای خوش سهل انگاری کردی بهو قسمتی از آنها را نادیده گرفتیم.<sup>۱</sup>  
چون چنین شنیدم، بوی گفتم: «نمیدانم در فروغ پر جلال شما<sup>۲</sup>  
چه چیزی خدائی متجلی است که شباهت شما را با آنچه بودید از میان  
برداشته است؛

و از این سبب است که حافظه من در این باره چیره دستی توانست  
کرد؛ اما اکنون گفته تو بیاریم آمد، چنانکه اینک آسانترت باز  
نوانم شناخت.

اما بمن بگوی که شما که در اینجا سعادت جاودان دارید، آیا باز  
مشتاق اقامتگهی بالاتر از اینید تا بهتر ببینید یا محبوبتر باشید<sup>۳</sup>؟  
وی بهمراه آن ارواح دگر لبخندی کوتاه زد و پس آنگاه با لحنی  
چنان پرسرور که پنداشتی از عشق در آتش نخستین<sup>۴</sup> میگداخت پاسخ داد:  
«ای برادر، آرزوهای ما با دست احسان که بما تنها آنچه راهینماید  
که خود دارای آنیم، و داشتن عطش برای چیزهای دگر را بما اجازه  
نمیدهد، بر آورده شده اند.»

۱- اشاره بدانکه این بانو با خداوند پیمان داشت که زندگیش سراسر در صومعه و دیر بگذرد، ولی چنین نشد.

۲- این کلمه «شما» خطاب داته به جمیع این ارواح است، و وی اندکی بدهن گامیکه  
بتنهائی با «یکاروا» سخن میگوید بدو «تو» خطاب میکند.

۳- این شعر از شعرهای مبهم کمندی الهی است که موجب تفسیرهای بسیار و غالباً  
متناقض شده است. اصل آن چنین است: *per più vedere, o per più farvi amici*؛  
بطور کلی مفسرین قدیمی مفهوم این مصرع را این دانسته اند که: «برای بهتر دیدن خداوند و  
برای نزدیکتر بودن بدو». ولی بسیاری دیگر نیز آنرا: «برای دیدن تعداد بیشتری از ارواح  
بهشتی و جلب دوستی عده زیادتری از آنان» معنی کرده اند.

۴- خداوند. ۵- یعنی: خداوند ما را با آنچه داریم راضی و خوشبخت دارد، چنانکه آرزوی وضعی  
دیگر را نمیکنیم، و اگر جز این بود غیر از آن میخواستیم که خداوند خواسته است، و این  
کفر است.

## بهشت

اگر ما را اشتیاق بالا رفتن بود، چنین شوقی با خواسته آن کس که این اقامتگاه را بما ارزانی داشته ساز کار نمی‌آید :  
و این چنین ناسازگاری‌شان این افلاک که در آنها بالضروره<sup>۱</sup> با احسان میباید زیست نیست، بشرط آنکه مفهوم این احسان رانیک دریایی .  
از آن مهتر، جوهر و اصل زندگانی پر سعادت ما همین است که مطیع اراده الهی باشیم تا از این راه اراده‌های ما و او در آمیزند و یکی شوند<sup>۲</sup> :

لاجرم جمله ما ساکنان این دیار از اینکه هر دسته‌ای در آسمانی دگر جای داریم خرسندیم، و آن پادشاهی<sup>۳</sup> که میل ما را با اراده خود یکی میکند، نیز چنین میخواهد :

این اراده اوست که مایه صلح ماست. اوست آن دریائی که همه روی بدان دارند، چه آنها که خودش می‌آفریند و چه آنها که بدست طبیعت پدید می‌آورد. «  
چون این بشنیدم برایم روشن شد که در آسمان همه جا بهشت است<sup>۴</sup> هر چند که برکت خیر متعال بر همه جای آن بیکسان نازل نشود .  
اما چون گاه اتفاق می‌افتد که خاطر از غذائی سیر میشود در حالیکه

---

۱ - *necesse* این کلمه در متن تماماً بصورت لاتینی آن بکار رفته است تا اهمیت خاص آن در گفته روح بهشتی بهتر نمودار شود . مفهوم این بند اینست که اساس زندگی بهشت احسان و محبت است .

۲ - نقل از سن تلماس آکینوس : « اراده خداوند قانون اصلی است که کلیه اراده‌های معقول باید طبق آن تنظیم شوند » .

۳ - اشاره بخداوند .

۴ - اصل فکر از انجیل است ( انجیل یوحنا ، باب چهاردهم ) : « ... بخدا ایمان آورید ، بمن نیز ایمان آورید - در خانه پدر من منزل بسیار است . » و سن تلماس آکینوس ، این «منزلها» را درجات مختلف سعادت ازلی میدانند که ارواح مشمول آن میشوند .

---

## سرود سوم

---

هنوز غذائی دیگر ما را پسند است ، چندانکه این را میطلبیم و آنرا  
پس میزنیم ،

من نیز با حرکت و با سخن خویش چنین کردم تا از زبان اودریابم  
که آن مطلبی که وی تا باخرنگفت کدام بود .

بمن گفت : « حیاتی کامل و شایستگی خاص ، زنی را در آسمانی  
بالا تر از اینجا جای داده است که دردنیای شما دختران تارک دنیا بآئینی که او  
وضع کرده جامه میپوشند و برقع میافکنند<sup>۱</sup>

برای اینکه تا بهنگام مرگ همراه با این شوئی بیدار باشند  
و بخسبند که هرندری را که احسان بصورت دلخواه او درآرد ،  
پذیراست<sup>۲</sup> .

بسیار جوان بودم که از جهانیان گریختم تا بدنبال اوروم . جامئورا  
پوشیدم و در بروی خویش بستم ، و عهد کردم که مقررات آئین او را  
رعایت کنم .

اما مردان که بیشتر روی به بدی دارند تا به نکوئی، مرا از صومعه

---

۱ - اشاره به سنتاکیا را داسیزی Santa Chiara d'Assisi ( در اصل فرانسه  
سنت کلرداسیز Sainte Claire d'Assise ) قدیسه مسیحی ( ۱۱۹۴-۱۲۵۳ ) که تحت تأثیر  
سخنان «سن فرانسواداسیز» روحانی و مقدس بزرگ مسیحی که همشهری او بود در بکشنبه مقدس  
سال ۱۳۱۲ در حلقه زنان تارک دنیا در آمد و با ارشاد « سن فرانسواد » دومین فرقه  
( ordine ) فرانسیکن را بنام « زنان فقیر » بنیاد نهاد که بعداً بنام خود او « کلاریس » خوانده  
شد ( ordine delle Clarisse ) . دو سال بعد از مرگ وی پاپ الساندروی چهارم از طرف  
کلیسای کانولیک بدو لقب مقدس (santa) داد .

۲ - اشاره به مسیح، که مؤمنین روزوشب در دل خود با او برمیبرند . نقل از انجیل  
( انجیل متی ، باب نهم ) : « .. آیا پسران خانه عروس مادامیکه داماد (عیسی) بایشان است  
میتوانند مانع کنند؟ » و ( انجیل مرقس ، باب دوم ) : « ... وعیسی بدیشان گفت آیا ممکن  
است پسران خانه عروس مادامیکه داماد بایشان است روزه بدارند؟ » .

## بهشت

دلپذیر بیرون کشیدند، و خدا میداند که از آن پس زندگانی من بچه صورت گذشت<sup>۱</sup>؛

وصاحب این فروغ درخشان دگر نیز که در جانب راست منش میبینی،  
وبا تمام آن رخسندگی که فلک ماراست منوراست،

هجمومن تارك دنیا بود، و اونیز همان در باره خویش میانیدیشد که من  
در مورد خود میگویم؛

و همچنانکه بامن کردند نوارهای مقدس را از سر اونیز بکشیدند .

این فروغی که می بینی از «گستانتسا» ی بزرگ است که از دومین  
باد «سوآوه» نیروی سومین و آخرین را بزاد<sup>۲</sup> .

با من چنین گفت، و پس آنگاه بخواندن Ave Maria<sup>۳</sup> پرداخت،  
و سرود خوانان همچون جسمی سنگین که در آب فرورود از نظر م ناپدید شد.  
دیدگان من که تا حد توانائی خود ویرا دنبال کردند، چون اورا

۱- «پیکاردا» مدت کوتاهی در دبر «سنتا کلارا» بسربرد، ولی برادرش «کورسو» بن خاطر مصالح سیاسی خودش وی را بزور از آنجا بیرون کشید و شوهر داد. این واقعه ظاهراً در فاصله سالهای ۱۲۸۳ و ۱۲۸۸ که «کورسودوناتو» برادر پیکاردا قاضی بزرگ «بولونیا» بود صورت گرفت. - چنانکه چندتن از مفسرین قدیمی نقل کرده اند، در شب عروسی این خانم دچار تبی شدید شد و اندکی بعد به بیماری جذام گرفتار آمد و خیلی جوان بود که مرد، و شاید اشاره داته به آنچه بعد از آن گذشت، همین نکته باشد.

۲ - گستانتسا Gostanza، دختر روجیروی اول پادشاه سیسیل، و زوجه آریگوی ششم (بآلمانی هاینریش) پادشاه سواب آلمان بود. وی در سال ۱۱۵۴ متولد شد و در ۱۱۸۵ بزوجیت هاینریش ششم درآمد (که در اینجا «دومین باد سوآوه» لقب گرفته و مراد از آن اینست که وی در دنبال فردریک بار باروسا آمده بود و هر دو مثل طوفانی باحدت و شدت سلطنت کردند و زود نیز از میان رفتند). از این ازدواج پسری بدنیا آمد بنام فردریک دوم (بابائیلیائی فدریگو) که «سومین و آخرین» پادشاه این سلسله بود. - موضوع تارك دنیائی این خانم و بیرون کشیده شدنش از دبر، طبق تحقیقات محققین افسانه ای بیش نیست که آنرا علیه فردریک دوم ساخته بودند.

۳ - سلام بر مریم، مطلع لائینی سرود بسیار معروف مسیحی.

---

## سرود سوم

---

از کف بدادند ، روی بجانب آنکس که مرا هدف شوقی فزونتر بود  
بردند ،

ویکسره متوجه بناتریچه شدند، اما ناگهان در نظر من وی همانند  
صاعقه ای با فروغی چنان خیره کننده بدرخشید که بینائی مرا در بدو امر  
یارای تحمل آن نماند؛

و این مراد پرشش از او بکندی بیشتری واداشت .



# سرود چهارم

## آسمان اول : فلک ماه

### ارواحی که در ادای ندور خود کوتاهی کرده‌اند .

داته و بتاتریس تمام این سرود را در «فلک ماه» میگذرانند . سخنان آن بانوی زیبا که در سرود پیش باداته طرف گفتگو شده بود ، برای وی مشکلی پیش آورده که بتاتریس با علم خدائی خود پیش از آنکه داته لب بگشاید بدان پی میبرد و توضیحات کافی بوی میدهد . يك مشکل داته جنبه فلسفی دارد و مربوط به عقیده ایست که افلاطون درباره صعود ارواح به افلاکی که از آنجا آمده‌اند، در کتاب Timoeus ابراز داشته است . اشکال دیگر او جنبه احساساتی دارد و آن اینست که برای چه ارواح کسانی که برخلاف میل خود یعنی عنفاً از ایفای به نذر مذهبی بازداشته شده‌اند ، باید در بهشت از سعادت کمتر از سعادت ارواح دیگر برخوردار آیند ؟

بتاتریس درین هردو مورد توضیحاتی میدهد که داته را قانع میکند . ولی در آخر سرود شکی دیگر در ذهن داته پدید میآید که وی آنرا باراهنمای خود در میان میگذارد .

## سرود چهارم

در میان دو غذا که از حیث فاصله و از حیث جاذبه یکسان باشند ،  
آنکس که آزادی انتخاب داشته باشد پیش از آنکه دندان دریکی از آن دو  
فروبرد ، از گرسنگی خواهد مرد ؛

و چنین است وضع گوسپند بچه‌ای در میان دو کرگ درنده تیزاشتها  
که وی از آن هر دو بیک اندازه بترسد ، و نیز چنین است وضع سگی در میان  
دو گوزن .

لاجرم اگر خاموش ماندم ، خوش را از این بابت نه ملامتی میکنم  
ونه میستایم ، زیرا که در آن حال در میان دو تردید سرگردان بودم ، و بدین  
الزام داشتم .

بناچار خاموشی گزیده بودم ؛ اما میل من و آنچه میخواستم پرسید  
آشکارا تر از آنچه میتوانستم با کلماتی مشخص بر زبان آورم ، بر چهره ام  
نقش بسته بود .

«بئاریچه» که این بدید چنان کرد که «دانیال» برای فرو نشانندن  
آتش خشمی که «نبو کد نصر» را بناحق بسنگدلی واداشت کرده بود<sup>۱</sup> ،

---

۱- اشاره بدانکه «نبو کد نصر» ، پادشاه بابل ، در دنباله خواب معروف خوش ، معبرین  
کلده را گرد آورد و نه فقط از آنان خواست که خوابش را تعبیر کنند ، بلکه ازین بابت مجازاتشان  
کرد که چرا نتوانسته بودند با علم خوش بر ژبای او قوف یابند ، در صورتیکه خود او جزئیات  
این خواب را فراموش کرده بود. و از اینجا بود که خشم وی «غیر عادلانه» بود ؛ ولی «دانیال» با فیض  
زبانی توانست این خواب را برای او نقل کند . اصل این ماجرا بتفصیل در تورات آمده است  
بقیه در صفحه بعد



و گفت: «نیک میبینم که چسان دومیل مختلف هر یک ترا بجانب خوش میکشند، چنانکه اندیشه تودرین میان از ابراز وجود سر باز میزند. چنین استدلال میکنی که: - اگر اراده نیکو پایدار بماند، چگونه اعمال فشار از جانب دیگری از ارزش شایستگی من میتواند کاست<sup>۱</sup>؟ -  
و این نیز ترا مایه شك است که در اینجا ارواح بظاهر بر طبق فرضیه افلاطون بسترگان باز میگردند<sup>۲</sup>.

این دو پرسش هر دو بیک اندازه بر اراده ات<sup>۳</sup> سنگینی میکنند: لاجرم نخست آن یک از این دو را که خطرناکتر است مطرح میکنم<sup>۴</sup>.

#### بیه از صفحه قبل

( کتاب دانیال نبی ، باب دوم ) : « ... و در سال دوم سلطنت نبوکد نصر ، نبوکد نصر خوابی دید و روحش مضطرب شده خواب از وی دور شد . پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخواهند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند ، و ایشان آمده بحضور پادشاه ایستادند - و پادشاه بایشان گفت خوابی دیده ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است - کلدانیان بزبان آرامی بیادشاه عرض کردند که پادشاه تا باید زنده بماند ، خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آنرا خواهیم گفت - پادشاه در جواب کلدانیان فرمود فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آنرا برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را مزبله خواهند ساخت .... الخ . »

۱- اشاره این سخن به «یکاردا» و «گستاشا» است که داته در سرود پیش با آنها مواجه شده است، و برای داته این مسئله حل نشده که اگر «یکاردا» و «گستاشا» را با جبر از صومعه بیرون کشیدند، ایشان خود چه قصوری کرده بودند که بخاطر آن در پایین ترین طبقه بهشت جای گیرند .

۲- اشاره بگفته افلاطون ، در کتاب Timoeus ، که بموجب آن ارواح آدمیان پیش از بدنهای آنان آفریده شده و در ستارگان جای داده شده اند، و بعد از مرگ کسان نیز هر یک از این ارواح بستاره ای که قبلاً در آن بوده باز میگردد .

۳- این کلمه بصورت لاتینی آن (velle) آمده است .

۴- اشاره به موضوع دوم ، یعنی فرضیه افلاطون، که در صورت اثبات آن اصول عقاید کاتولیک باطل میشود . بنابراین این موضوع خطرناک است ، زیرا ایمان را متزلزل میکند ، در صورتیکه موضوع اولی ، یعنی عدم وفای به نذر ، این چنین خطری را ندارد .

## سرود چهارم

آن کس از «سرافین»<sup>۱</sup> که از همه با خدای درآمیخته تر است ،  
و موسی و سموئیل<sup>۲</sup> و هر یک از دویوحننا که خواهی<sup>۳</sup> ، و حتی مریم ،  
در آسمانی جدا از آسمان این ارواحی که هم اکنون دیدی خانه  
ندارند، و وجودشان را سالیانی بیشتر یا کمتر از یکدیگر دوام نیست<sup>۴</sup> ،  
بلکه اینان جملگی زیبایی بخش حلقه نخستینند<sup>۵</sup> و همه آنها بحسب  
کمی وزیادی توانائی خود در ادراک روح از زلی از زندگانی شیرین برخوردار  
میایند .

و اگر این ارواح در اینجا بر نوعیان شدند ، نه از آن جهت بود که این  
فلك را مقرنات ایشان خواسته باشند ، بلکه از آن رو که ترابفهمانند که  
آنانرا درجه کمتری از سعادت ملکوتی نصیب است .  
با نیروی مدرکه شما بناچار اینچنین سخن بایست گفت ، زیرا که  
این نیرو جز از راه حواس شما آنچه را که بعداً برایتان قابل فهم میشود ،  
درک نمیتواند کرد .

۱- ملائکی که بقیده یهودان و مسیحیان در طبقه بندی نه گانه فرشتگان مقام اول  
را دارند .

۲- سموئیل نبی ، شیخ وقاضی بزرگ قوم اسرائیل ، که شاعول و بعد داود نبی را بیادشاهی  
اسرائیل برگزید . ظاهراً فکر همدیگر گذاشتن موسی و سموئیل را داته از تورات گرفته است  
( تورات ، کتاب ارمیاه نبی ، باب پانزدهم ) : « ... و خداوند مرا گفت اگر چه هم موسی و هم سموئیل  
بحضور من میایستادند ، جان من باین قوم مایل نمیشد » .

۳- اشاره به «یوحنای» معمد (San Giovanni Battista) که مژده تردیکی ظهور  
مسیح را میداد و در نهر اردن به تمسید کسان پرداخت ، و «یوحنای انجیلی»  
( San Giovanni Evangelista ) که از حواریون عیسی بود و یکی از اناجیل اریبه و نیز  
رسالات ثلاثه یوحننا و «مکاشفه» معروف یوحنای رسول از اوست .

۴- یعنی : سعادتشان ابدی است و دورانی محدود ندارد .  
فلمن نخستین : (empireo) بالاترین طبقه آسمان

از این رو است که کتاب آسمانی بعمدا سخنان خوش را در این باره با ضعف قوه ادراک شما هماهنگ کرده، و فی المثل برای خداوند پاهو دستها قائل شده است، در حالیکه در این اشارات مفهومی دیگر مستتر است.

و از همین رو است که کلیسای مقدس جبرائیل و میکائیل و آن دیگری را که درمان بخش طوییا شد<sup>۱</sup> با صورت آدمیان بر شما عرضه داشته است. آنچه را که «تیمئو»<sup>۲</sup> درباره ارواح میگوید، با آنچه در این جا توانی دید شباهتی نیست، زیرا که او را ظاهراً اندیشه و گفتاریکی است<sup>۳</sup>. وی مدعی است که روح به ستاره خوش باز میگردد، زیرا گمان میرد که چون طبیعت آنرا در قالب تنی جای داده، این روح از آن ستاره جدا شده است؛

و چه بسا که اندیشه او را مفهومی بجز آنچه از کلماتش مستفاد میشود باشد، و لاجرم بهره‌زیت ویرا تخطئه نمیباید کرد. اگر منظور او واقعاً این باشد که خوب و بد<sup>۴</sup> آثار بدین افلاک باز میگردند، شاید که گمان‌وی تیری بجانب حقیقت پرتاب کرده باشد؛ این اصل فلسفی که سوء تعبیر شده<sup>۵</sup> پیش از این تقریباً هم‌مردمان

۱ - اشاره به رفائیل، که بهودی یارسای ساکن ری را که در دوران سالخوردگی خود نابینا شده بود، با دستورهائی که به پسرش داد بینا کرد.

۲ - Timeo (بیونانی Timoeus) کتاب معروف افلاطون (رجوع شود بشرح ۲ صفحه ۱۱۶۸)

۳ - یعنی: چنین بنظر میرسد که افلاطون در لفافه سخن نمیگوید، تا بتوان چنین تصور کرد که کلام او در لباس مفهوم ظاهری آن معنای تمثیلی و ضمنی دیگری داشته باشد.

۴ - در اصل: اقتضار و ملامت l'onor e il biasmo

۵ - یعنی: اگر منظور واقعی افلاطون این باشد که ارواح از لحاظ سعد و محس تابع نفوذ ستارگانند، درنصورت وی چندان بخطا نرفته است.

۶ - یعنی: مردمان آنرا فقط از روی ظاهر معنی و تعبیر کردند.

## سرود چهارم

را بضالت افکند، چندانکه اینان به اختران نامهای مشتری و عطارد و مریخ دادند<sup>۱</sup>.

اما آن شگدگر که خاطرت را پریشان دارد با زهری کمتر از این درآمیخته است؛ زیرا که بداندیشی آن بهر حال ترا از من دور نمیتواند کرد<sup>۲</sup>.  
اگر دادگری ما در دیده جهانیان بیدادگری آید، این خود دلیلی است که باید موجب ایمان شود و نه مایه زندقهای کفر آمیز<sup>۳</sup>.

اما، چون حسن تفاهم شما در اینجا معنی این حقیقت را درک میتواند کرد، من هم اکنون ترا چنانکه میخواهی قانع میکنم.

اگر تعدی بمفهوم واقعی آن فقط وقتی صورت پذیر باشد که قربانی این تعدی بهیچ رو در برابر آن سر تسلیم و رضا فرود نیاورده باشد، در اینصورت این ارواح را در اینجا چنین عذری نیست<sup>۴</sup>.

زیرا که آن اراده ای که پایدار است، سرفرود نمیآورد، و اگر هم هزار بار با دست تعدی و اعمال زور بزانوند آید، باز آنچنان کند که آتش بمقتضای طبیعت خویش میکند؛

۱ - یعنی: این عقیده که ارواح واقفاً در ستارگان خانه دارند، مدتی مردمان را باشتباه انداخت و آنانرا واداشت که تصور کنند که خدایان نیز هر يك در ستارهای جای دارند، و ازینجا بود که سیارات مختلف را با سامی خدایان نامیدند: جووه (مشتری): مرکورسو Mercurio (عطارد)؛ مازنه Marte (مریخ).

۲ - اشاره به سؤال اولی داته، که چرا «بیکاردا» که عنفاً از صومعه بیرون کشیده شده، درینجا قاصر بشمار آمده است.

۳ - اصل فکر از انجیل است (رساله پولس رسول برومیان، باب یازدهم):  
«... زهی عمق دولتمندی و حکمت و عام خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کارش است طریقههای وی.»

۴ - یعنی: وقتی میتوان گفت که کاری واقفاً بمنف صورت گرفته، که طرف درمقابل آن سر تسلیم فرود نیاورده و تا آخرین لحظه مقاومت کرده باشد، و این دوروح اینکار را نکرده بودند.

## بهشت

اما اگر بیش یا کم در برابر چنین تعدی سرفروود آورد ، در این صورت تسلیم عنف شده است، و این همان کاری است که این ارواح کردند ، که میتوانند به جایگاه مقدس<sup>۱</sup> باز گردند و باز نگشتند .

اگر اراده آنها بسان آن اراده ای که « لورتسو» را در روی میله های گداخته استوارنگه داشت<sup>۲</sup> و « موتسیو» را به سنگین دلی نسبت به دست خویش برانگیخت<sup>۳</sup> خلل ناپذیر مانده بود ،

چنین اراده ای ، ایشان را بمحض بر خورداری از آزادی عمل بدان راهی که با جبار سر از آن بر تافته بودند باز میگردانید : اما اراده ای چنین استوار را بسیار بندرت در نزد کسان میتوان یافت .

اگر مفهوم این سخنان را چنانکه باید نکودریافته باشی ، در این صورت توانسته ام بنای استدلالی را که از این پس نیز بارها پریشانت میتوانست داشت ، فروریزم .

اما ، اکنون مشکلی دیگر بر دیدگان تو عرضه شده است ، و این مشکل چنان است که تو بتهائی حل آن نتوانی کرد ، زیرا که در نیمه راه آن خویش را بسی خسته خواهی یافت .

این نکته را چون یکی از بدیهیات بر لوح خاطرت نقش زدم

۱ - صومعه .

۲ - San Lorenzo ، روحانی معروف مسیحی، که در سال ۲۸۵ بفرمان «والربانوس» امپراتور روم بشهادت رسید و اینکه او را وحشیانه در روی میله های آهن گداخته گذاشتند و زنده زنده کبابش کردند ، دست از آئین خود برنداشت .

۳ - Muzio ( در اصل لاتینی Mucius ) ، جنگجوی رومی قرن ششم پیش از مسیح، که قسم خورده بود «پورسنا» پادشاه اتروسک را که میخواست «تارکینوس» شاه مخلوع روم را از راه جنگ بمجددآبدان شهر تحمیل کند بکشد، ولی در مجلس شاه اتروسک کسی دیگر را بجای شاه گرفت و چون بخطای خویش بی برد دست راست خود را برید تا از خطائی که کرده بود ننبه شود .

---

## سرود چهارم

---

که روح مسعود دروغ نمیتواند گفت ، زیرا که همواره در کنار حقیقت ازلی جای دارد .

و با این وصف ، تواز زبان « پیکاردا » شنیدی که « گستانسا » علاقه خود را به برقع خویش<sup>۱</sup> محفوظ داشته ، و لاجرم ترا چنین مینماید که گفته او و سخن مرا در این باره تناقضی است .

برادر ، بارها اتفاق افتاده است که کسان برای فرار از خطری علیرغم خویش دست بکاری زده اند که نمیباستی زده باشند ،

همچون « آلمئونه » که بنا بمیل پذیر خویش مادرش را بکشت و برای آنکه دست از پارسائی نداشته باشد ، نا پارسائی کرد<sup>۲</sup> .

میل دارم که بدانی در چنین موردی اراده و الزام بایکدیگر در میآمیزند ، و نتیجه این میشود که خطاهای ناشی از چنین وضعی را نمیتوان بخشید .

اراده مطلق در برابر بدی سرخم نمیکند ، ولی اراده بشری کم یا بیش روی بتسلیم میبرد ، زیرا میترسد که با انکار خویش به بدبختی دیگری دچار آید .

لاجرم ، « پیکاردا » که چنین میگوید به اراده مطلق نظر دارد ، در حالیکه من از آن اراده دیگر سخن میگویم ؛ و ما هر دو حقیقت را بر زبان آورده ایم .<sup>۳</sup>

چنین بود امواج آن جو بار مقدسی<sup>۳</sup> که سرچشمه جمله حقایق

---

۱ - برقع : vel(o) ؛ حجاب زنان تارک دنیا .

۲ - آلمئونه Almeone ( در اصل Alcmaeon ) پسر Amphiaraüs که بنا بوسیت پدر خود ، و مادرش Eriphylae را بکشت ( رجوع شود به « دوزخ » ، صفحه ۱۳۹۱ ، شرح ۱ )

۳ - اشاره به بتانریجه ، یعنی حقیقی که از راه علم الهیات و مذهب متجلی میشود .

## بهشت

است ، و این آبی که از آن روان شد هر دو تمنای مرا ارضاء کرد<sup>۱</sup> .  
آنگاه بدو گفتم : « ای دلدار دلدادۀ نخستین<sup>۲</sup> ، ای بانوی ملکوتی  
که سخنان شما مرا چندان مستغرق خویش میکند و گرمی میدهد که  
ازین راه حیاتی فزونی ترم میبخشد ،

عشق من بشما ، هر اندازه عمیق باشد ، ناتوانتر از آنست که  
چنین لطفی را با سپاسی پاسخ گوید<sup>۳</sup> ؛ و لاجرم وام مرا بشما آن کس ادا  
کناد که بینای همه چیز و توانای همه کار است !  
خوب می بینم که هرگز عطش ادراک ما فرو نمینشیند ، مگر آنکه  
حقیقت مطلق<sup>۴</sup> که در ورای آن هیچ حقیقتی دیگر متجلی نمیتواند شد ،  
روشنائی بخش آن شده باشد .

این قوه ادراک ما ، همچو حیوانی که در کناری خفته باشد ، بمحض  
وصول بدین حقیقت در آن پناه میجوید و آرام میگیرد ؛ و بدین حقیقت  
نیز نائل میتواند شد و گرنه جمله امیال ما عبث خواهند بود<sup>۵</sup>  
از این امیال است که شاخه شك در پای نهال حقیقت سر بر میزند ؛  
و این قانونی طبیعی است که بیرکت آن ، از يك بلندی به بلندی دیگر میرویم

۱ - یعنی : هر دو مشکل مرا حل کرد .

۲ - O amanza del primo amante ؛ محبوب نخستین : خدا .

۳ - جمله اصلی شامل يك صنعت لفظی ظریف است : che basti a render

voì grazia per grazia در اینجا اولین grazia معنی ringraziamento (سپاسگراری)  
را دارد و دومین grazia مفهوم لطف و برکت الهی را ؛ - بعضی از مفسرین نیز این هر دو کلمه را  
دارای مفهومی واحد دانسته و عقیده دارند که دانه از خداوند تقاضا کرده است که وام او را به  
بثانریچه ادا کند .

۴ - حقیقت مطلق : خداوند ؛ نقل از «من تماش اکینوس» : « ... نه تنها حقیقت در

خداوند است ، بلکه او خود اولین حقیقت و حقیقت اعلی است . »

۵ - frustra بیحاصل : کلمه لاتینی ، که بهمان صورت اصلی آن در متن آمده است .

---

## سرود بیست و چهارم

---

این حکم<sup>۱</sup> بنیاد ایمانست؛ اخگری است که منبسط میشود و  
بصورت شعله‌ای فروزان درمی‌آید، و در وجود من چنان میدرخشد که اختری  
در آسمان درخشد<sup>۲</sup>.

همچنانکه خانه خدا، بشنیدن خبری که وی را پسند خاطر افتد،  
روی خدمتکار مژده گوی خویش را میبوسد و از آن خبر که شنیده است غرق  
شادمانی میشود،

فروغ حواری<sup>۳</sup> نیز که بفرموده‌اش سخن گفته بودم، سرودخوانان  
مرا تبرک داد، و سه بار بر گردم بچرخید<sup>۴</sup>،  
زیرا که پاسخ من ویرا سخت مقبول افتاده بود<sup>۵</sup>.

---

۱ - این کلمه در متن فقط بصورت حرف اشاره *questo* آمده است. - از نظر  
مفسرین قدیم و جدید کمدی الهی، درست مشخص نیست که اشاره «این» مربوط به «حکم انجیلی»  
یا مربوط به «راز عمیق الهی» است که در بند پیش از هر دو سخن رفته. در ترجمه فارسی، پیروی  
از عقیده مفسرین قدیمی نظریه «حکم انجیلی» ملاک قرار گرفته است.

۲ - یعنی: ایمان برای آدمی حکم «شعله‌ای فروزان» را دارد که راه او را فراروش  
روشن کند، و حکم «ستاره‌ای» را که تاریکی تردید و شک وی را از میان بردارد.

۳ - فروغ حواری *l'apostolico lume*: تعبیری شاعرانه، بمعنی: «فروغی که از  
روح حواری برمیثافت» و «روح حواری که در درون فروغ پنهان بود».

۴ - «سه» رقم مقدس آئین مسیحی است و در اینجا بدین رقم بمناسبت آنکه سخن از  
تثلیث می‌رود اشاره شده است.

۵ - باید متوجه بود که این ادعا لافزنی و تفاخری از جانب داته نیست، زیرا که آنچه  
او گفته، تکرار سخنانی است که در انجیل، آمده و داته فقط ناقل و شارح آنها بوده است.



# سرود پنجم

**آسمان اول : فلک ماه - ارواحی که در ادای ندور**

**خود کوتاهی کرده اند :**

**آسمان دوم : فلک عطارد - ارواح فعال و نیکوکار**

این سرود بدو قسمت کاملاً مشخص تقسیم میشود؛ که قسمت اول آن همچنان در فلک ماه میگذرد ، ولی صحنه دومین قسمت آن فلک عطارد است ، داته فاصله ایندو فلک را در يك طرفه العین و بی آنکه خود متوجه آن باشد طی میکند، فقط وقتی بی بدین سیر فلکی میرسد که فروغی را که از دیدگان بناتریس منعکس است تابنده تر میبیند ، زیرا که اینان يك مرحله به عرش خداوند ( از نظر مفهوم معنوی : بدرك حقیقت ازلی ) نزدیکتر شده اند .

شاید کمتر سرودی در کمدی الهی ازین سرود پیچیده تر و غامضتر باشد . «آنتونیو تشاردو» Antonio Zardo یکی از مفسرین برجسته ای که مأمور تدریس و تفسیر « کمدی الهی » در دانشگاه فلورانس بود ، در مقدمه جلدی از Lectura Dantis که مربوط بشرح و تفسیر این سرود است ، مینویسد : از قدیم بما گفته اند که راه بهشت راهی دشوار است که باید با زحمت فراوان از آن گذشت ، و درین راه خارزار فراوان است ، اما خود بهشت را در عوض پراز گل و ریحان بی خار دانسته اند . در صورتیکه بهشت داته ، اگر برای ارواح بهشتی گلزاری است برای ما که میخواهیم بمعنی کلام این مرد بزرگ بی بریم ، یکسره خار میلان است ، و این سرود پنجم بهشت از آنهایی است که نظر من پراز این خارهاست ، هر چند که اعجاز هنر داته بر این خارها گلپائی بازبائی سحرآمیز روپانده است .

در قسمت دوم سرود ، داته در فلک عطارد با ارواح جنیبائی که در روی زمین کوشا و نیکوکار بودماند مواجه میشود . این دسته از ارواح بهشتی در آسمان عطارد جای دارند که با نوع خاص ثواب ایشان سازگار است، و قرائتی که داته بدست میدهد حاکی است که وی در حیات بعد از مرگ خود پس از طی دوران کفاره در دوطبقه از برزخ که خاص مغروران و نفس پرستان است ، درین فلک از افلاک نه گانه جای خواهد گرفت .

## مقدمه سرود پنجم

در باره «فلك عطارد»، از نظر سمبوليك، دانه خود در باب دوم «ضیافت» خوش چنین مینویسد: «فلك عطارد را در میان علوم میتوان با علم «منطق» مقایسه کرد، و این از لحاظ دووجه شبه است که میان این دو است: عطارد کوچکترین ستاره آسمان است، زیرا که قطر آن بنا به نظریه «الفرغانی»<sup>۱</sup> که شعاع آنرا يك بیست و هشتم شعاع زمین دانسته، دوهزاروسی و دومیل (واحد ایتالیائی) میشود. از طرف دیگر عطارد ستاره ایست که بیش از هراخر دیگر اشعه خورشید بر آن پرتو افکن است، و ازین لحاظ آنرا روشن تر میکنند و هم بر اثر همین روشنی از دیده کسان دورش میدارد. و همین دو خاصیت در علم منطق وجود دارد: از یکطرف این علم کوچکترین و محدودترین علوم است، از طرف دیگر تمام اصول و فرضیات علمی که در هنرها و علوم قدیم و جدید وجود دارد در آن تمرکز یافته است، و ازین راه هم بانور دانش روشن تر از همه علوم است و هم با مفصله های علم سفسطه تاریکتر از همه شده است.

ازین جنبه «سمبوليك» که بگذریم، جنبه ففوذ فلکی عطارد یعنی تأثیری که این ستاره از نظر سعد و نحس و از نظر جریان امور مختلف در جهان ما دارد شایان توجه است، زیرا چنانکه گفته شد قدما هر سیاره و فلك آنرا در سرنوشت عده ای از مردم این جهان که تحت تأثیر آن ستاره بدبیا آمده اند و نیز در جریان کلی امور این جهانی مؤثر میدانستند، و این نظر در تمام فصول «بهشت» دانه رعایت شده است. در ایران نیز این اعتقاد رواج داشته است و هنوز از نظر بسیاری از پیروان مکتب قدیم رایج است و همین رواج این عقیده حافظ مارا وادار کرد که بگوید:

بگیر طره مه طلعتی و فسه مخوان

که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است!

در باره خواص سعد و نحس «عطارد»، بیونی Buti مفسر قدیمی کمدی الهی که قبلا ذکرش رفت، چنین مینویسد: «بنا بقیه «المبصر»، ستاره عطارد بریست و دو خاصیت وصف اثر دارد که عبارتند از: میل به شناسائی اسرار و امور پنهانی؛ غیبگوئی و پیش بینی؛ بینش حوادث آینده؛ درک معنی کتابهای عمیق و دشوار؛ مطالعات علمی و فلسفی؛ استعداد بخاطر سپردن تاریخها و قصهها؛ فصاحت و بلاغت؛ ظرافت قریحه و ریزه کاری؛ ریاست طلبی؛ نامجوئی و شهرتخواهی؛ چرب زبانی؛ استعداد خوب جلوه دادن آن چیزی که مورد نظر است؛ میل بکمال

۱- محمد بن الخطیر الفرغانی (بابتالیائی Alfergano) منجم و اختر

شناس قرن دوم هجری و اصلا ایرانی است. وی اهل فرغانه بود و در فاراب متولد شد و در حدود سال ۲۰۰ هجری وفات یافت. از آثار مهم او یکی اثری است که در آن محاسبات نجومی بطلمیوس را مورد تجدید نظر و اصلاح قرار داده، دیگری کتابی در باره حرکت سیارات و علم باحوال ستارگان که در قرون وسطی بزبان لاتینی ترجمه شد.

---

## بهشت

---

در هر کار ؛ زبردستی در هنرهای زیبا ؛ علاقه بیلزگانی و عمل بدان ؛ علاقه  
زیاد بخريد و فروش و انواع معاملات ؛ سرنگاهداری و «نوداری» ؛ تلون و تغییر در  
عادات ؛ میل بخوشگذرانی و شهوترانی ؛ تمایل بدروغ و گواهی کذب و نشر اکاذیب  
و غیره . - بنابراین بقیده «المبصر» اشخاص فعال و جاه طلب و آنهاییکه از  
رویه و اصول سیاسی و اخلاقی ثابتی پیروی کرده و بخصوص از راه آنها نام آوری  
جسته‌اند ، آدمهای «عطاردی» هستند و آن خصائص خوب و بدی را دارند که  
مربوط به تأثیر و نفوذ این ستاره است . »



### سرود پنجم

«اگر من بیرکت آتش عشق، ترا از هر آنچه در روی زمین توان دید  
فروزنده تر مینمایم، چندانکه بر نیروی بینایت پیروز آمده‌ام،  
ازین بابت شکفت مدار: که این زاده کمال بینائی است که هر قدر  
اندیشه نیکی را بیشتر در دل پرورد، بیشتر راه نیکی میرد.  
میبینم که چسان از هم اکنون آن فروغ سرمدی که تنها جلوه‌ای  
از آن، آتش عشقی جاوید بر میا فروزد، در قوس مدر که تو بدرخشش در آمده‌است؛  
و اگر مطلوبی دگر عشق شمارا بخویش خواند، چنین مطلوبی بجز  
اثری نامشخص از این فروغ ازلی که در آن منعکس است نتواند بود.  
میخواهی بدانی که آیا ممکن است قصور در ایفای ندی را از راه  
دیگر کارهای خیر، چنان جبران کرد که روح از هر کشمکش ایمن ماند؟»  
«بنا بر چه» این نغمه را چنین آغاز کرد؛ و همچو آنکس که رشته  
سخن را از دست نهد، با استدلال مقدس خویش چنین ادامه داد:  
«بزرگترین عطیه‌ای که خداوند با کرم لایزال خود در هنگام آفرینش  
به بشر داد، آن عطیه‌ای است که یش از همه با رحمت او سازگار است  
ووی خود از هر چیز دیگر گران‌بها ترش میدارد،  
و آن آزادی اراده است؛ جمله مخلوقات هوشمند، و فقط همین دسته

۱- اشاره به لذات زمینی.

۲- اشاره به «اختیار» بشر که قبلا در سرودهای ۱۶ و ۱۸ برزخ بتفصیل درباره آن بحث

شده است.

## بهشت

از مخلوقات ، ازین عطیه بهره‌مند شدند و بهره‌مند هستند .  
باری ، اگر تو ازین نظر درین باره تعمق کنی ، بارزش فراوان نذر  
و پیمان مذهبی پی خواهی برد ، اگر این نذر چنان باشد که رضایت خالق  
را با خرسندی مخلوق درآمیزد ؛

زیرا که در پیمانی که میان خداوند و آدمی بسته میشود ، این  
کنجینه با همه آن کرانهائی که گفتم فدا میشود<sup>۱</sup> : و این پیمان فی نفسه  
مستلزم این چنین گذشتی است .

درین صورت بجای آن ، چه میتوانی داد که چنین ارزشیش باشد ؟ اگر  
پنداری که آنچه میدهی مفیدت خواهد افتاد ، بناچار میخواهی از آنچه  
بدست آورده‌ای حاصلی نیکو بری<sup>۲</sup> .

اکنون درباره آن که مهمتر از همه است یقین کامل یافته‌ای ؛  
اما چون کلیسای مقدس را با جبران و غرامت سازگاری است ، و این ظاهراً  
با آن حقیقتی که بر تو عرضه داشتم متناقض مینماید ،

بناچار باید زمانی دگر بر سر این سفره بمانی ، زیرا غذائی بس  
سنگین خورده‌ای که بی کمک هضم نمیتواند شد<sup>۳</sup> .

اندیشه را بروی آنچه بر تو مینمایم بگشا و این جمله را خوب  
در خاطر سپار ، زیرا که بی شنیدن و محفوظ داشتن ، ره بدانش نمیتوان برد .

۱- یعنی : بعد از آنکه کسی پیمانی با خداوند بست و حیات خود را وقف کاری معین کرد ،  
آزادی اراده از او سلب میشود و این «نذر» خودبخود ناقض این اختیار است .

۲- یعنی : اگر فکر میکنی که با دادن صدقه‌ای که مثلاً از راه رباخواری بدست آمده  
پیمان شکنی خود را با خداوند تلافی میتوانی کرد ، در اشتباه هستی .

۳- یعنی : باید من با بحث‌ها و استدلالهائی تازه ذهن ترا درین باره روشن کنم . اصل  
تشبیه از کتاب «ضیافت» خود داده گرفته شده است .

## سرود پنجم

دو چیز است که ماهیت و اساس این فداکاری است: یکی آنچه مایه آن است<sup>۱</sup>، و دیگری راهی که برای اینکار درپیش گرفته میشود<sup>۲</sup>.  
و این نیمه دومین، تا آندم که بمرحله اجرا نرسیده باشد همچنان بقوت خود باقی است، و در باره آن بود که من با این چنین وضوح سخن گفتم.  
از همین رو بود که در نزد عبریان نفس قربانی ضرورت داشت، هر چند که چنانکه خود میدانی موضوع قربانی تغییر میتواند کرد<sup>۳</sup>.  
آن نیمه دگر، که آنرا برای تو مایه اصلی دانستم<sup>۴</sup> صورتی دارد که میتوان آنرا، بی آنکه خطائی روی داده باشد، تغییر داد.  
اما هیچکس نباید آن باری را که بردوش گرفته است بدلخواه خویش عوض کند، مگر آنکه از آنرا کلید سپید و کلید زرد برفع او بگردش درآیند<sup>۵</sup>!

و یقین بدان که هر تغییر و تبدیلی عبث است اگر آنچه برجای مینهند در آنچه بجای آن بر میدارند مستتر نباشد، همچون چهار که در شش مستتر است.

۱- یعنی: آنچه موضوع نذر بشمار میرود: مثلا نذر اینکه تا آخر عمر باکره بماند، یا روزه بگیرند.

۲- یعنی: طرز نذر کردن و پیمان بستن با خداوند و مراسمی که درینمورد بکار میرود.

۳- تورات، سفر لاویان، باب بیست و هفتم: «... و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده بایشان بگو چون کسی نذر مخصوصی نماید نفوس بر حسب برآورد تو از آن خداوند باشند.. و اگر بهیمه‌ای باشد از آنها تیکه برای خداوند قربانی میگذرانند هر آنچه را که کسی از آنها بخداوند بدهد مقدس خواهد بود، آنرا مبادله نتشاید و خوب را به بد یا بد را بخوب عوض نکند.»

۴- اشاره به موضوع نذر.

۵- اشاره به کلیدهای دو گانه سیمین و زرین برزخ، که راه را برای ارواح بهشتی می‌گشاید (رجوع شود بسرود نهم برزخ): مفهوم این بند اینست که کسی نباید موضوع نذر خود را تغییر دهد مگر آنکه ازین راه خویش را برستگاری و آمرزش تردیکتر کند.

لاجرم ، آن چیزی را که سنگینی ارزشش کفه هر ترازویی را پائین می‌آورد ، با هیچ عطیه و بخشش دیگری برابر نمیتوان نهاد<sup>۱</sup> .

درینصورت مردمان را گوی که نذرهای خویش را سبک نگیرند ، و بدان نذر که با خدای کرده‌اند وفادار باشند ، اما نه نذری کور کورانه بدانصورت که «یفتاح» در اولین قربانی خویش<sup>۲</sup> کرد ؛

ویرا بسی بهتر بود که بگوید : «خطا کردم» ، تا آنکه باحفظ قول خویش خطائی بزرگتر کند ؛ و همین نابخردی را در نزد سردار بزرگ یونانیان توانی یافت ،

که در نتیجه آن «ایفی جنیا» برزیبائی خویش کریست و جمله دیوانگان و فرزاندگانی را نیز که وصف این آئین وحشیانه را بشنیدند ،

۱ - یعنی : با هیچ کار ثوابی ، قصور نذرشکنی را تلافی نمیتوان کرد . درین مورد بخصوص اشاره شاعر به نذر مادام العمر باکره ماندن است که نذر بیکاردا و گستانسا بود .

۲ - یفتاح ( بایتالیائی یپته Ieptè ) یکی از سران بنی اسرائیل ، که نذر کرد اگر خداوند او را بر «بنی عمون» پیروزی دهد ، اولین کسی را که از در خانه اش بدرآید به پیشگاه یهوه قربانی کند ، و این اولین کس دخترش بود و او ویرا کشت . اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است ( تورات ، سفر داوران ، باب یازدهم ) : « ... و یفتاح جلعادی مردی زورآور و شجاع و پسر فاحشه‌ای بود ... و یفتاح برای خداوند نذر کرده گفت اگر بنی عمون را بدست من تسلیم نمائی ، آنگاه وقتیکه بسلامتی از بنی عمون برگردم هر چه باستقبال من از در خانه ام بیرون آید از آن خداوند خواهد بود .. پس یفتاح بسوی بنی عمون گذشت .. و خداوند ایشان را بدست او تسلیم کرد - و ایشانرا از عروعر تا منیت که بیست شهر بود و تا آیل کرامیم صد مده بسیار عظیم شکست داد - و یفتاح به مصفه بخانه خود آمد و اینک دخترش باستقبال وی بادف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت . و چون او را دید لباس خود را دریده گفت : آه ای دختر من مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی زیرا دهان خود را بخداوند باز نمودم و نمیتوانم برگردم . »

بگریه افکند<sup>۱</sup> .

ای مسیحیان ، در حرکت خود کندتر باشید<sup>۲</sup> ؛ چون پری در معرض باد م باشید و میندارید که هر آبی شمارا شستشو تواند داد .  
 شما تورات را دارید ، وانجیل را<sup>۳</sup> ، وشبان کلیسا را برای راهنمایی خویش ، واین جمله رستگاری شما را بس است .  
 اگر آزمندی نابابی پیامی دگر در گوش شما فروخواند<sup>۴</sup> ، مردانی باشید ونه نافهم کوسپندانی ، تا یهودی در خانه شما ریشخندان نکند<sup>۵</sup> .  
 تقلید از آن کوسپند بچه مکنید که دهان از پستان مادرش بر میگردد ودر عالم سادگی وبازیگوشی خود بجدال باخویش میپردازد .  
 سخنان «بئاتریچه» چنین بود که نوشتم ؛ پس آنگاه وی غرق اشتیاق بدان جانب که در آن جهان از هر جای دیگر فروزاتر است<sup>۶</sup> نگرست .  
 خاموشی او ، وتغییر شکل وی<sup>۷</sup> ، اندیشه آزمند مرا که از هم آندم

۱ - اشاره به آگامنون Agamemnon سردار یونان در جنگ معروف «تروا» که چون باد مساعد در بندر «اولیس» میوزید ، بنا به توصیه غیبگویی دختر زیبای خود «ایفی گنیا» Iphigeniae ( باتالائی Ifigènia ) را قربانی کرد تا خدایان بر سر لطف آیند . ( رجوع شود بدوزخ ، صفحه ۳۴۶ ، شرح ۱ ) .

۲ - یعنی : قبل از نذر کردن مطالعه ودقت بیشتری درین باره بکنید .

۳ - دراصل : عهدعتیق وعهد جدید را: *il vecchio e il nuovo Testamento* چنانکه همه میدانند اولی نام تورات ودومی نام انجیل است .

۴ - یعنی : اگر مانند یفتاح وآگامنون برای اغراض مادی دست به نذر و دعا بزید ...

۵ - اشاره بدانکه یهودیان مقرراتی بسیار سخت وروشن در باره نذر وقربانی دارند و اگر مسیحیان درین باره قصوری کنند بدیشان خواهند خندید . - «درخانه شما» ، یعنی : در کشور شما .

۶ - اشاره بخورشید .

۷ - اشاره بدانکه بئاتریس (مظهر علم الهیات وحقیقت الهی) بر اثر صعود از فلکی بفلک بالاتر زیباتر از ساعتی پیش شده است ، واین وضع تابآخربهشت ودر مراحل مختلف آن ادامه خواهد داشت .



طرح پرسشهایی تازه میریخت ، بخاموشی وا داشت .  
 وما ، همچوتیزی که پیش ازبازایستادن زه کمان از لرزش بهدف  
 خود رسیده باشد به قلمرو دومین<sup>۱</sup> رسیدیم ،  
 ودر آنجا بمحض آنکه بانوی من در فروغ آسمان رخنه کرد ، چنان  
 نشان شادکامی در او دیدم که از اثر آن سیاره را سراسر فروزاتر یافتم ؛  
 واگر ازین بابت چنین ستاره ای تغییر حال داد ولبخندزد، بیندیش  
 که من که بمقتضای طبیعت خویش آماده تغییر و تبدیلم<sup>۱</sup> چسان شدم ؟  
 همچنانکه در درون طشتی پر از آبی زلال و آرام ، ماهیان برای  
 آنکه طعمدای بچنگ آرند بجانب هرچه از بیرون آید میشتابند ،  
 بیش از هزار روح پر جلال<sup>۲</sup> را دیدم که بجانب ما آمدند. وهریک  
 از آنان را شنیدم که میگفت : « اینست آنچه مایه فزونی عشق ما خواهد  
 شد<sup>۳</sup> . »

و بتدریج که هر یک از آنها بما نزدیک میشد ، روح خرسند وی در  
 درون روشنائی فروزانی که از او ساطع بود ، صورتی مشخصتر در میآمد .  
 ای خواننده ، بیندیش که اگر بنا گهان دست از داستانی که آغاز  
 کرده ام بدارم ، تو باچه نگرانی در پی آن بر می آئی که درین باره خبری  
 بیش یابی ،

و درینصورت خود خواهی دید که من باچه اشتافی از این ارواحی

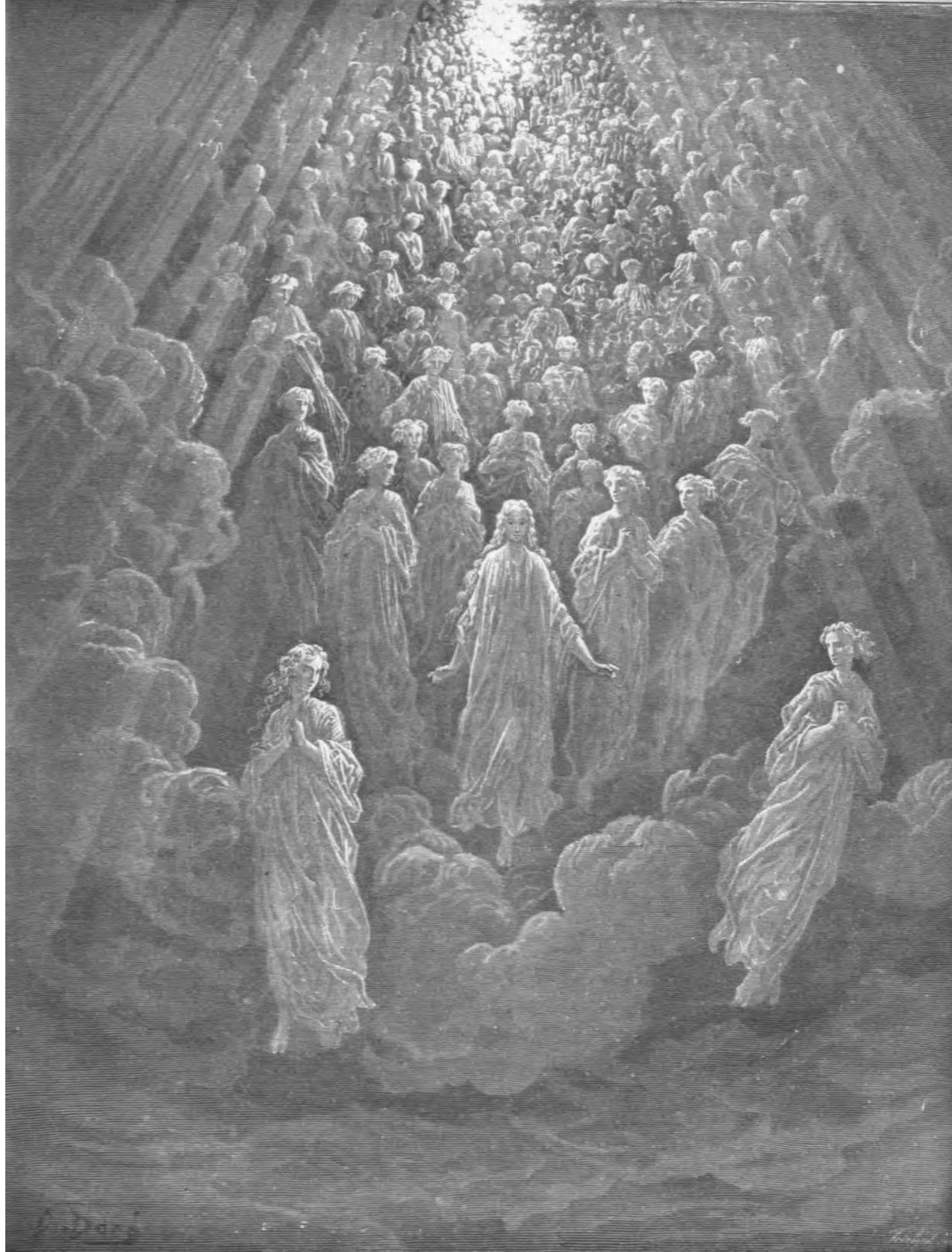
۱ - فلك عطارد .

۲ - اشاره به طبیعت آدمی و خاکی داته .

۳ - در اصل mille splendori : هزار جلال را .

۴ - اشاره به داته ، یعنی ، اینست کسیکه با سؤال خود وسیله ای برای خدمت

بدبکران بخواهد داد رازین راه علاقه مارا بفا واحسان بیشن خواهد کرد .



بیش از هزار روح بهشتی را دیدم که بجانب ما آمدند (صفحة ۱۱۸۴)

## سرود پنجم

که روی نموده بودند ، جویای احوال میخواستم شد .  
« ایروح نکوزاده ، که پیش از آنکه بترك سپاه زمینی گفته باشی <sup>۱</sup>  
برکت الهی اجازت دیدار اورنگ‌های پیروزی جاویدت <sup>۲</sup> داده است ،  
این نوری که مارا گدازان دارد ، همان فروغی است که درسراسر  
آسمان پراکنده است ؛ ولاجرم اگر میخواهی دربارهٔ ما چیزی بیش دانی ،  
هر آنچه را که خواهی ، پیرس . »  
یکی ازین ارواح پارسا با من چنین گفت ، و « بتاتریچه » بدین گفته  
افزود که : « سخن گوی ؛ با اطمینان خاطر سخن گوی و کلام اینان را  
چون گفتهٔ خدایان باور دار <sup>۳</sup> ! »  
« نیک می بینم که تو چسان پوششی از فروغ خاص خوش برتن  
داری <sup>۴</sup> ، و میبینم که این فروغ از دیدگان تو بر میتابد ، زیرا که چون میخندی  
ازین دیدگان فروغ بر میجهد <sup>۵</sup> ،  
اما نمیدانم که تو که ای ، و نمیدانم که برای چه ، ای روح بزرگوار ،  
در درجات مختلف آسمان ساکن این فلکی شده‌ای که انوار دیگر از

۱ - سپاه زمینی : جمع آدمیان .

۲ - جایگاههای ارواح بهشتی .

۳ - اصل فکر از انجیل است ( انجیل یوحنا ، باب دهم ) : « ... عیسی در جواب ایشان گفت : آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید ، پس اگر

آنانرا که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خوانند و ممکن نیست که کتاب محو گردد ... »

۴ - این کلمه tu t' annidi را که در اینجا بکار رفته میتوان گذشته از آنچه در

متن فارسی آمده ، بصورت « آشیان گرفتن » نیز معنی کرد و درینصورت ترجمهٔ این جمله چنین میشود :

« تو که چون پرده‌های درآشیان خود آرام گزیده‌ای . »

۵ - این ترجمهٔ کلمهٔ *corruscan* است که در چاپ *Paget Toynbee* آمده‌است .

ولی در چاپ ایتالیائی « انجمن داتنه شناسی ایتالیا » این کلمه بصورت *corrusca* آمده ،

درینصورت فاعل این جمله « فروغ خاص تو » میشود .

## بهشت

دیدهٔ مردمان نهانش میدارند<sup>۱</sup> .

این سخن را خطاب بدان فروغی گفتم که در آغاز زبان بگفتار گشوده بود، و این ویرا از آنچه بود بسیار فروزاتر کرد.

همچو خورشید، که چون فرط حرارت بخارات غلیظی را که مایهٔ تعدیل فروغ آنند از میان بردارد، خود در پس فروزندگی فزون از حد خویش پنهان میشود<sup>۲</sup> ،

این چهرهٔ مقدس نیز در تشعشع خود که فزونی سرور او مایهٔ افزونی آن شده بود<sup>۳</sup> پنهان شد، و در حالیکه یکسره در جلال خویش جای گرفته بود ،

بدانصورت که سرود بعدی وصف آن خواهد کرد ، پاسخم گفتم .

---

۱ - اشاره به عطارد ، که چون نزدیکترین سیارات بخورشید است ( بدیهی است سیارهٔ کوچک دیگری که میان عطارد و خورشید است در آزمان کشف نشده بود ) ، بر اثر نور تند خورشید غالباً قابل رؤیت نیست .

۲ - اشاره بدانکه چون بخار افق متراکم باشد ، خورشید را با چشم نگاه میتوان کرد . اما همینکه این بخارات از میان بروند فروغ خورشید بقدری تند میشود که دیگر آنرا با نگاه تحمل نمیتوان کرد و ازین راه خورشید در فروزندگی خود پنهان میشود .

۳ - اشاره بدانکه پرسش داته او را از امکان اینکه خدمتی بوی تواند کرد ، شاد کرده است ، و این درست خلاف آن عکس العملی است که دوزخیان در چنین مورد نشان میدادند .

# سرود هشتم

## فلك دوم : فلك عطارد

### ارواح گوشا و نکوکار

این سرود تماماً در فلك عطارد میگذرد و در سراسر آن دانه و بشاتریس و سایر ارواح بیحرکت میمانند و فقط یکی نزارواح، یعنی روح «بوستینیانوس» امپراتور معروف روم سخن میگوید .

در سرتاسر کمدی الهی ، این تنها سرودی است که چنین اختصاصی دارد، یعنی از اول تا آخر آن وقف گفته يك نفر شده است و خود دانه و دیگران در آن هیچ نقشی ندارند . میتوان این سرود را «حماسه عقاب رومی» لقب داد، زیرا که بحقیقت در آن تاریخچه دوهزارساله روم از روزیکه «اتاس» شاهزاده تروایی (که میبایست بعدهاشاهان و امپراتوران روم از نسل او پدید آیند) پس از شکست ترویا از شهر خود بیرون آمد و رهپار شبه جزیره ایتالیا شد و در حقیقت امپراتوری روم را «بالقوه» باخود همراه آورد ، تا انتقال مرکز این امپراتوری از رم به قسطنطنیه (Byzantium) و پس از آن تا انقراض این امپراتوری و ادامه جنبه معنوی آن در قالب امپراتوری شارلمانی و امپراتوری مقدس ژرمنی و رومی ، با قدرت کلام و ابجازی که از خصائص دانه است خلاصه شده است .

برای دانه روم و امپراتوری آن مفهوم مقدس و بسیار وسیعتری از آنچه ظاهراً تصور میشود دارد . وی امپراتوری روم را پیش در آمدی برای استقرار «صلح رومی» و امپراتوری واحد جهانی میداند که میبایست خود آنزمینه را برای استقرار آئین مسیح و مرکزیت کلیسا آماده کند و در حقیقت در قالب این امپراتوری، صلح سیاسی و صلح معنوی بر روی زمین حکمفرما شود . بدین جهت همه جا پیشرفت روم را که وی بصورت « پرواز عقاب رومی» بدان اشاره میکند ، اجرای اراده و خواست آسمانی و هر چه را که خلاف آن باشد یا بشود نشان مخالفت با مشیت الهی میداند . و از همین ریاست که وی «بروتوس» قهرمان رومی را که بخاطر حفظ جمهوری روم و جاوگیری از استقرار دیکتاتوری سزار بقیمت فدا کردن جان خود دست بکشتن او زد ، در واقع بجرم اینکه خواسته است بعظمت امپراتوری و «ادامه پرواز عقاب» لطمه زند ( و علی الظاهر بگناه خیانت

---

## بهشت

---

بولینممت ( محکوم بتحمل بدترین عذاب دوزخ خویش کرده است .  
داته در کتاب دیگر خود بنام «سلطنت» De Monarchia که بزبان  
لاتینی نوشته شده و در باره این نظریه « حکومت جهانی » بتفصیلی بیشتر سخن  
گفته است .

«بوستینیانوس» امپراتور رومی که درین سرود باداته طرف گفتگو است  
آخرین امپراتور معروف روم است که این امپراتوری را از «بیزانسیوم» اداره  
میکرد . بیزانسیوم ( اسلامبول کنونی ) از سال ۳۳۰ میلادی که «کنستانتینوس»  
امپراتور روم ، پس از آنکه بدست پاپ سیلوستر بکیش مسیح درآمد ( رجوع  
شود سرود بیست وهفتم دوزخ ) پایتخت را از روم بدانجا انتقال داد ، مرکز  
امپراتوری روم بود وبنام این امپراتور کنستانتینوپولوس ( بیوانی کنستانتینوپولس )  
خوانده میشد که اعراب آنرا معرب کردند و بصورت «قسطنطنیه» درآوردند .  
وی برای آنکه سناتورهای رومی از خاک شهر روم خارج نشده باشند ، تمام  
خیابانها و کوچه‌های این شهر را ازخاکی که باکشتی از روم آورده بودند فرش  
کرد و آنجا را « روم تازه » نام نهاد ، ولی بعدها این شهر بهمان اسم خود  
او شناخته شد .

تقریباً تمام این سرود پرازاسامی مختلف قهرمانان و پادشاهان وامپراتوران  
روم ومیدانهای جنگ و پیروزی رومیان وحوادثی است که در تاریخ این شهر و  
امپراتوری روی داده است ، بدینجهت محتاج بتوضیحات وحواشی متعددی است  
که شاید دربدو امر بنظر حاشیه زائد بر متن آید ، ولی برای درک مطالب سرود،  
چاره‌ای بجز ذکر آنها نیست .

تکته جالبی که در این مورد شایان ذکر است تقارن خاصی بین این  
سرود وسرودهای هم شماره آن در دوزخ وبرزخ است : سرود ششم دوزخ :  
فلورانس ؛ سرود ششم برزخ : ایتالیا ؛ سرود ششم بهشت : امپراتوری روم ؛  
وباحتمال قوی این تقارن اتفاقی نیست .

## سرود ششم

« پس از آنکه «کستانتین»<sup>۱</sup> عقاب را<sup>۲</sup> که پیش از آن در پی آن  
دلاور کهن که شوی «لاونیا» شد برای که آسمان میخواست رفته بود ،  
در جهتی خلاف این راه بگردانید<sup>۳</sup> ،  
صد و صد سال ، وهم پیش از آن<sup>۴</sup> . پرندۀ خدا در حدّ نهائی اروپا در

---

۱- کستانتین (Constantin(o) در اصل لاتینی کستانتینوس Constantinus و در  
اصطلاح عرب قسطنطین) امپراتور معروف رومی (رجوع شود به سرود نوزدهم دوزخ و سرود  
سی و دوم برزخ) .

۲- عقاب : مظهر امپراتوری روم (رجوع شود به سرودهای دهم و سی و دوم برزخ) .  
۳- « آن دلاور کهن که لاونیا را بزنی گرفت » : ائناس Aeneas فرمانبردار معروف  
تروایی که از ترویا بایتالیا آمد و در آنجا با لاونیا Laviniae دختر پادشاه « لاسیوم »  
زناشویی کرد (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) . - « برآه آسمان رفته بود » ، یعنی :  
عقاب رومی (حکومت روم که مقدر بود آقای جهان شود) چنانکه خواست تقدیر بود همراه با  
« ائناس » از مشرق به مغرب آمده و در شهر روم متوطن شده بود . - « علیه آن بگردانید » ، یعنی :  
این عقاب را در جهتی خلاف آنچه اراده آسمان بود از مغرب به مشرق انتقال داد . - این اشاره  
مربوط به تصمیمی است که « کستانتینوس » امپراتور روم در سال ۳۳۰ میلادی برای انتقال  
پایتخت روم به « بیزانس » Byzantium گرفت و بالنتیجه از آن بعد این شهر قسطنطنیه  
Constantinoplus نام گرفت که ترکها یازده قرن بعد از آن آنرا متصرف شدند و بدان  
استامبول (اسلامبول) نام دادند . - علت مخالفت دانه با این انتقال اینست که طبق نظریه رایج  
فرون وسطائی « کستانتینوس » که بآئین مسیح گروید و کیش عیسی را کیش رسمی امپراتوری روم  
اعلام کرد ، بعد از این انتقام پایتخت روم را بعنوان نیول به پاپ و کلیسا بخشید (رجوع شود  
به سرود نوزدهم دوزخ و سرود سی و دوم برزخ) و دانه همواره بر این عقیده بود که وجود این مال  
و منال دنیوی باعث فساد کلیسا و سستی جنبه روحانی و معنوی آن شد و بنا بر این این نقل و انتقال  
پایتخت و « عقاب امپراتوری » خلاف اراده آسمان صورت گرفته بود .

۴- « صد و صد سال و بیش از آن » : دوست و اندی سال ؛ این مدت ، یعنی فاصله  
بین انتقال پایتخت امپراتوری روم به قسطنطنیه و تاجگذاری « یوستینیانوس » ، واقعا اندکی کمتر از  
دوستان سال یعنی ۱۹۷ سال بود .

## بهشت

تزدیک کوهسارانی که نخست از آنها برون آمده بود، برجای بماند.<sup>۱</sup>  
در آنجا<sup>۲</sup>، در زیر سایه بالهای مقدسش فرمانروائی جهان از دستی  
بدستی سپرده شد تا در این نقل و انتقالها بمن رسید<sup>۳</sup>.  
قیصر بودم و «جوستینیانو» هستم<sup>۴</sup>، که باراده عشق نخستین<sup>۵</sup> که  
مستغرق در آنم، قوانین را از هر چه حشو و زوائد داشت رها نمودم<sup>۶</sup>  
و پیش از آنکه بدین مهم همت گمارم، میپنداشتم که مسیح را فقط

۱- پرندۀ خدا l'uccel(lo) di Dio : عقاب (رجوع شود برودسی و دوم برزخ) . -  
حدود نهائی اروپا : بیزانس (قسطنطنیه) که حد شرقی اروپا است و در مقابل آن ساحل آسیا  
قرار دارد . - «کوهسارانی که نخست از آنجا برون آمده بود» : کوههای مجاور شهر «ترویا»  
(در مغرب آسیای صغیر) که «اتلاس» بنیان گزار روم و امپراتوری آن از آنجا رهپار ایتالیا شده  
بود . خرابه‌های «ترویا» فاصله زیادی با اسلامبول ندارد و همین جهت است که در اینجا اشاره به  
«تزدیکی» کوههای ترویا با بیزانس شده است .

۲- بیزانس .

۳- یعنی : امپراتوران متعدد آمدند و رفتند تا نوبت بمن (جوستینیانوس) رسید .

۴- قیصر (cesare) : لقب امپراتوران روم . - جوستینیانو Giustiniano (در اصل

لاتینی جوستینیانوس Justinianus) امپراتور معروف روم (۵۲۷-۵۶۵) که آخرین امپراتور  
بزرگ تاریخ روم است . وی پیروزمندانه با «انداالها» و «استروکتها» که قبایل جنگجوی ژرمنی  
بودند و به امپراتوری روم هجوم آورده بودند و بالاخره هم این امپراتوری را منقرض کردند جنگید  
و مدتی عظمت امپراتوری روم را بدان بازگردانید و در حقیقت همان کار را کرد که انوشیروان در  
ایران کرد . - ولی شهرت او بیش از همه مرهون قوانینی است که وضع کرد بدین ترتیب که بدست  
حقوقدانان بزرگ تمام قوانین گذشته را مورد تجدید نظر قرار داد و بالاخره بعد از سالها مجموعه  
قوانین تازه‌ای بوجود آورد که Giustiniano codice نام دارد و از لحاظ تاریخ و تمدن مغرب  
زمین بسیار مهم است . - بنای معروف «اباصوفیه» که وی آنرا برای کلیسا می افکند و عثمانیها  
بدل بمسجدش کردند نیز از یادگارهای بزرگ اوست . «تئودورا» زن او که امپراتریس روم  
بود از زنان نامی جهان است .

۵- عشق نخستین primo amor(e) : اشاره به روح القدس (Spirito Santo) یکی از

تجلیات سه گانه خداوند در کیش مسیح .

۶- اشاره به پیراستن قوانین روم و وضع قوانین جدید



## سرود ششم

يك طبيعت است و نه بیش؛ و بدین پندار قانع بودم<sup>۱</sup> .  
ولی « آگاپیتوی» مسعود که مقام شبانی اعلی داشت، مرا باسخنان  
خود بایمان واقعی رهبری کرد<sup>۲</sup> .  
گفته‌اش را پذیرفتم، و اکنون آنچه را که در نظریه او پنهان بود با همان  
وضوح میبینم که تو خود در جملات متناقض دروغ و راست را نهفته توانی  
دید<sup>۳</sup> .  
چون بدان راه رفتم که خواست کلیسا بود، خداوند را در عالم گرامتش  
چنین پسند خاطر افتاد که اندیشه آن مهم بزرگ را در ضمیرم راه دهد<sup>۴</sup> ،  
و من یکسره دل بدین کار دادم ،  
و نیروی جنگی خویش را به «بلیزار» خود سپردم ، که دست

۱ - اونیکیس Eutychès از قهای آئین مسیح ، که اندکی پیش از «یوستینیانوس»  
میزبست معتقد بود که مسیح دارای دو طبیعت الهی و انسانی نبوده و فقط يك طبيعت الهی داشته  
است، و بنابراین آن کس که بدار آویخته شده مسیح واقعی نبوده و فقط شبحی بوده است . بدین  
جهت نظریه او را در الهیات «يك طبعی» monophysite نام داده بودند . بعدها کلیسای روم  
این نظریه را مردود و کفرآمیز اعلام کرد و پیروان آنرا زندیق شمرد . - مسلم نیست که  
«یوستینیانوس» از پیروان این عقیده بوده است .

۲ - آگاپیتو Agapito ( بلاتینی آگاپتوس Agapetus ) یکی از پاپ‌های روم ،  
ملقب به «آگاپیتوی اول» که از ۵۳۳ تا ۵۳۶ پاپ بود . شبان اعلی ( sommo pastore )  
لقب پاپ در آئین کاتولیک ( رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ ) . «ایمان واقعی» : مسیحیت  
بشیوه کاتولیک .

۳ - یعنی : همچنانکه مسلم است که از دو گفته متناقض یکی راست و یکی دروغ  
است ، من نیز با ارشاد پاپ دریافتم که نظر او درست و نظر خلاف آن، که قبلا بدان اعتقاد داشتم،  
خطا است .

۴ - اشاره به قانونگزاری یوستینیانوس که قبلا ذکر آن رفت . داشته در اینجا از لحاظ  
تاریخی اشتباه کرده، زیرا یوستینیانوس این کار را مدتی پیش از آنکه «آگاپتوس» پاپ شود آغاز  
کرده بود .

۵ - Bellisar ( بایتالیائی امروزی بلیزاریو Belisario ) ، در اصل لاتینی بلیزاریوس  
Belisarius ) سردار معروف «یوستینیانوس» ، که شبه جزیره ایتالیا حمله برد و واندال‌ها و  
گت‌ها را شکست داد و در ۵۶۰ مرد . - «بلیزارخودم» اشاره به محبوبیت بلیزاریوس در نزد امپراتور .

## بهشت

راست آسمان وی را سخت یاور بود ، و این نشان آن بود که من میتوانم  
از آرامش خاطر برخوردار آیم<sup>۱</sup> .

اکنون نخستین پرسش ترا پاسخ کافی گفته‌ام<sup>۲</sup> ، اما در چنان وضعی  
که بناچار باید سخنان خویش را دنبال کنم<sup>۳</sup> ،

تا تو دریایی که آنانکه بانشان مقدس از در مخالفت درآمده اند ، و  
آنانکه آنرا خاص خویش میدانند ، و آنانکه با آن می‌جنگند ، تا چه حد  
در این راه محقند<sup>۴</sup> .

بین که چه اندازه دلیری آنرا شایسته احترام کرد ، و این از آن  
هنگام آغاز شد که «پالانته» بمرد تا بدان حکمفرمایی داده باشد<sup>۵</sup> .

---

۱- ظاهراً دانه خبر نداشته که «بلیزاربوس» در اواخر عمر خود مورد سویتان امپراتور  
قرار گرفت و متعم بتوطئه علیه جان او شد و بزندان افتاد : بدین جهت گفته او این معنی را میدهد  
که این سردار تا بآخر مورد علاقه امپراتور بوده است .

۲- اشاره بسؤال دانه که : «تو که هستی؟» ( رجوع شود بسرود پنجم ) .

۳- یعنی : اشارهای که بمقام خود کردم مستلزم آنست که توضیحاتی بیشتر بدهم . -  
ولی احتمال قوی می‌رود که کلمه *sua condizione* ( وضع او ) که در اینجا بکار رفته ،  
مربوط به « عقاب رومی » باشد ، و این عقیده چندتن از مفسرین منجمله «توراکا» است . درین  
صورت مفهوم این جمله چنین میشود : « اما وضع عقاب ، مرا مجبور میکند که توضیحات خویش  
را دنبال کنم . »

۴- اشاره بدودسته سیاسی «کیلینها» و «کوئلفها» که آنان خود را طرفدار امپراتوری  
و اینان مخالف آن میدانستند . در متن سرود درین باره توضیح داده خواهد شد . - جمله « ناچه  
اندازه محقند » جنبه استهزا آمیز دارد و مفهوم واقعی آن اینست که هیچکدام ازین دسته ها  
محق نیستند .

۵- پالانته *Pallante* ( در اصل لاتینی پالاس *Pallas* ) پسر اواندروس *Evanderus*  
پادشاه «لاسیون» در ایتالیا ، که از طرف پدر خود یاری «اناس» *Aeneas* فرستاده شد و دانه  
این اشاره را از «انئیس» و برزبیل گرفته است ( انئیس ، کتاب دهم و کتاب دوازدهم ) . «پالاس»  
در جنگی که بهواخواهی اناس باتورنوس *Turnus* کرد کشته شد و این اولین قربانی بود که بخاطر  
ایجاد امپراتوری روم داده میشد .

## سرود ششم

میدانی که در طول سیصدسال ، ویش از آن ، این عقاب در « البا »  
خانه داشت<sup>۱</sup> ، تا وقتی که آن سه تن بخاطر آن با آن سه تن جنگیدند<sup>۲</sup> .  
و میدانی که این عقاب از ربایش « سایننا » ها<sup>۳</sup> تا رنج

### بیه از صفحه قبل

در باره این بند تذکر خاصی لازم است : ترجمه‌ای که در اینجا شده از روی متنی که  
مورد قبول « انجمن دانشناسی ایتالیا » است صورت گرفته است ، ولی در چاپ معروف Moore  
Toynbee که از چاپهای مستند کمندی الهی است گیومه « » بعد از کلمه « احترام کرد »  
بسته شده و اندکی بعد با کلمه « میدانی » دوباره گشوده شده است . در منصورت معنی این بند بکلی  
فرق میکند و مفهوم آن این میشود که « بوستینیانوس » داستان خود را از آن هنگام که « پالاس »  
بخاطر عظمت روم مرد شروع کرد ، و در حقیقت این جمله را دانه میگوید و نه امپراتور رومی .  
۱- « آلبا » Alba : « آلبالونگا » Alba Longa فلرو کوچکی که در کنار دریاچه  
« آلبا » بدست آسکانیوس ( بایتالیائی Ascanio ) پسر « اناس » ایجاد شد و اولاد  
« اناس » مدتی دراز بر آن حکومت کردند . - رقم « سیصدسال » از افسانه‌های مربوط به ایجاد  
روم آمده و جنبه تاریخی ندارد .

۲- اشاره به نبرد معروف « هوراس‌ها » و « کوریاس‌ها » که در تاریخ و ادبیات مغرب  
زمین صورت ضرب‌المثل در آمده است . - طبق افسانه‌ای که از قدیم در روم رایج بود ، در قرن  
هفتم پیش از میلاد مسیح در زمان سلطنت « تولوف هوستیلیوس » در روم ، میان دوشهر « روم » و  
« البا » جنگ افتاد و حکمای قوم صلاح اندیشی کردند که بجای کشت و کشتار بیجا هر یک از این دوشهر  
سه بهلوان بمیدان زور آزمائی فرستند و هر کدام از دودسته که در این میدان پیروز آمدند ، شهر  
خود را فاتح اعلام کنند . - از هر یک ازین دوشهر سه برادر بر گزیده شدند که برادران رومی  
« هوراس » و برادران آلبی ( کوریاس ) نام داشتند .

درین بیگار دو برادر از برادران سه گانه رومی ( هوراس‌ها ) بیایی کشته شدند و هر سه « کوریاس »  
نیز زخم برداشتند . « هوراس » سومین برای جدا کردن ایشان از یکدیگر ظاهر بفرار کرد و این  
سه بدنبال او شتافتند ، ولی به نسبت کمی وزیادی زخمهای خود جدا جدا بدو رسیدند و وی در  
هر نوبت ناگهان بر کشت و حریفی را که با او نزدیک بود بکشت و عاقبت تنها زور آزمای زنده و  
پیروز این میدان شد .

۳- بنا با افسانه‌های نیمه تاریخی مربوط با ایجاد شهر روم ، هنگامیکه « رومولوس »  
روم را بنیاد نهاد ، جمعیت این شهر چهار هزار مرد بود ، ولی اینان هیچ زنی نداشتند . بدین  
جهت « رومولوس » از همسایگان خود زن خواست ، ولی اینان او را مسخره کردند . در نتیجه  
رومولوس دست بحیل‌های زد و سکر و جشنی بزرگ در روم ترتیب داد و همه اقوام همسایه این شهر را  
بصیافت خواند و اینان دسته جمع بدانجا آمدند . وقتی که سرها از باده ناب گرم شد ناگهان  
بیه در صفحه بعد

«لوکرتسیا»<sup>۱</sup> در دوران هفت پادشاهی که بر گردها گردخویش بجمله اقوام همسایه پیروز آمدند<sup>۲</sup> چها کرد؛

و نیز چها کرد، در آن هنگام که رومیان دلاور با «برنو»، با «پیرو» و پادشاهان دیگر و کشورهای دگرپیکارش و داشتند<sup>۳</sup>؛

واز اینجا بود که «تورا کواتو» و «کوینتسیو» که نام خویش را از

### قیه از صفحه قبل

جوانان رومی سلاح بر کف حمله بردند و دختران قبیله «ساینا» Sabina (بلاتینی Sabini) را ربودند. در جنگی که بعد در گرفت، «تاسیوس» Tatius پادشاه ساین ها و سربازان او دژ مستحکم روم را متصرف شدند ولی در بنموق دختران «ساینا» بطرفداری از شوهران تازه خود علیه پدران و برادران خویش وارد میدان شدند و در نتیجه پادشاه «سایینی» حاضر بمتارکه جنگ شد و دختران در روم ماندند.

۱ - Lucretia ( بلاتینی لوکرتسیا Lucretiae ) زن زیبایی که قهرمان یکی از معروفترین افسانه های تاریخ روم است، و این افسانه در ادبیات مغرب زمین بصورت ضرب المثل درآمده است. - طبق این افسانه «لوکرتسیا» زن «تارکینوس» کلاتینوس، یکی از خویشان نزدیک «تارکینوس» هفتمین پادشاه روم بود. پادشاه و شاهزادگان رومی که قلمه مستحکم شهر حریف را در محاصره داشتند، یک شب تصمیم گرفتند بی خبر بروم روند و ببینند که زنهای خودشان در غیاب شوهرانشان چه میکنند. - وقتیکه آمدند همه این زنان را بایکدیگر مشغول فسه گفتن و بازی کردن دیدند، بجز لوکرتسیای زیبا را که در خانه خود سرگرم قلابدوزی بود و در فراق شوهرش دل شوخی و تفریح نداشت. «تارکینوس» پادشاه ندیدن او سخت شیفته وی شد و چند روز بعد خود بشهر آمد و بعنوان میهمانی بخانه وی رفت و شب را در آنجا ماند و او را تهدید کرد که اگر تسلیم شود ویرا خواهد کشت و شهرت خواهد داد که او را در حال خیانت بشوهرش دیده و کشته است. «لوکرتسیا» بناچار خود را تسلیم او کرد، اما روز بعد پدر و شوهر خود را بنزد خویش خواند و ماجرا را بدیشان گفت و خودش را با ضربت خنجر بی بقتل رسانید - پدر او امن خنجر خونین را بدست گرفت و مردم روم را بقیام عمومی خواند و این قیام منجر به خلع تارکینوس از سلطنت و اعلام رژیم جیهوری در روم شد.

۲ - هفت پادشاه: پادشاهان هفتگانه روم که چنانکه گفته شد اولین آنها «رمولوس» و آخرینشان «تارکینوس» بود و بعد از خلع پادشاه هفتمین حکومت سلطنتی در رم پایان یافت.

۳ - Brenno ( بلاتینی برنوس Brennus ) سردار گالی ها ( ساکنان قدیم فرانسه کنونی) که با جنگجویان خود برم حمله برد و پس از پیروزیهای اولیه بدست «گامیلوس» سردار رومی مغلوب شد. - پیرو Pirro ( به لاتینی پیروس Pyrrhus ) پادشاه «ایروس» یونان، که او نیز چندین بار رومیان را شکست داد ولی عاقبت از «فابریوس» سردار رومی شکست خورد.

## سرفه ششم

گیسوان آشفته خود گرفت، و «دچی»ها و «فابی»ها، آن نام بلند را یافتند که من بطیب خاطر همت بحفظ آن گماشتم<sup>۱</sup>.  
این عقاب<sup>۲</sup> غرور تازیان<sup>۳</sup> را که در پی «آنیبال»<sup>۴</sup> از آن صخره‌های

۱ - تورکوآتو (Torquato) (به لاتینی Torquatus) کنسول و دیکتاتور روم، که لژیونهای رومی فرماندهی او با لاتین‌ها جنگیدند و وی پسر خود را بجرم آنکه دلیرانه سر از فرمایش باز زده است محکوم بمرک کرد. - کوینتسیو (Quinzio) (به لاتینی Quintius) سردار بزرگ رومی، که هنگامی که در مزرعه خود مشغول کشاورزی بود خبر یافت که از طرف سنای روم به دیکتاتوری منصوب شده است (دیکتاتوری در دوران جمهوری روم سمتی بود که برای مدتی محدود به سرداران با سیاستمداران برجسته تفویض میشد و در حقیقت نظیر حکومت نظامی کنونی بود، و بعد از انقضای مدت و یا بلافاصله بعد از رفع خطری که حیات ملی را تهدید میکرد ملغی میشد). لقب این سردار Cincinnatus بود (رجوع شود بسرفه پانزدهم بهشت) و این کلمه از cincinnus (کیسو) گرفته شده بود، و ازین روایت که در شعر دانت به «گیسوی آشفته» او اشاره شده است. - دچی‌ها (Deci) (به لاتینی Decius) سه نفر «دسیوس» (پوبلیوس دسیوس و پسر و نواده او) که در دوره‌های مختلف جان خود را در راه عظمت روم فدا کردند. - فابی‌ها (Fabii) (به لاتینی Fabius) خاندان رومی بزرگ و معروفی که در طول چند قرن، سیصد تن از افراد آن در راه وطن‌کشته شدند و معروفترین ایشان «فابیوس کینکسیوس» ماکزیموس کونکتاتور است که با «آنیبال» مصاف داد.

«شهرتی را که من بحفظ آن همت گماشتم» : نام آوری روم و مفاخر آن. - این تعبیر بطور کلی مبهم است، زیرا که دانه برای آن يك کلمه واحد mirro را بکار برده که معنی «مورد» میدهد و چون مورد و کندر عادتاً برای تقدیس خدایان یونانی و رومی بکار میرفتند، میتوان احتمال قوی داد که این کلمه معنی تجلیل و تقدیس داشته باشد. در چند نسخه بجای کلمه mirro، فعل miro آمده که معنی «بانظر ستایش نگاه میکنم» را میدهد.

۲ - دراصل، این کلمه بصورت ضمیر «آن» esso آمده و در بندهای بعد نیز غالباً بهمین صورت ضمیری به عقاب اشاره شده است، ولی در ترجمه فارسی ذکر پیایی ضمیر «او» یا «آن» جمله را تقریباً نامفهوم میکند، بدین جهت چندین بار بجای ضمیر اصل کلمه یعنی عقاب آورده شده است.

۳ - تازیان (Arabi) (اعراب): اشاره به کارناژی‌ها، که فرماندهی «هانیبال» بروم حمله بردند. در قرون وسطی صفت «عرب» بتمام مردم ساکن افریقای شمالی بطور اعم اطلاق میشد، ولی از نظر تاریخی در زمان هانیبال اصولاً از اعراب در شمال افریقا خبری نبود.

۴ - Annibale (در اصل فینیقی هانیبال Hannibal) سردار کارناژی و یکی از بزرگترین سرداران نظامی تاریخ جهان (۲۴۷ - ۱۸۳ پیش از میلاد)، که پادشاه کارناژ بود و از راه **بچه در صحنه آمد**

## بَهْت

آلیی<sup>۱</sup> گذشتند که تو، ای رود پو از آنها سرازیر میشوی، درهم شکست،  
و در لوای آن، «شییونه» و «پمیئو» هنگامیکه هنوز بس جوان  
بودند به پیروزی رسیدند<sup>۲</sup>، و در تپه‌ای که تو در پای آن زاده شدی این عقاب  
بس تلخکامی بیار آورد<sup>۳</sup>.

سپس نزدیک بدان زمان که آسمان را سودای استقرار صلح در  
سرتاسر جهان در سر آمد<sup>۴</sup>، «سزار» باراده روم آنرا در چنگ خوش  
گرفت<sup>۵</sup>؛

### چیه از صحنه قبل

مراکش و اسپانیا با ایتالیا حمله برد و آنجا را متصرف شد و سالها فرمانروای روم بود، ولی بالاخره  
در شمال افریقا از «سییون» سردار رومی که در غیاب او بکارتاز حمله برده بود شکست خورد  
و باین شکست او رومیان کارتاز را از بیخ و بن ویران کردند و از صحنه روزگار بر انداختند.

۱- l'alpestre rocce ترکیب زیبایی که در اینجا اختصاصاً مربوط به قسمتی از کوهستان  
آلب است که کونیسه cozie نام دارد.

۲- شییونه Scipione (پوبلیوس کورنلیوس سییون) سردار معروف رومی (۲۳۵-  
۱۸۳ پیش از میلاد) که در بیست سالگی اسپانیا را متصرف شد و در ۳۳ سالگی هانیبال را در شمال  
افریقا شکست داد و از آن پس لقب «افریقائی» گرفت. - پمیئو Pompeo (به لاطینی  
Pompeus) سردار رومی معاصر و هم پیمان «سزار»، که اولین پیروزی بزرگ خود را در بیست و  
پنج سالگی علیه ماریوس تحصیل کرد ولی بعدها از سزار شکست خورد.

۳- «آن تپه‌ای که ...» اشاره به کوهستان فیزوله Fiesole که بر فلورانس مشرف  
است و داته در فلورانس یعنی «در پای این کوه» زاده شده بود. در جنگی که نزدیک «فیزوله»  
میان «سزار» و «کاتیلینا» روی داد، کاتیلینا و فیزولسی ها شکست خوردند و سزار پس از پیروزی  
فیزوله را منهدم کرد و ساکنان آنرا بدانجا که بعدها فلورانس شد انتقال داد، بدین جهت است  
که داته از زبان «بوستینیانوس» میگوید که عقاب رومی در پای این تپه ساکنان آنرا تلخکام  
کرد. داته خودش را از اعقاب رومیانی میداند که در فلورانس متوطن شدند و با فیزولسی ها در آمیختند  
(دوزخ، سرود پانزدهم).

۴- یعنی: نزدیک بزمان تولد عیسی که صلح را میان بشر و خداوند برقرار کرد.

۵- سزار (Julius Caesar، بایتالیائی چزاره Cesare) سردار و دیکتاتور  
معروف رومی (رجوع شود به سرودهای چهارم و بیست و هشتم دوزخ).

## سرود ششم

و آنچه را که او از «وارو» تا «رنو» کرد، «ایزارا» بدید و «ارا»  
و «سنا» نیز، موهم جمله آن درمهایی که آبهایشان «رودانو» را سیراب میکند.  
کاروی پس از برون آمدن از «راونا» و عبور از «روینکون» چنان  
بلندپروازانه بود که زبان و خامه را یارای دنبال کردنش نیست<sup>۱</sup>؛  
سپاه خویش را بجانب «اسپانیا» بگردانید، و پس بسمت «دورانتو»  
برد، و در «فارسالیا» ضربتی چنان گران زد که سوک آن تا «نیل» سوزان کاری  
افتاد<sup>۲</sup>.

سپس این عقاب «آتاندرو» و «سیمونتتا» را که روزگاری از آنها  
براه افتاده بود و «اتور» در آن بخواب جاودان رفته است باز دید و پس  
پرواز خوش را بزبان «تولومئو» از سر گرفت<sup>۳</sup>.

۱- وارو (Varo) (بفرانسه وار Var) رودخانه‌ای در جنوب فرانسه که نزدیک نیس  
بلعیا میریزد. - رنو (Reno) (بفرانسه رن Rhin) رود معروف فرانسه. - «فاصله وارورنو»:  
منطقه‌ای که «کلماورا و آلپ» Gallia jransalpina نام دارد- ایزارا Isara (بفرانسه ایزر  
Isères) و ارا Era (بفرانسه لورا Loires) و سنا Senna (بفرانسه سن Seine) و  
رودانو Rodano (بفرانسه رون Rhône) چهار رودخانه بزرگ و معروف فرانسه. - «جمله  
آن درمهایی که ...» یعنی: همه آن مناطقی که شعبه‌های مختلف رود «رون» از آنها میگذرد.  
۲- راونا Ravenna شهر معروف شمال غربی ایتالیا که آرامگاه داتیه در آنجاست و  
سزار در بازگشت از سفر جنگی «گالیا» (فرانسه) در آنجا جنگ داخلی را با عبور مسلحانه از  
رودخانه «روینکون» Rubicon(e) و حمله بروم شروع کرد.

۳- «بجانب اسپانیا»: اشاره بجنگ سزار با سرداران پمپئوس - دورانتو Durazzo  
(به لائینی دیراکیوم Dyrrachium) شهر ناحیه Illyrium (مغرب یوگوسلاوی کنونی)  
که در آن سزار با قوای پمپئوس جنگید - «فارسالیا» Farsaglia (بلاینی Pharsaliae)  
ناحیه‌ای در یونان که در آنجا پمپئوس از سزار شکستی خورد و بعد ازین شکست او، سزار  
دیکتاتور مطلق روم شد. - «نایل سوزان»: اشاره به فرار پمپئوس بمصر (نیل) و کشته شدنش  
بدست پتولمائیسی دوازدهم پادشاه مصر.

۴- آتاندرو (Antandro) (یونانی Antandros) و سیمونتتا Simoenta  
جبه در صحنه بعد

## بهشت

از آنجا همانند صاعقه بر سر «یوبا» فرود آمد؛ سپس بجانب مغرب زمین شما باز گشت و در آن طنین بانگ شیپورهای پمپه‌ای را شنید<sup>۱</sup>.  
از کرده این عقاب در کف آنکس که بعد حامل آن شد، «بروتو»  
و «کاسیو» همچنان در دوزخ بفرغاند و «مودنا» و «پروجیا» از درد نالیدند<sup>۲</sup>.

### بقیه از صفحه قبل

(یونانی Simois): اولی شهر و دومی رودخانه‌ای در نزدیکی تروای قدیم که ایالت آنرا رومیان در زمان سزار متصرف شدند و Troade نامیدند. - «عقاب از آنها براه افتاده بود»: اشاره بدانکه «انثاس» از آنجا بطرف روم حرکت کرده بود. - انوره Ettore (یونانی Hector) پسر پادشاه ترویا و دلاور بزرگ این شهر در جنگ با رومیان (دوزخ، سرود چهارم) که بنا بگفته ویرژیل در کتاب «انثیس»، گور او در شهر «آتاند روس» است. - «پرواز خود را بزبان تولومئو از سر گرفت» یعنی: از ترویا بمصر رفت تا پادشاه آنجا را از سلطنت خلع کند و خواهرش «کلویاترا» را بجای او بر تخت نشاند. تولومئو Tolommeo (بلاتینی Ptolemeus) بطلمیوس چهارم، پادشاه مصر، که از سزار شکست خورد و «کلویاترا» جانین او شد.

۱ - یوبا Iuba (بلاتینی Juba) پادشاه «نومیدیا» (نام قدیم سرزمینی که شامل الجزیره و مراکش کنونی میشد و بعدها بدان «موریتانیا»، سرزمین مورها یا مسلمانان، لقب دادند) که پس از شکست پمپئوس از سزار در «نابوس»، او و تان و سیپیون سردار دیگرش را پنهان داد، و سزار برای انتقامجویی بدو حمله برد و کشورش را متصرف شد و یکی از ایالات روم قرار داد و «سالوستوس» مورخ رومی را استاندار آنجا کرد. - شیپور پمپه‌ای «Pompeana tuba»: شیپور جنگی سیاه پمپئوس. این طرز تعبیر شاعرانه و خاصی است که در «کمدی الهی» در چند مورد دیده میشود و در «بهشت گمشده» میلتن تقریباً همه جا بکار رفته است. - «بجانب مغرب زمین شما بازگشت»: اشاره بدانکه سزار پس از تصرف «نومیدیا» از راه اسپانیا با یوبا بر گشت و در اسپانیا پسران پومپئوس را در «مودنا» شکست داد.

۲ - «آنکس که بعد حامل عقاب شد»: اوگوستوس، نخستین امپراتور روم (قرن اول میلادی) که جانین سزار شد، بدینجهت دانه وی را «قیصر دوم» و جانشینش «نپیریوس» را قیصر سوم مینامد. - «بروتو» Bruto (بلاتینی Brutus) و «کاسیو» Cassio (بلاتینی Cassius) قاتل سزار و همدست او که بخاطر نجات جمهوری و جلوگیری از استقرار حکومت مطلقه سزار را کشتند و «اوگوستوس» بعدها آن هردو را بجرم قتل سزار اعدام کرد. اینها همان دونفری هستند که دانه در دوزخ در کام شیطان جایشان داده است (دوزخ، سرود سی و چهارم)، و ازین دوست که گفته میشود «در دوزخ بفرغاند». - مودنا Modena و پروجیا Perugia، دوشهر معروف ایتالیا که «آتونئوس» کنسول رومی (که ماجرای عشقبازیش با

بقیه در صفحه بعد



## سرود ششم

وهنوزهم «کلتویاترا» ی افسرده دل که در گریز خود از برابر او، از  
مار مرگی ناگهانی و پیرشکنجه طلبید، ازین بابت گریان است.<sup>۱</sup>  
با آن امپراتور، وی تادریای قلزم پیش راند و در دوران او چنان صالح  
را در جهان مستقر کرد که درهای معبد «یانو» بسته شد.<sup>۲</sup>  
اما اگر بادیده‌ای روشن و با دلی پاک توجه شود جمله این کارهای  
نشانی که از آن سخن میگویم<sup>۳</sup> و آنچه میبایست وی بعد از آن

### بیه از صنف قبل

کلتویاترا مشهور است ( در نزدیک شهر اولی از «اوکتاویوس» ( که بعد ها امپراتور شد و لقب  
اوگوستوس گرفت ) شکست خورد و «اوسیوس» برادر «آتونئوس» . در نزدیک شهر رومی مغلوب  
اوکتاویوس وزندانی او شد، و پس ازین شکست او اوکتاویوس شهر را بباد تاراج داد و از بیخ و بن  
ویران کرد و بدین ترتیب این دوشهر « از درد نالیدند » .

۱ - کلتویاترا Cleopatra ملکه معروف مصر که با کمک سزار سلطنت رسید و بعد  
از قتل سزار «آتونئوس» کنسول رومی را که بانفاق «کراسوس» و «اوکتاویوس» حکومت  
امپراتوری روم را میان خود تقسیم کرده بودند فریفته خود کرد و با این عشق آتونئوس را علیه  
اوکتاویوس بیگار واداشت و آتش جنگ داخلی بزرگی را در روم برافروخت که منجر بشکست و  
مرگ «آتونئوس» شد . کلتویاترا پس ازین شکست بعنوان اسیر جنگی بروم رفت و قصد فریفتن  
«اوکتاویوس» را کرد ، ولی درینجا تیرش بسنگ خورد و برای اینکه اوکتاویوس نتواند او را  
بعنوان اسیر جنگی برومیان نشان دهد و تحقیرش کند خود را با نیش مازی که در درون سبد گل  
پنهان شده بود بکشت ( دوزخ ، سرود پنجم ) .

۲ - « با این امپراتور » : با اوگوستوس . - «دزیای قلزم» که در متن از آن بصورت  
lito rubro یاد شده : بحر احمر . - یانو Iano ( بلاتینی Janus ) خدای رومی که بخلاف  
سایر خدایان روم از اقوام خارجی گرفته نشده بود و خدائی خاص رومیان بود . در روم چندین  
معبد بزرگ برای این خدا ساخته شده بود که مهمترین آنها معبد «یاوس» در فروم بزرگ روم  
بود و رسم بر این بود که در مواقعی که قوای رومی درجائی در جنگ بودند درهای این معبد گشوده  
بود و در مواقعی که در سراسر امپراتوری حال صلح برقرار بود این درها بسته میشد، و بطوریکه  
نوشته‌اند در طول هزارسال فقط نه بار این درها را بستند . - «اوگوستوس» پس از پایان جنگهای  
داخلی و استقرار «صلح رومی» Pax Romanus ( که در آن بملت سرکوبی ژرمن‌ها و صلح با دولت  
اشکانی برای امپراتوری روم منازعی نمانده بود ) فرمان داد که درهای این معبد را بملامت  
برقراری قطعی صلح ببندند .

۳ - « آن نشانی... » : عقاب رومی .

## بهشت

در آن قلمرو خاکی که بفرمان خود داشت کند، در برابر آنچه در دست قیصر سومین<sup>۱</sup> کرد ناچیز و بی‌زونق مینماید؛  
زیرا که آن عدل مجسم که الهام بخش من شد<sup>۲</sup> بادست آن کس که  
هم اکنون از او سخن گفتم، افتخار انتقامجویی خشم او را بوی داد<sup>۳</sup>  
اکنون از آنچه گویمت باعجاب در آی: که این عقاب بعد از آن،  
بهمراه «تیتو» بال کشود تا از انتقام کهن انتقام ستاند<sup>۴</sup>.  
و چون دندان «لونگوباردی» کلیسای مقدس را بگریزد. «کارلومانیوی»  
پیروز در پناه بالهای او بیاری کلیسا شتافت<sup>۵</sup>.

۱- قیصر سومین : تیبوریوس ( Tiberius ) ( بائالیائی تیبوریو Tiberio ) که جانشین او کتوس شد ، یعنی دومین امپراتور و سومین قیصر روم بود .

۲- عدل مجسم با عدالت زنده *la viva giustizia* : خداوند .

۳- اشاره بدانکه عیسی در زمان «تیبوریوس» بشهادت رسید و با شهادت او انتقام خشم خداوند که بعد از گناه آدم و طرد او از بهشت شامل نوع بشر بود ستانده شد، و این افتخار صیب «تیبوریوس» آمد که در دوران او عیسی خود را فدا کرد و ازین راه نوع انسان را دوباره به بخشایش و آمرزش رسانید .

۴- تیتو ( Titus ) ( بلاتینی Titus ) ، « فلاویوس سائینوس و سپازیانوس تیتوس » امپراتور روم ( ۴۰ - ۸۱ میلادی ) ، که چنانکه معروف است امپراتوری شایسته و مصاح و در عین جنگجویی مردی بخشنده و فیلسوف منش و شاعر و موسیقی دان و خطیب بود ، بطوریکه نام وی بصورت ضرب المثلی برای وصف زمامداران نیکوکار درآمده است . در زمان او قوای یهودیان را که در فلسطین شوریده بودند سرکوبی کردند و آنانرا باطراف و اکناف امپراتوری پراکنده و این خانه بدوشی و سرگردانی آنان تا تأسیس دولت اسرائیل در چندسال پیش ادامه داشت . ازین راه بود که « انتقام گناه کهن انتقام ستانده شد » ، یعنی عیسی با انتقام گناه آدم بشهادت رسید و یهودان با انتقام خون عیسی سرکوب شدند . درین باره داتنه درسرود بعد توضیح لازم داده است . ( دربارۀ تیتوس سرود بیست و یکم دوزخ رجوع شود ) .

۵- لونگوباردی Longobardi : «لمباردی‌ها» که از شمال ایتالیا بجانب روم که در آنوقت فقط مفرکلیسا بود حمله ور شدند . - «کارلومانیوی» Carlo Magno ( دراصل شارلمانی Charlemagne ) پادشاه معروف فرانک که بتقاضای پاپ آدریانوی اول با لمباردیها جنگید و با سرکوبی آنان کلیسا را نجات داد . شارلمانی معاصر با هرون الرشید بود و در زمان او دیگر امپراتوری روم وجود نداشت ، ولی داتنه همواره براین عقیده بود که امپراتوری فقط بصورت **بیه در صلح بعد**

اینک تو خود میتوانی درباره آن کسان که هم اکنون نشان متهم کردم  
و درباره خطای ایشان که جمله بدبختیهای شما را باعث آمده اند داوری کنی<sup>۱</sup>.  
یکی از آنها زنبق‌های زرین را با این نشان جهانی برابر مینهد<sup>۲</sup>  
و دیگری آنرا فقط بکار دسته خویش میبرد<sup>۳</sup>: و تشخیص اینکه کدامین  
از این دو خطایی بزرگتر میکنند دشوار است.

«کیبلین»ها را گوی که هر آنچه خواهند بکنند، اما در لوای  
نشانی دیگر بحرفه خویش پردازند، زیرا که با جداداشتن همیشگی این  
نشان از حق و عدالت ادعای پیروی از آنرا نمیتوانند داشت<sup>۴</sup>.  
و این «کارلوی» نورا گوی که عقاب را با «کولف»های خودش  
فرونیفکند، و از چنگالهائی که موی از تن شیرانی قوی پنجه‌تر از او

پیه از صفحه قبل

ظاهر منقرض شده و از لحاظ حقوقی و قانونی همچنان پای برجا مانده، منتها اداره آن از روم به  
بیزانس و از آنجا به شارلمانی و بعد به امپراتوران «حکومت مقدس رومی و ژرمنی» منتقل شده  
است، و بدین جهت همه این فتوحات کلیسا در لوای عقاب رومی انجام میگردد.

۱- اشاره به «کیبلین‌ها» و «کولف‌ها» که قبلا در این سرود از آنان سخن رفته است  
(رجوع شود به صفحه ۱۱۹۴ شرح ۴).

۲- یعنی: کولف‌ها در برابر «نشان جهانی» (عقاب رومی) بسراغ زنبق‌های  
زرین *i gigli gialli* (گل زنبق، نشان خاندان سلطنتی فرانسه) رفته اند. - کولف‌ها با  
«امپراتوری مقدس ژرمن و روم» مخالف بودند و طرفداری از استقلال ایتالیا میکردند که فرانسه  
خواهوا بزرگ آن بود.

۳- یعنی: کیبلین‌ها که مخالف با عقیده کولف‌ها هستند این عقاب را صورت یک  
«نشان حزبی» درآورده و مظهر نظریات سیاسی خاص خویش قرار داده‌اند، در صورتیکه باید  
مفهوم و مقامی بسیار بزرگتر و جهانی‌تر برای آن قائل باشند.

۴- «بونی» مفسر معروف کمدی الهی مینویسد: «کیبلین‌ها، برای پنهان داشتن  
اغراض و کینه‌های خصوصی خود دشمنان سیاسی خویش را بهره‌ان و متمسک ناجیزی متهم به  
دشمنی با «امپراتوری مقدس» میکردند، و بدین ترتیب درعین آنکه مدعی پیروی از اصول کلی  
این «قدس» یعنی عدالت طلبی بودند، همیشه خود را از حق و عدالت جدا نگه میداشتند.»

بر کنندند بترسد<sup>۱</sup> .

پیش ازین بکرات پسران گناهان پدر را تقاص دیده‌اند<sup>۲</sup> ، وصاحب  
زنبقها میندارد که خداوند بخاطر نشان او نشان خویش را عوض تواند کرد<sup>۳</sup> .

این اختر کوچک<sup>۴</sup> آراسته به ارواح مسعودی است که درزندگی  
کوشا بوده‌اند تا نیکنامی و بلندآوازی را بدنبال خویش آرند ؛

و چون شوق آنان در عالم انحراف خود روی بجانب چنین هدفی  
داشته، بناچار انوار عشق حقیقی در آنها با درخشش کمتری بجانب آسمان  
تافته است .

اما مارا مایه خرسندی است که پاداش خویش را با شایستگی خود  
برابر نهمیم، زیرا که درینصورت آنرا نه کمتر می‌بینیم و نه زیادتیر .

۱ - کارلوی نو Carlo novello : شارل دائرو ولعهد فرانسه ( اشاره بدانکه شارل  
دائروی اول «کارلوی کهن» بوده و این شارل دوم ، «کارلوی نو» ) که در سال ۱۲۷۹ پیداشاهی  
سید و در ۱۳۰۹ مرد ، ولی در زمان سفر خیالی داتنه بجهان دگر رئیس گوئلف‌های ایتالیا  
بود . - معنی این بند اینست که به شارل دائرو پادشاه فرانسوی نژاد ایتالیا که رهبر گوئلف‌های  
این کشور و مخالف با «امپراتوری مقدس» و عقاب رومی است بگوئید که احترام این عقاب را  
نگاهدارد و بزور بازوی خود غره نتود، زیرا که تاکنون بسیار کسانیکه قوی‌پنجه‌تر از او بودند  
درین راه ذلیل شده‌اند .

۲ - شاید اشاره داتنه بمرک نابهنگام «شارل‌مارتل» پسرارشد این شارل دائرو باشد که در  
۲۴ سالگی مرد و ازین راه پدر را عزادار رسانید .

۳ - یعنی خداوند بخاطر خوش‌آیند خاندان سلطنتی فرانسه حاضر نیست عقاب‌خویش  
را ( نشان روم و کلیسا ) با گل‌های زنبق ( نشان خانواده بورین ) عوض کند .

۴ - عطارد، که اکنون این ارواح در آنند و کوچکترین سیارات است .

۵ - «انحراف» ، از آنجهت که اشتیاق کسان باید هدفی بجز ذات الهی نداشته‌باشد ،  
در صورتیکه اینان باهمه نیکوکاری و یارسائی خود درعین خدادوستی هوای نیکنامی و بلندآوازی  
داشته و برای آن کوشا بوده‌اند ؛ داتنه تلویحاً میفهماند که وی خود نیز اگر به بهشت آید ساکن  
این فلك خواهد بود . - «انوار عشق حقیقی در آنها ...» یعنی : ایشان چون ازورای نام طلبی  
با آسمان نگرسته‌اند، جلال و درخشندگی آنرا کمتر احساس کرده‌اند .

## سرود ششم

عدالت مطلق<sup>۱</sup> تمایلات ما را این چنین از آرایش بری میکند، تا این تمایلات نتوانند روی بجانب مطلوبی ناباب برند<sup>۲</sup>.

همچنانکه در روی زمین صداهای مختلف صورتی دلپذیر هماهنگ میشوند، در زندگانی ما نیز درجات مختلف در این افلاک با یکدیگر هماهنگی مطبوعی دارند.

و در دل این مروارید<sup>۳</sup> فروغ «رومئو» میدرخشد که کار بزرگ و زیبای او را پاداشی ناشایسته دادند<sup>۴</sup>.

اما «پرووتسی» هائی که علیه او برخاستند از کرده خویش بهره برنگرفتند، زیرا که بس ناصواب است که کسان خیر دیگران را شر

۱ - رجوع شود صفحه ۱۲۰۲ شرح ۲.

۲ - یعنی: ما ازین بابت احساس حسد یا غبطه نسبت بارواح مسعودتر نمیکنیم، زیرا که این غبطه رحسد احساسی ناباب است.

۳ - مروارید: عطارد. قبلاً نیز در مورد کره ماه چنین تشبیهی شده است (سرود دوم).

۴ - ازین جا تا آخر سرود به ذکر خیر این «رومئو» اختصاص یافته که در اینجا از او نام برده شده است. بنابراین بهتر است توضیحات مربوط بدین بند و پنج بند بعد، یکجا آورده شود:

رمئودی ویلانوا (Romeo di Villanova) در اصل فرانسه رومیودوویل نوو (Romieu de Villeneuve) وزیر اعظم «ریمون دو برانژه» (Raymond de Bérenger) (بایتالیائی رایموندورلینگیری (Raimondo Berlinghieri) کنت و زمامدار ایالت بزرگ پروونس (بایتالیائی پروونسا Provenza) بود. وی خدمانی برجسته باآقای خود کرد و عوائد دربار او را نوسه داد. ولی بزرگان «پرووتسی» باوی بحسادت برخاستند و دست به تمامی زدند و در ذهن کنت القای شبهه کردند که او اموال خزانه را تفریط کرده است. کنت تحت تأثیر این سعایت قرار گرفت و از او حساب و کتاب خواست، و وی که ازین بابت سخت رنجیده شده بود طیلسان روحانی خود را برگرفت و بصورت همان مرد خدای تنگدست و بی نیازی که پیش از آن از «سن ژاک» بدانجا آمده بود بازگشت. غالباً نوشته اند که این ماجرائی که گفته شده افسانه ای بیش نیست، ولی اهمیت این موضوع در این است که داته درین جا بحقیقت وضع شخص خود را در لفاظه «رومئو» عرضه داشته و این خود اوست که از حسادت و سعایت بزرگان فلورانس و حق ناشناسی زمامداران این شهر که ویرا واداشتند تا مثل رومئو با تنگدستی و افسردگی شهر خود را ترك گوید شکایت کرده است.

خود پندارند .

«راموندو برلینگری» چهار دختر داشت که هر يك از آنان ملکه‌ای شد ، و این کار را «رومئو» کرد که زائری حقیر بیش نبود<sup>۱</sup> .  
باین وصف سخنانی مغرضانه اورا وا داشت که باین مرد خدا که ده گرفته ودوازه باز داده بود<sup>۲</sup> ، از در بازخواست در آید .  
چون چنین شد ، وی در عالم تنگدستی وسالخوردگی از او دوری گزید، و اگر مردمان دریافته بودند که این کس که برای امرارمعاش خود تکه تکه نان دریوزگی میکرد چه دلی بزرگوار داشت<sup>۳</sup> ،  
مردم جهان که ویرا میستایند ، بسیار فروتر ازینش میستودند .

- ۱ - «کنت ریمون دو برانژه» چهار دختر بنام: مارگریت، التونور ، سانیا ، بتاتریس داشت که بترتیب زن سن لوئی (لوئی نهم) پادشاه فرانسه ، هنری سوم پادشاه انگلستان ، ریگارد (کنت ریچارد از اشراف انگلستان که بعداً پادشاه آلمان شد ) و شارل دانزوی اول پادشاه ناپل شدند، و عقد این هر چهار زناشوئی توسط «رومیو» بسته شد .
- ۲ - اشاره بدانکه وی عوائد خزانه را زیاده تر کرده بود .
- ۳ - داته این سخن را در جای دیگر ( کتاب ضیافت ، باب اول ) بهمین صورت درباره وضع شخص خودش پس از طرد از فلورانس میگوید که « تقریباً دریوزگی میکردم » ( quasi mendicando ) .



# سرود، منضم

## فلك دوم : فلك عطارد

### ارواح گوشا و نیکو کار

این سرود نیز همچنان در فلك عطارد میگذرد .

همانطور که سرود پیشین اختصاصاً صورت «تاریخی» داشت ، این سرود تقریباً بالاخصاص صورت «فلسفی» دارد ، و در آن بناتریس سه مشکل و مممای فلسفی را که برای دانه پیش آمده ، باطرز استدلال خاص قرون وسطائی که در مدارس و دانشگاههای زمان دانه معمول بود و غالباً باطرز فکر امروزی ما بسیار نامأنوس و ناسازگار است حل میکنند و در لفافه این سخنان بناتریس ، دانه عقاید مذهبی و فلسفی خود را درباره جبر و اختیار بشر، و خطا ، و لزوم اعتقاد بمعاد و رستاخیز ، و تقسیم مخلوقات جهان بدو دسته فساد ناپذیر و فساد پذیر ، یعنی دودسته فانی و ابدی ، تشریح میکند .

## سرود هفتم

Osanna , sanctus Deus sabaôth,  
superillustrans claritate tua  
felices ignes horum malachòth !>'

چنین بود آواز مقدس این جوهری که فروغی مضاعف بر روی او  
بهم پیوسته بود<sup>۱</sup> و وی آواز خوانان بدور خویش میگشت ؛

۱- بزبان لاتینی بمعنی : « درود بر تو ، ای خدای مقدس سپاهیان که از بلندی خود  
آتش‌های مسعود این ملکوت‌ها را با فروغ خوش بدرخشش درمی‌آوری ا »  
این سرود را خود داتنه ساخته و در آن سه کلمه «اوزانا» (هوشیمانه) Osanna و صباوت  
Sabaoth و ملکوت Malachoth را بصورت اصلی عبری آنها و بقیه کلمات را به لاتینی آورده  
است . - «هوشیمانه» در اصل معنی « ما را نجات بده » دارد و با این معنی در تورات ( کتاب مزامیر  
داود نبی ، باب صد و هجدهم : « هوشیمانه ، ای خداوند » ) و در انجیل‌های متی ( باب نهم ) و  
مرقس ( باب یازدهم ) و یوحنا ( باب دوازدهم ) آمده است ، ولی در اینجا چون این کلمه از زبان  
ارواح آمرزیده گفته میشود ، معنی « ما را نجات بده » با آن سازگار نمی‌آید و طبعاً مفهوم کلی درود  
و سلام از آن منظور است . - « صباوت » لقبی است که بکرات در تورات به « بهوه » خداوند  
اسرائیل داده شده و معنی خدای سپاهیان را میدهد و در مواردی آمده که اشاره به جنبه جنگی  
خدای یهود مورد نظر بوده است . درین موارد « بهوه » خود بانك میزند : « منم بهوه صباوت » . -  
ملکوت کلمه عبری معروفی است که در فارسی نیز غالباً نقل میشود و از کلمه عبری و عربی  
« مملکت » گرفته شده . این کلمه هم در تورات ( مزامیر داود نبی ، مزمور بیست و دوم :  
« زیرا که ملکوت از آن خداوند است » ) و هم در انجیل ( رساله اول پولس رسول به قرنتیان ،  
باب پانزدهم : « ... و بعد از آن انتهاء است وقتیکه مسیح ملکوت را بخدا و پدر سپارد » )  
آمده است . - « آتش‌های مسعود » felices ignes : فرشتگان و ارواح مقدسین که در افلاک  
مختلف بر میگردند .

۲- « این جوهری ... » : یوستینیانوس . - « فروغ مضاعف » : دوجنبه مختلف  
« یوستینیانوس » که در باره آن بین مفسرین اختلاف نظر است ؛ بعضی این دوفروغ را تابش فروغ  
الهی بر فروغ معنوی روح وی دانسته‌اند ، بعضی دیگر آنرا اشاره‌ای شمرده‌اند به دو شخصیت لشکری  
و کشوری یعنی جنبه جهانگیری و جنبه قانونگزاری یوستینیانوس ، بعضی هم آنرا مربوط به  
شخصیت مقدس و معنوی او و شخصیت قانونگزاری دانسته‌اند که در حقیقت همان ترکیب « عشق و  
عقل » میشود .



## سرود هفتم

او و آن دیگران پایکوبی خود باز گرفتند<sup>۱</sup> و همچون اخگرانی بسیار تند گذر بنا کهان دور رفتند و از دیده من پنهان شدند .

بتردید افتاده بودم و با خویش میگفتم : « با او سخن بگوی ، با او سخن بگوی ! » میگفتم : « با بانوی من سخن بگوی تا شنکی مرا با قطره‌های آرامش بخش خود<sup>۲</sup> فرو نشاند . »

اما آن حس احترامی که برای Be و برای ice سرپای مرا فرا میگردد<sup>۳</sup> ، سر مرا همچون کسیکه در حال خواب رفتن باشد خم میکرد . « باتریچه » مدتی درازم درین حال نگذاشت ، و بالبخندی خیره کننده که حتی در میان آتش مردی را نیکبخت میتوانست کرد چنین آغاز سخن کرد :

« باتشخیص خطاناپذیر خود<sup>۴</sup> چنین استنباط میکنم که آنچه ترا نگران دارد درك آن است که چسان از انتقامی بجا ، انتقام ستانده شد ؛ اما من هم اکنون این شبهه را از ذهنم برون خواهم کرد ؛ خوب بشنو ، زیرا که سخنان من حقیقتی بزرگ را بر تو ارزانی خواهند داشت .

۱- اشاره به پرواز سبک و لطیف ارواح بهشتی .

۲- قطره‌های حقیقت .

۳- Be و ice دو قسمت اول و آخر نام «باتریچه» است - مقصود اینست که تنها شنیدن جزئی از نام این بانوکافی است که مرا مجذوب خود کند . - «بوکاجیو» نویسنده بزرگ ایتالیایی که مصنف «دکامرونه» است در کتاب معروف خود بنام «زندگانی داتته» مینویسد که اصولا Bice (بیچه) مخفف نام باتریچه در دوران حیات او بود و ویرا دوستان و نزدیکانش بهمین صورت مینامیدند .

۴- اشاره بدینکه این تضاد چون جنبه آسمانی دارد ، اشتباه آمیز نمیتواند بود .

۵- اشاره بگفته یوستینیانوس ، در سرود ششم بهشت : « ... غناب بهمراه نیتو بال کثود تا از انتقام گناه کهن انتقام بگیرد » ؛ و باتریرس میخواهد به داتته توضیح دهد که این تناقض فقط جنبه ظاهری دارد و براساس تناقضی در کار نیست .

## بهشت

آن کس که از زنی زاده نشد<sup>۱</sup>، برای آنکه وجود لگامی نجات بخش را بر آن قوه‌ای که می‌طلبد کردن نهاده باشد، خویش را مطرود کرد و با اینکار، جملهٔ اعقاب خود را نیز بلعنت کشانید<sup>۲</sup>.

و این باعث آمد که نوع بشر در آن پائین<sup>۳</sup> قرنه‌های بسیار باعجز و خطای گران گذرانید، تا آنکه کلام خدا<sup>۴</sup> میل فرود آمدن کرد و بدانجا فرود آمد که در آن تنها با قدرت ازلی، آن طبیعتی را که از آفریدگار خود دوری گزیده بود با وجود خویش در آمیخت<sup>۵</sup>.

اکنون خوب با استدلال من توجه کن: این طبیعت بدان صورت که در آمیخته با آفریدگار خویش آفریده شد پاک و نکو بود،

اما با خطائی از بهشت رانده شد، زیرا که از جادهٔ حقیقت و سر نوشت

۱- آدم، که خداوند او را از گل برشت.

۲- یعنی: آدم بجرم اینکه حاضر نشد برای قوهٔ ارادهٔ خود (قوه‌ای که می‌طلبد) قیدبندی قائل شود (یعنی از فرمان خداوند که او را از خوردن میوهٔ شجرهٔ ممنوع نهی کرده بود اطاعت کند) باعث لعنت خود و طرد خویش از بهشت شد و از بس راه تمام نوع بشر را از بهشت بیرون راند. نقل از انجیل (رسالهٔ پولس رسول برومیان، باب پنجم): «... لهذا همچنانکه بواسطت يك آدم گناه داخل جهان گردید .. موت بر همهٔ مردم طاری گشت، زیرا که همه گناه کردند» و (رسالهٔ اول پولس رسول به قرنتیان، باب پانزدهم): «... چنانکه در آدم همه می‌میرند، در مسیح همه زنده خواهند گشت».

۳- آن پائین (giù) اشاره بزمین. در دوزخ همیشه در اشاره بزمین بجای 'پائین'، 'بالا' گفته می‌شد.

۴- Verbo di Dio: یکی از القاب مسیح در فقه کاتولیک.

۵- یعنی: مسیح بروی زمین فرود آمد و در آنجا طبیعت انسانی را که بر اثر گناه آدم از تماس با خداوند محروم شده بود با طبیعت الهی خود در آمیخت و صورت جسمانی و بشری متجلی کرد. - برخی از مفسرین «آنجا» را اشاره به بطن مریم و «عشق ازلی» را «روح القدس» دانسته‌اند و درین صورت مفهوم این سخن اینست که نوع بشر با خطاکاری بر میبرد تا آنکه روح عیسی در رحم مریم جای گرفت و در آنجا بدست روح القدس صورت بشری پیدا کرد و بجهان آمد.

خویش دوری گزیده بود .

لاجرم اگر کیفری که از راه صلیب صورت گرفت با طبیعتی که در معرض این کیفر قرار گرفته بود پیمای سنجش نهاده شود، روشن میشود که هرگز کیفری چنین عادلانه اعمال نشده است <sup>۱</sup> :

ولی ، اگر این جنبه دیگر در نظر گرفته شود که آنکه این طبیعت با او در آمیخته بود و متحمل این چنین کیفری شد کدامین کس بود ، مسلم میشود که هیچ کیفری چنین ظالمانه نبوده است <sup>۲</sup> .

ازین رو است که از يك عمل ، دو نتیجه مختلف حاصل آمد : مرگی واحد ، هم خدای را پسند افتاد وهم یهودان را ، و با چنین مرگی زمین بخویش لرزید و آسمان آغوش بگشود <sup>۳</sup> .

درینصورت ترا شکفت نیاید اگر گویند که داد گاهی داد گستر

۱ - یعنی : اگر شهادت عیسی را ازین جنبه مورد توجه قرار دهیم که جسم بشری او را جلیب کشیدند ، این مکافات را بسیار عادلانه خواهیم دانست ، زیرا که همین طبیعت بشری بود که مرتکب گناه شده و از خداوند دوری گزیده بود .

۲ - دنباله بحث فوق : .. و اگر شهادت عیسی را ازین جنبه دیگر مطالعه کنیم که درست آن جسمی بیالای صلیب کشانیده شد که در آن روحی چون روح عیسی جای داشت ، در خواهیم یافت که این بزرگترین ظلمی بود که در تاریخ جهان شده بود .

۳ - یعنی : از شهادت عیسی هم خدای راضی شد ( از آن جهت که خدا بر اثر این فداکاری عیسی توانست دوباره نوع بشر را مشمول رحمت خود کند ) و هم یهودان ( که توانستند کینه و حسد خود را با قربانی کردن بیگناهی ارضاء کنند ) . - « با چنین مرگی زمین بخود لرزید » : اشاره به زلزله‌ای که در لحظه مرگ عیسی روی داد ( رجوع شود به سرودهای دوازدهم و بیست و یکم دوزخ و حواشی آنها که در آن جملات انجیل درین باره نقل شده است ) . - « آسمان آغوش بگشود » ، نقل از « من تماشای کیناس » : « ... با مرگ مسیح دروازه قلمرو آسمانها بروی ما گشوده شد » .

از انتقامی بجا ، انتقام بستاند <sup>۱</sup> .

اما اکنون میبینم که اندیشه تو در سیر خویش از فکری ب فکری دگر، بگرهی سخت در افتاده است که شوق بسیار برستن از آن دارد .  
میگوئی : - معنی آنچه را که میشنوم خوب میفهمم ؛ اما راز این حکمت که چرا خداوند تنها این چنین راهی را برای باز خرید گناهان ما برگزید برمز پوشیده است <sup>۲</sup> .-

برادر ، چنین مشیتی در نظر جمله آن کسان که قدرت ادراکشان در شعله های آتش عشق نگداخته باشد درک ناپذیر است <sup>۳</sup> .

و با اینوصف، چون کسان در باره این نکته بسیار اندیشیده و راهی بحل آن نبرده اند ، اکنون ترا خواهم گفت که چرا این وسیله شایسته ترین جمله وسائل شمرده شد .

خیر الهی، که هر گونه غبطه ای را از خویش دور دارد و پیوسته در آتش خود میگذارد <sup>۴</sup> ، چندان میسوزد که زبانیهای جاودان را بدرخشش میآورد .

۱ - مفسرین قدیمی کمدی الهی این اشاره را مربوط به دربار «یتوس» دانسته اند ، و برخی مفسرین جدیدتر معتقدند که مراد از آن دادگاه الهی است . باتوجه بگفته «یوستینیانوس» در سرود پیش احتمال میرود که نظر اول صحیح تر باشد .

۲ - یعنی : با خود فکر میکنی که بیجه علت خداوند برای بخشیدن گناه بشر و آشتی با او ، این راه قربانی کردن مسیح را برگزیده است که باتوجه به ذات الهی و غیر بشری مسیح ، غیر عادلانه بنظر میآید ؟

۳ - یعنی : فقط کسانی میتوانند بحکمت این مشیت ربانی پی ببرند که در آتش ایمان پخته شده باشند .

۴ - یعنی : از هر گونه احساسی که با احسان و بخشندگی منافی باشد بدور است و پیوسته در آتش خیر و نکوئی میسوزد .

• - جمال خداوند را که در مخلوقات متجلی است .

## سرود هفتم

آنچه مستقیماً از آن ناشی میشود، پایانی برای خویش نمیشناسد،  
زیرا که اثر مهری که او میزند سترده نمیتواند شد<sup>۱</sup>.

هر آنچه مستقیماً از آن ناشی شود آزادی کامل دارد، زیرا که تابع  
تأثیر و نفوذ مخلوقات<sup>۲</sup> نیست،

و این باوی سازگارتر است، و لاجرم بیشتر پسند خاطر اوست، زیرا  
که شور مقدسی که در وجود هر کس فروزان است، در نزد آنانکه با او  
شباهتی بیش دارند فروزنده‌تر است.

آدمی از جمله این عطایا بهره‌مند است، و هر آینه یکی از آنها را  
قصوری عارض شود، ویرا باید که از مسند بزرگواری خویش فرود آید.

گناه تنها چیزی است که او را از اختیارش محروم میدارد  
و میان او و خیر حاکم جدائی میافکند، و باعث آن میشود که از فروغ وی  
بصورتی بدبهره گیرد<sup>۳</sup>،

و درین صورت وی هرگز بزرگواری خویش را باز نخواهد ستاند،  
مگر آنکه با کیفری شایسته و متناسب بالذات گناهکارانه خود خلائی را که

---

۱ - در این بند و دو بند بعد، بنائبرس بداته توضیح میدهد که سه صفت اصلی مخلوقاتی  
که «مستقیماً» یعنی بدون واسطه توسط خداوند آفریده شده‌اند چیست: اولاً: جاودانی هستند  
(بنداول)، ثانیاً: آزاد و مختار هستند (بند دوم)، ثالثاً: بیشتر از سایر مخلوقات بخداوند شهادت  
دارند (بند سوم).

۲ - *perchè non soggiace alla virtute delle cose nuove*؛ در مفهوم  
این جمله بین مفسرین قدیم و جدید «کمندی الهی» اختلاف نظر است: دسته اول آنرا نفوز افلاک  
معنی کرده‌اند و دسته دوم نفوز عوامل ثانوی، یعنی آنچه مستقیماً از خداوند ناشی نمیشود. طبق  
معمول میتوان نظر متقدمین را صحیحتر دانست.

۳ - یعنی: این سه عیب ابدیت و اختیار و شهادت با خداوند بآدمی داده شده و فقط  
«گناه» است که او را از عطایای دومین و سومین محروم میکند.

زاده خطای او است پر کند .

طبیعت شما، بهنگامیکه سراپا<sup>۱</sup> نسبت بافرید کار خود گناه کرد، همچنانکه از بهشت رانده شد ازین شایستگیها نیز محروم آمد؛ و اگر نیک بنگری بهیچ رو آنهارا باز نمیتوانست یافت مگر آنکه ازاین یا از آن گذار کرده باشد :

یعنی ، یا خداوند بالطف کامل خود از خطای او بگذرد ، یا آنکه آدمی بخودی خود<sup>۲</sup> سبکمغزی خویش را جبران کند .  
اکنون بعمق ورطه مشیات ازلی نظر دوز و درین راه تا آن حد که میتوانی از نزدیک استدلال مرا دنبال کن :

آدمی ، در حدود ممکنات خویش، هرگز بخودی خود خطای کرده را جبران نمیتوانست کرد، زیرا که برایش امکان نداشت که از راه فرمانبرداری حقیرانه

تا آن حد که از راه نافرمانبرداری قصد بالاروی کرده بود فرو آید، و ازین رو است که آدمی را فی نفسه وسیله چنین جبرانی نبود<sup>۳</sup> .  
بنابراین لازم بود که خداوند از راههایی که خاص اوست، چه از

۱ - سراپا *tota* این کلمه بشیوه لاتینی بکار رفته واصل ایتالیائی آن *tutta* است .

۲ - بخودی خود *isso* - کلمه لاتینی، بجای ترکیب ایتالیائی *se stesso*

۳ - یعنی : انسان برای جبران خطای خود و آشتی با خداوند دو راه بیشتر نداشت : یا اینکه خود گناه خویش را بنحوی باز خرد و تلافی کند، و یا خداوند او را ببخشد . ولی گناه آدمی چنان بزرگ بود که باز خرید آن توسط خود او امکان نداشت ، زیرا هیچ اظهار فروتنی و قبول حقارتی باغرور وی که خواسته بود خود را با خداوند برابر نهد مقابله نمیتوانست کرد . اصل فکر از تورات آمده است ( سفر پیدایش ، باب سوم ) : « ... و ملر یزن گفت با خوردن این میوه هرآینه نخواهید مرد ، بلکه مانند خدا عارف یک و بد خواهید شد . »

## سرود هفتم

يك طريق وجه از هر دو<sup>۱</sup>، آدمی را بکمال شایستگی حیات خود باز گرداند.  
اما، چون محصول هر کاری عامل آنرا بهمان اندازه خوشایندتر  
است که بر رضای او در انجام آن گواه باشد

خیر الهی، که نشانش بر سراسر جهان نقش است، در پی آن بر آمد  
که شما را از جمله طرق خویش براه تعالی برد.

در میان شب اعلی و روز نخستین<sup>۲</sup>، هرگز این و آن راه را جلوهای  
چنین عالی و پر جلال نبود و هرگز نیز نخواهد بود<sup>۳</sup>،

زیرا که خداوند باعطای ذات خود برای آنکه آدمی را امکان برپای  
خاستن دهد، بیش از آن آزادمندی کرد که فقط او را از گناهش بخشیده  
باشد<sup>۴</sup>؛

و اگر پسر خداوند خود را تا بعد حلول در جسم آدمی<sup>۵</sup> تنزل نداده  
بود جمله وسائل دیگر از لحاظ عدالت نارسا بود.

اکنون، برای آنکه همه تمناهای ترا ارضاء کرده باشم<sup>۶</sup>، بنکته‌ای  
که باید روشن شود باز میگردم تا تو نیز آنرا بهمان اندازه من واضح  
توانی دید.

۱ - یعنی: یا از راه بخشش، یا از راه عدالت و یا از هر دو راه.

۲ - یعنی: از هنگام آغاز آفرینش تا روز رستاخیز.

۳ - یعنی: در سراسر دوران حیات بشر، نه عدالتی بدین عظمت و نه بخششی بدین  
بزرگی دیده خواهد شد.

۴ - یعنی: خداوند فقط از در بخشایش گناه بشر بریامد، بلکه برای باز خریدن  
این گناه، ذات و روح خودش را که در قالب عیسی تجلی کرده و بر روی زمین فرستاده شده بود  
قربانی کرد.

۵ - *ad incarnarsi*، اشاره بحلول روح خدائی عیسی در قالب بشری که اساس  
مبحث معروف *incarnazione* در آئین مسیح است.

۶ - یعنی: همه مشکلات ترا حل کرده باشم.

میگوئی: - آب را می بینم، و آتش را می بینم، و هوا را و زمین را <sup>۱</sup>،  
 و جمله ترکیبات آنها را که فاسد میشود و کوتاه زمانی بیش نمیپاید .  
 و با این وصف ، همه اینها مخلوقات خداوند ؛ لاجرم اگر آنچمن  
 کفتم راست میبود ، اینان میبایست از فساد مصون باشند <sup>۲</sup> .  
 برادر ، این را توانی گفت که فرشتگان در مناطق پاکی که تو  
 اکنون در آنهایی ، چنین که هستند یعنی باهمین کمال وجودی خود آفریده  
 شده اند ؛

اما عناصری که نامشان را بردی ، و آنچه از ترکیب آنان پدید آمده ،  
 شکل خویش را از نیروئی مخلوق ستانده اند .

ماده آنها خلق شده ، و نیز آن نیروئی که مایه اخبار آنهاست در این  
 اختراعی که برگردا گرد آنان میگردند نیروئی است آفریده <sup>۳</sup> .  
 فروزندگی و حرکت این فروغهای مقدس <sup>۴</sup> است که روح جمله  
 حیوانات و جمله نباتات را از ماده ای که چنین استعدادی دارد بر میکشد .  
 اما زندگی شما را خیر اعلی مستقیماً در شما میدهد و آنرا دلدادۀ

۱ - اشاره به عناصر اربعه اصلی: آب، آتش ، باد ، خاک .

۲ - اشاره بدانکه طبق گفته بئاریس آنچه مستقیماً بدست خداوند پدید آمده جاودانی  
 است ، در صورتیکه این عناصر و ترکیبات آنها فسادپذیرند و این نیز باسخن او متناقض مینماید .  
 ۳ - توضیح بئاریس : عناصر اربعه و ترکیبات آنها مخلوق «مستقیم» خداوند نیستند ،  
 بلکه مخلوق «مع الواسطه» اویند، زیرا که از ترکیب «ماده» و «شکل» ناشی شده اند که این دو خود  
 از نفوذ افلاکی که در پیرامون آنها در گردشند حاصل آمده اند . بنا براین این عناصر و  
 ترکیبات آنها فساد پذیرند ، در صورتیکه فرشتگان که بیواسطه آفریده شده اند کامل و در نتیجه  
 فساد ناپذیرند .

۴ - ستارگان .



---

## سرود هفتم

---

خوش میکند، تا از آن پس هماره این زندگی دل بمر او داشته باشد<sup>۱</sup>.  
از اینجا این نتیجه را نیز میتوانی گرفت که شما را رستاخیزی  
در پی است، اگر بدین نکته اندیشی که قالب آدمی، در آن هنگام که هر دو  
پدر و مادر نخستین ما

خلق شدند، چگونه آفریده شد<sup>۲</sup>.

---

۱ - بقیه توضیح بئاتریس: همچنانکه فرشتگان جاودانند روح آدمی نیز که مستقیماً  
توسط خداوند در او دمیده شده ابدی و فسادناپذیر است، اما روح حیوانات و نباتات بعلت  
آنکه از تأثیر املاک و ستارگان (فروغهای مقدس) در ماده حیوانی یا نباتی که مستعد زندگی  
است ناشی شده، جاودانی نیست و در معرض فساد است. - این بند آخرین از مبهم‌ترین بندهای  
تمام کمدی الهی است، زیرا که با تغییر وضع فعل و فاعل در مورد کلمات «روح» و «فروغ» و  
«حرکت»، که وضع قطعی آنها در این چند شعر روشن نیست، ترکیبات مختلف نتیجه میشود که  
هر کدام از آنها را نیز بچندین صورت تفسیر کرده‌اند.

۲ - پایان استدلال بئاتریس و نتیجه آن: وجود معاد و رستاخیز آدمیان در قالب زمینی  
آنان حتمی و تردیدناپذیر است، زیرا که جسم آدمی نیز چون روح او مستقیماً توسط خداوند  
آفریده شده است و بنابراین فنا نمیتواند شد، و اگر موقتاً چنین میشود بخاطر گناهی است که  
آدم کرد و ازین راه میان انسان و خالق او جدائی افکنند. - اساس این استنتاج از «سن تماش اکیناس»  
است که می‌پرسد: «آیا جسم آدمی مستقیماً توسط خداوند خلق شد؟» و «آیا آدم در دوران  
مصومیت خود ابدی بود؟» و با دلائل پیچیده بهر دو سؤال جواب مثبت میدهد.

# سرود هشتم

## فلك سوم : فلك زهره

### ارواح عاشق

داته همچنانکه بیخبرانه از فلك ماه بفلک عطارد بالارفته بود، اینبار نیز بی آنکه خود متوجه شود از فلك عطارد بفلک زهره ، یعنی سومین فلك پیرامون زمین بالا می‌رود و فقط از روی افزایش درخشندگی چهرهٔ بتاتریس متوجه این صعود خود می‌شود . این افزونی فروغ معلول نزدیکی بیشتر بتاتریس (مظهر حقیقت) بسا ذات الهی (حقیقت مطلق) است و از لحاظ نمایی نشان آنست که داته (مظهر آدمی) يك مرحلهٔ دیگر در راه تزکیه نفس و نزدیکی صفای کامل پیش رفته است .

این فلك خاص ارواحی است که باید آنها را « ارواح عاشق » نامید، و طبعاً همین جنبهٔ آنهاست که در فلك «زهره» جایشان داده است ، ولی داته فقط در سرود بعد باحوال ایشان پی میبرد . این ارواح عاشق کسانی هستند که در حیات زمینی خود بیش از هر عامل دیگر فلکی تحت نفوذ «زهره» که کارش عشق آفرینی است قرار داشته‌اند، منتها این عشق را بموقع متوجه تنها هدفی که واقعاً شایستهٔ عشق است یعنی متوجه عشق بشداوند کرده‌اند . این ارواح هنوز نشان مبهمی از قالب زمینی خود دارند، ولی تشخیص مشخصات چهرهٔ آنها در فروغ شدیدی که از آن برمی‌تابد امکان پذیر نیست .

سرود بدو قسمت مجزا تقسیم می‌شود که اولی آکنده از خاطرات زمینی است ، در صورتیکه قسمت دوم جنبهٔ فلسفی دارد و در آن روحی که باداته طرف گفتگوست معمای نفوذ افلاک را در روحیات بشر برای او حل میکند .

داته در کتاب « ضیافت » خود در بارهٔ این ستاره و مفهوم نمایی آن مینویسد : « آسمان زهره را در میان علوم مختلف میتوان از لحاظ دو جنبهٔ اختصاصی آن با علم «معانی بیان» مقایسه کرد : یکی درخشندگی و جلوه گری آن که این ستاره را از لحاظ نمایش زینبانی و مطبوعترین جملهٔ اختران قرارداده است ، دیگر تجلی آن در دو موقع مختلف پیش از صبح و بعد از غروب، و این هر دو صنعت در علم معانی بیان هست : زیرا که این علم هم دلپذیرترین و شیرین‌ترین علوم است و هم بدو صورت مختلف جلوه میکند : صبح و شب که عالم

## مقدمه سرود هشتم

معانی بیان برای شنوندگان خود سخن میگوید و شب و قتیکه وی خود با کاغذ و قلم سروکار دارد .

در باره ستاره زهره و تأثیری که این ستاره از لحاظ سعد و نحس و

از نظر خصائص مختلف در سر نوشت و روحیه مردم جهان دارد ، بوتی Buti از قول المبصر ( که قبلا ذکر هر دو رفت ) چنین مینویسد : « زهره کوکبی است سرد و مرطوب و با طبیعتی ست و آرام ؛ صفات و شخصاتی که مربوط بدانند عبارتند از : زیبایی و جمال پرستی ؛ آزاد فکری و دوری از نصب ؛ بردباری ؛ جاذبه و ملاحظت ؛ آراستگی در رفتار ؛ علاقه بلباس و زینت های طلا و نقره ؛ فروتنی در برابر دوستان ؛ حسن معاشرت ؛ علاقه با آواز و موسیقی ؛ میل به خوشگذرانی و شادمانی ؛ شوق رقص و ساز ؛ علاقه به استعمال عطر و روغن های معطر ؛ استعداد ساختن آهنگ و آوازهای نشاط انگیز ؛ زبردستی در بازی شطرنج ؛ میل به تنبلی و فرار از مسئولیت ؛ می پرستی ؛ شهوترانی ؛ زناکاری ؛ علاقه به زنان هر جائی ؛ پیمان شکنی و ست عهدی ؛ لاابالگیری و بیقیدی ؛ محبت به کودکان ؛ امر بازی ؛ استحکام بدنی ؛ سستی روح ؛ علاقه بسیار بخوراک و لذات جسمانی ؛ حق طلبی و عدالت دوستی ؛ نیکخواهی و نوع پروری . »



## سرود هشتم

جهان را در دوران مخاطره خود<sup>۱</sup>، پندار بر این بود که «چیرینیا»ی  
زیبا در گردش خویش در دایره سومین عشق شهوانی میپراکند<sup>۲</sup>؛  
ازین رو پیشینیان، در خطای کهن خویش، نه تنها خود او را با قربانیها  
وبا ادعیه و نذورات مورد تکریم قرار میدادند،  
بلکه «دیونه» را هم تجلیل میکردند و «کویبدو» را نیز؛ آنرا  
بخاطر اینکه مادر وی بود و این را ازین رو که پسرش بود و میگفتند که  
در آغوش «دیدو» نشسته بود<sup>۳</sup>؛

۱- اشاره بدوران بت پرستی، یعنی در زمان اعتقاد بآداب انواع.  
۲- چیرینیا Cypriana ( بلاتینی Cyprius ) لقب زهره ( ونوس ) ربه النوع عشق در  
میتولوژی یونان و روم، که با اعتقاد یونانیان در نزدیک جزیره قبرس ( بایتالیانی چیرو Cipro )  
زاده شده بود و معبد بزرگ او در این جزیره بود. - «عشق شهوانی میپراکند»  
( il folle amore ) : اشاره به اعتقاد یونانیان و رومیان بدین که زهره الهه عشقها و هوسهای جسمانی  
است. - «سومین دایره» il terzo epiciole اشاره به مسیر دورانی که طبق هیئت مطلق موسی،  
هریک از سیارات باستثنای خورشید برای خود در خارج از مسیر فلکی کلی خویش دارند و دایره آنرا  
در کتاب «ضیافت» خویش «فلک کوچک» آن سیاره نام میدهد.  
۳- دیونه Dione در میتولوژی یونان دختر اقیانوس بود که خدای خدایان با او نرد عشق  
باخت و ازین عشقبازی «زهره» بدنیا آمد. - و روایتی حاکی بود که زهره از کف دریا  
در درون صدفی سر بر آورد.

کویبدو Cupido ( بلاتینی Cupidon ) پسر کوچک زهره در میتولوژی روم که در  
حقیقت همان Eros یونان بود - «اروس» یا «کویبدو» پسر «نیرافکن» الهه عشق است  
که همواره تر کشی بر پشت و کمائی دردست دارد و هر کس را که آماج نیرش شود عاشق میکند.  
۴- ویرژیل در کتاب اول «انئیس» نقل میکند که چون «انئیس» به کارتاژ رسید، «زهره»  
برای اینکه «دیدو» ملکه این کشور را عاشق او کند و ازین راه از «یونون» زن خدای  
خدایان که دشمن او بود و شهر کارتاژ را در حمایت خود داشت انتقام بگیرد، پسر خود «کویبدو»  
را بقالب اسکانیوس Ascanius پسر کوچک «انئیس» بسراغ ملکه فرستاد و او ویرا بر سینه خود  
نشاند و مدتی با وی بازی کرد و پس از رفتن این کودک ناگهان خودش را عاشق بیقرار  
«انئیس» یافت.

## سرود هشتم

و از او که نامش را مطلع سرود خوش کرده‌ام<sup>۱</sup>، اسم ستاره‌ای را  
بعاریت گرفته بودند که خورشید از پشت سر یا از روبروی آن بدان  
مینگرد<sup>۲</sup>.

در نیایم که بدان بالا میروم؛ اما بیدار افزونی جمال بانوی خوش  
یقین کردم که پای بدانجا نهاده‌ام<sup>۳</sup>

و همچنانکه در دل شعله‌ای اخگری دیده آید، در صدائی صدائی  
دیگر تشخیص داده شود که یکی بخاموشی گراید و دیگری همچنان در  
تموج باشد،

در دل این فروغ نیز فروغهایی دگر دیدم که حلقه‌وار با شتابی کم  
یا بیش در حرکت بودند، و پندارم که این بسته به درجه تأمل جاودانی  
آنان بود<sup>۴</sup>.

هرگز از ابری سرد، بادهائی پیدا یا ناپیدا<sup>۵</sup> بدان تندی فرود  
نیامده‌اند که حرکت آنها در نظر آنکسی که شاهد فرود آمدن این فروغهای  
الهی بجانب ما باشد

۱- جیبرینیا (زهره).

۲- اشاره بدو موضع مختلف زهره، در اول و آخر شب، که بعد از غروب آفتاب در دنبال  
خورشید قرار دارد (خورشید از پشت بدان مینگرد) و قبل از طلوع آفتاب در پیشایش است  
(خورشید از روبرو بدان نگاه میکند).

۳- این همان نکته است که قبلا در مورد صعود از فلک ماه بفلک عطارد ذکر شده  
است (سرود پنجم).

۴- lor viste eterne: یعنی بستگی بکمی وزیادی دیدار خداوند از طرف آنها  
داشت. - در برخی نسخ lor viste interne آمده که در صورت معنی کمی وزیادی حد نگاه  
دیده باطن آنها را میدهد، ولی در هر دو حال مفهوم کلی فرق نمیکند.

۵- «ابرسرد»: ابری که آماده باریدن باشد. - «بادهای پیدای» بادهائی که با حرکت ابر  
همراه باشند و در نتیجه تغییر مکان آنها بیستم دیده شود.

## بهشت

ناموزون و کند نماید، و اینان بدین منظور دست از چرخشی که در آسمان سرافین اعلی<sup>۱</sup> آغاز کرده بودند برداشتند .  
واز زبان آنانی که پیشاپیش همه نمودار شدند ، «هوشیاعانا»ئی<sup>۲</sup>  
چنان شیرین طنین افکن بود که از آن پس هر گز دست از اشتیاق باز شنیدن  
آن نداشتهم .

آنگاه یکی از ایشان بمانزدیک شد<sup>۳</sup> و بتنهائی چنین آغاز سخن کرد:  
« ما همه آماده ارضای توایم ، تا از ما شادی خوش بر گیری .  
ما بهمراه شاهزادگان آسمان<sup>۴</sup> با حرکتی واحد و شتابی واحد  
در دورانیم و تشنگی ما همان تشنگی ایشان است که تو در روی زمین خطاب  
بدانان گفتی :

- Voi che intendendo il terzo ciel movete - : و ما چنان

۱ - سرافین Serafini نخستین طبقه از طبقات نه گانه ملائک که در سرود بیست و هشتم بهشت از آنها بتفصیل سخن خواهد رفت . - « آسمان سرافین اعلی » : عرش الهی (Empireo)

۲ - رجوع شود بصفحه ۱۲۵۸ شرح ۱ .

۳ - این روح که در این سرود مقام مهمی دارد ، روح شارل مارنل Charles Martel ( بایتالیائی کارلومارتلو Carlo Martello ) پسر شارل داتروی دوم (که قبلا ذکر او رفت) و «ماریا» خواهر لادیسلاس چهارم پادشاه مجارستان است . وی در سال ۱۲۷۱ متولد شد و در ۱۲۹۰ بیادشاهی مجارستان رسید و در ۱۲۹۵ یعنی در ۲۴ سالگی در شهر ناپل مرد . یکسال پیش از آن به فلورانس رفته بود و در آنجا باستقبال گرمی مواجه شده و مورد علاقه مردم این شهر قرار گرفته بود و در همین سفر خود با داتنه از نزدیک آشنا شده بود .

۴ - Principi celesti : فرشتگانی که افلاک را بگردش میآورند .

۵ - « شما که با نیروی ادراک خود فلک سومین را میگردانید » : این مطلع اولین ترانه (canzone) داتنه در کتاب ضیافت (Convivio) است که در آن وی شرح میدهد که چگونه دلش مدنی دراز صحنه کشمکش میان عشق بئاتریس و عشق « خانم بزرگوار » (donna gentile) بوده که وی در کتاب زندگانی نو Vita nuova از او صحبت میکند ؛  
په در صحنه بعد

## سرود هشتم

آکنده از عشقیم که برای خرسند کردن تو ، دمی آرامش مارا باشیرینی  
کمتری همراه تو تواند بود<sup>۱</sup> .  
چون دیدگان من با احترامی فراوان بیانویم نگرستند ، ووی  
بدانان رضایت و اطمینان خاطر داد ،

نظر بسوی فروغی که وعده‌هایی چنین بمن داده بود افکندم و سخنانی  
مهر آمیز بدین مضمون از دهان من برآمدند : « بگوی که شما که  
هستید ؟<sup>۲</sup> »

و جلال او بسی فروتر و فروزاتر شد ، آنوقت که با سخنان من  
سرور تازه ای سرور پیشین وی را مزید آمد !

ووی که چنین تغییر حال داده بود بمن گفت : « دنیای شما تنها  
کوتاه زمانی مرا در خوش داشت<sup>۳</sup> ، و اگر مدتی بیش در آن مانده بودم ،  
بسیاری از آن آلام که ازین پس روی بدان خواهد کرد پدید نمی‌آمد .  
سرور من که در پیرامونم نورافشان است مرا همچو حیوانی که در درون

### پیه از صفا قبل

وجود این خانم در حقیقت مفهومی تمثیلی دارد و منظور داتنه علم فلسفه *Filosofia* است که چون در  
ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است بخانم تشبیه شده است . - اشاره شارل مارتل یکی از اشعار داتنه  
نشان میدهد که وی در دوران زندگانی خود از نظر هنر و ادب بداتنه دلبستگی داشته و میان این  
دو نفر موضوع ارتباط سیاسی کمتر در کار بوده است .

۱ - یعنی : درین ضمن که سرگرم گفتگو بانو هستم از لذت توجه بشوق ازلی و شادکامی  
بهشتی محروم میمانم ، ولی در عوض این لذت را دارم که مایه خرسندی خاطر تو شده‌ام ، و در  
این افلاک جنتیان ازین بابت لذتی کمتر نمیبرند .

۲ - «di' , chi siete?» ، کلمه اول که مفرد است خطاب بروح شارل مارتل ، و کلمه  
دوم که جمع است مربوط همه ارواح است . - بعضی از مفسرین عقیده دارند که این جمله در  
اصل بدین صورت بوده است ، ولی در همه چاپها و نسخه‌های کمدی الهی همین صورت آمده است .

۳ - چنانکه گفته شد ( صفحه ۱۲۲۲ شرح ۳ ) شارل مارتل ققط بیست و چهار سال

عمر کرد .

## بهشت

ابریشم خویش محصور باشد از دیده<sup>۱</sup> تو پنهان میدارد .  
تو مرا بسیار دوست داشتی، و این دوست داشتنت بجا بود، زیرا که  
اگر در آن پائین<sup>۲</sup> مانده بودم از مهر خویش بیش از بر کهایی نشانت  
میدادم<sup>۳</sup> .

آن کرانه<sup>۴</sup> چپ که «رودانو» پس از درآمیختن با «سورگا» آبیاریش  
میکند، زمانی چند در انتظار من بود تا مرا آقای خویش ببند<sup>۵</sup> .  
و نیز آن گوشدای از «آوزونیا» که «باری» و «گائتا» و «کاتونا»  
شهرهای آنند، از آنجائی که «تروتو» و «ورده» بدریا فرومیریزند<sup>۶</sup> .  
از همانوقت تاجپادشاهی سرزمینی که «دانوبیو» پس از ترك سواحل

۱ - اشاره بکرم ابریشم .

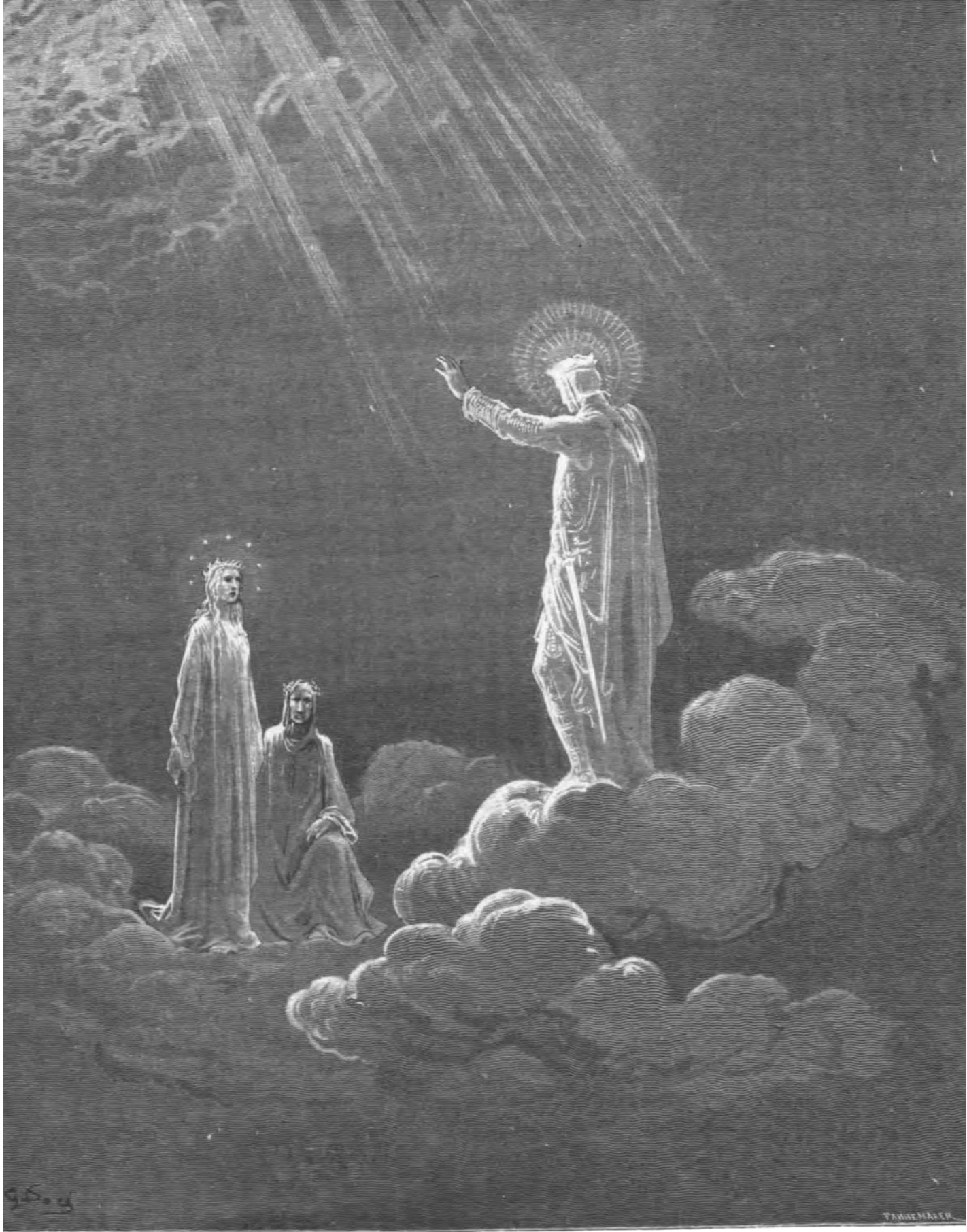
۲ - giù : در روی زمین .

۳ - یعنی : اکتفا بطواهر نمیکردم و عمق محبت و علاقه<sup>۷</sup> خویش را بتوشان میدادم .

۴ - رودانو Rodano : رود رن Rhône . - سورگا Sorga ( بفرانسه لاسورك la Sorgue ) شعبه‌ای از رود رون که در نزدیکی آوینیون بدان میریزد . - « آن کرانه چپ که ... » : اشاره به منطقه‌ای از «پروونس»، در میان شهرهای آوینیون ، اکس ، آرل ، مارسی ، در جنوب شرقی فرانسه . - « زمانی چند ... » : یعنی بعد از مرگ شارل دناژو، که در ۶ مه ۱۳۰۹ اتفاق افتاد .

۵ - «آوزونیا» Ausonia : لقبی که شاعران لاتین بقسمت سفلی ایتالیا و گاه بتمام این کشور میدادند . - «باری» Bari ، «گائتا» Gaeta ، «کاتونا» Catona : سه شهر جنوبی ایتالیا که دوتای اول مالاز قرار دارند و سومی در «کالابریا» در منتهالیه جنوبی این کشور واقع است . - «تروتو» Tronto رودخانه‌ای که بدریای آدریاتیک Adriatico میریزد - «ورده» Verde یکی از رودخانه‌های جنوبی ایتالیا که ظاهراً همان گارلیانوی (Garigliano) امروزی است و بدریای «تیرنی» میریزد ، دلی مسلم نیست که منظور دانه همین رود بوده است و شاید مراد او یکی از شعبه‌های «تروتو» است . - بطور کلی اشاره<sup>۸</sup> شاعر در این بند فلورو «نابل» (آپولیا Apulia) است که از طرف مغرب بدریا و از طرف شمال بایالات کلیسا محدود میشد و میبایست شارل مارتل پادشاه آن شود . - مفهوم کلمه<sup>۹</sup> «شهرهای آنند» che s' imborga فطمی بست و شاید بتوان آنرا «حدود آنند» نیز معنی کرد .





... از همانوقت نوح پادشاهی سرزمینی که 'دانوب' سیرایش میکند بر سرم میدرخشید (صفحه ۱۲۲۴)

## سرود هشتم

آلمانی سیرایش میکند برایشانی من میدرخشید<sup>۱</sup> ،  
«ترینا کرنا» ی زیبا، که در فاصله «پا کینو» و «پلورو» در بالای خلیجی  
که بیش از هر جا از «اورو» سیلی میخورد ،  
نه از «تیفتو»<sup>۲</sup> ، بلکه از گوگردنوزاده تاریک است<sup>۱</sup> ، شاید که هنوز  
میتوانست در انتظار شاهانی باشد که از راه من نسب از «کارلو» و از  
«ریدولفو» میبردند ،

اگر حکومتی بد، که همواره اتباع خویش را بخشم و کین در میآورد،

۱ - دانوبیو Danubio : رود معروف دانوب . - «سرزمینی که ...» : مجارستان  
که شارل مارتل در سال ۱۲۹۰ ، پس از مرگ لادیسلاس چهارم تاج آنرا بر سر نهاد، ولی هیچوقت  
عملاً این سلطنت را در دست نگرفت .

۲ - ترینا کرنا Trinacria نامی که یونانیان قدیم بجزیره سیسیل داده بودند ( واز  
دورشنه یونانی treis بمعنی «سه» و «akria» قله» مشتق میشد که اشاره به سه دماغه غربی و شمال شرقی  
آن بود ) . - پا کینو Pachino دماغه واقع در جنوب شرقی و پلورو Peloro دماغه واقع در  
شمال شرقی سیسیل که امروزه بترتیب Passaro و Faro نام دارند . - «خلیجی که بیشترین  
حدسیلی را...» : خلیج کاتانیا Catania که مستقیماً در معرض بادهای شرقی است و ضربتهای  
آنها بیش از هر جای دیگر این جزیره تحمل میکند . - اورو Euro (یونانی Euros) نامی  
که یونانیان و رومیان ( بصورت Eurus) به باد مشرق یا بعبارت صحیح تر به باد «شرق جنوب شرقی»  
میدادند که یکی از چهار جهت اصلی بادهای بود و از لحاظ میتولوژی مظهر این باد را خدائی  
میدانستند که مجسمه اش بر بالای «برج بادهای» در آتن نصب بود و با رویوشی ضخیم نمایش داده  
میشد ، زیرا این باد در یونان عادتاً در زمستانها میوزید . - تیفتو Tifeo ( بلاتینی  
Typhoeus ) غول افسانه ای معروف میتولوژی یونان که زاده زمین و دوزخ و بروایتی دیگر زاده  
«هرا» زوجه خدای خدایان بود و چون دیوان را به عیبان برخدایان برانگیخت ، «زئوس»  
خدای خدایان او را با ساعقه خود از پای درافکند و بصورت اژدهائی چند سر در درون کوه  
آتشفشان «اتنا» Aetna در جزیره سیسیل بزنجیرش کشید، و آتشفشانی این کوه شعله هائی است  
که از دهان این اژدها برمیآید . و پرژیل این غول زلمانی «اتنا» را «اسلادوس» برادر تیفتوس  
دانسته است . داته درینجا از زبان شارل مارتل تذکر میدهد که این افسانه ها حقیقت ندارد و  
تیرگی سطح این سرزمین که از دودهای متعاضد از «اتنا» حاصل میشود مربوط بشکلی گوگرد  
در دهانه این کوه است که از لحاظ شیمیائی شعله دود پدید میآورد و نه از شعله آتش دسوی  
که در این کوه باشد . - ازین «تیفتو» قبلاً در دوزخ سخن رفته است ( دوزخ ، سرود  
سی و یکم ) .

## بهت

«پالمو» را و نداشته بود که بانگ : - مرده باد ! مرده باد ! - بردارد<sup>۱</sup> .  
و برادر من، با چنین دوران‌دیشی، یقین هم اکنون از تنگ چشمان  
«کاتالونیا» میگریخت تا زیانهای ناشی از آنرا تحمل نیورد<sup>۲</sup> ؛  
زیرا که وی باید شخصاً یا با راهنمایی کسان دیگر هش دارد که  
زورق او که هم اکنون باز برداشته، باری گرانتر برنگیرد<sup>۳</sup> .  
طبع خسیس وی که زاده طبعی گشاده دست است<sup>۴</sup> نیاز بسپاه‌یانی

۱ - کارلو Carlo ( بفرانس شارل Charles ) : شارل دانژوی دوم که قبلاً ذکرش  
رفت . - ریدولفو Ridolfo ( آلمانی رودولف Rudolph ) : رودلفن هابسبورگ که اولی  
پدر و دومی پدربزرگ شارل مارتل بودند . - «حکومتی بد» : اشاره بحکومت شارل دانژوی اول، که  
برائتر اجحافات او و مالیاتهای سنگینی که برای تهیه ساز و برگ سپاه و حمله بمشرق وضع کرده  
بود اهالی سیسیل شوریدند و دست قتل‌عام فرانسویان زدند که از ۳۱ مارس تا ۲۸ آوریل سال ۱۲۸۲  
یعنی یکماه تمام ادامه یافت و فقط دو نفر فرانسوی توانستند از آن جان سالم بدر برند . این قتل‌عام  
در تاریخ اروپا معروف است و آثار هنری بسیار برزمینه آن پدید آمده که از آن جمله میتوان اپرای  
وردی Verdi و تراژدی کازیمیر دولوینی Casimir Delavigne را نام برد . - «پالمو»  
Palermo شهر معروف سیسیل که شورش و قتل‌عام از آن آغاز شد . - «مرده باد ! مرده باد!»  
Mora ! Mora ! : مرگ بفرانسویان .

۲ - «برادر من» : روبردانژو Robert d' Anjou ( باستانی ربرنو دانجیو  
Roberto d'Angio ) برادر کوچکتر شارل مارتل که برادر بزرگتر، پس از  
شارل دوم در سال ۱۳۰۹ بتخت سلطنت نشست . «روبردانژو» از سال ۱۲۸۳ که شارل پدربزرگش، در  
جنگ دریائی ناپل از «آراگون» ( قسمتی از اسپانیا که در دست مسیحیان بود ) شکست خورده  
بود بعنوان گروگان در دوبار آراگون یعنی در کاتالونیا Catalonia بسر میبرد تا شارل بفکر  
انتقامجویی از «آراگون» نیفتد . ظاهراً این «روبر» که بعد از مرگ پدربادش شد و از آراگون  
به ناپل رفت تا سلطنت پردازد، عده‌ای از افسران اسپانیائی را از «کاتالونیا» همراه خود به  
ناپل آورد و این اشخاص طماع و تنگ‌چشم بودند، بدین جهت «شارل مارتل» اظهار نگرانی میکند  
که مبادا اجحافات اینان باعث شود همان بلا که در سیسیل بر سر جدش آمد در اینجا نیز بر سر برادرش  
بیاید ؛ البته این سخن از زبان «شارل مارتل» بصورت پیش‌بینی گفته میشود، زیرا که سفر خیالی  
داته در سال ۱۳۰۰ اتفاق افتاد و روبر نه سال بعد از آن بتخت نشست .

۳ - یعنی : وی از هم اکنون که پادشاه نیست مجبور پیرداخت غرامتی سنگین است  
و باید مراقب باشد که بمدعا مخارجش کمر شکن‌تر از این نشود .

۴ - یعنی : او ( روبر دانژو ) فطرتاً تنگ نظر است، در صورتیکه پدران ما بسیار  
گشاده دست بودند .

## سرود هشتم

دارد که در بند آکندن کیسه‌های خویش نباشند<sup>۱</sup> .  
« خدایگانا ، چون همی پندارم که تو آن سرور اعلی را که با  
سخنانت در خاطر من پدید می‌آوری، بهمان سان که من احساس میکنم ،  
خود در آنجا که آغاز و انجام همه خیرهاست<sup>۲</sup>  
بچشم می‌بینی ، این سرور مرا گرامیتر است ، و ازین رو نیز  
عزیز است که تو با نگرستن بخداوند بدان پی میری<sup>۳</sup> .  
تو مرا آکنده از شادکامی کردی ، اما چون این سخنانت مرا  
دچار شکی کرده اند ، بمن بفهمان که چگونه از شیرینی تلخی تواند  
زاد<sup>۴</sup> . »

بوی چنین گفتم، و او بمن گفت : «اگر بتوانم حقیقتی خاص را بر تو

---

۱ - در اینجا شرح مبوطی که نه بند و بیست وهفت مصرع را شامل شده پایان مییابد،  
و مجموع این بحث طولانی و پراز ایما و اشاره را که از زبان « شارل مارتل » گفته میشود ،  
میتوان چنین خلاصه کرد :

« تا آنوقت که ولیمهد بودم همه ملل تا بهم پدرم بمن علاقه بسیار داشتند ، چنانکه قلمرو  
« پروونس » ( جنوب شرقی فرانسه ) و قلمرو ناپل و کشور مجارستان در انتظار پادشاهی من بودند  
( ازین نواحی ، دو قلمرو پروونس و ناپل بخاندان سلطنتی فرانسه تعلق داشت و نخت تاج مجارستان  
از راه پیوند زناشویی نصیب شارل میشد ) ، و شاید که سیسیل ( باستانی سچیلیو Secilio )  
بیزهتوز متعلق بخاندان ما مانده بود ، اما ناایختگی وسوء اداره پدر بزرگ من باعث شد که مردم  
« پالرمو » دست بشورش و قتل عام زنند و بانک « مرده باد فرانسه بان » بردارند و این جزیره را از  
چنگکما بدر آورند ، و اگر برادر من که اکنون در دربار اسپانیا بصورت گروگان بر میبرد ، پس  
از مرگ پدر ما و تصدی نخت و تاج افسران و درباریان طماع کانالونیا را با خود همراه ببرد ، اینان  
مردم ناپل را نیز جزی خواهند کرد و به عصیانی نظیر عصیان سیسیل وا خواهند داشت .

۲ - اشاره بخداوند - نقل از انجیل ( مکاشفه یوحنا ) رسول ، باب بیست و یکم ) :  
« ... آن نخت نشین ( خدا ) مرا گفت : من الف و با ابتدا و انتهاء هشتم . »

۳ - یعنی : بجای آنکه بخود من نظر دوزی ، سرور مرا از ورای جلال الهی مینگری .

۴ - اشاره بگفته « شارل مارتل » در باره برادرش « روبر » ، که « طبع خسیس او از طبیعی  
کشاده دست زاده شده » .

## بهشت

بنمایم ، آنچه را که میپرسی ، همچنانکه اکنون پشت بدان داری ، در برابر نظر خواهی آورد<sup>۱</sup> .

خیری که همه آن قلمرو را که تو بدان بالا میروی<sup>۲</sup> بگردش درمیآورد و ارضاء میکند ، چنان عمل میکند که مشیت ربانی او درین اجسام بزرگ بصورت نیروئی عامله در میآید<sup>۳</sup> ؛

آن اندیشه‌ای که فی نفسه در حد کمال است نه تنها وضع جمله طبایع را پیشاپیش در نظر دارد ، بلکه طریق حفظ آنها را نیز قلا در نظر گرفته است<sup>۴</sup> ؛

زیرا کهه تیری که ازین کمان بدر آید چنان پرتاب میشود که بهدف خود اصابت کند و یکسره بجانب آن رود<sup>۵</sup> .

اگر چنین نبود ، فلکی که اکنون در آن روانی چنان نتایجی پدید میآورد که حاصل آن خلق آثار هنری نبود ، بلکه تباهی و ویرانی بود<sup>۶</sup> .  
و چنین چیزی شدنی نیست ، مگر آنکه آن ملامکی که این اختران را بحرکت میآوردند در کار خویش خطا کنند ، و لاجرم آن «اول الاولین» نیز

۱ - یعنی : اکنون این حقیقت بر تو مخفی است ، اما بعد از توضیح من برایت روشن خواهد شد .

۲ - بهشت و افلاک نه گانه آن .

۳ - یعنی : خداوند قدرت کامله خود را از راه افلاک ( اجسام بزرگ ) بر روی زمین اعمال میکند .

۴ - . . . و در این اعمال نفوذ ، خداوند مختصات هر یک از موجودات و آنچه را که برای حفظ و راهنمایی طبیعت خاص او ضرورت دارد در نظر گرفته است و بر طبق آن عمل میکند .

۵ - . . . و در این دستگاه آفرینش ، هیچ کاری از جانب خداوند بیست صورت نمیگیرد و هر آنچه میشود هدف و غایتی معلوم دارد .

۶ - ... و اگر غیر ازین بود و چنین هماهنگی در کار نبود ، محصول نفوذ افلاک در زمین باهم اصطکاک مییافت و بجای آنکه آثار خلاقه پدید آرد منجر به ویرانی و تباهی میشد .

## سرود هشتم

که اینان را بکمال راهبر نشده است خطاکار باشد<sup>۱</sup> .  
میل داری که این حقیقت را برایت بهتر روشن کنم؟ «ومن گفتم :  
» نه ، زیرا که خوب می بینم که ممکن نیست طبیعت در مورد آنچه ضرور  
است تصور ورزد . «

آنگاه وی در دنباله سخن خود گفت : « باری ، مرا بگویی که آیا  
آدمی را چیزی بدتر ازین در روی زمین هست که شهر نشین نباشد<sup>۲</sup> ؟ «  
پاسخش دادم : « چنین است ، و درین باره نیازی به برهانم نیست . «  
» و آیا چنین تواند شد ، اگر کسان بطرق مختلف و بامشاغل مختلف  
زندگی نکنند<sup>۳</sup> ؟ اگر استاد شما درباره این نکته نکو نوشته باشد ،  
ه<sup>۴</sup> ! «

از راه استنتاج بدین نکته رسید ، و پس آنگاه از گفته خود چنین  
نتیجه گرفت : « بنا برین باید که کرده های شما را ریشه هایی مختلف باشد<sup>۵</sup> :  
ازین جهت است که یکی «سولونه» را پدید می آورد ، و دیگری خشایارشا

۱ - ... و چنین چیزی ممکن نیست ، زیرا که در آن صورت این حاکی از خطای  
ملائکی است که گردانندگان این افلاکند و خطای این ملائک نشان خطای خداوند است که  
اینان را « جائز الخطا » آفریده است . - در باره « ملائکی که افلاک را بگردش می آورند »  
(Intelligenze) داتمه خود در سرودهای بعد توضیح لازم داده است . - « اول الاولین » Il primo : خداوند .

۲ - شهر نشین cive : اجتماعی و متمدن .

۳ - دنباله استدلال : ... اکنون که محرز شد که نفوذ افلاک مختلف در جهان صورت  
سرسری ندارد و در راه هدف و غایتی معلوم بکار میرود ، درین صورت باید این نفوذهای مختلف  
چنان اعمال شوند که در نتیجه آن نوع انسان بتواند بصورت اجتماعی زندگی کند ، و چنین وضعی  
طبعاً مستلزم آنست که حرفه ها و وظائف مختلف وجود داشته باشد و هر حرفه متناسب با استعداد  
کسی باشد که بدان میردازد .

۴ - « استاد شما » : ارسطو ( رجوع شود بسرود چهارم دوزخ ) .

۵ - یعنی : بانوجه بدایچه گفته شد بالضروره باید مردمان روحیائی مختلف داشته باشند  
تا بتوانند بحرف مختلف میردازند ...

## بهشت

را، و آن دیگری «ملکیصدق» را، و یکی دیگر نیز آنکس را که بهنگام پرواز در فضا پسرش را از دست بداد<sup>۱</sup>.

گردش افلاك که نقش خود را بر موم وجود خاک نشینان میزند، کار خوش را آنچنانکه شاید میکند بی آنکه خانه‌ای را با خانه‌ای دیگر تفاوت گذارد<sup>۲</sup>.

ولاجرم، چنین نتیجه میشود که نطفه «عیسو» با «یعقوب» اختلاف مییابد<sup>۳</sup>، و «کویرینو» از پدری چنان ناشایسته پدید میآید که ویرا زاده «مریح» می‌شمارند<sup>۴</sup>.

۱ - .. وازین جهت است که خداوند یکی را چون سولون مظهر قانونگرایی میآفریند (بایتالیائی سولونه Solone، بیونانی Solon، فانگزار وحکیم وشاعر و سیاستمدار یونانی که او را یکی از هفت خردمند بزرگ یونان نام‌داره‌اند، ۵۵۸-۶۴۰ پیش از میلاد)؛ یکی را چون خشایارشا (به ایتالیائی Serse) مظهر جنگجویی؛ یکی را چون ملکیصدق (بایتالیائی Melchisedech) مظهر روحانیت (تورات، سفر پیدایش، باب چهاردهم: «... وملکیصدق ملک‌سالم نان وشراب بیرون آورد و او کاهن خدای تعالی بود.»)؛ یکی را هم مانند «دالوس» Dedalos مظهر صنعت و اختراع (دالوس کسی بود که بروایت میتولوژی یونان بال‌های مصنوعی برای خود و پسرش ترتیب داد و پرواز کرد ولی پسرش در نیمه راه فرو افتاد. - رجوع شود به سرودهای هفدهم و بیست و نهم دوزخ).

۲ - سومین قسمت استدلال: افلاك گردنده، وظیفه خود را در بخشیدن استعدادهای مختلف باشخاص مختلف انجام میدهند، بی آنکه کاری بدان داشته باشند که اینان از چه خاندان و کدام شهرند و از لحاظ فقر و غنا در چه وضعی سر می‌برند، و ازین روست که فرزندان را غالباً طبایعی مستقل از طبایع پدران میبخشد (باید متذکر بود که این استدلال طولانی شارل مارتل در جواب این پرسش دانه صورت میگیرد که چرا از پدر او که گشاده‌دست بوده، برادرش که خسیس است زاده شده است).

۳ - عیسو (Esau) و یعقوب (بایتالیائی Giacobbe) و صورت قدیمی که دانه بکار برده (Iacob) پسران توأم اسحق شیخ اسرائیل که از آغاز ولادت با یکدیگر اختلاف طبع داشتند و وصف آنها در تورات آمده است (سفر پیدایش، باب بیست و پنجم): «... عیسو سیادی ماهر و مرد صحرائی بود و اما یعقوب مرد ساده دل و خادرنشین.»

۴ - کویرینو Quirino، لقب روملوس Romulus کسیکه بنا با فسانه‌های رومی

تپه در صحنه بود

---

## سرود هشتم

---

اگر مشیت ربانی جلو گیری نمیکرد، خوی فرزندان همیشه در همان راهی میرفت که خوی پدرانشان رفته بود<sup>۱</sup>.

اکنون آنچه را که دزپس خویش داشتی، در برابر نظرداری<sup>۲</sup>، اما برای آنکه بدانی که مصاحبت تو مرا خوشایند است، میل دارم بالاپوش ترا تزییلی دهم<sup>۳</sup>.

طبیعت اگر با وضعی ناسازگار روبرو آید، پیشرفتی نکو نمیتواند کرد، چنانکه هر بندر دیگری در بیرون از زمینی که رویش آنرا مساعد باشد چنین میشود.

وجهانیان در آن پائین، اگر به بنیادی که طبیعت نهاده بود متوجه میشدند و خویش را با آن هماهنگ میکردند، تخمی نکو پدید میآوردند<sup>۴</sup>. اما شما بعنف آنکس را که برای شمشیر بستن زاده شده بحلقه

---

### بقیه از صفحه قبل

شهر روم را بنیاد نهاد و نخستین پادشاه این شهر شد و نام رم نیز از او آمد. - رومیان او را فرزند مریخ ( بایتالیائی مارتِه Marte ) خدای جنگ میشمردند، زیرا که نام پدر خود او شبان ذکر نبود.

۱ - یعنی: اگر خواست الهی نبود، همیشه پسران خوی پدران خود را میگرفتند و ازین راه جریان اجتماع دچار اشکال میشد و نظم جامعه بشری بهم میخورد.

۲ - یعنی: آنچه قبلاً برایت مجهول بود اکنون معلوم شده.

۳ - un corollario voglio che t'ammanti ؛ اصطلاحی که در فارسی نامانوس

است و مفهوم آن اینست که: همچنانکه بالاپوش برای تکمیل لباس لازم است، این استدلال شارل مارتل نیز برای تکمیل اطلاعات علمی داتِه ضرورت دارد، و این نتیجه‌ای که شارل از استدلال مفصل خود میگیرد در حقیقت یک نوع « توضیح واضحات » است (corollario).

۴ - یعنی: از روی آنچه گفته شد، روشن میشود که سعادت آدمیان در تعقیب راهی است که پیشرفت آنها در استمداد و ذوق طبیعی خودشان منجر شود، و اگر ایشان خواست الهی را پیروی کنند براه نکو خواهند رفت.



---

## بهشت

---

روحانیان میکشایند، و آنرا که فقط نوق منبر و محراب دارد پادشاه می‌کنید،  
و ازین جهت است که برای خلاف راه نکو میروید<sup>۱</sup> .

---

۱- دنبالهٔ نتیجه : ... در صورتیکه مردمان بالعکس درست برای خلاف آنکه باید  
میروند ، یعنی آنکه شمشیر زن آفریده شده دنبال مناسب روحانی می‌رود و آنکه برای منبر و  
محراب ساخته شده ، شمشیرزنی و جهانگیری پیشه میکند و ازینجاست که جریان امور این جهان  
بصورتی نامطلوب درمی‌آید. - غالب مفسرین عقیده دارند که داتته در اینجا به دو برادر شارل مارتز ، یعنی  
لودویک Ludovic ( بایتالیائی لودویکو Ludovico ) و روبر Robert ( بایتالیائی Roberto  
که قبلاً ذکرش رفت ) اشاره میکند که اولی فطرتاً سلحشور بود ولی اسقف «تولوز» شد. و دومی  
تبحر فراوان در احادیث مذهبی و الهیات و علم فلسفه داشت ، ولی او را بجاننشینی پدر برنخت  
نایل نشاندند . «لودویک» همان روحانی معروفی است که بعدها لقب مقدس گرفت و «فرقهٔ  
برادران احقر» را تأسیس کرد و پس از مرگش بدو «سن لوئی دو تولوز» Saint Louis de Toulouse  
نام دادند .



# سرود نهم

## آسمان سوم: فلک زهره

### ارواح عاشق

دانه و بتاتریس در این سرود همچنان در فلک زهره بسر میبرند و دانه در آنجا سه روح بهشتی که زندگانی آنها در زمین تحت تأثیر زهره گذشته، یعنی قسمت اول آن با عشقهای جسمانی و قسمت آخرش با عشق روحانی والهی بسر رفته گفتگو میکند. یکی از این ارواح روح یک خانم زیبای اشرافی و عاشقیشه است که بقول یکی از مفسرین «عشق خود را از هیچکس که طالب آن بود دریغ نداشت». دیگری روح فاحشه‌ایست که در تورات و انجیل از او یاد شده. سومی روح شاعر است که همیشه عاشق بود و بگفته مفسری دیگر بهمه «زنان شوهر دار و پیشوهر و دختران و بیوگان و زنان اشرافی و زنان عامی» بانظر خریداری مینگریست. ولی این هر سه، در آخر عمر خود این حرارت عاشقانه را بجانب خداوند گردانده و بکسره دل مهر او بستند و از این راه شایسته بهشت شدند.

یکی از ارواح در این سرود اشاره بنکته مهمی میکند که در «بهشت» دانه اهمیت خاص دارد، و آن اینست که سایه مخروطی شکل کوره زهین در فضای بیکران، در فلک زهره پایان مییابد، بدین جهت «قسمت سفلی آسمان» که شامل سه فلک ماه و عطارد و زهره است در اینجا تمام میشود و از آن پس «قسمت علیی آسمان» شروع میشود که در آن مطلقاً از نفوذ زمین خبری نیست، و این قسمت شامل چهار فلک: خورشید، مریخ، مشتری، زحل است. در سه فلک اول که سایه زمین بر آنها اثر دارد، ارواح شکل زمینی خود را بصورتی مبهم حفظ کرده‌اند و صحنه‌هایی که در این افلاک میگردد تا حدی صحنه‌های برزخ شباهت دارد. در سرودهای بعدی این ارتباط با زمین مطلقاً از میان میرود و جز در آنجا که دانه با روح نیای خود سخن میگوید (سرودهای ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ بهشت) از زمین جز با حقارت و بی‌علاقگی یاد نمیشود.

## سرود نهم

ای «کلمنتسای»<sup>۱</sup> زیبا، «کارلوی»<sup>۲</sup> تو که این ماجرا را بامن در میان نهاد، برایم حکایت کرد که از این پس چه دامها میبایست در راه کسان دودمانش گسترده شود.<sup>۳</sup>

و گفت: «خاموش باش، و سالها را بگذار که بگذرند»؛ لاجرم ازین بابت هیچ نمیتوانم گفت، بجز آنکه مصائب شما را کیفری شایسته در دنبال خواهد بود.<sup>۴</sup>

و چون چنین گفت، حیات<sup>۵</sup> این فروغ مقدس بدان خورشیدی که آکنده‌اش دارد<sup>۶</sup> و صفای آن همه چیز را بس است باز گشت.  
دریغ بر شما، ای ارواح فریب خورده و ای آفریدگان کافرپیشه که

---

۱ - Clemenza دختر شارل مارتل که در سال ۱۳۱۵ بزوجیت لوئی دهم پادشاه فرانسه در آمد و در زمان سفر خیالی داته بیهشت تقریباً ده سال داشت. - «لانگ‌فلو» بعکس غالب مفسرین وی را زن شارل مارتل (نه دختر او) و دختر امپراتور رودولف میدانند و در تأیید این نظر مینویسد: «طرز خطاب خیلی بیش از آنکه حاکی از اشاره به پدری باشد، حاکی از اشاره به شوهری است، و آنکهی دختر شارل مارتل در زمانی که مورد بحث داته است شش باهفت سال بیش نداشته‌است. میگویند این خانم چندان بشوهرش علاقه‌مند بود که چون خبر مرگ او را بوی دادند بحال انما فرو رفت.»

۲ - Carlo: شارل مارتل.

۳ - اشاره بدانکه بعد از مرگ شارل دوم، تخت پادشاهی ناپل که میبایست طبق سنت وقانون به «شارل روبر» پسر او تعلق گیرد، بدست برادرش «روبر» بلطایف‌الحیل تصاحب شد.

۴ - باحتمال قوی اشاره داته بشکستی است که در ۲۹ اوت سال ۱۳۱۵ در «مونت کائینی» در مقابل کیپلین‌ها نصیب گوئلف‌ها شد و درین پیکار «روبر» پسر و برادر خود را از دست داد.

۵ - la vita: اشاره بروح شارل مارتل.

۶ - خدا.

---

## سرود نهم

---

دل‌های خویش را از خیری چنین بزرگ بجانب آنچه وهمی و خیالی بیش  
نیست گردانیده‌اید!

و درین میان یکی دیگر ازین ارواح پر حشمت بسوی من آمد، و با  
درخشندگی خویش بمن فهمانید که سر آن دارد که خشنودم کند<sup>۱</sup>.

دیدگان «بئاتریچه» که بروی من دوخته شده بود، همچون بار  
پیشین<sup>۲</sup> مرا اطمینان بخشید که خاطر عزیزوی با این تمایل من هماهنگ است.

گفتم: «ای روح مسعود، هر چه زودتر آرزوی مرا بر آور و بمن  
بنما که اندیشه من در تو منعکس می‌تواند شد<sup>۳</sup>».

آنگاه این فروغی که هنوز برایم ناشناس بود، از دل این کانون  
نور که نعمه او از آن بر آمده بود<sup>۴</sup> زبان بگشود، و چنانکه قبول خواهش  
من مایه خرسندی فراوانش باشد در دنبال سخن خود گفت:

«در آن ناحیه از ایتالیا فساد آلوده که میان «ریالتو» و سرچشمه‌های  
«برتا» و «پیاوا» جای دارد<sup>۵</sup>،

تپه‌ای است نه چندان بلند، که روزگاری مشعلی از آن فرود آمد و

---

۱- یعنی: پرشهایم را پاسخ گوید.

۲- رجوع شود بسرود هشتم.

۳- یعنی: بمن نشان ده که بی آنکه سخنی گفته باشم، تو خود میدانی که چه  
میخواهم پرسید.

۴- اشاره به وقتی که این روح همراه با ارواح دگر سرود مقدس میخواند.

۵- ریالتو Rialto: یکی از جزایری که شهر ونیز (و تسبا Venezia) بر روی آن  
ساخته شده. - برتا Brenta و پیاوا Piava در رودخانه که از آلپ‌های فاصل ایتالیا و آلمان  
سرازیر میشوند. - این جزیره و این رودخانه‌ها حدود جنوبی و شمالی ناحیه «ملکانریو بیجانا»  
la Marca Trivigiana هستند که در اینجا اشاره داده بدان است.

## بهشت

بدین سرزمین آسیب بسیار رسانید<sup>۱</sup> .  
من واو از يك ریشه سر بر زدیم<sup>۲</sup> ؛ مرا « کونیتسا » مینامیدند<sup>۳</sup> ،  
و درینجا از آنرو فروزانم که آتش این ستاره مرا در سلطه خود گرفت<sup>۴</sup> .  
اما من آنچه را که نصیبم شد باخرسندی تلقی میکنم و از آن راضیم  
و اسفی ندارم<sup>۵</sup> ، هر چند که شاید عامیان جهان شما را درك این نکته  
دشوار باشد<sup>۶</sup> .

۱ - « تپه‌ای نه چندان بلند ... » : تپه « رومانو » میان « ویچنته » و « توروزا » ، که قلعه مستحکم آن Castello di Romano نام داشت و متعلق به افسانان اشرافی اتسولینو Ezzolino بود که داته رئیس آنرا قبلاً در جوی خون جوشان دوزخ جای داده است ( دوزخ ، سرود دوازدهم ) . - « مشعلی ... » : اشاره به « اتسولینو دارومانو » ی فوق‌الذکر Ezzolino da Romano که بسیار ستمگر بود و معروف بود که پیش از تولد او مادرش خواب دیده بود که در دست خود مشعلی سوزنده دارد . نظیر این خواب را هکوبا پیش از تولد پاریس ( ایلیادهم ) دیده بود . منبع این تفسیر Pietro di Dante پر داته است .

۲ - یعنی : من و « اتسولینو » خواهر و برادر بودیم .

۳ - « کونیتسا » Cunizza دارومانو ، خواهر « اتسولینو » فوق‌الذکر که زنی زیبا و اهل دل بود و سه شوهر و تعداد نامعینی معشوق داشت که از زمره آنها سوردلو خواننده و شاعر دوره کرد ( برزخ ، سرود ششم ) را باید نام برد . مفسرین قدیمی کم‌دی الهی عموماً نوشته‌اند که این زن در هوسبازی و شهوترانی کم نظیر بود ، و « لانا » مفسر معروف داته درباره او مینویسد : « وی بقدری آسان بدن زیبای خویش را در اختیار این و آن میگذاشت که پنداری رد هر تقاضای مؤدبانهای را بی تراستی محسوب میداشت » . ظاهراً این زن در اواخر عمر خود روی بتوبه و انابه برده و همین جهت بنظر داته بهشتی شده بود ؛ با اینوصف مفسرین کم‌دی الهی غالباً این نکته را از معماهای حل‌ناشده این کتاب دانسته‌اند که چرا شاعر بدین صراحت این زن را مقامی چنین بلند در بهشت نصیب کرده است .

۴ - یعنی : از عشق زمینی روی بعشق آسمانی بردم و در هر دو حال عشق ( خصیصه ستاره زهره ) مرا در اختیار خویش داشت .

۵ - یعنی : از عشق آلوده خود راضیم ، زیرا که پشیمانی از آن مرا بعشق بخداوند کشانید و بدین فلک آورد .

۶ - اشاره بدانکه در بهشت خاطره گناهان زمینی از میان رفته است و دیگر از درد و از پشیمانی خبری نیست ، ولی مردمان در وحله اول نمیتوانند این حقیقت را درك کنند .

---

## سرود نهم

---

از این مروارید درخشان و گرانبهای فلک ما که نزدیکترین همسایه  
من است نامی بلند برجای مانده است<sup>۱</sup>، و پیش از آنکه دوران این  
بلند آوازگی پایان رسد،

این سال سدمین پنج بار دیگر باز خواهد گشت<sup>۲</sup> : لاجرم بین که  
آدمی را چه اندازه شایستگی باید تا زندگانی جسمانش زندگانی دیگری  
در پشت سر نهد<sup>۳</sup> !

و او باش کنونی که میان «تالیامنتو» و «آدیجه» میزند بدین  
نمیاندیشند<sup>۴</sup>، و با آنکه ازین بابت بسی زیان دیده اند هنوز روی بسوی  
نوبه نبرده اند.

اما زود باشد که «پادووا»، از آن سبب که مردمان وظیفه خویش را  
انجام نمیدهند، آبی را که سیراب کننده «ویچنتسا» است بدل بمردابی  
کند<sup>۵</sup>.

---

۱ - اشاره بروح مردی بنام فولکو Folco یا فولکتو Folchetto ( در اصل فرانسوی فولکه Folquet ) که اهل ماری ( شهر و بندر جنوب فرانسه ) بود و اندکی بعد در متن سرود از او بتفصیل سخن خواهد رفت .

۲ - یعنی : اکنون صد سال از مرگ او گذشته و شهرتش کماکان باقی است، و باید پنج بار دیگر این چنین صدسالها بگذرد تا این شهرت از میان برود ، یعنی نام و افتخار این مرد بدین زودها از میان نخواهد رفت . طرز بیان داتۀ در این شعر 'questo centesim' anno ancor s' incinqua' صورت عجیب و خاصی دارد که در ادبیات ایتالیائی نظیر آنرا تقریباً هیچ میتوان یافت .

۳ - یعنی : بعد از مرگ نام و نشانی قابل دوام از خود بگذارد .

۴ - کنونی : ساکنین امروزی این ناحیه . - تالیامنتو Tagliamento و آدیجه Adige دورودخانه که حدود شرقی و غربی «مارکاتروبیجانا» بشمار میروند ( رجوع شود به صفحه ۱۱۱، شرح ۵ ) : اشاره مجدد بدین ایالت که شهرهای مهم آن عبارتند از «پادووا»، «ویچنتسا»، «ترویزو»، «فلترو» .

۵ - این بند صورتی مبهم دارد، و بدین جهت در اطراف آن تعبیرها و تفسیرهای فراوان  
بجه در صفحه بعد

در آنجا که «سیله» و «کانیان» یار یکدیگر میشوند<sup>۱</sup>، زمامدار شهر چنین کند و مغرورانه براه خویش رود، در حالیکه از هم آنوقت تا روپود دامی که باید وی در آن افتد تنیده میشود<sup>۲</sup>.

بقیه از صفحه قبل

شده است. - سورنی از آن که در اینجا ترجمه شده، اشاره است به جنگهای شهر «پادروا» (که از لحاظ سیاسی کولف بود) با اتحادیه کیپلینهای ایتالیای شمالی که تحت رهبری «کان گراندلا اسکالا» بودند (این همان زمامداری است که دانه کمندی الهی خود را بدو اهداء کرده است و چندجا ازین کتاب را که در آن اشاره بظهور یک منجی و قهرمان آزادی بخش عالم مسیحیت میشود غالباً مربوط بدین شخص دانسته اند) و این جنگها هر باره (در سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۱۴، ۱۳۱۸) بشکست «پادروا» منجر شد، و بر اثر این شکستها بقدری اجساد سربازان پادروا در مسیر رود «باکیلیونه» Bacchiglione (آبی که مشروب کننده و بیچنتا است) انباشته شد که بقول دانه آبهای این رودخانه متوقف شدند و مردابی پدید آوردند.

بغیر از آن صورتیکه در اینجا آمده، میتوان قسمتی از این بند را چنین معنی کرد: «...آبی را که مشروب کننده و بیچنتا است در مرداب تغییر مسیر خواهد داد». در این صورت این اشاره است بدین واقعه که در جنگهای میان «پادروا» و «ویچنتسا»، اهالی شهر اخیر مسیر رودخانه «باکیلیونه» را که از «پادروا» میگذرد برگرداندند تا مصورین دچار بی آبی شوند، ولی پادروائیها نیز در مقابل مسیر رود «برتا» را که از ویچنتسا میگذرد تغییر دادند و آنرا در مسیر سابق «باکیلیونه» روان کردند. در صورتیکه این تعبیر صحیح باشد، باید کلمه مرداب palude با حرف بزرگ شروع شود، زیرا درین مورد این کلمه اسم خاص است و از نام منطقه مردابی که «برتا» بعد از تغییر مسیر خود در آن جاری شده بود حکایت میکند.

۱- سیله Sile و کانیان Cagnan(o) دو رودخانه که در ناحیه ترویزو Treviso (که قبلاً ذکرش رفت) بهم میپیوندند و بنابراین این اشاره مربوط بدین ناحیه است. - دانه در اینجا بجای بهم میپیوندند (si congiungono) اصطلاح خاص «باریکدیگر میشوند» (s'accompagna) را بکار برده و مفهوم دقیق این کلمه اینست که در کنار هم میروند، ولی درنمیآیزند. ظاهراً شاعر همین منظور را داشته، زیرا که پس از الحاق این دو رودخانه بیکدیگر آبهای صاف «سیله» و آبهای گل آلوده «کانیان» همچنان از یکدیگر مشخص میمانند و باینکه در یک بستر روان میشوند، باهم درنمیآیزند.

۲- «آنکس که زمامدار است ..» اشاره به ریتساردو کامینو Rizzardo da Camino میسر «گراردوی نیکدل» و برادر «گیایای زیبا» (برزخ، سرود شازدهم) که از ۱۳۰۶ زمامدار «ترویزو» بود در سال ۱۳۱۲ بدست حریف خود در حین، باری شطرنج بصورنی خیانت آمیز کشته شد. این حریف شوهری بود که «ریتساردو» بازنش رواجی عاشقانه داشت.

## سرود نهم

«فلترو» باز هم از خیانت شبان خدا ناشناس خود گریبان خواهد شد،  
و این خیانت چنان شرم آور خواهد بود که هرگز کسی بخاطر همانند آن  
پای به «مالتا» نهاده است<sup>۱</sup>.

لاوکی که ضرور است تا خون «فراری» را در خود جای دهد کنجایشی  
فزون از حد خواهد داشت، و آن کس که بخوهد این خون را اونچیا به  
اونچیا توزین کند درین راه فرسوده خواهد شد<sup>۲</sup>.

و این آن خونی خواهد بود که این کشیش با تراکت بذل کند  
تا هواداری خویش را نشان داده باشد، و چنین پیشکشیهائی متناسب باشیوه  
زندگانی این سرزمین خواهند بود<sup>۳</sup>.

در بالای سر ما، آئینه‌هایی است که شما اورنگ‌هایشان مینامید، و  
این آینه‌ها خداوند را در حال داد گستری بر ما متجلی میکنند، و ازین رو است  
که مرا چنین سخن گفتن نکو مینماید<sup>۴</sup>.

۱ - اشاره بدین واقعه تاریخی: در سال ۱۳۱۴، روحانی بزرگ شهر «فلترو» مردی بود بنام «آلساندرو نوولو» Alessandro Novello که هم زمامدار سیاسی و هم رئیس روحانی شهر بود. درین سال عده زیادی از تبعیدیان و مهاجرین سیاسی شهر «فرارا» Ferrara بدو پناه بردند، و او نیز برای آنکه درجه وفاداری و خلوص خویش را به گوئلف‌ها نشان دهد همه اینان را تسلیم «پینودلانوزا» نمایند. نام الاختیار یاپ کردووی ایشان را بدست جلاسیرد، و «آلساندرو» ازین راه گناهی چنان‌زشت مرتکب شد که از گناه تمام‌زندانیان «مالتا» زیادتر بود. «مالتا» Malta نام‌زدانی خاص روحانیان بود که در مکی از جزائر دریاچه «بولسنا» قرار داشت (برزخ، سرود ۲۴).

۲ - خون «فراری»: خونی که از اجساد پناهندگان مقتول شهر «فرارا» ریخته شده. «اونچیا» oncia واحد قدیمی وزن در روم و ایتالیا، تقریباً معادل ۲۸ گرم. - اشاره بکثرت عده قربانیان خیانت کشیشی که در بند پیش و بند بعد از او یاد شده است.

۳ - «کشیش با تراکت»: اشاره آمیخته با نیشخند به «آلساندرو نوولو». - مضمون این بند مربوط به دو بند پیش است.

۴ - اورنگ‌ها Troni: ملائک گرداننده افلاک که در اینجا اختصاصاً مراد از آن ملائک فلک زهره است. - مفهوم این بند اینست که انوار حقیقت الهی از عرش‌اعلی (بالای سرما)، بدین ملائک میتابد و آنها چون «آئینه‌هایی» این فروغ را بما ارواح بهشتی منعکس میکنند و ازین سبب ما بجز حقیقت چیزی نمیتوانیم گفت.



## بهشت

این بگفت و خاموش شد، و چنین نمود که روی بجانب اندیشه‌های  
دگر برد، زیرا که بقلقه‌ای که پیش از آن در آن بود باز گشت.

و آن روح پرسرور دگر<sup>۱</sup> که فرو جلالش را دریافته بودم، چون  
یاقوتی<sup>۲</sup> که خورشید بر آن تابد در برابر دیده‌ام بدرخشید.

در آن بالا از سرور فرزندگی میزاید، همچنانکه درینجا از شادی  
خنده پدید می‌آید، و در آن پائین سایه چندان تارتر می‌نماید که روح افسرده‌تر  
باشد<sup>۳</sup>

گفتم: «ای روح مسعود، خداوند همه چیز را میبیند و نگاه تو  
نیز چنان در او رخنه میکند که هیچ اشتیاقی از تو پوشیده نتواند ماند.

درینصورت چرا صدای تو که همواره همراه با آواز مقدس این آتشیهای  
پارسا شادی بخش آسمان است که بالهای ششگانه خوش را بالا پوش

۱- اشاره بروح «فولکه» که قبلاً ذکر اورفت (رجوع شود بصفحه ۱۱۳ ۱۲۳۹، شرح ۱). وی  
شاعر و خواننده‌ای دوره گرد (بفرانسه troubadour و بایتالیائی trovatore) از اهالی «پروانس»  
و پسر یک بازرگان اهل «جنوا» بود. در غالب دربارهای اروپا منجمله دربار ریچارد شیردل پادشاه  
انگلستان و آلفونس هشتم پادشاه کاستیلا (اسپانیا) و ریموند پنجم کنت تولوز و غیره رفت و آمد داشت  
و اشعار عاشقانه بسیار سرود. زندگانی وی تا قبل از آنکه در سلك روحانیون درآمد تقریباً سراسر  
به عشق‌بازی و عاشق‌پیشگی گذشت و درین راه با ماجراهای فراوان روبرو شد. در حدود سال ۱۲۰۰  
بخدمت کلیسا درآمد و در ۱۲۰۵ مطران تولوز شد و در قلع و قمع آلبی‌ها (پیروان آئین مانی  
در جنوب فرانسه) تصب و سنگداسی فراوان بخرج داد، و در سال ۱۲۳۱ مرد.

۲ - balascio: نام نوع خاصی از یاقوت که نخستین بار در هند شرقی و اندونزی  
کنونی بدست آمده و احتمال می‌رود که اسم آن از نام جزیره معروف «بالی» گرفته شده باشد.  
این یاقوت اکنون در همه‌جا بصورت فرانسوی آن rubis balais خوانده میشود. اصطلاح عادی  
یاقوت در ایتالیائی rubino است.

۳ - آن بالا (lassù): بهشت (آسمان و افلاک) -- اینجا (qui): روی زمین - آن

پائین (giù): دوزخ.

## سرود نهم

خود کرده‌اند<sup>۱</sup>؛

خواهش مرا برنمی‌آورد<sup>۲</sup>؟ اگر من میتوانستم در تو آنچه‌ان بینم که  
تو در من می‌بینی، بی‌یقین در انتظار پرسشی از جانب تو نمی‌مانم<sup>۳</sup>.  
آنگاه وی چنین آغاز سخن کرد: «بزرگترین دره‌ای که آبها بدان  
فروریزند، در میان کرانه‌هایی متقابل، بودجهتی عکس مسیر خورشید،  
چندان از آن دریائی که زمین را در میان دارد بدور است که آنجا  
را که نخست برایش افق بود نصف‌النهار می‌کند<sup>۴</sup>.

۱ - «آتش‌های پارسا Fuochi pii که بالهای ششگانه خورش را بالا بپوش خود کرده‌اند»: اشاره به «سرافین»، دسته خاصی از ملاتک آسمان (رجوع شود به صفحه ۱۶۹ شرح ۱ و صفحه ۱۲۲ شرح ۱) که هر کدام شش بال دارند. نقل از تورات (کتاب اشیاء نبی، باب ششم): «... خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود... و سرافین بر بالای آن ایستاده بودند که هر يك از آنها شش بال داشت.» - «آتش‌ها»: اشاره به درخشندگی این ملاتک.

۲ - یعنی: چرا می‌آنکه سؤالی از من کرده باشی، خود مشکلم را حل نمی‌کنی؟  
۳ - «اگر میتوانستم آنچه‌ان در تو بینم» S'io m' intuassi: «که تو در من می‌بینی»  
come tu m' immii: و ترکیب دیگری که در دویند پیش بکار رفته «نگاه او در او رخنه  
می‌کند» tuo veder s' inluia: سه فعلی است که ساخته خود داته است و هیچ‌جا قبل و  
بعد از او بکار نرفته‌است، و میتوان مصادر آنها inluiasi ' intuarsi ' immiarsi دانست که  
معنی «من شدن» و «توشدن» و «اوشدن» میدهند. ظاهراً داته خواسته است سبک سخن سرائی  
شاعری را که طرف صحبت اوست نشان داده باشد.

۴ - توضیحات مرسوم بدین بند و بند بالا: «بزرگترین دره‌ای که...»: دریای  
مدیترانه که بعد از اقیانوس بزرگترین دریای جهان است. - «در میان کرانه‌های متقابل»: میان  
اروپا و آفریقا، و در عین حال اشاره بدانکه يك ساحل این دریا مسیحی نشین و يك ساحل دیگرش  
مسلمان نشین است. - «در جهت عکس مسیر خورشید»: از مغرب به مشرق. - «آن دریائی  
که زمین را در میان دارد»: «اقیانوس» که بمقیده قنما دریای بیکران واحدی بود که مطلقاً  
تمام خشکیهای ربع مسکون را در میان گرفته بود. - «آنجا را که نخست افق بود نصف‌النهار  
می‌کند»: یعنی آقدر وسیع است که در حالیکه در يك ساحل آن خورشید در افق (در حال طلوع)  
است، در ساحل دیگرش خورشید در وسط آسمان است. بدین حساب باید مدیترانه ۹۰ درجه  
جغرافیائی وسعت داشته باشد، در صورتیکه طول واقعی آن ۴۲ درجه جغرافیائی است. ولی چنانکه  
«انجلینی» یکی از داته شناسان ماسر تذکر میدهد در نقشه های جغرافیائی قرون وسطائی  
وسعت این دریا خیلی بزرگتر نشان داده میشد، بطوریکه به ۹۰ درجه جغرافیائی میرسید.

## بهشت

من در میان «ابرو» و «ماکرا» که با راه کوتاه خود «جنوی‌ها» و «توسکانی‌ها» را جدا میکند، ساحل‌نشین این دره بودم<sup>۱</sup>.

«بوجئا» وزادگاه من که روزگاری بندر خویش را با خون خود گرمی بخشید، تقریباً در يك حد غروب و يك حد طلوع قرار دارند<sup>۲</sup>.

آن کسانی که از نام من آگاه بودند، «فولکو» یم مینامیدند<sup>۳</sup>، و این آسمان نقش مرا از آنرو در خود گرفته است که من نقش آنرا پذیرفتم<sup>۴</sup>، از آن سبب که دختر «بلو» در مرگ «سیکئو» و «کرنوزا» بیش از من، تا آن حد که متناسب باریش من بود، در این آتش نسوخت<sup>۵</sup>.

۱ - «ابرو» Ebro رودخانه معروف اسپانیا - ماکرا Macra (بایتالیایی امروزه لاماگرا la Magra) رودخانه کوچکی بطول ۶۰ کیلومتر که در قسمت سفلی خود (با راه کوتاهش) ناحیه لیگوریا را (که شهر جنوا Genoa در آن است) از توسکانا Toscana جدا میکند - اشاره بشهر ماریسی Marseilles (بایتالیایی مارسلیا Marsiglia) که در میان اسپانیا و ایتالیا و در ساحل مدیترانه واقع است.

۲ - بوجئا Buggea (بایتالیایی امروزی بوجیا Bugia) شهری در افریقای شمالی، که از لحاظ جغرافیائی در نصف‌النهار ماریسی واقع است و با آن «تقریباً در يك حد طلوع و غروب قرار دارد». - «روزگاری بندر خویش را با خون خود گرمی بخشید»: اشاره بمحاصره ماریسی و قتل عام اهالی آن شهر توسط نریونیوس و پروتوس که سزارد در فصل دوم کتاب «جنگ داخلی» خود بدان اشاره میکند.

۳ - Folco: رجوع شود بصفحه ۱۲۳۹ شرح ۱ و صفحه ۱۲۴۲، شرح ۱

۴ - یعنی: فروغ من با فروغ این فلک در آمیخته، همچنانکه درز ندگانی زمینی من، خود این فلک در روح من اثر بخشیده و مرا عاشق‌پیشه کرده بود.

۵ - بلو Belo (بلاتینی Belus) پادشاه شهر صور که دخترش دبدو Didon (بلاتینی Didonae) ملکه کارتاژ شد و بعد از مرگ شوهرش سیکئو Sicheo (بلاتینی Sicheus) سوگند خورد که دیگر دل بعشق کسی ندهد، ولی اندکی بعد عاشق «اتلس» شد (رجوع شود بسرود ۵ دوزخ). - «کرنوزا Creusa دختر پیرام پادشاه ترویا که زن اول اتلس بود و در حریق ترویا سوخت» - «تا آن حد که متناسب باریش من بود»، یعنی: تا آن موقع که هنوز جوان بودم و میتوانستم عاشق‌پیشگی کنم. - مفهوم کلی این بند اینست که هیچیک از عشاق بزرگ گذشته باندازه من عاشق‌پیشه نبودند - درین باره Ottimo تفسیرنامه معروف «کمدی الهی» حاکی است که: «فلکوم زنان شوهردار را دوست داشت هم دوشیزگانرا، هم ییوه‌زن‌ها را، هم زنان اشرافی را و هم زنان طبقه عادی را.»

## سرود نهم

ونه «رودوپیا» که «دموفوئوته» اش بفریفت<sup>۱</sup>، و نه «آلچیده» در آن هنگام که «یوله» را در دل خویش اسیر داشت<sup>۲</sup>.

ولی در اینجا کسان از کرده پشیمان نمیشوند، بلکه یکسره شادمانند، نه از بابت خطائی که دیگر بیاد آن نیستند، بلکه از بابت آن فضیلت آمر که نیاز کسان را ارضاء میکند<sup>۳</sup>.

در اینجا همه ناظر آن هنری هستند که زیبایی بخش این دستگاه عظیم است، و آن خیری را ممیزند که جهان بالا را باعمال نفوذ بر جهان پائین و میدارد<sup>۴</sup>.

اما برای ارضاء جمله آن تمنیات تو که در این فلک زاده اند، مرا باید که نکته‌ای دگر بر آنچه گفتم بیفزایم.

میخواهی بدانی که در دل این فروغی که چون شعاع خورشید در

۱ - رودوپیا Rodopeia لقبی که به فیلیس Phyllis (بایتالیائی فیلیده Filide) دختر پادشاه «تراکیا» داده بودند، و وجه این تسمیه این بود که این دختر در نزدیک کوه رودوپه Rodope سکونت داشت. بنا بافسانه‌های یونانی دموفوئون Demophcon (بایتالیائی دموفوئوته Demofoon) پسر ترئوس Theseos قهرمان و نیمه‌خدای معروف یونانی مدنی با این دختر نزد عشق باخت و بعد ویرا نرسک گفت، و دختر بتصور اینکه او را از دست داده است خودکشی کرد.

۲ - آلچیده Alcide نام اصلی «هرکول» پهلوان افسانه‌ای یونان است که بعلت عشق خود به یوله Iolae (بایتالیائی Iole) دختر Eurytus، آتش حسادت زن زیبای خودش «دیانیرا» Dejanirae را برافروخت و ویرا داشت که جامه‌ای را که باخون «سنتور» آلوده شده بود برای شوهرش بفرستد و باعث مرگ او شود (دوزخ، سرود ۱۲).

۳ - رجوع شود صفحه ۱۲۳۸ شرح ۵

۴ - «هووت» Hauvette دانش‌شناس معروف معاصر فرانسوی این بند را «یک‌معمای واقعی» نام داده است، بخصوص که متن اصلی دانه بطرز محرز روشن نیست. با اینوصف مفهوم کلی شعر معلوم است: «هنر» و «خیر» اشاره است به خداوند؛ «جهان بالا را باعمال نفوذ بر جهان پائین و میدارد» اشاره است بنفوذ میمون افلاک در سرنوشت ساکنان زمین که قبلاً درباره آن بتفصیل سخن رفته است.

## بهشت

آب زلال ، در کنار من چنین درخشان است ، کدامین کس جای دارد ؟  
پس بدان که در درون این فروغ «راحاب» آرامش گزیده است <sup>۱</sup> ؛  
واو بجمع ما که فروغ وی آنرا بعد اعلیٰ بدرخشش درآورده ،  
وابسته است .

وی بدنبال پیروزی مسیح <sup>۲</sup> ، پیش از جمله ارواح دگر <sup>۳</sup> بدین فلکی  
صعود کرد که در آن سایه زمین بیابان میرسد <sup>۴</sup> .  
و حق بود که او در فلکی جای گرفته باشد که مظهر آن پیروزی

۱ - بروایت تورات ، « یوشع بن نون » جانشین موسی و شیخ قوم اسرائیل ، که نواحی  
مختلف ارض کنعان را یکایک بتصرف اسرائیل درآورد ، برای تصرف «اریحا» قبلا دوفتر جاسوس  
بدان شهر فرستاد که وضع دفاعی آنجا را تشخیص دهند و برای او از آن خبر آورند . این دوفتر به  
اریحابخانه فاحشه‌ای بنام «راحاب» Rahab (بایتالیائی Raab) رفتند و او ایشانرا از آسیب پادشاه  
شهر مصون داشت و سلامت نزد یوشع بازگردانید . قسمتی از متن تورات درین باره چنین است  
( صحیفه یوشع ، باب دوم ) : « ... پر. رفته بخانه زن زانیه که راحاب نام داشت داخل شده  
در آنجا خوابیدند - وملك اریحا را خبر دادند که اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل اینجا  
شدند تا زمین را جاسوسی کنند - وملك اریحا نزد راحاب فرستاده گفت مردانی را که نزد تو  
آمده بخانه تو داخل شده‌اند بیرون بیاور ، زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده‌اند و زن آن  
دومرد را گرفته ایشانرا پنهان کرد وگفت بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا  
بودند - و نزدیک بوقت بستن دروازه آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمیدانم که ایشان  
کجا رفتند... »

۲ - اشاره بشهادت مسیح که باعث شد وی دوباره درهای بهشت را بروی ارواح آدمیان  
بگشاید و ازین راه بیروزی بزرگ خود نائل شود .

۳ - مراد اینست که «راحاب» چون حقیرترین ارواح «اعراف» ( Limbo ) بود (رجوع  
شود بسرود پنجم دوزخ) قبل از همه ارواح دیگر اعراف یا به بهشت نهاد ، زیرا که عیسی در  
موعظه معروف خود گفته بود : « آنکه کهنتر است پیش از مهتران یا بملکوت آسمان خواهد  
گذاشت. »

۴ - الفرغالی (رجوع شود بمقدمه سرود پنجم بهشت، صفحه ۵۱) هیئت شناس ایرانی معتقد بود  
که کره زمین سایه‌ای مخروطی درضا گسترده است که نافلك زهره ادامه دارد و در آنجا پایان مییابد،  
و این فرضیه در قرون وسطی مورد قبول عامه بود ( رجوع شود بمقدمه این سرود ) .

## سرود نهم

والا که او با دودست خویش تحصیل کرد<sup>۱</sup>، باشد،  
زیرا که وی مایه تسهیل نخستین پیروزی «یوشع»<sup>۲</sup> در ارض مقدسی  
شد که پاپ بسیار کم در اندیشه آن است<sup>۳</sup>.  
شهر تو که از زادگان آن کس است که پیش از همه پشت مآفرید کار  
خویش کرد<sup>۴</sup>، وحسد از دیدگان آن این همه اشک بر آورده،  
زاینده و پراکننده آن گل ملعونی<sup>۵</sup> است که گوسپیندها و برهما  
را از راه راست بگردانیده، زیرا که شبان را بدل بگرک کرده است<sup>۶</sup>.

۱ - اشاره به پیروزی یوشع در «اریحا» که عامل اصلی آن «راحیاب» بود... «آرابادودست  
خویش تحصیل کرد» : اشاره بدانکه وی دستهای خویش را بعلامت خلوص ودعا در پیشگاه  
پروردگار برهم نهاد - «فلکی که مظهر این پیروزی است» : اشاره بدانکه راحاب این پیروزی  
را بر اثر شغل عشق فروشی خود که ارتباط بفلک زهره داشت تحصیل کرده بود. - در بلوغ مفهوم  
«دودست» بین مفسرین اختلاف نظر بسیار است. بعضی این اشاره را مربوط بدعای یوشع میدانند  
و نه راحاب. برخی نیز آنرا مربوط بدین بند از تورات (صحیفه یوشع، باب هشتم) میدانند  
که: «... یوشع دست خود را که با مزارق دراز کرده بود پس نکشید تا تمامی ساکنان عای  
را هلاک کرد». برخی نیز عقیده دارند که مراد ازین پیروزی پیروزی کلی مسیح است. نه  
صرف اریحا، و درنصورت «دودست» دستهای مسیح است که بر بالای صلیب بمیخ کوبیده شد.  
در تفسیر ایتالیائی «سالانی» بر کمندی الهی نظریه اول، در تفسیر معروف *Torrasa* نظریه دوم و  
در ترجمه و تفسیر «لانگفلو» نظر سوم مرجح شمرده شده است.

۲ - اشاره به انجیل (رساله به عبرانیان، باب یازدهم) : «بایمان راحاب قاحشه با  
عاصیان هلاک نشد، زیرا که جاسوسان را سلامتی پذیرفته بود و حصار اریحا چون هفت روز آنرا  
طواف کرده بودند بزیر افتاد».

۳ - یعنی: پاپ در اندیشه آزاد کردن ارض مقدس (فلسطین) از دست مسلمانان نیست.

۴ - یعنی: شهر فلورانس که زاده شیطان است... علت این اشاره از یکطرف فساد کلی  
فلورانس از نظر دانه و از طرف دیگر این عقیده مسیحیان است که خدایان یونانی و رومی بحقیقت  
شیاطینی هستند، و فلورانس همواره خود را شهر «مریخ» خدای جنگ میدانست.

۵ - اشاره به نقش گلی که بر روی سکههای طلای فلورانس ضرب شده بود. این سکهها  
را فیورینو *fiorino* مینامیدند (که همان فلورن کنونی برخی از کشورهای اروپائی است) و این  
کلمه که اتساب بکلمه فیورتسا (فلورانس) دارد خود از کلمه «گل» *fiore* مشتق شده است.

۶ - یعنی: حرمس پول مردم را از راه تقوی منحرف کرده و سران روحانی را که باید  
شبان کنند گرگی آموخته است.

## بهشت

بخاطر این گل است که انجیل و فقهای بزرگ<sup>۱</sup> متروک شده‌اند، و کسان تنها احکام وقتاوی را، چنانکه از حواشی آنها میتوان دید، مورد مطالعه قرار میدهند<sup>۲</sup>.

پاپ و کاردینال‌ها همگی بدان میاندیشند، و دیگر متوجه «ناصره» که در آن جبرئیل بال بگشود نیستند<sup>۳</sup>.

اما واتیکان و سایر نواحی مقدس رم، که برای آن سپاهی که «پتروس» را پیرو بود گورستانی شد، بزودی از بند زنا آزاد خواهند شد<sup>۴</sup>.

۱ - فقهای بزرگ *i Dottor(i) magni* : مقدسین کاتولیک که گفته‌هاشان بعد از انجیل و تورات حجت است .

۲ - یعنی : روحانیون امروزی ما دیگر با اصول مذهب کاری ندارند ، بلکه فقط متوجه احکام و شرایع آن هستند که با مورد روزمره مربوط است، و ازین راه میتوان اطلاع بر آنها را وسیله ارتزاق و کسب مال و منال قرار دارد، و این توجه خاص با احکام و فروع را از کثرت شرحها و حواشی که بر این قبیل مسائل نوشته میشود میتوان دریافت .

۳ - ناصره *Nazzarette* شهر معروف فلسطین که عیسی اهل آن بود . - « جبرئیل بال بگشود » ، اشاره به انجیل ( انجیل لوقا ، باب اول ) : « ... و در ماه ششم جبرئیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد ، نزد باکره نامزد مردی مسمی بیوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود . »

۴ - واتیکان *Vaticano* : مرکز حکومت پاپ در روم . - « سپاهی که پتروس را پیروی کرد » : مسیحیان اولیه که بافتدای پطرس رسول ( *Pietro* ) به عیسی ایمن آوردند و شهر روم گورستان آنان شد ، زیرا که همه بشهادت رسیدند . - « از بند زنا آزاد خواهد شد » ، یعنی : دیگر خود را بیهای سیم وزر در اختیار این و آن نخواهد گذاشت . معلوم نیست که منظور داته اشاره بمرکز پاپ بونیفاتسیوی هشتم است که وی او را عامل بزرگ فساد کلیسا میشمارد ، یا بظهور نجات دهنده‌ای که وی در سرود اول دوزخ و سرود آخر برزخ بدو اشاره کرده است .

# سرودوم

## آسمان چهارم : فلك خورشید

### ارواح قضا و متألّهین

یکبار دیگر داده، بی آنکه خود متوجه شده باشد، از فلکی بفلک دیگر بالامیرود، یعنی روح او که مظهر نوع آدمی است در راه پیشرفت بسوی کمال معنوی مرحله‌ای تازه را طی میکند تا بحقیقت کامل نزدیکتر شده باشد. این بار وی همراه با بنائریس (حقیقت متجلی از راه مذهب) از فلك زهره یا بفلک باعظمت خورشید مینهد که فدما آنرا فلك چهارم و خودش را سیاره چهارمین از سیارات سیمه میدانستند. این فلك جایگاه ارواح قضا و حکیمان و دانشمندان علم الهی است که در دوران زندگی خود، نور حقیقت را برجهانیان تابانیده‌اند و ازین جهت در عالم افلاك در فلکی جای دارند که از همه افلاك دگر فروزنده‌تر است. ازین فلك بیعد دیگر ارواح فقط فروغهایی خیره‌کننده هستند که از درون آنها صدا و سرود بگوشی میرسد، ولی هیچ‌شکل و ترکیب آدمی ندارند، و درخشندگی هر يك از آنها بقدری است که روشنی خاص ایشان از فروغ خورشید تابنده‌تر و خیره‌کننده‌تر است.

اولین «حلقه» یا «تاج» از حلقه‌های ارواح دوازده‌گانه بهشتی درین فلك با داته روبرو میشود. در سرودهای بعد نیز چندبار دیگر وی با چنین حلقه‌ها مواجه میشود. در اینجا ریاست این حلقه با بزرگترین فقیه فرقه «دومینیکن»، یعنی «سن‌نمای اکوینوی» مشهور است و در سرود سیزدهم ریاست حلقه‌ای دیگر، که همین صورت را دارد و همین تعداد از ارواح بهشتی را شامل است و در همین فلك خورشید بنظر داته میرسد، با «سن‌بوناوتوره» بزرگترین فقیه فرقه «فرانسیسکن» است. غالباً گفته‌اند که حلقه اول حلقه متألّهین فیلسوف و حلقه دوم متألّهین متصوف است.

داته در کتاب «ضیافت» خود خورشید را از لحاظ «سمبولیک» مظهر علم ریاضی می‌شمارد و درین باره چنین مینویسد: «فلك خورشید را در میان افلاك میتوان از دولحاظ با علم ریاضی در میان علوم شبیه دانست: یکی اینکه فروغ آن تمام اختران دیگر را تحت الشعاع قرار میدهد و همه نور میرساند، دیگر اینکه چشم نمیتواند مستقیماً بدان بنگرد، و این هر دو خاصیت در علم ریاضی هست: از یکطرف همه علوم از فروغ آن بهره‌مند میشوند و نیرو میگیرند



## بهشت

-چنانکه فیثاغورث همزبان باارسطودد کتاب اول فیزیک او، همه اشیاء را ارقامی میداند و نظم و ترتیب همه چیز را تابع این ارقام و مقررات ریاضی می‌شمارد - از طرف دیگر علم ریاضی را مثل قرص خورشید از روبرو نمیتوان نگریست - زیرا که ارقام خودبخود قابل درک و تفاهم نیستند و نا بر چیزی منطبق نشوند مفهومی برای آنها نمیتوان شناخت ، و کنه چیزی را که فی نفسه نامحدود باشد در نمیتوان یافت . «

در باره نفوذ فلکی خورشید در موجودات و احساسات و عواطفی که از آن ناشی میشوند . بوتی Buti نقل از «المبصر» ( که در سرودهای پیش ذکر هر دو رفت ) چنین مینویسد : « ... خورشید مظهر روح حیاتی و فروغ و جلال یعنی مظهر منطلق ادراک و علم و مقیاس زندگی است ، و بیش از همه پادشاهان و شاهزادگان و پیشوایان و نجیب زادگان و بزرگان و صاحبان شخصیت را شامل میشود . صلابت ، موفقیت و پیروزی ، زیبایی و جلال ، تندی هوش ، غرور و بلند پروازی ، میل مشروع و مردانه برای ریاست و قدرت ، پولدوستی، فصاحت ، جمال پرستی از آنرا آن است . خدمتگزاران مخلص خداوند ، فقها و علمای علم الهی ، قضات و خردمندان ، پدران و برادران روحانی زیر نفوذ این ستاره‌اند و تأثیر آن باعث میشود که «ارواح خورشیدی» سخنگیر و مسئولیت شناس و انتقامجو در کیفر بدکاران و متمردین جدی باشند . «



## سرود دهم

کمال نخستین و توصیف ناپذیر پسر خویش را با عشقی که آن هر دو  
جاودانه الهام بخش آنند بنگریست<sup>۱</sup> ،  
وجمله آنچه را که در اندیشه و در فضا گردان است<sup>۲</sup> با چنان نظمی  
ساخت که هیچکس را بی درک فیض از آن قدرت تأمل در آن نیست<sup>۳</sup> .  
لاجرم، ای خواننده، همراه من نظر با فلاك بلند افکن و در آن جایی  
که تلاقی گاه حرکات دو گانه است<sup>۴</sup> ، بدانها بنگر ؛  
خود می بینی که چسان ازین نقطه آن دایره مورب که سیارات را  
حامل است<sup>۵</sup> جدا میشود تا جهان را که خواننده آنها بسوی خوشتن است  
خرسند کند<sup>۶</sup> ؛

- 
- ۱- کمال نخستین و توصیف ناپذیر *Lo primo ed ineffabile valore* : خدا-  
«پسر خویش را...» : عیسی . - «عشقی که...» : روح القدس . این ترکیب مظهر اصل تثلیث مسیحی  
است که عبارتست از: پدر، پسر، روح القدس، یعنی خدا و عیسی و «عشقی این آن هر دو جاودانه  
الهام بخش آنند» .
- ۲- دنیای معنوی و دنیای مادی را .
- ۳- یعنی: نظم مادی و معنوی جهان چنان کامل است که هر کس که بدان نگرود خود  
را جزئی از آن مییابد .
- ۴- اشاره بدو نقطه اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی ( اول بهار و اول پاییز ) که در آن  
دو مسیر دایره ای شکل حرکت وضعی و استوائی ( در جهت شرق بغرب ) و حرکت منطقه البروج  
( در جهت غرب بشرق ) باهم تلاقی میکنند .
- ۵- منطقه البروج، که نسبت به دایره استوا مورب است .
- ۶- اشاره بنفوذ سیارات مختلف در سر نوشت ساکنان زمین که قبلا در بهره آن بتفصیل  
گفتگو شد .

## بهشت

و اگر راه آنها خمیده نبود در آسمان بسیار نیروها بیحاصل میماند  
و در این پائین تقریباً هر قدرتی از میان میرفت<sup>۱</sup>.

و اگر هم که جدائی آنها از جاده راست کمتر یا بیشتر ازین بود،  
نظام جهان چه در پائین و چه در بالا مختل میشد<sup>۲</sup>.

اکنون، ای خواننده، اگر خواهی که پیش از خستگی احساس  
خرسندی کنی، همچنان بر جای بنشین و بدان حقیقت که تنها شمه‌ای  
از آنرا بر تو نمودم بیندیش<sup>۳</sup>.

من مائده را فراروی تو نهادم، و اینک خود، تراست که در پی خوردن آن  
بر آئی، زیرا که من همت بکتابت<sup>۴</sup> مطلبی چنان مهم گماشته‌ام که  
میباید هوش و حواس خویش را یکسره بدان دهم.

وزیر اعظم کائنات که فضیلت آسمان را شامل سراسر جهان میکند

---

۱- یعنی: اگر دائرة منطقه البروج که سیارات در آن قرار دارند نسبت بدائرة استوا  
مورب نبود، نفوذ سیارات و افلاك در برخی نقاط بسیار زیاد و در برخی دیگر بسیار کم میشد و در  
این پائین (quaggiù: در روی زمین) تعادل قوا بهم میخورد و در نتیجه هر نیروی از  
میان میرفت.

۲- ... و اگر بعکس منطقه البروج بیشتر یا کمتر ازین حد که هست مورب بود، در آن  
صورت وضع عوامل طبیعی و فلکی مختل میشد. مثلاً نور و حرارت خورشید چنانکه باید توزیع  
نمیشد و ترتیب فصول از میان میرفت.

۳- «چه در پائین و چه در بالا»: در زمین و در آسمان؛ برخی از مفسرین «پائین و بالا» را دو نیمکره  
زمین دانسته‌اند، ولی این تعبیر مستبعد بنظر میرسد.

۳- در اصل: بر روی نیمکت خود بمان، یعنی: در جایی که نشسته‌ای و این کتاب را  
میخوانی بنشین. این کلام اشارهای ضمنی است به نیمکت درس و مفهوم آن اینست که بتو درسی را  
که باید بیاموزی آموختم و درک منی آنچه گفتم باخودت.

۴- scriba: «کاتب». این کلام بصورت قدیمی نامأنوسی بکار رفته. صورت امروزی  
آن scrivano یا scrittore است.

## سرود نهم

و با فروغ خویش زمان را برای ما اندازه میگیرد<sup>۱</sup> .  
در آن جا بود که هم اکنون از آن سخن گفتم<sup>۲</sup> ، و راه خود را در  
طول مسیرهای ماریچی که هر روز زودتر از روز پیش قدم در آنها مینهد  
طی میکرد<sup>۳</sup> ؛  
ومن در آن بودم<sup>۴</sup> ، اما بهیچ روی متوجه صعود خویش بدان نشده  
بودم ، همچنانکه فرارسیدن اندیشه‌ای را پیش از آنکه بخاطر خطور کرده  
باشد درنمیتوان یافت .  
«بئاتریچه» است که مرا بدینصورت از خوب بجانب احسن میبرد،  
و اینکار را چنان سریع میکند که کرده‌اش را با مقیاس زمان اندازه نمیتوان  
گرفت<sup>۵</sup> .

۱ - «وزیر اعظم» : خورشید - «فضیلت آسمان را بر همه جهان نقش میزند» ، یعنی:  
بهمه جا روشنی و حرارت میرساند - «با فروغ خود زمان را اندازه میگیرد» ، یعنی: از روی  
مواضع مختلف آن در آسمان و از روی طلوع و غروب آن ساعات مختلف روز و شب را تعیین  
میتوان کرد .

۲ - یعنی : در نقطه اعتدال ربیعی بود . قبلاً گفته شد که سفر آن جهانی دانه در  
آغاز بهار صورت میگیرد ؛ درین هنگام خورشید در برج حمل و خیلی نزدیک بنقطه اعتدال  
ربیعی است که در روز اول حمل (نوروز) خورشید در آن است . امروزه در اصطلاح نجومی این نقطه  
نقطه گاما یا خوانده میشود .

۳ - اشاره به مسیرهای روزانه خورشید در آسمان که از آغاز فروردین تا اول تیر هر روز  
بلندتر میشود ( یعنی : طول روز افزایش مییابد ) و از اول تیر تا اول مهر بهمین نسبت روز بروز  
کاهش مییابد تا بنقطه اعتدال خریفی رسد و بدین ترتیب مجموعه کلی این مسیرهای خورشید در  
آسمان صورت ماریچی را پیدا میکند . بجای «هر روز زودتر از روز پیش» در اصل کلمه *ognora*  
(همواره) بکار رفته که مفهوم کلی تر دارد .

۴ - در اصل: *e io era con lui* که ترجمه تحت اللفظی آن چنین می‌شود : «ومن  
با او بودم» .

۵ - «کازینی» مفسر کمدی الهی درین باره مینویسد : «این بحقیقت همان علم الهی  
است که آدمی را از حقیقتی بحقیقتی رهبری میکند تا بحقیقت اعلیٰ رساند، و این طی مراحل چنان انجام  
بده در صفت بعد

## بهشت

آن ارواح خورشید مکان را که من برای به اخترشان نهادم ، چه اندازه فروغ ذاتی میبایست بود که نه از بابت رنگ خویش، بلکه از فرط درخشندگی خود هویدا باشند<sup>۱</sup> !

گیرم که اندیشه و هنر و عادت<sup>۲</sup> رایکسره بیاری طلبم، بازیارای چنین تجسمی را توانم داشت، ولی گفته‌ام را باور توان کرد و کسان را باید که خود آرزوی دیدار آن کنند<sup>۳</sup> .

نه عجب اگر که نیروی خیال ما را امکان رسیدن بچنین بلندائی نباشد، زیرا نتوان پنداشت که دیده ای فروغی درخشانتر از فروغ خورشید بیند .

چنین بود وضع چهارمین خانواده پدرمتعال<sup>۴</sup> که اعضای آن را جاودانه سرشار از خود دار و بدانان مینماید که چگونه الهام میبخشد و چنان پسر میآفریند<sup>۵</sup> .

### چه از صفا قبل

میگرد که وی خود متوجه آن نمیشود . « چنانکه بکرات تذکر داده شده ، با تیرس درنجا و در سراسر «بهشت» مطلقاً جنبه معنوی و سمبولیک یعنی مظهر حقیقت الهی را دارد و دیگر جنبه وجود زمینی او مورد نظریست .

۱ - یعنی : تابندگی ارواحی که در فلک خورشید بودند از فروغ آفتاب بود ، بلکه از تابش مستقل خود ایشان بود، و اینان فروغی چنان خیره کننده داشتند که حتی در روشنائی تند خورشید مشخص میشد .

۲ - «عادت» : عادت داتنه بنویسندگی و شاعری .

۳ - یعنی : باید خواننده خود چنان زندگی کند که شایسته بهشتی شدن و دیدن این منظره شود .

۴ - «چهارمین خانواده» : چهارمین دسته از ارواح بهشتی<sup>۱</sup> یعنی ارواحی که در فلک چهارمین (فلک خورشید) ساکنند - «پدرمتعال» *alto padre* : خدا - اشاره به ارواح قضا و دانمندان علم الهی که در این فلک بسر میبرند .

۵ - «آنها سرشار از خود دارد» *la sazia* ... یعنی: ایشانرا با راز تلیث و حقیقت الهی آشنا کرده است . - « الهام میبخشد » : اشاره به روح القدس که از جانب خدا نازل میشود . - « چگونه پسر میآفریند » *e come figlia* ... : اشاره به پیدایش عیسی، که در آئین مسیحی پسر خداوند بشمار میرود . این بند نیز در واقع توصیفی از اصل «تلیث» است .

و «بئاتریچه» چنین آغاز کرد: «سپاس گزار، سپاس گزار خورشید  
فرشتگان را که با برکت خویش ترا بدین خورشید محسوس بالا آورده  
است»<sup>۱</sup>.

هرگز آدمیزاده‌ای را دل‌آمادهٔ اخلاصی چنین پارسایانه نبوده و هرگز  
کسی با این شتابندگی خویش را باشوق تمام بخداوند نسپرده است،  
که من بشنیدن این سخنان چنین کردم، و همهٔ عشق من با چنان  
سوزندگی روی بدو کرد که «بئاتریچه» فراموش شد و از خاطر من برفت.  
ویرا ازین بابت ملالی عارض نیامد، ولی با درخشندگی چشمان  
خندان خویش چنان بلبخند درآمد<sup>۲</sup> که اندیشهٔ من که مستغرق امری واحد  
بود، از نو تجزیه شد<sup>۳</sup>.

آتش‌های بسیار<sup>۴</sup> را دیدم که در فروزندگی از خورشید سبق میبردند  
و تاجی پدید آورده بودند که ما مرکز آن بودیم: و صدای ایشان از آن حد  
که فروغ آنان میدرخشید نیز شیرین‌تر بود.

چنین است شکل آن کمربندی که بر گرداگرد دختر «لاتونا»  
تواندید، در آن هنگام که هوا چندان آکنده از بخارات شود که تاروپود

۱ - «خورشید فرشتگان»: خداوند. - «خورشید محسوس»: کرهٔ خورشید که آنرا بیستم  
میتوان دید. دانه خود در فصل-نوم «ضیافت» مینویسد: در عالم آفرینش هیچ چیز محسوس نیست  
که از خورشید برای تشبیه بخداوند شایسته‌تر باشد.

۲ - قبلاً گفته شده که لبخند ارواح بهشتی صورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند.

۳ - یعنی: خیال من که لحظه‌ای صرفاً مستغرق ذات الهی شده و وجود بئاتریس  
و ارواح بهشتی را فراموش کرده بود دوباره متوجه ایشان شد.

۴ - ارواح فقها و علمای علم الهی در فلک چهارم.

## بهشت

این کمر بند را برجای نگاه دارد<sup>۱</sup>.

درفلکی که از آن باز می‌آیم، گوهرهای بسیار است<sup>۲</sup>، و این گوهرها چنان گرانبها و چندان زیبا یند که در بیرون ازین قلمرو حتی تصور آنرا بخاطر کسان راه نمیتوان داد؛

و سرود خوانی این فروغها ازین گوهرها می‌آید: آنکس که خود را برای پرواز بدان بالا بالهائی نیرومند نهد، بیهوده در انتظار است که گنگی برایش خبری تازه آورد<sup>۳</sup>.

چون این خورشیدهای فروزنده سرود خوانان همچون اختران همسایه قطبهای ثابت سه بار بر گرد ما بچرخیدند<sup>۴</sup>،

آنان را همانند بانوانی یافتیم که دست از پایکوبی نمیدارند، اما خاموش برجای می‌ایستند تا آهنگ تازه بگوششان رسد<sup>۵</sup>.

۱ - « دختر لاتونا » Latona : ماه، که در میتولوژی یونان دختر « زئوس » خدای خدایان و « لاتونا » ( Latonae ) ، مادر « آپولون » و « ارتمیس » بود . « آپولون » ( یونانی فبوس ) مظهر خورشید و « آرتمیس » ( بلاتینی دیانا ) مظهر ماه بود ( دوزخ ، سرود بیستم ) . - « کمر بند لاتونا » : حالت پیرامون ماه . - « هوا چندان از بخارات آکنده شود که ... » یعنی هوا بطوری از بخار آب اشباع شود که چنین حالتی ( که علامت رطوبت هوا و نزدیکی باران است ) برگردا کرد ماه پدید آید و « تارویود آن برجای بماند » .

۲ - ارواح فلک چهارم .

۳ - یعنی: کسیکه در مدت زندگی خود خویش را از راه تقوی و نکوکاری شایسته بهشتی شدن نکند ، بعبث آرزوی شنیدن این چنین سرودهای بهشتی را دارد، و حال اوشبیه حال آن کسی است که بخواهد از زبان آدم لال و گنگی خبرهایی تازه بشنود .

۴ - یعنی : مانند ستارگانیکه در نزدیکی قطب شمال و قطب جنوب قرار دارند و گردش آنها بدور قطب کاملاً محسوس است ...

۵ - یعنی: گردش این حلقه ارواح بهشتی نظیر حرکت حلقه رقاصگانی بود که همراه با ترانه‌های خوانندگان پایکوبی میکنند ، و چون يك بند از ترانه تمام شود لحظه‌ای چند دست از پایکوبی میدارند و برجای می‌ایستند تا بند بعد شروع شود و اینان دوباره برقص بردارند .

## سرود دهم

و از درون یکی ازین فروغها<sup>۱</sup> سخنی را شنیدم که چنین آغاز شد:  
« اکنون که شعاع برکت الهی در آنجا که عشق واقعی شعله بر میافروزد<sup>۲</sup>  
و همراه با عشق رشد میکند<sup>۳</sup>

در تو چند چندان شده است، و با درخشندگی خود بیالای این نردبانیت  
میبرد که هیچکس از آن فرود نمیآید مگر آنکه دوباره بالا رود<sup>۴</sup> ،  
کسیکه شراب قمقمه خویش را از تو دریغ دارد و عطشت را فرو  
ننشاند، آزادتر از آن آبی نیست که بدریا سرازیر نمیتواند شد .  
میخواهی بدانی این حلقه کل که آن بانوی زیبایی که قدرت  
صعود باسمانت داد بر گرداگرد خود بدان مینگرد، از کدامین بوتهها  
سر برزده است<sup>۵</sup> .

۱ - اشاره بروح «نمارا کیناس» که بعداً از او سخن خواهد رفت .  
۲ - اشاره به دل که آئینه است که شعاع فیض ربانی بر آن میتابد و آتش عشق بحق در  
آنجا شعله بر میافروزد .  
۳ - یعنی بسورت عمل درمیآید و هر عملی که ازین عشق ناشی میشود خود عشق را فروزی  
میبخشد .

۴ - تمثیری که بطور کلی از این جمله میشود اینست که کسی که چون پادشاه در دوران زندگی  
زمینی خود چنین برکتی یافته است که تا بدینجا بالا آید ، پس از مرگ نیز یقیناً به بهشت خواهد  
رفت . ولی احتمال هم میرود که اشاره روح بدین باشد که ارواح بهشتی که از عرش اعلی بدین  
فلك آمده اند تا با دانه دیدار کنند ، دوباره بجایگاه اصلی خود بالا میروند ( رجوع شود بسرود  
چهارم بهشت ) و با توجه بدینکه به بالا رفتن از نردبانی که قبلاً از آن فرود آمده اند ، اشاره  
شده ، شاید بتوان این نظر را صحیحتر دانست . اصل فکر ممکن است از تورات گرفته شده باشد  
( سفر پیدایش ، باب بیست و هشتم ) : « ... و یعقوب خواب دید که ناکاه نردبانی بر زمین برپا  
شده که سرش با آسمان میرسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول میکنند . »

۵ - یعنی: کسیکه چنین برکتی را شامل نو بیند و حاضر بسخن گفتن بانو و حل مشکلات  
نشود ، حکم رودخانه ابرا دارد که طبعاً رو بسمت دریا داشته باشد ، ولی وجود مانعی در سر راه آن  
باعث شود که این رود نتواند آزادانه بدریا فروریزد ، و گرنه درین افلاک هیچ روحی اراده ای خلاف  
خواست خداوند نمیتواند داشت .

۶ - یعنی: میخواهی بدانی که این ارواح بهشتی که آنها را حلقه وار در اینجا مشغول  
بقیه در صفحه بعد



## بهشت

من از بره‌های آن رمه مقدسی بودم که «دومنیکو» راهبر آنست، و در آن اگر از بیراهه نروند نیکو فریبه توانند شد<sup>۱</sup>.

این کس که در جانب راست من و نزدیکتر از همه بمن است برادر استاد من بود. وی «آلبرتودی کولونیا»<sup>۲</sup> است و من «تماس دا کوننو»<sup>۳</sup> یم.

### چه از صفحه قبل

پایکویی و سرود خوانی میبینی، در زندگی زمینی خود چه کسانی بوده‌اند. اصل فکر تشبیه ارواح بگلر گیاه از انجیل گرفته شده است که در آن عیسی میگوید (انجیل یوحنا، باب یازدهم): «... من ناک حقیقی هستم و پدر من باغبانست. هر شاخه در من که میوه نیاورد آنرا دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آنرا پاک میکند تا بیشتر میوه آورد.» - «بئاتریچه بر گرداگرد خود بدان مینگرد»: اشاره بدانکه حقیقت الهی (که بئاتریس مظهر آنست) در روی زمین مرکز و محور تمام افکار و اعمال ایشان بود، بدینجهت در اینجا نیز همه اینان بر گرد بئاتریس می‌چرخند.

۱ - «رمه مقدس»: اشاره بفرقه مذهبی سن‌دمنیک (بایتالیائی سن‌دمنیکو San Domenico) که آنرا فرقه دومینیکن ها Ordine dei domenicani مینامند؛ از این روحانی بزرگ در سرود دوازدهم بهشت سخن خواهد رفت. - «اگر از بیراهه نروند ...»: یعنی اگر مقررات این فرقه را کاملاً رعایت کنند. درین باره از زبان «تماس اکیناس» در سرود یازدهم بتفصیل بحث خواهد شد.

۲ - آلبرتو دی کولونیا Alberto di Colonia، فقیه معروف مسیحی در قرون وسطی که آلبرت کبیر (بلاتینی Albertus Magnus - بایتالیائی Alberto Magno) لقب دارد و ویرا بطوراعم «علامه» Doctor universalis مینامیدند. «آلبرتوس» کبیر در سال ۱۱۹۳ تولد یافت و در ۱۲۲۲ وارد فرقه «دومینیکن‌ها» شد و چندین سال در شهر کلن Köln آلمان (بایتالیائی Cologna) بتعلیم اصول دینی پرداخت (وازیب جهت است که در اینجا از وینام آلبرتودی کولونیا یاد شده است). از زمره شاگردان وی درین شهر «تماس اکیناس» بود که وی به‌مراه او در ۱۲۴۵ بیاریس رفت و در ۱۲۵۴ اسقف «ایتسین» شد و در ۱۲۸۰ در «کولن» مرد. وقت مرگش در سراسر اروپا «علامه» لقب داشت و بزرگترین فقیه مسیحی بشمار میرفت و هنوز هم وی یکی از پایه‌های اساسی فقه و معرفت کاتولیک است.

۳ - تماس دا کوننو Thomas d' Aquino (بلاتینی Thomas Aquinas) بزرگترین عالم علم الهی در قرون وسطی است که بعد از مرگش از طرف کلیسا لقب «مقدس» چو داده شد و از آن پس «سن‌تماسودا کوننو» خوانده میشود. این روحانی در عالم مسیحیت و در تلویخ اروپا بقدری مشهور است که احتیاج زیادی بمعرفی او نیست. وی در ۱۲۲۶ در کشور فاپل متولد شد و در ۱۲۷۴ در «فوسانوئووا» مرد، پسرکنت «اکوننو» از اشراف بزرگ ایتالیا فقیه در صفحه بعد

اگر بهمین منوال جمله آن دیگران را میخواهی شناخت ، سخنان  
 مرا دنبال کن و با نگاه خویش گرداگرد حلقه مسعود را درنورد .  
 این فروغ آتشین دگر ازلبخند « کراتسیان » بیرون میجهد که  
 این و آن قانون را بسی نیکو عرضه داشت، چندانکه بهشت را پسند آمد<sup>۱</sup> .  
 آن دیگری که پس از وی آراینده جمع ماست « پیترو»ئی است  
 که بشیوه زنک ینوا دارائی خویش را بکلیسای مقدس بداد<sup>۲</sup> .

بقیه از صفحه قبل

و پسرعم فردربك دوم امپراتور آلمان بود . در شانزده سالگی علیرغم پدر و خاندان خود بحلقه روحانیون پیوست و چنانکه معروف است کسان او بعد از آنکه کلیه مساعی ایشان در اصرافش ازین فکر بیحاصل ماند و بسرا مدت چندروز بایکی از زیباترین زنان هرجائی ایتالیا در بانی زندانی کردند ، ولی «تماس» ازین آزمایش نیز سلامت بیرون آمد . اندکی بعد به «کولن» رفت و شاگرد «آلبرتوس ماگنوس» شد و پس از آن ده سال در پاریس تعلیمات شرعیه پرداخت ومدنی نیز در رم و بولونیا تعلیم داد ، ولی تا آخر عمر از قبول کلیه مناصب و عناوین سربلزد و با آنکه در همجا او را با منتهای تجلیل میپذیرفتند تا آخرین روز زندگی نسبتاً کوتاه خود (۴۷ سال) باسادگی و فروتنی زیست . - نوشته های «تماس کیناس» بسیار زیاد است و آثار اگامترین آثار الهیات در آئین مسیحی دانسته و ازین رو او را فقیه ملکوتی Doctor Angelicus لقب داده اند . اثر بزرگ او بنام Summa theologica در سراسر کمدی الهی ملاک و منبع نظریات داتنه است، و تقریباً در هر مورد که بین نظریات فلسفی والهی این فقیه با سایر فلاسفه و علمای الهیات اختلافی در میان بوده داتنه نظر وی را برگزیده و ارجح شمرده است .

۱ - گرانسیان Goazian ( گرانسیانودی کیوزی Graziano di Chiusi ) فقیه معروف مسیحی از دستة camaldoli متعلق بفرقه بزرگ «فرانسیکن» است که در اواخر قرن یازدهم مسیحی متولد شد و در صومعه «بولونیا» بتعلیم پرداخت و در همین صومعه بود که اثر معروف خود را بنام Concordantia discordantium Canonum یا Decretum Gratiani نوشت که در آن سعی کرده بود قوانین شرعی و عرفی را بهم نزدیک کند و وجه شبه این دونوع را بیابد . بدین جهت است که داتنه میگوید « این و آن قانون را روشن کرد » .

۲ - پیترو Pietro : پیترو لومباردو Lombardo فقیه و عالم کاتولیک که در اوایل قرن دوازدهم مسیحی متولد شد و در ۱۱۶۴ در پاریس وفات یافت . وی از سال ۱۱۵۹ اسقف این شهر بود و در آنجا سالها بتدریس علم الهیات اشتغال داشت. کتاب مشهورش که بزبان لاتینی نوشته شده موسوم است به Sententiarum libri quatuor که یکی از مهمترین کتابهای مذهبی بقیه در صفحه بعد

فروغ پنجمین ، که در جمع ما زیباتر از همه است در چنان عشقی  
میسوزد که در آن پائین همه جهانیان مشتاق شنیدن خبری درباره اویند <sup>۱</sup> .  
در روح والائی که در درون این فروغ مکان دارد ، حکمتی چنان  
عمیق بودیعت نهاده شد که اگر حقیقت حقیقت باشد ، هنوز تالی او در  
خردمندی زاده نشده است <sup>۲</sup> .

در دنبال وی ، فروغ این شمعی را بنگر که تا آن هنگام که جامه

#### قیه از صفحه قبل

و علمی قرون وسطی است و مدتها در همه اروپا تدریس میشد . این کتاب باعث شد که خود او را  
« صاحب قنوی » Magister Sententiarum لقب دادند . - « بشیوه زنك بینوا » : اشاره به  
بندی از انجیل که « پیترو لومباردو » در مقدمه کتاب « قنوی » خود آنرا عیناً نقل کرده است ( انجیل  
لوقا ، باب بیست و یکم ) : « ... و عیسی نظر کرده و دولت‌مندان را دید که هدایای خود را در  
بیت‌المال میاندازدند - و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت - پس گفت هر آینه شما  
میگویم بیوه فقیر از همه آنها بیشتر انداخت زیرا که همه ایشان از زیادتی خود در هدایای خداوند  
انداختند ، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی میبشت خوش را انداخت » . - دانه اشاره میکند  
که « پیترو » نیز مثل این بیوه زن تنها دارائی خود را که کتابش بود بخداوند اهداء کرد ، زیرا وی  
در مقدمه این کتاب آنرا بکلیا هدیه کرده بود .

۱ - « فروغ پنجمین که زیباترین فروغ این جمع است » : سلیمان پیغمبر - « در چنان  
عشقی میسوزد » : اشاره به عشقی که زمینه کتاب معروف « غزل غزل‌های سلیمان » است . -  
« در آن پائین » : در روی زمین . - « همه مشتاق شنیدن خبری در باره او هستند » : همه  
میخواهند بدانند او بخشیده شده است یا نه ؟ اشاره بصلی از تورات ( کتاب اول پادشاهان ، باب  
یازدهم ) ، که بموجب آن سلیمان در اواخر عمر زنان زیبای بسیاری را از سرزمینهای بت‌پرستان  
بحر ممرای خودش که شامل هفتصد زن و سیصد متعه بود آورد و این زنان او را بخدایان ساختگی  
خوش معتمد کردند ، بطوریکه سلیمان بخاطر آنها چندین پرستشگاه برای این بت‌ها ساخت و تورات  
مینویسد که « وی در نظر خداوند شرارت ورزید ، اما خداوند بخاطر پدرش داود سلطنت او را منقرض  
نکرد » . دانه تذکر میدهد که مردمان میخواهند بدانند آیا سلیمان بالاخره مورد رحمت خداوندی  
قرار گرفته یا نه ، و خود بدین سؤال جواب مثبت میدهد .

۲ - « روح والا » : روح سلیمان - « دانش چنان عمیق » : حکمت سلیمان که صورت  
ضرب‌المثل یافته و یکی از کتابهای تورات نیز به همین نام « کتاب حکمت سلیمان » موسوم است . هل از  
تورات ( کتاب سوم پادشاهان ، باب سوم ) که در آن خداوند بسلیمان چنین میگوید : « اینک  
بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهمم بتو دادم بطوریکه بیش از تو مثل توئی بوده  
است و بعد از تو کسی مثل تو بر نخواهد خاست . »

گوشت و پوست بر تن داشت ، بیش از هر کس دیگر بطبیعت فرشتگان و  
وظایف آنان ره برد<sup>۱</sup> .

در آن فروغ کوچک دیگر ، و کیل دعاوی ادوار مسیحی را خندان  
بین که نوشته لاتینی او «آو گوستین» را سودمند افتاد<sup>۲</sup> .

باری، اگر نگاه اندیشه‌ات دردنبال ستایشهای من از فروغی بفروغی  
رود ، اکنون بی‌شکی ترا عطش شناسائی فروغ هشتمین است .

دیدار خیر مطلق ، این روح مقدسی را ازین دنیا بیرون کشید که  
بهر کس که سر شنیدن داشته باشد میهمانند که دنیا بیچه اندازه فربنده است؛  
کالبدی که این روح از آن بیرون رانده شد، در آن پائین در «چیلداثورو»  
برزمین افتاده ، ولی خود این روح از شهادت و تبعید روی بدین صلح

۱- اشاره بروح مردی یونانی موسوم به دیونیسیوس ارثوپاگیتوس Dionysios Areopagitos

( بابتالیائی دیونیجی ارثوپاگیتا Dionigi Areopagita ) که در انجیل نام او « دیونیسیوس  
آریوپاگی» آمده است . وی بکنفریونائی بود که بدست پولس رسول بائین مسیح در آمد (انجیل،  
کتاب اعمال رسولان ، باب هفدهم): ... «لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله  
ایشان دیونیسیوس آریوپاگی بود» این مردی اولین رهبر مسیحیان آتن شد و در سال ۹۵ بشهادت رسید . از  
او کنایی دز باره طبقه بندی ملائک در آسمان بنام De coelesti hierarchia باقی مانده که  
داته در نامه خود به « کان گراند دلا اسکالا » از آن یاد میکند و آنرا مورد استفاده فراوان  
خود می‌شمارد .

۲- درباره هویت این روح، بخلاف بقیه آنهایی که نامشان آمد ، میان مفسرین اختلاف  
نظر فراوان است و تاکنون آنرا باختلاف سنت امبروجیو ، لاکانس (لاناتسیو)، سن پولن، مار کووینورینو  
و غیره دانسته اند ولی عضده غالب مفسرین بر اینست که وی کشیشی اسپانیائی است بنام یائولواروزیو  
Paolo Orosio که در اوائل قرن پنجم مسیحی در نارا گونای اسپانیا میزیست و در جوانی خود در  
افریقا با سنت او گوستن ملاقات کرده و بدست او وارد حلقه روحانیت شد، سپس برای تلمذ در مکتب  
«پرویرا» به بیت المقدس رفت . اثر برجسته او کتابی است بنام Historiarum adversum  
paganos libri septem ( هفت جلد تاریخ علیه کفار) که در تأیید عقاید مسیحیت و رد کلیه  
معتقدات یونانی و رومی نوشته شده است (این زمان بکفرن واندی پیش از ظهور آئین اسلام بود) .  
بدین جهت است که در اینجا وی « وکیل دعاوی مسیحیت» لقب گرفته ست . - « او گوستین را  
سودم - افتاد » : اشاره بدانکه وی این کتاب را بتوصیه سنت او گوستن نوشته بود.

آورده است<sup>۱</sup>

دورتر از آن فروغ روح فروزان «ایزیدورو» را بین<sup>۲</sup> و «بدا» را<sup>۳</sup>،  
و «ریکاردو» را که در عالم تأمل بیش از تنی واحد بود<sup>۴</sup>.

۱ - «فروغ هفتمین» روح يك سناتور و فیلسوف رومی است نام «سورینوس بوئتیوس»  
Anitius Severinus Boethius (بایتالیایی آنچیو سورینوبوئتیو Anicio Severino Boezio) که در سال ۴۵۵ میلادی در رم بدنیا آمد و در ۵۱۰ بمقام کنسولی رسید، ولی در ۵۲۳ مذبذب «تئودوریک» امپراتور روم قرار گرفت و در برجی بلند زندانی شد و سال بعد در آنجا بقتل رسید. کتاب معروف او موسوم است به «تلی فلسفی» De consolatione philosophiae که در باره ناپایداری لذات جهانی و ازوم توجه بخداوند و لذات معنوی نوشته شده است. جد وی در کلیسای «سن پیترو» در «چیل دورو» Ciel d' oro (آسمان زرین) در شهر پاوریا Pavia بخاک سپرده شد و ازین جهت است که در اینجا به نام این کلیسا چیلداورو cieldauro اشاره شده است. - بدین صلح: به بهشت.

۲ - ایزیدورو Isidoro، روحانی بزرگ شهر سبیل در اسپانیا (بایتالیایی سیولیا، بفرانه سویل، بمری اشبیلیه) در قرن ششم میلادی که در ۵۶۰ در «قرطاجنه» متولد شد و در ۶۳۶، چندسال پس از ظهور اسلام، در اشبیلیه مرد. از جمله نوشته‌های فراوان او دائرة المعارفی بیت جلدی است که درباره علم اشتقاق نوشته شده (Ethymologia) و در قرون وسطی در همه جا تدریس میشد.

۳ - بدا Beda ملقب به مکرم (the Venerable Bede) روحانی بزرگ آنکلو- ساکسون، در قرن هفتم و هشتم میلادی که در سال ۶۷۳ در «نورثمبرلند» انگلستان بدنیا آمد و تقریباً همه عمر خود را در صومعه «یارو» که خود در آنجا تعلیم یافته بود گذراند و در ۷۳۵ بمرد. وی نویسنده‌ای بسیار پرکار بود و بیش از چهل جلد آثار بزرگ تحقیقی و تاریخی و مذهبی نوشت که مهمترین آنها تاریخ روحانی انگلستان است موسوم به Historia ecclesiastica nostra insulae gentis که در آن تاریخ هشتصدساله انگلستان را از هنگام استیلای رومیان تا قرن هشتم میلادی از لحاظ روحانی مورد مطالعه قرار داده است. این کتاب اصلاً بلاتینی نوشته شده و بعدها بفرمان الفرد پادشاه انگلستان بانگلیسی ترجمه شده است.

۴ - ریکاردو Ricardo (بانگلیسی ریچارد Richard) روحانی اسکاتلندی قرن دوازدهم میلادی، که در سال ۱۱۷۳ در پاریس مرد، و چون راهب دیر سن ویکتور Saint Victor (بایتالیایی San Vittore) در پاریس بود، او را Richard de St Victor مینامند. وی چندین تفسیر بر تورات و انجیل نوشت که باعث شد او را «متأمل بزرگ» Magnus Contemplator لقب دهند، و همین لقب اوست که در اینجا مورد استناد داده قرار گرفته است.

## سرود دهم

و آنکس که نگاه تو از وی بجان من باز میگردد<sup>۱</sup> ، فروغ روحی  
است که در عالم اندیشه‌های سخت خویش<sup>۲</sup> مرک را بسیار کند رویافت<sup>۳</sup> .  
این فروغ جاودان «سی جیبری» است که چون در کوی حصیرفروشان  
تعلیم میداد ، از راه استدلال و منطق حقائق را عرضه داشت که ویرا مورد  
بغض کسان قرار داد .<sup>۴</sup>

۱- اشاره به روحی که در این حلقه ارواح دوازده گانه در دست چپ «تماس اکیناس»  
جای دارد ، و «آکیناس» که از اولین روح سمت راست خود (آلبرتوس ماگنوس) این ارواح را  
یکایک معرفی کرده بود ، اکنون به روح آخرین و دوازدهمین رسیده است .

۲ - *pensieri gravi* : افکار مربوط بفرسایش و علم الهی .

۳ - یعنی : آرزو داشت که هرچه زودتر مرک او فرا رسد و ویرا بغض دبدار خداوند  
غائل کند .

۴ - سی جیبری *Sigieri* ( در اصل فرانسه سیزیه *Sigier* ) روحانی و حکیم فرانسوی ،  
اهل براهان *Brahant* ، استاد معروف دانشگاه پاریس در قرن سیزدهم میلادی ، که پیرو  
فلسفه و منطق ابن‌الرشد بود و سخت با نظریات «سن تماس اکیناس» و عقاید فرقه «دومینیکن»  
مبارزه میکرد، همین جهت در سال ۱۲۷۷ او را از طرف کلیسا محکوم به زندان (*eresia*) کردند  
و در حدود ۱۲۸۳ زندان در آتش سوزانیدند . - «کوی حصیرفروشان» *vico degli strami* نام  
قدیمی کوچه معروف پاریس که بعداً *Rue de l' Ecole* نام گرفت و سابقاً مسمی به *Rue du*  
*Fouarre* بود . این همان کوچه‌ایست که دانشگاه معروف پاریس در آن واقع است و در زمان  
داته این دانشگاه مرکز تعلیم فلسفه و الهیات بود . لقب «حصیرفروشان» از آنجا می‌آید که قسمت  
مهمی از این محله بازار فروش کاه و حصیر بود .

یکی از بفرنج‌ترین مسائل «کمدی الهی» ، که هنوز هم مفسرین با همه کوشش خود راه  
حل رضایت بخشی برای آن نیافته‌اند ، این است که بچه علت داته در اینجا روح این شخصی را  
که همه عمر مخالف عقیده «تماس اکیناس» بوده ( که چنانکه گفته شد داته بدو ایمان و اعتقاد  
کامل دارد ) و مخصوصاً کسی را که از طرف کلیسا بجرم زندان و بدعت در دین سوزانیده شده ،  
در بهشت در کنار «سن تماس» جای داده و از زبان خود او وصف تجلیل آمیزی از وی کرده ،  
و عقاید فلسفی و مذهبی ویرا «حقیقی» شمرده که افشای آنها او را مورد بغض کسان قرار داده است .  
یکی از داته شناسان فرانسوی *Etienne Gilson* در کتاب مفصل خود بنام «داته و فلسفه»  
*Dante et la philosophie* درین باره مینویسد : «در هیچ قسمت کمدی الهی دریای داته شناسان  
تا بدین حد متلاطم نبوده است » ، و نتیجه میگیرد که اگر مفسرین با همه تحقیقات و مطالعات  
خود درین مورد براه حل رضایت بخشی نرسیده‌اند ، علت آنست که با احتمال بقیه در صفحه بعد

آنوقت، چون ساعت دیواری که مارامتوجه آن ساعتی کند کفروجه  
خداوند برای خواندن سرود مقدس بامدادی بافتخار شوش برمیخیزد تا  
عشق او را برانگیزد<sup>۱</sup> ،  
و در آن ، قسمتی از چرخها قسمت دیگر را میکشند و میرانند و  
ازین راه چنان « تین تین<sup>۲</sup> » خوش آهنگی برمیآوردند که اندیشه های  
مستعد را ازعشق آکنده میکند ،

بیه از صفحه قبل

قوی با اطلاعات و معلومات کنونی ما درین باره اصولا راه حلی برای این مشکل نمیتوان یافت،  
و باید به تکرار معروفترین شعر کمدی الهی (مصراع نهم سرود سوم دوزخ) اکتفا کرد که : « ای آنکه  
از این در داخل میشوی ، دست از هر امیدی بشوی » . - با این وجود ، شاید بتوان نظریه ای را  
که یکی از داتته شناسان ایتالیائی Il Nardi در این باره ارائه میدارد ، - ( Sigieri di  
Brahante nella Commedia spianate ) (سال ۱۹۱۲) بعنوان نظریه ای قابل قبول نقل  
کرد . بقیده وی داتته درعین حال که معتقد به « سن تماس » بوده ، از بسیاری جهات تحت تأثیر  
نظریات « ابن رشد » نیز قرار داشته است و آثار این نفوذ فلسفی ابن رشد در او ، در خیلی از  
اشعار کمدی الهی محسوس است . بدین جهت وی در اینجا خواسته است بگوید که این دو فیلسوف  
و فقیه که نظریاتی مخالف درباره یک حقیقت واحد ابراز داشته اند ، هر کدام از يك جانب خاص  
بدین حقیقت نگریسته ، و در واقع « که معتکف دیر و که ساکن مسجد » بوده اند ، ولی  
هر دو عقیده داشته اند که : « مقصود توئی ، کعبه و بتخانه بهانه » ، بدین جهت حقیقت در کنه  
نظریات این هر دو نفر یک صورت متجلی است ، و این اختلاف ظاهری که در روی زمین میان این  
دو بنظر میرسد در آسمان که جایگاه حقیقت محض است بکلی از میان رفته است ، و این باعث  
شده که « سن تماس » خود زبان بتجلیل این رقیب زمینی خوش بگشاید .

۱ - ساعت دیواری : ناقوس کلیسا - « زوجه خداوند » : کلیسا ( مراد از خداوند در  
اینجا عیسی مسیح است که کلیسا la chiesa که در ایتالیائی کلمه ای مؤنث است ، زوجه اوست . )  
« سرود مقدس بامدادی » : دعای صبحانه مذهبی - « بافتخار شوش » : بافتخار عیسی .

۲ - tin tin sonando : صدای ناقوس .

---

## سرود دهم

---

بهمین سان چرخ پر جلال را دیدم که بحر کت آمد<sup>۱</sup> ، و در آن صدا  
بصدا با چنان هم آهنگی و شیرینی در دنبال هم برخاست که آنرا  
جز در آنجا که شادمانی ابدی میشود<sup>۲</sup> ، نمیتوان شناخت .

---

- ۱ - اشاره به حلقه ارواح دوازده گانه ، که پس از گفتگوی سن تماس با داته دو باره  
گرددش و سرود خوانی خود را از سر گرفته اند .
- ۲ - «در آنجا که . . .» : بهشت . - جاودانی میشود : *s' insempra* ! کلمه خاصی  
که از *sempre* (همیشه) گرفته شده ، و جای دیگر بکار نرفته است .





# سرود یازدهم

## آسمان چهارم: فلک خورشید ارواح قضا و متالین

در این سرود ، که همچنان در فلک چهارمین میگذرد ، «سن تماس» آکیناس، بنهائی سخن میگوید .

قسمت اعظم این سرود، که یکی از معروفترین سرودهای کمدی الهی است، اختصاص به تجلیل مرد روحانی و مقدس بزرگ مسیحی «سن فرانچسکو داسیزی» San Francesco d' Assisi یافته است. این روحانی معروف ، همان کسی است که فرقه بزرگ «فرانسیسکن» را بر اساس فقر و دوری مطلق از مال و منال دنیوی و توجه به ریاضت بوجود آورد ، و این فرقه هنوز هم باقی است و پیروان بسیار دارد . خود «سن فرانچسکو» در این سرود با داته روبرو نمیشود ، زیرا که وی ساکن فلک چهارم نیست ، و شاعر او را بعدها در عرش اعالی ، در حلقه عالی مقام ترین ارواح بهشت مییابد (سرود سی و دوم بهشت).

سرودهای یازدهم و دوازدهم بهشت سورنی کاملاً مشابه دارند . در این سرود «سن تماس» شایستگی و پارسائی «سن فرانچسکو داسیزی» مؤسس فرقه «برادران کهنتر» را مورد تجلیل قرار میدهد و از رفتار افراد این فرقه در دوره داته انتقاد میکند . در سرود بعد همین کار را «سن بوناوتوره» بزرگترین قبیله فرقه «برادران کهنتر» در مورد «سن دومنیکو» و افراد فاسد فرقه او میکند .

## سرود بازدهم

ای تلاش نابخردانه آدمیان ، این قیاسهای استدلالی که بالهای ترا  
بجانب زمین پیرواز میآورد ، چقدر ناقص و نارساست <sup>۱</sup> !  
یکی همت بعلم حقوق <sup>۲</sup> کماشته بود ، و یکی به کلمات قصار <sup>۳</sup> ،  
و یکی دیگر بشغل روحانی <sup>۴</sup> ؛ یکی در اندیشه حکومت از راه زور بود و دیگری  
از راه سفسطه <sup>۵</sup> ؛

یکی سر بلند پروازی داشت و دیگری هوای بازرگانی ؛ یکی مستغرق  
در لذات جسمانی بود و خویش را از این راه میفرسود ، و دیگری خود را  
بدست تن آسانی سپرده بود .

و حال آنکه من ، آزاد از بند این همه ، با «بتانریچه» در آسمان  
بودم و مورد استقبالی چنین پرشکوه قرار داشتم <sup>۶</sup>

---

۱- یعنی : سعی در حل مشکلات و درک حقایق از راه قیاس و استدلال صرف ، آدمی را  
بجای آشنائی با حقیقت سرگردان میکند و بجای آنکه متوجه معنویات سازد، بدلبستگی بامور  
مادی و زمینی وامیدارد .

۲ - در اصل بصورت کلمه لاتینی *iura* (حقوق و علوم قضائی) آمده .

۳- *aforismi* : اشاره به کتاب معروفی بدین نام که از بقراط (بایتالیائی *Ippocrate*)

پزشک بزرگ یونان باقی است ؛ بنابراین مراد دانه در اینجا علم طب است .

۴ - بدیهی است که نظر دانه توهین به روحانیت نیست ، بلکه اعتراض بکسانی است  
که مشاغل روحانی را راه ارتزاق خود قرار داده اند ، در صورتیکه روحانیت واقعی باید از هر شائبه  
و نفع مادی بدور باشد .

۵ - یعنی : حکومت از راه قلب حقائق ، بکمک فریب و خدعه .

۶ - یعنی : بجای اینکه مثل اینان در پی استدلال و قیاس باشم ، با کمک ایمان (بتانریس)

راه بحقیقت میبردم .

هر يك از این ارواح بدان نقطه از دایره که قبلا در آن بود بازگشت<sup>۱</sup> و در آنجا چون شمع در شمعدانی بیحرکت بایستاد .  
و من ، از درون فروغی که نخست با من سخن گفته بود<sup>۲</sup> و درخشندگیش فزون میشد<sup>۳</sup> ، صدائی را شنیدم که همراه با لبخند چنین آغاز شد :

« همچنانکه انوار فروغ او<sup>۴</sup> مرا این چنین بدرخشش میآوردند ، چون بدانها مینگریم کنه اندیشه‌های ترا درمیابم .  
تو درشکی ، ودلت میخواست که من بازبانی چنان روشن و جامع که نیروی ادراک ترا متناسب باشد ، بانو از در توضیح درآیم .  
شک تو از بابت اینست که دمی پیش گفتم : « آنجا که نکو فربه توانند شد<sup>۵</sup> ، و نیز ازین بابت که گفتم : « تالی او نیامده است<sup>۶</sup> ؛ و درینجا باید که این هر دو نکته با وضوح روشن شوند .  
مشیت ازلی که جهان را از راه این شورائی که نگاه هیچ آفریده‌ای را یارای رسیدن به عمق آن نیست اداره میکند<sup>۷</sup> ،

۱ - یعنی : گردش دورانی ارواح این حلقه بیابان رسید و هر کدام در جای اولیه خود متوقف شدند .

۲ - سن تماس دا کونو .

۳ - اشاره بدانکه شك داتنه وسیله‌ای برای رفع تردید وی و در نتیجه خدمت بنوع به روح «سن تماس» داده بود ، و ازین راه گرمی احسان وی را فروزنده‌تر میکرد .

۴ - فروغ الهی .

۵ - اشاره به سخن «سن تماس» در سرود پیش دربارهٔ پیروان طریقه دومینیکن ( رجوع شود به صفحه ۱۲۵۸ - ۱۲۶۰ ) .

۶ - اشاره به سخن «سن تماس» در سرود پیش ، دربارهٔ سلیمان نبی ( رجوع شود صفحه ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۵ ) .

۷ - اشاره بدانکه دیدهٔ آدمی قدرت رخنه باسرار مشیات الهی را ندارد .

## سرود یازدهم

برای آنکه زوجه آن کس که با فریادی بلند و باخون مبارک خود  
ویرا بهمسری در آورد همواره با محبوب خوش پیوسته ماند<sup>۱</sup> ،  
و بخوش اعتمادوزرد ، و نسبت بدو باز هم وفاداری بیشتر نشان  
دهد<sup>۲</sup> ، دو شهزاده را<sup>۳</sup> بهوا داری او بر انگینخت تا ازین و آن جانب  
راهنمایش شوند .

یکی ازین دوشوقی سرافی داشت، و دیگری را ازراه دانائی شکوهی  
از فروغ کروی بود<sup>۴</sup> .

۱ - یعنی: برای آنکه کلیسا همواره به تعلیمات عیسی وفادار باشد . - زوجه : کلیسا  
« آن کس که با فریادی بلند . . . » اشاره به عیسی و فریاد او در دم مرگ (انجیل متی ، باب  
یست و هفتم) : « عیسی باواز بلند صیحه زده روح را تسلیم نمود » . انجیل مرقس ، باب  
پازدهم « . . . پس عیسی آوازی بلند برآورده جان بداد » - ( انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) :  
« . . . عیسی باواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح خود را میبارم . این بگفت  
و جانرا تسلیم نمود . » - « باخون مبارک خود . . . » : خون عیسی . نقل از انجیل (کتاب  
اعمال رسولان ، باب بیست و یکم) « . . . پس نگاه دارید خوشستن و تمامی آن گله را که  
روح القدس شما را برآن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود  
خریده است . »

۲ - اشاره به انجیل (رساله پولس رسول به رومیان ، باب هشتم) : « . . . زیرا یقین  
میدانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤساء و نه قدرتها و چیزهای حال و نه چیزهای  
آینده . . . قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است  
جدا سازد . »

۳ - سن فرانچسکو ( San Francesco ) و سن دومینیکو ( San Domenico ) :-  
مراد از تشبیه به «شاهزاده» اشاره بمقام فرمانروائی آنها در دنیای معنویات است ، و درعین حال  
اشاره به تعداد زیاد پیروان آنان .

۴ - سرافی serafico ( رجوع شود به صفحه ۱۲۲۲ شرح ۱ ) از لحاظ لغوی معنی  
سوزان دارد ، و در اینجا اشاره به حرارت احسان است که وجه تمیز « سن تلمس آکوننو » بشمار  
میرود . - « کروی » cherubica دسته معروف ملائک ، از ریشه لغوی « کمال علم » . مفهوم این  
دو اشاره اینست که سرافین عشقی بیشتر و کروی بیان علم و وقوفی بیشتر دارند ، بدین جهت گفته  
شده است که در « سن تلمس » جنبه سرافی بیشتر بوده و در سن دومینیک جنبه کروی این دو تفسیر  
مربوط بکلمات « سرافی » و « کروی » از خود « سن تلمس آکیناس » است .

## بهشت

من فقط از یکی از این دو سخن خواهم گفت<sup>۱</sup> زیرا که آنچه این دو کرده‌اند هدفی واحد داشته است، و باستودن هر يك از آنان بحقیقت از هر دو سخن گفته‌اند.

در میان «توینو» و آبی که از تپه بر کزیده «اوبالدوی» مسعود سرازیر میشود، دامنه‌ای خاص‌الخیز از کوهستانی بلند روی پائین دارد<sup>۲</sup>، که در آن «پروجیا» در نزدیک «پورتاسوله» احساس گرما و سرما میکند، و در پس آن «نوجرا» و «کوالدو» در زیر یوغی گران گریانند<sup>۳</sup>.

از این کرانه، در آنجا که شیبش از هر جای دیگر تند تر میشود<sup>۴</sup>

۱ - سن فرانسوا داسیز .

۲ - این بند و بند بعد توصیفی پیچیده از شهر «آسیزی» Assisi ( در اصطلاح دانه آسزی Ascesi ) است که زادگاه فرانچسکو بود . - توینو Tupino رودخانه کوچکی است که از کوه «نوجرا» جاری میشود و از جنوب شرقی «آسیزی» میگذرد - «آبی که از تپه ... » - رودخانه «کیاشیو» Chiascio که از تپه‌ای در نزدیکی «آسیزی» سرچشمه میگیرد و بر بالای این تپه دبر «گوبیو» Gubbio واقع است که «سن اوبالدو» San Ubaldo (۱۰۸۴-۱۱۶۰) «راهب مسعود» پیش از آنکه در سال ۱۱۲۹ اسقف این ناحیه شود در آنجا صومعه نشین بود ؛ «کیاشیو» در سمت شمال غربی «آسیزی» جاری است و اندکی دورتر از این شهر ، با «توینو» بهم می‌پیوندد و برود «توره» میریزد . - «کوهستانی بلند» : کوه «سوبازیو» Subasio

۳ - پروجیا Perugia شهر معروف ناحیه مرکزی ایتالیا ، در میان رشته جبال آپنینو . - «پورتاسوله» Porta Sole بندرگاه قدیمی ناحیه «پروجیا» که نزدیک ناحیه «آسیزی» بود ، ولی امروزه اثری از آن باقی نمانده است . - «احساس سردی و گرمی میکند» یعنی : مشغول زندگی است . - «نوجرا» Nocera و «کوالدو» Gualdo دوشهر کوچک واقع در ۱۲ کیلومتری و ۲۵ کیلومتری شمال شرقی «آسیزی» که در زیر «یوغ گران» پروجیا مینالیدند - ممکن است این «یوغ» اشاره بحکومت «روبردانزو» باشد و در عین حال میتوان آنرا اشاره ای بوضع جغرافیایی نامساعد این دوشهر دانست، که در منطقه‌ای خشک و سرد واقعند . هر يك از این سه تعبیر مختلف مورد قبول دسته‌ای از مفسرین است .

۴ - «آسیزی» .

## سرود یازدهم

خورشیدی بجهان آمد<sup>۱</sup> ، همانند آنکه گاه این خورشید در «کنگ»  
چنین میکند<sup>۲</sup>

لاجرم ، آنکس را که ازین مکان سخن گوید ، گوی که آنرا  
«آشنوی» نامد ، زیرا که این کلامی بسیار نارسا است ، بلکه اگر با نام خاصی  
سخن می‌خواهد گفت<sup>۳</sup> باید که آنرا «مشرق» نامد<sup>۴</sup> .

این خورشید هنوز چندان دور از مطلع خود نبود که بتوزیع  
قسمتی از فضیلت بزرگ و نیرو بخش خود در روی زمین پرداخت<sup>۵</sup> ،  
زیرا وی بس جوان بود که بخاطر آن بانوئی که هیچکس بر روی  
او ، چون بر روی مرگ ، در لذت طلبی نمی‌گشاید<sup>۶</sup> ، با پدرش از راه  
«جنگ در آمد»<sup>۷</sup> ؛

و در برابر دادگاه روحانی<sup>۸</sup> ، *et coram patre*<sup>۹</sup> با این بانو

۱ - اشاره بتولد «سن فرانچسکو» در سال ۱۱۸۱ یا با احتمال قویتر در سال ۱۱۸۲ . -  
تشبیه این روحانی به «خورشید» از طرف «سن بنا و تورا» که در سرود بعد بتفصیل از او سخن  
خواهد رفت صورت گرفته ودانته این تشبیه را از او نقل میکند . - اصل تشبیه از انجیل گرفته  
شده ( مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم ) : « ... و فرشته دیگری را دیدم که از مطلع آفتاب  
بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد » .

۲ - اشاره به طلوع خورشید واقعی که اکنون دانته در فلک آن است (و بدین جهت بصورت  
« این خورشید » بدان اشاره شده است ) و از جانب مشرق . یعنی از رود «کنگ» ( یا نیالیانی  
کنجه *Gange* ) در هندوستان طلوع میکند ( رجوع شود بنقشه و شرح مقدمه برزخ ) .  
۳ - یعنی اگر بخواهد نه بصورت عام ، بلکه با وضوح و شخصیت از آن نام برد .  
۴ - جایی که خورشید ایمان و معنویت از آن طلوع کرده است .

۵ - یعنی: جلال معنوی او حتی پیش از آنکه وی بدنی آمده باشد متجلی شد .  
۶ - اشاره به « فقر » که اساس و علت وجودی فرقه فرانسیکن بود .  
۷ - یعنی : علیرغم مخالفت‌های پدرش وارد عالم روحانیت شد و ریاضت پیشه کرد .  
۸ - در برابر دادگاه روحانی که بریاست اسقف « اسیزی » برای رسیدگی باختلاف  
سن فرانچسکو و پدرش تشکیل شد .

۹ - جمله لاتینی ، بمعنای « و در حضور پدرش » .

## بهشت

در پیوست<sup>۱</sup> ، و پس ، روز بروز بیشتر دل بمهرش بست .  
این زن که از شوهر نخستینش محروم مانده و هزار و صد سال و  
هم پیش از آن مورد بی اعتنائی و فراموشی قرار گرفته بود ، تاهنگامی که او  
آمد ، دعوتی دریافت نداشته بود<sup>۲</sup> .

بیجهت حکایت کردند که آنکس که تمام جهان را بهراس افکند  
ویرا در کنار « آمیکلاته » آسوده دید و نسبت بصدای خود بی اعتنائیش  
یافت<sup>۳</sup> ؛

بیهوده وی چنان ثابت قدم و سختگیر بود که حتی در آنجا که مریم  
در پای صلیب بماند ، او از آن بالا رفت تا بهمراه مسیح بگرید<sup>۴</sup> .  
اما ، برای اینکه سختم فزون از حد سر بسته نباشد ، ازین پس در

---

۱ - اشاره به ماجرای معروفی که طبق آن سن فرانچسکو جامه های خوش را از زن  
بدر آورد و پیدرش گفت : « تاکنون ترا در زمین پدر مینامیدم ، اما اکنون میتوانم با اطمینان  
خاطر بگویم : ای پدر ما که در آسمانی » .

۲ - این زن : فقر ( Povertà ) ( که کلمه ای مؤنث است و بدین جهت بزنی تشبیه شده  
است ) که اساس آگین مسیح و فرقه فرانسسیکن است . - شوهر نخستینش : عیسی - « هزار و  
صدسال و هم پیش از آن » فاصله شهادت عیسی تا زمان تأسیس فرقه فرانسسیکن . - « دعوتی دریافت نداشته  
بود » : کسی او را باز دواج نتوانده بود .

۳ - « آنکس که جهان را بهراس افکند » : سزار ، دیکتاتور و قیصر فاتح روم . -  
آمیکلاته Amiclate ( بلاتینی آمیکلاس Amiclas ) ماهیگیر بینوائی از اهالی کنار آدریاتیک  
که بنا بر روایت « لوکانوس » در کتاب پنجم « فارسالدا » ، سزار در گرما گرم جنگهای داخلی میان  
او و پمپتوس ، ویرا بسیار خونسرد و آرام یافت ، چنانکه شبها در خانه خود را نمیست و چون  
سزار او را احضار کرد ، بنزد وی آمد بی آنکه خودش را باخته باشد ، زیرا که عقیده داشت  
فقر و مستمندی او ویرا از هر خطری مصون خواهد داشت . - « وی را در کنار آمیکلاته آسوده  
یافت » ، یعنی : فقر و آمیکلاس را در کنار هم یافت و هیچکدام را از رعب خود ترسان ندید .

۴ - اشاره بدانکه عیسی تا دم مرگ فقیر بود و با همین فقر نیز بمرد ، یعنی در حالیکه  
نزدیکترین کسانش در پائین صلیب مانده بودند ، فقر با او از صلیب بالا رفت . این کلمه در بعضی  
نسخ بصورت salse ( بالارفت ) و در برخی دیگر بصورت pianse ( گریست ) آمده است .

## سرود یازدهم

شنیدن گفتار درازمدانسته باش که این عشاق «فرانچسکو»<sup>۱</sup> و «فقر»ند.  
هماهنگی آنها و سرور آشکارشان ، و عشق و اعجاب و نگاه شیرینشان  
زاینده اندیشه‌های پارسایانه بود ،

چنانکه «برناردوی» ارجمند پیش از همه پایوش از پای بدر آورد  
و بجانب چنین صلحی دوید، و با آنکه دوان بود میپنداشت که دیرکرده  
است.<sup>۲</sup>

چه ثروتی و چه دارائی ثمربخشی که کسان از آن بیخبرند! پس از

۱ - Francesco : «سن فرانچسکو دایزی» ، روحانی بزرگ مسیحی، که پس از مرگ  
از طرف کلیسا لقب «مقدس» گرفت و مؤسس فرقه بزرگ «برادران کهنتر» ( frati minori )  
است . وی در ۱۱۸۲ متولد شد و در ۱۲۲۶ وفات یافت . در اوایل مردی خوشگذران بود و همراه  
پدرش که بلزرگان ثروتمندی بود تجارت اشتغال داشت . یکسال نیز بعنوان اسیر جنگی زندانی  
شد ؛ اندکی بعد یکسره از دنیا کناره گرفت و عمر خود را وقف ریاضت و پرهیزتاری جداسیان و  
امور خیر کرد و اساس همه این کارها فقر و تواضع و افتادگی بود . در سال ۱۲۱۲ فرقه  
کلاریس ( رجوع شود به صفحه ۳۷ شرح ۱ ) و در سال ۱۲۲۱ فرقه «توبه» را بوجود آورد . اندکی بعد  
با سیزده روحانی دیگر به مصر رفت و همت به تبلیغ سلطان فاطمی مصر گماشت و آرزوی این  
بود که بدست او شهید شود ، ولی سلطان او را تجلیل بسیار کرد ، بی آنکه حاضر بقبول آئین  
مسیح شده باشد . در بازگشت بایتالیا ، از همه مشاغل روحانی که از طرف کلیسا بدو سپرده شده  
بود کناره گرفت و در گوشه‌ای کوهستانی اتریا گزید و بقول معروف بعد از چهار روز روزه ، فرشته‌ای  
را بدید که نقش مرگ مسیح را بر تن او زد . از آن پس شهرت تقدس وی روز بروز بیشتر  
شد ، بطوریکه دو سال بعد از آنکه در ۴۴ سالگی مرد ، پاپ گریگوری نهم او را رسماً لقب  
«مقدس» داد . آثار او عبارتند از مقررات و اصولی که برای فرقه خود نوشته و خطابه‌ها  
و نامه‌ها و سرودها . علامت فرقه اوربسمانی است که افراد این فرقه بر کمر می‌بندند و مظهر حقارت  
و فروتنی است

۲ - Bernardo : « برناردوی کونیتاواله » یکی از نجیب زادگان ثروتمند  
«آسیزی» که نخستین کسی بود که از سن فرانچسکو پیروی کرد و بدخلقه مذهبی او وارد شد و ترک  
دنیا گفت . « پایوش از پای بدر آورد » : اشاره به برهنه‌یائی سن فرانچسکو و بارانش .



## بهشت

شوی<sup>۱</sup>، «اجیدیو»<sup>۲</sup> پای برهنه کرد، ونیز «سیلوسترو»<sup>۳</sup>، زیرا که این زوجه<sup>۴</sup> ایشانرا سخت پسند افتاده بود.

سپس این پدر و استاد با بانوی خود و با صد خاندان که ریسمان حقیر<sup>۵</sup> بهم پیوندشان داده بود روانه شد؛

هرگز نه سستی و زبونی دل، دید گانش را بزیر افکند و نه پسری «پیترو برناردونه»<sup>۶</sup>، و نه از اینکه در او بدیده<sup>۷</sup> حقارت نگردد تحاشی ورزید.

درعوض نیت سخت خویش را شاهانه با «اینوچنتسو» در میان نهاد، و نخستین مهر را برای فرقه<sup>۸</sup> خویش از او دریافت داشت<sup>۹</sup>.

و چون شماره<sup>۱۰</sup> حقیران در دنبال آنکس که زندگانی شایان ستایشش را در جلال آسمان با برازندگی بیشتری وصف کنند<sup>۱۱</sup> افزایش یافت،

۱ - شوی : سن فرانچسکو، که داته قبلا او را شوهر فقر نامیده است .

۲ - Egidio سومین مرید سن فرانچسکو که بعد از آشنائی با این روحانی ، ناگهین دست از مال و منال دنیوی بشت و هرچه را که داشت بذل کرد و خود در حلقه فقیران فرقه او درآمد . وی نیز مثل رهبر مذهبی خود اهل «آسیزی» بود و از او مجموعه ای بنام *Dicta Beati Aegidii* مانده که بدست شاکردانش نوشته شده است .

۳ - Silvestro ، کشیش «آسیزی» ، که بعد از قبول اصول فرقه سن فرانچسکو از طرف پاپ « اینوسنت » وارد این فرقه شد و سمت نخستین کشیش آنرا یافت .  
۴ - فقر .

۵ - ریسمانی که وجه مشخص افراد فرقه «برادران کهتر» است (دوزخ ، سرود هفدهم)

۶ - Pietro Bernardone پدر سن فرانچسکو که بازرگانی ثروتمند بود ، ولی از

خاندانی اصیل نبود .

۷ - « اینوچنتسوی سوم » Innocenzo پاپ معروف، که از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶ پاپ بود و اصول فرقه «برادران کهتر» را پذیرفت و آنرا موافق با تعلیمات مسیح تشخیص داد و مرانچسکو و بازده تن پیرودان اولیه او « نخستین مهر » تقدیس را در سال ۱۲۱۰ از او دریافت داشتند .

۸ - متن اصلی صورتی مبهم دارد . میتوان آنرا بدینصورت نیز معنی کرد : « جلال آسمان بهتر از سروده های زمینی وصف آنرا میتواند کرد » و نیز بدینصورت که : « در تجلیل خداوند بهتر سروده میشود تا در تجلیل فرانچسکو »

## سرود یازدهم

ارادهٔ مقدس این شبان بزرگ<sup>۱</sup> باتاجی دومین از جانب «انوریو» که از روح القدس الهام گرفته بود<sup>۲</sup> آراسته شد .  
پس از آنکه در اشتیاق شهادت ، در برابر سلطان مغرور زبان بتبلیغ آئین عیسی و کسانی که ویرا پیروی کردند بگشود<sup>۳</sup> ،  
این کسان را از نظر ارشاد بسی سختدل یافت ، و برای آنکه موجودش در آنجا باطل نمانده باشد ، باز گشت تا از علف ایتالیا میوه چینی کند .  
در صخرهٔ سخت میان «تورو» و «آرنو» از مسیح آن خاتم اعلی رادریافت داشت که دو سال بر اعضای تنش منقش بود<sup>۴</sup> .

۱ - شبان بزرگ Archimandrita لقب کشیشان درجهٔ اول یا «سرکشیشان» ، در کلیسای ارتدکس یونان ؛ این کلمه از دوریشهٔ archos یعنی رئیس و mandrita بمعنی شبان گرفته شده و معنی «رئیس شبانان» را میدهد که طبعاً مفهوم آن کسی است که برکشیشان ریاست دارد .

۲ - انوریوی سوم Onorio ( بلاتینی Honorius ) دومین پایی که فرقهٔ سن فرانچسکو را مورد موافقت و قبول قرار داد و این بار بطور رسمی و از طرف کلیسا آنرا تجلیل کرد ( ۲۹ نوامبر ۱۲۲۳ ) . این پاپ از ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۷ این سمت را داشت .

۳ - سلطان Soldan : « ملک الکامل » سلطان فاطمی مصر ؛ « فرانچسکو » در ۲۴ ژوئن ۱۲۱۹ بزم مشرق بکشتی نشست و بکار از آنجا بار دو گاه صلیبیون دردمیاط رفت که در آنجا قوای صلیبی این بندر را در محاصره گرفته بودند . در آنجا وی حاضر گردید که بحضور سلطان برسد و یقین داشت که سلطان پس از شنیدن سخنان او علیه آئین اسلام امر بقتلش خواهد داد و ازین راه وی چنانکه آرزو داشت بشهادت خواهد رسید ؛ اتفاقاً سلطان او و همراهانش را مورد تجلیل تمام قرارداد ، منتها در عقیدهٔ اسلامی خود راسخ ماند و ناچار « فرانچسکو » بی‌اخذ نتیجه‌ای بایتالیا بازگشت تا « علف آنجا را بچیند » ، یعنی همت بارشاد مسیحیان ایتالیا ( میوهٔ معنوی علف مسیحیت ) گمارد . - از لحاظ تاریخی تقدم و تأخر وقایع صحیح نیست ، زیرا فرانچسکو در ۱۲۲۰ بمصر رفت و فرقهٔ او در ۱۲۲۳ مورد قبول کلیسا قرار گرفت .

۴ - کوه «ورنا» Verna ، واقع در میان سرچشمه‌های رود توره Tevere ( که در اینجا بصورت Tevero آمده ) و رود آرنو Arno . - « خاتم اعلی که دو سال بر اعضای او منقش بود » : نقش صلیب که دو سال پیش از مرگ فرانچسکو ، از طرف فرشته‌ای بر تن او زده شد ( رجوع شود به شرح حال سن فرانچسکو ، صفحهٔ ۱۲۷۳ شرح ۱ ) .

## بهشت

و چون آنکس که ویرا چنین خیری بر گزیده بود<sup>۱</sup> میل بارتقای او بدان پاداش که وی با حقیر شمردن خود شایسته آن شده بود کرد<sup>۲</sup>، او زنش را که عزیزترین همه چیزش بود<sup>۳</sup> بدست برادران خود که وارثان قانونی خویششان می‌شمرد سپرد و آنان را فرمود که وفادارانه دل بمرش داشته باشند؛

و آنگاه روح پرافتخار از درون مینه او ذر پی پرواز و بازگشت بقلمر و خود بر آمد و برای کالبدش تابوتی دگر طلبید<sup>۴</sup>.

اکنون بیندیش که آنکس که همکار شایسته او شد تا زورق «پتروس»<sup>۵</sup> در دریای بیکران همچنان بجانب نشان راست برد، که بود<sup>۶</sup>. این کس مرشد<sup>۷</sup> ما بود؛ ولاجرم، هر کس که با پیروی از حکم او بدنالش آید، چنانکه توانی دید کالائی نکو بر گرفته است<sup>۷</sup>.

امارمه او را چنان حرص خوراکی تازه است که بناچار در چراگاههایی

۱ - خدا .

۲ - یعنی : زندگانی زمینی او را پایان دهد و به بهشتش ببرد .

۳ - قهر را که اساس فرقه فرانسسکن است .

۴ - یعنی : جز برهنگی که پوشش فقیران است ، پوششی برای جسد خود نخواست . معروف است که وی در هنگام مرگ از مریدان خود تقاضا کرد که پس از مرگ او کالبدش را مدت زمانی معادل زمان طی یک میل مسافت با قدم آهسته ، همچنان برهنه در زمین بگذارند . در باره این بند «بهشت» تاکنون تفسیرها و تمییزهای فراوان شده است . - جسد «سن فرانچسکو» را در میدانی که «نیّه دوزخ» نام داشت بخاک سپردند و اکنون کلیسائی بر بالای آن ساخته شده ، و این میدان نیز «نیّه بهشت» نام گرفته است .

۵ - «زورق پتروس» : کلیسا ( رجوع شود بسرود ۳۲ برزخ ) . - «روی نشان راست» : بدان سمت که مسیح نشان داده بود .

۶ - «مرشد» در اینجا ترجمه کلمه patriarcha است و این لقب شیوخ بزرگ بنی اسرائیل است . - «این کس» : اشاره بروح «سن دومینیکو» San Domenico

۷ - یعنی : این زورق حامل کالائی است که در آسمان مفید میافتد .

## سرود یازدهم

کوناگون پراکنده میشود<sup>۱</sup> ؛  
و گوسپندان او هر قدر از وی دورتر شوند و بیشتر روی بدین سو و  
آنسو برند ، از شیر تهی‌تر<sup>۲</sup> به آغل باز خواهند گشت .  
میان آنها گوسپندانی هستند که از گمراهی می‌ترسند و پیرامون  
شبان حلقه می‌زنند ؛ اما اینانرا شمارش چندان کم است که رداهايشانرا  
پارچه‌ای اندک کافی است<sup>۳</sup> .  
اینک ، چنانچه سخنان مرا مبهم نیافته و آنها را با گوش توجهنشیده‌ای ،  
اگر آنچه را که گفتم از خاطر بگذرانی ،  
قاعدتاً باید قسمتی از میل تو<sup>۴</sup> ارضاء شده باشد ، زیرا که درین  
صورت خود خواهی دید که چرا درخت از شاخه تهی میشود<sup>۵</sup> ، و خواهی  
دید که این اصلاح لغوی چه معنی دارد که :  
« آنجا که نکو فربه توانند شد ، اگر روی بگمراهی نبرند<sup>۶</sup> . »

- ۱ - « رمه او » : فرقه دومینیکن « برادران مبلغ » . - « خوراک نازره » مناسب و مقامات روحانی که افراد این فرقه را ازسادگی اولیه دور کرده و در طلب مال و مقام بدانان این و آن ( بجز آگاههای مختلف ) افکنده است .
- ۲ - یعنی : محروم از فیض اموال مذهبی فرقه که میبایست آنها را بخوراند و غذای دیگران نیز باشد .
- ۳ - یعنی : هنوز هم معدودی از افراد این فرقه هستند که از گمراهی احتراز دارند و پیرامون رئیس روحانی خود ( تعلیمات سن دومنیکو ) حلقه می‌زنند ، اما عدهٔ ایشان بقدری کم است که برای پوشاندن بدن آنها مقدار کمی پارچه کافی است .
- ۴ - « قسمتی از میل تو » : اشاره بدانکه « سن تماش » تا اینجا فقط دربارهٔ « شك اول » داته ( سروددهم ) توضیح داده است .
- ۵ - یعنی درخواست یافت که چرا در فرقهٔ دومینیکن دیگر از آن خصائصی که باید باشد اثری نمانده است . - میتوان این جمله را بدین دو صورت دیگر نیز معنی کرد که : « درخواست یافت که چرا این درخت شاخه‌هایی خوب خود را ( افراد پارسای فرقه را ) از دست میدهد » و : « این کدام درخت است که من آنرا از شاخ و برگ تهی میکنم » ، یعنی آنرا مورد ملامت و اعتراض قرار میدهم .
- ۶ - اشاره به جمله‌ای که قبلاً سن تماش گفته بود .

# سرود دوازدهم

## آسمان چهارم : فلك خورشید ارواح قضا و متالین

این سرود نیز در فلك خورشید میگذرد ، و این بار « سن بناوتورا » روحانی و مقدس بزرگ مسیحی است که با داته سخن میگوید .

سرود دوازدهم ، مانند سرود دوازدهم ، سراسر به مباحث و نکات مذهبی مسیحی اختصاص دارد که برای خواننده غیر مسیحی بسیار نامأنوس است . در سرود قبل ، اساس بحث فرقه فرانسیسکن بود که بر اساس فروتنی و دوری از مال و منال دنیوی وی - اعتنائی بمقامات و مناصب این جهانی بنیاد شده ، و در این سرود اساس بحث فرقه دومینیکن است که بنیاد آن حفظ اصول و مقررات مذهبی آئین مسیح و تبلیغ آن است ، و اهمیت خاصی که داته برای سن « فرانچسکو » نسبت به سن دومنیکو قائل شده ، نشان میدهد که در طرح کلی او در « کمندی الهی » برای رستاخیز منوی کلیسا ، اصل اول اهمیتی بیشتر و حیاتی تر دارد و توجه بدان ضرورتر تشخیص داده شده است .

## سرود دوازدهم

چون کلام آخرین توسط شعله متبرک<sup>۱</sup> ادا شد، حلقه مقدس بچرخیدن پرداخت<sup>۲</sup>؛

وهنوز گردش خود را بی پایان نرسانیده بود که حلقه ای دگر در  
دائرة خویشش گرفت و حرکت و نغمه خود را با آن درآمیخت؛

و نغمه این شیپورهای دلپذیر بهمان اندازه از نغمات آلهه الهام بخش  
یا پریان دریائی ما<sup>۳</sup> شیرین تر بود که فروزندگی شعاع نخستین از انعکاس  
آن بیشتر است.

همچنانکه بهنگام ارجاع مأموریتی از جانب «جونونه» بخدمتکار  
او دو قوس موازی و هم رنگ در دل ابرهای شفاف بر روی هم خمیدمیشوند<sup>۴</sup>،  
واز قوس درونین قوسی بروین میزاید، چونان صدای آن دل داده ای

---

۱ - سن تماسودا کوننو .

۲ - حلقه ارواح دوازده گانه ، که در سرود یازدهم اشاره بتوقف آن شده بود .

۳ - پریان الهام بخش Muse (سرود اول ویست و دوم برزخ) و پریان دریائی Sirene (سرود سی و یکم برزخ) .

۴ - بقیه یونانیان قدیم ، قوس و قزح آسمان خط سیری بود که (ایریس) (برزخ . سرود ۲۱) خدمتکار هرا Hera زوجه خدای خدایان (به ایتالیائی جونونه Giunone ، بلایینی یونونه Junonae) در مأموریت خود برای رساندن پیام بروی زمین ، طی میکرد . - «دوقوس موازی و هم رنگ» : دو دائرة خارجی و داخلی قوس و قزح .

که آتش عشق چنانش در خود بسوخت که خورشید بخارها را در خویش  
میگذارد<sup>۱</sup>،

و این کمانها بنا به پیمانی که خدا بانوح بست ، آدمیان را در روی  
زمین آیتی استوار برآند که ازین پس دیگر جهان در آب غرقه نخواهد  
شد<sup>۲</sup> ،

بهمان سان ، دوحلقه این گلهای جاودانی در پیرامون ما در گردش  
بودند، و بهمان صورت نیز حلقه برونین با حلقه درونین هماهنگی داشت .  
چون پایکوبی و بزم والای آواز و آتش که این فروغهای پرسرور  
و محبوب در میان هم آراسته بودند

در آن واحد ، و هماهنگ با یکدیگر ، همچون دودیده که میباید

۱ - بنا بافسانه‌های میتواوژی یونان ، اکو (Eco) (بیونانی Echo) (انعکاس ، طنین) پری  
زیبائی بود که عاشق نارسیس (Narcissus) (بایتالیائی نارچیزو Narciso) (برزخ ، سرود ۳۰)  
شد و بقول او ویدیوس (کتاب سوم استحالات) که این داستان را نقل کرده ، چنان در آتش این  
عشق بسوخت که از اوجز استخوانی و صدائی باقی نماند ، و این سوختن چنان بود که « خورشید  
بخارات را در خویش بگذارد » مراد از این تشبیه ، اشاره به کلمه Eco (طنین و انعکاس) است ،  
و منظور اینست که حلقه درونی قوس و فرح انعکاس حلقه برونین آن است ، و خود بخود از آن بوجود  
میآید . - از نظر علمی این عقیده صحیح نیست ، زیرا همه حلقه های رنگین گمان مستقیماً  
از تجزیه نور خورشید حاصل میشوند . - فکر این تشبیه ظاهراً از تورات گرفته شده (کتاب  
حزقیال نبی، باب اول) : « . . . مانند نمایش قوس و فرح که در روز باران در ابر میباشد ،  
همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود . »

۲ - نقل از تورات (سفر پیدایش ، باب نهم) : « . . . و خدا نوح و پسرانش را خطاب  
کرده گفت : « اینک من عهد خود را باشما و بعد از شما باذريت شما استوار سازم . قوس خود  
را در ابر میگذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهانیان است خواهد بود . و هنگامیکه ابر را  
بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود ، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه  
جانوران میباشد بیاد خواهم آورد و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند ،  
و قوس در ابر خواهد بود و آنرا خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و  
همه جانوران است . »

## سرود دوازدهم

در برابر منظره ای دلپذیر که بحر کشتان و امیدارد با هم گشوده و با هم بسته شوند ، متوقف شد ،

از دل یکی از فروغهای تازه<sup>۱</sup> صدائی برخاست که نظر مرا بسانءقربهای که روی بجانب ستاره اش برد<sup>۲</sup> بسوی مکانی که جایگاه این فروغ بود بگردانید ؛

ووی چنین آغاز سخن کرد : « عشق که مرا زیبا کرده ، وادارم میکند که دربارهٔ رهبر دیگری<sup>۳</sup> که بخاطر او در اینجا از رهبر من<sup>۴</sup> با این حسن نظر سخن میگویند گفتگو کنم .

حقاقت که در آنجا که یکی ازین دو هست ، آن دیگری نیز هویدا شود ، تا همچنانکه اینان باتفاق هم در راه خدا جنگیدند ، جلالشان نیز درینجا در کنار هم بدرخشد .

سپاه مسیح<sup>۵</sup> ، که بسیج آن چنین گران تمام شد<sup>۶</sup> ، دردنبال پرچم خود<sup>۷</sup> با قدمهایی سست و بی اطمینان خاطر روان بود و تعدادی قلیل داشت ، که آن امپراتوری که حکومت جاودان دارد<sup>۸</sup> بیاری جنگاورانش

۱ - روح سن بناوتورا San Bonaventura که بعداً از اوسخن خواهد رفت .

۲ - قطب نما .

۳ - سن دومنیکو San Domenico .

۴ - سن فرانچسکو .

۵ - مسیحیان .

۶ - یعنی : مسیح آنها را بقیمت قربانی خود با نیروی ایمان مسلح کرد . نقل از انجیل ( رسالهٔ اول پولس رسول به قرتیان ، باب ششم ) : « . . . زیرا که شما بقیمتی زیاد خریده شده اید » و ( رسالهٔ اول پطرس رسول ، باب اول ) : « . . . زیرا میدانید که خریده شده اید نه بچیزهای فانی مثل نقره و طلا ، بلکه بخون گرانها یعنی خون مسیح » .

۷ - صلیب .

۸ - خدا در صورت مسیح .



## بهشت

که در خطر فنا بودند بشتافت، و این را تنها از راه بخشندگی بردونه از آن دو که این سپاه را چنین شایستگی باشد،  
و چنانکه گفته شد<sup>۱</sup>، زوجه خود را<sup>۲</sup> با دو فهرمان زور آزما<sup>۳</sup> یاری داد، که با کردار و گفتار خوش کمگشتگان را براه آوردند.  
در زاد گاه بادملایم غربی که مایه شکفتن آن بر گهای نورسته میشود که اروپا را جامه برتن میکنند<sup>۴</sup>،  
ونه چندان دور از سیلی خور آبهائی که خورشید پس از راه پیمائی دراز در زمانی معین روی به پشت آنها میبرد تا خویش را از مردمان پنهان کند<sup>۵</sup>،  
«کالارو گای» مسعود<sup>۶</sup>، در پناه نشان بزرگی جای دارد که در آن شیر هم فرمانده و هم فرمانبر است<sup>۷</sup>.

۱ - سرود یازدهم ، بند یازدهم .

۲ - کلیسا .

۳ - سن فرانچسکو و سن دومنیکو .

۴ - باد ملایم غربی Zeffiro : بادی که از جانب مغرب میوزد و یونانیان آنرا مظهر باروری و حاصلخیزی زمین میدانستند ، بدین جهت در اینجا اشاره به « شکفتن برگهای نورسته » شده است . - « زادگاه این باد » : اسپانیا ، که در مغرب اروپا واقع است .

۵ - اشاره به خلیج کاسکنی (ایتالیائی Guascogna) که خورشید در آغاز تابستان که در آسمان مسیری طولانی تر دارد ، در آنجا غروب میکند . - برخی از مفسرین منجمله «نورا کا» این اشاره را به رود «ابر» در اسپانیا میدانند و استنادشان به شعری از کتاب یازدهم انیس ویرژیل است که ممکن است منبع الهام داته باشد .

۶ - Calaroga (باسپانیائی کالاهورا Calahorra) شهری در ناحیه « کاستیل کهنه » در اسپانیا که زادگاه «سن دومنیکو» بود ، و بهمین جهت بدان لقب « مسعود » داده شده است .

۷ - نشان رسمی قلمرو کاستیل شامل چهار مربع بود که دوتای آنها شیری بر روی کاخی (کاستیل به اسپانیائی معنی کاخ دارد) نشسته بود ، و در دوتای دیگر کاخ بر پشت شیر بود ، یعنی شیر در این نشان هم فرمانروا بود و هم فرمانبردار .

## سرود دوازدهم

در آنجا بود که دلدادۀ پر شور ایمان مسیحی و پهلوان مقدسی که  
برای یارانش مهربان و برای دشمنانش سخت بازو بود دیده بروی جهان  
بگشود<sup>۱</sup>؛

و روح او، بمحض آفریده شدن از چنان فضیلتی ربانی آکنده شد که وی  
حتی در رحم مادر خویش درین باره به پیشگوئی پرداخت<sup>۲</sup>.  
چون بر بالای ظرف مقدس تعمیم پیوند زناشویی او با ایمان بسته  
شد و این دودز آنجا متقابلاً جهیزیه رستگاری بیکدیگر دادند،  
بانوئی که در مورد او رضا داد<sup>۳</sup>، در عالم رؤیا آن ثمرات عالی را که  
میبایست از او و از وارثانش سر برزند بدید<sup>۴</sup>.

و برای اینکه حتی نام وی نیز نامی بامسمی باشد، الهامی خاص این  
نام را ضمیر ملکی اسم آن کس کرد که سرپای وی تعلق بدو داشت<sup>۵</sup>  
اورا «دومنیکو» خواندند، و من از وی بصورت کشاورزی یاد میکنم

۱ - «عاشق پرشور»: سن دومنیکو، که در سال ۱۱۷۰ در کاستیل متولد شده و در  
۱۲۲۱ وفات یافت. «سخت بازو»: اشاره به مبارزات سخت سن دومنیکو با اهل زندۀ و بدبخت.  
۲ - چنانکه معروف بود، مادر «سن دومنیکو»، هنگامی که او را در رحم خود  
داشت، شبی بخواب دید که قلادۀ سگی را در دست خود دارد، و این سگ که برنگ سیاه و سفید  
بود مشعلی در میان دندانها داشت که با آن تمام دنیا را آتش زد. بعقیده کاتولیکها این سگ  
نشان وفاداری و خلوص دومنیکو، رنگهای سیاه و سفید یعنی دورنگ جامۀ روحانی فرقه «دومینیکن»،  
مشعل مظهر ایمان و اصول معتقدات این فرقه، و آتش زدن دنیا علامت سوزاندن همه مردمان  
در آتش خلوص و پارسائی است که این فرقه نماینده آن بود.

۳ - *la donna' che per lui l'ascenso diede*: مادر تممیدی سن دومنیکو.

۴ - بنا بر روایات کاتولیک، مادر تممیدی «دومنیکو» در عالم رؤیا بریشالی کودک  
ستاره‌ای فروزان دید که فروغ آن همه روی زمین را روشن میکرد، و از آنجا دریافت که این طفل  
آینده معنوی درخشانی خواهد داشت.

۵ - اشاره بدانکه کلمۀ دومینیکوس *Dominicus* (تلفظ لاتینی دومنیکو) ضمیر  
ملکی *Dominus* (سرور) است که در اصطلاح کاتولیک عادتاً به خداوند اخلاق میشود.

## بهشت

که مسیحش بر گزید تاوی را در کشت وورز باغش یاری دهد .  
واو خود را فرستاده و آشنای شایسته مسیح نشان داد ، زیرا که  
نخستین عشقی که در وی بروز کرد مربوط بنخستین پندی بود که مسیح  
داده بود <sup>۱</sup> .

بارها دایه او بیدار و خاموش بر زمین نشسته اش یافت <sup>۲</sup> ، چنانکه  
گوئی میخواست بگوید : « برای همین آمده ام . »

حقا که پدرش بسی نیکبخت بود . وحقا که مادرش شایستگی برکت  
الهی را داشت ، اگر این واقعاً مفهوم نامی باشد که وی بدان مسمی بود <sup>۳</sup> .  
نه بخاطر دنیا ، که اکنون کسان در راه آن خویشان را در دنبال

---

۱ - نقل از انجیل متی ( باب نوزدهم ) : « . . . عیسی بدو گفت اگر خواهی کامل  
شوی ، رفته مایملک خود را بفروش وبقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت ، و آمده مرا  
متابت نما . »

قوافی این بند و بند پیش ، همه جا کلمه مسیح Cristo است و این کلمه عیناً در چندین  
قافیه تکرار شده است ، زیرا که در تمام کمدی الهی ، دانه هیچ جا کلمه « کریستو » را با کلمه  
دیگری در قافیه نیاورده ، و با احترام این نام همه جا آنرا با خودش قافیه کرده است .

۲ - اشاره دیگری بروایات کاتولیک ، که دو منیکو در هنگام طفولیت همیشه از  
راه ریاضت بر زمین میخوابید . شاید اصل فکر از انجیل آمده باشد ( انجیل مرقس ، باب چهاردهم ) :  
« . . . و قدری بیشتر رفته بروی بر زمین افتاد و دعا کرد . »

۳ - در این بند دو جناس لفظی بکار رفته که نقل آن بفارسی ممکن نیست . پدر  
« سن دومینیکو » Felice نام داشته و این کلمه مرادف ایتالیائی کلمه لاتینی Felix است ، که معنی  
نیکبخت میدهد ، و از این لحاظ است که دانه میگوید « پدرش حقاً « فلیچه » بوده ، یعنی  
همانطور که نامش مسعود بود ، خودش هم مسعود بود .

همین جناس در مورد نام مادرش که « جووانا » Giovanna است بکار رفته ، بدین -  
ترتیب که این کلمه از اصل لاتینی Iohanna میآید ، و معنی « آکنده از برکت الهی » میدهد .

## سرود دوازدهم

«اوستینسه»<sup>۱</sup> و «تادئو»<sup>۲</sup> میفرسایند، بلکه بخاطر عشق به «من»<sup>۳</sup> حقیقی<sup>۳</sup>

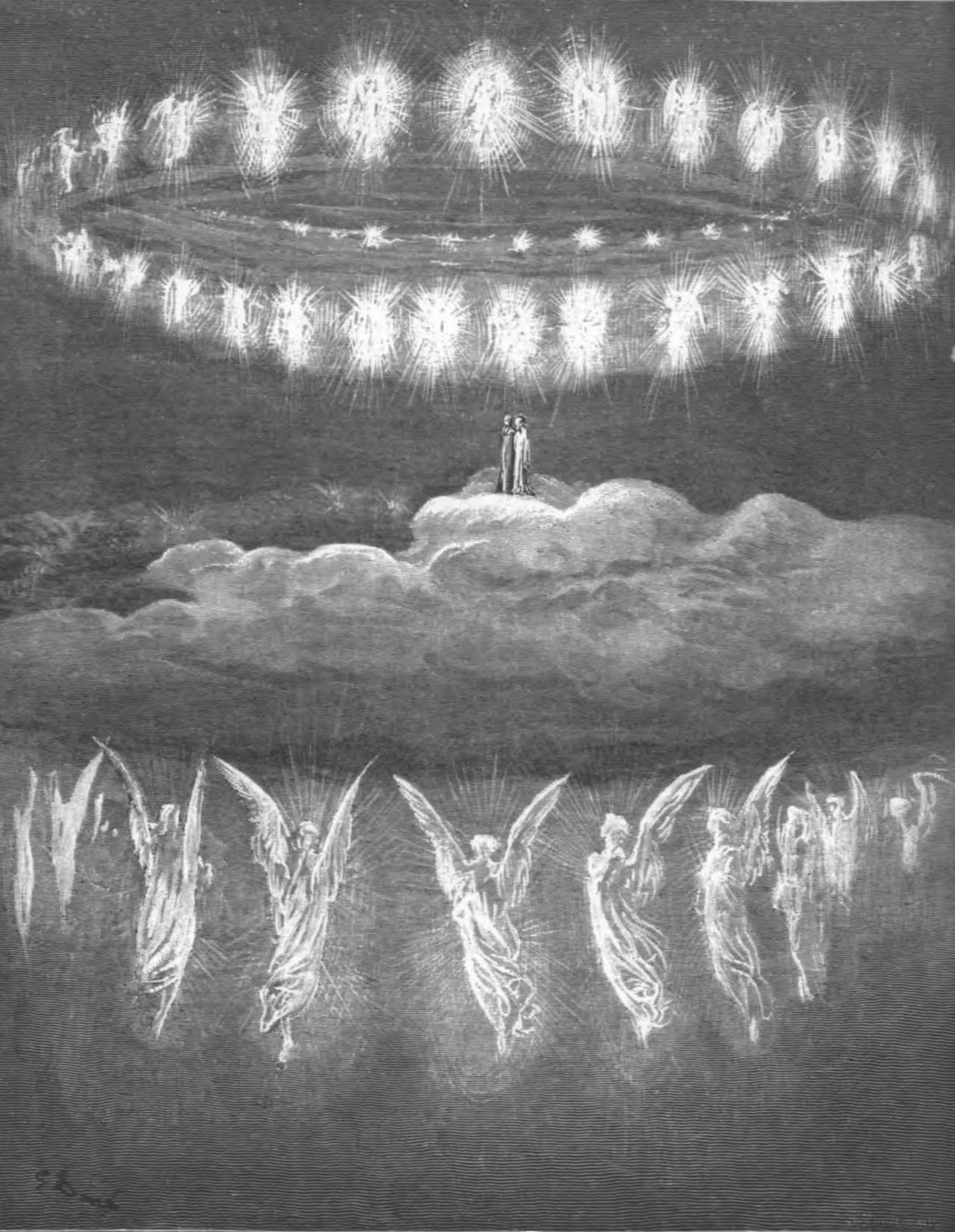
وی در کوتاه زمانی فقهی بزرگ شد و همت پیروانند آن تا کی  
گماشت که اگر تا کبانی صالحش نباشد بس زود خشک میشود<sup>۴</sup> .  
واز آن مسندی که پیش ازین بدستکاران مستمندحسن نظری بیشتر  
داشت<sup>۵</sup>، و اکنون نه بخاطر خطای خود، بلکه باخطای آن کس که بر آن  
تکیه زده است و از فضائل اخلاقی عاری است<sup>۶</sup> این چنین نمیکند،  
وی تقاضای توزیع دو یا سه بجای شش نکرد<sup>۷</sup> و حق استفاده از  
نخستین منصب بی مانع را<sup>۸</sup> نخواست و نه *decimas quoque sunt*  
*pauperum Dei*<sup>۹</sup>

- ۱ - *Ostiense*، «انریکودی سوزا» کاردینال واسقف شهر «استیا» که حقوقدان مذهبی برجستهای بود و در ۱۲۷۱ مرد و از او تفسیر مهمی مانده است .
- ۲ - *Taddeo*، «تادئو والدروتو» فیلسوف و طبیب فلورانس که آثار طبی متعددی نوشت (۱۲۱۵ - ۱۲۹۵) . - برخی این اشاره را مربوط به «تادئولیولی» قاضی بولونیایی معاصر داته دانسته اند .
- ۳ - من *manna*، ماده آسمانی که بر موسی و قوم او نازل شد .
- ۴ - *ناک* : کلیسا . نقل از انجیل متی (باب بیستم) : «... زیرا ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را مانند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود بمزد بگیرد» . و نیز از تورات (کتاب اشعیا نبی، باب پنجم) : «... سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود برابم» و (کتاب ارمیا نبی، باب دوم) : «... و من ترا مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم» .
- ۵ - مسند یاپ .
- ۶ - یاپ بونیفاتسیوی هشتم که قبلا نیز بکرات مورد حمله داته قرار گرفته است (دوزخ، سرود ۱۹ - ۲۷ - برزخ، سرود ۲۰) .
- ۷ - دو یا سه بجای شش . یعنی: آنکه نیم یا ثلث عواید کلیسا و موقوفات را بمصرف امور خیریه برساند و بقیه را نگاه دارد، در صورتیکه حد معمول سدس بود .
- ۸ - تصدی اولین منصب روحانی را که بی منازع باشد . اشاره به سه اسقف نشین که تصدی آنها را به دومنیکو پیشنهاد کرده بودند .
- ۹ - جمله لاتینی، بمعنای «عشره‌هایی که مال فقیران خداوند است» .

## بهشت

بلکه رخت آن خواست که بادیای گمراه، بیخاطر حفظ آن بندری که اکنون بیست و چهار درخت سر بر زده از آن در میان گرفته‌اند<sup>۱</sup>، بجنگد<sup>۲</sup>.  
آنگاه آکنده از دانش و از اراده، همچون سیلابی که از سر چشمه‌ای بلند بیرون جهد، برای اجرای مأموریت روحانی خود<sup>۳</sup> براه افتاد،  
و این سیلاب با جریان تند خویش خس‌ها و خاره‌های زندقه را بر کند  
و در آنجائی سخت‌تر ضربت بزد که پایداری زیاده‌تر دید<sup>۴</sup>.  
پس از آن ازین سیلاب جو بیاری چند روان شد<sup>۵</sup> که با آبیاری  
نیکوی آنها درختان باغ کاتولیک شادابتر شده‌اند.  
اگر یکی از چرخهای آن گردونه‌ای<sup>۶</sup> که کلیسای مقدس از بالای  
آن در رزمگاههای عصیان داخلی از خویش دفاع کرد و پیروز شد، چنین بود،  
باید آشکارا دریابی که آن چرخ دیگر<sup>۷</sup> را که پیش از آمدن من<sup>۸</sup>  
«تما»<sup>۹</sup> نسبت بدان چنین ابراز تراکت کرد، تا بچه حد شایستگی بود.

- ۱ - اشاره به بیست و چهار روح بهشتی، که صورت در حلقه دوازده تائی، گرداگرد دانه ویشاریس را فرا گرفته‌اند.
- ۲ - یعنی: دومنیکو بجای اینکه از پاپ توقع کمک مالی باجیفه و مقام دنیوی داشته باشد، اجازه خواست که فرقه‌ای برای مبارزه با فساد و ضلالت تأسیس کند.
- ۳ - اشاره به دستخط اجازه تأسیس فرقه «برادران مبلغ» که در ۲۴ دسامبر ۱۲۱۶ از طرف پاپ «اونوریوس» سوم صادر شد و در آن دومنیکو و همراهانش «قهرمانان ایمان و فروغ حقیقی کلیسا» لقب گرفته بودند.
- ۴ - اشاره به مبارزه سرسختانه و بیرحمانه «سن دومنیکو» با «آلبی‌ها»، در جنوب فرانسه، که عقیده مذهبی آنها در لفافه مسیحیت اساس مانوی و ایرانی داشت.
- ۵ - اشاره به روحانیانی که بعد از «سن دومنیکو» فرقه او را اداره کردند.
- ۶ - اشاره به کلیسا (برزخ، سرود ۲۹)
- ۷ - سن فرانچسکو.
- ۸ - یعنی: پیش از آنکه من در حلقه خود بدینجا آیم و باتو سخن گویم.
- ۹ - Tomma، مخفف «تماسو»، اشاره به «تماس آکیناس».



هردو حلقهٔ ابن کلهای جاودانی ارواح بهشتی پیرامون ما در گردش بودند (صفحه ۱۲۸۰)

## سرود دوازدهم

اما اکنون آن قوسی که با قسمت زبرین این دایره رسم شد متروک شده<sup>۱</sup> و در آنجا که پیش ازین جای درد بود، بجز کپکی نمانده است<sup>۲</sup>.

خاندان او که در آغاز براه راست رفت و قدم در جای قدم او نهاد، اکنون چنان ازین راه بازگشته است که پاشنه را در جای پیشین پنجه‌های خود میگذارد<sup>۳</sup>؛

وزود باشد که اینان حاصل این بند نامناسب را ببینند، آنوقت که تلخه شکوه پیش آرد که چرا از انبار گندم بیرونش رانده‌اند<sup>۴</sup> نیک میدانم که آنکس که دفتر ما را برک بپرک بکاوَد، هنوز صفحه‌ای خواهد یافت که در آن توان خواند: «من همانم که بودم»<sup>۵</sup>؛  
اما گوینده چنین سخنی نه از «کازال» ها خواهد بود نه از «آکواسپارتا» ها، که از آنها کسانی به کتابت آمده‌اند که برخی این کار را زیاده‌آسان

- ۱ - یعنی: اکنون دیگر افراد فرقه او بدان راهی که وی تعیین کرده نمیروند.
- ۲ - اشاره بدانکه از شراب خوب در دیواره چلیک درد پدید می‌آید و از شراب بد کپک. و اکنون این خم بخلاف گذشته جز باده بد در خود ندارد، یعنی این فرقه سادگی و صفای نخستین خود را از دست داده است.
- ۳ - یعنی: درست در جهتی عکس آنکه سابقاً راه او بود در حرکت است. - «خاندان او» : بیروانش.
- ۴ - یعنی: عاقبت معلوم میشود که این افراد فساد را با ایمان در آمیخته‌اند و موفقی که کیفر این کار را ببینند خود متوجه خطای خویش خواهند شد. نقل از امیل متی (باب سیزدهم): «... بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نموکند، و در موسم حصاد دروگر آنها را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید، اما گندم را در ابار من ذخیره کنید.»
- ۵ - یعنی هنوز در فرقه ما کسانی هستند که وجدان پاک دارند و مرتکب خطائی نشده‌اند.

## بهشت

میگیرند و برخی در آن براه مبالغه میروند<sup>۱</sup> .  
من روح « بوناوتورا دابانیورجیو »<sup>۲</sup> هستم، که در انجام وظایف  
بزرگ همیشه بهم چپ<sup>۳</sup> توجهی کمتر نشان دادم .  
« ایلومیناتو »<sup>۴</sup> و « آوکوستین »<sup>۵</sup> که از نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا  
بودند که بکمک ریسمان در جمع یاران خدا در آمدند ، در اینجایند .

۱- کازال Casal(e) : « اوبرینوداکازاله » یکی از رؤسای مذهبی فرقه فرانسسکن،  
که در سال ۱۳۱۰ دسته‌ای مجزا بنام spiritualisti تأسیس کرد :- آکواسپارنا Acquasparta  
روحانی برجسته این فرقه، که در سال ۱۲۸۸ مقام کاردینالی یافت و پاپ بونیفانیوی هشتم او را  
بعنوان «مصلح» و میانجی اختلافات سفیدها و سیاه های فلورانس بدانجا فرستاد - دانه معتقد است  
که «آکواسپارنا» در رعایت اصول فرقه سهل‌انگاری میکرد و «کازاله» بالعکس درین باره سختگیری  
بیمورد داشت . - «کتابت» scrittura : مفرات فرقه .

۲ - Bonaventura da Bagnoregio که بعد از مرگ لقب «مقدس» گرفت و  
«تقسیم‌سرافی» نامیده شد ، یکی از روحانیون بزرگ کاتولیک بود که در سال ۱۳۲۱ در «بانیورثا»  
متولد شد ( و بهمن جهت بنام «بانیورجیوتی» نامیده شده ) و در ۱۲۴۳ عضویت فرقه فرانسسکن  
را پذیرفت و در ۱۲۷۲ کاردینال شد و در ۱۲۷۴ مرد . از وی تألیفات مهمی در علم الهیات مانده  
که غالباً جنبه صوفیانه آنها با طرز فکر «سن تاسوداکوینو» تناقض دارد . وی در تقویت اصول این  
فرقه و تعدیل افراط و تفریطهایی که در آن میشد کوشش بسیار کرد و بقدری در زهد و ورع پیشرفت  
که بعد از وفات در زمره مقدسین درآمد .  
« روح بونا وتورا » : در متن بجای روح (l'anima) ، کلمه زندگی la vita بکار  
رفته است .

۳ - la sinistra cura : اشاره باموردنیوی و مادی ، در مقابل امور معنوی و اخروی،  
که «مهم راست» محسوب میشود . اصل فکر از «سن گرگوریو» روحانی معروف کاتولیک  
آمده است .

۴ - Illuminato ایلومیناتودارتنی ، از همراهان سن فرانچسکو در مصر ( رجوع شود  
سرود یازدهم ) ، که در سال ۱۲۱۰ بصورت فرقه «برادران کهنتر» درآمد و کشیش «آسیزی» شد .

۵ - Augustin(o) آوکوستینودی آسیزی ، نماینده روحانی فرقه فرانسسکن در ناحیه  
«لاوردرو» ، که او نیز در سال ۱۲۱۰ بصورت فرقه درآمد . این دو از اولین مریدان سن فرانچسکو  
بودند و ازین رو است که در اینجا «نخستین فقیران حقیر برهنه‌پا» لقب گرفته‌اند .



## سرود دوازدهم

و «او گوداسن ویتوره»<sup>۱</sup> با آنان همراه است ، و «پیترو مانجادوره»<sup>۲</sup> ،  
و «پیترو اسپانو»<sup>۳</sup> که در آن پائین با کتابهای دوازده گانه خود  
میدرخشد<sup>۴</sup> ؛ ناتان نبی ،

۱ - Ugo da San Vittore ( در اصل فرانسه Hugues de Saint-Victor )  
عالم و قیه فرانسوی ، متولد در فلاندر و رئیس و معلم دیر سن ویکتور در یاریس که مردی بسیار  
دانشمند بود (۱۰۹۶-۱۱۴۹) . از وی آثار متعدد در فلسفه و الهیات و تصوف باقی مانده است .  
۲ - Pietro Mangiadore قیه فرانسوی قرن دوازدهم ، که او را بلائینی *Petrus Comestor*  
نامیدند . دو کلمه ایتالیائی و لاتینی که در اینجا در دنبال نام کوچک این مرد آمده ،  
معنی «شکمخواره» و «اکول» میدهد . وی در اوایل قرن دوازدهم متولد شد و در ۱۱۶۴ بریاست  
دانشگاه پاریس رسید و در اواخر عمر در دیر سن ویکتور عزت گزید و در ۱۱۷۹ در همانجا مرد . از او  
اثری بنام *Historia scolastica* بزبان لاتینی باقی مانده است .

۳ - Pietro Ispano یکی از معروفترین استادان علم منطق در قرن سیزدهم  
مسیحی ، که نام اصلی اسپانیائی او پدرو بولیائی *Pedro Juliani* است . وی در شهر «لیسن»  
پایتخت کنونی پرتغال متولد شد و در جوانی تحصیل طب پرداخت و در ۱۲۷۴ کاردینال و در ۱۲۷۶ با  
لقب جیووانی بیست و یکم (*Giovanni xxii*) پاپ شد و سال بعد بر اثر ویرانی ناگهانی خانه‌اش  
زیر آوار ماند و مرد . این تنها پاپ معاصر داته است که وی در بهشت جایش داده ، و تازه درین  
مورد هم او را از لحاظ شایستگی شخصی وی و نه از لحاظ مقامش شایسته چنین عاقبتی  
شمرده است .

۴ - کتابهای دوازده گانه : اثر لاتینی معروف پاپ جیووانی بنام *Summulae*  
*logicales* که به دوازده جلد تقسیم شده و از آثار درجه اول قرون وسطی بشمار میرود . -  
« در آن پائین » : در روی زمین .

• *Natan* : ناتان شیخ بنی اسرائیل بود ، که داود پادشاه اسرائیل را بمناسبت  
گناه او در هم آغوشی بازن یکی از سردارانش سخت ملامت کرد . داود در موقمی که سرداران و  
سپاهیان اسرائیل برای جنگ با بنی عمون رفته بودند و خودش در اورشلیم مانده بود عاشق «بتشبع»  
زن زیبای «اوریا» یکی از سردارانش شد و او را بخانه خود آورد و با وی همبستر شد ، و چون این  
زن آبتن شد با مرد او اوریا را به اورشلیم بازگرداندند تا وسیله همخوابگی او را بازنش  
فراهم کنند و طفل را بدو نسبت دهند ، اما «اوریا» حاضر نبود در موقمی که سربازان اسرائیل  
در میدان جنگ کشته میشوند سراغ کاهروائی رود در نتیجه ازین کار ابا کرد ، و داود او را بجهت  
بازگردانیدن و محرمانه بدست یکی از فرستادگان خود بکشت و خود بازن «اوریا» ازدواج کرد .  
بقیه در صفحه بعد

و «کریزوستوموی» مطران<sup>۱</sup>، و «آنسلمو»<sup>۲</sup>، و آن «دوناتو»<sup>۳</sup> که توجه بفن نخستین را دون شان خوش نشمرد، و «رابان»<sup>۴</sup>، همه در این جایند، و در کنار من فروغ «جوآ کینو» اسقف «کالوری»<sup>۵</sup> میدرخشد که روحی پیمبرانه داشت.

### چه از صلحه قبل

در آنوقت بود که «ناتان» بنزد او آمد و سخت ملامتش کرد و بدو خیر داد که «پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد.» ازین زن بود که بعد ها سلیمان پیغمبر متولد شد. تفصیل این ماجرا در باب دوازدهم کتاب دوم سموئیل نبی در تورات آمده است.

۱ - Crisostomo، از بزرگترین روحانیون مسیحی که او را پدر کلیسای ارتدوکس لقب داده‌اند. وی در سال ۳۴۴ در انطاکیه بدنیا آمد و در ۳۹۷ مطران قسطنطنیه شد و در ۴۰۷ در تبعید بمرد، و بعدها لقب مقدس گرفت. فصاحت او هنوز در کتب مسیحی ضرب المثل است و لغزش هم از همین جا آمده است (کریزوستوموس، بیونانی معنی زرین دهان میدهد). همچنین غالباً بملامت هائی که وی آشکارا به ملکه «اودوکسی» کرد اشاره میکنند. یکی از مفسرین برجسته «کمدی الهی» مینویسد: «داته دوروح ناتان و من کریزوستومو را از آنرو در کنار هم جای داده که این هر دو بخاطر دفاع از حقیقت باشند بدترین لعنی با بزرگان روی زمین سخن گفته بودند.»

۲ - Anselmo «من آنسلمودی کاتودبری» روحانی ایتالیائی، که چون اسقف کاتدربری انگلستان شد، نام این شهر را براو نهادند. وی در ۱۰۳۳ در «آنوستا» در «پیموته» ایتالیا بدنیا آمد و در ۱۰۹۳ اسقف کتدربری شد و در ۱۱۰۹ مرد. اثر بزرگش کتابی بزبان لاتینی در باره حلول روح خداوند در جسم مسیح است بنام Cur Deus homo? که اثر مهمی در علم الهیات محسوب میشود.

۳ - Donato؛ «الیودوناتو»، عالم بزرگ صرف و نحو، که در قرن چهارم مسیحی میزیست و نام اصلی یعنی لاتینی او Aelius Donatus بود. وی اهل روم بود و کتاب مهمی در صرف و نحو بنام De octo partibus orationis نوشت که در قرون وسطی تدریس میشد. چندین تفسیر نیز درباره آثار ترتیبوس و ویرزیل نوشت. - «فن نخستین»: صرف و نحو، که اساس کتابت و زبان است.

۴ - Raban(o)، «رابانوماثور»، (۷۶۶-۸۵۲) فقیه برجسته مسیحی که در سال ۸۴۲ اسقف ماینتس (بایتالیائی Magonza) شد و آثار فراوانی از خود گذاشت که قسمت عمده آن بتفسیر انجیل اختصاص یافته است.

۵ - Gioacchino اسقف ناحیه Calabria (که بهمین مناسبت «کالبری» یا بصورت قدیمی آن «کالوری» نامیده شده) روحانی قرن دوازدهم مسیحی (۱۱۳۰-۱۲۰۲) که در سال ۱۱۸۹ فرقه «فلورا» را تأسیس کرد و این فرقه در سال ۱۱۹۶ توسط پاپ چلستینوی سوم برسمیت شناخته شد. تفسیرهای متعدد او از انجیل، بخصوص تفسیرش بر «مکاشفات بوحای رسول»<sup>۶</sup> بقیه در صفحه بعد

---

## سرود دوازدهم

---

مرا ترا کتپر حرارت «تماسو» برادر روحانی<sup>۱</sup> و خطابه احترام آمیز  
او بستایش چنین بزرگوار عالیقدری برانگیخت ،  
و اکنون اینان بامن این جمع را پدید آورده اند .

---

### پیه از صفا قبل

در قرون وسطی اهمیت بسیار داشت . - نکته جالب اینست که در سال ۱۲۶۰ ، یعنی ۵۸ سال بعد  
از مرگ او ، این قضیه با کلیه آثار خود از طرف کلیسا تحریم شد و افکارش را زندقه آمیز  
اعلام کردند، و جای تعجب است که با این وصف داتنه روح او را در فلک چهارم بهشت جای داده و وظیفه  
ستایش وی را بعهده «سن بناوتورا» گذاشته باشد که خود از عاملین تکفیر و تحریم او بود .

۱ - اشاره سه سن تماس آکیناس . علت اینکه در اینجا از او بصورت «برادر روحانی»  
(fra) نام برده شده اینست که وی هنوز لقب مقنس نگرفته بود، و این لقب دو سال بعد از مرگ  
داتنه ، یعنی در سال ۱۳۲۲ از طرف کلیسا بدو داده شد .



# سرود سیزدهم

## آسمان چهارم : فلک خورشید قبا و متالین

این سرود نیز در فلک خورشید می‌کنند و در آن «سن تماش داکیناس» که موقتاً خاموش شده بود ، سخن از سر می‌گیرد .

قسمت اعظم سرود وقف بحث خاصی شده که نظیر آن در مدارس و میان متالین قرون وسطی بسیار معمول بود ، چنانکه در مدارس علوم قدیمه ما نیز این نوع مباحث میان طلاب دینی رایج است ، ولی از نظر ما امروزه چنین بحثی نامأنوس مینماید . «سن تماش» با تفصیل تمام توضیح میدهد که چرا سلیمان نبی از نظر خردمندی از سایر مردم بالاتر بود و ازین نظر میان او با آدم ابوالبشر و عیسی مسیح چه تفاوتی است .

بطور کلی این سرود را از زمرة سرودهای درجه اول کمندی الهی نمیتوان شمرد .

## سرود سیزدهم

آن کس که بخواهد نکو دریابد که من در آنوقت چه دیدم ، باید  
که در نظر آرد ، و در حین گفتار من این منظره را همچون صخره‌ای استوار  
در ذهن خویش نگاه دارد<sup>۱</sup> ،

که پاتزده ستاره در نواحی مختلف آسمان با چنان فروغی میدرخشند  
که پرتوشان اثر تراکم هوا را یکسره خنثی میکند<sup>۲</sup> ؛  
و آن گردونه‌ای را بنظر آرد که هم شب و هم روز میدان آسمان ما  
کفایتش کند ، چنانکه با گردش مالبند گردونه هرگز خود آن ناپدید  
نشود<sup>۳</sup> ؛

- 
- ۱- ازین بند تا آخر بند ششم سرود ، بتوصیف دو حلقه‌ای از ارواح بهستی که در برابر  
داته‌اند اختصاص دارد . این دو حلقه که هر کدام شامل دوازده روح مقدسند و روهم بیست و چهار  
روح مسعود را شامل میشوند ، در جهتی عکس یکدیگر در گردشند و بسرود خواندن و پای کوفتن  
اشتغال دارند . تعداد این ارواح را داته معادل با تعداد بیست و چهار اختر فروزان آسمان می‌شمارد که  
در سه بند بعد از آنها بصورت اخترهای پاتزده گاه و هفتگانه و دو گانه سخن رفته است .
- ۲- اشاره به ستاره‌های قدر اول ، که قدامت آنها را پاتزده تا می‌شمرند .  
« پرتوشان اثر تراکم هوا را خنثی میکند » : یعنی این اختران چنان فروزانند که فزونی  
بخار آب در هوا و ایجاد ابر روی آنها را نمیتواند پوشاند .
- ۳- آن گردونه‌ای Carro : ستارگان هفتگانه مجموعه دب اکبر یا بنات النمش .  
« شب و روز میدان آسمان ، آنرا کفایت کند » : اشاره بدانکه این ستارگان چون با ستاره  
قطبی شمالی تردیکنند و در فاصله‌ای اندک از آن بدور این ستاره میگردند ، در تمام ساعات شب  
دیده میشوند و بخلاف بسیاری از ستارگان دیگر در قسمتی از شب در زیر افق ناپیدا میشوند .  
« با گردش مالبند خود ... » یعنی: گردش در دور قطب باعث ناپدید شدن خود گردونه نمیشود. تشبیه  
اولین ستاره این مجموعه به « مالبند » طبعاً دنباله تشبیه همه مجموعه بگردونه است .

## بهشت

ودهانه آن کرنائی را در نظر آرد که در نوك محوری که چرخ نخستین در پیرامونش میگردد آغاز میشود<sup>۱</sup> ،

و در نظر آرد که جمله این اختران دو نشان در آسمان ترسیم کرده اند<sup>۲</sup> ،  
بدان صورت که دخترک « مینوئی » کرد ، در آنوقت که سرمای مرگ را  
بچشید<sup>۳</sup> ،

و در نظر آرد که اشعه یکی در روی اشعه آن دیگری جای گزیند  
و این دو بایکدیگر ، اما در جهات مخالف ، بگردش در آمده اند<sup>۴</sup> ؛  
شاید که چون این همه را بنظر آرد ، تصویری مبهم از آن مجموعه  
واقعی اختران<sup>۵</sup> و رقص دو گانه ای که آنها را بر گرداگرد قرار گاه من

۱- « آن کرنا » : دب اصغر، که مجموعاً شکل کرنائی را دارد . - « محوری » : ستاره قطبی (جدی) که شباهنگام بر اثر حرکت وضعی زمین جمله ستارگان بر گرداگرد آن در گردشند. - « چرخ نخستین » : فلک ثوابت ، و با احتمال قویتر فلک ما فوق آن (Primum Mobil) که جمله افلاک در درون آن در گردشند . - اشاره این بند بطور کلی به دو ستاره ایست که در دهانه مجموعه « دب اصغر » یعنی در منتها الیه شیوری قرار دارند که نوك دیگرش ستاره قطبی است .

۲- یعنی : از این بیست و چهار اختر ، دو حلقه جدا گانه پدید آمده است .

۳- بنا به میتولوژی یونان ، آریانا Arianna دختر مینوس Minos پادشاه جزیره کرت ( که در اینجا بصورت مینوئی Minoi از او یاد شده ) پس از آنکه « ترئوس » پهلوان و نیمه خدای یونانی او را ترك گفت ( رجوع شود بسرو دوازدهم دوزخ ) از نومیدی مرد (سرمای مرگ را احساست کرد) و در دم مرگ او ، دیونیزوس خدای شراب و سرخوشی ( به لاتینی باکوس Bacchus ) برای تسلی خاطرش تاج گلی را ، که وی بر سر داشت بدل بمجموعه ای از ستارگان کرد و آنها را در آسمان جای داد ، و این همان مجموعه ایست که اکنون در علم هیئت « تاج آریانا » نام دارد . منبع این افسانه، که داته نیز از آن استفاده کرده، کتاب هشتم « استحالات » او ویدیوس شاعر لاتین است . - مفهوم کلی این بند اینست که این مردو حلقه ارواح بهشتی سورنی مدور داشتند .

۴- یعنی : این دواتر دست در روی هم جای گیرند ، بطوریکه مراکزشان بایکدیگر

تطبیق کند، و درین حال در دو جهت عکس یکدیگر بگردش در آیند .

۵- مجموعه ارواح بهشتی این دو حلقه .

میچرخانید در ذهن آورده باشد؛

زیرا که این منظره نسبت بدانچه عادتاً توان دید، همانقدر بالاتر است  
که گردش فلکی که تندترین افلاك است نسبت بجریان کیانا<sup>۱</sup>.

در آنجا نه بافتخار «باکو» و نه بخاطر «پئانا» نغمه‌سرائی میگردند،  
بلکه در وصف نوات سه گانه‌ای که در طبیعت الهی مستترند و در یکی از  
آنها دوجنبه خدائی و بشری باهم درآمیخته است سرود میخوانند<sup>۲</sup>

چون سرودخوانی و یایکویی باندازه شد، این فروغهای مقدس  
بجانب ماباز گشتند و شاد بودند که از مهمی بمهمی پرزداخته‌اند<sup>۳</sup>.

آنگاه خاموشی این ملکوتیان همزمان با سخن آن فروغی که زندگانی  
ستایشزای حقیر فقیر خداوند<sup>۴</sup> را برایم حکایت کرده بود قطع شد،

و این فروغ گفت: «وقتی که خوشه‌ای درو شد و گندمش بدست

۱- «فلکی که تندترین افلاك است»: فلك الافلاك Primum Mobil که چون  
بر بالای جمله افلاك دیگر جای دارد، تندتر از همه آنها میچرخد (رجوع شود بسرود آخر  
برزخ). - کیانا Chiana رودخانه‌ای در «سکانا» که در نزدیک شهر «آرنسو» برود «آرنسو»  
میریزد و در زمان داته مسیر آن قدری با امروز فرق داشت، بدین ترتیب که از منطقه‌ای مردابی  
میگذشت و حرکتش بسیار کند میشد.

۲- یعنی: سرودهای مذهبی این ارواح، بخلاف آنچه در دوران اعتقاد بارباب انواع  
معمول بود، برای خوش آمد باکو Bacco (بلابینی Bacchus، یونانی Dionysos خدای  
شراب) یا Peana (لقب Apollon خدای هنر و موسیقی) خوانده نمیشد، بلکه در وصف  
نوات سه گانه (خدا، عیسی، روح القدس) که هر سه مظاهر ذات الهیند (در طبیعت الهی  
مستترند) و در یکی از آنها (عیسی) «دوجنبه خدائی و بشری را باهم درآمیخته است» خوانده میشد.  
اشاره به اصل «تثلیت» مسیحی.

۳- یعنی: از آنروست از سرودخواندن برداشته‌اند که بامن سخن گویند و کره از  
مشکلم بگشایند، تا ازین راه خیری را جایگزین خیری دیگر کرده باشند.

۴- اشاره به سن تماسودا کوتو.

## بهشت

آمد ، عشق دلپذیر مرا بدان میخواند که دست بکارخوشه‌ای دگرشوم<sup>۱</sup> .  
توینداری که در آن سینه‌ای که دنده‌ای از آن بر کشیده شد تا از  
آن ، چهره زیبایی پدید آید که کامش برای سراسر جهانیان چنین گران  
تمام شد<sup>۲</sup> ،

و در آن سینه دیگری که بانیزه سوراخ شد و چنان دوران پیش‌رویس  
را سودبخش افتاد که کفه جمله گناهان را فرود آورد<sup>۳</sup> ،

همه آن فروغی که طبیعت آدمیش صاحب می‌تواند شد ، بدست آن  
نیروئی که هم این وهم آن را ساخت ، بودیعت نهاده شد<sup>۴</sup> ؛  
ولاجرم ، از آنچه پیش‌ازین گفتم بشگفت آئی ، که آن روح مسعودی

۱ - یعنی : اکنون که مشکل اولت حل شد و حقیقتی که در آن نهفته بود بر تو عیان  
گردید ، من بخاطر اینکه کاری نکو کرده باشم سراغ حل مشکل دیگری میروم .

۲ - اشاره به آدم بی‌غمبر، که بقیعنه یهودیان و مسیحیان خداوند حوا را از دنده او آفرید  
( تورات ، سفر پیدایش ، باب دوم ) : « ... و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید  
تا بخفت ، و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد - و خداوند خدا آن دنده  
را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و او را بنزد آدم آورد . » . - چهره زیبایی : حوا -  
« کامش برای جهانیان چنین گران تمام شد » ، اشاره بدانکه حوا برای چشیدن طعم میوه درخت  
ممنوع، گناه کرد و گناه او بدبختی نوح بشر و طرد انسان را از بهشت ددی داشت . « کام » در اینجا  
ترجمه palato است که به « سق » دهان اطلاق میشود .

۳ - اشاره به عیسی، که چون از صلیب پائین آورده شد ، یکی از سربلزان سینه‌اش را با  
نوک نیزه سوراخ کرد ( انجیل یوحنا ، باب نوزدهم ) : « ... لکن یکی از لشکریان پهلوی او  
نیزمای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد . » . - « دوران پیش‌رویس را مفید افتاد » :  
اشاره بدانکه عیسی با شهادت خود از بکطرف باعث آن شد که خداوند در بهشت را بروی ارواح  
بگشاید و در نتیجه ارواح شیوخ و انبیای اسرائیل که تا آن زمان در اعراف بسر میبردند به بهشت  
رفتند ( سرود چهارم دوزخ ) ؛ از طرف دیگر بآدمیانی که بعد از عیسی بدیا می‌آیند راه راست  
را نشان داد تا آنها را بر سنگلری رسانده باشد .

۴ - یعنی : عقیده تو بر اینست که خداوند خدا تعالی خرد را نصیب دوتن کرد که عبارتند  
از آده و عیسی ، و هیچ آدمی دیگری بدین پایه نرسید .



که در فروغ پنجمین خانه دارد هیچ تالی نداشت<sup>۱</sup> .  
اکنون دیده را بروی پاسخ من بگشای ، تا خود ببینی که آنچه  
پندارُ تست با آنچه من میگویم از لحاظ حقیقت چنان هماهنگند که  
دایره با نقطهٔ مرکزی آن<sup>۲</sup> .  
هر آنچه نمیمیرد، و هر آنچه فناپذیر است ، جملگی مظهر جلال  
آن حکمت متعالند که پروردگار ما در عالم مهر خود بزاد<sup>۳</sup> :  
زیرا آن فروغی که از کانون اصلی خویش برمیآید ، بی آنکه از او  
واز عشقی که همراه با این فروغ تثلیث را پدید آورده جدائی گزیند<sup>۴</sup> ،  
باخیر خود اشعهٔ خویش را همچنانکه در آئینه‌ای بتابد، در<sup>۵</sup> نه صورت  
مختلف گرد میآورد و با اینوصف جاودانه وحدت خود را محفوظ میدارد<sup>۶</sup> .

۱ - .. و درین صورت : قاعدتاً باید تعجب کرده باشی که من بهنگام اشاره بسلیمان  
نبی گفتم که « او در خردمندی تالی نداشت » . - سن تماس در اینجا برای دانه توضیح میدهد  
که بچه علت سلیمان را بی‌عبدل دانسته ، در صورتیکه کسانی بزرگی آدم و چون عیسی در روی  
زمن زیست‌اند .

۲ - یعنی : همچنان که دایره یک مرکز بیش نمیتواند داشت، کنه پندار من و تو نیز  
جز یکی نمیتواند بود .

۳ - ازین بند تا دوازده بند بعد ، یعنی تقریباً نلت دوم سرود ، مربوط به یعنی  
از مباحث الهیات است که با طبیعت بشری سروکار دارد . توضیحات مربوط به بندها بترتیب و بطور  
خلاصه چنین است : « آنچه نمیمیرد » : فرشتگان و روح آدمی . « آنچه فناپذیر است » : عوامل  
قابل فساد ، یعنی عناصر و ترکیبات آنها و بطور کلی آنچه با ماده مربوط است . - « حکمت متعال »  
(idea) : غفل کامله الهی ، « که پروردگار ما il nostro Sire در عالم مهر خود بزاد » : که  
بدست خداوند از خود او آفریده شد .

۴ - « فروغی که .. » فروغ خداوندی که منعکس نمیشود ، بلکه صورت جزئی از  
وجود او بر میتابد، و درین جا مراد از آن « روح القدس » است که با « خداوند » و با « عشق او » (عیسی)  
تثلیث را بوجود میآورد .

۵ - ... یعنی: فروغ الهی صورت روح القدس بر نه دستهٔ مختلف فرشتگان میتابد و طبقات  
نه گانهٔ ملائک را پدید میآورد ، ولی در همهٔ این احوال این فروغ یکی بیش نیست .

از آنجا بنیروهای آخرین فرود میآید و از مرحله‌ای بمرحله‌ای ،  
چندان ضعیفتر میشود که دیگر بجز عارضاتی زود گذر نمیآفریند<sup>۱</sup> ؛  
و ازین عارضات غرض همه آن چیزهایی است که گردش آسمان  
بانطفه یا بی نطفه‌ای پدید میآورد<sup>۲</sup> .

موم آنها، نیروی نافذی که این موم را شکلی میبخشد ، همیشه هم-  
طراز نیستند ، و لاجرم اتفاق می افتد که نقش حکمت متعال از ورای آن  
کمتر یا زیادتر متجلی شود<sup>۳</sup> ؛

از همین روست که از درختی واحد ، بحسب جنس آن ، میوه‌هایی کم  
ویش نیکوسر بر میزند ، و شما آدمیان بدرجات مختلفی از استعداد بدنیا  
میآئید<sup>۴</sup> .

اگر موم در کمال خود باشد و آسمان در حد اعلای فضیلت خودش ، جلال  
آن مهری که بر این موم زده میشود بصورتی کامل جلوه گر میآید؛

۱ - .. کمال الهی ، یعنی کمالی که از راه «تلیث» متجلی است ، در نطفه فرشتگان  
جاوید منعکس میشود ، و بعد از آن از فلکی بفلکی فرود میآید تا به عناصر و مواد فسادپذیر  
رسد، و درین حال تدریجاً فقط قسمتهایی از آن اینانرا شامل میشود ، بطوریکه درین مرحله آفریدگان  
همه فناپذیرند و جز مدت کوتاهی نمیآیند .

۲ - .. این آفریدگان شامل حیوانات و نباتاتند که باید نطفه و تخمی پدیدشان آرد ، و  
جمادات که بی نطفه‌ای پدید میآیند .

۳ - .. ماده‌ای که جانداران باجماداترا پدید میآورد، همیشه با نیروی که آنرا شکلی  
خاص میبخشد و با آن در میآمیزد شبیه و متوافق است ( درین جا این ماده بموم تشبیه شده که میتوان  
آنها بهر شکل که مورد نظر باشد درآورد ) ، بدین جهت بسته بدرجات مختلف ماده ، فضیلت  
الهی از ورای آن بیشتر یا کمتر متجلی است ، یعنی این ترکیب ماده و نیرو بعد کمال نزدیکتر یا  
از آن دورتر است .

۴ - ... چنانکه از دودرختی که هر دو یکنوع میوه میدهند ، یکی میوه‌هایی عالیت  
و دیگری میوه‌هایی پست‌تر بیار میآورد ، و از دو آدمی که ظاهراً بهم شبیهند یکی هوشی بیشتر و  
دیگری استعدادی کمتر دارد ،

## سرود سیزدهم

اما طبیعت همیشه این نقش را بشکلی ناقص درمیآورد، زیرا کار آن هنرمندی را میکند که هر چند در فن خود خبره است ولی دستی لرزان دارد<sup>۱</sup>.  
با این همه، اگر عشق گرمی بخش پا بمیان آرد و نشان حکمت ازلی ذات قادر نخستین را آشکارا نقش زند، درین صورت حد کمال بدست آمده است<sup>۲</sup>.

چنین بود که پیش ازین خاک زمین با همه آن کمالی که شایسته ذات جانداران است آفریده شد. و چنین بود که مریم با کره بار برداشت<sup>۳</sup>؛  
و ازیزرو من باتو همداستانم که هرگز طبیعت همپایه آنچه در مورد این دو نفر بود، نبوده و نخواهد بود.

باری، اگر دورتر ازین نروم، توانی گفت که: «پس چسان این کس را تالی نبوده است؟»<sup>۴</sup>

۱ - ... اگر ماده بطور کامل آماده شده باشد و فضیلت آسمانی نیز در درجه اعلائی خود باشد، فروغ نقشی که این فضیلت ربانی بر ماده میزند، بطور کامل از خلال آن هویدا میشود. اما طبیعت هرگز کامل نیست، و کارش بکار آن نقاش یا مجسم سازی میماند که با حرفه خوش آشناست، منتها دستی لرزان دارد و نمیتواند محصولی بی نقص بیافریند.

۲ - ... ولی اگر اتفاق افتد که عشق (روح القدس) در وجود آفریده ای، اثر حکمت ازلی قادر نخستین (خداوند) را بطور واضح نقش زند، یعنی وضع ماده و نیرو طوری باشد که این فروغ الهی در آن صورت کامل جلوه گر شود، درین صورت کسی که بدین شکل خلق شده، بعد کمال آدمی نائل شده است، زیرا که درین مورد خداوند فروغ خوش را مستقیماً و بیواسطه در او جای داده است و نه با واسطه افلاک.

۳ - ... و این کمال تاکنون فقط در دو مورد بروز کرده است: یکی در مورد خاکی که با حد کمال شایسته موجودات ذیروح در آمیخت و آدم را بساخت، و دیگری در مورد مریم که این کمال از وجود او تهنلی کرد و عیسی را بیجهان آورد.

۴ - ... اما، اگر در استدلال خود بهین حد اکتفا کنم و بیش ازین نگویم، توحق داری از من پرسی که اگر چنین است، پس چرا قبلا گفتم که سلیمان بی بی عدیل بوده است؟

## بهشت

اما ، برای دیدن آنچه اکنون ناپیدا مینماید ، در نظر آر که وی که بود و چه چیزش به تقاضا برانگیخت ، در آنوقت که بدو گفته شد: «بطلب!»<sup>۱</sup>

من هیچ نگفتم که ترا از نکودیدن این نکته مانع آید ، که وی شاهی بود که طلب خردمندی کرد تا خویش را شایسته و وظیفه پادشاهی خویش کرده باشد<sup>۲</sup> ،

و نه برای آنکه شمارش گردانندگان آسمان را بداند<sup>۳</sup> ، یا بداند که از ترکیب لازم و محتمل لازم نتیجه تواند شد<sup>۴</sup> ،

یا آنکه *si est dare primum motum esse* ، و یا آنکه

۱ - نقل از تورات (کتاب سوم پادشاهان ، باب سوم) : «... و خداوند سلیمان در جیمون در خواب شب ظاهر شد ، و خدا گفت آنچه را که بتو بدهم طلب نما » .

۲ - نقل از تورات ، دنباله بند فوق : «... سلیمان گفت ای بهوه خدای من ، ببنده خود دل فهم عطا فرما تا قوم ترا داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم ، زیرا کیست که این قوم عظیم ترا داوری نتواند نمود ، و این امر بنظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. »

۳ - شماره ملائکی که هر دسته از آنها یکی از افلاک را میگردانند .

۴ - اشاره بیکی از مباحث علم منطق ( *logica* ) که آبا از ترکیب دو عامل که یکی لازم و حتمی و دیگری محتمل ناممکن باشد ، نتیجه ای حاصل میشود که الزامی و تغییر ناپذیر است یا خیر ؟ ارسطو بدین سؤال که از مباحث مهم منطق در قرون وسطی بود پاسخ منفی داده است . - در شعر داتنه ، کلمه «لازم» ، در هر دو جای این بند بصورت لاتینی آن *nesesse* آمده است .

۵ - جمله لاتینی ، بمعنای « آبا معقول است که محرك نخستینی وجود داشته باشد ؟ » این یکی از مباحث مهم علم ماوراءالطبیعه ( *metafisica* ) است که آبا محرك نخستینی هست که خود مستقلاً بحرکت درآید و تابع محرکی دیگر نباشد ؟ از نظر ارسطو سلسله محركها را آغاز و انجامی نیست و صورت ابدی دارد ، ولی از لحاظ علمای الهیات این رشته با «حرك اولینی آغاز میشود که خداوند یعنی «اول الاولین» است .

## سرود سیزدهم

در درون نیمدایره‌ای مثلثی توان کشید که يك زاویه‌اش قائمه نباشد<sup>۱</sup> ؟  
لاجرم، اگر آنچه را که گفتم و آنچه را که اکنون بگفته‌ام خویش  
میافزایم در آمیزی، در خواهی یافت که خردمندی شاهانه علمی ببعیدیل است  
که اینک پیکان نیت من بدان اصابت خواهد کرد<sup>۲</sup> ؛  
و اگر روشن بینانه بکلمه «برخاسته» بنگری، خواهی دید که این  
سخن تنها مربوط پیادشاهانست که تعدادشان بسیار است، در صورتیکه  
نیکانشان نادرند<sup>۳</sup> .

بنابراین سخنان مرا با این وجه تمایز مطمح نظر قرارده، تا ازین  
راه آنها را با آنچه در باره نخستین پدرما و درباره حبیب ما عقیده داری

---

۱- اشاره يك قانون هندسی، که بموجب آن هر مثلثی که در درون نیم‌دایره‌ای ترسیم شود، بطوریکه سه رأس آن با محیط نیم‌دایره مماس باشند و یکی از اضلاع سه‌گانه‌اش قطر نیم‌دایره باشد، يك زاویه قائمه دارد. - مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست که سلیمان پادشاه را احتیاجی نبود که در علوم الهیات یا منطق یا ماوراء الطبیعه یا ریاضی اطلاعات بسیار داشته باشد، بلکه برای اوقفظ لازم بود که پادشاهی خردمند باشد.

۲ - «پیکان نیت من ...» یعنی: اکنون این نکته توسط من مورد بحث قرار خواهد گرفت و روشن خواهد شد. این طرز تعبیر و نظایر آن که در بحثهای الهیات و منطق در مدارس قرون وسطانی بسیار معمول بود و امروزه نامأنوس است، بکرات در کمدی الهی آمده است. - این از آن بندهای کمدی الهی است که مورد تفسیرها و تعبیرهای فراوان قرار گرفته و بر حسب اختلاف طرز نقطه‌گذاری و مخصوصاً اختلاف طرز کتابت حروف «و» (و) و «هت» (هت)، بچندین صورت خوانده شده، بطوریکه تاکنون لااقل شش تعبیر مختلف از آن کرده‌اند.

۳ - «برخاسته»: surse، کلمه‌ای که «سن‌تاسو» در موقع سخن گفتن از سلیمان بر زبان آورده، یعنی گفته بود که «تالی او برخاسته است»، و در اینجا وی متذکر میشود که این کلمه را تصادفاً نگفته، بلکه منظور او اشاره پیادشاهان بوده که بالاتر از جمع مردمان قرار دارند. این کلمه عیناً از تورات گرفته شده (کتاب اول پادشاهان، باب سوم): «... و خدا ویرا گفت ... اینک بر حسب کلام تو کردم، و اینک دل حکیم و فهیم بشودادم، بطوریکه پیش از تو مثل توئی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست.»

موافق یابی<sup>۱</sup>.

و کاش این سخن همواره ترا وز نه‌ای<sup>۲</sup> برپای باشد ، تا همچون مردی خسته با آهستگی بجانب آن آری یا نه که برایت ناپیداست قدم برداری ؛

زیرا که آن کس که بی‌حسن تشخیص ، چه در موردی و چه در مورد خلاف آن ، از در تأیید یا تکذیب درآید ، در جمع احمقان جایی بسیار پائین دارد ؛

ازین راه بسا اتفاق می‌افتد که عقیده‌ای عجولانه براه غلط می‌رود ، و بعد از ابراز آن نیز دل‌بستگی بدان مانع تفاهم صحیح می‌شود<sup>۳</sup> .  
آن کس که در پی صید ماهی حقیقت باشد و ماهیگیری نداند ، عبث‌تر از عبث ساحل را ترك می‌گوید<sup>۴</sup> ، زیرا که بهر حال آنچنان که رفته است باز نمی‌گردد ،

۱ - یعنی: متوجه باش که چون از آدم ( نخستین پدر ما ) و عیسی ( حبیب ما ) سخن رود ، باید اینان را اعظم و اکمل جمله افراد بشر دانست ، در صورتیکه چون از سلیمان گفتگو شود ، باید او را فقط از نظر پادشاهان و حکام نگرست و در میان ایشان برایش اولویت قائل شد ، و درین صورت میان نظر تو و گفته من اختلافی نیست . - اصطلاح «حبیب‌ما» nostro diletto که به عیسی اطلاق شده از انجیل آمده است ( انجیل متی ، باب سوم ) : «... آنگاه خطابی از آسمان در رسید که اینست پسر حبیب من که از او خوشنودم . » و ( رساله یولس رسول به افسسیان ، باب اول ) : «... برای ستایش جلال فیض خود که ما را بآن مستفیض گردانید در آن حبیب . »

۲ - در اصل: piombo ( سربی ) ، که مراد از آن سنگینی سرب است . اشاره بدانکه باید در ذهن خود متوجه اهمیت واقعی مسائل باشی تا عجولانه برای نالفاشته نروی و قضایای خطا آمیز نکنی .

۳ - یعنی: صاحب عقیده ، پس از توجه به خطای فضاوت عجولانه خویش ، از راه غرور یا برای اینکه اقرار به خطا نکند ، در دفاع از نظریه‌ای که خود به خطایش پی برده است سماجت می‌ورزد ، و در صورت بهتر است که اصلاً از شتاب در ابراز عقیده خودداری کند .

۴ - عبث‌تر از عبث : اشاره بدانکه نه تنها از این سفر حاصلی برای لیل بحقیقت نمی‌برد ، بلکه بجای حقیقت با خطای تازه باز می‌گردد .

و امثال «پارمنیده» و «ملیسو» و «بریسو» و بسیار کسان دیگر که میرفتند و نمیدانستند که بکجا میروند، شواهدی بین برابن امرند<sup>۱</sup>؛ «سابلیو» و «آریو»<sup>۲</sup> و آن احمقانی که برای کتب مقدس در حکم شمشیرهایی بودند که چهره‌های موزون را ناموزون کنند، نیز چنین کردند<sup>۳</sup>. کسان را گوی که بداوریهایی اینان چندان اعتماد نوزند، تاهمچو آن کس نباشند که در کشتزاری گندمها را پیش از آنکه رسیده باشند تخمین میزند؛

۱ - پارمنیده (Permenide) (بیونانی Parmenides) فیلسوف یونانی نیمه‌اول قرن پنجم میلادی، که مؤسس مکتب فلسفی Eleatic و شاگرد «کزنوفانس» معروف بود، و عقیده داشت که زندگی همیشه وجود داشته؛ یعنی نه آغاز شده است و نه تغییری در آن روی میتواند داد، و نیز معتقد بود که حیات از خورشید ناشی شده است. - ملیسو (Melisso) (بیونانی Melissos) فیلسوف جزیره ساموس، از فلاسفه پیرو مکتب پارمنیدس، که بقول داتنه عقیده مردود خلاف نظریه ارسطو و بنا بر این مردود است. - بریسو (Brisso) (بیونانی Brissos) فیلسوف یونانی که ظاهراً شاگرد افلیدس بود و همه عمر را در حل معمای مربع کردن دایره گذرانید. - این سه نفر فلاسفه‌ای بودند که بعقیده داتنه از لحاظ افکار فلسفی خود براه خطا رفته بودند.

۲ - سابلیو (Sabellio) (بلاتینی Sabellius) عالم «زندبوق» قرن سوم میلادی، که منکر اصل «تثلیت» بود و عقیده داشت که «روح القدس» و «عیسی» جز تجلیات موقتی ذات الهی نیستند، و پس از اتمام مأموریت خود دوباره در او حل میشوند و خدا بهمان صورت واحد درمیآید. - آریو (Ario) (ملاینی Arius) روحانی معروف اسکندریه که در سال ۳۳۶ مرد و عقیده داشت که عیسی که در قالب وجودی زمینی تجلی کرده نمیتواند با خداوند یکی باشد. «آرمانیم» از تمام «بدعتهای» مختلف در دین مسیح توسعه‌ای بیشتر یافت. - این دو نفر بعقیده داتنه نماینده «زندبوقان» خطاکار آئین می‌چند.

۳ - کتب مقدس (Scrittura) : نورات و انجیل که عهد قدیم و عهد جدید خوانده میشوند. «آن احمقانی که...»: کسانی که مندرجات این کتب را مورد تفسیرهای نامعقول قرار داده‌اند. - «شمشیرهایی که...»: درین باره مفسرین قدیمی کمندی الهی غالباً بر این عقیده‌اند که چون انعکاس تصویر چهره‌ایا در تیغه شمشیری بشکند، این چهره تغییر شکل میدهد و کج و معوج بنظر میآید، ولی مفسرین جدیدتر که شاید نظرشان منطقی‌تر باشد اشاره داتنه را بدین میدانند که همچنانکه ضربت شمشیر وضع چهره را تغییر میدهد، این روحانیون نیز مفاهیم واقعی مطالب نورات و انجیل را بر اثر تعبیرات خود عوض کرده‌اند.

---

## بهشت

---

زیرا که من در سراسر زمستان بوته خار را دیدم که نخست سخت و وحشی بود و بعدها کلی از آن سربرزد ،  
و بالعکس کشتی را دیدم که در آغاز افرشته‌وتندرومینمود و در یارا  
یکسره در زیر پای داشت ، ولی در آخر کار درست در آن هنگام که  
بیند گاه میرسید غرق شد .

لاجرم «خانم برتا» و «آقای مارتینو» تنها بدلیل آنکه یکی پروازی  
و دیگری صدقه‌ای را در خواب دیده ، می‌پندارند که اینان در داد گاه الهی  
نیز چنین خواهند بود ،  
زیرا چه بسا که آن بالا رود و این فرو افتد .

---

۱ - برتا خانم *donna Berta* و آقای مارتینو *ser Martino* : دو نام کلی برای  
اشاره بزنان و مردان عامی است. قاعدتاً این دو نام در زمان داته صورت ضرب المثل داشته‌اند... مراد  
داته کسانی است که هنوز مفهوم مطلبی را دریافته در باره آن قضاوت میکنند و نظر میدهند .





# سرود چهارم

آسمان چهارم : فلک خورشید

قبا و متالین

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهبازان مسیح

قسمت اول این سرود در فلک خورشید میگذرد و صرف سؤالی از زبان بئاتریس بنمایندگی داده میشود که روح سلیمان بی بدن پاسخ میگوید. پرسش بئاتریس ویاسخ سلیمان مربوط بوضع ارواح بهشتی ددوران بعد ازروز رستاخیز و تفسیری است که بر آنها عارض میشود .

پس ازین سؤال و جواب ، بئاتریس داده را از فلک خورشید بفلک بالانز از آن یعنی فلک مریخ میبرد و طبق معمول این بالا روی طوری صورت میگیرد که داده متوجه تغییر زمان و مکان نمیشود ، و فقط از افزایش فروغ دیدگان بئاتریس متوجه آن میشود که با فلکی تازه نهاده است . این افزایش فروغ از نظر تمثیلی نشان آنست که شاعر يك مرحله دیگر را در راه نبل بکمال معنوی و درک حقیقت الهی طی کرده است ، زیرا این فروغ نشان حقیقت الهی است که از راه ایمان مذهبی در نظر آدمیان متجلی میشود ، و هر قدر تریکی بخداوند بیشتر شده باشد طبعاً این درخشندگی افزون میشود .

فلک مریخ ، فلکی است که ارواح جنگجویان و شهیدان مسیحیت در آن بر میبرند ، و بدیهی است که علت این انتخاب اینست که مریخ بارنگ متمایل بقرمز خود همیشه مظهر جنگجویی و سلحشوری بوده و در میتولوژی یونان و روم هم خدائی که مظهر این ستاره بوده خدای جنگ بشمار میرفته است .

در فلک مریخ نیز ارواح بهشتی بصورت فروغهایی خیره کننده بنظر داده میرسند که باید بار آنها مطلقاً روحی را که در فروغ خانه دارد نمیتوان شناخت . ولی برخلاف فلک خورشید که در آن ارواح بهشتی بصورت حلقه‌های پیرامون یکدیگر گرد آمده بودند ( نشان حلقه‌ای که قضا و اهل ریاضت و علم در روی زمین برای بحث با یکدیگر با ارشادگان تشکیل میدهند ) ، در این فلک مریخ ارواح طوری

## بهشت

با یکدیگر درآمیخته‌اند که از اجتماع آنها شکل صلیبی پدید می‌آید (که مظهر جنگجویی این ارواح در راه پیشرفت آئین مسیح و نشان مقام شهسواری (شوالیه‌ای) ایشان است) ، و درین صلیب که صورت یونانی (ارتدکس) و نه صورت کاتولیکی است ، یعنی هرچهارشاخه آن بیک اندازه است ، درمیان فروغ خیره کننده، شکل مسیح که به صلیبش کشیده اند هویدا است و این طبعاً نشان تردیکی سرنوشت این «شهادی» راه مسیحیت با سرنوشت مسیح است که خود اولین شهید مسیحیت بود .  
داته فقط در چهار سرود بعد ( سرود هجدهم ) در باره زندگی قهرمانی صاحبان این ارواح در روی زمین و یگانگویی آنان در راه ایمان عیسوی توضیح کافی میدهد . بطور کلی این فلک مریخ خاص ارواحی است که در راه مسیحیت شهید شده اند .

داته در کتاب «ضیافت» (باب دوم) درباره مریخ مینویسد : «فلک مریخ را درمیان سایر افلاک ، از دو جهت میتوان با علم موسیقی درمیان علوم تشبیه کرد : اول ازین نظر که این فلک در حد مرکزی مجموعه افلاک واقع شده ، یعنی چه از جانب پائین و چه از جانب بالا ، مریخ فلک پنجمین است و در وسط قرار دارد . دوم از نظر اینکه خاصیت اصلی مریخ ایجاد حرارت و سوزندگی است ، زیرا گرمی آن همانند گرمای آتش است ، و ازین رو است که بحسب کمی یا زیادی ابخرهای که آنرا در میان دارند گاه کمتر و گاه بیشتر آتشین مینماید . و این هر دو خاصیت در موسیقی جمع است : از یکطرف موسیقی نماینده تناسب و هم آهنگی و موازنه است و میتوان آنرا مرکز تمام علوم دیگر شمرد که همه را هماهنگ و متوازن میکند . از طرف دیگر جاذبه آن همه را بسوی خود میکشد و دلها را گرم میکند و هرگز گرمی و شور آدمی بدان پایه نمیرسد که تحت تأثیر قدرت موسیقی میرسد.»  
در باره نفوذ مریخ در زندگانی بشر و جنبه های سمد و نحس این ستاره ،

«بونی» از قول «المبصر» ( که قبلاً ذکرش رفت ) چنین مینویسد : « طبیعت مریخ گرم و آتشین و خشک و تند است ، و طعمی تلخ دارد ، و نماینده جوانی ، قدرت جسمانی و تند هوشی است . حرارت ، آتش ، حریق ، انفجار و هر گونه حادثه ناگهانی از نفوذ این ستاره ناشی میشود . پادشاهان مقتدر ، کنسولها ، دوکها ، شوالیه ها و دسته ها سربازان ، جنگجویی و نام طلبی ، آلات و ادوات حرب ، فنون لشکر کشی ، راهزنی و بوطه ، تاراج و غارتگری ، همورود لادری ، خشم و کینه ، توسل بطرق غیر مشروع در مقابل طرق مشروع ، شکنجه دادن و زندانی کردن ، تازیانه زدن و درء و زنجیر افکندن ، درد و غصه ، دزدی های بزرگه و کوچک ، ترس و وحشت ، ستیزه جوئی ، دشنامگوئی ،

---

## مقدمه سرود چهاردهم

---

نایاکدلی ، پیمان شکنی ، نابکاری ، درنده خوئی ، زخم زبان ، دروغگوئی  
آمیخته با بد نهادی ، ناپایداری در عقیده و تغییر سریع در رفتار ، لامذهبی .  
زودرنجی و پشیمانی آنی ، بیوفائی ، بیشرمی و گستاخی ، علاقه بجهانگردی و  
آوارگی ، زدگی منزوی ، انتخاب مصاحب بد ، علاقه به نش قبر و تاراج اموال  
مردگان ، همه اینها مستقیماً مربوط بدین ستاره نحس است . تغییر رنگه آن غالباً  
خبراز مرکه پادشاهان و بروز جنگها و سقوط امپراتورها میدهد .

## سرود چهاردهم

در ظرفی مدور، آب بحسب آنکه از جانب بیرون یا از درون ضربت خورده باشد از مرکز بسوی محیط یا از محیط بسوی مرکز بحرکت درمیآید<sup>۱</sup>.

این نکته پس از خاموش شدن روح پرافتخار «تماسو» بطور ناگهان بنهنم خطور کرد،

زیرا شباهتی فراوان میان این سخنان و گفته‌های بناتریچه یافتیم<sup>۲</sup> که پس از او مشتاقانه چنین آغاز سخن کرد:

«این کس، با آنکه نه با صدای خود و نه هنوز با اندیشه خویش بشما چنین میگوید، احتیاج بدان دارد که تا کنه حقیقتی دیگر پیش رود.

بدو بگوئید که آیا این فروغی که شمارا بشکل گلی در آورده، بهمان صورت که امروز هست جاودانه همراه شما خواهد ماند؟

و اگر که میماند، بگوئید که چون شما همه از نو بصورتی قابل

---

۱- اشاره بدانکه تماس انگشت یا چیزی دیگر با آب ظرفی، امواجی در سطح آب ایجاد میکند که بحسب آنکه ضربت از کنار یا از مرکز وارد آمده باشد، موج آنها متوجه مرکز دایره یا محیط آن میشود.

۲- اشاره بدانکه سخنان سن تماس از حلقه دایره که وی بادبگر ارواح بهشتی در آن است ادا شده و بگوش داته که در مرکز دایره است رسیده و بمکس سخنان بناتریس از مرکز بسمت محیط رفته است. عقیده برخی از مفسرین بر اینست که از لحاظ تمثیلی نیز داته نظربدین معنی داشته که نظریات مذهبی سن تماسو با حقیقت مطلق که در اینجا بناتریس مظهر آن است تطبیق میکند، ولی داته با وجود پیروی خود از سن تماسو هیچجا ایمانی چنین کامل نسبت بدوابر از نداشتن است.

## سرود چهاردهم

رؤت درآمده باشید ، چسان این فروغ شما را از دیدار باز تواند  
داشت<sup>۱</sup> ؟

همچنانکه گاه آنکسان که در حلقه‌ای پای میکوبند، بر اثر شوری  
فزوتتر که آنانرا بر میانگیزد و بطرب میافکند صدا بلند میکنند و نشاطی  
بیشتر ابراز میدارند<sup>۲</sup> .

حلقه‌های مقدس نیز بهمین سان ، با این خواهش بجا و پارسایانه  
از راه رقص و سرود ستایش زای خود سروری تازه ابراز داشتند<sup>۳</sup> .  
آنکس که از مردن مردمان درینجا برای بازستاندن زندگانی در  
آن بالا شکومیکند ، ندیده است که در آنجا باران جاودانی چسان خنکی  
میبخشد<sup>۴</sup> .

آن يك و دو وسه‌ای که جاودانه زنده است و جاودانه درسه و دوویک  
سروری میکند ، و خود محاط در هیچ نیست اما محیط بر همه چیز است<sup>۵</sup> ،  
سه بار با سرود هر يك ازین ارواح مورد تجلیل قرار گرفت<sup>۶</sup> ، و آهنگ

۱- مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست : آبا این فروغی که اکنون در پیرامون روح  
شماست و چنان خیره کننده است که مانع تشخیص شما از طرف بیننده میشود ، همیشه بهمین  
صورت خواهد ماند یا نه ؟ و اگر همیشه چنین بماند ، در روز رستاخیز که هر روحی بقالب زمینی  
خود باز خواهد گشت ، از ورای نوری چنین فروزان چگونه میتوانید به پیرامون خوش  
نگاه کنید ؟

۲- اشاره بدانکه رفع مشکل داده ، که از زبان بانیرس پرسیده شده ، وسیله‌ای برای  
خدمت بداته بدست ایشان داده و ازین راه خرسندشان کرده است .

۳- درینجا qui : در روی زمین - در آن بالا colassù : در افلاک - در آجبا  
quive : آسمانی که داده در آن است . - « باران جاودانی » : باران رحمت الهی ، که پیوسته بر  
ارواح بهشتی میبارد .

۴- يك ، دو ، سه : سه اصل تثلیث در آئین مسیح : خدا ، عیسی ، روح القدس .

۵- اشاره بدانکه هر روحی سه بار در وصف جلال اجزاء سه گانه تثلیث سرود خوانده .

## بهشت

این سرودخوانی چنان بود که شنیدن آن هر شایستگی را پاداشی بجاتواند بود<sup>۱</sup>.

ومن ، در ملکوتی ترین فروغ حلقه کوچک<sup>۱</sup>، صدائی را شنیدم که شاید بشیرینی آوای آن فرشته‌ای بود که بامریم سخن گفت<sup>۲</sup>؛

و این صدا پاسخ داد: «تا آن زمان که بزم بهشت ادامه یابد، عشق ما چنین جامه‌ای را بر گردا گرد ما فروزان خواهد داشت.

رخشندگی آن دردنبال حرارت می‌آید، و حرارت دردنبال تأمل، و تأمل همپایه آن برکتی است که مزید بر شایستگی میشود<sup>۳</sup>.

چون ما جامه گوشت و پوست پر جلال و مقدس خویش را بر تن کرده باشیم، وجودمان بصورت اصلی خود در خواهد آمد و کاملتر خواهد شد<sup>۴</sup>؛ ازین روست که آن فروغی که خیر اعلی برای گانش بمامیبخشد، وهم آنست که بما اجازت دیدار او را میدهد، فزونی خواهد یافت؛

و این مستلزم آنست که تأمل نیز بهمین نسبت زیاده شود و شعله

۱- یعنی: لذت شنیدن این آواز از حد هر پاداشی که برای هر نوع کار نیکویی معین شده باشد بیشتر است.

۲- اشاره به سلیمان. قبلا سن تماش گفته بود (صفحه ۱۲۶-۱۲۷ طراول) که فروغ سلیمان «زیباترین فروغ» این حلقه است.

۳- اشاره بجبرئیل، که بامریم سخن گفت و بدو خبر داد که از روح القدس بار برداشته است. نقل از انجیل (انجیل لوقا، باب اول): «... پس جبرئیل فرشته ترد او داخل شده گفت: سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.»

۴- یعنی: برکت الهی که شامل مامیشود متناسب بادرجه شایستگی ما است، و شایستگی ما بادرجه تأمل ما در خداوند و درك جلال او، و حرارت معنوی ما بادرجه پیشرفت ما در این تأمل، و هر قدر این حرارت و خلوص ما بیشتر باشد، درخشندگیمان زیادتر است.

۵- یعنی: چون در روز رستاخیز بحال زمینی خویش درآئیم، صورت کامل خویش را باز ستاده‌ایم. اصل فکر از سن تماش آکیناس است: «روح فقط وقتی بکمال طبیعی خود میرسد که با جسم خویش پیوسته باشد.»

## سرود چهاردهم

و حرارتی که از آن حاصل میشود نیز فزونی یابد و بالطبع جلالی را که ازین حرارت ناشی میآید زیادتی نصیب آید<sup>۱</sup>.

اما همچون ذغال که از آن شعله میزاید، و شدت افروختگی آن چنان است که همواره مرئی میماند و از تابش شعله فراتر میرود، این جلال و درخشندگی نیز که پیرامون ما را فرا گرفته، بدست آن گوشت و پوستی که اکنون زمین فرویش پوشانیده است افزونتر خواهد شد<sup>۲</sup>.

و با اینهمه، این نور با همه شدت خود ما را خیره نتواند کرد، زیرا که اعضای تن ما را نیروی کافی خواهد بود تا آنچه را که مایه سرور ماست تحمل آرند<sup>۳</sup>.

دو دسته سرودخوانان، در گفتن «آمین»<sup>۴</sup> بنظرم چنان آماد موهشیار آمدند که درجه شوق خویش را در باز یافتن قالبهای خود نیکو نشان دادند؛ و شاید که این شوق بخاطر خودشان نبود، بلکه بخاطر مادران و پدرانشان و بخاطر دیگر کسانی بود که اینان پیش از آنکه بدل بشعله هائی

۱ - یعنی: پس از روز رستاخیز نه فقط فروغ کنونی ما از میان نخواهد رفت، بلکه ازین نیز زیادتر خواهد شد، زیرا که برکت الهی بیشتر ما را نصیب خواهد آمد، و در نتیجه قدرت تأمل ما زیادتر و حرارت معنوی احسانان بیشتر و جلالان فزونتر خواهد شد. در اینجا سلیمان آنچه را که قبلاً گفته بود در جهت عکس تکرار میکند.

۲ - یعنی: بدست آن فروزندگی که با قالب ما همراه میآید و آنرا در میان میگیرد.

۳ - این پاسخ قسمت دوم از سؤال بئاتریس است که بنمایندگی دانه گفته شده بود.

۴ - Amme! این طرز تلفظ که دانه بکار برده، تلفظ عامیانه این کلمه است و شاید

که شاعر در نقل آن بیشتر ضرورت قافیة شعری توجه داشته، زیرا در اینجا این کلام از زبان ارواح عامی گفته نمیشود. تلفظ اصلی این کلمه Amen است که چنانکه در ترجمان نیز معمول است، معنی «چنین باد» میدهد.

---

## بهشت

---

جاودانی شوند ، خاطرشان را عزیزداشتند<sup>۱</sup> .  
و ناگهان در پیرامون ما ، بادرخششی همانند ، فروغی سربرزد که  
از آن چه در برابر داشتم برتر بود ، و افقی می نمود که روشن  
شود<sup>۲</sup> ؛

و همچنانکه با فرارسیدن شامگاهان فروغهایی تازه در آسمان بجلوه  
میآیند که هم واقعی بنظر میرسند وهم نمیرسند<sup>۳</sup> ،  
من نیز پنداشتم که اندك اندك ارواحی تازه در آنجا میبینم که  
در ماورای دو حلقه دیگر حلقه‌ای پدید آورده اند<sup>۴</sup> .

اوه ، این تشعشع واقعی روح القدس ناگهان در نظرم چنان  
خیره کننده آمد که دیدگانم یارای تحمل آنرا نیاوردند و بیائین  
نگریستند ؛

اما بناتریچه خویش را چندان زیبا و خندان بر من عرضه داشت که

- 
- ۱ - یعنی : این علاقه برستاخیز و بازستاندن قالب زمینی ، بیش از آنکه بخاطر خودشان باشد بخاطر باز دیدن مادران و عزیزانشان بود که آرزوی دیدن فرزندان و پلرانشان را میبرد ؛ بنابراین محرك این آمین گفتن حس احسان بود و نه خودخواهی .
  - ۲ - افق مشرق که خورشید از آن سر بر میزند .
  - ۳ - اشاره بنخستین ستارگانی که بعد از غروب خورشید در آسمان پدیدار میآیند ، و چون هنوز روشنائی روز باقی است آنها را جز بشکلی مبهم تشخیص نمیتوان داد . - «فروغهایی نو» در اینجا مرادف با «تجلیاتی نو» *nuove parvenze* آورده شده تا درك مفهوم آن آسانتر باشد .
  - ۴ - این حلقه تازه از ارواح بهشتی درست هنگامی بنظر داتمه میرسد که وی در شرف ترك فلك خورشید برای عزیمت بلك مریخ است . قبلا حلقه اول به فقها و متألّهین و حلقه دوم به متصوفین اختصاص داده شده بود ، و ازین جامعلوم میشود که داتمه طرق دیگری را هم برای درك حقیقت الهی و بیل بدان قائل بوده است . ولی وی در پلوه این دسته تازه از ارواح ، توضیح بیشتری نمیدهد .



## سرود چهاردهم

دیدار او از زمره آن مناظری است که خاطره آدمی را یارای حفظ آنها نیست.  
دیدگان من بیدار او نیروی نگرستن باز یافتند، و خویش را دیدم  
که با بانوی خودم تنها بودم و در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای برتر  
بالا رفته بودم<sup>۱</sup>

نیک دانستم که فراتر رفته‌ام، و این را از لبخند آتشین اختری دریافتم  
که از حد متعارف بنظم آتشین‌تر آمد<sup>۲</sup>.

از صمیم دل و بازبانی که در نزد جمله آدمیان یکی است<sup>۳</sup>، آن جان  
جان‌نثاری که برکت تازه شایسته آن بود بدرگاه خداوند عرضه داشتم<sup>۴</sup>،  
و هنوز گرمی قربانی در دلم فرو ننشسته بود که دریافتم که این قربانی  
بناظر ملاحظت مورد قبول قرار گرفته است،

زیرا که فروغهایی بصورت دو رشته<sup>۵</sup>، با چنان درخشندگی و  
چنان آتشین فام و گداخته در نظرم پدیدار آمدند که بانگ برداشتم:

---

۱ - چنانکه در مورد سایر بالاروها از فلکی بفلکی ذکر شده بود، درین جا نیز دانه  
متوجه صعود خود از فلک خورشید بفلک مریخ نمیشود، و فقط افزایش فروغ دیدگان بنائیس  
که از نظر تمثیلی نماینده افزایش تردیکی او بجایگاه خداوند و حقیقت الهی، یعنی پیشرفت بیشتر  
شاعر در راه بیل بکمال ممنوی است، و برا متوجه این سفر آسمانی میکند.

۲ - اشاره بقرمزی مریخ. دانه خود در کتاب «ضیافت» مینویسد: «حرارت مریخ  
تطیر حرارت آتش است، و ازین جهت است که این ستاره بنظر ما برنگ قرمز تند می‌آید.»

۳ - زبان دل و روح.

۴ - جان‌نثاری: olocausto؛ این کلمه درباره قربانی‌هایی گفته میشد که برای خدایان  
بکار میرفت و در آن قربانی در آتش سوزانده میشد. در این جا مراد شاعر اینست که وی  
دل خویش را بکسره در آتش اخلاص و نثار سوزانده و آنرا پیشگاه الهی عرضه داشته است.

۵ - بشکل صلیب.

## بهشت

« ای خورشیدی<sup>۱</sup> که اینها را چنین زیبا میکنی! »  
همچنانکه کهکشان، آراسته با فروغهای بزرگتر و کوچکتر  
خود، در میان قطبهای جهان چنان سپیدمینماید که حکیمان را بتربید  
میافکند<sup>۲</sup>،

این اشعه<sup>۳</sup> گرد آمده نیز، آن نشان مقدسی را در دل مریخ پدید  
آورده بودند که از جای گرفتن چهارربع دایره در کنارهم، در درون دایره  
ایجاد میشود<sup>۴</sup>.

در اینجا خاطر مثنی از اندیشه ام فراتر میرود<sup>۴</sup>، زیرا که بر این صلیب،  
مسیح چنان درخشنده بود که تشبیهی برای تجسم آن نمیتوانم یافت؛  
اما هر آنکس که صلیب خویش را بر میدارد تا بدنبال مسیح رود،

---

۱ - بخورشید درین جا Elios خطاب شده. املاي این کلمه در اصل یونانی Helios است  
و معنی خورشید میدهد، و ظاهراً یونانیها آنرا از کلمه «ایلی» عبری که معنی خدا میدهد گرفته اند.  
در اینجا طبعاً مراد از این کلمه «خداوند» است، و بدین ترتیب این کلمه یونانی بامعنی عبری آن بکار  
رفته است.

۲ - «فروغهای بزرگتر و کوچکتر»: ستارگان قدرهای مختلف... «قطبهای جهان»:  
اشاره بدانکه کهکشان از سوئی بسوی دیگر آسمان کشیده شده. «حکیمان را بتربید میافکند»:  
اشاره به بحثهای علمی و فلسفی حکمای یونان و روم و دانشمندان قرون وسطایی در باره اصل و  
ریشه کهکشان.

۳ - نشان صلیب، که چون چهارربع دایره را در کنارهم جای دهند، از قاطع قطرهای افقی  
و عمودی دایره بوجود میآید. این اشاره ضمناً حاکی از آن است که هر چهار شاخه صلیب یک  
اندازه بوده است، و این نوع صلیبی است که خاص آئین ارتودوکس است.

۴ - قبلاداته گفته بود (صفحه ۷، بند دوم) که آنچه را که در بهشت دیده درست بیاد نمیتواند  
آورد، و تذکر میدهد که در اینجا بالمکسر خاطر اوست که این مشهودات را در خود نگاه داشته  
است، زیرا عقل و اندیشه وی قاصر بوده است از اینکه تا چنین حدی بالا رود.



دیدم که همراه بابانوی خودم در طریق سعادت ربانی بمرحله‌ای بالاتر رفته بودم (صفحه ۱۳۱۵)

---

## سرود چهاردهم

---

این ناتوانی را بر من ببخشاید<sup>۱</sup>، زیرا که درین فروغ خیره کننده مسیح<sup>۲</sup>  
چون برقی میدرخشید؛

از بازوئی تا بازوی دگر و از فرق تا پایش<sup>۳</sup> فروغهایی در حرکت  
بودند، و این فروغها در نقاطی که بهم میپوستند یا یکدیگر را قطع میکردند،  
درخششی فزونی داشتند.

بهمین سان در روی زمین ذرات غبار را توان دید که کوتاه  
یا بلند، در مسیری مستقیم یا معوج، با تندی یا کندی و با تغییر رنگ،  
در درون شعاعی از نور که گاه بمیان سایه‌ای میتابد که آدمیان برای  
دفاع خود با هنرمندی و با ریزه کاری فراهم آورده اند، در حرکت کنند<sup>۴</sup>.  
و همچنانکه از چنگک و ارغنون، در آن هنگام که تارهایشان با

---

۱ - نقل از انجیل متی ( ، باب شانزدهم ) : « . . . آنگاه عیسی بشاکردان خود  
گفت اگر کسی خواهد متابعت من کند باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته از عقب  
من آید . » « کازینی » مفسر معروف کمدی الهی معتقد است که این اشاره بیشتر در مورد صلیبی که  
صلیبی‌ها بردوش داشتند بکار رفته است تا نشان فروتنی و حقارتی که منظور انجیل است . زیرا  
در این مورد سخن مربوط با روح جنگجویان مسیحی است که در فلک مریخ بر می‌برند .

۲ - درین بند و بند پیش ، سه بار کلمه « مسیح » Cristo در قافیه شعر آمده و هر سه بار  
این کلمه با خودش قافیه آورده شده است ، زیرا چنانکه قبلاً گفته شد دانه در هیچ جا « مسیح » را از  
روی احترام با کلمه دیگری در قافیه شعر نمی‌آورد . در سرودهای دوازدهم ، نوزدهم ، سی و دوم  
بهشت همین نکته رعایت شده است .

۳ - اشاره ببدن صلیب شده مسیح .

۴ - « سایه‌ای که آدمیان برای دفاع خود فراهم می‌آورند . . . » : خانه یا کارگاهی که مردمان بنا  
میکنند تا در درون آن بر بربند و از خویش در مقابل خطر و گرما و غیره دفاع کنند . - هنرمندی و  
ریزه کاری : آنچه برای بنیاد کردن بنا و آنچه برای آراستن آن انجام میشود .

## بهشت

هماهنگی بلرزد، زمزمه‌ای شیرین<sup>۱</sup> برمیآید که حتی برای آن کسان که با نت موسیقی آشنائی ندارند دلپذیر است،

از فروغهایی که در آنجا دیدم، سرودی خوش آهنگ در روی صلیب بگوش میرسید که مرا بی آنکه بمفهوم همه کلمات آن پی‌برم، شیفته خود میکرد.

با این همه دریافتم که اینها کلمات سرودی تجلیل‌آمیزند، زیرا همچون کسی که گوش فرا دهد ولی خوب نشنود، میشنیدم که: «برپای خاسته‌ای» و «پیروز شده‌ای»<sup>۲</sup>.

چنان شور و عشق فرایم گرفته بود که تا آن زمان هرگز چیزی با بندی چنین دلپذیر بخود پیوندم نداده بود.

شاید که سخنانم گستاخانه نمایند، زیرا که این سخنان لذت‌دیدار آن دیدگان زیبا را که چون بدانها مینگرم جمله آرزوهایم برآورده میشوند کمتر از آنچه هست جلوه میدهند<sup>۳</sup>؛

۱ - dolce tintinno : تین‌تین شیرین ( رجوع شود صفحه ۱۲۶۴، شرح ۲ ) ... درین بند سه کلمه tintinno و inno و apparinno قافیه آمده، که تلفظ هر سه کلمه طنین آلات موسیقی را دارد، و این از شاهکارهای شمری داته است.

۲ - risurgi و vinci : این دو کلمه از سرود لائینی کلیسا در جشن تجلیل صلیب گرفته شده : « Vicit leo de tribu Iuda , radix David » و درین صورت طبعاً طرف خطاب آنها عیسی است. ولی عقیده برخی از مفسرین بر اینست که طرف این دو خطاب خود داته است که از ظلمات گناه تا بدین فلک بالا آمده و تا این حد در راه پیروزی معنوی پیش رفته است.

۳ - یعنی : شاید گفتن اینکه «هرگز پیوندی چنین دلپذیر ندیده‌ام» این مفهوم را داشته باشد که جاذبه فراوان دیدگان بئاتریس ( جاذبه ایمان و حقیقت ) ازین کمتر در من اثر داشته است، و درین صورت این سخن من گستاخانه بنظر آید؛ در بند بعد توضیح داده میشود که چنین نیست.



... زیرا که در دل این فروغ خیره‌کننده ، مسیح چون برقی میدرخشد (صفحه ۱۳۱۹)

---

## سرود چهاردهم

---

اما آنکس که توجه بدان کند که آن مهرهای زندهٔ جملهٔ زیبایها<sup>۱</sup>  
با بالاروی اثری فروتر مییابند، و نیز توجه کند که من هنوز بسوی آنها  
نگریسته بودم،  
مرا از آن خطائی که خویشتن را بدان متهم میکنم تا مگر خود را  
بیخشایم تواند بخشید، و صداقتم پی تواند برد، زیرا که فرصت درک این  
لذت مقدس از دست نرفته بود،  
از آنرو که هرچه بالاتر روند، این لذت فروتر میشود.

---

۱- دیدگان بئاتریس؛ تشبیه دیده به مهر از آن جهت صورت گرفته که مهری که بر چیزی  
زده میشود، در حکم صحنه‌ای است که بر آن گذاشته میشود، و دیدگان بئاتریس دو مهر زنده‌ای هستند  
که صحنهٔ جملهٔ زیبایها باند، زیرا که این دو دیده مظهر حقیقت کاملند. برخی از مفسرین مراد از این  
مهرها را افلاک شمرده‌اند.



# سرود پانزدهم

## آسمان پنجم : فلك مریخ شهبواران مسیح

داته و بتاتریس در فلك پنجم (فلك مریخ) که نازه یا بدان نهاده اند  
بسر میبرند و با اولین دسته از ارواح ساکن مریخ مواجه هستند .  
صحنه تاهری این سرود فلك مریخ است، ولی صحنه واقعی آن را باید روی زمین ،  
یعنی فلورانس قرن یازدهم تا قرن سیزدهم دانست . آسمان مریخ درین سرود جایی  
است که از آن بروی زمین نظر افکنده میشود تا زندگی فساد آلوده شهری که برای  
داته بسیار عزیز است با تلخی ولی با استادی تمام در نظرها مجسم شود. درین سرود و سرودهای  
بعد که بمریخ ارتباط دارد ، دیگر سخن از بختهای طولانی و غامض علم الهیات نمیرود،  
زیرا «سربازان مسیح» که در مریخ بسر میبرند با این بختها آشنائی ندارند .  
دو سرود بعد نیز صرف تصویر همین «تابلو» فلورانس شد ، و این هر سه  
سرود را از عالیترین سرودهای کمدی الهی دانسته اند .



## سرود پانزدهم

اراده نیکو، که همواره میوه آن عشقی است که روی بجانب نکوئی  
دارد ( همچنانکه از آزمندی اراده بد میزاید<sup>۱</sup> )،  
این ارغنون خوشنوا<sup>۲</sup> را خاموش کرد، و تارهای مقدسی را که بادست  
آسمان<sup>۳</sup> از آنها آهنگ زیروم برمیآید از صدا بازداشت .  
این ارواح مسعود که در خاموشی همداستان شدند تا درمن شوق پرشش  
برانگیزند ، چسان در برابر خواهشی بجا ناشنوا میتوانند ماند ؟  
حق است که آنکس که خویشتن را بعشق چیزهایی ناپایدار جاودانه  
ازین چنین عشق محروم میدارد، کیفری بیند که پایانبش نباشد .  
همچنانکه گاه در آرامش پر صفا و تابناک آسمان بنا کهان آتشی  
میگذرد<sup>۴</sup> و دیدگانی را که تا آندم بیحرکت بوده اند برهم میزند ،  
و اگر این نبود که در آنجائی که این آتش از آن جدا میشود، جای

---

۱- ابن همان مبحث عشق نیکو و عشق بد است که اساس نظریه فلسفی افلاطون بشمار  
میروند، و در سرودهای چهاردهم و پانزدهم برزخ بتفصیل در باره آن بحث شده است . منظور شاعر  
در اینجا اینست که علاقه این ارواح بهشتی بجلب رضایت خاطر او و پاسخ بسؤال وی باعث شد که  
اینان دست از سرود خوانی بدارند و خاموش شوند .

۲- نشان صلیب که از دهان ارواح ساکن آن آواز برمیآید . در سرود پیش این صلیب به  
چنگ تشبیه شده بود .

۳- در اصل *la destra del cielo* : دست راست آسمان ؛ اشاره به «دست آسمانی»

۴- شهاب ثاقب (تیرشهاب) .

## بهشت

هیچ نوری خالی نمیماند و خود این آتش را نیز عمری کوتاه است<sup>۱</sup>، در آن صورت چنین آتشی اختر می نمود که تغییر مکان دهد ،  
بهمینسان ، از نوك بازوی راست ، اختری از این مجموعه ستارگان  
فروزان<sup>۲</sup> تا بیای صلیب پیش رفت ،  
و این گوهر از نوار خود جدا نشد ، بلکه بازویهای مستقیم طول  
خط را در نور دید<sup>۳</sup> و آتشی نمود که در پس مرمی نهفته باشد<sup>۴</sup> .  
اگر سخن بزرگترین نغمه پرداز خویش را باور داریم<sup>۵</sup> ، باید گفت  
که روح «انکیزه» ، در آن هنگام که در «الیزو» پسر خویش را شناخت ،  
با چنین مهری بجانبش دوید<sup>۶</sup> .

۱- یعنی: اگر این ستاره ای واقعی باشد که از آسمان جدا شده، بناچار باید جای آن خالی بماند، و چون هیچ ستاره ای در آسمان کم نمیشود پس این نور گذران واقعاً اختری نمیتواند بود . از طرف دیگر این آتش ناپدید میشود ، در صورتیکه اگر ستاره ای واقعی باشد میباید بفرس جدا شدن از قسمتی از آسمان بقسمتی دیگر از آن منتقل شود .

۲- اشاره به ارواح فروزانی که بشکل صلیب در کنار هم جای گرفته اند .

۳- یعنی : این روح بجای اینکه فاصله نوك یکی از دو شاخه افقی صلیب را تا نوك بزرگین شاخه عمودی آن بخط مستقیم طی کند و برای این کار از فضا بگذرد ، شاخه افقی صلیب را تا وسط آن طی کرد و از آنجا در طول شاخه عمودی روپیش آمد، و بدین ترتیب در تمام مسیر خود از صلیب جدا نشد

۴- اشاره بروح که در درون پوشی از فروغ خود پنهان شده و حکم شعله چراغی مرمین را دارد .

۵- *nostra maggior Musa* : و بر ژیل . - «اگر باور کنیم» : اشاره بدانکه این گفته با معتقدات مذهبی مسیحی جور در نمیآید ، زیرا که روحی غیر مسیحی نمیتوانسته است با الهامی خدائی پسرش را بشناسد و بجانب او رود .

۶- در کتاب ششم «ائیس» و بر ژیل نقل شده که روح «انکیزس»، پدر انثاس (رجوع شود سرود اولدوزخ) در الیزو *Elisio* (جائی از دنیای مردگان که بقیده یونین خاص ارواح نکوکاران و دادگستران بود) در جمع ارواح زادگان خویش که میباید بعدها بجهان آیند، روح «انثاس» را دید و بجانبش دوید و با خرسندی بدو گفت : «آخر آمدی!»

## سرود پانزدهم

« O sanguis meus, o superinfusa

Gratia Dei, sicut tibi, cui

Bis unquam coeli ianua reclusa ? »<sup>۱</sup>

این فروغ چنین گفت ؛ لاجرم من توجه خویش را معطوف بدو کردم،  
آنگاه نظر بیانورم افکندم و ازین، و آن جانب بیک اندازه اسیر شگفتی  
شدم<sup>۲</sup> ؛

زیرا که در دیدگان او چنان لبخندی گدازان دیدم<sup>۳</sup> که پنداشتم  
که با دیدگان خویش بحد اعلائی برکتی که بمن اعطا شده بود و هم  
به بهشت خود راه یافته‌ام .

آنگاه آن روحی که صدا و حالتش شادی میبخشید ، دردنباله آغاز  
کلام خود سخنانی چنان عمیق گفت که مفهوم آنها را دریافتم ،  
ونه از روی اختیار ، بلکه از راه اجبار بود که وی خویش را از  
من نهان داشت ، زیرا که اندیشه او از حدود بشری بالاتر رفت ،

۱ - سه مصرع لاتینی که معنای آن چنین است : « ای خون من ، ای که برکت  
خداوند بدین فراوانی شامل تست ، بروی چه کس چون بروی تو در آسمان دوبار گشوده  
شده است ؟ » طرف این خطاب دانه است و اشاره روحی که سخن میگوید بدین است که دانه  
یکبار در طول زندگی خود بدینجا آمده و یکبار نیز پس از مرگش خواهد آمد . - اشکالی که در اینجا  
پیش میآید، گذشته از آنکه چگونه شاعر تا بدین حد به بهشتی بودن خود اطمینان دارد ، اینست که وی  
قبلا در سرود دوم دوزخ تذکر داده بود که پیش ازین پولس رسول نیز در دوران زندگانش  
بآسمان رفته بود . بهترین تعبیری که میتوان کرد اینست که دانه بآسمان رفته تا شایسته بهشتی  
شدن شود ، در صورتیکه پولس این شایستگی را بیشایش داشته است، و بنابراین صعود او را در  
این مورد با صعود دانه یکسان نمیتوان شمرد .

۲ - یعنی : سخن روح بهشتی که مرا «خون خود» (زاده خود) خوانده بود و دیدار دیدگان  
بناظر بر آنکه بر اثر بالا رفتن از فلکی بفلک دیگر فروغشان افزوتر شده بود و من تا این لحظه در فلک  
مریخ بدانها تنگنریسته بودم ، بیک اندازه مایه تعجب شد .

۳ - این تعبیری است که همجا در مورد لبخند ارواح بهشتی بکار میرود ، زیرا این لبخند  
بصورت افزایش فروغ آنها تجلی میکند .

## بهشت

و چون کشیدگی کمانِ مهر سوزانش چندان بنرمی گرائید<sup>۱</sup> که  
سخنان وی تا بحد ادراک ما فرود آمد<sup>۲</sup> ،  
نخستین کلام او که معنی آنرا دریا فتم این بود که : « متبارک باشی<sup>۳</sup> ،  
ای سه گانه واحد<sup>۴</sup> که بخاندان من تا بدین اندازه لطف ورزیده ای<sup>۵</sup> ! »  
و بگفته خود افزود که : « پسر جان ، شوقی دلپذیر و ممتد که  
باخواندن آن کتاب بزرگی که هرگز سپید و سیاهش را تغییری عارض  
نمیشود در من پدید آمده بود<sup>۶</sup> ،  
در این فروغی که از درون آن باتو سخن میگویم ، بادست تو  
و در پرتو وجود این بانوئی که ترا برای پروازی چنین بلند بالویر داده ،  
تسکین یافت<sup>۷</sup> .

- ۱ - یعنی : سخنان اولیه او برای من نامفهوم بود ، نه از آن جهت که وی نعمد داشت که چنین سخن گوید ، بلکه از آن دو که او بر اثر تردیدی بیشتر با کانون سعادت ازلی (ذات الهی) طبعاً طوری حرف میزد که برای آدمیان بافهم محدود بشری قابل ادراک نبود ، فقط وقتی که وی سطح سخنان خود را پائین آورد من توانستم معنی آنها را تا حدی دریابم .
- ۲ - یعنی : وقتیکه وی طوری حرف زد که برای من قابل درک شد ...
- ۳ - نقل از تورات (کتاب مزامیر داود ، مزمور صدوسوم) : «... ای جان من ، خداوند را متبارک بخوان ، هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک بخواند .»
- ۴ - یعنی : ای خداوند که در سه صورت پدر و پسر و روح القدس تجلی میکنی و با این وصف یکی بیش نیستی .
- ۵ - اندکی بعد معلوم میشود که روحی که سخن میگوید ، روح جد بزرگ داته است ، بدین جهت است که در مورد داته به «خون من» و «خاندان من» اشاره میکند .
- ۶ - «شوقی ممتد» : اشاره بفاصله بین زمان مرگ گوینده (۱۱۴۷) و زمان سفر داته به بهشت (۱۳۰۰) . - «کتاب بزرگی که...» کتاب تقدیر و علم لدنی . - «سپید و سیاه آن...» : اشاره بدانکه مندرجات آن قطعی است و تغییر نمیتواند کرد .
- ۷ - یعنی : شوقی که از هنگام مرگ خویش تا کنون برای دیدار تو داشتم از آن بود که با علم الهی میدانستم که روزی این سعادت را خواهی یافت و زنده با آسمان خواهی آمد ، و اکنون که ترا دیدم و دانستم که بادست راهنمایی آسمانی چون بانریس بدینجا آمده ای ، ارضاء شد .

## سرود پانزدهم

تو پنداری که اندیشه‌ات از سرچشمه وجود آن کس که اول‌الاولین  
است<sup>۱</sup> جاری میشود تا بمن رسد ، همچنانکه اگر واحد را شناخته باشند ،  
بینج و شش دست توانند یافت<sup>۲</sup> ؛

لاجرم از من نمی‌رسی که چه کسم و چرا در این جمع شادمانان  
از هر روح دگر بر تو شادمانتر مینمایم .

آنچه پنداری عین حقیقت است ، زیرا خردان و بزرگان که با آن  
زندگی دمسازند<sup>۳</sup> در آن آئینه‌ای مینگردند که تو ، حتی پیش از آنکه  
اندیشه‌ای در ضمیر آورده باشی ، اندیشه‌ات را در آن نشان میدهی<sup>۴</sup> .

اما برای ارضای نکوتر آن عشق مقدسی که من با دیدگانی جاودانه  
گشوده در آن بیدارم<sup>۵</sup> ، و در عالم شوقی دلپذیر تشنه‌ام نگاه میدارد ،

میل دارم که صدای تو با اطمینان و شادمانی و با صراحت اراده و میل  
را بمن ابراز دارد تا من پاسخی را که هم اکنون برای آن آماده دارم  
بر زبان آرم<sup>۶</sup> .

۱ - خداوند .

۲ - یعنی : از من سئوالی در باره هویت نمی‌کنی ، زیرا فکر میکنی که چون بدانجائی  
رسی که خداوند را بشناسی خود بخود هويت مرا در خواهی یافت ، همچنانکه در علم ریاضی  
وقتی که عدد يك (واحد) مقیاس قرار گیرد ، با سائی بینج و شش ، یعنی سایر اعداد دست میتوان  
یافت . این اساس فرضیه معروف فیثاغورس است .

۳ - اشاره با ارواح بهشتی که در درجاتی بیشتر یا کمتر از سعادت ازلی بسر می‌برند .

۴ - آئینه : خداوند که همه چیز در او منعکس است .

۵ - اشاره به تأمل جاودانی ارواح بهشتی در ذات الهی .

۶ - یعنی با آنکه روح بهشتی میداند که کنه اندیشه داته چیست ، باز برای آنکه مقررات

سؤال و جواب اجرا شده باشد «باید» شاعر زبانی به پرسش بگشاید . داته خود در کتاب دیگرش  
*De vulgaris Eloquencia* مینوسد : «خداوند نیز در آن وقت که با آدم در باغ بهشت تنها  
بود ، با آنکه میدانست نیت درونی وی چیست ، از او خواست که از وی سؤال کند تا پاسخ شنود .»

## بهشت

بسوی بئاتریچه نگرستم ، ووی پیش از آنکه کلامی گفته باشم سخنم  
را بشنید و لبخند زنان بمن اشارتی کرد که بالهای شوقمرا امکان پروازی  
بلندتر داد<sup>۱</sup> .

آنگاه چنین آغاز سخن کردم : « از همان دم که مساوات نخستین<sup>۲</sup>  
بر شما روی نمود ، عشق و درایت در نهاد هر یک از شما وزنی یکسان  
یافت ؛

زیرا که این دو ، در آن خورشیدی که بر شما میتابد و با گرمی و  
فروغ خویش شمارا میگدازد ، چنان همپایه اند که هیچ تشبیهی این تساوی  
را مجسم نتواند کرد .

اما ، در نزد آدمیان ، اراده و اندیشه بعلتی که بر شما نیکو روشن است  
بالهائی با قدرت پرواز یکسان ندارند ؛

لاجرم من که وجودی فناپذیرم ، این عدم تساوی را در خویش  
احساس میکنم ، و بالطبع جز از صمیم دل ترا از بابت این استقبال پدرا نه  
سپاس نمیتوانم گفت .

از تو ای گوهر زنده ای که آراینده این مجموعه گرانبهای جواهر  
نشانی<sup>۳</sup> ، مسئلت دارم که نامت را بمن بگوئی و شادم کنی . »

۱ - یعنی : بئاتریس موافق پرسش من بود و این موافقت او آتش اشتیاقم را برای شوال  
بیشتر دامن زد .

۲ - *la prima equalita* : خداوند که چون همه حسنات بعد اعلی یعنی بصورت  
بینهایت در اوج جمع است و ازین حیث جمله این حسنات وضعی مشابه دارند ، «مساوات مطلق» یا  
«مساوات نخستین» محسوب میشود .

۳ - گوهر ، در اصل : *topazio* ، باقوت زرد که درینجا بمفهوم کلی جواهر بکار رفته  
است . - مجموعه جواهر نشان گرانبها *gioia preziosa* : صلیبی که این ارواح بهشتی بر آن  
جای دارند . - برخی نیز این اشاره را بطور کلی مربوط به مریخ دانسته اند .

## سرود پانزدهم

وی پاسخ داد: «ای شاخ و برگ من، که حتی در آن هنگام که  
انتظارت را میبردم مایه دلخوشیم بودی، من ریشه تو بودم<sup>۱</sup>»  
و آنگاه بمن گفت: «آن کس که خاندان تو نامش را از وی ستانده<sup>۲</sup>،  
و او خود صدسال و هم بیش از آن در حلقه اول بر گرداگرد کوه چرخیده  
است<sup>۳</sup>،  
پسر من نیای بزرگ تو بود. لاجرم ترا باید که با احسان خویش  
دوران دراز کفاره او را کوتاه کنی.»

فلورانس، در درون حصار کهنش که هنوز از آن زنگ ساعت اولین

۱ - کوینده این سخن چنانکه قبلاً نیز گفته شد، روح شخصی است بنام «کاچا گویدا»  
Cacclaguida که در آخر سرود نامش برده میشود. وی که جدایی دانه بود در حدود سال  
۱۰۹۰ متولد شده و در ۱۱۴۷ وفات یافته بود و شخصیت محترمی بود که نامش چندبار در اسناد  
دولتی و رسمی فلورانس آمده است. - ای شاخ و برگ من *o fronda mia*: اشاره  
بدانکه تو با فاصله زیاد از من بوجود آمده ای، همچنانکه برگ درخت با همه فاصله خود  
بحقیقت از ریشه و ساقه سر بر میزند. - «حتی در آن هنگام که ...» یعنی: حتی در آنوقت  
که بدینا نیامده بودی و من انتظارت را میبردم، با وجود رنج انتظار بامید دیدارت دلخوش  
بودم.»

۲ - اشاره به الیکیری اول *Alighiero*، پسر «کاچا گویدا» وجد دوم دانه کهنم  
خانوادگی شاعر (آلیگیری *Alighieri*) از او آمده است. وی پدر «بلین چیونه» بود که «الیکیری»  
دوم (پدر دانه) از او بدینا آمد.

۳ - یعنی: بیش از صدسال است که در حلقه اول برزخ که خاص مغروران است کفاره  
کناه غرور خویش را پس میدهد. ظاهراً این غروریشگی در خاندان دانه ارثی بوده، زیرا  
وی در سرود سیزدهم برزخ اعتراف میکند که خود اولین باید بدین جرم پس از برگ به برزخ آید  
و کفاره دهد (برزخ، صفحه ۷۴۸، شرح ۲) - صدسال و هم بیش: ظاهر آنست که دانه در ستیغیت، زیرا «الیکیری»  
بعد از سال ۱۲۰۱ مرده بود. - حلقه اول *la prima cornice*: حلقه اول برزخ. مفهوم برزخ  
در اینجا مستتر است، زیرا در کلمه *Cornice* قط برای حلقه هشتگانه برزخ بکار  
رفته است. - «بر گرداگرد کوه»: کوه برزخ.

## بهشت

وسومین بگوش میرسد با قناعت و عفاف در صلح و صفا میزیست<sup>۱</sup> .  
هنوز دستبند و نیمتاجی نداشت ، و نه زنانی که کفشهای آراسته برپای  
داشته باشند<sup>۱</sup> ، و نه کمر بندهایی که در دیده بینندگان از صاحبان خویش  
زیباتر نمایند .

هنوز دختر بهنگام ولادت مایه ترس پدر نمیشد ، زیرا که زمان  
ازدواج و کابین او نه در جهتی و نه در جهت عکس آن ، از حد اعتدال فراتر  
نمیرفت<sup>۲</sup>

۱ - ازین بند تا آخر این سرود را از زیباترین قطعات کمده الهی دانسته اند . دانه  
درین اشعار تابلو بدیمی از فلورانس کهن و فضائل مردمان آن ترسیم میکند و آنرا در برابر فلورانس  
فاسد و هوسران دوره خویش میگذارد . - « در درون حصار کهنش » : در درون برج و باروهای  
قدیم آن که لودوران امپراتوری روم باقی مانده بود . - « ساعات اولین و سومین » e terza e nona  
از لحاظ کلیسا ، روز بچهار قسمت تقسیم میشود که هر قسمت آن شامل سه ساعت بود و این چهار قسمت  
بر رویهم اتر ساعت شش باعداد تا شش عصر را شامل میشوند . درین تقسیم بندی چهار گانه که از نظر  
قزائت ادعیه و انجام نمازهای مذهبی صورت گرفته بود ، terzo قسمت اول محبوب میشد که شامل ساعت  
شش تا نه یا اعداد بود و nona قسمت سوم که از ظهر تا سه ساعت بعد از ظهر را شامل میشد .  
بدین ترتیب « زنگ ساعات اولین و سومین » معنی ناقوسهایی را میدهد که در ساعات نه صبح و  
سه بعد از ظهر نواخته میشد . این ناقوس متعلق ب کلیسائی بنام Badia بود و در کنار برجی قرار  
داشت که در حصار قدیمی شهر ساخته شده بود .

۲ - « کفشهای آراسته برپای داشته باشند » contigiate ؛ مفهوم این کلمه قدیمی  
ایتالیائی که امروزه بکلی فراموش شده ، بطور قطعی معلوم نیست . تعبیری که عادتاً از آن میکنند  
همانست که هر شب آمده است ، و منبع همه مفسرین در این مورد « بونی » است که مینویسد : « کوتیجیا »  
کفشی است که چرمهای پر نقش و نگارش بصورت حلقههایی کرد پارا فرا گیرد .

۳ - یعنی : در آن زمان بمحض تولد دختری پدرش از آن نگران نمیشد که چطور  
برای این دختر هر چه زودتر شوهری پیدا کند تا مسئولیت گمراهی و فساد او را بر گردن نگیرد ،  
و چطور چیزی سنگینی فراهم آورد تا کسان بطمع آن بخواستگاری دخترش آیند . - افراط و تفریطی  
که شعر همان اشاره میکند مربوط بهمین ازدواج و جهیزیه است .



## سرود پانزدهم

هنوز در این شهر خانه‌هایی تهی از خانواده دیده نمیشد<sup>۱</sup>، و هنوز «سارداناپالو»<sup>۲</sup> بی بدانجا نیامده بود تا نشان دهد که در يك اطاق جمعیتوانند کرد<sup>۳</sup>.

هنوز «اوجلاتویوی» شما از «موتهمالو» بالاتر نرفته بود، اما «موتهمالو» همچنانکه در بالاروی خود مغلوب شد، در انحطاط خوش نیز مغلوب خواهد شد<sup>۳</sup>.

«بلین‌چیون برتی» را دیدم که با کمربندی از چرم و استخوان برآه

۱ - نظر واقعی داتنه درینجا معلوم نیست. بعضی معتقدند که اشاره لو بوجود کاخهای بزرگ اعیانی است که خانواده های ساکن آنها نمیتوانند همه قسمت‌های آنها را اشغال کنند و بناچار قسمتی از بناهای آن خالی و بی‌مصرف میماند. بعضی دیگر آنرا مربوط به خانه‌هایی میدانند که صاحبانشان بر اثر اختلافات سیاسی و داخلی شهر، تبعید شتند. برخی نیز منظور از این اشاره را نبودن بچه‌ای در خانواده‌ها میدانند. - مفسرین قدیمی عموماً نظریه اول را ابراز داشته‌اند.

۲ - سارداناپالو (Sardanapalo) بلاتینی (Sardanapalus) پادشاه افسانه‌ای آشور در دوهزار و هفتصد سال پیش که از او همواره بنام پادشاهی بسیار عیانی و شهوت‌ران یاد میکنند. «اوروزیوس» که با احتمال قوی داتنه بکتاب او بنام «برضد بت پرستان» نظر داشته. ویرا «آخرین پادشاه سوریه» می‌شمارد و بدو لقب *corrotto più che femmina* «فاسدتر از زن» میدهد. - «نشان دهد که در يك اطاق چه میتوان کرد». بنظر مفسرین قدیمی اشاره به شهوترانی‌هایی است که در يك اطاق صورت می‌گیرد، و بعقیده برخی دیگر از مفسرین اشاره به تنبلی و تن‌آسانی با اشاره بفساد و رشوه خواری است. با توجه بسیاق مطلب، قاعدتاً نظر اول صحیحتر بنظر میرسد.

۳- اوجلاتویو Uccellatoio نپهای در نزدیک فلورانس است که چون از ناحیه «بولونیا» بفلورانس می‌آمدند، شهر را اولین بار از آنجا میدیدند. - موتهمالو Montemalo که تلفظ کنونی آن موتهماریو Montemario است، نپه‌ای است که شهر رم قبل از همه‌جا از آن دیده میشود. مفهوم این بند اینست که در آن زمان هنوز شهر فلورانس از لحاظ جمعیت و تجمل از روم بالاتر نرفته بود، و همچنانکه امروزه از حیث شکوه و جلال از رم برتر است و برای سقوط آن نیز از سقوط و ویرانی رم شدیدتر خواهد بود.

## بهشت

خودمیرفت ، و زتش را دیدم که از برابر آئینه خوش بازآمده بود بی آنکه  
چهره را رنگ و روغن زده باشد <sup>۱</sup> .

و «نرلی‌ها» و خاندان «وکیو» را دیدم <sup>۲</sup> که پیوشیدن پوستی بی‌خز  
اکتفا کرده بودند، و زنانشان را دیدم که یکسره بکار دوك و نخ اشتغال  
داشتند .

بسی نیکخت بودند ، زیرا که هر يك از آنان آ که بود که گوش  
در کجا خواهد بود <sup>۳</sup> ، و هنوز هیچیک نگران آن نبود که شوش بستر او  
را بخاطر فرانسه ترك گوید <sup>۴</sup> .

یکی هوش و حواس خوش را بگهواره داده بود و برای آرام کردن

---

۱ - باین چیون برتی Bellincion(e) Berti ارشد یکی از خاندان های برجسته  
فلورانس که از دختر او «گوالدرادا» قبلا با علاقمندی در سرود شازدهم دوزخ سخن رفته است .  
از زندگی وی اطلاع زیادی در دست نیست بجز همین که داشته او را مظهر کامل يك فلورانس شریف  
و موفقی معرفی میکند که سادگی را با فضائل دیگر در آمیخته است . «ویلانی» از مفسرین قدیمی  
کمدی الهی او را « بهترین و شریفترین نجیب زاده فلورانس » نامیده است .

۲ - اشاره بگفته «فرافیلیو دبلو آگاساری» راهب معاصر داته : « رنگ و روغن صورت  
زنان ، چهره شیطان است که بر روی چهره خداوند نهاده شده است . »

۳ - نرلی‌ها Nerli و «وکیتی‌ها» Vecchietti (خاندان وکیو Vecchio) دو خانواده  
قدیمی و بزرگ فلورانس بودند که هر دو از «گوئلف‌ها» طرفداری میکردند .

۴ - یعنی : یعنی داشت که او و شوهرش را بی‌سبب از شهر تبعید نخواهند کرد تا در  
غربت بمیرند ، و میدانست که گور او در همان فلورانس خواهد بود .

۵ - مردم فلورانس اصولا بزرگان بودند و درین راه باطراف و اکناف جهان سفر میکردند ،  
چنانکه در زمان مغول ایران هم آمدند و تجارتخانه‌هایی تأسیس کردند . ولی توجه بزرگانان  
فلورانسیش از همه جا بر آنست که بزار پروتزی برای کالاهای ایشان بود ، و داته ازین شاکتی  
است که مردان شهر زبهای خوش را تنها میگذازند و خود برای سوداگری با سرافی راه فرانسه  
را در پیش میگیرند

## سرود پانزدهم

كودك آن زبانی را بكار میبرد که دل پدران و مادران را از شادی میآکند<sup>۱</sup> ؛  
دیگری ، کیسوی دوک خود را میکشید<sup>۲</sup> و در جمع کسانی از  
ماجرای «ترواییان» و از «فیزوله» و «روم» داستان میگفت<sup>۳</sup> .

در آن دوران ، وجود کسانی چون «چانگلا» و «لایوسالترلو» امری  
بود که شگفتی میآورد ، همچنانکه امروز وجود کسانی چون «چین چینانو»  
و «کورنیلیا» چنین میکند<sup>۴</sup> .

بچنین زندگی آرام و زیبایی در این شهر ، بدین اجتماعی که اعتماد  
بر آن حکومت میکرد ، و به میهمانخانه‌ای<sup>۵</sup> چنین دلپذیر بود

۱ - زبان کودکانی که در سخن گفتن با بچه‌ها بکار می‌رود .

۲ - اشاره برشتن پشم .

۳ - ترواییان Troiani ( سرودهای اول و ۲۶ و ۲۰ دوزخ، سرود ۱۲ دوزخ و ۶ بهشت) -  
فیزوله Fiesole ( سرود ۱۵ دوزخ ) . - اشاره بداستانهای کهن مربوط به آمدن ترواییها به  
ایتالیا و ایجاد شهرهای فیزوله و روم بدست آنها .

۴ - چانگلا Cianghella ، خانمی از خاندان فلورانس توزا Tosa که مامسراته  
بود و تا سال ۱۳۳۰ زیست . این خانم بیوه زنی زیبا و خوشگذران بود و چنان در عیاشی افراط  
میکرد که نامش برای توصیف زنان هوسران و فاسد صورت ضرب‌المثل درآمده بود . «لانا» مفسر  
قدیمی کمدی الهی میگوید که وی همه مدهای تازه لباس زنانه را در دوره خود ابداع کرد و  
ازین راه پیراهنهای ساده زنان را بصورتی هوس‌انگیز و غیرعقلانه درآورد . - «لایوسالترلو»  
Lapo Salterello : قانونگذار و شاعر فلورانس که در مبارزه دسته‌های سیاسی در دوره داتِه  
نقش مهمی داشت و در سال ۱۳۰۲ بدست «سیاه‌ها» تبعید شد . بمعنیه مفسرین قدیمی کمدی  
الهی ، داتِه درینجا از او بصورت مردی شهوتران و فاسد یاد کرده ، ولی مفسرین جدیدتر معتقدند  
که اشاره شاعر بدو مربوط بهمین زندگی اخلاک‌گراانه و علاقه وی به تقنین و فساد سیاسی بوده  
است . - چین چینانو Cincinnato ( در اصل لاتین سین‌سیناتوس Cincinnatus ) دیکتاتور  
رومی که سادگی او ضرب‌المثل بود ( سرود ششم بهشت ) . - کورنیلیا Corniglia ( در اصل لاتین  
Corneliae ) بانوی معروف رومی ، دختر سیبیون افریقائی سردار بزرگ روم و مادر گراکها  
که ترجیح داد که شوهرش یک رومی ساده باشد تا پادشاه یک کشور غیر رومی ( سرود چهارم دوزخ) . -  
داتِه تذکر میدهد که همچنانکه در زمان «گاجا گویدا» جد اعلی او وجود زن و مردی فاسد شگفت آور  
بود ، در زمان داتِه وجود زن و مردی صالح مایه تعجب است .

۵ - میهمانخانه‌ای ostello : اشاره بزندگان مرفه و امن .

که مریم که با یانگ بلندش فرامیخواندند ، مرا اجازت ره یافتن داد<sup>۱</sup> ، ومن درتعمید گاه کهن شما ، دردمی ، هم مسیحی وهم «کاجا گویدا» شدم<sup>۲</sup> .

«موروتو» و «الیزئو» برادران من بودند<sup>۳</sup> ؛ زنم از دره «پادو» آمدو از همانجاست که نام خانوادگی تو سر برزد<sup>۴</sup> ؛

سپس بدنبال امپراتور «کورادو» رقتم<sup>۵</sup> ، و هنر نمائیهایم ویرا چندان پسند افتاد که شمشیر شهسواری خویش را بر کمرم بست .

درپی او، بپیکار با آن آئین فساد آلوده‌ای که پیروانش بخاطر قصور شبانان

۱ - یعنی : مادرم بهنگام وضع حمل من مثل غالب زنان مسیحی فریادکنان مریم مقدس را بکمک میطلبید، و درچنین حالی بود که من بدینا آمدم .

۲ - «تعمید گاه کهن» : کلیسای معروف «سن جووانی» (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ) مرکز بزرگ تعمید درفلورانس . - کاجا گویدا Cacciaguida جداعلای داته . - «هم مسیحی» وهم کاجا گویدا شدم<sup>۳</sup> : یعنی هم تعمیدم دادند وهم نامی برمن نهادند .

۳ - موروتو Moronto و الیزئو Eliseo دو برادر کاجا گویدا که هیچ اطلاعی از زندگی آنان در دست نیست . - در باره کلمه «الیزئو» اختلاف بسیار است ، زیرا میتوان شعر داته را بدین صورت نیز معنی کرد که «موروتو برادر من و الیزه‌ای بود» ، یعنی برادر من و بزرگ خاندان «الیزه» بود . همچنانکه من بزرگ خاندان «الیگیری» شدم . این احتمال ازینجا تقویت میشود که در این شعر فعل بود (fu) بصورت مفرد بکار رفته و نه جمع که مربوط به دوتفر بشود . با این وصف غالب مفسرین عقیده دارند که این دو اسم ، اسامی دو برادر داته است .

۴ - دره «پادو» Pado : دره رودیو ، در شمال ایتالیا . - زنم : «آلیگیرا دپلی آلیگیری» Alighiera degli Alighieri که بگفته «بوکاپیو» برای حفظ نام اجداد خویش پسرش را «آلدیگیری» نامید و اندک اندک حرف «د» حذف شد و این نام بصورت «الیگیری» درآمد که بعدها نام خانوادگی داته شد .

۵ - از نظر تاریخی ، «امپراتور کورادو» lo ' mperador Currado کنراد سوم Konrad III امپراتور آلمانی «سویا» است که عم «فردریک ریش قرمز» امپراتور معروف آلمان بود . کنراد سوم از سال ۱۱۳۸ تا ۱۱۵۲ امپراتور بود و در ۱۱۴۷ با تفاق لوئی هفتم پادشاه فرانسه فرماندهی فوای مسیحی را در دومین جنگ صلیبی با مسلمانان که سن برنارد معروف بانی آن بود داشت وجداعلای داته نیز در زمان همین امپراتور زیسته بود . ولی این امپراتور هیچوقت بذاك بقیه در صفحه بعد

---

## سرود پانزدهم

---

شما آنچه را که بحق مال شماست غصب میکنند ، همت گماشتم ' .  
در آنجا ، بادست این مردم تنگین از قید دنیای فریبنده که علاقه  
بدان ارواحی چنین فراوان را پیستی میکشاند رستم ،  
واز شهادت ، بدین صلح رسیدم . «

---

### بقیه از صفحه قبل

ایتالیا نروت ، در صورتیکه جد داتنه تلویحاً اشاره بدین موضوع میکنند ، و میتوان احتمال داد که داتنه اورا با کتراد دوم که از ۱۰۲۴ تا ۱۰۳۹ امپراتور بود و بمنظور مبارزه با مسلمانان جزیره سیسیل از فلورانس گذشت و به سیسیل رفت اشتباه کرده باشد . - « شمشر خویش را بر کرم آویخت » : مرا جزو شوالیه‌های خود در آورد . در اصل بجای کلمه شوالیه *cavaliere* ، اصطلاح *milizia* بکاررفته که معنی -پاه چریک یا خصوصی را میدهد در قرون وسطی این کلمه مفهوم شوالیه را داشت و با افراد آن *miles* میگفتند .

۱ - اشاره بآئین اسلام . باید متوجه بود که در زمان داتنه دنیای اسلامی بزرگترین خطر برای عالم مسیحیت بود ، و در گرما کسرم جنگهای صلیبی روز بروز بر خصوصت و کینه‌توزی مسلمانان و عیسویان افزوده میشد . - « بر اثر تصور شبانان شما ... » یعنی : ضعف و کوتاهی پاپ ورهبران عالم مسیحیت سبب شده که سرزمین مقدس فلسطین که شهادتگاه عیسی است و بحق باید به مسیحیان تعلق داشته باشد ، در اختیار مسلمانان باشد .



# سرودشانزدهم

## آسمان پنجم : فلک مریخ شهبازان مسیح

دانه وبتائیس همچنان در فلک مریخند و وضع آنها وروحی که بادانه سخن میگوید تغییری نکرده است .

این سرود نیز بوصف فلورانس قدیم و فلورانس دوران دانه اختصاف دارد، و در آن شاید شاعر بیش از هر سرود دیگر کمدی الهی «خورده حباب» های خود را بادشمنان خویش تصفیه کرده است . سرود شانزدهم در واقع تاریخچه خانواده های بزرگ فلورانس است ، بطوریکه خواندن اسامی خاص فراوانی که در قسمت اعظم این سرود بطور بیایی و در هر بند آمده برای خواننده امروزی خسته کننده است . ولی برای شاعر ، دردورانی که کمدی الهی را میسروده ، این اسامی و این خانواده ها و آنچه در فلورانس میگذشته اهمیت بسیار داشته است و طبعاً نمیتوان ازین بابت وی را ملامتی کرد .

نتیجه کلی که وی بعد از نیش های بسیار درباره فساد فلورانس و خصوصاً بی آزر می زنان آن، از گفته خود میگیرد، اینست که عظمت يك شهر بسته بزیادی جمعیت و ثروت آن نیست ، بلکه مربوط به ارزش افراد آن است .

## سرود شانزدهم

ای نجیب زادگی خون ما که بس بی‌ارزشی، اگر در این جهان  
که در آن محبت ماروی بقتور دارد آدمیان را بتفاخر وا داری<sup>۱</sup>،  
هرگز ازین بابت عجب نمیتوانم داشت، زیرا که در آن بالا، که  
اشتهای مارا انحرافی عارض نمیتواند شد، یعنی در آسمان نیز مرا ازین امر  
افتخار حاصل آمد<sup>۲</sup>.  
بحقیقت تو آن بالاپوشی بیش نیستی که بس زود بکوتاهی میگراید،  
چنانکه اگر هرروز چیزی تازه بر آن نیفزایند زمانه با مقرض خویش  
کار خود را انجام میدهد<sup>۳</sup>.  
سخنان من با «شما»ئی آغاز شد که نخستین بارش در «روم» بکار بردند،

---

۱- یعنی: آن نجیب زادگی که از راه مقام خانوادگی بدست میآید ناچیز است و اصل، آن اصالت و معنویتی است که از راه ترکیه نفس و کوشش شخصی در راه کمال معنی حاصل شود، و باین وصف در دوران ما که در آن عشق ذاتی مردمان به نکوئی واقعی در مقابل علاقه ایشان به لذات آلوده و ناپایدار روی بستنی نهاده است، این نجیب زادگی خانوادگی همچنان مورد تفاخر و غرور ماست.

۲- یعنی: عجب نیست اگر در روی زمین چنین باشد، زیرا که من حتی در آسمان نیز که در آن از خودپسندیها و شهوات زمینی دور شده بودم، باداستن آنکه جد بزرگ من چنین کسی بوده است احساس غرور کردم. - «اشتهای مارا انحرافی عارض نمیتواند شد»: میل دوونی ما برای جز برای حق نمیتواند رفت.

۳- یعنی: نجابت خانوادگی به بالاپوشی میماند که هرروز با مقرض زمانه قسمتی از باین چیده میشود و اگر کسی بخواهد این بالاپوش را با اندازه اصلی آن نگاه دارد، باید هرروز با تلاش شخصی خود برای پیشرفت در راه اصالت و شایستگی، مقداری بر طول آن بیفزاید.

## بهشت

ولی امروز خاندان این شهر کمتر از همه بحفظ آن کوشاست<sup>۱</sup>؛  
لاجرم «بئاتریچه» که اندکی از ما کناره گزیده بود، بخنده پرداخت<sup>۲</sup>،  
و این مرا بیاد آن زنی افکند که بشنیدن نخستین خطائی که از «جینورا»  
حکایت میکنند سرفه‌ای کرد<sup>۳</sup>.

چنین آغاز سخن کردم: «شما پدر منید و مرا پروای آن میدهید که  
باشما سخن گویم، زیرا چنانم بالا برده‌اید که نسبت بخویش برتری جسته‌ام.

۱- عقیده محققین در قرون وسطی بر این بود که در روزگار قدیم بهر شخص  
واحد در هر مقام که بود «تو» خطاب میشد، و برای اولین بار در زمان «سزار» دیکتاتور و قیصر روم  
وی را «شما» نامیدند، زیرا که سزار چندین سمت و مقام را که حقاً میبایست عده‌ای شاغل  
آن باشند بتنهائی عهدمدار شده بود و ازین لحاظ در حقیقت «چندین نفر» در قالب یک نفر بود.  
بدین ترتیب خطاب «شما» به یک نفر اولین بار در روم معمول شد و بعد بهمجا توسعه یافت،  
و درنجا داته متذکر میشود که رومیان عصر او باآنکه این شیوه در شهر آنها آغاز شده خود کمتر  
از مردم سایر شهرها «شما» میگویند. - از نظر تاریخی تصور میرود که این رسم مربوط به  
قرن سوم بعد از مسیح باشد، نه بدوران «سزار» که اندکی پیش از مسیح بود. - باید تذکر  
داد که در حال حاضر در ایتالیائی خطاب «شما» voi و «تو» tu بمخاطب معمول نیست  
و بجای این هر دو غالباً ضمیر خاص Lei بکار میرود.

داته که قبلاً بدین روح بهشتی «تو» خطاب کرده بود، درنجا بر اثر شناسائی او خطاب  
خود را محترمانه‌تر کرده پیش از این به «ویرژیل» راهنمای دوزخ و برزخ خود نیز «تو» خطاب میکرد  
ولی بئاتریس را همواره «شما» میخوانده است. بغیر از بئاتریس و کاچاگ ویدا داته تا بدینجا فقط به  
سهرج «فارینانا» و «کالاکاتی» (سروددهم دوزخ) و «بروتولائینی» (سرود یازدهم دوزخ) شما  
خطاب کرده است.

۲- خنده بئاتریس از آنرواست که این نفاخر داته بنظرش کودکانه و شاید ابلهانه آمده  
است، زیرا این امتیازات که در روی زمین اهمیت دارد در آسمان ارزشی ندارد. یکبار دیگر  
در مورد مواجهه با روح پاپ آدریانوی پنجم در حلقه خسیسان برزخ (برزخ، سرود نوزدهم)، داته این  
نکنه را تذکر داده و از زبان این پاپ گفته بود که این اختلاف مناصب فقط مربوط به نزد گانی زمینی  
است و در جهان دیگر میان ارواح بجز درجه طهارت معنوی آنها تمایزی نیست.

۳- در رمان معروف «لانسلودولاک» (بایتالیائی Lancillotto) رجوع شود بسرود  
پنجم دوزخ، مستخدمه جینورا Ginevra (در اصل Genièvre) ملکه انگلیسی  
که نامش Mallehault است، در موقعی که خانش را میبیند که در نهان به «لانسلو» عاشق  
خود بوسه‌ای میدهد، عمداً سرفه میکند تا این دو دریابند که او این صحنه را بچشم دیده است. -  
داته خنده بئاتریس را (که طبعاً صورت افزایش فروغ دیدگان او تجلی میکند) نظیر این  
سرفه، برای جلب توجه او بخطای خود میداند.



## سرود شانزدهم

روح من از این همه جو بیبار<sup>۱</sup> آکنده از شادمانی میشود، و بسی خرسند است  
که میتواند بی درهم شکستن، این چنین شادی را تحمل آرد.  
لاجرم، ای نیای محبوب من، مرا بگوئید که نیاکان شما که بودند،  
و در آن سالیانی که در دوران کودکی شما شمارش میشد چه گذشت؛  
بامن از اصطبل «سن جووانی» سخن گوئید<sup>۲</sup>، که در آن زمان بیچه  
اندازه بود و خاندانهایی که در آن شایستگی اشغال برترین درجات را داشتند  
کدام بودند<sup>۳</sup>؟  
چنانکه ذغال در درون شعله خود با وزش بادی کداخته تر میشود،  
این فروغ را دیدم که با شنیدن سخنان مهر آمیز من درخششی فروتر  
یافت،  
و همچنانکه در دیدگان من زیباتر نمود، با صدائی شیرین تر و گیراتر،  
اما نه با زبان امروزی<sup>۴</sup>،

۱- یعنی: این همه دلائلی که برای شاد شدن دارم.

۲- سن جووانی San Giovanni (یحیی تعمید دهنده) روحانی بزرگی که در روداردن تعمید میداد و مژده ظهور مسیح را داد. شهر فلورانس برسم مسیحی که هر شهری برای خود سرپرستی روحانی قائل است، خویش را تحت حمایت معنوی این روحانی میدانست و از همین رو بزرگترین کلیسای آن کلیسای سن جووانی بود که داته قبلا بتفصیل از آن سخن گفته است (دوزخ، سرود سیزدهم). - «اصطبل یوحنا»: ovil di San Giovanni جایی که گوسفندان کله یوحنا در آن جمع میشوند: اشاره بشهر فلورانس.

۳- داته چهارسوال از «کاجا گوینا» میکند، که وی بهر چهار آناه جواب میدهد، ولی اول پاسخ سوال دوم را میدهد و بعد جواب دوسوال اول و سوم را، و آنگاه بی پاسخ طولانی سوال آخرین میپردازد.

۴- برای این جمله سه نوع تعبیر مختلف شده است: با زبان لاتینی؛ با زبان خاص فرشتگان و ارواح بهشتی؛ با زبان قدیمی فلورانس. تعبیر دوم بنظر نامعقول میآید، زیرا که داته نمیتوانسته است زبان خاص ملائک را بفهمد. میان دو نظر اول و سوم نیز ظاهراً نظریه سوم منطقی تر است، زیرا سیاق مطلب طوری است که بفلورانس و زبان و طرز زندگی مردم آن در دوران «کاجا گوینا» مربوط است.

## بهشت

بمن گفت: «از آن روز که Ave گفته شد، تا روزیکه مادر من که اکنون روحی آمرزیده است از تحمل بار وجود من در رحم خویش بیاسود، این اختر پانصدوپنجاه وسی بار بدیدار شیر خود باز گشت تا شعله خویش را در پای او برافروزد<sup>۱</sup> .

نیاکان من و من، در آنجا زاده شدیم که آخرین کوی از کویهای ششگانه<sup>۲</sup> برای دوندۀ بازی سالیانۀ شما آغاز میشود<sup>۳</sup> .

۱ - یعنی: از روزی که جبرئیل بمریم گفت: «سلام بر تو، مریم» و بار برداشتن او را از روح القدس بوی خیر داد تا روزیکه من متولد شدم، ستارهٔ مریخ که اکنون در آن هستیم پانصدوهشتادبار گردش انتقالی خود را انجام داده و دوباره به برج اسد (بدیدار شیر) که اکنون مریخ در آن است باز گشته است. بنا به محاسبهٔ «المجوسی» اخترشناس و عالم مشهور هیت که اصلاً ایرانی بود و ترجمهٔ لاتینی کتاب او در قرون وسطی سندیت داشت، گردش کامل مریخ در ۶۸۶ روز و ۹۴ صدم روز صورت میگیرد، و چون این رقم را در ۵۸۰ ضرب و بر ۳۶۵ روز و ربع روز که دورهٔ گردش انتقالی زمین است تقسیم کنند، ۱۰۹۰ سال ۳۰۶ و پنج ساعت بدست میآید. بنابراین «کاچا گویدا» با این بیان پیچیده خبر میدهد که در ۲۵ ژانویهٔ سال ۱۰۹۱ مسیحی متولد شده است. با این حساب، وی در زمان جنگ صلیبی دوم که در آن کشته شده بود پنجاه و شش سال داشته است.

۲ - شهر فلورانس در قرن یازدهم بچهارمحلّه یا «چهاردروازه» تقسیم شده بود که موسوم بوده به «سن پیترو» در سمت مشرق، «دوئومو» در شمال، «سنتاماریا» در جنوب، «سن یان کرانسیو» در مغرب. پس از آنکه حصار تازه ای ساخته شد و شهر وسعت یافت، محلّهٔ «سنتاماریا» را بدو قسمت کردند و ناحیه ای در آن سوی رود «آرنو» را نیز که آنرا «اولترانو» نامیدند از جنوب بشهر افزودند. بدین ترتیب فلورانس دارای شش کوی (شش برزن) شد که هر کدام از آنها را ششك (sesti) مینامیدند، و این مفهوم «کویهای ششگانه» است که در اینجا آمده است.

۳ - در فلورانس مسابقه های سالیانه ای معمول بود که در تمام ایتالیا شهرت داشت و این مسابقه ها هر سال در روز ۲۴ ژوئن، یعنی روز «سن جورانی» صورت میگرفت. جایزهٔ برندهٔ مسابقه بالاپوشی از مخمل ارغوانی بود که در ایتالیائی pallio خوانده میشد و ازین رو این مسابقه را بطور کلی «پالیو» نام داده بودند. مسابقه از منتها الیه غربی «سن یان کرانسیو» (برزن غربی) آغاز و در «مرکاتو کیو» (بازار کهنه) در منتها الیه شرقی سن پیترو (برزن شرقی) ختم میشد. این مسابقه در فلورانس سواره و در شهر و رونا که جائزهٔ آن بالاپوشی مخمل سبز بود پیاده صورت میگرفت. بر سر تمیین محل قطعی «خانهٔ اجدادی» که داته بدین صورت پیچیده بدان اشاره میکند بحثهای بسیار شده، ولی تقریباً مسلم است که مراد وی قسمت مرکزی شهر بوده که فلورانس های قدیمی واصل و بخصوص «رومی نژاد» در آن سکونت داشته اند.

## سرود شانزدهم

دربارهٔ نیاکان من همین اندازه سخن بس باشد، زیرا درین مورد که اینان که بودند و از کجا آمدند، خاموش ماندن از داد سخن دادن اولی است<sup>۱</sup>.

شمارش جملهٔ کسانی که در آن زمان در میان مریخ و معدن توانائی سلاح بر گرفتن داشتند، پنج يك آن کسان که امروز در آنجا میزیند نبود<sup>۲</sup>؛ اما مردم شهر، که اکنون اهالی «کامپی» و «چرتالدو» و «فیگینه»<sup>۳</sup> بدانجا هجوم آورده‌اند، تا آخرین پیشه‌ور از نژاد خالص بودند. چه نکوتر بود اگر این کسان که از ایشان سخن میگویم هنوز همسایگان شما بودند، و هنوز حدود شهرتان در «کالوتسو» و

۱ - در بارهٔ مفهوم واقعی این بند گفتگوی فراوان شده. بعقیدهٔ برخی منظور اینست که اجداد «کاجا گویدا» اشخاص گمنام و ناشناسی بوده‌اند، ولی بعید است که داته باغروری که عادتاً ابراز میدارد چنین اعترافی کرده باشد. - آنچه منطقی‌تر بنظر می‌آید اینست که وی واقماً از اصل و نسب خود در دوران پیش از «کاجا گویدا» اطلاعی نداشته و طبعاً نمیتوانسته است درین باره چیزی بگوید.

۲ - مریخ (Marte) : اشاره بمجمعهٔ رب النوع جنگه، که از زمان رومیان در روی پل بزرگ شهر (Ponte Vecchio : پل کهنه) نصب بود و درین زمان قسمتی از آن شکسته بود (رجوع شود به سرود سیزدهم دوزخ). - معدن (il Battista) اشاره بکلیسای سن جووانی (یعنی معدن) که در کنار حصار شهر درست در نقطهٔ مقابل پل کهنه قرار داشت (رجوع شود بسرود نوزدهم دوزخ). - «میان مریخ و معدن» : تمام شهر فلورانس. - «توانائی سلاح برداشتن ...» و «پنج يك آن کسان ...» : طبق محاسبهٔ داته‌شناسان ایتالیا که «کازینی» خلاصهٔ نظریات آنارا نقل میکند، در سال ۱۳۰۰ جمعیت فلورانس در حدود هفتاد هزار نفر بود که از آن میان سی هزار نفر قدرت حمل اسلحه داشتند، بنابر این جمعیت شهر در زمان کاجا گویدا چهارده هزار نفر و تعداد «سلاح برداران» آن شش هزار بوده‌است.

۳ - کامپی Campi ، چرتالدو Certaldo ، فیگینه Figghine سه قصبهٔ نزدیک فلورانس، در نواحی «والدی یزسیو»، «والدنا»، «والدارو». - بعقیدهٔ برخی از مفسرین داته عمداً از این سه قصبه نام برده، زیرا کسایکه مورد بغض او بوده‌اند از این سه ناحیه بفلورانس آمده بودند.

«ترسیانو» بود<sup>۱</sup> ،

تا آنکه اینان را در درون حصارهای خویش بینید و عفونت آن بیسروپای «آگولیون» و آن رذل «سینیا» را که از هم اکنون برای سوداگری دیده گشوده دارد تحمل آرید<sup>۲</sup> .

اگر این مردم که در دنیا بیش از جمله کسان اصالت خویش را از دست داده‌اند ، قیصر را نامادری نبودند ، و خویش را در باره او ، چنانکه مادری با پسرش کند سرشار از محبت نشان داده بودند<sup>۳</sup> ،

آن کس که امروز فلورانسی شده و بصرافی یا سوداگری مشغول است ، به «سیمی فوتی» که پدر بزرگش برای گدائی بدانجا میرفت روی می‌آورد<sup>۴</sup> .

در آنصورت هنوز «موتهمورلو» تعلق به کنت های خود داشت ،

۱ - گالونو Galluzzo و ترسیانو Trespiano : دوهکده نزدیک فلورانس، اولی در دومیلی (مقیاس ایتالیائی) جنوب و دومی در سه میلی شمال شهر .

۲ - آگولیون Aguglion(e) و سینیا Signa : دوشهر دیگر ایالت نساگانا ، در نزدیکی فلورانس . - طرف اشاره داتنه در اینجا شخصی است بنام بالدو داگولیونه Baldo d' Aguglione که سهم بزرگی در طرد داتنه از فلورانس و تبعید او داشت ، و مخصوصاً هم او بود که در سال ۱۳۱۱ از عفو داتنه و بازگشت او بفلورانس جلوگیری کرد، و نیز قاضی معروفی بنام «فاتیو دئی موروبالدینی» Fazio dei Morubaldini که اهل «سینیا» بود ( و از همین جهت از او بصورت «رذل سینیا» یاد شده ) و از «سفیدها» به «سیاهها» پیوست و در سال ۱۳۱۰ بسفارت از طرف فلورانس بنزد پاپ کلمنت پنجم فرستاده شد تا از اجرای نقشه‌های امپراتور هاینریش هفتم ( که داتنه هواخواه او بود ) جلوگیری کند .

۳ - اشاره بروحانیون و اهل کلیسا که باقیصر ( امپراتور آلمان ) مخالفت میورزیدند و حقوق او را برسمیت نمیشناختند .

۴ - سیمی فوتی Simifonti دهکده‌ای در نزدیک فلورانس در «والدلس» که قلعه نظامی مستحکمی داشت . فلورانسی‌ها در سال ۱۲۰۲ آنرا بتصرف خود درآوردند و ضمیمه شهر کردند. احتمال قوی می‌رود که داتنه اسم این دهکده را تمدداً آورده تا بشخص خاصی که اهل آن بوده بیش زده باشد ، ولی مفسرین نتوانسته‌اند بهویت این شخص پی برند .

## سرود شانزدهم

و «چرکی‌ها» در اسقف نشین «آکونه» میزیستند، و شاید که «بوئون» -  
دل‌موتی‌ها، ساکن «وال دی گریوه» بودند<sup>۱</sup>  
هماره در آمیختگی افراد بود که مایه مصائب شهرها شد،  
همچنانکه افراط درخوراک بدن را زیان میرساند!  
گاو نایینا زودتر از بره‌ای نایینا از پای درمیافتد، وغالباً یک  
شمشیر بیشتر و بهتر از پنج شمشیر برندگی میکند<sup>۲</sup> . . .  
اگر در نظر آری که «لونی» و «اوریزالیا» چسان از میان برفتند،  
و چگونه «کیوزی» و «سینیگالیا» در دنبال آنها میروند<sup>۳</sup>،

۱ - مونت مورلو Montemurlo قلعه مستحکمی در مشرق «پستویا» که متعلق به  
کنت‌های معروف گودی Guidi بود (رجوع شود بسرود شانزدهم دوزخ) و در سال ۱۲۰۳ توسط  
صاحبان آن فلورانس فروخته شد. - «چرکی‌ها» Cerchi i خاندان متنفذ، در «والدی گریوه»  
در شمال شرقی فلورانس که صاحب اسقف‌نشین آکونه Acone بود و قلعه مستحکمی بنام «موت» -  
دی کروچه» (تپه صلیب) داشت. این قلعه در سال ۱۰۵۳ بدست قوای فلورانس تصرف و منهدم  
شد و از آن پس خاندان «چرکی» فلورانس مهاجرت کرد و در آنجا به بازرگانی پرداخت و قدرت و نفوذ  
فراوان یافت و بالاخره افراد آن ریاست دسته سیاسی سفیدها را بدست آوردند (رجوع شود به دوزخ.  
سرود ششم) - بوئون دل‌موتی‌ها Buondelmonti i خاندان متنفذی که در ناحیه والدی گریوه  
Valdigriete در جنوب فلورانس، نزدیک رود «آرنو» ساکن بود و پس از تصرف املاک خود  
بدست فلورانس در این شهر متوطن شد.

۲ - اشاره بدانکه نه بزرگی هیکل ضامن موفقیت است و نه زیادی تعداد. بقول  
سعدی ما: اسب لاغر میان بکار آید روز میدان، نه گاو پرواری

۳ - لونی Luni شهر قدیمی دوران اتروسک‌ها، در ساحل چپ رود «ماگرا» که در  
زمان داتته شهری ویران بود. - «اوریزالیا» Urbisaglia شهر قدیمی رومی در ناحیه «مارکادانکونا»  
که ظاهراً بدست «آلاریک» پادشاه کتها منهدم شده بود. - «کیوزی» Chiusi شهری کهن  
از بقایای اتروسک‌ها در ناحیه «سینا» که در زمان نفوذ اتروسک بسیار نیرومند بود، ولی  
در قرون وسطی شهر درجه دوم یا سوم محسوب میشد. - سینیگالیا Sinigaglia، شهری  
در کناره دریای آدریاتیک، در سمت شرقی روم، که بدست «مانفرد» ویران و بعد از داتته دوباره  
آباد شد.

## بهشت

شنیدن این نکته ترا نه شکفت آورونه دشوار خواهد نمود که چسان خانواده‌ها منقرض میشوند، زیرا که حتی زندگی شهرها را نیز پایانی است. همه چیزهای شما<sup>۱</sup> روی بجانب مرگ دارند، اما این در مورد برخی از آنها که دیر می‌بایند محسوس نیست، زیرا که عمر آدمی کوتاه است<sup>۲</sup>.

و همچنانکه فلک ماه با گردش خود کرانه‌ها را بی وقفه‌ای گاه فرو می‌پوشاند و گاه می‌کشاید<sup>۳</sup>، طالع نیز با فلورانس چنین میکند<sup>۴</sup>؛ لاجرم از گفته من درباره فلورانسیان بلند مرتبتی که گذشت زمان پرده‌ای بر جلال و افتخارشان کشیده، عجب نباید داشت.

من «اوکی‌ها» دیدم، و «کاتلینی‌ها» را دیدم، و «فیلیپی‌ها» را، و «گرچی»‌ها را، و «اورمانی‌ها» را، و «آلبریکی‌ها» را، که هر چند از سرشناسان فلورانس بودند، از همانوقت روی به تنزل نهاده بودند<sup>۵</sup>؛ و کسان خاندان «سانلا» و خاندان «آرکا»، و «سولدانی‌ها»، و

۱ - هر آنچه در روی زمین است.

۲ - یعنی: عمر شهرها و خانواده‌ها طولانی بنظر می‌آید، زیرا با عمر آدمی سنجیده میشود که بسیار کوتاه است.

۳ - اشاره بجزرومد دریا که از قوه جاذبه ماه ناشی میشود. - در زمان دانه این نظریه قبول عامه نداشت و اظهار عقیده قطعی دانه در بساط نفوذ ماه در جزرومد، حاکی از وسعت معلومات اوست.

۴ - یعنی: این شهر گاه ترقی میکند و گاه از پای درمیافتد.

۵ - Alberichi ، Ormanni ، Greci ، Filippi ، Catellini ، Ughi .

شش خاندان فلورانس که در زمان دانه یعنی در سال ۱۳۰۰ که زمان سفر وی به «بهشت» است بکلی منقرض شده بودند و کسی از آنها نمانده بود؛ در اواسط قرن دوازدهم یعنی در دوران «کاجا گویدا» این انحطاط تازه آغاز شده بود.

## سرود شانزدهم

«آردینگی‌ها» و «بستیکی‌ها» را دیدم<sup>۱</sup>، که همانقدر که کهنسال بودند بزرگ بودند؛

تزدیک دروازه‌ای که اکنون بارخیانتی تازه را بردوش دارد، و این بار چندان سنگین است که بزودی زورق شما را غرقه خواهد کرد<sup>۲</sup>،  
«راوینیانی‌ها» سکنی‌داشتند، که «کنت گویدو» و جمله آن کسان که بعد از آن نام «بلین‌چیون» بزرگ را بازستاندند از میان آنها برخاسته بودند<sup>۳</sup>

افراد خاندان «پرسا» از همانوقت میدانستند که چسان حکومت توان کرد؛ و «کالیگویو» از همان زمان شمشیر زرین قبضه و زرین نوك را درخانه خویش داشت<sup>۴</sup>.

ستون «وایو» از همان هنگام بزرگ بود<sup>۵</sup>، و همچنین «ساکی‌ها»

۱ - Bostichi ، Ardinghi ، Soldanieri ، Arca ، Sannella : پنج خاندان سرشناس فلورانس که بخلاف شش خانواده مذکور در بند پیش، در سال ۱۳۰۰ همچنان باقی بودند، ولی دیگر اهمیت سابق را نداشتند. یکی از افراد خاندان «سولدانییری» گناهکاری است که داته در آخرین طبقه دوزخ (سرود سی و دوم) باوی برخورد کرده است.  
۲ - اشاره به دروازه سن پیترو Porta San Pietro که در سال ۱۳۰۰ کاخ خاندان «چرکی» (رجوع شود صفحه ۲۱۹، شرح ۱) رؤسای دسته «سفیدها» که دشمنان داته بودند در نزدیک آن قرار داشت.  
۳ - راوینیانی‌ها Ravignani خاندان مشهور فلورانس که در زمان «کاچا گوبدا» ارشد آن «بلین‌چیونه برنی» Bellincione Berti بود (سرود پانزدهم) که جد داته او را «مظهر کامل يك فلورانس اصیل» شمرده بود. وی دختر خود «گوالدارادا» (سرود شانزدهم دوزخ) را همسری کنت «گویدو و گوئرا» درآورد که نواده او در سرود شانزدهم دوزخ، در طبقه اهل لواط با داته برخورد میکند.

۴ - پرسا Pressa خاندان فلورانس که در سال ۱۲۵۸ بجرم اینکه «گیلین» بوداز فلورانس طرد شد. «کالیگویو» Galigaio خاندان فلورانس دیگری که چون «گیلین» بود خانه‌های افراد آن بدست «گولفها» درم کوبیده شد. «شمشیر زرین قبضه و زرین نوك»: نشان شوالیه‌ها؛ اشاره بدانکه «کالیگائی‌ها» در فلورانس سمت شوالیه‌ای داشتند.

۵ - ستون وایو la colonna del Vaio نشان خانوادگی خاندان بیلی Pigi (با بیلی Billi)؛ این نقش عبارت بود از ستونی با نقش سپید و آبی در زمینه قرمز، که پایه‌سپری بود.

## بهشت

و «جیوئو کی ها» و «فیفا تی ها» و «باروچی ها» و «کالی ها»<sup>۱</sup> و دیگر کسانی که ماجرای پیمانہ روشن را از شرم کلگون میکنند<sup>۲</sup>.

ریشه‌ای که «کالفوچی ها» از آن سر برزدند از همانوقت تنومند بود<sup>۳</sup>، و از همان زمان «سیتسیئی ها» و «آریگوچی ها»<sup>۴</sup> حق داشتند برمسند عاج تکیه زنند<sup>۵</sup>.

اوه! چه بزرگ دیدم آنهایی را که بر اثر غرور خویش براه تباهی رفتند، و گوی‌های زرین را، که در جمله کارهای بزرگ سر کل فلورانس بودند.

۱ - Galli ، Barucci ، Fifanti ، Giuochi ، Sacchetti : پنج خانواده فلورانسی که در سال ۱۳۰۰ یعنی در زمان داتہ در حال انحطاط و زوال بودند، و خاندان اولی (ساکتی) از دیرباز از دشمنان خانواده «آلیگیری» بشمار میرفت.

۲ - اشاره تلویحی به خانواده فلورانسی «کیاراموتتهزی» Chiamontesi که یکی از افراد آن موسوم به Ser Durante که مأمور گداز شهر بود، گنجایش پیمانہ ایرا که برای توزین بکار میرفت کم و زیاد کرد تا سوء استفاده کند و این تقلب او بزودی کشف شد و رسوائی بسیار پیاورد. - در سرود دوازدهم برزخ نیز بدین ماجرا اشاره شده است.

۳ - اشاره به خاندان Donati که خاندان کالفوچی Calfucci از آن منشعب شد. - تفسیر معروف «اونیمو» از کمدی الهی، به عکس سایر تفسیرها حاکی ازین است که «کالفوچی ها» بدست «دوفانی ها» نابود شدند، و درین صورت کلمه «از آن سر برزدند» یا «بزادند» (nacquero) جنبه استهزا آمیز دارد.

۴ - سیتسیئی Sizzi و آریگوچی Arrigucci دو خاندان فلورانسی از دست سیاسی «گولف» که در زمان داتہ تقریباً از میان رفته بودند، ولی قبلاً افراد برجسته آنها به‌الترین مقامات سیاسی و قضائی فلورانس رسیده بودند. - «مسندعاج» در روم مسند خاص بزرگترین قضات رومی بود و فقط بده معدودی تعلق داشت. در اینجا مراد بزرگترین مقامات قضائی فلورانس است.

۵ - گوی‌های زرین le palle dell' oro نشان خانوادگی خاندان لامبرتی Lambertini که از خاندانهای بزرگ «گیبلین» بود. - «در جمله کارهای بزرگ سر کل فلورانس بودند» : در همه حوادث مهم جنگ و صلح هنرنمایی میکردند. این شعر در اصل جناس زیبایی دارد که از شباهت لفظی «کل» و «فلورانس» در زبان ایتالیائی ناشی شده و نقل آن بفارسی ممکن نیست :  
fiorian Fiorenza



## سرود شانزدهم

و هم چنین بود رفتار پدران آن کسانی که چون جائی در کلیسای شما خالی ماند ، با تشکیل شورای روحانی کیسه خویش را می‌کنند<sup>۱</sup> .

آن خاندان بی‌آزرمی که خود را اژدها وار بر روی فراریان می‌افکند، و در عوض بره وار در برابر آن کسان که بدو دندان یا کینسه پول نشان دهند رام میشود<sup>۲</sup> ،

از همانوقت مشغول نشو و نما بود ، اما اینانرا اصل ونسبی حقیر بود ، چندانکه « اوبرتین دوناتو» را ناخویشایند بود که پدر زتش ویرا خویشاوند آنان کرده باشد<sup>۳</sup> .

از همانوقت « کاپونسا کو» از « فیزوله » به « مر کاتو» فرود آمده بود ، و از همانوقت « جیودا» و « اینفانگاتو» از هر جهت فلورانس بشمار

---

۱ - اشاره بدو خانواده ریسدومینی Visdomini و توزینگی Tosinghi ( با آلیونی Aliotti) که طبق امتیاز خاصی که بدانهاداده شده بود هر وقت که مقام اسقفی فلورانس خالی میماند موقوفات وسایر عوائد کلیسا نصیب آنها میشد .

۲ - اشاره بخاندان آدیماری Adimari که یکی از افراد آن پس از تبعید داتاه کلیه دارائی او را غصب کرد، و این شخص که «بوکاجیو آدیماری» نام داشت همواره وسائلی فراهم میآورد که از بازگشت داتاه یزادگاهش جلوگیری کند .

۳ - اوبرتین دوناتو Ubertin(o) Donato نجیب زاده‌ای فلورانس بود که اصالت خانوادگی و شخصیت بسیار داشت . وی با یکی از دختران «بلین چیونه برنی» نجیب زاده بزرگ فلورانس که قبلا از او سخن رفت زناشویی کرده بود ؛ «بلین چیونه» دختر دیگرش را بیکی از افراد خاندان «آدیماری» داد و بقول داتاه ( از زبان کاجا گویدا ) «اوبرتینو» ازداشتن «باجناق» از خاندان پست ناراضی و آزرده شد . - ولی چندتن از مفسرین قدیمی اظهار داشته‌اند که خاندان «آدیماری» خانواده ای اصیل و قدیمی بوده . درین صورت اگر نظر داتاه را درین جا حمل به غرض‌ورزی نکنیم باید اشاره وی را مربوط بخاندانهای دیگر بدانیم .

میرفتند<sup>۱</sup> .

و اکنون چیزی خواهم گفت که باور نکردنی ، اما راست است :  
مدخل حصار کوچک رادروازه‌ای بود که نام خود را از کسان خاندان «پرا»  
ستانده بود<sup>۲</sup> .

جمله صاحبان نشان خانوادگی زیبای آن بارون بزرگی که نام او جلالش  
را در جشن «تماسو» تجلیل میکنند ،

از او منصب شهسواری و امتیاز مرا دریافت داشتند ، هر چند که  
امر زه آن کس که برگرد این نشانها نواری مليله دوخته دارد ، به دست  
مردم عامی پیوسته است<sup>۳</sup> .

«گواتروتی‌ها» و «ایمپرتونی‌ها» از همان وقت رونق گرفته بودند ؛

---

۱ - کاپونساکو Caponsaccho : خانواده کیلین فلورانس که از «فیزله Fiesole»  
( دوزخ ، سرود پانزدهم ) آمده بود و در ناحیه «مرکاتوریو» Mercato Vecchio ( بازار  
کهنه ) در فلورانس سکنی داشت . - جیودا Giuda و اینفانگاتو Iufangato خاندان‌های برجسته  
«کیلین» . «جیودی‌ها» که هواخواه دسته سفیدهای کیلین بودند به‌مراه «چرکی‌ها» طرد و تبعید  
شدند، ولی «اینفانگاتی» ها در فلورانس ماندند .

۲ - معنی این بند اینست که : «یقیناً فکر نمی‌کردید که خاندان پرا Pera  
خانواده‌ای کهن‌سال باشد» ولی من شما می‌گویم که بسبب قدمت و اصالت این خانواده بود که یکی از  
دروازه‌های اولین حصار شهر یعنی حصار قدیمی آن بنام این خاندان نامیده شد . درینجا که اکنون  
این خانواده چنان منقرض شده که مردمان خاطره آنرا هم از یاد برده‌اند .

۳ - اشاره به خاندان‌هایی که نشان خانوادگی «اوگو» Ugo ( پسر ملرکی اومبرتو  
Marchese Umberto ) یعنی سمت «شوالیه» و امتیازات آنرا از او که در ۲۱ دسامبر ۱۰۰۶  
در روز عید «سن‌تماسودا کوننو» مرد دریافت داشته بودند. یکی از اعیان این شوالیه که معاصر داته  
بود و «جیانودلا بلا» Giano Della Bella نام داشت در مبارزات سیاسی جانب مردم طبقه سوم  
را گرفت و پیشقدم قضای اصلاحات اجتماعی «دموکراتیکی» شد که Ordinanze di  
giustizia نام گرفت .

## سرود شانزدهم

و بورگو اکنون ازین نیز آسوده‌تر بود، اگر همسایگانی تازه نیافته بود.<sup>۱</sup>  
خاندانی که بدبختی شما، بخاطر بغض شایسته‌ای که بآدمکشیتان  
و ادانت و دوران زندگی سعادت آمیزتان را پایان بخشید، از آن سرچشمه  
گرفت،

با جمله وابستگان خود مورد تجلیل بود: ای «بوئون دل‌موتته»،  
چه کنهکاری که با اغوای دیگران سر از وصلت با این خانواده  
برتافتی!<sup>۲</sup>

اگر خداوند ترا در نخستین باری که بشهر آمدی بدست امواج  
«اما» سپرده بود<sup>۳</sup>، اکنون بسیار کسان که سوگوارند شادمان بودند.

۱ - Importuni و Gualterotti، دو خانواده «گولف» فلورانس که خانواده اولی  
بقول «بوتی» مفسر معروف و قدیمی کمدی الهی «عده‌اش کم بود و شرافتش کمتر»، و از خانواده  
دوم بقول هم او «تقریباً هیچکس باقی نمانده بود». - Borgo: فسیله موسوم به «سنتی آپوستولی»  
(حواریون مقدس) که مسکن دو خاندان نامبرده بود. - «همسایگانی تازه»: خاندان «بوئون‌دل-  
موتی» که از «والدی گریوه» بفلورانس رفت و در این بورگو (سنتی آپوستولی) متوطن شد و در  
بند بعد از آن سخن رفته است.

۲ - «خاندانی که...»: خانواده آمیدئی Amidei. - «بوئون‌دل‌موتته» Buondelmonte  
که قبلاً ذکرش رفت و نجیب‌زاده برجسته‌ای بود، دختری از خاندان «آمیدئی» را نامزد کرده  
بود. ولی خانمی از خاندان دوناتی که زن «فورته گوئرادوناتی» بود او را از این ازدواج منصرف  
کرد و «بوئون‌دل‌موتته» اندکی بعد دختر همین خانم را بزنی خواست. این بیعت شکنی در فلورانس  
سروصدای بسیار پدید آورد و خاندانهای متعدد منجمله «لامبرتی» و «اوبرتی» (که قبلاً در این  
کتاب سخن از هر دو رفته) جانب نامزد پیشین و برآ گرفتند، و بالاخره در شورائی به پیشنهاد موسکا  
(رجوع شود بسرود بیست و هشتم دوزخ) مصمم شدند که «بوئون‌دل‌موتته» را در بزم عروسی  
بقتل‌رسانند و همین کار راهم کردند (سال ۱۲۱۵). این آدمکشی عامل اصلی دودستگی فلورانس و  
تقسیم آن بدو حزب «گولف» و «گیلین» شد که بیش از صدسال این شهر را در آتش نفاق و  
جنگهای داخلی سوزانید.

۳ - اما Ema رودخانه کوچکی در سر راه «والدی گریوه» که مسکن اصلی «بوئون‌دل-  
موتته» بود.

---

## بهشت

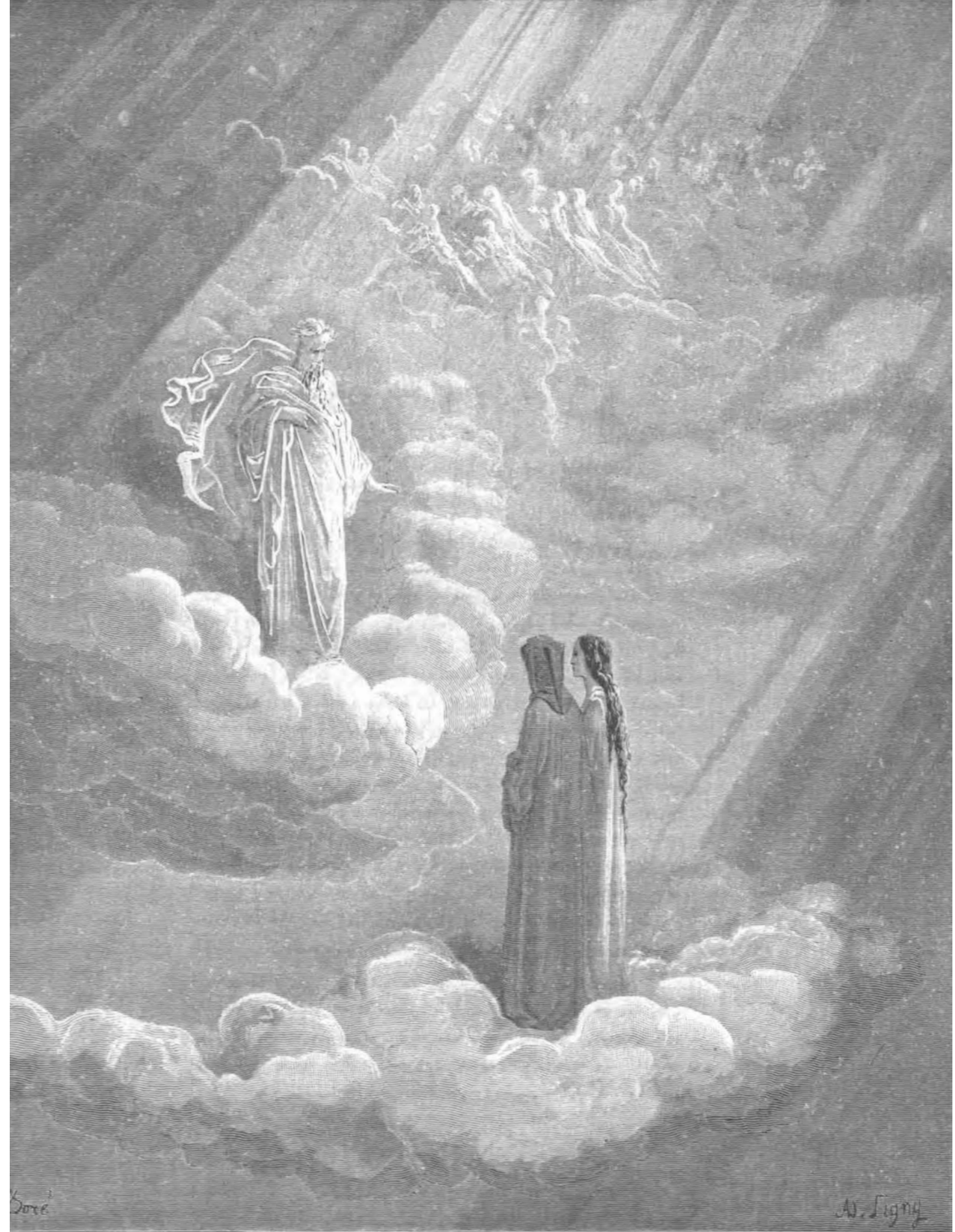
---

اما، ضرور بود که فلورانس در آخرین روزهای آرامش خود،  
قربانی بدن سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است<sup>۱</sup>.  
با این خاندانها و خاندانهای دیگر، فلورانس را با چنان صلحی  
دمساز دیدم که هیچ دلیلی برای گریستنش نیافتم؛  
با این خاندانها، مردم آنجا را چنان قرین افتخار و چندان داد گستر  
دیدم که هرگز گل زنبق واژگونه حرکت داده نشده بود<sup>۲</sup>،  
و هرگز جدائیها، بر آن رنگ ارغوانی نزرده بودند<sup>۳</sup>. «

---

- ۱ - اشاره بمجموعه مریخ، مظهر جنگ، که در مدخل پل بزرگ فلورانس نصب بود  
و « بوئون دل مونتو » در نزدیکی آن کشته شد ( دوزخ ، سرود سیزدهم ) .  
۲ - گل زنبق giglio نشان شهر فلورانس بود . - در سال ۱۲۶۰ که فلورانسها در  
نبرد مونتاپرتی ( دوزخ ، سرودهای دهم و سی و دوم ) شکست خوردند ، فانتین پرچی را که این  
نشان بر آن نقش بود وارونه گرفتند و در شهر حرکت دادند، و این بزرگترین توهینی بود که تا آن  
روز بر پرچم فلورانس شده بود .  
۳ - رنگ گل زنبق ( نشان فلورانس ) در آغاز سفید بود ، ولی چون کیبلینها این زنبق  
سفید را نشان حزبی خود شمرده بودند ، « گولفسها » پس از پیروزی خویش در ۱۲۶۱ و طرد کیبلینها  
نشان خود را « زنبق سرخ » انتخاب کردند .





اما ضرور بود که فلورانس در آخرین روزهای آرامش خود ، قربانی  
بدان سنگ نیم شکسته دهد که نگاهدار پل است ( صفحه ۱۳۵۱ )

# سرود پنجم

## آسمان پنجم : فلک مریخ شهبواران مسیح

صحنه این سرود همان صحنه سرود پیشین است و دروضع اشخاص آن نیز تغییری روی نداده است .

از نظر وقوف برزندگی داته ووضع خانواده کی او این سرود مهمترین سرود کمندی الهی است ، زیرا که درآن وی بتفصیل از زندگی بعد از تبعیدخود واز دربرها و آوارگیهای خویش سخن میگوید ، ودرین مورد آنچه شایان توجه است اینست که بگفته یکی از داته‌شناسان بزرگ معاصر کیسه درتمام کمندی الهی « استاد خشم » است درینجا بصورت « استاد حق شناسی » در میآید . تجلیل صمیمانه وسیاسگزارانه داته ازخاندان «اسکالیر» که شاعرآواره بهترین ایام دوران غربت خود را در پناه سران آن گذرانید و بااحتمال قوی «برزخ» و «بهشت» را در همانجا سرود ، بقول همین داته‌شناس بیش از همه آرامگاه‌های منحل بزرگان این‌خاندان در نزدیکی کلیسای «سنتاماریا آنتیکا» درشهر «ورونا» بجاودانی کردن نام آنان کمک کرده است . بااین‌سرود نه فقط «تبعیدی‌تسگدست» و تقریباً گدا « دین خود را بدین خانواده جوانمرد بطورکامل پرداخته بلکه در حساب سود وزیان تاریخ خیلی هم ازآنها طلبکارشده‌است ، بطوریکه درواقع این خاندان است که مرهون اوست . در برزخ نیز داته درمورد خاندان «مالاسینا» نظیر این حق‌شناسی را ابراز داشته بود و همچنانکه « چوشاعر برنجد بگوید هجا» و « بمانده‌جانا قیامت بجا » ، دراینمورد سیاسگزاری شاعر بعکس مایه تقدیری شده که قرنهای دراز بردقت روزگار باقی مانده است و خواهد ماند .

در آخر این سرود روشن میشود که «داته» در سرودن « کمندی الهی» برای خود مأموریت اخلاقی خاصی از جانب خداوند قائل است ، بدین‌مضی که در برابر حقیقتی که بدو نموده شده خویش را موظف میدانند که این حقیقت را بسایر مردمان جهان عرضه دارد ، هرچند که بقول خود او سخنش بمذاق بسیار کسان ناگوارآید و برایش درد سرهای تازه فراهم آرد .

## سرود هفدهم

همچنانکه آن کس، که هنوز پدران در بارهٔ پسرانشان بحفظ جانب احتیاط و امیدارد، بیدار «کلیمنه» رفت تا از آنچه دربارهٔ خود شنیده بود اطمینان یابد<sup>۱</sup>،

من نیز چنین کردم<sup>۲</sup>، و در نظر بئاتریچه و آن مشعل مقدسی که پیش از آن بخاطر من تغییر مکان داده بود<sup>۳</sup> چنین مینمودم.

لاجرم بانوی من بمن گفت: «گرمی شوق خویش را به بیرونیان بنمای، تا این شوق کاملاً نشان از درون تو دهد،

نه از آن رو که سخنان تو آنچه را که ما خود بر آن آگاهیم بهتر

---

۱- بنا به میتولوژی یونان فائتون Phaeton ( باستانی فتوته Fetonte ) پسر خدای یونانی ( رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ و سرودهای ۴ و ۲۹ برزخ ) که پسر آپولون Apollon ( بیونانی فیوس Phoebus و باستانی آپولو Apollo ) و کلیمنه Clymenae ( باستانی Climene ) بود از کسی بنام اپافوس Epaphus شنید که وی پسر آپولون خدای هنر و موسیقی و روشنائی نیست، و چون این بشنید با شتاب تمام بنزد مادر رفت و از او خواست که صحت یا سقم این گفته را بر او روشن کند. «اوویدئوس» که این داستان را نقل کرده خطابهٔ «فائتون» را بصورتی بسیار فصیح در آورده که آنرا از زیباترین نوشته‌های او دانسته‌اند. - «آن کس که هنوز پدران را...» اشاره بدین داستان میتولوژی یونان است که فائتون از پدرش «آپولون» که گردونه دار خورشید بود، اجازه گرفت که یکبار در خود او این گردونه را براند و آپولون این اجازه را بدو داد، ولی فائتون باناشیگری خود اسبان را از راه بدربرد و آتش در آسمان افکند، و در نتیجه خدای خدایان گردونه را در آتش بسوخت، و بدین ترتیب پدران ازین واقعه عبرت گرفتند که در کار پسران احتیاطی بیشتر بکار برند ( رجوع شود بسرود ۱۷ دوزخ ).

۲- یعنی: من نیز مانند فائتون دچار اضطراری سخت بودم. نگرانی دانه بخاطر شناسائی آیندهٔ خوشتن است، و درین باره اندکی بعد بتفصیل خواهد رفت.

۳- روح «کاچا گویدا»، که قبلاً محل اصلی خود را در نوك شاخهٔ اقی صلیب برای دیدار دانه ترك گفته و بیاین صلیب آمده بود ( رجوع شود بسرود ۱۵ ).

## سرود هفدهم

بر ما بنمایند ، بلکه تا تو بدان خوی کنی که تشنگی خویش را باد بگران  
در میان نهی تا اینان نوشابه‌ات در کام ریزند<sup>۱</sup> .

« ای ریشه گرامی من<sup>۲</sup> ، که با بلند مرتبتی خود ، همچنانکه  
ذهن خاک نشینان میتواند دید که مثلثی دو زاویه منفجره نمیتواند  
داشت<sup>۳</sup> ،

آنچه را که محتمل الوقوع است ، پیش از آنکه واقع شده باشد  
با توجه بدان نقطه‌ای<sup>۴</sup> که برایش جمله از من زمان حاضرند ، معاینه  
می‌بینی ،

در آن هنگام که من همراه با ویرجیلیو بیالای کوهستانی که ارواح  
را درمان میبخشد روان بودم ، و در آنوقت که بدنای مردگان سرازیر  
میشدم ،

درباره آینه من سخنانی سخت بمن گفته شد<sup>۵</sup> ، هر چند که من خویش

۱- یعنی عادت کنی که مکنون خاطر خویش را با آن کسانی که شایسته‌اند در میان گذاری تا  
از جانب ایشان پاسخی مقنع شنوی .

۲- اشاره بخطاب قبلی «کاجا گویدا» که خود را ریشه درخت وداتنه را شام و برك آن  
شمرده بود (صفحه ۱۳۳۱ - طر۲)

۳- یعنی : بااطمینان خاطری نظیر آنچه در مورد مسائل ریاضی‌دهندی میتوان داشت .

۴- Punto : خدا که نقطه مرکزی عالم آفرینش است و برایش گذشته و حال و آینده  
همواره حکم «حال» را دارند ، یعنی هیچ چیز نیست که از نظرش پنهان باشد .

۵- «کوهستانی...» : کوه برزخ- «که ارواح را درمان میبخشد» : که ارواح را از بیماری  
خطاکاری شفا میدهد و دستگارشان میکند . - «دنیای مردگان» : دوزخ، جایگاه ارواحی که برای  
همیشه از نعمت سعادت جاوید محروم شده‌اند .

۶- اشاره ببیشگوئیهای «فلریناتا» (سرود ۱۰ دوزخ ) و «بروتولائینی» (سرود ۱۵ دوزخ)  
و «کورادومالاسینا» (سرود ۸ برزخ ) و «اودرزی داگوییو» (سرود ۱۱ برزخ ) که در دوزخ و  
برزخ در باره آینه ناگوار دانه بطور مبهم با او سخن گفته بودند . - ولی در سرود دهم دوزخ ،  
بقیه در صفحه بعد



## بهشت

را همچون هرمی در برابر ضربتهای تقدیر استوار میابم<sup>۱</sup> ؛  
لاجرم شوق من وقتی ارضاء خواهد شد که بدانم چه سر نوشتی  
در انتظار من است : زیرا آن تیری که پرتابش پیش بینی شده باشد با  
سختی کمتر به هدف میخورد<sup>۲</sup> .

با آن فروغی که در آغاز کار بامن سخن گفته بود<sup>۳</sup> ، چنین  
گفتم ، و آنچنانکه بناتریچه میخواست شوق خویش را با او در میان  
نهادم .

و آن عشق پدرا نه<sup>۴</sup> ، از درون لبخندی که در آن متجلی بود<sup>۵</sup> ، نه

### بقیه از صفحه قبل

ویرزیدل بدانته خبر داده بود که چون بهشت آسمانی رسد ، «بناترس» مفهوم پیشگوئیهای مبهم  
و ناگوار «فارینانا» را بر او روشن خواهد کرد ، در صورتیکه در اینجا «کاچا گویدا» است که اینکار  
را میکند . احتمال میسرود که دانه در حین سرودن «کمندی الهی» تغییری در طرح  
اولیه خود داده باشد .

۱ - هرم در ترجمه فارسی مرادف با کلمه ایتالیائی tetragono آورده شده ، ولی این  
کلمه مفهوم کلی تری دارد ، یعنی بهر شکل هندسی که چهار سطح و چهار زاویه داشته باشد اطلاق  
میشود . غالب مفسرین این تعبیر را بهمین مفهوم «هرم» تفسیر کرده اند ؛ اصل فکر از ارسطو  
است ( اخلاق، کتاب اول ، فصل دهم ) : «مرد پاکدل باید چه بهنگام مساعدت اقبال وجه در  
وقت ناسازگاری آن همچون هرمی برجای خود استوار باشد .»

۲ - saetta previsa vien più lenta ، ضرب المثل ایتالیائی که خود از يك  
ضرب المثل مشابه لاتینی آمده است (praevisa minus laedere tela solent) - «سن تماسو»  
داکوننو» در «رسالة» خود ( کتاب دوم ، قسمت دوم ، فصل صدویست و سوم ) مینویسد :  
«پاپ گرگوریو در موعظه های خویش غالباً میگفت که تیرهایی که انتظار پرتاب آنها برود ،  
کمتر زخم میزنند .» دانه این جمله را یا از «سن تماسو» گرفته و یا از «اوویدیوس» که ضرب المثل  
لاتینی ساخته اوست .

۳ - روح کاچا گویدا .

۴ - amor paterno : تعبیر شاعرانه ای که مفهوم آن اینست : آن پدری که باعلاقه  
بامن سخن میگفت .

۵ - اشاره بدانکه ارواح بهشتی در درون فروغ خویش جلوه گرند ، نشان سرور و خنده  
ایشان افزونی این فروغ است ؛ بنابراین ایشان در درون لبخند خود تجلی میکنند .

## سرود هفدهم

با سخنان پراستعاره و دوپهلویی که تائیش از شهادت بره‌کنه آمرز خداوند  
مردم سبکمفز در دامشان گرفتار می‌آمدند<sup>۱</sup> ،  
بلکه با جملاتی روشن ، و با زبانی مشخص<sup>۲</sup> ، چنین پاسخ داد :  
« امور محتمل الوقوع ، که از مندرجات دفتر دنیای مادی شما  
فرا تر نمیروند ، جملگی در نگاه ابدی منقوشند ؛  
اما در آنجا جنبه الزام بخود نمیگیرند ، چنانکه کشتی که  
در طول رود روان است با دید گانی که تصویر آن در آنها منعکس میشود  
چنین نمیکند<sup>۳</sup> .

۱ - « سخنان پراستعاره و دوپهلوی » : غیگوئی‌هایی که در زمان اعتقاد بارباب انواع  
از روی تفأل و تطیر صورت میگرفت و غالباً بصورتی مبهم و معما آمیز گفته میشد تا باهر نتیجه‌ای  
قابل تطبیق باشد . - « مردم سبکمفز » la gente folle : معتقدین بارباب انواع که در اصطلاح  
مسیحیان بطور کلی مشترکین ( pagani ) نامیده میشوند و طبعاً اشاره است بیونانیان و رومیان . -  
« بره‌خداوند که گناهان را میزداید » : عیسی . این لقب ( agnus Dei ) در انجیل به عیسی  
داده شده ( انجیل یوحنا ، باب اول ) : « ... پس گفت اینک بره‌خدا که گناه جهان را بر میدارد »  
( برزخ ، صفحه ۲۰۲ ، شرح ۱ ) . - « در دام آنها گرفتار می‌آیند » ، در اصل s' inviscava  
که معنی تحت‌اللفظی آن چنین است : « بصمغ آن میچسبد » . - جمله بندی این شعر در اصل  
ایتالیائی طوری است که در ترجمه فارسی بناچار نیمی از بند بعد بدین بند آورده شده ، بدین جهت  
بند بعد در فارسی بسیار کوتاه شده است .

۲ - در اصل con preciso latin(o) : با لاتیینی واضح . - برخی از مفسرین ازین  
کلمه نتیجه گرفته اند که « کاجا گویدا » بزبان لاتیینی باداته گفتگو میکرده ( صفحه ۱۳۲۸  
سطر ۱۳ . ولی بیشتر براین عقیده اند که در اینجا « لاتیینی » مفهوم کلی زبان روشن و صحیح  
را دارد . در آخر سرود دوازدهم بهشت نیز داته همین کلمه را با همین مفهوم آورده است ( صفحه  
۱۱۲۹۳ ) .

۳ - مفهوم این بند و بند پیش : خداوند ( نگاه ابدی cospetto eterno ) تمام  
حوادث آینده را که امکان وقوعشان میرود و در زمره امور دنیای مادی شمایند ( یعنی از حدود  
فهم و ادراک شما خارج نیستند ) در برابر نظر دارد ، ولی این حوادث محتمل الوقوعند نه لازم -  
الوقوع ، زیرا که اگر بجز این باشد جنبه « اختیار » بشر در انتخاب راه صواب یا خطا از میان  
میرود . در واقع وقوع این حوادث حکم حرکت یک کشتی را در مسیر رودخانه‌ای دارد که تصویر  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

از آنجا ، همچنانکه از ارکی<sup>۱</sup> آهنگی خوش بگوش رسد ،  
زمانی که برای تو آماده فرا رسیدن میشود ،  
نظر من آشکارا جلوه گر  
میآید<sup>۲</sup> .

بهمان سان که ، ایپولیتو<sup>۳</sup> ، بنخاطر تهمتهای نامادری سنگدل و مکار  
خویش از آتن برفت<sup>۴</sup> ، ترا نیز باید که این چنین بترك فلورانس کوئی<sup>۵</sup> .  
در آنجائی که هر روز مسیح را در معرض بیع و شری میگذارند ،  
چنین میخواهند و از هم اکنون در پی این مطلوبند ،  
و زود باشد که آنانکه  
همت بدین گماشته اند بمنظور خویش برسند .

مردمان ، چنانکه رسم است ، مغلوبین را خطا کار خواهند

### بقیه از صفحه قبل

کشتی و حرکت آن در دیدگان کسیکه از کرانه رود تماشاگر باشد منعکس میشود ، ولی این  
انعکاس نشان آن نیست که حرکت کشتی از این تصویر و از این دیدگان ناشی شده است . این همان  
بحث فلسفی معروف «جبر و اختیار» است که داته نیز مثل بسیار متفکرین دیگر سعی در ارائه راه  
حلی برای آن میکند و مثل آنها بنتیجه رضایت بخشی نمیرسد .

۱ - organo : آلت معروف موسیقی که بیشتر در کلیساها معمول است و در ایران بصورت  
فرانسوی آن «ارگ» orgue نامیده میشود .

۲ - یعنی : آنزمانی که برای تو «آینده» است ، برای من «حال» است ، و همچنانکه  
صدای ارگ بی اشکالی بگوش میرسد ، این حوادث نیز بطور روشن بچشم من میآیند .

۳ - بنابروایات میتولوژی یونان ، هیپولیتوس Hippolytos ( بایتالیائی Ippolito )  
پسر ترئوس Theseos ( بایتالیائی Teseo ) پادشاه آتن بود ( دوزخ ، سرود نهم و سرود دوازدهم ،  
و برزخ سرود بیست و چهارم ) که بناحق از طرف نامادری خود «فدرا» Phedrae ( بایتالیائی  
Fedra ، بفرانس Phèdre ) مورد اتهام قرار گرفت و در نتیجه از طرف پدرش محکوم به نفی  
بلد شد و آتن را ترك گفت .

۴ - یعنی : تو نیز باید در عین بیگناهی مورد اتهام واقع شوی و زادگهت را  
ترك کوئی .

۵ - اشاره به واتیکان و کلیسای روم در زمان پاپ بونیفاجیوی هشتم که داته همواره  
دخالت او را در اختلافات «سیامها» و «سفیدهای» فلورانس و کمکش را به «شارل دووالوا» برای  
تسخیر این شهر عامل اساسی محکومیت و تبعید خود میدانست .

## سرود هفدهم

شمرد<sup>۱</sup>، اما کیفری که این واقعه را بدنبال می‌آید، گواهِ بر آن حقیقتی خواهد بود که همیشه کیفر بخش است<sup>۲</sup>.

ترا باید که آنچه را که در دنیا عزیزتر از همه داری ترك گوئی: این نخستین تیری است که از کمان تبعید رها میشود<sup>۳</sup>.

تو خود خواهی آزمود که نان دیگری را چه طعم شوری است، و چه سخت است بالا رفتن و فرود آمدن از پلکان دیگری.

و آنچه بیش از همه ترا برشانه‌ها سنگینی خواهد کرد، مصاحبان بد نهاد و سبک‌مغزی است که با آنان بدین ورطه درخواهی افتاد<sup>۴</sup>؛

۱ - ترجمه اصطلاح معروف لاتینی *Vae Victis* (بداچار مفلوین!)، اشاره بدانکه دسته غالب در فلورانس مخالفین خویش را غیاباً دادرسی و محکوم خواهد کرد و مردم نیز از روی ظاهری حق را بطرف غالبین خواهند داد که وسیله تبلیغ در دست آنهاست.

۲ - معلوم نیست که داتۀ بطور کلی بمصائبیکه دام‌نگیر فلورانس خواهد شد اشاره میکند یا نظر بواقعه خاصی دارد. «تورا کا» مفسر معروف «کمدی الهی» احتمال میدهد که مراد شاعر سوء قصد به آنایی (برزخ، سرود بیستم) و مرگ پاپ بونیفاسیو باشد که اندکی بعد ازین واقعه در ۱۱ اکتبر ۱۳۰۳ اتفاق افتاد؛ ولی این تعبیر که شاعر نظری کلی دارد و اشاره بواقعه مشخصی نمیکند، صحیحتر بنظر میرسد.

۳ - این بند و بند بعد، از مؤثرترین و غم‌انگیزترین اشعار «کمدی الهی» است، زیرا در تمام این کتاب این تنها موردی است که شاعر بزن و فرزندان خود اشاره میکند. وی زنترا بعد از تبعید خود برای همیشه ترك گفت و دیگر هرگز او را ندید، و فرزندانش را نیز فقط در سالیان آخر عمر خویش یعنی پس از بیست سال در بدوی و غربت دید. نام زن او جمادوناتی *Gemma Donati* بود.

۴ - وقایعیکه در اینجا مورد اشاره داتۀ است بطور کلی مشخص است، ولی جزئیات آنها که منظور نظر شاعر بوده درست روشن نیست. نخستین فرمان محکومیت و تبعید داتۀ در روز ۲۷ ژانویه سال ۱۳۰۲ و دومین فرمان در تأیید اولی در ۱۰ مارس همان سال از طرف دادگاه فلورانس صادر شد، ولی کاملاً معلوم نیست که داتۀ این فرمان را در روم که قبل از تحولات بزرگ سیاسی فلورانس وی بسمت سفیر فوق العاده این شهر بدربار پاپ رفته بود یا در راه بازگشت خود در شهر سه‌نا و با درخود فلورانس دریافت داشت. نخستین عکس‌العمل داتۀ این بود که بفکر افتاد اتحادیه‌ای نظامی تشکیل دهد و فلورانس را با نیروی جنگی از «سیاه‌ها» بستاند و قاتحانه بشهر خود بازگردد. بدین سبب وی از زمره اعضای درجه اول شورای سران بزرگ «گیلین‌ها» و

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

اینان با ناسپاسی و دیوانگی و کافریشگی علیه تو بر خواهند خاست ، اما زود باشد که چهره آنان سرخ شود ، و نه چهره تو<sup>۱</sup> .  
رفتار این کسان نشان از ددمنشی آنان خواهد داد ، چنانکه ترا مایه افتخار خواهد شد که برای خویش جانبی جدا بر گزیده‌ای .  
نخستین پناهگاه خود و نخستین میهمان نوازی را مرهون لطف آن لمباردی بزرگ‌خواهی بود که پرندۀ مقدس را بر بالای نردبانی دارد<sup>۲</sup> .  
وی در باره تو چنان حسن ظن نشان خواهد داد که از نظر شما

### بقیه از صفحه قبل

«سفیدها» بود که روز ۸ ژوئن ۱۳۰۲ در «سن گودتسو» برای عقد پیمان اتحاد و مذاکره در باره طرز حمله بفلورانس تشکیل شد و در صورت مجلس این جلسه نام داته نیز ضبط است . ولی اندکی بعد ، احتمالاً در بهار یا تابستان سال ۱۳۰۴ داته از سایر همراهان خود که وی همه ایشان را کسانی «بدنهاد و سبکمز» بافته بود جدائی گرفت و از آن پس بقول خویش برای خود «حزبی جدا بر گزید» . ظاهراً «لاپوساترلو» (صفحه ۲۰۹، شرح ۵) ازین همراهان او بود . بهرحال داته ازین «معاشرین ناجنس» آزار بسیار دید تا بالاخره بنا به «موعظه پیر میفروش» از آنان «احتراز جست» و آسوده شد .

۱ - «ناسپاسی» : در برابر خدمتیکه داته بشهر خود کرده بود ؛ «دیوانگی» : از آن رو که اینان بدین ترتیب علیه مصالح خود نیز اقدام میکردند ؛ «کافریشگی» : زیرا که اهل ایمان و مروت با کسیکه شریک بدبختی ایشان است چنین رفتار نمیکند . - «چهره آنان سرخ خواهد شد» ، بقیده برخی از مفسرین اشاره بدانست که ایشان از کرده خود شرمندۀ خواهند شد . و بنظر برخی دیگر اشاره بحمله مسلحانه است که «سفیدها» در سال ۱۳۰۴ بفلورانس بردند و درین راه شکست خوردند و بسیاری از آنان کشته شدند و « صور نشان خونین شد » .

۲ - «نخستین پناهگاه» : اشاره بخاندان «اسکالجر» (Scaliger) در شهر «ورونا» که خاندان فرمانروای این شهر بود و نشان خانوادگی آن نردبانی زرین (Scala) خود بابتالیانی معنی نردبان میدهد ) در زمینه‌ای قرمز بود که عقابی سیله (عقاب امپراتوری روم) بر بلندترین پله آن نشسته بود . - « پرندۀ مقدس » : عقاب که هم خودش « پرندۀ خدایان است ( برزخ ، سرودهای دهم و سی و دوم ) و هم مظهر امپراتوری مقدس رومی است ( بهشت ، صفحه ۶۵ ) - « لمباردی بزرگ » gran Lombardo بطور یقین اشاره بیکي از سران خاندان فوق‌الذکر است که اهل «لمباردیا» بودند، و داته بهترین قسمت دوران غربت خود را در پناه ایشان گذراند . ولی

بقیه در صفحه بعد

دوتن ، در میان بخشش و تقاضا اولی آن مفهوم را خواهد داشت که دومی  
برای دیگران دارد<sup>۱</sup> .

همراه او آنکس را خواهی دید که بهنگام ولادتش نفوذ این اختر  
در وی سخت مؤثر افتاد<sup>۲</sup> ، چنانکه ازین بابت آوازه کارهای او بهمه جا

بقیه از صفحه قبل

درست معلوم نیست که منظور داتنه کدامیک از سران این خانواده است . «بوکاچیو» نویسنده  
- بزرك ایتالیائی معاصر داتنه (صاحب کتاب معروف «دکامرونه») که اولین مفسر برجسته کمدی الهی  
است ، این شخص را «آلبرتو دلا اسکالا» Alberto della Scala میدانند ، ولی این «آلبرتو» در  
سال ۱۳۰۱ پیش از تبعید داتنه مرده بود و بنابراین احتمال اینکه اشاره شاعر بدو باشد خیلی  
ضعیف است ، بدین جهت غالباً طرف این اشاره را یکی از دو پسر «آلبرتو» دانسته اند که بارتولومئو  
Bartolommeo و آلبوینو Alboino نام داشتند .

ازین دونفر «بارتولومئو دلا اسکالا» در هفتم مارس سال ۱۳۰۴ مرد و احتمال قوی میرود که  
در این تاریخ هنوز داتنه از «همراهان غربت» خود جدائی نگزیده بود . درباره «آلبوینو دلا اسکالا»  
نیز که چندتن از مفسرین باصرار جانب او را نگاه داشته اند این اشکال هست که داتنه در کتاب  
دیگر خود «ضیافت» نسبت بوی هیچ نوع علاقه ابراز نداشته و برعکس نشان داده که از او ناعدی  
گله منداست . - در نتیجه برخی از مفسرین اشاره داتنه را مربوط بکوچکترین برادر «بارتولومئو»  
شمرده اند که «کان گراند دلا اسکالا» Can Grande della Scala نام داشت و هم اوست که  
داتنه «کمدی الهی» خوش را بوی اهداء کرده و با احتمال قوی در چند مورد که سخن از ظهور  
«نجات دهنده ای» در دوزخ و برزخ بمیان آورده نظر بدو داشته است . درین مورد نیز اشکال کار در  
اینجاست که «کان گراند» در این هنگام نه سال بیشتر نداشت و فقط در سال ۱۳۱۱ بود که وی  
سرور خاندان «اسکالا» و فرمانروای «ورونا» شد . - در صورتیکه این تعبیر صحیح باشد باید اولین  
مصرع دومین بند بعد صورتی دیگر داشته باشد، یعنی بجای «بهمراه او آنکس را خواهی دید که...»  
Con lui vedrai colui che ... شمر چنین باشد «آنکس را خواهی دید ، آنکسی را که ...»  
Colui, vedrai, colui che ... و این نظری است که برخی از مفسرین اصح دانسته اند ، ولی  
درین باره دلیل کافی در دست نیست .

۱ - یعنی : برخلاف معمول که باید اول تقاضائی شود و بعد این تقاضا قبول افتد  
در میان شما دوتن همیشه او خواهد بود که پیش از هر تقاضائی از جانب تو خواسته ات را اجابت  
خواهد کرد .

۲ - اشاره به «کان گراند دلا اسکالا» (رجوع شود به شرح ۲ صفحه پیش) که مردی دلیر و جنگجو  
بود، یعنی «بهنگام تولد او» نفوذ «مریخ» که ستاره جنگ و سلحشوری است «در او سخت مؤثر  
افتاده بود» . «کان گراند» در نهم ماه مارس ( ایتالیائی مارس marzo . ماه مریخ) سال ۱۲۹۱  
متولد شده بود .

خواهد رسید .

جهان ، بخاطر نو جوانی او هنوز متوجه این نکته نشده است ،  
زیرا که تا کنون این افلاك نه بار بیش بر گردوی نچرخیده‌اند <sup>۱</sup> .

اما ، پیش از آنکه « کاسکونی » ، « آریگوی » و الامقام را فریفته  
باشد ، ارزندگی وی از روی بی اعتنائی او به پول و رنج با وضوح تمام  
بر همه روشن خواهد شد <sup>۲</sup> .

فر و جلالش چنان بر همگان آشکار خواهد آمد که دشمنان او نیز از  
این بابت زبان خویش را خاموش نگه نمیتواند داشت .

امید بدو و نکو کاریهای او بند ، زیرا که بدست وی بسیار کسان  
سر نوشتی تازه خواهند یافت و توانگران و کدایان را وضع دگرگون  
خواهد شد <sup>۳</sup> .

۱ - در هنگام سفر خیالی داتاه بجهان بالا «کان گرانده» نه سال بیشتر نداشت ، بنابراین  
افلاك فقط نه بار بدور او چرخیده بودند .

۲ - «کاسکونی» il Guasco : پاپ کلمنتوی پنجم که اصلا فرانسوی و اهل «کاسکونی»  
بود ، و پیش از آنکه بیایی برگزیده شود «برتران دوکوت» نام داشت و اسقف شهر وایالت «بردو»  
بود ( دوزخ ، سرود نوزدهم ) . - «آریگوی و الامقام» l' alto Arrigo : هانری (هاینریش)  
لوگزامبورگ که در ۲۷ ژوئن ۱۳۱۲ امپراتور شد و در ۲۴ اوت سال بعد مرد ، و داتاه در سرود سیام  
بهشت ویرا مورد تجلیلی خاص قرار میدهد . - «فریفته باشد» : اشاره بدینکه پاپ «کلمنتو»  
این پادشاه را بایتالیا دعوت کرد ، اما در آنجا ناگهان جانب او را رها کرد و بدشمنانوی بیوست و  
آنها را بیایداری در برابر او برانگیخت . - «بی اعتنائی او بیول و رنج» : یعنی پول را ناچیز  
میشمارد و به تحمل رنج و سختی عادت دارد . این دو کلمه که با مفهوم دو اصطلاح terra و peltro  
در سرود اول دوزخ مرادف است ، مهمترین دلیل کسانیت که اشاره داتاه را به «نازی شکاری»  
feltro در آن سرود مربوط بهمین «کان گرانده» دانسته‌اند .

۳ - یعنی : بدست او خیلی از توانگران از ثروت خود محروم خواهند شد و خیلی از  
محرومین ثروت خواهند رسید . درست معلوم نیست که اشاره شاعر بکدامیک از کارهای «کان گرانده»  
است ، ولی بیشتر احتمال میرود که منظور وی بطور کلی فساد و بی‌غرضانه و عادلانه او باشد . شاید  
اصل فکر از جمله‌ای از انجیل که مربوط بوصف عدالت الهی است گرفته شده باشد ( انجیل لوقا ،  
اب اول ) : «... جباران را از تختها بزیر افکنند و فروتنان را سرفراز گردانید» .

## سرود هفدهم

آنچه را که اینک میگویم از او بخاطر خواهی سپرد، اما آنرا  
بکسی نخواهی گفت<sup>۱</sup>؛ و چیزهایی گفت که حتی شنونده آنها را باور  
نکردنی مینماید<sup>۲</sup>.

سپس گفت: «پسرجان، اینست تفسیری از آنچه بر تو گفته شد<sup>۳</sup>؛  
و اینها بند دامهایی که در پس گردش های معدود خورشید بر سر راحت  
گسترده شده اند<sup>۴</sup>».

با این همه نمیخواهم که تو بحال همشهریانت غبطه خوری، زیرا  
که زندگی تو بسیار بیش از کیفر نابکاری ایشان دوام خواهد یافت<sup>۵</sup>.  
چون روح مقدس با خاموشی خویش معلوم کرد که از بافتن تار و پود  
آن پارچدای که آنرا آماده بدو عرضه داشته بودم فارغ شده است<sup>۶</sup>،

۱ - «کان گرانه» در زمان تألیف «کمدی الهی» و تا هنگام مرگ داته زنده بود و تا  
سال ۱۳۲۹ نیز زندگی کرد. داته در لفاظی این عبارات امیدواری فراوانی را که در هنگام سرودن  
«بهشت» بکارهای آینده وی داشت متذکر شده است.

۲ - اشاره بگفته داته به «بروتولائینی»، سرود پازدهم دوزخ.

۳ - «گردش های معدود خورشید»: گذشت سالیانی انگشت شمار - عملاً این مدت سه سال  
بود، زیرا داته در سال ۱۳۰۲ تبعید شد.

۴ - یعنی: آن کسانی که زمام شهر فلورانس را بدست خواهند گرفت و کامروا خواهند  
بود پس از مرگ فراموش خواهند شد و حتی کیفری هم که از بابت گناهان خویش خواهند دید از  
خاطره ها خواهد رفت. در صورتیکه تو نامی جاوید خواهی یافت و همیشه سر بلند خواهی بود. این  
همان اطمینان شاعر بجاودانی بودن خویش است که قبل از داته فردوسی را واداشت که بگوید:  
«نیرم ازین پس که من زنده ام». این گفته را چنین نیز معنی کرده اند که: تو آنقدر زنده  
خواهی ماند تا کیفر اینان را بچشم ببینی.

فعلی که داته در اینجا بکار برده ساخته خود اوست: *s' infutura*.

۵ - اشاره بدعوتی که داته از «کاچا کویدا» برای سخن گفتن کرده بود (رجوع شود  
صفحه ۱۳۵۸).



## بهشت

من ، همچو آن کس که در عالم تردید خویش مشتاق راهنمایی کسی است که اراده‌ای راست و دیده‌ای بصیر داشته باشد، و هم دوستدار وی باشد ، چنین آغاز سخن کردم :

« پدرم ، خوب میبینم که چسان زمانه مهمیز زنان بجانب من میشتابد تا مرا ضربتی زند که هرچه غافلتر باشم کاری تر است<sup>۱</sup> ؛

لاجرم با سلاح مآل اندیشی مجهز بایدم شد ، تا اگر آن اقامتگهی را که برایم عزیز تر از همه است از من بستانند ، اقامتگاههای دگر را با سروده‌های خویش از دست ندهم<sup>۲</sup> .

در دنیای زیرین که با تلخی جاودان همراه است<sup>۳</sup> ، و در کوهستانی که دیدگان بانوی من مرا از قلعه زیبایش برداشت و بی‌الا آورد<sup>۴</sup> ، و پس آنگاه در آسمان<sup>۵</sup> ، از فروغی بفروغی ، بسی چیزها آموختم ، که اگر بازشان گویم برای بسیار کسان ترش خواهند بود<sup>۶</sup> ؛

و اگر هم که خویش را یار محجوب حقیقت نشان دهم ، بیم آن

۱- این تعبیر مفهوم مخالف ضرب المثل است که قبلا در همین سرود نقل شده (صفحه ۱۳۵۸ سطر ۳) . - «مهمیز زنان» : باشتاب . - اشاره بمصائبی که در انتظار داته است .

۲ - یعنی : باید در گفته‌های خود ازین پس بیشتر جانب احتیاط را نگاه دارم ، تا اگر « عزیز ترین اقامتگاه من » فلورانس را از من بستانند و از آن طردم کنند بتوانم روی بجائی دیگر برم، نه آنکه انتقادهای ویشهای تند من راه همه جای دیگر را نیز بر من ببندد .

۳ - دوزخ .

۴ - برزخ .

۵ - بهشت .

۶ - یعنی : در سفر خود در دوزخ و برزخ و از فلکی بفلکی دیگر بهشت ( فروغی بفروغی) باحقایق بسیار آشنا شدم که اگر آنها را بگویم شنیدنیان برای بسیار کسان در روی زمین نامطبوع خواهد بود ...

---

## سرود هفدهم

---

دارم که دیگر در جمع آن کسان که دوران مارا کهن خواهند خواند زنده  
نمانم<sup>۱</sup>.

فروغی که در دل گنجینه آسمانی من خندان بود، همچو آئینه‌ای  
زیرین در برابر خورشید، تابشی خیره کننده یافت<sup>۲</sup>؛

سپس پاسخ داد: «دلی که از شرمندگی خویش یا شرمندگی  
دیگری تیره شده باشد، بیگمان سخن ترا زنده خواهد یافت؛

با این همه، خویش را از دروغزنی بر حذر دار و آشکارا آنچه را  
که دیده‌ای بگویی، و کسان را بگذار که آنجائی از نشان را که جرب  
آلوده است بخاراند<sup>۳</sup>؛

زیرا که اگر گفته تو در آغاز زائقه را ناخوشایند باشد، پس  
از گوارش خوراکی خواهد بود که زندگی را بکار آید.

فریاد تو، کار باد را خواهد کرد که بالا نشینان را بیشتر

---

۱ - ... و اگر از آنها با صراحت سخن نکوم و در لفافه حرف بزم (خویش را یلر  
محبوب حقیقت نشان دهم) میترسم که شایسته آنکه پس از مرگ نام را بنیکی برند نباشم -  
«آن کسان که دوران مارا کهن خواهند خواند»: آیندگان.

۲ - یعنی: روح بهشتی بر اثر سرور و جذبه‌ای بیش، فروغی درخشنده تر یافت.

۳ - یعنی: فقط ناپاکان و آلوده دامن از سخنان تو ناراضی خواهند شد، اما تو  
بایشان کاری نداشته باش و مأموریتی را که خداوند بعهده تو نهاده انجام بده و درین راه سراغ  
کمترین گزافه گوئی یا قلب حقیقت مرو - داتنه چندین بار اظهار کرده که وظیفه او در سرودن  
«کمدی الهی» ارائه راه راست بنوع بشر است. - «آنجائی از نشان را که جرب آلوده است  
بخاراند»: خودشان عواقب خطاهای خویش را تحمل کنند. - شاید اصل فکر این بند از  
تورات گرفته شده باشد (کتاب حقوق نبی، باب دوم): «... پس خداوند مرا جواب  
داد و گفت: رؤیا را بنویس و آنرا بر لوحها چنان نقش نما که دوده آنرا بتواند خواند.»



# سرود هجدهم

آسمان پنجم : فلک مریخ

شهبازان مسیح

آسمان ششم : فلک مشتری

شاهان داد گستر و خردمند

نخستین قسمت این سرود همچنان در فلک مریخ میگردد، وداته در آن هويت عده ای از ارواح بهشتی ساکن این فلک که مانند جمله ارواح این طبقه از آسمان شهیدان راه ایمان مسیحیند آشنا میشود .

سیس از فلک مریخ بفلک مشتری میرود و طبق معمول از افزایش فروغ دیدگان بشانریس یعنی از تجلی کاملتر حقیقت الهی در برابر دیده باطن خویش بدین صعود غیرارادی پی میبرد . - مفهوم این صعود اینست که همچنانکه در عالم گناهکاری (دوزخ) گناهکار خود بخود در طریق خطا بیشتر میرود و پیوسته خاطی تر میشود (طی درکات مختلف دوزخ) ، دروادی رستگاری نیز وی خود بخود و بی توجه خاص بکمال بیشتری نائل میآید و پیوسته روح خویش را بحقیقت الهی نزدیکتر میکنند .

ستاره مشتری که در علم هیئت قدیم فلک آن بشمین فلک از سلسله افلاک بشمار میآید ، از نظر قدما مظهر عدالت وحق بود ؛ بدین جهت ارواحی که درین فلک بسر میبرند ارواح پادشاهان و امیرانوران و زمامداران داد گستر و خردمندند که در دوران حیات زمینی خود کوشیده اند تا جانب عدل و انصاف را نگاه دارند .

درین سرود داته با صحنه ای مواجه میشود که نظیر صحنه معروف «گردونه» در سرودهای آخر «برزخ» از جالب ترین ساخته های او در کمده الهی است، و طبق معمول مفهومی «سمبولیک» دارد . درین صحنه جمعی از ارواح بهشتی بگردم میآیند و صورت عقابی را پدید میآورند که مظهر «حکومت واحد جهانی» است . توضیحات مربوط بدین عقاب و مراحل مختلف تشکیل چنین صورتی که سیر تکاملی اجتماعات بشری از شهرنشینی تا ایجاد حکومت های کوچک و کشورها و بالاخره امپراتوری واحد را شامل میشود و مفاهیم تمثیلی و «سمبولیک» هر یک ازین مراحل بتفصیل در حواشی این سرود و سرود بعد آمده است .

## بهشت

مشتري که بزرگترین ستاره منظومه شمسی است از نظر درخشندگی فراوان خود همیشه «ارشد» سیارات پشمار رفته، و ازین جهت در میتولوژی یونان و روم نیز خدای خدایان ( زئوس یونانیان و یوبیتروس رومیان ) را مظهر آن دانسته‌اند. از همین نظر است که در این جا این فلک بیادشاهان عادل اختصاص یافته است.

داتهدر کتاب «ضیافت» خود درباره این ستاره مینویسد: «فلک مشتری را میتوان از دولحاظ بهام هندسه در میان علوم تشبیه کرد: یکی اینکه این اختر در میان فلک دوسیار دیگر جای دارد که بعکس مشتری دارای طبایع نامطلوب هستند، بدین معنی که بنا بر گفته بطلمیوس مشتری ستاره‌ای دارای طبیعت و حرارت معتدل است، در صورتیکه زحل ستاره‌ای سرد و هریخ ستاره‌ای گرم و آتشین است. دیگر اینکه در میان سایر اختران این ستاره‌ایست که سفیدی کامل و تقریباً قره آسا دارد، و این هر دو خاصیت را در علم هندسه میتوان یافت: از یکطرف اشکال هندسی حد فاصل نقطه مرکزی دایره و محیط آنند ( مقصود از دایره هر چیز مدوری است، خواه سطح باشد و خواه کره)، زیرا که چنانکه اقلیدس میگوید «نقطه» آغاز هندسه و دایره حد کمال یعنی کاملترین صورت تصاویر آن و حد نهائی آن است و کلیه اشکال و صور دیگر مربوط بدین علم در درون این دو حد جای دارند. و این دو حد مظاهر متقابل افراط و تفریطند، بدین ترتیب که نقطه از آن نظر که قابل تجزیه نیست سنجش ناپذیر است، و برای دایره نیز چون نمیتوان سطح آنرا با حساب دقیق بصورت مربع درآورد، امکان سنجش دقیق نمیرود. از طرف دیگر هندسه «سفیدترین» علوم است، زیرا هیچ اشتباه ریاضی در آن راه نمیتواند داشت، مثل رنگ سفید که وجود کمترین لکه‌ای یکدستی آنرا برهم میزند.»

در باره نفوذ ستاره «مشتري» در زندگی بشر و در جریان امور جهانی، «بونی» از قول «المبصر» چنین مینویسد: «مشتري دارای طبیعتی نیمگرم، مرطوب، روشن و معتدل است و نماینده روح، زندگی، حرکت، کودکی، زیبایی و خردمندی بشمار میآید. دادگستری، حسن تشخیص، قانون و حق، قانونگذاران و قضات درستکار، دانشمندان، ادراک صحیح، تعبیر خواب، مذهب، ترس از خداوند و تکریم او، نظم و ترتیب، بردباری و استقامت، دلیری و شهامت، بهنگام خطر، خلوص و صفای معنوی، پیروزی، احترام، سلطنت و سلاطین، توانگران و نجیب‌زادگان و بزرگواران، امید و شادی، راحت طلبی، مال‌جوئی، ندرستی، امنیت، عقیده نیکو، آزادمنشی، فرماندهی، بیباکی، علاقه‌عاقلانه و دور از بدخواهی بحکومت و فرمانروائی، زیبایی و آرایش لباس، فصاحت و بلاغت، پیوستگی روحی با کسان و دوستان، نفرت از بدی و بدان، علاقه‌شناسانی مجهولات، همه اینها از آثاری است که مستقیماً بنفوذ مشتری در روی زمین و در طبایع مردمان جهان مربوط است.»

## سرود هجدهم

این آئینه نیکبخت<sup>۱</sup>، بتنهائی مستغرق در فکرت<sup>۲</sup> خوش بود ،  
ومن با اندیشه باطنی خود سر گرم بودم که در آن شیرین و شور<sup>۳</sup> را با هم  
در آمیخته بودم .

و آن بانوئی که مرا بجانب خداوند میبرد ، گفت : « مسیر فکرت  
خوش را عوض کن ، و بیندیش که در نزدیک آن کس جای داری که بار  
هر گونه بی حرمتی را سبک میکند<sup>۴</sup> . »

روی بسوی صدای عاشقانه<sup>۵</sup> آن کس که همارم دلداریم میداد گرداندم ،  
و در دیدگان مقدسش اثر چنان عشقی دیدم که از بیانش سر بر میتابم ،  
و این نه تنها از آن روست که در این راه بقدرت کلام خوش  
ایمان ندارم ، بلکه از آن جهت نیز که حافظه را ، جز در آن صورت

---

۱- روح کاجا گویدا که مانند سایر ارواح بهشتی فروغ خدائی در آن چون در آئینه‌ای منعکس میشود (صفحه ۱۲۴۱، شرح ۴).

۲- verbo ، اصطلاحی که در علم الهیات مفهوم ادراک باطنی را دارد و « سن تماسو-  
دا کونو» در رساله معروف خود (کتاب اول ، بابسی و چهارم) بتفصیل درباره آن سخن گفته و یقیناً  
داته بدین کتاب نظر داشته است .

۳- در اصل : acerbo ؛ : طعم کس . اشاره بتلخی اندیشه رنج تبعید در برابر شیرینی  
سخنانی که کاجا گویدا درباره نام آوری بعد از مرگ داته بدو گفته بود .

۴- خداوند، که کسان را در تحمل ستمهاییکه ناروا بدیشان وارد میآید کمک میکند و  
ستمگران را کیفر میدهد .

۵- amoroso suono : سخنانیکه از عشق و محبت ناشی میشود . بدیهی است که مراد  
از عشق در اینجا احسان آسمانی است .

## بهشت

که دیگری<sup>۱</sup> راهنمایش باشد، تابدین حد قدرت بازگشت بسوی خویش نیست.<sup>۲</sup>

درباره این لحظه تنها اینقدر میتوانم گفت که با دیدار او احساس من از بند هراشتیاق دیگری برست،

ودرین میان آن سعادت ازلی که مستقیماً در بناتریچه متجلی بود، از راه انعکاس فروغی که از دیدگان او بمن بر میتافت، سعادت مندم میکرد.<sup>۳</sup> وی با درخشندگی لبخندی مرا بخود باز آورد و گفت: «باز گرد و گوش فرا ده، زیرا که بهشت تنها در دیدگان من نیست.»<sup>۴</sup>

۱- دیگری (altri) : خدا .

۲- یعنی: اگر کمک و لطف خاص خداوند نباشد حافظه بشری بخودی خود تابدین حد بالا نمیتواند رفت .

۳- مفهوم کلی این بند و بند پیش اینست که فروغ ملکوتی که از خداوند سرچشمه میگردد و به ارواح بهشتی میتابد مستقیماً به بناتریس میتافت و داتته از راه دیدگان او این فروغ را بطور غیر مستقیم دریافت میداشت، و ازین راه چنان سعادت منم احباس میکرد که تا این تأمل دوام داشت وی هیچ شوق دیگری درخود نمییافت، تا آنکه بناتریس بالبخندی او را ازین حال جذبه بیرون آورد . - اشکالی که داتته شناسان درین مورد دارند، طرز نقطه گذاری این دو بند است که باختلاف آن هر چند که مفهوم کلی تغییر نمیکند، معنی تحت اللفظی شمر عوض میشود . در چاپ Societa dantesca italiana که از کاملترین متنهای کمدی الهی است، در آخر بند قبل ویرگول و در آخر این بند نقطه گذاشته شده . در چاپ Moore - Toynbee که آن نیز از متون موثق این کتاب است بالمعکس نقطه را در آخر بند پیش ویرگول را در آخر این بند گذاشته اند . در صورت اول بند اخیر مقدمه بند بعد و در صورت دوم این بند دنباله بند قبل است، ولی در هر دو حال چنانکه گفته شد مفهوم کلی چندان فرق نمیکند .

۴- دیدگان بناتریس چنانکه قبلاً گفته شده جلوه گاه حقیقت الهی است که لزره تأمل و تفکر بدان دست میتوان یافت، و مفهوم این سخن بناتریس که «بهشت فقط در دیدگان من نیست» اینست که راه تأمل تنها راه شناسائی حقیقت خداوندی نیست و راههای دیگری نیز برای اینکار هست که از آجمله راه بیکار در راه حق یعنی راه عمل است، و این آن چیزی است که بناتریس میخواهد با جلب توجه داتته بلرواح کسانیکه در راه دفاع از آئین مسیحی شهید شده و پس از مرگ بدین فلک آمده اند بدو بفهماند .

## سروده‌های جلد هم

همچنانکه در روی زمین گاه محبت‌درا، اگر چندان باشد که روح  
را یکسره در اختیار خویش آورد، درنگاهی میتوان دید<sup>۱</sup> ،  
در شعله وری فروغ مقدسی<sup>۲</sup> که روی بجان‌ب آن داشتم ، شوق‌اورا  
برای فزون سخن گفتن با خویش دریافتم .

وی چنین آغاز کرد : « در این پنجمین شاخهٔ درختی که نیروی  
حیات‌را از برترین درجهٔ خویش دریافت میدارد، و همیشه بر میدهد و هرگز  
برگی از آن فرو نمیافتد<sup>۳</sup> ،

ارواح - معودی جای دارند که در آن پائین<sup>۴</sup> ، پیش از صعود  
بآسمان ، بسی نام‌آور بودند ، آنسان که هر شاعری را وسیلهٔ هنرنمایی  
توانستند بود .

لاجرم شاخه های صلیب را بنگر : هر يك از آن كسان كه هم -

---

۱ - داته درضال سوم «ضیافت» خود مینویسد : «بدگان آدمی پنجرهای هستند که  
از دل و روح او بدنیای بیرون باز میشوند» .

۲ - روح کاجا گویدا .

۳ - درینجا بهشت یعنی افلاک ته گانه بدرختی تشبیه شده که ۹ شاخه یا درجه داشته  
باشد، و درین صورت فلک‌مریخ پنجمین این درجات یا شاخه‌هاست. منتها این درختی است که «نیروی  
حیات» را (که درینجا مراد از آن فروغ و حقیقت الهی است) بخلاف درختان روی زمین (که این نیرو را  
از ریشهٔ خود میگیرند) از بالاترین شاخهٔ خویش (فلک آخرین یا عرش الهی) دریافت میدارد.  
از طرف دیگر «همیشه بر میدهد» ، یعنی پیوسته ارواح جنت مکان نازمای بر آن افزوده  
میشود و «هرگز برگی از آن فرو نمی‌ریزد» ، زیرا چه فرشتگان و چه ارواح بهشتی را فنائی  
نیست و جاودانه در آسمان بسر میبرند .

۴ - giù : روی زمین .

۵ - یعنی : صاحبان این ارواح در آن زمان که زنده بودند. کلرهایی چنان بزرگ کردند  
که هر شاعری میتواند هنرنماییهای ایشان را موضوعی برای سرودن حماسه‌ای قرار دهد و ازین راه  
ارزش کار خویش را افزون کند .



## بهشت

اکنون نامشان را بتو میگویم، آن خواهد کرد که برقی لامع در دل ابری کند<sup>۱</sup>.

چون نام «یوشع» را ادا کرد، شعله‌ای را دیدم که در روی صلیب بدوید؛ و سخن را پیش از دیدار این واقعه نشنیدم<sup>۲</sup>.

و بانام «مکابی» بزرگ، شعله‌ای دیگر را دیدم که حرکت در آمد و برگرد خوش بچرخید؛ و سرور درونی بازیانه‌ای بود که این فرقه را بچرخ و امیداشت<sup>۳</sup>.

بهمینسان، چون نام «کارلومانیو»<sup>۴</sup> و «اورلاندو»<sup>۵</sup> برده شد، نگاه

---

۱ - یعنی: اینک ارواحی را که درین صلیب جای دارند برای تو نام میبرم، و هر یک ازین ارواح که نامش برده شود مانند برقی که تا کهن دودل ابری بدرخشد با فروغی خیرکننده بر تو خواهد تافت تا ازین راه بهوت او پی توانی برد.

۲- یوشع Giosue: پیغمبر بزرگ بنی اسرائیل (برزخ، سرود بیستم- بهشت. سرود نهم) که بعد از مرگ موسی رهبر قوم یهود شد و پی در پی در جنگ با قبائل مشرک فلسطین پیروز آمد، بخصوص پیروزیهایی او بر اقوام «جیمون» و «عمونی» و «کنمانیان» و بر بلند آوازه کرد. یک کتاب کامل تورات مصحف یوشع بن نون، نام دارد.

۳ - مکابی Maccabeo: یهودا مکابی (بلا تینی Judas Maccabaeus) شیخ یهود که چنانکه در کتاب اول «مکابین» (باب سوم) نقل شده با تفاق برادران خوش علیه «آنتیوخوس ایفاس» پادشاه سوریه که از جانشینان اسکندر بود قیام کرد و قوم خوش را از اسارت او بدر آورد. قبلاً در سرود نوزدهم دوزخ از وی سخن رفته است. - «سروری که این فرقه را بچرخ زدن و ادانت»: جذبه الهی که باعث شد این فروغ بهشتی بگردش در آید. این تشبیه از کتاب هفتم انیس و مرزبل گرفته شده.

۴ - Carlo Magno (در اصل فرانسه شارلمانی Charlemagne) پادشاه معروف فرانک که امپراتوری «زمن و روم» را بنیاد نهاد و در قرون وسطی جلال و عظمت او با حماسه‌های بسیار در آمیخته و صورت افسانه‌ای در آمده بود (رجوع شود سرود ۳۱ دوزخ).

۵ - Orlando (در اصل فرانسوی رولان Roland) سردار شارلمانی و قهرمان معروف فرانک که دلیرهای او در ییکار با مسلمانان اندلس در قرون وسطی ضرب المثل بود (رجوع شود سرود ۳۱ دوزخ).

## سرود هیجدهم

دقیق من ، همچنانکه دیده شکارچی پرواز شاهین را دنبال کند ، بدنبال  
دوشعله دیگر روان شد .

آنکاه نظرم در روی صلیب به « گولیلمو » و « رینوآردو » و  
« دوک گوتیفردی » و « روبرتو کویسکاردو » معطوف شد<sup>۱</sup> .

ودن پی آن ، روحی که با من سخن گفته بود<sup>۲</sup> بحرکت درآمد و  
با دیگر فروغها در آمیخت ، و بمن بنمود که ویرا در جمع خنیاگران  
آسمانی<sup>۳</sup> چه مقام والائی است .

بجانب راست خویش گشتم ، تا از گفتار یا رفتار بناتریچه دریابم

که چه بایدم کرد ؛

۱ - گولیلمو Guglielmo ؛ دراصل Guillaume d' Orange معروف به « کیوم  
کوناهینی » کنت ناحیه « اورانژ » که بقول بوئی مفسر معروف کمندی الهی « شاهزاده ای بزرگ » بود  
که بکرات با مسلمانان اندلس جنگید و بالاخره در حلقه راهبان درآمد و در سال ۸۱۲ در « جلونا »  
مرد . بعدها کلیسا بدو لقب مقدس داد و ویرا « کیوم مقدس صحرائین » خواند . -

رینوآردو Rinoardo ، برانسه « رینوار » Rainouard ، شخصیتی نیمه افسانه‌ای که بنا  
بداستان‌های قرون وسطائی مسلمانی از اهالی اندلس بود که اسیر مسیحیان شد و بدست « کیوم -  
دورانژ » تمید مسیحی یافت و عیسوی پارسائی شد که در راه آئین عیسی دلیرهای بسیار کرد و در  
دربار سن لوئی ، پادشاه معروف فرانسه بمقام روحانی بزرگ رسید ، و با « آلیس » دختر این پادشاه ازدواج  
کرده و بالاخره در لباس رهبانی در صومعه‌ای وفات یافت . -

دوگاکوتیفردی il duca Gottifredi ؛ در اصل فرانسه دوک گودفرودی دو بویون  
duc Godefroy de Bouillon سردار نخستین جنگ صلیبی که فلسطین را تصرف قوای  
مسیحی درآورد و در نتیجه این دوک پیادشاهی بیت المقدس انتخاب شد . گودفرودی در سال ۱۱۰۰  
مسیح . مرد . -

روبرتو کویسکاردو Ruberto Guiscardo ؛ برانسه روبر کیسکار Robert Guiscard  
شوالیه نرماندی که مسلمانان را از جنوب ایتالیا بیرون راند و بر اثر این پیروزی در سال ۱۰۵۸ « دوک  
کالابرا » ( جنوبی‌ترین ناحیه ایتالیا ) شد و قلمرو سلطنتی ناپل را تأسیس کرد و در ۱۰۸۵ وفات  
یافت . داته قبلا در سرود ۲۸ دوزخ از وی نام برده است .

۲ - کاچاگودا که برای سخن گفتن باداته از مقام اصلی خود بیای صلیب آمده بود  
( صفحه ۲۰۰ ) .

۳ - ارواح سرود خوان بهشت .

و دیدگان اورا چنان تابناک و خندان یافتم ، که در این حال زیبایش  
 از هروقت دیگر ، حتی از آخرین جلوه وی ، فزون بود .  
 و همچنانکه آدمی ، با درک خرسندی بیشتری از راه نکو کاری  
 روز بروز بیشتر متوجه افزونی این نکوئی میشود ،  
 من نیز بیدار افزایش فروزندگی این معجزه<sup>۱</sup> ، دریافتم که آن  
 دایره‌ای که من به‌مراه آسمان در مینوردیدم بر قوس خود افزوده است<sup>۲</sup> .  
 و با همان تندی که رنگ بانوئی ، چون چهره‌اش از کنگونی شرم  
 برهد ، بسپیدی باز می‌گردد<sup>۳</sup> .  
 بهنگام چرخیدن من ، سپیدی اختر ششمین یعنی آن ستاره  
 معتدلی که مرا در خوش پذیرفته بود ، در دیدگان من بدرخشید<sup>۴</sup> ،

۱ - اشاره بوضعی که شاعر در آغاز این سرود از جلوه دیدگان بشاتریس کرده است  
 ( صفحه ۱۳۷۱ )

۲- quel miracol(o) : بشاتریس ، که بقول داتهم جمال وهم کمال اوی بعدی اعجاز آمیز  
 رسیده بود . وی در کتابهای « زندگانی نو » و « ضیافت » خود نیز چندین بار این لقب را به بشاتریس  
 داده است .

۳ - اشاره بدانکه یکبار دیگر داتنه در همراهی بشاتریس از فلکی بفلک دیگر بالا  
 رفته است . - « آن دایره‌ای که ... » یعنی : هر یک از افلاک بصورت کره‌ای محیط بر کره‌های  
 زیرین است ، و طبعاً هر فلک ناله‌ای دایره‌ای وسیع‌تر دارد و بنابراین « بر قوس خود می‌افزاید » .

۴ - اشاره بدانکه سرخی ستاره مریخ ناگهان تبدیل بسپیدی ستاره مشتری شده است .  
 در عین حال اشاره است بر سرعتی که شاعر و راهنمای وی در انتقال از فلک مریخ بفلک مشتری  
 بکار برده‌اند .

۵ - « چرخیدن من » : اشاره به بند آخر صفحه پیش که در آن گفته شده : « بجانب راست  
 خوش چرخیدم تا بشاتریس را ببینم » . - « اختر ششمین » : مشتری ( بائتالیائی Giove ) که  
 اینک داتنه پای بفلک آن نهاده است . - « ستاره معتدل » : اشاره بحرارت مشتری که قسماً  
 آنرا در حد اعتدال میدانستند . داتنه در کتاب « ضیافت » ( باب دوم ) درین باره مینویسد : « بطلمیوس  
 اظهار میدارد که مشتری ستاره‌ای معتدل و در حد فاصل سرمای زحل و گرمای مریخ است ، و از  
 طرف دیگر این خاصیت را دارد که در میان تمام ستارگان از فرط سپیدی نقره‌گون مینماید . »

## سرود هیجدهم

در این مشعل شادان<sup>۱</sup>، دیدم که از تلالو ارواح آکنده از عشقی  
که در آن خانه داشتند<sup>۲</sup>، در نظرم حروفی همانند حروف زبان ما  
مجسم بود؛

و همچون پرندگان که از کناره جو باری پیرواز آیند، و چنانکه  
بر گرد خوراک خویش بزمی آراسته باشند بر فراز آن گاه صورت حلقه ای  
و گاه شکلی دگر گیرند،

در این فروغها نیز، ارواح سعادت مند سرود خوانان به رسو در پیرواز  
بودند، و با ترکیب خود حروفی چون D یا I یا L پدید میآوردند.  
نخست با آهنگ سرود خویش بحرکت در میآمدند، و آنگاه با  
تشکیل یکی از این علائم اندکی بر جای خود میایستادند و خاموش میماندند.<sup>۳</sup>  
ای «پگازی» آسمانی<sup>۴</sup>، که افتخار و بقائی فنا ناپذیر نصیب ارواحی میکنی

۱ - giovial facella : ستاره مشتری که قدام هر گونه شادی و امید را اثر آن  
و مربوط بدان میدانستند . - در اصل ایتالیائی این شعر «جناس لفظی» زیبایی بکار رفته که  
آنها بغارسی نقل نمیتوان کرد، بدین ترتیب که کلمه giovial که در اینجا آمده از کلمه لاتینی  
jiivialis آمده که هم معنی «نشاط بخش» و هم معنی «مربوط به ستاره مشتری» رامیدهد .  
۲ - ارواح پادشاهان و شاهزادگان عادل و خردمند .  
۳ - یعنی: کمی بر جای میایستادند تا من بتوانم حرفی را که ساخته بودند  
تشخیص دهم .

۴ - پگازو Pegaso در میتولوژی یونان اسب بالداری بود که چون «ترئوس» پری  
شوم افسانه‌ای موسوم به «مدوزا» را بکشت، از خون او بوجود آمد (رجوع شود به دوزخ، سرود نهم).  
این اسب «ترئوس» را بر پشت خود نشاند و در فضا بحرکت در آورد و او را بیونان زمین  
بازگردانید . وقتی که قصد فرود آمدن داشت در ناحیه «بئوسیا» از کوه معروف «هلیکون»  
گذشت و در آنجا با ضربت سم خود چشمه‌ای از دل کوه بیرون آورد که چشمه «هیپو کرون» نام  
گرفت، و خاصیت آن این بود که هر کس که از آب آن مینوشید اهل هنر و ادب میشد . این کوه  
مقر «آپولون» خدای هنر و پریان له گانه الهام بخش (Muse) بود (رجوع شود به سرود ۲۹  
برزخ ۱) . - بنابر این خطاب «پگازی آسمانی» diva Pegasea در اینجا با بطور کلی مربوط  
بقیه در صفحه بعد

که بایاری تو این بقا و افتخار را بشهرها و کشورها میبرند ،  
فروغ خویش را بر من بتاب تا تصاویر آنها را چنانکه در ضمیر  
خویش دارم مجسم توانم کرد : کاش قدرت تو سرایا در این ایات کوتاه  
متجلی آید .

پنج بار هفت حرف صدا دار و بیصدا بنظر آوردم <sup>۱</sup> ، و کلمات را  
بدانسان که برایم بیان شدند بخاطر سپردم .

نخستین فعل و نام این نوشته **DILIGITE IUSTITIAM**  
و آخرین آنها **QUI IUDICATIS TERRAM** بود <sup>۲</sup> .  
آنگاه، اینان در حرف **M** از کلام پنجمین در کنار هم برجای بماندند ،  
چنانکه مشتری در آنجا از سیمی مینمود که زر اندوده باشد <sup>۳</sup> .

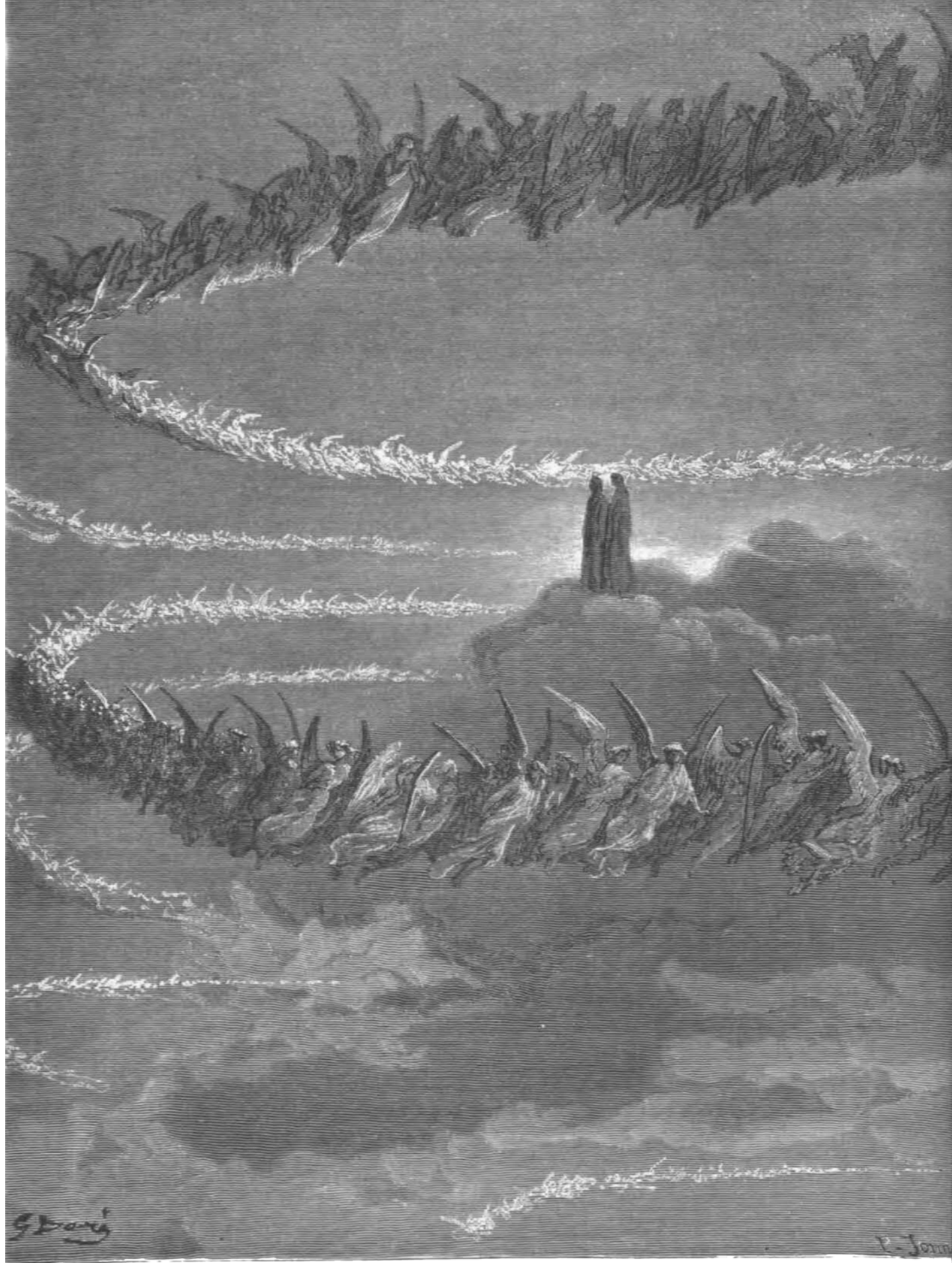
بقیه از صفحه قبل

به یریان الهام بخش است که داته قبل از چندین بار برای موفقیت دسرودن شعرهای آبدار  
دست بدامان آنها زده است (دوزخ، سرود دوم - برزخ، سرودهای اولویست و دوم - بهشت ، سرود  
دوم) ، یا اختصاصاً مربوط به «کالیوپه» Calliope پری اشعار حماسی است که شاعر در آغاز  
برزخ بدو توسل جسته است ، و با مربوط به «اورانیا» Urania پری علم اخترشناسی . - بقیه  
بند این معنی را دارد که : تو که شاعران را از این افتخار جاوید برخوردار میکنی که با کمک  
تو ، آنچه را که دیده اند ، بگوش مردم شهرها و دیارهای نزدیک و دور برسانند . . . (رجوع  
شود به سرود بیست و یکم برزخ) .

۱ - یعنی : بر روی هم سی و پنج حرف در نظر من نقش بست .

۲ - دو جمله لاتینی : اولی بمعنای «عدالت را دوست بدارید» ، و دومی بمعنی «شما  
که در روی زمین قاضی هستید» . این جمله ایست که «کتاب حکمت» سلیمان بی در تورات  
با آن آغاز میشود . باید تذکر داد که اصالت این کتاب در تورات محرز نیست .

۳ - یعنی : چون آخرین حرف این جمله را مجسم کردند ، دیگر از هم جدا نشدند  
و همچنان درین حال باقی ماندند ، بطوریکه کوئی درین نقطه فروغ این ارواح توده زری بود  
که بر روی سپیدی نقره گون مشتری نهاده شده بود .



در این فروغها . ارواح بهشتی سرود خوانان بهرجانب در پرواز بودند (صفحه ۱۳۷۷)

وفروغهایی دگر را دیدم که بر بالای M فرود آمدند و در آنجا بنشستند، و سرودی خواندند که پندارم بتجلیل آن خیری که جملگی آنانرا بجانب خود میخواند تخصیص داشت<sup>۱</sup>.

آنگاه، چنانکه از برخورد چوبهای مشتعل اخگر هائی بی‌شمار برمیکیزد که احمقان از روی آنها عادت بتفأل دارند<sup>۲</sup>،

از آنجائیزیش از هزار فروغ<sup>۳</sup> برجهید، که هر يك بحسب طرز توزیع آن از طرف خورشیدی که این جمله را بر میافروزد کم یا بیش بالا رفت<sup>۴</sup> و چون هر يك از آنها بر جای خود بایستادند، دیدم که این آثر سروگردن عقابی را مجسم کرده بود.

آن کس را که نقاش این طرح است نیازی به راهنما نیست، زیرا که خود راهنمای خویشتن است، و از اوست که آن نیروئی که در آشیانه<sup>۵</sup> شکلی میسازد سرچشمه میگیرد.

۱ «آن خیری که...» خداوند، که اینانرا باعمال عدالت رهنمائی میکند. - دراصل، حرف «م» در بند پیش بصورت املائی آن M و در این بند بصورت تلفظ الفبائی آن mme آورده شده است.

۲ - Lana مفسر معروف کمندی الهی درین باره مینویسد: «احمقان را عادت بر اینست که در کنار بخاری نشینند و هیزم های نیمسوخته را برهم زنند و از روی تعداد جرقه هائو که از آنها برمیجهد با خود بگویند که امسال فلان قدر گوسفند و فلان قدر بچه خوک و فلان مقدار فیورینوی طلا در آمد خواهم داشت.»

۳ - مراد «تعداد خیلی زیاد» است.

۴ - یعنی این ارواح برخی بیشتر و برخی کمتر پرواز کردند، و این کمی و زیادی مربوط بدرجهای بود که خداوند (خورشیدی که این جمله را روشن میکند) برای آنها مقرر داشته بود.

۵ - یعنی: نقاش آسمانی (خداوند) در ترسیم این صور نیازی به استاد و راهنما ندارد، زیرا که او خود مبتکر اصلی است، و اوست که در آشیانی بهر موجودی شکلی میبخشد و او را بهر صورتی که خود مایل است درمیآورد. - در این شعر کلمه ای نگار رفته که در کتب بقیه در صفحه بعد

## بهشت

آن ارواح سعادت‌مند دگر که در آغاز از پدید آوردن گل زنبقی  
بر روی M خرسند مینمودند ، باحرکتی ملایم صورتی را که ترسیم شده  
بود تکمیل کردند<sup>۱</sup> .

### بقیه از صفحه قبل

مفهوم قطعی آن بسیار دشوار است ، و بدین جهت برخی از مفسرین این بند را نیز ، مانند مممای  
آغاز سرودنهم‌برزخ ، «بسیار دشوار» لقب داده‌اند . اصل شعر اینست : *quella virtù ch'è*  
*forma per li nidi* و کلمه مورد بحث «*forma*» است ، که تاکنون لااقل دوازده  
تفسیر مختلف از آن شده است ، بخصوص ازین رو که معلوم نیست مراد از *nidi* مفهوم واقعی آن  
«آشیان‌ها» یا مفهوم مجازی «افلاک» است . حتی برخی از مفسرین بسراغ اصلاحاتی چند  
در متن رفته‌اند ، ولی متون موثق «کمدی الهی» از قدیم بهمین صورت بوده است . بهر صورت  
احتمال قوی اینست که کلمه *forma* در اینجا بمفهوم فلسفی آن بکاررفته که در مدارس علوم قدیمه مورد  
بحث بوده ، و عبارتست از نیروی مشخص وجودی که شیوه زندگی و مظاهر خاصه هر يك از  
اشیاء و موجودات مختلف را بدانها میبخشد .

۱ - این بند از آن بندهای کمدی الهی است که بی‌تفسیر کامل قابل درک نیست ،  
و میتوان آنرا از «سمبولیک» ترین اشعار تمام این مجموعه دانست . صحنه‌ای که در اینجا در برابر  
نظر داته مجسم میشود ، از نوع همان صحنه «گردونه سمبولیک» سرودهای آخر برزخ و تحولاتی  
است که پیاپی در وضع این گردونه روی میدهد ، و اتفاقاً مفاهیم کلی این دو صحنه نیز ، در اینجا  
و در برزخ ، با هم بسیار نزدیک است .

بطور خلاصه ، معنی این بند اینست که چون از پیوستگی‌ها و جدائیهای پیاپی ارواح  
بهشتی که در این فلک مشترک در برابر داته بودند ، جمله لاتینی « شما که فاضیان زمینید ،  
عدالت را دوست بدارید» پدید آمد ، ارواح در آخرین حرف این جمله ، یعنی حرف M ، بهمان  
وضع که داشتند باقی ماندند و دیگر پراکنده نشدند ؛ سپس ارواحی دیگر در نقاط مختلف این  
علامت M جای گرفتند ، بطوریکه از ترکیب آنها این بار حرف M بصورت علامت گل زنبقی  
درآمد ؛ ولی طولی نکشید که باز دسته‌ای از این ارواح جای خود را تغییر دادند ، و در نتیجه  
شکل «گل زنبقی» نیز عوض شد و این مرتبه این شکل صورت عقابی را بنمود گرفت ، و از آن  
پس بهمین حال باقی ماند .

سام است که همه این تحولات دارای مفهومی «سمبولیک» است ، بهمین جهت از قدیم  
تاکنون درین باره دست با انواع تفسیرها زده‌اند . میان همه این تفسیرها من دو تفسیر مختلف را که  
کاملتر بنظر می‌آید در اینجا نقل کرده‌ام :

حرف آخر کلمه *TERRAM* ، یعنی حرف M ، در عین حال حرف اول کلمه *MOND*<sup>۲</sup>

بقیه در صفحه بعد



ای اختر دلپذیر، جمله این گوهرهای درخشان بمن چنین فهماندند که

بقیه از صفحه قبل

(دنیا) و نماینده دنیای بشری، یعنی عامه مردمان است. ارواحی که « بحسب مقامی که خداوند برای آنها معین کرده » در دوتوک بالای این M جای گرفته‌اند. ارواح دادگستران و قاضیان عدالت پیشه‌اند که باید با اجرای عدالت امنیت ملل و اقوام جهان را حفظ کنند. ارواحی که ببدأ بدانها می‌پیوندند و بر بالای ایشان می‌نشینند نماینده زمامداران و فرمانروایان شریفند که می‌وجود آنها وی « بالانشینی » و حکمفرمائی ایشان نظم جامعه محفوظ نماند و بناچار هرج و مرج پدید می‌آید. جایگزینی این عده بر روی سر ارواح قضات دادگستر نشان فرمانبری و اطاعتی است که باید اینان در برابر قوانین نشان دهند، زیرا که این زمامداران و پادشاهان مظهر اجرای قانونند و قاضیان و سایر کسانی که هر یک سمتی در اداره امور و در حفظ نظم اجتماع بعهده دارند، باید بی‌فرضانه در مقابل قانون و مظاهر آن مطیع، یعنی با « حکومت » واقعی همکار باشند. - بدین ترتیب « گل زنبق » پدید می‌آید که نشان آراستگی و زیبایی است که ازین راه بجهان داده میشود، و توافقی که زمامدارانی در اجتماعات وجود نداشته باشند این « گل » نیز بوجود نمی‌آید، یعنی هیچ جامعه تا وقتی که قوه قضائیه ای نداشته باشد و بعد از آن تا وقتی که دارای دستگاه حکومت منظم نباشد، جامعه‌ای آراسته و قابل قبول بشمار نمی‌آید، و طبیعتاً سیر هرج و مرج و بی‌عدالتی است. - مرحله بعد ازین، بروز تغییرات تازه‌ای در وضع گل زنبق برای تشکیل شکل « عقاب » است. چنانکه گفته شد این عقاب مظهر « امپراتوری » رومی است، و معنی این تحول تازه اینست که وجود جماعات مجزائی که هر یک از آنها دستگاه قضائی و حکومتی منظم داشته باشند، هر چند لازم است ولی کافی نیست، زیرا وجود کشورها و اقوام مستقل و متممکن ولی کوچک در کنار هم مایه اختلاف و اصطکاک منافع دائم میان ایشان است، و لازم است که همه اینها تحت حکمفرمائی یک دستگاه بالاتر یعنی دستگاه « امپراتوری » واحد قرار گیرند که جریان امور را با رعایت مصالح کلی امپراتوری اداره منظم کند و نه از روی مصالح خصوصی هر یک از این اجزاء، و این همان نظریه کلی سیاسی است که داته در کمندی الهی مخصوصاً در کتاب جداگانه خود بنام « سلطنت » بتفصیل مورد بحث قرار داده و از آن سخت جابداری کرده است. - بطور خلاصه مفهوم این بند اینست که برای حسن اداره جماعات بشری وجود قوانین ضروری است و برای اجرای این قوانین وجود پادشاهانی لازم است؛ ولی وجود این پادشاهان با آنکه لازم است کافی نیست و باید که اینان بنوبت خود تحت فرمان امپراتور واحدی باشند که همان « امپراتوری جهانی روم » یعنی ضامن صلح و وحدت بین‌المللی است.

این تفسیری است که توسط « کارل لوستاینر » داته‌شناس معاصر ایتالیائی با توجه بتفسیرهای متعدد چند صد ساله گذشته در سن بازه شد است. تفسیر بعد از « میکلا بیلو کاتانی » اشرافی دانشمند و داته‌شناس معروف قرن نوزدهم ایتالیاست که عنوان رسمی او « دوک دی سرمونه تا » بود و نتیجه مطالعات وی در باره این سه مصرع، در سال ۱۸۵۲ در رساله مفصلی حاوی بیش از صد صفحه انتشار یافت که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است. وی در اصول با تفسیری که

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

عدالتما ناشی از نفوذ آن آسمانی است که تو جواهر نشانش داری<sup>۱</sup> ؛  
لاجرم از آن قدرت عاقله‌ای که حرکت و نیروی تو از او آغاز  
میشود<sup>۲</sup> ، مسئلت دارم که ببیند آن دودی که اشعه ترا میآلاید از کجا

### بقیه از صفحه قبل

نقل شد موافق است ، ولی حرف M را بجای دنیا ( MONDO ) مظهر « سلطنت »  
( MONARCHIA ) و « گل‌زنبق » را بجای نشان کلی « آراستگی و زیبایی » ، یعنی حسن جریان  
امور کشورها و هم‌آهنگی شئون مختلف مملکتی ، علامت حکومت فرانسه میدانند که گل‌زنبق  
نشان خانوادگی سلسله پادشاهان آن بود .

بدین ترتیب مفهوم این بند این میشود که هر چند ملل مسیحی که سابقاً اجزاء امپراتوری  
واحد روم بودند اکنون تجزیه شده و بصورت شهرها و کشورهایی کوچک درآمده‌اند ، ولی دولت  
فرانسه که اکنون غالب آنها را تحت نفوذ خود گرفته است دارای صلاحیت اخلاقی و معنوی چنین  
حکومتی نیست و باید که خود تحت فرمان « امپراتوری مقدس روم و زرمن » که جانشین شایسته امپراتوری  
روم است قرار گیرد ، و این چیزی است که خداوند در آسمان بدان اراده کرده یعنی خواسته است که  
بزودی فرانسه در « امپراتوری » زرمن و روم حل شود . بدیهی است که این همان عقیده کلی  
داته است .

« توین بی » داته‌شناس معروف و معاصر انگلیسی ، این « گل‌زنبق » را نشان حکومت فلورانس  
شمرده است ، زیرا که این گل هم علامت خاندان سلطنتی فرانسه و هم نشان حکومتی فلورانس  
بود ، و فقط رنگ گل وزمین آن در این دو مورد فرق داشت . چند تفسیر جامع دیگر نیز درین باره  
بصورت رساله‌ای مفصل توسط « بارودی » داته‌شناس ایتالیائی ، تحت عنوان « زنبق طلایی در سرود  
هجدهم بهشت » و « پایا » در « بولتینودی سوچیتا داتسکا ایتالیا » و « پاسرینی » و غیره صورت گرفته  
که اصول آنها با آنچه گفته شد نزدیکست و در اینجا از نقل آنها صرف نظر میشود .

در تمام این موارد این تحولات حرف M ، براساس طرز نگارش این حرف با رسم الخط  
گوتیک<sup>۳</sup> و نه برسم الخط لاتیئی آن متکی است .

۱ - چنانکه در مقدمه این سرود گفته شد ، قدامت عقیده داشتند که « عدالت » از نفوذ  
ستاره مشتری در روی زمین حاصل میشود . بنابراین مفهوم این بند اینست که : ارواح درخشان  
بهشتی ساکن فلک مشتری ، که ارواح دادگستران و زمامداران عدالت‌پیشه روی زمین بودند با حضور خود در  
این فلک بمن ثابت کردند که عدالت بشری ناشی از نفوذ ستاره مشتری است که فلک ششم را  
با حضور خود زینت بخشید ( جواهر نشانش دارد ) .

۲ - خداوند .

میآید<sup>۱</sup> ،

تا این که اکنون، برای باری دیگر، از بیع ها و شری ها در آن معبدی که  
با معجزه ها و با شهادت ها برپا شد بخشم آید<sup>۲</sup> .  
ای سپاه این آسمانی که بدیده تامل در آن مینگرم ، برای کسانی  
که در روی زمین با سرمشق بد از راه بدر رفته اند ، دعا کن<sup>۳</sup> .  
پیش از این، کسان را عادت بر این بود که شمشیر بر کف بچنگند،  
اما امروزه وسیله این هموردی گرفتن آن نانی است که پدر ملکوتی ما  
از هیچکس مضایقه اش نمیدارد<sup>۴</sup> ؛

۱ - یعنی : از خداوند تقاضا دارم که ببیند چه کسانی در روی زمین مانع از آن  
میشوند که اشمه تابناک این ستاره ( فروغ عدل الهی ) با همه درخشندگی خود بر زمین بتابد،  
و کدام مردم با نایا کدلی و حق کشی خود این فروغ را با دود ستمگری تاریک میکنند، و آنگاه این کسان را  
چنانکه مستحقند کیفر دهد .

۲ - یعنی : بکبار دیگر خداوند ، از اینکه کلیسای او را ( که با معجزه ها و با دادن  
شهادی بسیار استوار شده ) در معرض بیع و شری گذاشته اند و از آن استفاده مادی میکنند ( اشاره  
بیاب بونیفاچیوی هشتم و فساد دستگاه روحانی او که در سرورد نوزدهم دوزخ بتفصیل از آن سخن رفته  
است ) بخشم در آید . - «یکبار دیگر» اشاره است به بار اولی که عیسی سوداگران را از درون  
معبد با تازیانه براند ( انجیل متی ، باب بیست و یکم ) : «... پس عیسی داخل هیكل خدا  
گشته جمیع کسانی را که در هیكل خرید و فروش میکردند بیرون نمود و تختهای سرافان و  
کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت » ، و ( انجیل یوحنا ، باب دوم ) : «... و چون عید  
فصح یهود نزدیک بود عیسی باورشلم رفت و در هیكل فروشندگان گاو و گوسفند و سرافان را نشسته  
یافت . پس تازیانه ای از ریمان ساخته همه را از هیكل بیرون نمود ، هم گوسفندان و گاوآن  
را و نفوسرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت و یکبوتر فروشان گفت اینهارا از اینجا  
بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت سازید » .

۳ - یعنی : ای ارواح دادگسترانی که اکنون در این فلک بر میبرید ، برای مردم  
روی زمین دعا کنید تا مبادا ایشان بدنبال سرمشقی که پاپ و روحانیون فاسد کلیسا بدیشان میدهند  
بروند و از رستگاری محروم مانند.

۴ - «آن نانی...» رحمت و بخشش الهی که شامل همه هست و خداوند (پدر ملکوتی)  
آنها از هیچکس مضایقه نمیکند - مفهوم این بند اینست که سابقاً اختلاف کشورها و مبارزه  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

ولی تو که چیزی نمینوسی مگر برای آنکه از آن عدول کنی ،  
بیاد آر که «پتروس» و «پولس» ، هر چند بخاطر آن تا کی مردند که نوهمت  
بضایع کردنش گماشته‌ای ، هنوز زنده‌اند<sup>۱</sup> .  
راست است که میتوانی گفت : « من با چنان شوقی آن کس را  
که در بیابان بزیمت و بخاطر رقصی به شهادت رسید طالبم<sup>۲</sup> ،

### بقیه از صفحه قبل

بین حق و ناحق صورتی مردانه یعنی از راه شمشیر و جانبازی در میدان جنگ حل میشد ، اما  
امروزه پاپ اختلاف خود و دیگران یا اختلاف بین کشورها از راه تکفیر و تحریم مذهبی فیصله  
میدهد ، یعنی بخشش خداوندی را که بیدریغ شامل همهٔ بندگان مؤمن او میشود ، بخاطر مصالح  
خصوصی خویش از برخی کسان در تبعید میدارد یا بعبارت بهتر ادعا میکند که دریغ داشته است . -  
«پدر آسمانی» : در اصل *il pio padre* (پدر یارسا) : خدا .

۱ - این «زخم زبان» را در این بند و بند بعد ، بعلت نیشخند خاصی که در آخرین بند  
این سرود مستتر است ، تندترین زخم زبان داتنه در کمدی الهی داتنه شمرده‌اند . طرف خطاب  
داتنه را برخی از مفسرین پاپ بونیفاجیوی هشتم دانسته‌اند که در هنگام سفر خیالی داتنه بدنای  
جاوید ، پاپ بود ؛ برخی دیگر طرف این خطاب را پاپ کلمنتوی پنجم شمرده‌اند که در سال ۱۳۱۴  
مرد ؛ بعضی نیز این اشاره را به پاپ جووانی بیست و دوم *Giovanni XXII* مربوط دانسته‌اند ،  
و احتمال می‌رود که این نظر اخیر صحیحتر باشد ، زیرا که در تاریخ سروده شدن این اشعار ،  
جووانی بیست و دوم پاپ بود ، و تا سال ۱۳۳۴ در همین مقام باقی ماند . این پاپ چندین بار دست  
به تکفیر مذهبی مخالفین خود زد ، و بعد با آنها توافق کرد ، یعنی بقول بسیاری از مورخین از ایشان  
پولی ستاند و رفع تکفیر کرد ( از نوشتهٔ خود عدول ورزید ) . - « بیاد بیاور که . . . » :  
بیاد داشته باش که هنوز «پتروس رسول» و «پولس رسول» ، بنیاد گزاران کلیسا ، حیات جاودان  
دارند و بر هر عمل خوب و بدی نظارت میکنند . - « آن تا کی که . . . » : کلیسا ، اصل فکر  
از انجیل آمده است ( انجیل متی ، باب بیستم ) : « . . . زیرا ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را  
ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود بمزد بگیرد » .

۲ - « آن کس که در بیابان بزیمت » : یحیی ممد (بایتالیائی *San Giovanni Battista*)  
که در صحرای فلسطین بارشاد کسان مشغول بود ( انجیل لوقا : باب اول ) : « . . . پس وی تا  
ظهور خود برای اسرائیل در بیابان بسر میبرد » . یحیی مردهٔ نزدیکی ظهور مسیح را بمردمان  
میداد ، و آنانرا در رود اردن نهدید میداد تا پاک و طاهر آمادهٔ این روز باشند . وی زن هیرودیس  
پادشاه را از بابات هوسرانها و عیاشیهایش سخت مورد ملامت قرار داد ، و در نتیجه این زن دربارهٔ  
او تفتین کرد ، و او را بامر شاه بزدان افکندند . در مجلس بزیمی در دربار ، « - الومده  
بقیه در صفحهٔ بعد



# سرود نور و هم

آسمان ششم : فلک مشتری

شاهان داد گستر و خردمند

داته و بنائرس همچنان بیحرکت در فلک ششم ایستاده اند .  
در تمام این سرود، «عقاب» مقدس که کیفیت آن در سرود پیش تشریح شده ، سخن  
میگوید . گفته وی شامل دو قسمت است : یکی بحثی از مباحث الهیات ،  
در باره اینکه چگونه دو روح غیر مسیحی توانسته اند بدین فلک راه یابند ، و بطور  
کلی بحث در مسئله کفر و ایمان و رستگاری و فتنای ارواح بشری . دیگری  
حمله ای شدید از جانب داته ( و از زبان عقاب ) بدان شاهان و زمامداران  
مسیحی که در روز رستاخیز جایی بسیار دورتر از کفار ، نسبت بخداوند خواهند  
داشت .

## سرود نوزدهم

در برابر من ، آن تصویر زیبا<sup>۱</sup> که از اجتماع ارواح مسعود و شاد کام<sup>۲</sup>  
پدید آمده بود گشوده بال هویدا بود .

هر يك از این ارواح یاقوتی مینمود که شعاع خورشید در آن  
بگدازد ، و سوزندگیش چنان بود که در دیدگان من منعکس  
میشد .

و اکنون باید وصف آنچیزی را کنم که تا با امروز با هیچ  
کلامی گفته نشده و با هیچ مر کبی بر صفحه کاغذ نیامده و در هیچ مخیله‌ای  
نگنجیده است ؛

زیرا که هم دیدم و هم شنیدم که از منقار عقاب سخن بر آمد، و در صدای  
او کلمات «من» و «مرا» طنین افکن شد ، در حالیکه در ضمیرش «ما» و «مارا»  
نهفته بود<sup>۳</sup> .

و چنین آغاز سخن کرد : « بخاطر آنکه داد گستر و یار سا بودم ،

---

۱- تصویر عقاب که از اجتماع ارواح شاهان داد گستر و خردمند پدید آمده بود .

۲- در متن، این کلمه بصورت لاتینی frui آمده ، و این همان صورتی است که غالباً در  
رساله «سن تاسو» بکار رفته است .

۳- یعنی تصویر عقاب منقار گشود و بامن سخن گفت، و درین گفتار بجای اینکه از زبان  
همه ارواح یارسانی که او را پدید آورده بودند صیغه جمع بکار برد و «ما» بگوید، با صیغه مفرد  
«من» سخن میگفت ، زیرا این ارواح چنان همدل و همدستان بودند که مجموعه آنها يك وجود  
واحد را تشکیل میداد . اصل فکر ، مخصوصاً اصطلاح «دیدم و شنیدم» از انجیل گرفته شده (مکاشفه  
یوحنا ی رسول ، باب هشتم) : «... و عقایرا دیدم و شنیدم که در وسط آسمان میپرد و با آواز بلند  
میگوید وای بر ساکنان زمین » .

## بهشت

در اینجا با چنین جلالی مورد تکریم قرار گرفتم که شوق تنها بدان راه  
نمی‌تواند یافت؛

و در روی زمین چنان خاطره‌ای از خویش بر جای نهادم که بدان  
در آنجا ستایشم میکنند، اما کرده‌های مرا سرمشق قرار نمی‌دهند.<sup>۱</sup>  
همچنانکه از ذغالهای گداخته بسیار بجز حرارتی واحد بر نمی‌خیزد،  
از این تصویری که از در آمیختن این همه عشق پدید آمده بود، تنها  
يك صدا بر می‌آمد.

چون این بشنیدم، گفتم: «ای گل‌های ابدی سرور جاودانی<sup>۲</sup>  
که همه عطرها را بصورت عطری واحد بمشام عرض می‌دارید،  
با گفتار خود روزه ممتد مرا، که چون در روی زمین هیچ  
غذائی شایسته آن نیافتم مدتی بس درازم گرسنه نگاه داشت،  
پایان بخشید<sup>۳</sup>».

۱- یعنی: فقط شوق بهشتی شدن برای نیل بدین سعادت کافی نیست، و باید که  
اعمال حسنه نیز مزید بر این شوق شوند. - بیشتر مفسرین قدیمی که غالباً نظریاتشان سائب‌تر  
است، این شعر را بدین صورت معنی کرده‌اند که: «این جلالی که از حد هر شوقی بالاتر است».  
متن شعر چنین است:

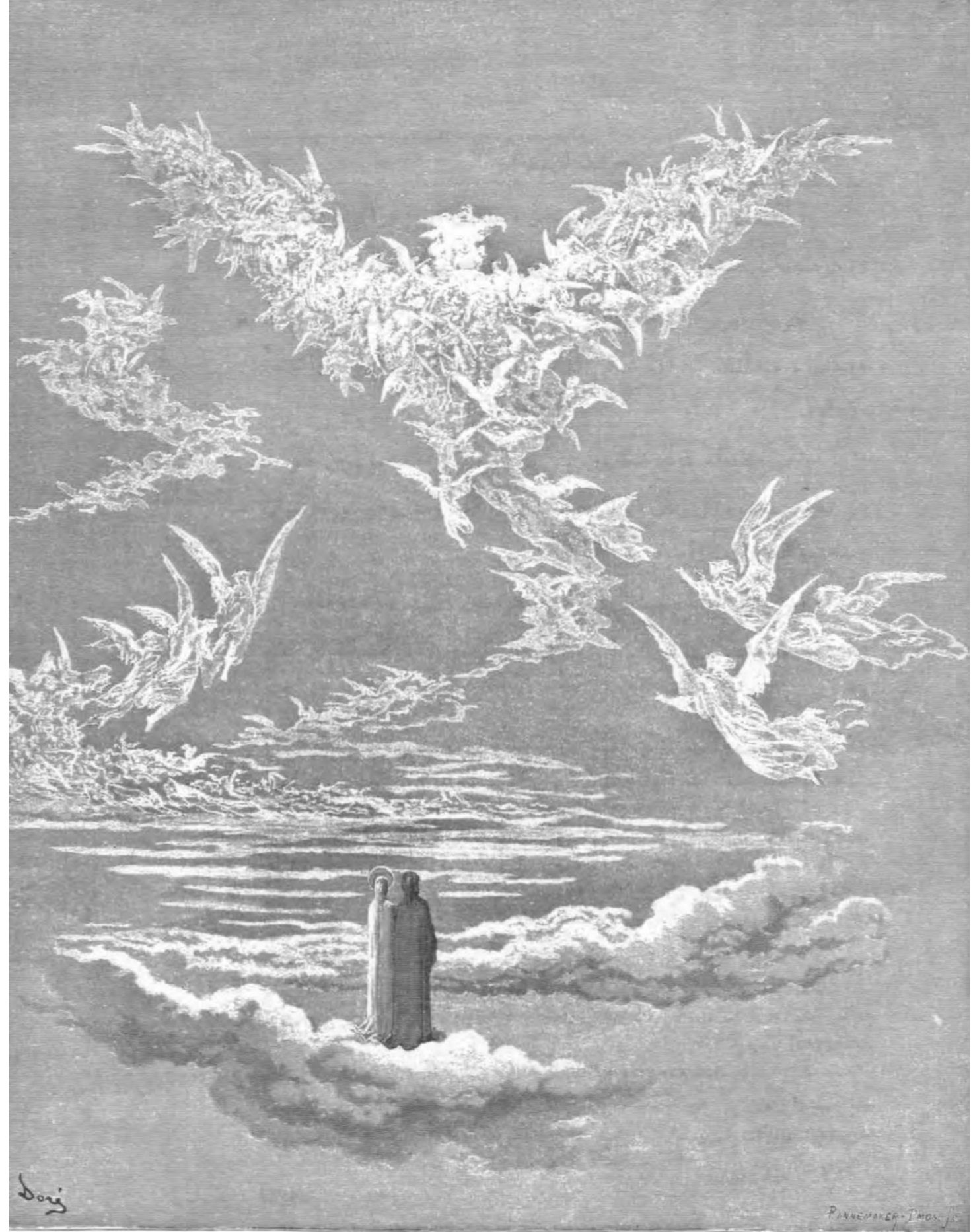
*quella gloria che non si lascia vincere a disio*

۲- یعنی: جلال امپراتوری روم بقدری است که حتی بد خواهان نیز از ستایش  
آن خود داری نمی‌توانند کرد، منتها اینان در عین این ستایش حاضر نیستند عملاً آنچه را که  
این امپراتوری میکرد سرمشق خود قرار دهند.

۳- یعنی: ای ارواح بهشتی که جاودانه سعادتمند و شادانید. در آخرین سرود کم‌دی الهی،  
تمام بهشت بگل تشبیه میشود.

۴- یعنی: مشکلی را که در روی زمین با همه تلاشها و تفکرات خود بحل آن نوفیق یافتم  
در اینجا برایم حل کنید. این مشکل که مربوط برستگاری ارواح نکوکاران غیر مسیحی است،  
در اواسط این سرود مورد بحث قرار می‌گیرد.





در برابر من تصویر زیبایی که از اجتماع ارواح بهشتی بدین آمده بود کشوده بال هویدا بود (سفینه ۱۳۸۹)

---

## سرود نوزدهم

---

نيك ميدانم که اگر در آسمان ، عدالت الهی در آئینه قلمروی  
دیگر منعکس میشود ، فلک شما نیز بی پرده و حجابی با آن آشنائی دارد<sup>۱</sup> .

خود آگهید که با چه شوقی خوش را برای شنیدن سخنانتان آماده  
میکنم ، و میدانید که آن شکی که مرا بروزه‌ای چنین کهن واداشت<sup>۲</sup>  
کدام است .

همچنانکه بازی شکاری ، پس از آزادی از بند سرپوش خود<sup>۳</sup>  
سر تکان میدهد و بال زنان ابراز خرسندی میکند و میل خوش را نشان  
میدهد و خود را میآراید ،

این نشان ارواح بهشتی را در حین خواندن آن سرود های مقدس<sup>۴</sup>  
که فقط شنوندگان آسمانی‌شان با آن آشنائی دارند دیدم که از جای  
تکان خورد ،

و پس چنین آغاز کرد : « آن کس که با پرگار خوش حدود عالم را

---

۱- یعنی : هر چند که انوار عدالت الهی مستقیماً بطبقه‌ای از ملائک میتابد که «اورنگها»  
Troni نام دارند و مقرشان فلک «زحل» است ، ولی میدانم که این فروغ گذشته از انعکاس خود  
در « آئینه قلمروی دیگر » ( فلک زحل ) بر آسمان مشتری ( آسمان شما ) نیز میتابد ، بنابراین  
شما هم میتوانید رفع اشکال مرا بکنید . - «ماسرون» دانش‌شناس فرانسوی معاصر با اشتباه این  
فلک را فلک زهره دانسته است .

۲- رجوع شود بشرح ۴ صفحه پیش .

۳ - در قرون وسطی قوش های شکاری را در زیر سرپوش چرمین نگاه میداشتند تا در  
مواقع عادی قادر بدیدن و پرواز کردن نباشند ، و فقط در موقعیکه پروازشان ضرور بود این سرپوش  
( cappello ) را برمیداشتند .

۴ - quel segno che di laude della divina grazia era contesto

این جمله را اینطور نیز معنی کرده‌اند که « این نشان که از ترکیب ارواحی پدید آمده بود که  
خود مدح و ثنای برکت الهی بودند » ، و این تعبیر نظیر آن است که سابقاً ( دوزخ ، سرود ۲ ) دانته در مورد  
بئاتریس بکلر برده و او را « ثنای خداوند » نامیده بود .

## بهشت

مشخص کرد<sup>۱</sup>، و هر آنچه را که پیداست و آنچه را که ناپیداست در درون آن برجای معین قرار داد<sup>۲</sup>،

فضیلت کامله خویش را بتمام کائنات ارائه نمیتواند کرد، مگر آنکه اندیشه او بصورتی نامحدود بالاتر از آن جمله بماند<sup>۳</sup>.

و این حقیقت را نخستین غرور پیشه‌ای بر ما ثابت میکند که با آنکه برترین آفریدگان بود، پیش از آنکه بحد کمال خویش رسیده باشد، از آن سبب که در انتظار روشنائی نمانده بود از بلندای خود فرو افتاد<sup>۴</sup>؛

ازینجا نتیجه میشود که هر وجود سفلائی، قرار گاهی بسیار تنگ برای آن خیری است که پایانی ندارد، و برای خود مقیاسی بجز خویش نمیشناسد<sup>۵</sup>.  
لاجرم بینائی شما<sup>۶</sup> که تنها شعاعی از این قدرت عاقله است

۱ - خدا .

۲ - نقل از نورات ( کتاب امثال سلیمان نبی ، باب هشتم ) : « ... وقتیکه او آسمان را مستحکم ساخت ، من آنجا بودم و هنگامیکه دایره را بر سطح لجه قرار داد ، و وقتیکه افلاک را بالا استوار کرد ... و بدینا حد قرار داد .. و زمانیکه بنیاد زمین را نهاد ، آنگاه ترد او معمار بودم » .

۳ - یعنی : مقام خداوند بهر حال بسیار بالاتر از جمله آفریدگان اوست . - اندیشه او il suo verbo ( رجوع شود صفحه ۱۳۷۱ . سطر ۱ و شرح ۲ ) .

۴ - اشاره بشیطان اعظم Lucifer ( رجوع شود برود آخر دوزخ و سرود ۱۲ برزخ ) .  
روشنائی : فروغ برکت الهی .

۵ - یعنی : از اینجاست نتیجه میشود که وجود هر آنچه مقامی کمتر از شیطان در دوره تقرب او داشته باشد، چه فرشته و چه انسان ، کوچکتر از آن است که خداوند را با همه عظمتش در خود جای دهد ، زیرا که برای گنجاندن خداوند واحد مقیاسی بجز خود او نیست .

۶ - در دو متن مؤثق « کمدی الهی » که از طرف « مجمع داته شناسی ایتالیا » در روم و « مورتوین بی » در لندن چاپ شده ، این کلمه بصورت « بینائی ما » nostra veduta آمده ، ولی تقریباً در همه چاپهای دیگر همین صورت « بینائی شما » vostra veduta دارد ، که با سیاق عبارت بیشتر نزدیک است ، و بنا برین صحیح تر بنظر میرسد . « لانگ فلو » در ترجمه معروف خود ، شق اول را برگزیده است .

## سرود نوزدهم

که همه چیز آکنده از آن است<sup>۱</sup> ،

بمقتضای طبیعت خود ، چندان نیرومند نمیتواند بود که برای مایه<sup>۲</sup>  
اصلی<sup>۳</sup> ، در ماورای آنچه بر او مینماید امکان تغییری نباشد<sup>۴</sup> ؛

از این سبب ، گاهی که خاص دنیای شماست ، جز بدان صورت که  
چشم در دریا میکند در عدالت جاودانی رخنه نمیتواند کرد ،

زیرا که دیده<sup>۵</sup> آدمی در نزدیکی ساحل ته دریا را میبیند ، ولی در  
میان دریا چنین قدرتی را ندارد ؛ هر چند که در اینجا نیز دریا را کفی است ،  
اما این بار عمق این کف آنرا پنهان نگاه میدارد<sup>۶</sup>

نوری بجز فروغ آن آسمان شفاف که هرگز چیزی ابر آلودش  
نمیکند<sup>۷</sup> وجود ندارد ، و هر چه بجز آن است ظلمت ، یا سایه<sup>۸</sup> جسم ،

---

۱ - نقل از تورات (کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست و سوم) : . . . خداوند میگوید  
آب کسی خویشتن را در جایی مخفی پنهان تواند نمود که من او را بینم ؟ مگر من آسمان و زمین  
را مملو نیسازم ؟<sup>۹</sup>

۲ - suo principio : روح و حقیقت الهی .

۳ - یعنی : طبیعت بشری را که محدود است ، آن قدرت نیست که بیش از آن حد که  
خداوند میتواند دید چیزی ببیند ، اشاره بدانکه آدمی ، چون بهتر از خداوند بکنه مشیات  
الهی بی نمیتواند برد ، با کوتاه بینی خود حق چون و چرا در کارهای او را ندارد .

۴ - مفهوم این بند ، و بند پیش چنین است : غفل و ادراک آدمی ، که فقط قسمت محدودی از  
مشیات الهی را درک میتواند کرد ، مانند چشم انسان است که چون در زیر آب دریا گشوده  
شود ، در صورتیکه به ساحل نزدیک باشد (یعنی عمق دریا کم باشد) کف دریا را میتواند دید ،  
ولی اگر از ساحل دور شود دیگر قدرت دیدن کف دریا را ندارد ، هر چند که دریا در اینجا  
نیز کفی دارد ، منتها این بار دیگر نگاه آدمی با عمق آن راه نمیتواند یافت . در مورد عدالت  
الهی و اسرار آن نیز چنین است ، بدین معنی که فهم و شعور انسانی میتواند تا اندازه<sup>۱۰</sup> محدودی از این  
عدالت کامله را بشناسد و بطل آن بی برد ، ولی ازین حد که بگذرد آنرا قدرت راه بردن بکنه  
مشیات ازلی نیست .

۵ - اشاره بحقیقتی که از راه روح و ایمان بر آدمی عرضه میشود .

یا زهر آن است<sup>۱</sup>.

اینک آن مغاره ای که عدالت زنده<sup>۲</sup> مورد بحث ترا از تو پنهان میداشت، در برابرت کاملاً گشوده شده است<sup>۳</sup>؛

زیرا که تو میگفتی: «مردی در کرانه‌های رود سند<sup>۴</sup> بدنیا می‌آید، و در آنجا هیچکس نیست که سخن از مسیح گوید، و چیزی درباره او بخواند یا بنویسد؛

و همه امیال و همه کارهای نکوی این مرد، تا آنجا که منطوق آدمی میتواند دید، چه در کردار و چه در گفتار او، از گناه مبرا است.

و چنین کسی، بی‌نعمید و بی‌قبول ایمان<sup>۵</sup> میمیرد؛ کجاست آن عدالتی که ویرا محکوم کند؟ و اگر او را ایمانی نیست، خطایش در کجاست<sup>۶</sup>؟»

۱ - ظلمت: آنچه فروغ الهی را از دیده‌کسان پنهان میدارد (بدی و بدکاری)؛ سایه جسم (وسوس نضائی، یا مرگ)؛ زهر: (غرور، خشم و غیره که زندگی را زهر آکین میکنند).

۲ - یعنی: اکنون از تاریکی شك و گمراهی بیرون آمده و بحقیقت راه برده‌ای. - «مغاره» اشاره به تنگنای تردید و ضلالتی که درین مورد داتمرا در میان گرفته بود. - «عدالت زنده»: عدل الهی. - این «شك» و «تنگنا»، زمینه‌سوالی است که در بند بعد مطرح میشود.

۳ - Indo رودخانه معروف هندوستان، که در قرون وسطی اروپائیان آنرا حد شرقی جهان مینداشتند.

۴ - ایمان مسیحی.

۵ - مفهوم کلی این بند و دو بند پیش روشن است: مشکل داتمه این است که اگر فی‌المثل مرد یا کدول و نیکنهادی در هندوستان یعنی کانون بت پرستی دنیا آید و ازین نظر که در این ناحیه اثری از مسیحیت نیست وی اصولاً از وجود مسیح خبر نداشته باشد تا بت و ایمان آورد، ولی این مرد در همه عمر خویش با درستی و انصاف زندگی کند و از هر گونه خطا در گفتار و کردار خود مبرا باشد و با همین پاکی نیز بمیرد، در اینصورت چگونه عدالت الهی این چنین کسی را که خود بقیه در صفحه بعد

## سرود نوزدهم

باری، تو که ای، که از فاصله هزار میل برمسند قضا میخواهی  
نشست، و حال آنکه دیدمات را بجز وجبی امکان دیدار نیست<sup>۱</sup> ؟  
بیگمان اگر کتاب مقدس<sup>۲</sup> نبود تا شما را راهنما باشد، برای  
آن کس که در مورد من نازک بینی کند تا سرحد حیرت جای شك باقی  
میبود<sup>۳</sup> .  
ای حیوانات زمینی<sup>۴</sup> ، ای ضمایر ناهنجار ! اراده نخستین که  
فی نفسه نکو است ، هرگز از وجود خودش که خیری اعلی است دوری  
نمیگزیند .

### بقیه از صفحه قبل

کناهی در دوری از ایمان مسیحی نداشته از بهشت محروم میتواند کرد ؟ - بدین نکته در  
انجیل نیز اشاره شده است ( رساله پولس رسول برومیان ، باب دهم ) : « ... پس چگونه بخوانند  
کسی را که باو ایمان نیاورده اند، و چگونه ایمان آورند بکسیکه خبر او را نشنیده اند، و چگونه  
باشنوند بدون واعظ ؟ »

۱ - یعنی : نوچه حق داری که در باره مشیات کامله الهی داوری کنی و بدانها اعتراضی  
روا داری ، در حالیکه بیش از يك وجب una spanna از پیش پای خود را نمیتوانی دید ( بیش  
از حدی ناچیز ره به خواست الهی نمیتوانی برد ) .

۲ - la Scrittura : تورات و انجیل .

۳ - یعنی : قاعدتاً حق داری چنین سؤالی بکنی ، زیرا که تدقیق در وضع من (عقاب،  
مظهر عدالت ) چنین شکی را ایجاب میکند . ولی با بودن کتاب آسمانی و آنچه ازین بابت در آن  
نوشته شده ، حق این چنین شك و تردیدی برای تو نمی ماند . اشاره دانه بدین جملات انجیل  
است ( رومیان ، باب نهم ) : « ... پس چه گوئیم که آیا ترد خدا بی انصافی است ؟ حاشا ! زیرا  
بدوسی میگوید رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم ، و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم .  
لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است ، بلکه از خدای رحم کننده - ... پس مرا  
میگوئی که دیگر چرا ملامت میکند ؟ .. فی ، بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی ؟  
آیا مصنوع جنان میگوید که چرا مرا چنین ساختی ؟ یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از يك  
خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد ؟ »

۴ - terreni animali : این لقبی است که دانه در باب چهارم کتاب « ضیافت » خود  
بنوع آدمی داده و درین باره بحثی مفصل نیز کرده است .

• - یعنی : مشیت خداوندی ( اراده نخستین ) نمیتواند براهی جز راه خیر مطلق که وجود  
خداوند مظهر اعلای آنست ، برود .

## بهشت

هیچ چیز نکو نتواند بود مگر آنکه با آن تطبیق کند<sup>۱</sup>؛ هیچ خیر آفریده ای نیست که او را بسوی خویش کشاند، و بالعکس اوست که با تشعشع خود این خیر را پدید میآورد<sup>۲</sup>.

همچنانکه لکک، پس از سیر کردن جوجگان خویش بر بالای آشیان خود بگردش درمیآید، و لکک بچه سیر شده بدو مینگرد، آن تصویر مسعود نیز در آن هنگام که من خود نظر بیالا میکردم، چنین کرد، یعنی با نیروی این همه رایزنان بالهای خویش را برهم سائید<sup>۳</sup>.

چرخ زنان سرود میخواند و میگفت که: «همچنانکه سخنان من<sup>۴</sup> برای تو ادراک پذیر نیست، قضای ابدی<sup>۵</sup> نیز برای شما خاکیان چنین است.»

---

۱ - یعنی: بنا بدانچه گفته شد، هیچ چیز صحیح و عادلانه نیست مگر آنکه با این اراده تطبیق کند. - همه استدلال عقاب را در پاسخ داته در همین جمله خلاصه میتوان کرد: چگونه عدالت الهی غیر عادلانه میتواند بود، در صورتیکه فقط آن چیزی عادلانه است که با اراده او مطابق باشد؟

۲ - نقل از انجیل (رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم): «... زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد میکند.»

۳ - یعنی: همچنانکه لکک پس از انجام وظیفه خود در سیر کردن جوجگان خویش از رضایت بال برهم میزند، این عقاب (تصویر مسعود) نیز بعد از آنکه مشکل مراحل کرد و کرسنگی روح را تسکین بخشید، بال برهم زد و اینکار را با اراده مشترک جمله ارواحی (رایزنانی *consigli*) کرد که او را بدین بر میانگیختند.

۴ - در اصل *le mie note*: آهنگهای آواز من. - ولی مفهوم این اشاره همان کلمات عقاب است که مجازاً به «آواز مقدس و مذهبی» تشبیه شده است.

• - *giudizio eterno*: عدالت الهی.

## سرود نوزدهم

سپس این شعله‌های فروزان روح‌القدس<sup>۱</sup> بر جای بایستادند، ولی آن نشانی که جهان را باحترام رومیان وا داشت<sup>۲</sup> همچنان محفوظ ماند،

و از نو چنین آغاز سخن کرد: «بدین قلمرو هر گر کسی پای نهاد که به مسیح مؤمن نباشد، چه پیش و چه بعد از آنکه وی را بصلیب میخکوب کردند»<sup>۳</sup>.

اما بنگر! بسیار کسان بانگ «مسیح! مسیح!» بر می‌آوردند که در روز قضا کمتر از آن کس که هرگز مسیح را شناخت بدو نزدیکند؛<sup>۴</sup> و چنین مسیحیانی را، در آن هنگام که دو صف از هم جدا آیند و یکی از آن دو برای ابد توانگر و دیگری مستمند شود، حبشی محکوم خواهد کرد؛<sup>۵</sup>

و ایرانیان، چون این دقتی را که در آن جمله اعمال شایان

۱ - ارواحی که شکل عقاب را پدید آورده بودند.

۲ - نشانی که...: عقاب (مجموعه ۱۹۹۱ تا ۱۲۰۶).

۳ - نقل از انجیل (رساله به‌براین، باب یازدهم) ... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب بخدا جوید لازمست که ایمان آورد.

۴ - نقل از انجیل متی (باب هفتم): «... نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.»

۵ - یعنی: در روز رستاخیز که دو صف گناهکاران و پاکان بطور قطع مشخص شوند دسته اول برای همیشه دوزخی (مستمند) و دسته دیگر جاودانه بهشتی (توانگر) گردند، چنین مسیحیانی حتی ورد لمن مشرکین خواهند بود. «حبشی» (l'Étiopie)، در اینجا بمفهوم کلی «کافر» بکار برده شده. اصل فکر از انجیل است (انجیل متی، باب دوازدهم - انجیل لوقا، باب یازدهم): «... مردمان نینوا در روز داوری نالین فرقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد. همچنین فکر «جدائی دوصف» از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب بیست و پنجم): «... اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید ... آنگاه جمیع امتها در حضور او جمع شوند، و آنها را از همدیگر جدا میکند، بسمیکه شبان میشها را از یزها جدا میکند و میشها را بردست راست و یزها را بر چپ خود قرار دهد.»



## بهشت

نکوهش پادشاهان شما ثبت است ببینند، بدیشان چه خواهند گفت<sup>۱</sup> ؟  
در آنجا، در میان کارهای «آلبرتو» قلم را مشغول ثبت آن کاری  
خواهند دید که قلمرو «پراگا» را از مردمان نهی کند<sup>۲</sup> .  
در آنجا درد و رنجی را خواهند دید که در نتیجه جعل مسکوک،  
بر بالای «سن» نصیب آنکس خواهد شد که باید با ضربتی از جانب گرازی  
بدیاز نیستی رود<sup>۳</sup> !

۱ - کلمه ایرانیان *li Persi* نیز در اینجا مفهوم کلی « غیر مسیحیان » را دارد .  
« این دفتری » : سیاهه اعمال خوب و بد آسان ، در روز رستاخیز . نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا  
رسول ، باب بیستم ) : « ... و دیدم که پیش تخت ایستاده بودند و دفترها را کثودند . پس  
دفتر دیگری گشوده شد که دفتر حیات است ، و مردگان داوری شد بحسب اعمال ایشان از آنچه  
در دفترها مکتوب است . »

۲ - آلبرتو *Alberto* ؛ آلبرتو داسبورگو *Alberto d' Asburgo* ( در اصل  
آلبرت فون هابسبورگ *Albert von Habsburg* ) معروف به « آلبرت اول » ، با آلبرت  
اتریشی ، که داته در سرود ششم برزخ از او بصورت « آلبرتوی آلمانی » یاد کرده ؛ وی پسر رودولف -  
هابسبورگ ، و از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۸ : امپراتور آلمان بود ، و برای توسعه خاک خود ، به  
« قلمرو پراگا » ( *Praga* ، نام کنونی پابنخت چکوسلواکی که در قرون وسطی تمام سرزمین  
« بوهمیا » *Boemia* اطلاق میشد ) که پادشاه آن از خویشاوندان نزدیک او بود حمله برد و  
ازین راه آتش جنگی برافروخته شد که این سرزمین را ویران کرد و این ویرانی « درد دفتر تقدیر  
ثبت شد » . - این بند آغاز بندهای نه گانه معروف این سرود است که به دسته سه بندی تقسیم  
میشود : سه بند دسته اول با کلمات « در آنجا دیده خواهد شد ... *li si vedrà* » و سه بند دوم با  
کلمه « خواهند دید *vedrassi* » و سه بند سوم با حرف « و » *e* شروع میشوند .

۳ - اشاره به فیلیپ اول *Philippe le Bel* ( ایتالیایی فیلیپو ایل بلو *Filippo il Bello* )  
پادشاه فرانسه که چنانکه معروف است بعد از شکست خود در « کورتزی » در سال ۱۳۰۲ ،  
بر اثر خالی بودن خزانه خویش سکه های جعلی ساخت و با آنها حقوق سربازان را پرداخت . « و بلانی »  
در تاریخ خود نقل میکند که مرگ این پادشاه در سال ۱۳۱۴ بر اثر حمله گسرازی بسبب او  
صورت گرفت که منجر بسقوط وی از اسب شد . داته در اینجا بجای کلمه عادی گرازی *cinghiale* ،  
کلمه *cotenna* را که فقط بیوست این حیوان اطلاق میشود بکار برده است . - « بر بالای سن »  
*sopra Senna* : در خاک فرانسه . « سن » نام رودخانه معروف پاریس است .  
دوباره « فیلیپ لول » رجوع شود بسرود هفتم برزخ که در آنجا بتفصیل وبالحنی بسیار  
نامساعد ازین پادشاه سخن رفته است .

## سرود نوزدهم

در آنجا آن غروری را خواهند دید که «اسکوتی» و «انگلیسی» را دیوانه میکند، چندانکه اینان در درون مرزهای خود آرام نمیتوانند گرفت<sup>۱</sup>.  
شهوَت پرستی و سست طبعی آن اسپانیائی<sup>۲</sup> و آن بوهمی<sup>۳</sup> را خواهند دید که هرگز نه با پادشاهانی آشنا شدند و نه تمایلی بپاکیزه خوئی نشان دادند؛

نکوکاری لنگ اورشلیم را خواهند دید که با نشان I مشخص شده،  
در حالیکه سیئاتش نشان M خواهد داشت<sup>۴</sup>؛

۱ - اشاره بچنگهای «اسکانلد» و «انگلستان» که در میان نیروهای جان بالیول John Baliol سردار اسکانلندی و ادوارد اول Edward I پادشاه انگلیس صورت گرفت. ولی چون داتۀ قبلا «ادوارد اول» را که از ۱۲۷۲ تا ۱۳۰۷ پادشاهی میکرد مورد ستایش قرار داده (برزخ، سرود هفتم) برخی احتمال داده‌اند که مراد او پسر این پادشاه، یعنی ادوارد دوم باشد که او نیز مدتی با اسکانلد در جنگ بود. - اسکوتی Scotto: اهل سرزمین اسکانلد (که با ایتالیائی اسکونیا Scozia نامیده میشود). - «انگلیسی» Inghilise: اهل انگلستان خاص (جنوب جزیره برتانیای).

۲ - در باره هوت این «اسپانیائی» اختلاف نظر است، ولی غالب مفسرین اشاره داتۀ را مربوط به فردیناند چهارم Ferdinand IV پادشاه «کاستیل» در سالهای ۱۲۹۵ تا ۱۳۱۲ دانسته‌اند. این پادشاه همان کسی است که «جبل الطارق» را از اعراب پس گرفت. چنانکه «لانک‌فلو» مینویسد در سال ۱۳۱۲ یکی از زهاد معروف بنام کارواخال Carvajal بدین پادشاه خبر داد که باید ناسی روز دیگر در دادگاه عدل الهی حضور یابد، یعنی بوی فهماند که تائیش از یکماه دیگر خواهد مرد. وی از فرط خشم این مرد روحانی را بدست جلا د سپرد، ولی خود پیش از پایان این مدت یک شب بر اثر افراط درباره خواری و شهوترانی در بسترش جان داد؛ بدین جهت در اسپانیا بدو لقب «احضار شده» el Emplazado داده‌اند.

۳ - آن بوهمی quel di Buemme: وینسلاس Vincelas (ایتالیائی ونچلاو Venceslao) که در سرود هفتم برزخ از او بصورت «ونچلاوی ریشو» یاد شده، از ۱۲۷۸ تا ۱۳۰۵ پادشاه «بوهمی» (قسمت اصلی چکوسلواکی کنونی که شهر پراگ مرکز آن بود و هنوز هست) بود.

۴ - «لنگ اورشلیم» il Ciotto di Ierusalemme شارل دوم، معروف بشارل دانژ Charles II d' Anjou (ایتالیائی Carlo II d' Anglo) پادشاه فرانسوی آپولیا

بقیه در صفحه بعد

تنگ چشمی و بیغیرتی فرمانروای آن جزیره آتشین را خواهند دید که «انکیزه» زندگانی دراز خود را در آنجا بسر رسانید<sup>۱</sup>، و تا معلوم شود که وی بچه حد نا چیز است. آنچه مربوط بدوست با حروف ملخص نوشته خواهد شد تا درجائی اندک مطالبی بسیار گنجانند.<sup>۲</sup>

پستی های عم او و برادرش که مایه بی آبرویی خاندانی نام آور و دوتا ج و تخت شده اند در آنجا نمودار خواهد شد.<sup>۳</sup>

#### بقیه از صفحه قبل

(نایل) در ایتالیا: پادشاهان ناپل عادتاً لقب «پادشاه اورشلیم» نیز داشتند، و ازین جهت است که در اینجا بدین پادشاه که از پای راست میلنکید لقب «لنک اورشلیم» داده شده. - «نشان I» عدد «یک» در رسم الخط لائینی و «نشان M» عدد هزار در همین رسم الخط است. - اشاره بدانکه محاسن این پادشاه یک و معایش هزار است. ازین شخص قبلاً در سرود بیستم برزخ سخن رفته است.

۱ - اشاره به فردریک دوم، معروف به «فردریک آراگونی» Frederic II (ایتالیائی فدريكو Federico) پادشاه جزیره سیسیل که بمقیده غالب مورخین شاه بلند نظر و شایسته ای بود، و شاید بزرگترین گناه او در نظر داتنه مخالفت وی باصل «امپراتوری واحد» آلمان و روم بوده است. «جزیره آتشین» l'isola del fuoco: سیسیل که آتش فشان معروف «اتنا» در آن قرار دارد، و چنانکه در کتاب سوم «انئیس» و برزبل آمده، انکیزس Anchises (ایتالیائی انکیزه Anchise) پدراناً در آنجا برود.

۲ - lettere mozze: یعنی در دفتر اعمال جهانیان شرح سیئات وی را با حروف ملخص خواهند نوشت تا بتوانند مطالب زیادی را در جای کمی بگنجانند. - برخی نیز مفهوم این سخن را این دانسته اند که شرح حسنات را در این دفتر باحروف «بزرگ» (ماژوسکول) و شرح سیئات را باحروف کوچک (مینوسکول) مینویسند.

۳ - «عم فردریک»: جاکوموی اول Giacomo I (در اصل اسپانیائی خواکیمو، بفراسه زاک، بانگلیسی جیمز) پادشاه جزائر بائار در اسپانیا، که عموی فردریک دوم سیسیل بود و در ۱۳۱۱ مرد. - «برادر او»: جاکوموی دوم، پادشاه سیسیل و بعد پادشاه سیسیل و آراگون، که در ۱۳۲۷ مرد (برزخ، سرود هفتم). - «خاندانی نام آور و دوتا ج و تخت»: خاندان پادشاهی «ماخورکا» Majorca و «آراگونا» Aragona، اشاره بخاندان همین پادشاهان. - کلمه «عمو» در شعر داتنه بصورت barba آمده، که اصطلاح «خودمانی» عمو در ایتالیائی است و معنی «ریش» با بقول ما «ریش سفید» میدهد.

## سرود نوزدهم

در آنجا آن پرتغالی ، و آن نروژی را خواهند شناخت ، و نیز آن  
«راشیائی» را که از بدبختی خود مسکوک و نیز را بدید<sup>۱</sup> .

چه نیکبخت است مجارستان که دیگر اجازت آن نمیدهد که  
با ناشایستگی بر آن حکم رانند<sup>۲</sup> ، و چه نیکبخت است «ناوارا» اگر  
با کمک کوهستانهایی که پیرامونش را فرا گرفته‌اند از خود دفاع تواند  
کرد<sup>۳</sup> !

۱ - آن پرتغالی *quel di Portogallo* : «دیس» Denis ملقب به کشاورز  
(agricola) پادشاه پرتغال از ۱۲۷۹ تا ۱۳۲۵ (ایتالیائی دیویزیو Dionisio) که بنا  
به تفسیر معروف «اوتیمو» رفتاری تاجرانه داشت و نه شاهانه ، و در عمر خود هیچ کار بازرشی نکرد -  
«آن نروژی» *quel di Norvegia* : هاگون هفتم Haakon VII (ایتالیائی Acone VII)  
پادشاه نروژ که در سال ۱۳۱۹ مرد و معلوم نیست با بعد مسافت و عدم ارتباط میان نروژ و ایتالیا ،  
داته چگونه اطلاعی از وی بدست آورده است . - «آن راشیائی» *quel di Rascia* : «راشیا»  
نام قدیمی قسمتی از «سربستان» در یوگوسلاوی کنونی بوده که کرانه «دالماسی» را شامل میشود ،  
و در زمان داته بدان «راشیا» یا «راگوزا» Ragusa می‌گفتند .

پادشاهی که در اینجا بدو اشاره شده ، استفانو اوروزیوی دوم Stefano Orozio II  
(در اصل اوروسیوس Oroscius II) است که دختر میخائیل پالئولوگوس Palaeologus  
امپراتور بیزانس را بزنی گرفت و معروف است که پول مسکوک و نیز را که اعتبار زیاد داشت و  
grossi نامیده میشد در سرزمین خود جعل کرد ، و چون ازین راه گناهکار شد در اینجا به  
«بدبختی» او اشاره شده است . این پادشاه در ۱۳۳۱ بمرد . - در برخی از نسخه ها بجای  
male ha visto که در اینجا ترجمه شده ، male aggiusto (بد ترتیب داد) چاپ  
شده است .

۲ - اشاره به آندرتاس سوم Andreas III پادشاه مجارستان Ungharia که معاصر  
داته بود و در سال ۱۳۰۱ مرد . بقول برخی از مفسرین بخصوص مفسرین ایتالیائی، داته در اینجا این  
پادشاه را میستابد و اظهار امید میکند که بعد از مرگ او مجارها دیگر حاضر نشوند که کشورشان  
مثل زمان پیش از او بد اداره شود . بعضی از مفسرین بعکس معتقدند که در اینجا داته طرز  
حکومت آندرتاس و پیشینیان او را بطور کلی مورد انتقاد قرار داده است .

۳ - «ناوارا» Navarra سرزمین واقع در جنوب فرانسه ، میان فرانسه و اسپانیا ، که  
داته امیدوار بود با استفاده از مواضع کوهستانی خود بتواند در برابر قوی دولت فرانسه که داته  
با آن نظر نامساعدی داشت مقاومت کند .



# سرود ششم

## آسمان ششم : فلك مشتری شاهان داد گستر و خردمند

این سرود نیز همچنان در فلك مشتری میگذرد و قسمت اعظم آن صرف معرفی شش روح درجه اول این فلك از طرف « عقاب » میشود . توجه بدینکه دوروح ازین ارواح ششگانه کسانی هستند که مسیحی نبوده‌اند ، دانه را بدان و امیدوار که در باره « تقدیر و مشیت ازلی » یعنی درباره اینک که چرا ارواح معینی از طرف خداوند مورد لطف خاص قرار میگیرند و پیشاپیش برای آنها سر نوشتی بزرگ مبین میشود از عقاب توضیح طلبید . این همان بحث معروف « جبر و اختیار » و « تقدیر و تدبیر » است که یکبار دیگر نیز شاعر در « برزخ » برای روشن کردن آن کوشیده ، ولی مثل همه کسانی که در طول قرنهای دراز در شرق و غرب درین باره بحث کرده و بجائی نرسیده‌اند ، جواب قانع کننده‌ای برای آن پیدانکرده و شاید این جواب قانع کننده فقط در این سرود داده شده باشد ، آنجا که دانه از زبان روح سخنگو میگوید : « این نکته است که نه تنها فهم بشر ، بلکه فهم فرشتگان و ارواح بهشتی نیز از درک آن قاصر است و امری است که فقط خداوند بکنه آن وقوف دارد . »

## سرود بیستم

چون روشنی بخش سرا سر جهان<sup>۱</sup> از نیمکره ما روی پبائین میبرد  
وفروغ روز از هر جانب خاموش میشود .  
آسمان که نخست تنها بانور آن روشن بود، بنا گه‌ان از فروغهای  
بسیار منور میشود که يك نور واحد در همه آنها می‌درخشد.<sup>۲</sup>  
ومن بیاد این کار آسمان افتادم ، در آنوقت که این نشان جهان و  
راهبران آن<sup>۳</sup> ، در قسمت نوك مبارکش خاموش شد ؛  
زیرا که در پی این امر ، جمله این فروغهای زنده که درخششی  
فزون یافته بودند ، خواندن سرود هائی را آغاز کردند که از حافظه من  
دوری گزید و محو شد.<sup>۴</sup>

ای عشق دلپذیر که جامه لبخند او را بر تن داری<sup>۵</sup> ، در این

---

۱- خورشید . عقیده دانه در باب دوم کتاب « ضیافت » این است که خورشید تنها  
کانون « فیزیکی » نور در عالم است و نه فقط سیارات بلکه نوابت نیز از آن نور میگیرند و نور  
آنها منعکس میکنند .

۲- یعنی : نور واحد خورشید است که در همه آنها متجلی است .

۳- نشان جهان و راهبران آن : عقاب مظهر امیرانوری جهانی روم و امیرانوران رومی  
( رهبران جهان ) - اشاره بدانکه عقابیکه در فلک مشتری بنظر دانه رسیده اکنون خود  
خاموش شده است ولی قسمتهای مختلف بدن آن که از ارواح بهشتی تشکیل شده‌اند مستقیماً سخن  
میگویند ، وهمچنانکه نور خورشید در تمام اختران منعکس میشود بحقیقت همان صدای عقاب  
است که بعداً از زبان این ارواح بطور جداگانه شنیده میشود .

۴- یعنی : حافظه مرا برای نگاهداری آنها نماند . زیرا که عظمت این سرودها مافوق  
آن بود که یادی از آنها در خاطر نگاه توان داشت .

۵- یعنی : ای عشق الهی که در پوششی از سرور و نشاط ملکوتی جای داری .



جمله این فروهای زنده که درخششی فزون یافته بودند ، بخواندن سرودهایی ملاوتی برداختند (منبع ۱۴۰۶)



---

## سرود یستم

---

نی‌هائی که در آنها فقط دم اندیشه‌های مقدس‌دمیده میشد، چه سوزنده  
جلوه میکردی!

چون آن بلورهای گرانبها و درخشان که فروغ ششمین را از آنها  
گوهر نشان دیدم<sup>۲</sup>، نغمه‌های ملکوتی خویش را بخاموشی واداشتند،  
پنداشتم که زمزمه ایرا از جانب رودی میشنوم که امواج  
زلالتش از سنگی بسنگی فرو میریزند و نشان از زاینده‌گی چشمه آن  
میدهند<sup>۳</sup>.

و همچنانکه صدای برآمده از سه تازی از کلوگاه آن، و آهنگ  
هوایی که بدرون نی دمیده میشود از دهانه تنگ آن برون می‌آید<sup>۴</sup>،  
این زمزمه نیز بی‌کمترین درنگی از کلوگاه عقاب برخاست،  
چنانکه گوئی این کلوگاه میان تهی بود؛  
و در آنجا زمزمه بدل بصدائی شد، و آنگاه بشکل سخنانی از منقارش  
بیرون جست که دلی که این سخنان را بر لوح آن نقش زد در انتظار  
شنیدنشان بود.

---

۱- نی‌لبکها flaili : ارواح سرودخوان که دم خدائی در آنها دمیده میشود و صورت  
آهنکهای مقدس برمی‌آید .  
۲- « بلورهای گرانبها و درخشان » : ارواح بهشتی - « فروغ ششمین » : ستاره مشتری که  
فلك آن ششمین فلك مجموعه افلاك است . - « گوهر نشان دیدم » : این ارواح فرودان را دیدم  
که چون گوهرهائی فلك مشتری را آراسته بودند . این تشبیه قبلا نیز چندبار بکار رفته است .  
۳- نقل از تورات ( کتاب حزقیال نبی ، باب چهل و سوم ) : « ... وایتك جلال خدا از  
طرف مشرق آمد و آواز او مثل صدای آبهای بسیار بود . »  
۴- کلوگاه سه‌تار : جائیکه انگشت نوازنده بیشتر از همهجا بر آن نهاده میشود . -  
« دهانه تنگ نی‌لبک » : جائیکه هوای دمیده شده در نی هنگام بیرون آمدن از آن بدل به  
صدا میشود .

## بهشت

با من چنین آغاز سخن کرد: « اکنون ترا باید که با دقت بدان  
عضوی از اعضای من بنگری که در تردعقبا بن زمینی خیره خیره بخورشید  
مینگرد<sup>۱</sup>؛

زیرا که در میان این آتشفانی که من چهره خویش را از ترکیب  
آنها ساخته‌ام، آنهایی که دیده مرا در سرم بدرخشش در آورده‌اند مرتبتی  
بالا ندارند<sup>۲</sup>.

آن فروغی که در میان مردمک این دیده میدرخشد نغمه سرای  
روح القدس است که تابوت را از شهری بشهری برد<sup>۳</sup>.  
و اکنون وی<sup>۴</sup> از درجه پاداشی که بتناسب شایستگی اعطا میشود،  
بارزش مزبور خوانی خود، تا آن حد که این وابسته باراده خود او بود، پی میبرد.

۱ - چشم - وضع حرف M که بدل بمقاب شده طوری است که دانه فقط از بمرخ  
این عقابرا ببیند، و بنا برین فقط یک چشم او را میتواند دید؛ ازین جهت است که در اینجا این کلمه  
بصورت مفرد بکار رفته است.

۲ - یعنی: در میان ارواحی (آتشفانی) که ترکیب آنها صورت مرا (عقابرا) پدید  
آورده، آن ارواحی عالیقدرتر از همه‌اند که چشم من از آنها ساخته شده است این عدم عبارت از شش  
روحند که بعداً از یکایک آنها سخن میرود.

۳ - داود پیغمبر، پادشاه بنی اسرائیل، که «مزامیر» او از عالیترین آثار تفریحی عبری  
و از آثار زیبای ادبیات جهان است، و بدین جهت است که در اینجا لقب «نغمه سرای روح القدس»  
il cantor dello Spirito Santo بدو داده شده، همچنانکه در تردما اصطلاح «صوت داودی»  
رایج است. - «تابوت را از شهری بشهری برد»: اشاره به «تابوت خداوند» و انتقال آن از خانه  
«ایناداب» به اورشلیم توسط داود که شرح آن نقل از باب ششم کتاب دوم سموئیل نبی در  
تورات، قبلاً در حواشی قسمت دوم این کتاب بتفصیل آمده است (برزخ، سرود دهم).

۴ - در دوازده بندی که درین سرود بخش روح مسرود اشاره عقاب اختصاص داده شده،  
همه جا بند دوم مربوط بهر یک ازین ارواح با این جمله «و اکنون میداند» ora conosce شروع  
میشود.

۵ - یعنی: تا آن اندازه که خودش آزادانه خواسته بود، زیرا آنچه مربوط بالهام  
خدائی است بحساب ارزش شخصی وی گذاشته نمیشود. بقیه در صفحه بعد

## سرود ییستم

از آن پنج فروغی که حلقه ابروی مرا پدید آورده‌اند ، آنکه بیش  
از همه به منقارم نزدیک است کسی است که بیوه زن را بر مرگ پسرش  
تسلیت داد<sup>۱</sup> ؛

و اکنون وی از روی تجربه‌ای که در باره عاقبت نیکوی ما و  
سرنوشت بد عاقبتان آموخته ، میداند که بدنبال مسیح نرفتن چه گران  
تمام میشود<sup>۲</sup> .

و آن کس که چون درطول حلقه بالا روی ، در محیط دایره‌ای که  
از آن سخن میگویم بدنبال وی می‌آید ، با توبه‌ای بی غل و غش مرگ  
خوش را بتأخیر افکند<sup>۳</sup> ؛

### بقیه از صفحه قبل

۱- اشاره به تراپانو Traiano ( دراصل Trajanus ) امپراتور معروف روم که داستان  
او و پیرزن رومی که درینجا بدان اشاره شده ، قبلاً بتفصیل نقل شده است ( برزخ ، سرود  
دهم ) .

۲ - اشاره بافسانه معروفی که بعداً در همین سرود در باره آن سخن خواهد رفت ،  
وحاکی ازینست که روح تراپانوس چند قرن در دوزخ بسر برد تا آنکه پاپ «گرگوریو» با  
دعای خود او را زنده کرد، و ایشبار تراپانوس باآئین مسیح درآمد و در دومین مرگ خود به  
بهشت رفت .

۳ - حزقیای Ezechia پادشاه عبرانیان که بروایت تورات بر اثر دعای او خداوند مرگ  
ویرا پاترده سال از موعد مقرر بتعویق انداخت ( تورات ، کتاب اشعیا نبی ، باب سی‌وهشتم ) :  
«... در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف بموت شد ، و اشعیا بن آموص نبی نزد وی آمده او را گفت  
خداوند میگردد تدارك خانه خود را ببین ، زیرا که میمیری و زنده نخواهی ماند . آنگاه حزقیای  
روی خود را بسوی دیوار برگردانیده نزد خدا دعا نمود و گفت ای خداوند مستدعی اینکه بیاد  
آوری که چگونه بحضور تو حزقیای زارزار بگریست ... و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده گفت برو  
و حزقیای بگوییوه خدای پدرت داود چنین میگردد: دعای ترا شنیدم و اشکهایت را دیدم . اینک  
من بر روزهای تو پاترده سال افزودم » . در کتاب دوم پادشاهان (باب ییستم) این مطلب عیناً بهمین  
صورت آمده است . در هیچکدام ازین موارد صحبتی از « توبه بی غل و غش » حزقیای نشده ، فقط  
در اواسط سرود سی‌وهشتم کتاب اشعیا که قسمت اول آن در بالا نقل شد سخن از استفائده حزقیای  
بدرگاه خداوند و فروتنی اورفته، و شاید اشاره داته بهمین موضوع باشد .

## بهشت

واکنون وی میداند که عدالت سرمدی تغییر ناپذیر است، هر چند که دعای شایسته اجابتی در آن پائین آنچه را که باید امروز شده باشد بفرداتواند افکند<sup>۱</sup>.

آن کس که در دنبال اوست، با حسن نیتی که ثمره بد بیار آورد خود را، و قوانین را، و مرا یونانی کرد تا جای خویش را بشبان داده باشد<sup>۲</sup>؛

اکنون وی میداند که چسان آن بدی که از نیکی مورد نظر او حاصل آمد بدو آزاری نرسانید، هر چند که دنیائی از آن ویران شد<sup>۳</sup>.  
و آن کس که در نیمه نزولی قوس میبینی، «گولیلمو» است که سر زمینی که بر زندگی «کارلو» و «فدریکو» میگردید، بر مرگ او گریبان است<sup>۴</sup>؛

۱ - اشاره بمطلب بند پیش . - در آن پائین : در روی زمین .

۲ - کستانتینو Costantino ( در اصل لائینی کستانتینوس Constantinus ) امپراتور روم، که پایتخت امپراتوری را از رم به بیزانس (قسطنطنیه) انتقال داد و بقول داته خود را و قوانین را (قوانین رومی) و عتاب را ( مظهرا امپراتوری روم ) که پیش از آن همعرومی بودند « یونانی » کرد ( زیرا که بیزانس جزئی از یونان بود ) تا روم را بیاب و آگذارد و بگفته داته جای خویش را ( روم ) بشبان ( Pastor : پاپ که بنمابندگی عیسی شبان کله مؤمنین است ) دهد ؛ ولی اینکار که بر اثر ایمان کامل کستانتینوس بآئین مسیح و بقصد توحیت بنیادگایا ، یعنی بانیت خیر انجام گرفت ، ثمره بد بیار آورد ، یعنی منجر بدان شد که کلیسا ضیاع و عفار پیدا کند و فساد گراید ( رجوع شود بنوزخ ، سرودهای ۱۹ و ۲۷ - برزخ، سرود ۳۲ - بهشت ، سرود ۶ )

۳ - یعنی : خود او بعت نیت خیری که داشت آمرزیده و «جنت مکان» شد ، ولی اشتباه وی امپراتوری روم را مثلای و « دنیائی را ویرار » کرد

۴ - گولیلمو Guglielmo ، گولیلمووی دوم ملقب به «خوب» ، پادشاه سیسیل ، که در سال ۱۱۸۹ مرد و بقول «لاتا» مفر معروف کمندی الهی « در دوران سلطنت او جزیره سیسیل بهشت روی زمین بود » . داته در اینجا تذکر میدهد که در حال حاضر ( در دوره داته ) مردم سیسیل از این گریبانند که چرا کارلو Carlo ( شارل دانژو ، پادشاه ناپل و سیسیل ) و فدریکو Federigo ( فردریک دوم ، پادشاه سیسیل ) زنده اند ، در صورتیکه بعد از گولیلمو ازینکه او مرده است گریبان بودند .

---

## سرود بیستم

---

اکنون وی میداند که چسان آسمان دل بشاهی داد گستر  
میبندد و با درخشندگی فر و جلال خویش دیگراندا نیز از این شناسائی  
برخوردار میکند .

در دنیای گمراه زیرین، چه کس باور میتواند داشت که در این دایره  
«ریفئوی» ترویائی هم نشین این فروغهای مقدس باشد<sup>۱</sup> ؟  
اکنون وی بر بسیار چیزها از آنچه جهانیان از برکت الهی نمیتوانند  
دانست آگاه است، هر چند که بینائی او را قدرت تشخیص عمق این برکت  
نیست .

همچنانکه چکاوک نخست آواز خوانان در فضا بال میکشاید ، و  
آنگاه در سرمستی آخرین آهنگهای این آواز که او را خرسند میکنند  
خاموش میشود ،

تصویر این نقش لذت جاودانی<sup>۲</sup> که اراده اش هر چیز را بداضورت  
که هست درمیآورد ، در نظرم چنین آمد .

و با آنکه شك خویش را ، چون رنگی که از پس شیشه نمایان

---

۱ - ریفئوی ترویائی Rifeo troiano قهرمان افسانه‌ای ترویا که بقول ویرژیل  
( ائس ، کتاب دوم ) پس از خروج «ائثا» از ترویا با او همسفر شد و ویرژیل او را « عادلترین  
و باتقوی ترین مردم ترویا » نامید است . این تنها اشاره ای است که درباره این آدم گمنام و ساختگی  
در ادبیات کهن میتوان یافت . اندکی بعد ، در همین سرود درباره وی با تفصیلی بیشتر سخن میرود .  
«تئوری» مفسر قدیمی کمدی الهی درین باره مینویسد : « اگر داتنه احتیاج بدان داشت که  
یکنفر مشرک را به بهشت خود راه دهد ، خوب بود خود «ائثا» را که قهرمان اصلی کتاب ویرژیل  
است بدانجا برده باشند و نه یکی از قهرمانان درجه دوم کتاب ویرژیل را که خود ویرژیل هم بدواعتنائی  
تکرده است . »

۲ - اشاره عقاب که خداوند ( لذت جاودانی eterno piacere ) او را بصورت مظهری  
از جلال خود مجسم کرده است . - برخی از مفسرین مفهوم این شعر را این دانسته اند که :  
« عقاب را از سخنان خود و از لذتی که از آنها احساس کرد و نشانی از لذت جاودانی ، یعنی  
انعکاس اراده الهی بود ، خرسند یافتم . »

## بهشت

است نشان دادم، این شك با خاموشی منتظر توانست ماند،  
و با سنگینی خود دهان مرا بگفتن « چگونه چنین است ؟ »  
بگشود<sup>۱</sup>، و این باعث آمد که بزمی بزرگ در میان ایشان بریا بینم<sup>۲</sup>  
اند کی بعد، نشان مبارك<sup>۳</sup> برای اینکه مرا از فرط شگفتی در  
سر کشتگی نهاده باشد، بادیده‌ای فروزاتر چنین پاسخ داد:  
« میبینم که تو این مطالب را از آنجهت که از زبان من میشنوی  
باور میداری، اما پی نمیتوانی برد که چسان چنین تواند بود، چندانکه  
باهمه اعتقادی که درین باره داری، کنه این امور بر تو پنهان مانده است.  
حال آن کس را داری که چیزی را فقط از روی نام آن میشناسد،  
اما تا کسی دگر ماهیت آن را<sup>۴</sup> بر او آشکار نکرده باشد، درباره آن هیچ  
نمیتواند دانست.

## Regnum coelorum<sup>۵</sup> درشتخوئی عشق آتشین و امید تندرو

۱ - یعنی: درین هنگام شکی بردلم راه یافته بود که بی آنکه احتیاج بتذکر آن  
باشد، چون رنگی که از پس شیشه‌ای نمودار آید، هودنا بود. معهذا بار این شك چنان  
سنگین بود که توانستم خاموش بمانم و بی اختیار گفتم: « چگونه چنین چیزی ممکن است ؟ »  
( بطور ممکن است کسانی مانند « ترابانو» و «ریفنو» که بخدا و مسیح مؤمن نبوده‌اند به بهشت  
آمده باشند ؟ )

۲ - یعنی: این اعتراض من برای ایشان وسیله‌ای شد که مرا بیشتر باحقیقت ذات  
الهی و مشیات ازلی آشنا کنند، و این امکان خدمت بمن این ارواح را بی‌شادمان کرد. چنانکه  
کوئی بزمی آراستند. این فکر قبلا بکرات در «بهشت» آمده است.

۳ - lo benedetto segno : عقاب .

۴ - اصطلاحی که در اینجا بکاررفته « quiditate » در منطق والهیات رایج است، و معنی  
«جوهر» را میدهد .

۵ - دو کلمه لائینی، بمعنای «قلمرو آسمان» .

## سرود یستم

را که بر ارادهٔ خدائی غلبه میجویند تحمل میآورد<sup>۱</sup> ؛  
نه آنکه این غلبه ، همانند پیروزی مردی بر مرد دگر باشد، زیرا که  
اینان از آن رو غالب میآیند که این اراده خود مایل به مغلوب شدن  
است ، و چون مغلوب شده باشد بحقیقت با نکوئی خویش پیروزی جسته  
است<sup>۲</sup> .

نخستین روح ابرو و پنجمین آنها ، ترا باعجاب میآورند<sup>۳</sup> ، زیرا که  
ایشان را آرایندهٔ اقامتگاه فرشتگان می بینی .

اینان ، چنانکه میپنداری ، قالب خویش را بصورت مشرکینی  
ترك نگفتند ، بلکه چون ترسایانی سخت ایمان ترك گفتند ، چه آنکس  
که ایمان به پاهائی بست که میبایست بدر آیند ، و چه آنکس که ایمان  
بدان پاها آورد که بدر آمده بودند<sup>۴</sup> .

۱ - یعنی : در قلمرو آسمان ، خداوند مخالفتی درین باره نشان نمیدهد که علی‌رغم  
فوانین کلی او بخشش او را بنیروی «عشق و امید» از وی مطالبه و بر او تحمیل کنند . این جمله  
از انجیل متی (باب یازدهم) نقل شده : « ... و از ایلم یحیی تممید دهنده تا الآن ملکوت آسمان  
مجبور میشود و جباران آنرا بزور از وی میربایند » . اصل لاتینی این جمله که داته قسمت اولش را بهمان  
صورت لاتینی نقل کرده ، چنین است :

*Regnum coelorum vim patitur, et violenti rapiunt illud*

۲ - توجیه گفتهٔ بالا : این «تحمیل بر خداوند» معنی این را نمیدهد که واقعاً بر خداوند  
غالب آمده و چیزی را که او نمیخواسته است بوی قبولانده باشند ، زیرا این «شکست» خداوند  
که در نتیجهٔ آن بخشش بیشتری از جانب وی نصیب کلان میشود ، بحقیقت همان است که خود  
او خواسته است ، یعنی ازین راه از جانب وی خیری بیشتر عاید شده و او پیروزی بیشتری  
یافته است .

۳ - اشاره به دوروح «ترابانو» و «ریفشو» که اولین و پنجمین روح ابروی عقابند.

۴ - یعنی : این دورو هیچیک در وقت مرگ خود مشرک (pagan) نبودند ، بلکه هر دو  
بخداوند و به عیسی ایمان داشتند ، چه «ریفشو» که برکت الهی شامل او شد و پیشانی‌ش بمسیح که  
میبایست پاهایش صلیب میخکوب شوند (بدر آیند) ایمان آورد و چه «ترابانو» که بعد از مرگ  
مسیح زیست ( بعد از بدر آمدن پاهای او ) و بدو مؤمن شد .

## بهشت

یکی ازین دو ، از دوزخ که هرگز ساکنانش به اراده نکوباز  
نمیگردند ، بکالبد خود باز گشت و این پاداش را از دست امیدی پرشور  
بستاند<sup>۱</sup> ،

امیدی پرشور که با همه نیروی خود روی نیاز بدر گاه خداوند برد تا  
مگر او را از نو زنده کند، و ازین راه اراده اش را امکان برپای خاستن دهد<sup>۲</sup> .  
روح پر جلالی که از او سخن میگویم ، بکالبد خود باز گشت و در  
کوتاه زمانی که در این قالب بماند بدان کس که بیارزش میتوانست آمد<sup>۳</sup>  
ایمان آورد ؛

و بر اثر این ایمان در چنان آتشی از عشق حقیقی بگداخت که  
در مرگ دومین خویش شایسته حضور در این بزم شد<sup>۴</sup> .  
آن دیگری ، در پرتو برکت کامله چشمه ای چنان عمیق که  
هرگز نگاه آفریده ای تابعمق آبهای آن رخنه نکرد<sup>۵</sup> ،

۱ - بنا بقفیده ای که در قرون وسطی رایج بود ، پاپ «گرگوری مقدس» بعد از  
اطلاع بر رفتار جوانمردانه امپراتور «ترایانو» با بیوه زن رومی که پسرش را کشته بودند ( برزخ ،  
سرود دهم ) ازینکه روح چنین مردی در دوزخ بسر میبرد سخت افسرده شد ، و بدر گاه خداوند  
دعا کرد که بکبار دیگر او را زنده کند و خداوند نیز چنین کرد ، و در نتیجه روح ترایانو از «اعراف»  
( دوزخ ، سرود چهارم ) ، و نه از دوزخ اصلی ، بدنیای زندگان فرا خوانده شد ، و اینبار «ترایانو»  
بآئین مسیحی ایمان آورد و آمرزیده از دنیا رفت . - « از دوزخ که هرگز ساکنان آن برآده  
نکو باز نمیگردند » : اشاره بدانکه دوزخ جایگاه گناه مطلق است و فروغ پشیمانی و توبه بدان  
راه ندارد . - « بکالبد خود » ؛ در اصل : باستخوان *torno all' ossa* . - « امیدی پرشور » :  
ایمان واحسان پاپ گرگوریو .

۲ - امکان آنرا که پس از سقوط ، دوباره برپای خیزد و نجات یابد .

۳ - مسیح .

۴ - بزم ارواح بهشتی ، در فلک مشتری .

۵ - برکت الهی که از مشیات ذات لایزال سرچشمه میگیرد ، و این مشیات چنانند که

هرگز کسی بکنه آنها راه نمیتواند برد .



## سرود ییستم

در دنیای زیرین همه عشق خود را وقف داد گستری کرد، چندانکه  
خداوند او را از برکتی به برکتی برد و دید گانش را بروی نجات آینده  
ما بگشود<sup>۱</sup>؛

آنگاه وی ایمان آورد، و از آن پس دیگر عفونت آئین مشرکان  
را تحمل نتوانست کرد، و بنکوهش مردم گمراه پرداخت.

تعمید او بدست آن سه بانوئی صورت گرفت که تو در کنار چرخ  
راست گردونه با ایشان روبروشدی<sup>۲</sup>، و این فزون از هزار سال پیش از آن  
بود که کسان بتعمید پردازند<sup>۳</sup>.

ای مشیت ازلی که پیشاپیش سرنوشت کسان را معین میکنی<sup>۴</sup>،  
چقدر ریشه تواز دسترس نگاههایی که علت نخستین را بطور کامل نمی بینند  
بدور است!

۱- دنیای زیرین *laggiù* : روی زمین . - نجات *redenzione* : باز خرید گناهان

بشر بدست عیسی .

۲ - سه بانوئی : حسنات ثلاثه، که در سرودهای آخر برزخ بتفصیل از آنها سخن رفته  
است ( برزخ ، سرودهای ۳۱، ۳۲، ۳۳ ) . - در کنار چرخ راست گردونه ( برزخ ، سرود ۳۲ ) .

۳ - یعنی : این ایمان آوردن هزار سال پیش از آن صورت گرفت که مسیح بقالب زمینی  
خود زاده شده باشد . قبلاً گفته شد که همه این اشارات مربوط به «ریفئو» *Rifeo* قهرمان افسانه‌ای  
نروپائی است ( صفحه ۲۸۷، شرح ۱ ) . ظاهراً نام این شخص را داته در کتاب ویرزبل *Ripheus*  
خوانده و از آن «ریفئو» ساخته است ، در صورتیکه املائی اصلی آن بلاتینی *Rhipeus* است . این  
«ریفئو» نه يك قهرمان تاریخی و واقعی است و نه يك «آفریده هنری»، و فقط نام ساده و مبهمی است .  
احتمال قوی میرود که انتخاب وی توسط داته تنها بدین نظر بوده که گفته باشد غیر مؤمنین نیز،  
در صورتیکه خود را شایسته برکت الهی کنند رستگار میتوانند شد .

۴ - همه این جمله ، ترجمه کلمه *predestinazione* است که شاید جز بدین صورت  
مفهوم آنرا بشکلی واضح نقل نتوان کرد - «سن تماسودا کوینو» در رساله معروف خودش که داته  
در تمام «کمدی الهی» بدان نظر دارد ، این کلمه را «منشور ازلی الهی ، در بلره آنچه بعدها از  
پرتو برکت او روی خواهد داد» معنی کرده است .

۵ - یعنی : چقدر ادراك آدمی از درك حقیقت مشیات ابدی تو قاصر است .

---

## بهشت

---

و شما ای آدمیان، در داورها جانب احتیاط را نگه دارید<sup>۱</sup> زیرا که مائیز که خدای رامی بینیم هنوز جمله برگزیدگان او را نمیشناسیم، و این شناسائی ناقص ما را دلپذیر است، زیرا که سعادت ما در این خیر، یعنی باخواستن آنچه خداوند خواسته است، کامل میشود. بدینسان بود که با دست این تصویر ملکوتی، برای روشن کردن دیده کوتاه بین من، داروئی گوارا بمن داده شد<sup>۲</sup>.

و همچنانکه نوازندهای چیره دست ارتعاش سیمهای سه تار خود را با صدای خوانندهای خوشنوا هماهنگ میکند و از این راه آوازا دلنشینی بیشتر میبخشد.

بیاد دارم که بهنگام سخن گفتن او نیز، دوفروغ مبارک را<sup>۳</sup> چون دودیده‌ای که باهم باز وبسته شوند، دیدم که همراه با کلماتی که ادا میشد، شعله‌های خویش را بتموج درمیآوردند.

---

۱ - تکرار سخنی که قبلا داته از جاب خود گفته بود (صفحه ۱۳۰۴، شرح‌های ۲ و ۳).  
۲ - یعنی: این عقاب مشکل مرا حل کرد و داروئی را که میبایست دردم با آن درمان یابد بمن خورانید.  
۳ - ارواح «نرایانو» و «ریفنو».

# سرود بیست و یکم

## آسمان هفتم : فلک زحل

### ارواح مجذوب

داته و بئانریس بکبار دیگر فلکی را در پشت سر مینهند و پای بفلکی تازه میگذارد . این فلک تازه آسمان «زحل» آخرین سیاره از سیارات هفتگانه در علم هیئت قدیم است که در اینجا بارواح راهبان وزهاد گوشه نشین و معتکفین و بطور کلی همه آن پارسایانیکه خداوند را از راه «تأمل و تفکر» شناخته و ره بجلائش برده اند ، اختصاص یافته است .

در اینجا نیز ، چون در افلاک پیشین ، صعود داته چنان صورت میگیرد که وی خود متوجه بالا روی خوش نمیشود ، اما درین فلک زحل، دیگر افزونی فروغ و زیبایی بئانریس نیست که او را متوجه صعود بفلکی بالاتر میکند ، زیرا چنانکه خود بئانریس بدو تذکر میدهد ، اگر وی ( مظهر حقیقت الهی ) بیش از این فروزندگی یابد ، یا بقول داته لبخندی تازه بزند ، دیدگان زمینی داته را طاقت تحمل فروغ او نخواهد بود. و مفهوم واقعی این اشاره اینست که اگر تا پیش از آشنائی با فروغ عیسی و روح القدس که در فلک بعد ( فلک ثواب ) صورت خواهد گرفت ، وی بسا قدرت ادراک بشری و محدود خود بحقایق کاملتر ره ببرد ، نیروی اندیشه و ادراک او را یارای تحمل چنین بار سنگینی نخواهد بود . در فلک زحل ، داته از دیدار نردبان زرنی که پایانش معلوم نیست ، ( و در سرود بعد معلوم میشود که این نردبان تا بر سر خداوند ادامه دارد ) و ارواح بیشمار در طول آن روی بجانب بالا دارند ، بی میبرد که پای بفلکی تازه نهاده است . این همان نردبانی است که بروایت تورات در هنگام خواب بنظر «مقبوب» پیغمبر آمد، که بر آن فرشتگان سالا و یائین میرفتند ( رجوع شود به بند دهم همین سرود ، صفحه ۱۴۲۳ ، سطر اول و شرح ۱ ) . مفهوم سمبولیک این نردبان، درجات پیاپی ارتقاء روح آدمی ، از راه تأمل و تفکر ، بجانب حقیقت الهی است. در این فلک زحل بخلاف سایر افلاک خاموشی کامل حکم فرمات و هیچ نغمه ای و سرودی و آهنگی در آن طنین نمیافکند، زیرا که این طبقه از آسمان خاص آن ارواح پارسا است که از راه سکوت و جذب و تنهایی در پی درک حقیقت الهی برآمده بودند . یکی از ارواح برای داته توضیح میدهد که ایشان در واقع سرودی خاص مترنمد ، منتها حواس بشری را قدرت شنیدن این چنین سرودی نیست .

## بهشت

در باره این ستاره ، داته در باب دوم «ضیافت» چنین مینویسد : «زحل را در میان سیارات میتوان از دولحاظ بعلم هیئت در میان علوم تشبیه کرد : اول کندی حرکت این سیاره در گذشتن از بروج دوازده گانه ، زیرا که طبق محاسبات اخترشناسان بزرگ هر دور گردش کامل این ستاره بیست و نه سال و اندی طول میکشد . دوم اینکه این ستاره دورترین و بلندترین همه سیارات است ؛ و این هر دو خاصیت در علم نجوم هست ، زیرا که از یکطرف آموختن این علم از فرا گرفتن تمام علوم دیگر بیشتر بطول میانجامد و تحقیقات و مطالعات علمی و تجربی مربوط بدان وقتی موسع تر میخواید ناصحت و سقم فرضیه ها و حسابها را روشن کند ؛ از طرف دیگر این علم بالاترین علوم است ، زیرا چنانکه ارسطو در آغاز رساله خود در باره روح میگوید علم از آن جهت شریف و عالیقدر است که هم موضوع آن اصیل است و هم قاطعیت و ایقائیکه همراه میآورد ، و ازین هر دو نظر هیئت را باید از زنده ترین و عالیقدرترین علوم دانست ، زیرا که موضوع آن با گردش افلاک سروکار دارد و قاطعیت آن بانظم عظیم جهان آفرینش که در آن بینظمی و خللی راه نمیتواند داشت . و اگر کسی توهم بی قاعدگی و منتضی در آن کند ، این نقص مربوط بافلاک نیست ، بلکه بقول بطلمیوس مربوط بهل انگاری و اشتباه در محاسبه با بی اطلاعی ماست.»

ستاره زحل از دیرباز در نظر قدما مظهر نحوس و شومی و مرگ بوده است چنانکه حافظ ما در مورد «سعد و نحس» به «تأثیر زهره و زحل» اشاره میکند .

در مورد نفوذ این ستاره در حوادث روی زمین و در طبایع افراد ، «بونی» از قول «المبصر» چنین مینویسد : «طبیعت زحل سرد ، خشک ، افسرده ، تاریک و سختگیر ، و شاید هم گاهی سرد و مرطوب است و رنگ ناخوشایندی دارد . امور ذیل همه وابسته بنفوذ زحل است : دریا نوردی ، سفرهای دور و دراز و پرمغاطره ، بدنهای حسد ، حيله و فریب ، اغوا ، خطر جوئی ، غرور ، نفرین ، زرق و وریا ، لاف و کزاف ، تفاخر ، عبودیت در برابر حکام و زورمندان و هر کوششی که برای نیل بمقصود از راه زور گوئی یا بدطنیتی یا بیمان شکنی یا مجادله یا قیدوبند یا بزندان افکنندن صورت گیرد ، لذات معنوی و فکری ؛ تجربه اندوزی از راه حيله یا از راه مشاوره ، مردان سالخورده و باوقار که صحبتشان ملال انگیز است ، طمأنینه ، ترس ، استرحام ، بیماری ، اختلال مشاعر ، کلاه برداری ، حزن و نومیدی ، خرابی ، ضایعات مختلف ، مرگ و همه امور مربوط بدان ، نوحه و مرثیه ، یتیمی ، امور مربوط بخاطره چیزهای قدیمی . نیاکان و اعمام و برادران ارشد و خدمتگزاران و ستوربانان ، آدمهای حقیر ، راهزنان و قطاع الطریقان ، نبش قبرکنان ، دزدان اموال مردگان ، دباغان ، بدزبانان و ناسزاگویان ، جادوگران ، جنگجویان قسی القلب و مردمان دنی الطبع و فرومایه . « برونو لاتینی دانشمند بزرگ معاصر داته ( سرود پانزدهم دوزخ ) این ستاره را « سنگدل ، حيله گر ، و سرد طبیعت می نامد .

## سرود بیست و یکم

دید گانم از نو بچهره بانویم دوخته شده بود ، و همراه با آنها  
اندیشه من نیز که نظر از هر چیز دیگر باز گرفته بود چنین کرده بود .  
وی دیگر نمیخندید ؛ ولی بامن چنین آغاز سخن کرد : «اگر باز  
بخندم ، تو همچون «سمله» خواهی شد ، در آن هنگام که سراپا بدل  
بخاکستر شد ؛

زیرا که زیبایی من ، که چنانکه خود دیده‌ای در درجات مختلف کاخ  
سرمدی ، هر قدر که بالاتر رود افروخته‌تر میشود ،<sup>۱</sup>

اکنون چنان میدرخشد که اگر نقابی بر روی نکشد نیروی  
خاکی تو در برابر فروغش همچو آن شاخه خواهد شد که صاعقه ای  
درهمش شکند .

---

۱- در میتولوژی یونان ، سمله Semele دختر «کدموس» و مشوقه خدای خدایان بود . «هرا» زوجه خدای خدایان که میخواست از شر این رقیب زمینی خود آسوده شود ، بقالب پیرزنی درآمد و او را اغوا کرد که از خدای خدایان که همیشه بصورت آدمی عادی بیستراومیرفت تقاضا کند که بکباریز خودش را با فروجلال خدائی بدو بنماید ؛ «ژئوس» او را ازین کار برحذر داشت ، ولی بالاخره بااصرار وی چنین کرد و در نتیجه آتش جبروتش دختر را سوزانید و خاکستر کرد . ( دوزخ ، سرود ۳۰ ) .

۲- اشاره بفروغ دیدگان بتائریس که درصعود از هر فلکی بفلک دیگر زیادتر میشود . از نظر تمثیلی اشاره است بدینکه نزدیک تدریجی باحقیقت الهی پیوسته روح را از آرایش هادورتر میکند . - «چنانکه دیده‌ای» : اشاره بموارد پیشین که نظیر این واقعه روی داده بود ( بهشت : سرودهای پنجم ، هشتم ، دهم ، چهاردهم ، هجدهم ) .

## بهشت

اینک ما به شکوه هفتمین، که اکنون از زیر سینه شیر سوزان  
شعاعی آمیخته بانیروی خاص خود بیائین میفرستد پای نهاده‌ایم.<sup>۱</sup>  
اندیشه خویش رادرپس دید گانت تمر کرده، و آنها را آئینه ای  
در برابر آن تصویری کن که اینک در این آئینه‌اش خواهی دید.<sup>۲</sup>  
آنکس که بداند در آن دم که من روی بمهمی دیگر بردم،  
دیدگانم از این چهره تابناک چه مانده‌ای بر می‌گرفتند<sup>۳</sup>،  
در خواهد یافت که اطاعت فرمان این یار آسمانی تا بچه اندازه‌ام  
خوشایند بود، زیرا که ازین راه لذتی را با لذتی دیگر در دو کفه ترازو  
مینهادم.

در دل آن بلوری که دنیای ما را در میان گرفته‌است، و نام رهنمای  
خویش را دارد که در دوران فرمانروائیش هر گونه بدنهادی رخت از جهان  
بر بسته بود<sup>۴</sup>،

۱- «شکوه هفتمین» *settimo splendore* : ستاره زحل، که فلک آن هفتمین فلک  
از مجموعه افلاک است و داتمه بی آنکه متوجه شده باشد همراه با بتائریس پای بدان نهاده‌است .  
«زیر سینه شیر سوزان» : اشاره برج «اسد» ( Leone ) که در هنگام سفر آن جهانی داتمه،  
یعنی در آغاز بهار، «زحل» در آن است. «سوزان» : اشاره بروشنی اخترانی که این برج را پدید آورده‌اند.  
«شعاعی آمیخته بانیروی خاص خود» : شعاعی سرد، که خاص زحل است و با «شعاع سوزان»  
برج اسد تعدیل میشود . - بوی پائین : بزمین .

۲- یعنی : سعی کن که بمفهوم آنچه میبینی پی‌بری، و کاری کنی که همچنانکه حقیقت  
الهی در آئینه‌های افلاک منعکس میشود و از آنجا در فروغ فرشتگان و ارواح آسمانی بتجلی درمی‌آید، تو نیز  
بانگریستن بدین فروغها این حقیقت را تا آنجا که ممکن است در خود منعکس و متجلی کنی .

۳- اشاره به دولدت متقارن : تأمل در حقیقت الهی و اطاعت از فرمان بتائریس .

۴- در فلک بلورین «زحل»، که زمین و افلاک ششگانه دیگر را در میان گرفته و نام زحل  
*Saturno* ( رهنمای روشن خویش *il suo chiaro duce* ) را دارد که بقیله یونانیان،  
پیش از روی کار آمدن زئوس فرمانروای روی زمین بود و دوران او عصر ییگانه‌ی ویاکی بشر یعنی  
«عصر طلائی» بشمار میرفت ( دوزخ، سرود ۱۴ - برزخ، سرود ۲۸ ) .

## سرود بیست و یکم

نردبانی را، برنگ طلائی که در معرض شعاعی از خورشید قرار گرفته باشد، دیدم که از فرط بلندی آن نگاهم بیالایش نمیرسید<sup>۱</sup>.

ودر همان هنگام از پلمهای آن فروغهایی چنان فراوان را بجانب پائین روان دیدم که پنداشتم جمله فروغهایی که در آسمان توان دید<sup>۲</sup> در آنجا پراکنده شده‌اند.

و همچنانکه زاغان، بعبادت فطری خود، در آغاز روز بحرکت درمی‌آیند تا بال و پر سرد خویش را گرمی بخشند،

و چون چنین کنند، برخی از آنها بی بازگشتی براه خود میروند، و بعضی دیگر بدانجا که از آن پیرواز آمده بودند باز میگردند، و دسته‌ای نیز چرخ زنان در فضا باقی میمانند،

در تلالو این ارواحی که دسته جمع بدانجا آمده بودند، در آن هنگام که این تلالو بدرجه معینی رسید، وضعی چنین دیدم<sup>۳</sup>!

۱- این «نردبان» که تا عرش اعلی بالا می‌رود مظهر «تأمل و جذب» است، و این فلک جایگاه ارواحی است که ازین راه به بهشت آمده‌اند، همچنانکه در فلک مرخ «صلیب» نشان آتھائی بود که از راه جنگجویی و شهادت در راه ایمان شایسته بهشت شده‌اند، و در فلک مشتری «عقاب» مظهر سلطنت و امپراتوری و نشان پادشاهانی بود که از طریق عدالت پروری به بهشت راه یافته‌اند. در اینجا «نردبان» نماینده صعود این ارواح بسوی کمال از راه «جذب و تأمل» است، و داته بدین وسیله میفهمند که در نظر او ازین راه بصورتی عالیتر میتوان بکمال رسید. فکر «نردبان» با احتمال قوی از تورات گرفته شده (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم): «... و یعقوب در خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش بآسمان میرسد، و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول میکنند. در حال خداوند بر سر آن ایستاده میگوید من هستم بیوه خدای پدرت ابراهیم.»

۲- ستارگان.

۳- اشاره بدین که در راه شناسائی خداوند از طریق تأمل، آدمیان چون بمرحله‌ای معین از رشد معنوی رسند (هنگامیکه این تلالو بعد معینی رسد) یکی از سه راه را در پیش بگیرند: یا «بی بازگشتی براه خود میروند» (از تأمل سراغ عمل میروند) یا «باز میگردند» (کماکان مستغرق در تأمل میمانند) و یا «چرخ زنان در فضا میمانند» (تأمل و عمل را در می‌آمیزند).

## بهشت

و آن که بمانزدیکتر از همه شد بر جای بایستاد<sup>۱</sup>، و چنان فروزنده شد که اندیشه کنان با خویش گفتم: «آن عشقی را که بمن مینمائی، خوب می بینم»<sup>۲</sup>.

اما آن بانوئی<sup>۳</sup> که همراه در انتظار آنم که چگونگی سخن گفتن یا خاموش ماندن و وقت آنرا بمن بگوید، بر جای ایستاده است<sup>۴</sup>، لاجرم کاری نکو میکنم که علیرغم شوق خویش چیزی طلب نکنم؛ اما او<sup>۵</sup>، که در جلو آنکس که همه چیز را میبیند<sup>۶</sup> مکنون خاطر مرا عیان میدید، بمن گفت: «گرمی شوق خویش را فرو نشان!»<sup>۷</sup> و من چنین آغاز سخن کردم: «مرا آن شایستگی نیست که تو پاسخم گوئی<sup>۸</sup>، اما بنام آن کس<sup>۹</sup> که مرا اجازت سؤال از تو میدهد، تو، ای روح مسعود که خویش را در سرور خود پنهان داری<sup>۱۰</sup>، مرا بر آن سببی که چنین نزدیک منت آورده آگاه کن،

۱ - اشاره بروح پارسائی بنام Pietro Damiano که در اواخر سرود خودنی را دمرفی میکند (صفحه ۱۴۳۵ شرح ۳ و صفحه ۱۴۳۱ شرح ۲)  
۲ - یعنی: چنان فروزانی که خوب احساس میکنم که باچه علاقه ای انتظار رفع مشکل من و جلب رضایت مرا داری.

۳ - در متن، بصورت ضمیر مؤنث *quella*.

۴ - *si sta*: حرفی نمیزند و حرکتی بیز نمیکند.

۵ - *ella*: بانتریس.

۶ - خدا.

۷ - یعنی: پرسش کن، تا پاسخ شنوی.

۸ - خطاب داده بروهی است که در برابر اوست.

۹ - *colei*: بانتریس اشاره به حقیقت الهی!

۱۰ - یعنی: پوششی از فروغ خیره کننده که نشان سرور و سعادت است، در میان گرفته است.





... در نالو این ارواحی که بایکدیگر بدانجا آمدند ، وضعی چنین دیدم (صحه ۱۴۲۳)

---

## سرود بیست و یکم

---

و بمن بگویی که چرا در این فلک<sup>۱</sup> آهنگ<sup>۲</sup> خوش بهشتی که  
پائین تر از اینجا چنین پارسایانه در افلاک<sup>۳</sup> دگر طنین میافکند خاموش  
است<sup>۴</sup> ؟

پاسخم داد : « شنوایی تو ، همچون بینائیت ، خاص خاکیان  
است ؛ در اینجا همان سببی مانع سرود خواندن میشود که بئاتریچه را از  
خندیدن باز میدارد<sup>۵</sup> .

من در طول پله‌های این نردبان مقدس تنها از آنرو تا بدین حد  
پائین آمدم که برای تو، با سخنان خویش و با فروغی که مرا دربر گرفته  
است ، بزهی بیارایم ؛

آنچه مرا چنین شتابان دارد ، عشقی فروتر نیست ، زیرا که همین  
اندازه عشق و هم فزون از آن ، چنانکه از شعله‌های فروزان آن بالاتر  
دید ، در آنجا گدازان است<sup>۶</sup> ؛

اما آن احسان والا که ما را خدمتگزاران فرمانبردار آن حکمت  
کامله‌ای دارد که سرور کائنات است، چنانکه می‌بینی بهر يك از ما وظیفه‌ای  
محول کرده است. »

---

۱ - in questa rota : در این چرخ گردون .

۲ - sinfonia : سمفونی .

۳ - یعنی : چرا در سایر افلاک ارواح بهشتی پیوسته سرود میخوانند ، ولی در اینجا خاموشند ؟

۴ - یعنی : این ارواح اکنون از آن جهت خاموشند که سامعه بشری ترا قدرت شنیدن

آوای ایشان نیست ، همچنانکه با صرّه ترا قدرت آن نیست که فروغ بئاتریس را ازین فروتر  
بیند . - میتوان احتمال داد که داته از این خاموشی نظردیگری نیز داشته که درک آنرا بخواننده  
واگذار کرده است، و آن اینست که خاموشی شرط اصلی «تأمل» است .

۵ - یعنی : من نه از آن جهت بنزد تو آمدم که بیش از دیگران مشتاق جلب رضایت

خاطر توام ، زیرا که دیگر ارواح نیز جملگی همین اندازه بدین کار علاقه دارند .

## بهشت

گفتم: «ای فانوس مقدس<sup>۱</sup>، خوب می بینم که چسان درین  
دربار عشقی آزادانه برای فرمانبرداری از مشیت ازلی کافی است؛  
اما درک این نکته مرا دشوار مینماید که چرا در میان جمله  
همراهات، تنها تو پیشا پیش بدین مهم گماشته شده‌ای<sup>۲</sup>» .  
هنوز کلام آخرین را بیایان نبرده بودم که این فروغ از قسمت  
میانین خوش محوری ساخت، و همچون آسیا سنگی گردان بتندی  
برگرد خوش بچرخ زدن پرداخت<sup>۳</sup> .  
پس آنگاه عشقی که در درون آن بود چنین پاسخ داد: «نوری  
خدائی بر من فرود می‌آید و در فروغی که بر گرداگرد خوش دارم رخنه  
میکند،  
و نیروی ملکوتی آن با جذبۀ من درمی‌آمیزد و مرا چنان از خوش  
بالا تر میبرد که آن جوهر اعلی را که این نور از آن ساطع است<sup>۴</sup>  
بچشم میبینم .

۱ - sacra lucerna درینجا با همان مفهوم «فروغ مقدس» ولی بصورتی باشکوهتر  
آورده شده است .

۲ - پاسخ روح بهشتی درباره تقدیر ازلی که پیشاپیش هر کس را برای کاری برمیکزینند،  
داته را کاملا راضی نکرده است ، بدین جهت در اینجا سؤالی را که در فلك مشتری کرده بود  
بصورتی دیگر تکرار میکند ، یعنی میپرسد که چرا خداوند در میان همه ارواح این روح خاص را  
مأمور پاسخگوئی بدو کرده و نه روحی دیگر را . ولی در اینجا موضوع بحث با اساس بحث پیشین  
اندکی فرق دارد ، بدین معنی که اکنون داته میخواهد بداند که راز پنهان نقشه‌های تقدیر  
کدام است ؟ پاسخ روح بهشتی در این مورد نیز مشابه با پاسخ روح قبلی است ، یعنی «به‌اسرار  
مشیات الهی مطلقا پی نمیتوان برد» .

۳ - نشان ابراز خرسندی روح از رفع مشکل داته و خدمت بدو . قبلاینز ( صفحه  
۱۲۷۹ ، بند اول) داته به چرخیدن يك روح بهشتی اشاره کرده بود .

۴ - خدا ،

## سرود بیست و یکم

آن سروری که در من شعله‌ور است از اینجا میزاید، زیرا که من  
روشنائی شعله خوش را با روشنی تأمل و جذبه خود برابر نهاده‌ام.  
اما آن روحی که برترین حد فروغ را در آسمان دریافت می‌دارد<sup>۱</sup>،  
آن «سرافین»<sup>۲</sup> که بیش از جمله فرشتگان بخداوند می‌نگرد نیز مسئول  
ترا اجابت نمیتواند کرد،  
زیرا که آنچه تو می‌خواهی دانست، چنان عمیقانه در ژرفنای مشیات  
ازلی او جای گرفته است که نگاه هیچ آفریده‌ای بدان رخنه ندارد.  
و چون بدنای خاکیان باز کردی، این پاسخ را بدو بگویی،  
تا او را دیگر چنین هوائی در سر نیاید.  
روحی که در اینجا می‌درخشد در روی زمین دوده اندوده<sup>۳</sup> است :  
لاجرم بنگر که چنین روحی چسان در آنجا آن تواند کرد که در اینجا،  
با آنکه آسمان آغوش برویش گشوده دارد، نمیتواند کرد؟<sup>۴</sup>  
سخنان او چنان عنان بر تو سن‌اشتیاقم زدند که دست از پرسش برداشتم  
و بدان اکتفا کردم که فروتنانه نام و نشان او را از او بپرسم.  
« در میان دو کرانه ایتالیا<sup>۵</sup>، در اندک فاصله‌ای از زادگاه تو<sup>۶</sup>،

۱ - مریم ( رجوع شود سرود آخر این کتاب ) .

۲ - serafin(o) : از دسته «سرافین»، فرشتگانی که بیش از همه ملائک دیگر  
بخداوند نزدیکند ( رجوع شود بسرودهای ۴ و ۸ و ۹ و ۱۱ این کتاب - در سرود ۲۸ از ایشان بانضیلی بیشتر  
سخن خواهد رفت ) .

۳ - بدنای خاکیان : جامعه بشری .

۴ - fuma : اشاره بدانکه در روی زمین فیود جسمانی بدست‌ویای آن بسته‌شده  
راه را براندیشه‌اش گرفته است .

۵ - یعنی: ... درینصورت، چگونه توقع آن‌داری که چنین کاری را که ارواح مجرد در افلاک  
نمیتوانند کرد، آدمیان در روی زمین بکنند ؟

۶ - میان دودریای آدریاتیک و «بیرنی»، در شبه جزیره ایتالیا .

۷ - فلورانس .

## بهشت

صخره‌هایی سر بر افراشته‌اند، و این صخره‌ها چنان بلندند که تندر ها بسیار پائین‌تر از آنها می‌خورشند<sup>۱</sup>؛  
آنها را قله‌ای بنام «کاتریا» است که در پائین آن دیری است،  
و این دیر تنها پیرستش خداوند اختصاص داشت<sup>۲</sup>.  
وی برای سومین بار سخن چنین آغاز کرد؛ و آنگاه در دنبال  
کلام خود گفت: «در آنجا، من با چنان حمیتی همت بخدمت خداوند  
گماشتم<sup>۳</sup>  
که بخورا کھائی که با شیرۀ زیتون فراهم می‌آمد اکتفا کردم<sup>۴</sup>،  
و مستغرق در شوق و جذبۀ خویش گرماها و سرماها را باسانی  
گذراندم.

۱ - یعنی: طبقات‌ابر در ارتفاعی کمتر از قله این کوه بوجود می‌آید، بطوریکه قسمتی از کوه بالاتر از ابر قرار می‌گیرد.  
۲ - کاتریا Catria: کوهی میان «کویو» و «پرگولا» در شمال ایتالیا که ۱۷۰۲ متر ارتفاع دارد. - «دیری...» un ermo (اعتکافگهی): دیر «سنتا کروچه» Santa Croce (صلیب‌مقدس) معروف به دیر «فوته‌آولانا» Fonte Avellana که در قرن پنجم مسیحی تأسیس شد و با احتمال قوی متعلق بفرقه مذهبی «بندیته» و شاید هم فرقه «کامالدولی» بود. تحقیقات دانه‌شناسان نشان داده که دانه مدت نسبتاً زیادی در این دیر بسربرده بود. - «پیرستش خداوند» Iatria: حیات مذهبی خاصی که باید فقط صرف نیایش بدرگاه خداوند شود و کاری بسایر امور نداشته باشد. این تعبیری است که از باب دوم کتاب دوم رسالۀ «سن‌تاسو» نقل شده است.

۳ - گوینده، روح راهبی است بنام پیترو Pietro که برای ابراز حقیقتی نسبت یکی از برادران روحانی که او را پرورش داده بود، نام دوم خود را دامیانی Damiani نهاد. وی در سال ۹۸۸ یا با احتمال فوشر در ۱۰۰۷ در «راونا» متولد شد و در حدود سال ۱۰۳۵ بصومعه «فوته‌آولانا» رفت و ده سال بعد کشیش بزرگ آنجا شد. در ۱۰۵۸ بمقام کاردینالی واسقفی «اوستیا» رسید و در ۱۰۷۲ وفات یافت. وی را یکی از عالیترین مظاهر رهنایت و تقوی در سراسر قرون وسطی دانسته‌اند.

۴ - اشاره بر ریاضتهای دیر «فوته‌آولانا» که از جمله آنها روزه‌های ممتد بود، بطوریکه چهار یا پنج روز از هر هفته را در تمام سال تقریباً یکماهه پیش از تولد مسیح وعید صبح را شامل میشد.

## سرود بیست و یکم

آن صومعه در آن دوران برای این افلاک حاصلی فراوان بیار  
میآورد، ولی اکنون بدل بچنان شوره زاری شده است که بزودی جمله کسان  
بر این نکته وقوف خواهند یافت<sup>۱</sup>.

من در آنجا «پیترو دامیانو» نام داشتم، و در کرانه «آدریانی»  
درخانه «نوسترادونا» «پیتروی گنهگار» بودم<sup>۲</sup>.

چون مرا بقبول این کلاهی که اکنون از فاسد بافسد منتقل شده خواندند

۱- یعنی: آن زمان در این صومعه پارسایانی واقعی میزیستند که چون میگردند روحشان  
بیهشت میرفت، و ازین راه این دیر «حاصلی فراوان بافلاک میداد»، ولی امروز این زمین از نظر  
زهد و ورع شوره زاری شده که دیگر حاصلی بیار نمیآورد.

۲- این بند از پیچیده ترین بندهای کمدی الهی و از آنهایی است که مایه بحث و جنجال  
بسیار شده، بطوریکه آنرا از معماهای اصلی این کتاب می شمارند، و از همین جهت است که شماره  
تفسیرهای مختلفی که در باره آن شده از بیست تجاوز میکند. بیشتر اختلاف مربوط به  
کلمه 'fu' است که در این شعر بکار رفته و بحسب آنکه آنرا *fui* یا *fu* بخوانند، «بودم» یا «بود»  
معنی میدهد، و همچنین اختلاف طرز نقطه گذاری در دنبال کلمه «دامیانو» که بحسب آنکه «وربر گول»  
یا «نقطه وربر گول» بگذارند و یا اصلا علامت فاصلی نگذارند، مضمون جمله فرق میکند.  
همین اشکال در مورد کلمه گنهگار *peccator* وجود دارد. - شاید بهترین توضیحی که از مقایسه  
تفسیرهای مختلف میتوان داد، اینست که این راهب تا زمانیکه در صومعه «فونته آولانا» بسر میبرد  
«پیترو دامیانو» *Pietro Damiano* خوانده میشد و چون بصومعه نوسترادونا *Nostra Donna*  
(بانوی ما، اشاره بمرسم و این همان اصطلاحی است که بفرانسه «نوتردام» گفته میشود) واقع  
در کرانه آدریانی *lito Adriano* (ساحل دریای آدریاتیک) رفت، نام خود را «پیتروی گناهکار»  
*Pietro peccator* نهاد (اشاره بدانکه وی هنوز خود را گناهکار شرمنده ای در درگاه خداوند  
پیش نمیدانست). این صومعه دومی «سنتاماریا این پورتو» *Santa Maria in porto* نام  
داشت. - مفسرینی که بجای «بودم» *fui*، «بود» *fu* خوانده اند معتقدند که در این بند بدو نفر  
مختلف اشاره شده است، و در این صورت مفهوم گفته روح بهشتی این میشود که: «نام من پیترو-  
دامیانو» است و نباید مرا با «پیتروی» دیگری که در دبر کرانه آدریانی بوده و «گنهگار» لقب داشته  
است اشتباه کنی. - «بارلود» داتنه شناس و مفسر کمدی الهی، درین باره سه بیست و هشت نسخه  
مختلف این کتاب مراجعه و حساب کرده است که ازین میان ۱۴ نسخه شق اول و ۱۴ نسخه شق دوم  
را برگزیده ماند. در میان قدیم ترین مفسرین، در «اوتیمو» جانب «دونفر» گرفته شده و «بونی»  
و «بنونونو» طرفدار یک نفر واحد هستند. بهرحال هنوز هم اختلاف نظر درین باره باقی است.

## بهشت

و بدن ستم گماشتند<sup>۱</sup> ، کوتاه زمانی از زندگانی زمینیم بیش نمانده بود .  
«کیفا، آمد<sup>۲</sup> ، و ظرف بزرگ روح القدس آمد<sup>۳</sup> ، و این هر دو  
نحیف و برهنه پای بودند و بر سر هر سفره ای بخوراک مینشستند .  
ولی شبانان امروز را باید که ازین و از آن جانب برایشان  
تکیه گاهی فراهم آرند و نقل و انتقالشان دهند ، زیرا که اینان چندان  
باوقارند که میباید کسان پشتشان را نگاهدارند<sup>۴</sup> .  
ردای ایشان اسبهای سواریشان را چنان نیکو میپوشاند که دو  
حیوان در زیر پوستی واحد براه خود میروند<sup>۵</sup> : ای بردباری<sup>۶</sup> ، چگونه  
چنین چیزهایی را تحمل میکنی !»

۱ - کلاه کاردینالی .

۲ - کیفا Cefàs ، لقبی که در انجیل از طرف عیسی به پطرس رسول حواری بزرگ  
مسیح داده شده ( انجیل یوحنا ، باب اول ) : « ... عیسی بدو نکرسته گفت تو شمعون پسر  
یونا هستی و اکنون کیفا خوانده خواهی شد که ترجمه آن پطرس است » . «پتروس» بلاتینی و «کیفا»  
بهبری ، معنی «سنگ» میدهد .

۳ - اشاره به پولس رسول که این لقب در انجیل بدو داده شده ( کتاب اعمال رسولان  
باب نهم ) : « ... خداوند ویرا گفت برو ، زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا  
پیش امتهای و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد » . قبلا نیز در کمدی الهی از پولس با همین لقب یاد شده  
است ( دوزخ ، سرود دوم ) .

۴ - یعنی : بخلاف پیشوایان آئین مسیح که کم میخورند و با ساش خود اهمیتی میدادند ،  
امروز روحانیون از افراط در لذت دنیا چنان فریه شده اند که برای تکان دادنشان باید دوزخ  
در دو جانب آنان بایستند و تکیه گاهشان شوند و بکنفر نیز در هنگامیکه بر پشت اسب با برکالسه مینشینند  
پشتشان را بگیرد . صفت «باوقار» gravi از روی استهزا آمده و کنایه از آن است که ایشان  
کندی خود را در حرکت که علت آن فریبه است بطمانینه و وقار خود نسبت میدهند .

۵ - یعنی : ردای فاخری که این روحانیان بر تن دارند ، چنان بلند است که هم  
خود آنها و هم اسبی را که بر آن سوارند در زیر خود میگیرد ، و ازین راه بحقیقت دو حیوان در زیر  
ردا حرکت میکنند .

۶ - بردباری pazienza : صبر و حوصله خداوند ، که اینان را چنین فساد آلوده میپند  
و باز تحمل میکند .





# سرود بیست و دوم

آسمان هفتم : فلك زحل

ارواح مجذوب

آسمان هشتم : فلك ثوابت

قسمت اول این سرود را میتوان در ردیف سرودهای بازدهم و دوازدهم بهشت نهاد که داته در آنها بتفصیل از یاکوی اولیه و فرقه بزرگ «فرانچسکانی» (فرانسیسکن) و «دومینیکانی» (دومینیکن) و فساد روحانیون این دو فرقه در زمان خود سخن گفته بود . در این جا نیز وی با همین صورت و با همان تأسف و خشم ، از صفای گذشته فرقه «بندیتینی» (بندیکتن) و فساد آن در دوران خویش یاد میکند و شرح میدهد که این فرقه چگونه صالح بود و چنان طالح شد . فرقی که میان این سرود و دوسرود دیگر است ، اینست که در اینجا «سن بندتو» بنیان گزار این فرقه ، خود باداته سخن میگوید و شخصاً انحطاط معنوی فرقه خویش را وصف میکند . قسمت دوم سرود خدا حافظی تحقیر آمیزی با کره زمین و جنگ و ستیزها و سود جوئیهای ناچیز زادگان آنست و این خدا حافظی را داته وقتی میکند که در شرف ترك آخرین فلك از افلاك سبمه برای بالارفتن بسوی فلك ثوابت است . Cielo delle stelle fisse

در اینجا نیز ، صعود داته از فلکی بفلک بالاتر بطور آبی و در يك طرفه العین صورت میگیرد ، اما بعکس سایر افلاك ، وی برای نخستین بار خود متوجه بالاروی خویش میشود ، زیرا که این راه را با صعود از نردبانی طی میکند که مظهر تأمل و شوق ارواح مجذوب است . قطعاً علت این اختصار اینست که در اینجا داته قسمت اول از تفصیلات سه گانه اصلی سفر بهشت ، یعنی قسمت « افلاك سبمه » را در پشت سر نهاده و قسمت دوم ، یعنی «فلك ثوابت» و « فلك الافلاك » را آغاز کرده است تا از آنجا رهسپار قسمت نهائی این سفر ، یعنی عرش الهی شود .

## سرود بیست و دوم

سرگشته از حیرت<sup>۱</sup>، همچون کودکی که همواره روی بدان کس  
که بیش از همه مورد اعتماد اوست<sup>۲</sup> میبرد، براهنمایم نگرستم،  
و او، چنانکه مادری بیدرنک<sup>۳</sup> بیاری پسرش رود که نفس زنان  
رنک از رخ بداده است، با صدائی کهوی را دوباره اطمینان خاطر تواند  
داد<sup>۴</sup>

بمن گفت: « مگر نمیدانی که در آسمانی<sup>۵</sup>، و مگر نمیدانی که  
آسمان سراپا قدس است، و در آنجا همه چیز از حیثی پاکیزه<sup>۶</sup> میزاید؟  
اکنون قیاس گیر که سرود خوانی اینان و لبخند من ترا تا  
بچه حد مایه<sup>۷</sup> دگر گونی حال میشد، زیرا که خروشی نهایت چنین  
مؤثر افتاده است<sup>۸</sup>؛

اگر خواهشی را که در این فریاد نهفته بود در مییافتی<sup>۹</sup>، از هم

- 
- ۱- بهتی که از شنیدن بانگ بلند ارواح حاصل شده است .
  - ۲- مادر . در سرود سیام مرزخ همین تعبیر آمده است .
  - ۳- اشاره بدانکه مادر نه فقط با سخنان شیرین درسی رفع نگرانی فرزندش برمیآید، بلکه لحن صدا، او نیز بدینکار کمک میکند .
  - ۴- یعنی : جای ترس نیست و احتمال خطری نمیرود .
  - ۵- buon(o) zelo : شوق بسیار بشکوفاری .
  - ۶- اشاره بسرود بیست و یکم که در آن بانتریس علت خودداری خویش را از لبخند و خودداری ارواح ساکن فلک زحل را از سرود خوانی شرح داده است .
  - ۷- اشاره بتقاضای انتقام، که در فریاد این ارواح نهفته است .

## بهشت

اکنون با آن انتقامی که پیش از مرگ خود ناظر آن خواهی بود آشنا شده بودی<sup>۱</sup>.

شمشیر آسمانی<sup>۲</sup> در ضربت زدن نهشتابزدگی میکند و نه تأخیری روا میدارد، و تنها در نظر آن کس که باشوق یا بیم انتظار آنرا میبرد چنین مینماید<sup>۳</sup>.

اینک روی بجانب ارواح دگر کن، زیرا که اگر بگفته من عمل کنی بسیار نام آوران را در جمع آنان خواهی یافت.<sup>۴</sup>

چنانکه فرموده بود، نظر افکنم، و صدگویی کوچک را دیدم که همه با انوار متقابل خویش یکدیگر را زیبایی بیشتر میدادند<sup>۵</sup>.

حال آن کس را داشتم که خار خار اشتیاق<sup>۶</sup> را در درون خویش فرومیشاند، و چندان از تصدیع کسان بیمدارد که در پی پرسش برنمیآید. و بزرگترین و فروزاترین این مرواریدها<sup>۷</sup> برای آنکه خواسته

۱ - رجوع شود برود یستم . بطور بقین معلوم یست که داته درنجا بواقه خاصی که در فلورانس روی داده اشاره میکند بانظری کلی وعمومی دارد . درین باره حتی میان مفسرین قدیمی نیز اختلاف است .

۲ - دراصل ، شمشیر بالا *la spada di quassù* : عدالت واتقام الهی .

۳ - یعنی : اتقام الهی همیشه در موقع مقتضی گرفته میشود، و فقط آن کس که در روی زمین از آن بیمناک است گمان میبرد که این اتقام زودتر از آنچه شایسته است ستانده شده ، وبالعکس آنکس که درانتظار چنین انتقامی است که باید نصیب ستمگری شود و داد او را که مظلوم است بستاند ، خیال میکند که در این باره بیش از حد تأخیر شده است .

۴ - صدگویی کوچک *cento sperule* : اشاره به تعداد زیادی از فروغها که هر کدام شکلی مدور دارند و مظهر ارواح بهشتی هستند . درسرود یست و یکم این ارواح به «ستارگانی» تشبیه شده بودند (صفحه ۲۹۷، سطر ۴) . - « بانوار متقابل خویش .. » : اشاره بشوق متقابلی که از جانب این ارواح ابراز میشود .

۵ - خارخار اشتیاق *la punta del disto* : تندی میل بکنجکاوای .

۶ - مروارید *margarita* : روح بهشتی ( صفحه ۱۳۳۰ ، شرح ۳ ) .

## سرود یست و دوم

مرا از جانب خویش بجای آورده باشد پیش آمد<sup>۱</sup> ؛  
و آنگاه از درون آن چنین شنیدم : « اگر تو نیز همچو من آن  
احسانی را میدیدی که گرمی بخش ماست ، تا کنون اندیشه‌های نهانت را  
را بر ما بیان کرده بودی<sup>۲</sup> ؛  
اما ، برای آنکه انتظار تو مایه تأخیر در انجام منظور والایت  
نشود ، اکنون بدان پرسشی که در بیانتش تردید میدادی پاسخ خواهم  
گفت<sup>۳</sup> .

۱ - این روح ، روح روحانی بزرگی است بنام سن بندتو San Benedetto ، بنیان  
گزار فرقه مسیحی معروف بندینو Ordino Benedettino و بانی صومعه بزرگ قدیمی  
«موته کاسینو» Monte Cassino. وی در سال ۴۸۰ مسیحی متولد شد و در جوانی ناگهان دست  
از همه چیز بشت و بظاری در ناحیه سویاکو Subiaco پناه برد و در آنجا چنان با زهد و ورع  
خو گرفت که آوازه پراستیش در اطراف پیچید و کشیشان صومعه نزدیک آنجا از وی خواستند  
که صومعه را اداره کند ، اما سختگیری و انضباط او و ریاضتهای بسیاری که تحمیل میکرد آنانرا  
باوی دشمن کرد و واداشت که در پی مسموم کردنش برآیند . وی به اعتکافگاه خویش بازگشت  
و در آنجا مریدانش روز بروز زیادتر شدند ، چنانکه ناگزیر شد چندین صومعه بنیاد نهاد .  
در سال ۵۲۸ به «موته کاسینو» رفت و در آنجا معبد قدیمی و بزرگی را که از امپراتوری روم  
مانده بود و خاص پرستش «آپولون» رب النوع رومی بود خراب کرد و بجای آن دبری ساخت  
که مقر اصلی فرقه او شد . این «موته کاسینو» همانجائی است که بزرگترین ببرد میان متفقین  
و دول محور در ایتالیا در جنگ جهانگیر دوم در آنجا روی داد و منجر بوسرانی بآبای کهنسال  
این صومعه شد . «سن بندتو» خود در سال ۵۴۳ در این دبر بمرد و بعدها از طرف پاپ «مقدس»  
لقب گرفت . از هنگام تأسیس این فرقه تا پیدایش فرق مذهبی «فرانسکانی» ( رجوع شود به  
سرود ۱۱ این کتاب) و «دومنیکانی» ( رجوع شود بسرود ۱۲ این کتاب) در قرن سیزدهم مسیحی ،  
یعنی در طول هفتصدسال ، هیچ فرقه روحانی کاتولیک اهمیت و نفوذ این فرقه را بدست نیاورد .  
«سن بندتو» که او را بفرانسه «سن بنوا» Saint Benoit و بانگلیسی «سن بندیکت» San Benedict  
مینامند ، راهشناسالی خداوند و تردیکی با او را «استفراق معنوی» و «جذب» و «تأمل» میدادست و ازین  
رواست که روح وی در فلک زحل جای داده شده است .

۲ - یعنی : اگر میدیدی که ما چه اندازه مشتاق خدمت بتویم ، در بیان آن پرسشی که  
از گفتنش خودداری میکنی (رجوع شود به دو بند پیش) درنگ نمی‌کردی .  
۳ - یعنی : برای آنکه این تردید تو مایه تأخیر در سیر کمالت بسوی خداوند نشود ،  
من منتظر سؤال تو نمی‌مانم ، و چون مثل همه ارواح بهشتی پیش از آنکه سخنی گفته باشی برکنه  
اندیشهات واقفم ، قبل از پرسش تو پاسخ می‌گویم .

## بهشت

کوهستانی که «کاسینو» را در دامنه خوش دارد، در روز کاران گذشته رفت و آمد کسانی را بر قلّه خود شاهد آمد که در چنگ کمراهی و ناآمادگی اسیر بودند<sup>۱</sup>.

و من برای نخستین بار نام آنکس را که در روی زمین مبشر آن حقیقتی بود که تا بدین حدش بالا آورده است<sup>۲</sup>، بدان مکان بردم؛

فروغ برکت الهی چندان بر من تافت که نزدیک نشینانرا از پیروی آئین کفر آمیزی که جهان را شیفته خود کرده بود باز داشتم<sup>۳</sup>.

این فروغهای دیگر جمله مردانی بودند که عمر خوش را در جذب و تأمل گذرانده، و پیوسته در آن حرارتی گذاختند که زاینده کلها و میوههای مقدس است<sup>۴</sup>.

«ماکاریو» در اینجا است<sup>۵</sup>، و «روموآلدو»، و نیز آن برادران

۱ - اشاره به معبد آپولن که در صفحه پیش (شرح ۱) از آن سخن رفت. این معبد تا قرن ششم مسیحی هنوز مرکز رفت و آمد مردمی بود که بآئین ارباب انواع رومی اعتقاد داشتند و مراسم قربانی را برای «آپولن» در آنجا انجام میدادند، و وضع خاص این معبد در قلّه کوهستانی صلب المبور تا این هنگام از ویرانی آن بدست مسیحیان جلوگیری کرده بود. - «کسانیکه اسیر کمراهی و ناآمادگی بودند» *la gente ingannata e mal disposta*: مردمیکه هنوز پلرباب انواع اعتقاد داشتند. «کمراهی»: از لحاظ آنکه پندار خطا اغفالکننده بود؛ «ناآمادگی»: از نظر عدم آمادگی باطنی ایشان برای قبول کیش مسیح.

۲ - نام مسیح را.

۳ - یعنی: همه مردم اطراف این کوه را از اعتقاد پلربابانواع بلزداشتم و مسیحی کردم.

۴ - یعنی: این ارواح از آن کسایت که در دوره زندگانی خود در حرارت عشق بخداوند سوختند و چنانکه بر اثر گرمی تابستان کلها میشکفتند و میوهها پخته میشود، این حرارت نیز در نهاد ایشان گلهای ادبیه و احساس پاک و میوههای نکوکاری و احسان پدید آورد.

۵ - ماکاریو *Maccario* (بلاتینی ماکاریوس *Macarius*): دوروبانی بزرگ مسیحی در تاریخ کلیسای کاتولیک این نام را دلدند که هر دو لقب «مقدس» دارند: یکی از ایشان ماکاریوبی بقیه در صفحه بعد

## سرود یست و دوم

دیگر من که در درون صومعه ها مسکن گزیدند و دل قوی داشتند<sup>۱</sup> .  
ومن بدو گفتم : « مہری کہ تو درسخن گفتن بامن ابرازمیداری ،  
وحسن نیتی کہ درجملہ فروغهای شما<sup>۲</sup> میدینم وبادش را بخاطر میسپارم ،  
اعتماد مرا نسبت بشما افزون میکند ، چون خورشید کہ گل را  
تا آخرین حد ممکن بشکفتگی وامیدارد .

لاجرم روی نیاز بجانب تو میآورم ، و تو ، ای پدر<sup>۳</sup> ، مرا آگاہ  
کن کہ آیا چندان مشمول برکت الهی خواهم شد کہ ترا گشادہ روی

بقیه از صفحه قبل

اهل اسکندریہ ملقب بہ «مصری» است کہ در قرن چهارم مسیحی در بیابانهای مصر میزیست و  
اساس رهبانیت را در آنجا پای برجا کرد و در ۲۰۴ میلادی مرد ؛ دیگری ماکارویولی است کہ در قرن  
پنجم مسیحی در سحرای لیبی بلر شاد کسان پرداخت و رهبانیت را بدانجا برد . معلوم نیست داتہ بہ  
کدامیک از این دو روحانی نظر داشته ، و اصولاً احتمال قوی می رود کہ هر دو را یکی دانستہ  
واز او بعنوان موجد و مؤسس بنیاد رهبانیت در شمال افریقا یاد کرده است .

۱- روموآلدو Romoaldo ( بلاتینی روموآلدوس Romoaldus ) ملقب بہ «مقدس»  
از روحانیون بزرگ کاتولیک کہ در قرون دهم و یازدهم مسیحی در ایتالیا میزیست و فرقه مذهبی  
«کامالدولی» Ordine dei Camaldolesi را بنیاد نهاد ، کہ بر اساس همان فرقه « بندیتینی »  
(صفحة ۱۴۳۷ شرح ۱) تکیہ دارد . وی در سال ۹۵۶ یا ۹۶۰ مسیحی در «راونا» متولد شد و در ۱۰۲۷  
بمرد و صومعه اصلی فرقه او در «کازتینو» بود کہ داتہ قبلاً ( برزخ ، سرود پنجم ) از آن باد  
کرده است . - نام طریقه روحانی او ، کہ وی در سال ۱۰۰۹ رسماً تأسیس آنرا اعلام داشت از اسم  
مردی موسوم بہ «مالدولی» آمدہ کہ زمین وسیعی را برای ایجاد صومعه این فرقه وقف کرد و  
آنرا در اختیار «روموآلدو» گذاشت ، ووی برای ابراز حقشناسی نام فرقه خود را « خانہ مالدولی »  
Casa Maldoli نهاد کہ بدہا بلہجہ نسکانی آنرا Ca' Maldoli و سپس Camaldoli خواندند .  
افسانہهای مسیحی حاکی ازین است کہ در سال ۱۴۶۶ ، یعنی چهار قرن بعد از مرگ این روحانی ،  
جسد او را در گورن سالم و دست نخورده یافتند .

برادر من frati : مقصود برادران روحانی است .

۲ - gli ardor(i) vostri : آتشهای شما ؛ اشارہ بہ فروغی کہ در پیرامون این

ارواح است .

۳ - padre : پدر روحانی .

بینم؟<sup>۱</sup>

پاسخ داد: «برادر، مطلوب والای خویش را در آن بالا یعنی در فلک آخرین که مطلوب من و جمله ارواح دگر در آنجاست، برآورده خواهی یافت»<sup>۲</sup>.

در آنجا هر شوقی به کمال و پختگی و تمامیت خویش میرسد؛ و هر جزئی فقط در آنجا بدان قرار گاهی دست مییابد که همیشه در آن بوده<sup>۳</sup> است؛

زیرا که آنجا را نه مکانی است و نه قطبی<sup>۴</sup>، و نردبان ما تا بدان حد بالا میرود، و ازین رو است که نگاه ترا یارای رسیدن ببلندای آن نیست<sup>۵</sup>.

«یعقوب، شیخ اسرائیل، این نردبان را بدید که تا بدانجا بالا

۱ - یعنی: بتوانم چهره ترا بینم و فروغ خیرم نکند. - این اولین باری است که داته در بهشت در برابر روحی چنین تمابلی ابراز میکند و قطعاً این امتیاز مفهوم خاصی را دلرد که درست روشن نیست.

۲ - یعنی: در عرش اعلی که قبله آرزوی من و جمله این ارواح بهشتی است و ما در آنجا جمال خداوند را می‌نقاب و پرده توانیم دید، تویز بدین مطلوب خود که دیدن چهره من است خواهی رسید (رجوع شود بسرود سی و دوم این کتاب).

۳ - یعنی در عرش اعلی (empireo) هر چیزی در حد اعلای کمال و بی‌نقصی است و هر چه در جهان وجود هست، جزئی است که ازین کل جدا شده است و بدانجا باز میگردد. - «همیشه در آن بود» *sempr'era* اشاره بدینکه عرش اعلی تنها فلکی است که ثابت است و بدور خود نمیچرخد و بنا بر این هر جزء از اجزاء آن جاودانه در جای خویش بوده است و خواهد بود.

۴ - «نه مکانی...»، زیرا که عرش اعلی بخلاف سایر افلاک صرفاً جنبه مجرد دارد و از ماده و جسم در آن اثری نیست، و از طرف دیگر این فلک محدود محدود معینی نیست و آغاز و انجام ندارد. - «نه قطبی»، زیرا که بدور خود نمیگردد.

۵ - اشاره بگفته داته در سرود بیست و یکم (صفحه ۱۴۲۳ سطر ۲).

## سرود بیست و دوم

رفته بود، در آن هنگام که فرشتگان بر او نمودار آمدند<sup>۱</sup>.  
اما امروزه دیگر کسی برای بالا رفتن از این نردبان قدم از زمین  
برنمیدارد، و احکام فرقه من بجز سیاه کردن کاغذ بکاری نمیآید<sup>۲</sup>.  
دیوارهایی که ازین پیش بر گرد دیرها بودند، اکنون در پیرامون  
مغاره هایند<sup>۳</sup>، و دیگر طیلسانها انبانهایی آکنده از آردی بد یش  
نیستند<sup>۴</sup>.

اما رباخواری ناهنجار، تا بدان حد با اراده خدائی ناسازگار  
نیست که این نمر جوئی، که دل های کشیشان را چنین از راه صواب بدر میبرد<sup>۵</sup>.

۱- یعقوب ( Giacobbe ) پیغمبر اسرائیل ، پدر یوسف، که چنانکه در تورات آمده است  
در شبیکه سفر میرفت، در نزدیکی بئر شبع بخواب رفت و ( تورات ، سفر پیدایش، باب بیست و هشتم):  
« ... خواب دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش با آسمان میرسد و اینک فرشتگان  
خدا بر آن صعود و نزول میکنند . » ( رجوع شود به صفحه ۱۴۲۳، بند ۲ ) . « شیخ » در نجبا  
ترجمه patriarcha لقب شیوخ بزرگ اسرائیل است ، که در جای دیگر این کتاب « مرشد » ترجمه  
شده است .

۲ - یعنی : امروز احکام فرقه من فقط بکار سیاه کردن کاغذ میخورد ، زیرا که کسی  
بدانها عمل نمیکند . حمله داته بضاد افسراد فرقه « بندیتینی » در این سرود ، مشابه و دنباله  
حملات قبلی او بضاد دوفرقه « برادران مبلغ » ( سرود یازدهم صفحه ۱۲۷۷ ) و « برادران کهنتر »  
( سرود دوازدهم ، صفحه ۱۲۸۹ ) است .

۳ - یعنی: آن دیوارهایی که سابقاً زهاد را در دیرها در پناه خود میگرفت ، امروز  
در این دیرها پناهگاه زاهدان دروغین شده که چون دزدان مغازه بعین مشمول غارت و چپاولند .  
اصل فکر از انجیل گرفته شده ( انجیل متی ، باب بیست و یکم - انجیل لوقا ، باب نوزدهم ) :  
« ... یس عیسی ایشانرا گفت : مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده میشود ، لیکن  
شما مغازه دزدانست ساختهاید . » در تورات نیز همین مضمون آمده است ( کتاب ارمیا ، بی ،  
باب هفتم ) : « .. آیا این خانه ای که باسم من مسمی است در نظر شما مغازه دزدان شدماست ؟ »  
۴ - اشاره بتشبه قبلی ( سرود بیست و یکم ، صفحه ۱۴۳۵ بند اول ) پارسیان مسیحی بحاصل  
نیکوئی که از مزروع زمین تقدیم آسمان میشود، و در نجبا تذکر داده میشود که این پارسیان کنوئی خرمن  
ناباب و « آردیدی » هستند که امروزه درین کشتزار بعمل میآید . - « طیلسانها » le cocolle :  
رداهای بلند آستین کشیشان .

۵ - داته قبلانذ کرداده ( دوزخ . سرود یازدهم ) که رباخواری گناهی است که مستقیماً  
بقیه در صفحه بعد



## بهشت

زیرا که هر آنچه در انبان کلیساست مال آن کسان است که بنام خداوند صدقه میطلبند ، و نه مال خویشان و یا کسانی ناباب تر از ایشان<sup>۱</sup> .

آدمیان را نفس اماره چنان است که در جهان زیرین آغازی نکو بیش از آن مدت زمانی که بلوطی نورسته را برای نمر آوردن ضروراست ، مؤثر نمی افتد<sup>۲</sup> .

پطروس بی زری و بی سیمی بکار پرداخت<sup>۳</sup> ، و من صومعه داری را با دعا و با روزه آغاز کردم<sup>۴</sup> ، و «فرانچسکو» دیر خویش را با آئین حقارت بنیاد نهاد .

### بقیه از صفحه قبل

علیه خداوند صورت میگیرد، و در اینجا متذکر میشود که با این وصف ، رباخواری مردمان عادی جرمی بسنگینی گناه منفعت جوئی روحانیون نیست .

۱ - نااهنعاوئر più brutto : کسانی دیگر که حتی شایسته نام بردن نیستند... با احتمال قوی اشاره است بمشوقگان و فرزندان نامشروع ( رجوع شود بآخر سرود بیست و نهم بهشت) .

۲ - نفس اماره la carne - جهان زیرین giù : زمین . - «آغازی نکو...» یعنی: نیروی پایدار آدمی در برابر شهوت و امیال چنان ضعیف است که فی المثل حسن نیت او بهنگام ورود در حلقه زهاد و راهبان برای تضمین آنکه وی تا بآخر از لغزش مصون بماند و برستگاری جاوید رسد کافی است ، زیرا که این حسن نیت فقط معادل آن مدت زمان از وسواس نفس در امان میتواند ماند که برای بلوطی لازم است تا میوه دهد، و برای آنکه عضو فرقه ای روحانی واقفاً رستگار شود باید که میاکی اسول فرقه اکتفا نکند و خود نیز در یاکی خویش بکوشد .

۳ - اشاره به پطروس رسول حواری بزرگ عیسی ، که در اینجا از او بصورت Pior یاد شده و نه بصورت عادی Pietro . نقل از انجیل ( اعمال رسولان ، باب سوم ) : «... آنگاه پطرس گفت مرا طلا و نقره نیست ، اما آنچه دارم بتو میدهم ، بنام عیسی مسیح بر خیز » . منظور از این گفته و دو نمونه دیگری که در همین بند ارائه میشود ، تذکر اینست که بنیان گزاران واقعی روحانیت جز بانیروی ایمان و تقوای خویش مجهز نیستند .

۴ - من : «سن بندنو» .

• - فرانچسکو Francesco : سن فرانچسکو داسیزی ، روحانی بزرگ کاتولیک که قبلاً داته از او بتفصیل مضمّن گفته است ( سرود یازدهم - صفحه ۱۲۷۳ ، شرح ۱ ) .

## سرود بیعت و دوم

واگر آغازکار هر یکرا در نظر آری، و بعد از آن بعاقبتش بنگری،  
سفید را خواهی دید که سیاه شده است<sup>۱</sup>.

حقا که دیدار « اردن » که بسر چشمه خود باز گشت، و دیدار  
دریا که با خواست خدا بگریخت، بیشتر مایه اعجاب تواند بود تا آن  
مددی که در اینجا داده شود<sup>۲</sup>.

۱ - یعنی: اگر بینی که فرقه اینان با چه پاکی و صفائی بوجود آمده و اکنون  
کارش به چه فسادى کشیده است، متوجه خواهی شد که چگونه صفحه‌ای که سپید بوده اینک بکلی  
سیاه شده است.

۲ - « اردن بسر چشمه خود باز گشت»: اشاره به معجزه‌ای که از آن در تورات سخن رفته است  
( صحیفه یوشع بن نون، باب سوم ): « ... و چون قوم اسرائیل از خیمه‌های خود روانه شدند  
تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم میبردند ... بردارند کان تابوت به  
اردن رسیدند و پابهای کاهنانیکه تابوت را برداشته بودند بکنار آب فرورفت ... واقع شد که  
آبهاییکه از بالا میآمد بایستاد و بمسافتی بسیار دور تا شهر آدم که بجانب سرنان است بند شد و  
آبیکه بسوی دریای عربیه یعنی بحرالمح میرفت تماماً قطع شد. « - دریا با خواست خدا  
بگریخت »: اشاره به معجزه معروف دیگری که در تورات نقل شده و از شکافته شدن دریای قلزم  
در برابر موسی و قوم اسرائیل حکایت میکند ( تورات، سفر خروج، باب چهاردهم ): « ... پس  
موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را پیاد شرفی شدید تمامی آن شب بر گردانیده  
دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید، و بنی اسرائیل در میان دریا برخشکی میرفتند و آبها برای  
ایشان بر راست و چپ دیوار بود. « - این دومعجزه، بهمین صورت که دانه آورده، در جلای  
دیگری از تورات بدنبال هم آورده شده‌اند ( کتاب مزامیر داود، زمسور صد و چهاردهم ):  
« ... و قتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند ... دریا این را بدید و گریخت، و اردن به عقب  
برگشت. «

مفهوم کلی این بند اینست که: اکنون چنان فسادى در عالم روحانیت حکمفرماست که  
فقط معجزه‌ای از جانب خداوند میتواند این وضع را اصلاح کند، ولی از بروز چنین اعجازی نومید  
نباید بود، زیرا که پیش ازین خداوند معجزاتی بزرگتر ازین کرد که شکافته شدن دریای قلزم و  
بازگشتن آبهای رود اردن بعقب از آن جمله است.

این بند از آن بندهای کمدی الهی است که در باره آن اختلاف نظر بسیار است، زیرا  
که در نسخ مختلف خطی قدیمی طرز نقطه گذاری آن فرق دارد. متنی که در اینجا برای  
ترجمه انتخاب شده، متن دوچاپ بسیار موثق این کتاب یعنی چاپ « انجمن دانشنلسی ایتالیا »  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

این بگفت و بیاران خوش پیوست ، و این جمع بدور هم کرد  
آمدند و آنگاه جمله ارواح همچون گردبادی راه بالا را درپیش گرفتند<sup>۱</sup> .  
بانوی مهربان<sup>۲</sup> با اشارتی مرا در پشت سر آنان از راه این  
نردبان بجانب بالا راند ، و نیرویش چنان بود که درین راه بر طبیعت من  
پیروز آمد<sup>۳</sup> ؛

و هرگز در جهان زیرین<sup>۴</sup> که در آن مردمان بصورتی طبیعی بالا  
وپائین میروند ، حرکتی چنان سریع دیده نشده که با پرواز من برابرش  
توان نهاد .

ای خواننده ، بدین پیروزی مقدس که غالباً مرا بر گناهانم  
بگریه میافکند و وادارم میکند که بر پشت بر سینه گویم ، باز نگردم ،

بقیه از صفحه قبل

و چاپ ایتالیائی مرون « مور-نوبین بی » در انگلستان است ؛ ولی در بسیاری از چاپهای مختلف ،  
به پیروی از نظر « کازینی » مفسر برجسته کمدی الهی این بند بصورت دیگری نقطه گذاری شده  
که بموجب آن باید آرا چنین ترجمه کرد : « حفا که اردن بر چشمه خود بلزگشت ، اماندار  
این رود در آنوقت که باخواست خدا از دریا بگریخت ، بیشتر مایهٔ اعجاب بود ... » این ،  
متنی است که در چاپ فرانسوی « ماسرون » مرجح شمرده شده است . .. با احتمال قوی ، باید متن  
اول را صحیح تر دانست .

۱ - یعنی : روح « من بند تو » پس از پایان سخن خود بسایر ارواح که در انتظار او بودند  
پیوست و همه آنها بشتاب در طول نردبان مقدس راه بالا را درپیش گرفتند .

۲ - *la dolce donna* : بانای شیرین .

۳ - یعنی : چون این ارواح در طول نردبان بجانب بالا بسراه افتادند ، بانای شیرین بمن  
اشاره کرد که بدنیال آنان روم و « فضیلت او » یعنی نیروی آسمانی وی که در راه اعتلای معنوی من  
بکار میرفت ، چنان زیاد بود که بر « طبیعت من » یعنی به کوهته بینی زمینی و قیود جسمانی که مرا  
بسمت زمین میکشاید ( بسوی انحطاط و سقوط میبرد ) فائق آمد ، و چنانکه در سایر افلاک کرده  
بود درین فلک نیز مرا بی آنکه خود دریاخته باشم بفلک بالانر برد . از نظر تمثیلی ،  
مفهوم این سخن اینست که دانه از راه تأمل و جذب به یک مرحله دیگر بر منزل درک حقیقت  
الهی نزدیک شده است .

۴ - *quaggiù* : روی زمین ،

## سرود یست ودوم

اگر راست نگفته باشم ، که در زمانی کوتاهتر از آنکه توانگشت  
در آتش نهی و بروش کشی ، برجی را که در دنبال گاواست دیدم و خودش  
را در درون آن یافتم<sup>۱</sup> .

ای اختران پر جلال ، ای فروغ آکنده از فضیلتی والا ، که من  
قریحه خویش را هر آنسان که باشد از تو بعاریت دارم<sup>۲</sup> ،  
در آن هنگام که برای نخستین بار در هوای تسکانی دم بر آوردم<sup>۳</sup> ،  
پدر جمله زند گیهای فناپذیر<sup>۴</sup> همراه با شما زاده میشد و همراه باشما  
روی پنهان میکرد<sup>۵</sup> ؛

سپس ، چون مرا برکت ورود بدان فلک والا که شما را در گردش

۱ - «برجی که در دنبال گاو میآید» : برج جوزا Gemelli . که در منطقه البروج  
بلافاصله بعد از برج ثور (گاو Tauro) میآید . مفهوم بند پیش و این بند این است که چون  
فرمان بشانریس بدنبال این ارواح بهشتی رفته ، در يك چشم برهم زدن خود را در دل اختران  
برج جوزا یافتم ، و این تندی انتقال از تندی حرکت کسبکه دستش را بر اثر احساس سوزندگی  
از آتش بیرون میکشد بیشتر بود . و اگر درین باره دروغ گفته باشم ، بعد از مرگ روی بهشت  
را ببینم ( به « پیروزی مقدس» یعنی دیدار دوباره آسمان، که غالباً یاد آن مرا از فرط پشیمانی وادار  
میکند که برگناهان خویش بگرم کنم واز نومیدی و تأسف دست بر سینه کوبم ، باز نگردم ) . این  
آخرین باری است که داته در کمندی الهی «خواننده» خود را مخاطب قرار میدهد .

۲ - «اختران پر جلال» : دو ستاره برج جوزا . - «فروغ آکنده از فضیلتی والا» : اشاره  
بمقیده قدما ، که طبق آن کسانیکه در برج جوزا بدنیا آمده باشند استعداد طبیعی برای  
ادبیات و علوم دارند، و این «فضیلتی» است که فروغ این دواختر جوزا نصیب ایشان میکند . -  
ازین جهت داته که خود در این برج متولد شده بود ، اشاره میکند که نبوغ خویش را (ingegno)  
بهر صورت که باشد و هر چند کم باشد (هر آنسان که باشد) ازین ستارگان گرفته است .

۳ - هنگامیکه در ایالت «تسکانا» بدنیا آمدم و برای نخستین بار نفس بر کشیدم .

۴ - خورشید، که «پدر» حیوانات و نباتات یعنی جمله جانداران روی زمین است و بی او آنان  
را قدرت زیست نیست .

۵ - یعنی : هنگام تولد من خورشید در برج جوزا (خرداد) بود . ازین گفته داته  
معلوم میشود که وی در ماه خرداد ( ۱۴ مه تا ۱۳ ژوئن ) سال ۱۲۶۵ متولد شده بود . - جلد  
هشتم نشریه «انجمن دانشناسی ایتالیا» حاکیست که داته هنگام مرگ گفته بود که تولد او در  
ماه مه بوده است ، بنابراین این مدت یکماهه محدود به ۱۷ روزه اول ماه خرداد میشود .

## بهشت

دارد، بدادند، قرار گاه شما بود که برایم مقدر شد<sup>۱</sup>؛  
واکنون روح من پارسایانه روی نیاز بسوی شما دارد، تا آن فضیلتی  
را که برای عبورش از گذرگاهی بس دشوار ضرور است، از شما کسب  
کند<sup>۲</sup>.

بناتریجه چنین آغاز کرد: «تو اکنون چنان با رستگاری اعلی  
تزدیکی، که باید بینندگان خویش را بسی روشن و نافذ داشته باشی<sup>۳</sup>.  
لاجرم، پیش از آنکه پیشتر روی<sup>۴</sup>، نظر بزیر افکن و آن اندازه.  
از عالم کون و مکان را که تا کنون بزیر پایت آورده ام بنگر<sup>۵</sup>؛  
تا ازین راه دل خویش را با حد اعلای سروری که تواند داشت  
به سپاه پیروزمندی که با خرمی از این چرخ گردان ائیری بجانب

۱ - یعنی: مثبت الهی مرا در ماه جوزا بجهان آورد، و وقتی هم که اراده فرمود که  
برکت خویش را شامل حال کند و در دوران حیات باآسمان برد، چنین خواست که بهنگام  
ورود به «فلك نوابت» بسمتی از آن وارد شوم که جایگاه اختران «جوزا» است. - «آن فلك  
والاکه...»: فلك نوابت، که جمله اختران آسمان (بجز سیارات سببه) در آن مستقرند و همراه  
با آن گردش میکنند. بدیهی است که این نظر متکی باصول قدیم هیئت است.

۲ - یعنی: روح من از شما یاری میجوید تا با نیروی کافی برای توصیف مرحله  
دشواری که در پیش دارد (سه فلك آخر بهشت و دیدار خداوند) مجهز شود. درباره دوکلمه  
«گذرگاه دشوار» passo forte بحث بسیار شده است.

۳ - یعنی: اکنون چنان بجایگاه الهی نزدیک شده‌ای، که ازین پس باید دیدگان خود  
را از هر وقت دیگر بیشتر آماده دیدن و در یافتن کنی. - «بینندگان تو» ترجمه اصطلاح شاعرانه  
le luci tue است که دانه درینجا بکار برده است.

۴ - در اینجا پیشتر روی che tu più t'inlei (که بیشتر ازین «او» شوی، یعنی  
بیشتر ازین بابدرون این اختر گذاری)؛ این اصطلاح خاصی است که دانه یکبار دیگر نیز (سرودنهم،  
صفحه ۱۲۴۳، شرح ۳) در کمدی الهی بکار برده است.

۵ - یعنی: نگاه کن که تاکنون با یاری من پای بر سر چند طبقه دوزخ و برزخ و چند  
فلك از افلاك بهشت هماده و تا بدینجا بالا آمده‌ای.

## سرود بیست و دوم

مامیآید ، عرضداری<sup>۱</sup> .

چون این بشنیدم، نظر بافلاك هفتگانه<sup>۲</sup> کردم ، و این کره را<sup>۳</sup>  
بچنان صورتی دیدم که از ناچیزی جلوه اش بتبسم درآمدم ؛  
و اکنون آن عقیدتی را که کمتر از همه برای این کره ارزش قائل است .  
بهترین همه میشمارم<sup>۴</sup> ؛ هر آنکس که اندیشه خوش را معطوف بجائی  
دگر کند بحق نام خردمند تواند گرفت .

دختر «لاتونا» را افروخته دیدم<sup>۵</sup> ، وبی آن سایه‌هایی که پیش  
از آن حمل بر اجسامی سبک و سنگینشان کرده بودم<sup>۶</sup> .  
ای «ایپیرونه» ، در آنجا جلوه پسر ت را تحمل آوردم ، و دیدم  
که چسان «مایا» و «دیونه» در نزدیکی او در گردش بودند<sup>۷</sup> .

۱ - ... تا ازین راه ، باحد اعلاى شوق و سرور روحانی ، در برابر ارواح بهشتی (سپاه  
پیروزمند مسیح) که از فلک گردنده ثوابت ( *etera tondo* ، چرخ گردان اثیری ، فلک‌دواری  
که از اجزاء اثیری پدید آمده است ) بسوی تو میآید ، حضور یابی .  
۲ - هفت فلک : ماه ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل که تا این  
هنگام توسط دانه طی شده اند .  
۳ - کره زمین .

۴ - اشاره بدین بند از کتاب «رؤیای سیپیون» اثر معروف «سیسرون» خطیب و متفکر  
و سیاستمدار بزرگ رومی، که درین سرود دانه چندین جا از او الهام گرفته است : «اگر مسکن  
آدمیان ، چنانکه واقماً هست ، بنظرت ناچیز و کوچک میآید ، دیده از آن برگیرو باسمن  
بنگر و آنچه را که خاص زمین است حقیر گیر .»

۵ - دختر لاتونا *la figlia di Latona* : ماه ( رجوع شود سرود بیستم برزخ ،  
۱۳۰ ، سرود دهم این کتاب ، صفحه ۱۲۵۶ شرح ۱ ) .

۶ - اشاره به توهم قبلی دانه درباره وجود مناطق رفیق و غلیظ در کره ماه که لکه‌های  
ماه از آنها پدید آمده است ( رجوع شود سرود دوم این کتاب ، صفحه ۱۴۸ ابتدا و شرح ۱ ) .

۷ - ایپیرونه *Iperione* ( در اصل *Hyperion* ) پسر «اورانوس» و «زمین» در میتولوژی  
یونان ، که بنا بر روایات یونانی خورشید از آمیزش این دو بوجود آمد . - «مایا» *Maia* مادر  
عطارد ، و «دیونه» *Dione* مادر زهره در میتولوژی یونان و روم ، که در اینجا مجزاً بجای خود  
عطارد و زهره (دوسپاره اول و دوم) بکار رفته اند . - مفهوم کلی این بند اینست که : از آنجا که  
بودم خورشید را دیدم که دیگر فروغش دیده‌ام را خیره نمیکرد، و اندکی دورتر از آن زهره و  
عطارد را نیز در گردش دیدم .

## بهشت

در آنجا، مشتری را دیدم که در میان پدر و پسر خویش جای دارد و  
هر دو را اعتدال میبخشد<sup>۱</sup>، و آشکارا دیدم که چگونه این هر سه تغییر  
مکان میدهند<sup>۲</sup>.

و آن هر هفت<sup>۳</sup> نشانم دادند که بچه حد بزرگ و تابچه اندازه  
تندروند، و درجه فواصلی از هم قرار دارند.

ذره ناچیزی که ما را چنین درنده خو میکند، در آن حال که  
همراه با توأمان جاوید در گردش بودم از کوهها تا مصب های خویش را  
نشانم داد<sup>۴</sup>.

و آنگاه دیدگان خویش را بجانب دیدگان زیبا<sup>۵</sup> بازگرداندم.

---

۱ - مشتری Giove در میتولوژی یونان و روم مظهر خدای خدایان است، که طبق  
روایات اساطیری پسر زحل Saturno ( یونانی اورانوس Uranos ) و پدر مریخ ( یونانی  
آرس Ares ) بود، و در اینجا یعنی، در سلسله افلاکیز فلک مشتری در میان فلک زحل و  
فلک مریخ جای دارد، و با حرارت معتدل خود سردی زحل و گرمی مریخ را تعدیل میکند  
( رجوع شود بصفحه ۱۳۲۶، شرح ۵ ) .

۲ - یعنی: دیدم که چگونه زحل و مشتری و مریخ در فواصلی معین از خورشید در  
گردش بودند .

۳ - سیارات هفتگانه .

۴ - یعنی: در آن حال که در دل اختران دوگانه برج جوزا جای داشتم و با آنان  
همراه فلک نوابت در گردش بودم، از دور کره زمین را که ذره ناچیزی بیش نیست و با این وصف  
ما بخاطر لذت آن چنین درنده خو و آزمند هستیم، دیدم و مناطق مسکونی آنها ( از کوهها تا مصبها  
dai colli alle foci ) از نظر گذراندم . - از لحاظ علمی داته شناسان در توجیه  
این گفته سخت دچار محذور شدهاند، زیرا داته از برج جوزا که بیش از سی درجه نسبت به  
خورشید ( که در این هنگام در برج حمل است ) انحراف دارد . نمیتواند « تمام نیمکره مسکون »  
زمین را، که با این تأکید از دیدار آن سخن میگوید، ببیند . در کتاب « مطالعات مربوط بداته »  
( از مور-توین بی ) و « بولتن انجمن داته شناسی ایتالیا » و « تفسیر » کازینی چندین نظریه مختلف  
بطور مشروح درین باره نقل شده، که هیچکدام لزآنها با نظریات دیگری تطبیق نمیکند .

۵ - دیدگان بئائریس .

# سرود بهیت و سوم

## آسمان هشتم : فلک ثوابت

### پیروزی مسیح و مریم

داته همراه با بتائرس افلاك سبعة یعنی آسمانهای سیارات هفتگانه ماه و عطارد زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل را در پشت سر نهاده و وارد فلک هشتمین یعنی فلک ثوابت شده است . این فلکی است که بقیده قدما ستارگان ثابت آسمان یعنی همه ستارگان منهای سیارات سبعة در آن جای دارند و جملگی همراه با آن گردش شیائروزی خود را بدور زمین انجام میدهند .

درین فلک ثوابت دیگر داته با طبقه خاصی از ارواح بهشتی صورتیکه در افلاك سیارات معمول بود روبرو نمیشود، بلکه جمله ارواح بهشتیند که در دنبال فروغ مسیح و فروغ مریم پرواز میکنند تا پیروزی آندورا تجلیل کنند .

همه این سرود بوصف منظره باشکوهی که داته در برابر خویش دارد، و نقل سخنانیکه بتائرس در این باره خطاب بدو بر زبان میآورد اختصاص یافته است.

در باره این فلک ثوابت و مفهوم سمبولیک آن، داته در باب دوم «ضیافت»

چنین مینویسد : « آسمان ثوابت را میتوان از سه لحاظ با علم فیزیک *fisica* و از

دو لحاظ با علم ماوراء الطبیعه *metafisica* تشبیه کرد؛ و این از آن رواست که در این آسمان

دو مجموعه مجزا از هم میتوان دید : یکی ستارگان عادی و دیگری کهکشان. این

کهکشان همان حلقه سییدی است که عوام آنرا « جاده یعقوب » مینامند<sup>۱</sup>. از

دو قطب این دائره يك قطب آن بر ما عیان و يك قطب دیگرش از ما پنهان است .

از نظر دورانی نیز فقط يك نیمه این دایره که از شرق بغرب میرود بر ما هویدا

است و آن نیمه دیگرش نهفته است . بدین جهت باید اول این فلک را از نظر تشبیه.

آن با علم فیزیک و بعد از نظر شواهدش با علم ماوراء الطبیعه مورد مطالعه قرار دهیم .

چنانکه گفتم در آسمان ثوابت ، اختران بسیار در نظر ما جلوه کردند که بنا

بمحاسبه دانشمندان مصری تا آنجا که در نصف النهار مصر پیداست شماره آنها به

یکهزار و بیست و دو مجموعه مختلف بالغ میشود، و ازین حیث، یعنی با توجه بدین

سفرم دو و بیست و هزار شباهت زیادی میان این آسمان با علم فیزیک است ، زیرا

که فیزیک بر اساس حرکت نکیه دارد و در حرکت رقم ۲ نماینده دو نقطه ابتدا و

۱- در ایران نیز کهکشان را در اصطلاح عامیانه «راه مکه» میگویند.



## هشت

اتهای تغییر مکان ورقم بیست نماینده تعدیل و تغییر وضع آن ورقم هزار نماینده حد کمال آن است<sup>۱</sup>. و این سحر حرکت طبق آنچه در فصل پنجم کتاب اول ارسطو<sup>۲</sup> تشریح شده همان حرکات سه گانه علم فیزیک است. - اما از نظر کهکشان، این فلک شباهت با علم ماورا الطبیعه دارد. درباره این کهکشان و آنچه باید از آن پنداشت فلاسفه نظریات متفاوت ابراز داشته اند. پیروان مکتب فیثاغورس بر این عقیده اند که در روزگاران پیش یکباره خورشید بناگهان از مسیر خویش منحرف شد و از میان قسمتهایی از آسمان که با حرارت او سازگار نمیآمدند بگذشت و خط سیر خویش را آتش زد، و کهکشان اثر این آتشی است که در آسمان افکنده شد. بگمان من این عقیده از افسانه «فالتون» که «اوویدیوس» در آغاز کتاب دوم «استحالات» خود از آن سخن گفته زاده شده است<sup>۳</sup>. عده ای دیگر یعنی پیروان مکتبهای آناکساگوراس و دیمقراط معتقدند که رشته کهکشان انعکاس تابش خورشید در این قسمت خاص از آسمان است، و بر صحت این نظر دلائل متعدد اقامه کرده اند. درست نمیتوان فهمید که نظر ارسطو در باره این موضوع چیست، زیرا که در ترجمه های مختلفی که از آثار او شده<sup>۴</sup>، عقیده وی صورتهای متفاوت آمده است و من گمان میکنم که این تناقض زاده اشتباه مترجمان باشد، زیرا که بموجب ترجمه جدید آثار او، وی معتقد است که کهکشان از ترکیب بخارانی پدید آمده که در این قسمت از آسمان با نیروی جاذبه ستارگان پیرامون این اختران گرد آمده اند و چنین نظریه ای بنظر من چندان منطقی و مقبول نمینماید<sup>۵</sup>. ولی از ترجمه های قدیم ارسطو چنین برمیآید که وی کهکشان را مجموعه ای از اختران ثابت بشمار و چنان کوچک میداند که تشخیص یکایک آنها ممکن نیست، و از ترکیب مجموعه این اختران است که این نوار سپید آسمانی پدید میآید، و شاید که درین قسمت از آسمان غلظت و تراکم بیشتر و در نتیجه انعکاس نور خورشید در آن زیادتر باشد؛ این عقیده است که ابن سینا و بطلمیوس طرفدار آنند. بهر حال ازین نظر که این کهکشان از ترکیب اختران بیشماری پدید آمده که آنها را بیچشم نمیتوان دید ولی اثرشان را که پیدایش چنین مجموعه فروزان و بزرگی است در میتوان یافت (و این هم از

۱- داته در توضیح این نظریه استدلالی مفصلی پرداخته است که چون ارتباط با موضوع این کتاب ندارد از نقل آن در اینجا صرف نظر میشود.

۲- اشاره به «فیزیک» ارسطو است.

۳- رجوع شود به دوزخ، سرود هفدهم، که در آن ابن افسانه یونانی نقل شده است.

۴- مقصود ترجمه های لاتینی ارسطو است.

۵- اگر منظور از «بخارات» را توده های بخاری شکل (nebuleae) بدانیم که طبق معلومات علمی جدید کهکشان را پدید آورده اند، معلوم میشود که اتفاقاً همین نظر ارسطو است که بحقیقت نزدیک است، و جای شگفتی است که وی دریست و دو قرن پیش بدین نکته پی برده باشد



## سرود بیست و سوم

همچنانکه پرندۀ ای در تاریکی رازپوش شب میان شاخ و برگهای  
محبوب خویش بر فراز آشیان جوجگان دلبندهش مینشیند  
و برای دیدار منظره ای که مورد علاقه اوست، و جستن خوراکی  
که غذای آنان شود، و تهیه اش برای او کاری سخت اما دلپذیر است،  
پیش از وقت بر روی شاخه های بلند جای میگیرد و از آغاز سپیده  
دم باشوقی سوزان در انتظار طلوع خورشید خیره خیره بافق مینگرد<sup>۱</sup>،  
بانوی من نیز بهمینسان هشیارانه بر سرپای ایستاده بود، و روی بجانب  
آن ناحیتی از آسمان داشت که در آن خورشید کمتر از همه جا شتابندگی  
میکند<sup>۲</sup>

چون چنین نگران و مشتاقش دیدم، حال آن کس را یافتم که

---

۱- این سه بند اول سرود، صحنه آرائی زیبایی است که مفهوم آن کاملاً روشن است،  
و آنرا یکی از استادانه ترین صحنه آرائیهای داتۀ در کمدی الهی دانسته و لقب «بسیار زیبا»  
**bellissima** بدان داده اند. - «تاریکی رازپوش شب»، در اصل: «تاریکی شب که اشیاء را  
از ما پنهان میدارد». - «شاخ و برگهای محبوب» *amata fronde*: شاخ و برگهای درختی  
که آشیان جوجگان پرندۀ در آن است. - «منظره ای که مورد علاقه اوست»: منظره آشیانه و  
جوجگان. - «پیش از وقت»: پیش از سپیده دم. اشاره بدانکه پرندۀ از بس مشتاق دانه فراهم کردن  
است، پیش از آنکه خورشید سر برزند و همه جا را بدو نشان دهد، در انتظار طلوع آن بر بلندترین  
شاخه درخت مینشیند و نظر بافق میدوزد.

۲- اشاره بنصف النهار وسطای آسمان، که خورشید بهنگام نیمروز یعنی موقعیکه حرکت  
آن بسیار کند بنظر میآید در آن قرار دارد (برزخ، سرود سی و سوم).

## سرود یست و سوم

دردل تمنای چیزی دگر دارد ، اما امید بدو آرامش میبخشد<sup>۱</sup> .  
در میان این و آن لحظه<sup>۲</sup> ، یعنی در میان انتظار من و دیدار آسمان  
که دم بدم فروزنده تر میشد کوتاه زمانی فاصله شد ،  
و بناتریچه گفت : « اینانند سپاهیان پیروزی مسیح ، و همه آن  
نمره ای که از گردش این افلاک بر گرفته شد<sup>۳</sup> ! »  
مرا چنین نمود که چهره اش یکپارچه از آتش بود<sup>۴</sup> ، و دید گانی  
چنان آکنده از سرور داشت ، که بناچار بی توصیفی ازین مقولهمیایدم گذشت<sup>۵</sup> .  
همچنانکه در شبهای تابناک بدر ، « تریویا » در میان پریان جاویدی  
که از هر سو آراینده آسمانند خنده میزند<sup>۶</sup> ،

- ۱- یعنی : با آنکه شوق دانستن داشتم ، بیدار نگرانی بناتریس دست از سؤال خود برداشتم و در انتظار آن ماندم که او خودش بمن توضیحی بدهد .
- ۲- uno e altro quando - در اینجا کلمه quando بجای quanto بکار رفته است .
- ۳- یعنی : این ارواح فروزان که میبینی ، آنهایی هستند که آئین مسیح را در روی زمین پای برجا کردند و از گردش همه افلاک این نمر بر گرفته شد که از نفوذ ایشان در جهان ، آدمیانی صالح و پارسا چون ایشان پدید آیند و پس از مُرک با آسمان روند و این جمع را که در برابر نظرست پدید آرند . - برخی از مفسرین مفهوم این سخن را « ارواحی که از جمله افلاک در اینجا گرد آمده اند تا در پیروزی مسیح شرکت جویند » و بعضی دیگر مفهوم آنرا « نمری که تو (داته) از طی این افلاک بر گرفتی » دانسته اند . تعبیر اصلی که از « بنوتوتو » و « بونی » است بنظر صحیحتر میآید .
- ۴- اشاره بشدت تابش فروغ الهی بر چهره بناتریس .
- ۵- یعنی : چون قلم مرا قدرت چنین توصیفی نیست ، میباید که ازینکار بکلی صرف نظر کنم .
- ۶- « تریویا » Trivia یکی از القاب « دیانا » ( آرتمیس ) الهه شکار در میتولوژی یونان و روم که او را مظهر ماه میدانستند ، و بدین ترتیب در اینجا این کلمه « تریویا » مرادف با « ماه » بکار رفته است . لقب « تریویا » در کتاب ششم ائیس و برژیل به « دیانا » داده شده که در آن از « دریاچه نی » که رومیان آنرا مال « دیانا » میدانستند بصورت Triviae lacus ( دریاچه تریویا ) یاد شده است . « تریویا » در لاتین معنی سه شاخه دارد و زاده این عقیده است که « دیانا » ربه النوع هر میدانی بود که سه جاده مختلف در آن بهم میپیوست .

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

خورشیدی را بر فراز هزاران مشعل دیدم که چون خورشید ما که  
مرائی علیا را روشن میکند ، بر همه آنها نورافشان بود<sup>۱</sup> ؛  
و دردل فروغ تابناک ، جوهری که نور از آن ساطع است با چنان  
رخشندگی متجلی بود که دیده ام طاقت دیدارش را نیارود<sup>۲</sup> .

اوه ! بئاتریچه مرا چه راهنمای مهربان و عزیز بود ! بمن گفت:  
« آنچه چنین گرانت میکند ، نیروئی است که هیچ چیز در برابرش  
پای نمیتواند داشت<sup>۳</sup> .

آنجا ، جایگاه آن حکمت و آن قدرت متعال است که در میان

بقیه از صفحه قبل

«یرمان جاودان» *le ninfe eterne* : ستارگان ( برزخ ، سرود سی و یکم : در اینجا  
چیرمانند و در آسمان ستارگان ) . - این بند را نیز از زیباترین اشعار داتنه شمرده اند .

۱- یعنی : همچنانکه خورشید دنیای ما بر اختران آسمان ( مرائی علیا *le viste*  
*superne* ) که نور خود را از او دریافت میدارند میتابد و آنها را روشن میکند ، فروغ مسیح  
را دیدم که چون خورشیدی بر این مشطهای یشمار ( ارواح فروزنده بهشتی ) میتافت . -  
عقیده رایج زمان داتنه در علم هیئت بر این بود که نه تنها سیارات بلکه ثوابت نیز فروغ خوش را  
ناز خورشید کس میکنند .

۲ - «فروغ تابناک» : مسیح . - «جوهری که نور از آن ساطع است» *la lucente*  
*sustanzia* : جوهر ذاتی مسیح ، یعنی وجود اصلی او . - مفهوم این بند اینست که بخلاف  
سایر ارواح بهشتی که تابش فروغ الهی بر آنها حلقه ای فروزان برگرد ایشان پدید میآورد و  
شکل اصلی آنها را در درون این فروغ از نظر داتنه پنهان میدارد ، جوهر ذاتی مسیح از آن جهت  
که خود مظهر کمال و حقیقت الهی و پدیدآورنده این فروغ است و نه مستغرق در آن ، از ورای حلقه  
تابناکی که پیرامون وجود مسیح را فرا گرفته است هویداست ، و داتنه بکسر آنچه در مورد ارواح  
دیگر اتفاق افتاده بود ، درین مورد توانسته است فروغ اصلی مسیح را از آن رو که این فروغ از فروغ  
پیرامون او فویتر و تابنده تر بود بچشم ببیند و بی برد که در این فروغ تابناک ( خورشید ) مسیح  
نهفته است ، ولی تابندگی مسیح چنان شدید است که دیدگان زمینی داتنه طاقت تحمل آنرا  
نیآورد ، و وی ناچار نظر بر زیر میافکند .

۳ - یعنی : نه فقط توئی که بارای تحمل چنین فروغی را نداری ، بلکه دیگران  
نیز چنینند .

## سرود یست و سوم

آسمان بوزمین راهی را کمپیش ازین بس دیر زمانی انتظارش رفته بود بگشود<sup>۱</sup>.  
همچون آتشی که از فرط انبساط در ابر جای تواند گرفت، و  
لاجرم از آن جدا شود و علیرغم طبیعت خود روی بیائین کند و بر زمین  
نشیند<sup>۲</sup>،

اندیشه من نیز که با این مائده ها نیروئی فزون یافته بود، از خود  
بدرآمد، و اکنون بیاد نمیتواند آورد که در آنوقت چه روی داد<sup>۳</sup>.  
«دیده بگشا و مرا ببین که فروغم تا بچه حد رسیده است! زیرا که تو  
چیزهایی را دیده‌ای که قدرت تحمل لبخند منت داده اند.»<sup>۴</sup>  
چون این دعوت شایسته چندان سپاسگزاری را بشنیدم که هرگز

۱ - «حکمت و قدرت متعال»: مسیح؛ اقتباس از انجیل (رساله اول پولس رسول به  
قرنتیان، باب اول): «... لکن ما بمسیح مطلوب وعظ میکنیم... زیرا که مسیح قوت  
خدا و حکمت خداست.» - «در میان آسمان و زمین...» یعنی: مسیح با نیروی خدائی خود  
راهی را بگشود که ارواح آمرزیده بشری میتوانند از آن بجانب آسمان روند؛ اشاره باینکه پیش  
از مسیح راه رستگاری بروی ارواح آدمیان بسته بود و شهادت عیسی این راه ملکوت آسمان را  
برایشان بگشود. در سرود دهم برزخ در این باره سخن رفته است. - «چنین دیر زمانی...»:  
از زمان گناه آدم تا زمان شهادت عیسی.

۲ - یعنی: نظیر صاعقه که از دل ابر بیرون می‌آید و برخلاف طبیعت خود (که چون  
از آتش ساخته شده باید همیشه روی بی‌الا داشته باشد - رجوع شود صفحه ۱۱۴ این کتاب، شرح ۱)  
بروی زمین فرو می‌افتد.

۳ - یعنی: اندیشه من نیز که ازین خوراکیهای معنوی (مائده‌ها quelle dape)  
نیروئی تازه یافته بود، محیطی را که در آن بود ترک گفت. و لاجرم اکنون بیاد ندارم که در آنوقت  
چه روی داد و من چها دیدم.

۴ - بناتریس تذکر میدهد که در فلک زحل لبخند زده بود، از آن جهت که هنوز دیدگان  
داته را قدرت تحمل فروغی که ازین لبخند زاده میشد نبود، اما اکنون که داته در این فلک  
ثوابت فروغ پیروزی مسیح را بچشم دیده، وی میتواند باطمینان خاطر از قدرت یسائی او  
لبخند بزند. مفهوم تمثیلی این اشاره اینست که در مرحله جذب و تأمل (زحل) هنوز روح آدمی  
آفتاب حقیقت الهی ره نیافته است که این حقیقت را روی در رو تواند دید، ولی پس از طی این  
مرحله و درک جلوه مسیح این روح را چنین امکانی حاصل می‌آید.

## بهشت

یادش از کتابی که گذشته را ثبت میکند زدوده نخواهد شد<sup>۱</sup> ،  
حال آن کس را یافتم که هنوز احساس رؤیائی فراموش شده را در  
ذهن دارد ، اما بیهوده میکوشد تا مگر آنرا بیاد آرد .  
اکنون ، اگر جمله آن دهانهای که نوشنده گوارا ترین شیر  
پستان<sup>۲</sup> « پولینیا » و خواهران اویند<sup>۳</sup> بسخن درآیند و باریم دهند ،  
باز این همه ، در ستایش لبخند مقدس و وصف آنکه این لبخند  
تابچه حد چهره مقدس را تابناک کرده بود ، يك از هزار نخواهند گفت ؛  
بناچار در شرح بهشت سرود مقدس<sup>۴</sup> را باید که همچون کسی  
که راه خویش را بریده بیند ، جهشی کند<sup>۴</sup>  
اما هر آنکس که بسنگینی موضوع سخن اندیشد ، و شانه ای  
خاکی را بیند که میباید چنین باری را بردارد ، این شانه را از اینک  
دزیر این بار بلرزد نکوهش نخواهد کرد ،

زیرا که مسیر کشتی افراشته بادبان من در دل این دریا ، راهی نیست

---

۱ - یعنی: هرگز یاد این گفته بنا تریس از خاطره من ( کتابی که جمله حوادث گذشته در آن ثبت میشود ) بیرون نخواهد رفت .

۲ - پولینیا Polinnia ( بیونانی Polyhymnia ) یکی از پریان الهام بخش نه گانه ( Muse ) در میتولوژی یونان که بر اشعار تفرلی و شعرای غزل سرا سرپرستی داشت . - « آن زبانهای که با گوارا ترین شیر پستان پولینیا و خواهرانش تغذیه میکنند » : شعرا . که از این پری واز پریان، دیگری که برهنه های زیبا و اشعار سرپرستی میکنند الهام میگیرند .

۳ - سرود مقدس lo sacratio poema : « کمدی الهی » - این لقب را که در آغاز سرود بیست و پنجم بهشت تکرار میشود دانه از آن جهت بکتاب خود داده . که در آن هم از امور مذهبی و مقدس گفتگو میشود و هم هدفش اینست که راه قدس و رستگاری را ب مردم جهان نشان دهد .

۴ - یعنی: کتاب من مجبور است در توصیف بهشت از وصف این قسمت بخصوص صرف نظر کند و آنچه را که بعد از آن روی داد شرح دهد .

## سرود یست و سوم

که زورقی سبک یا زورقبانی میانه کوش را یارای درپیش گرفتن آن باشد<sup>۱</sup>.  
« برای چه چهره من چندان سرمست عشقت کرده است که دیگر  
بسوی گلزار زیبایی که با انوار مسیح پر گل میشود نمینگری<sup>۲</sup> ؟  
بنگر و در آنجا، آن کلی را بین که کلام خدائی در آن بقالب خاکی  
در آمد<sup>۳</sup>، و در آنجای دگر، زنبقهای رایین که عطرشان راه راست را فراروی  
آدمیان مینهد<sup>۴</sup> .»

«بناثر بچه» چنین گفت : و من که همواره آماده پیروی از پندهای اویم  
باری دگر بامزگان ناتوان خویش روی بمیدان پیکار بردم<sup>۵</sup> ؛  
همچنانکه دیدگان من ، ازین پیش ، در حمایت سایه گلزاری را  
در زیر اشعه خورشید که بی حائلی از شکاف ابری بر میتافت میتوانستند دید<sup>۶</sup> ،

۱- یعنی: کار توصیف بهشت، بخصوص ازین جا بیعد، کاری نیست که بایمابگی باباستی  
و احتیاطکاری بدان دست توان زد. این فکر قبلا نیز بهمین صورت در «بهشت» آمده است  
( رجوع شود بصفحه ۱۱۴۵ این کتاب، بند دوم )

۲ - یعنی : چرا توجه خود را تنها بچهره من معطوف کرده‌ای و بدین گلزاری ( فلك  
نوابت یا بطور کلی آسمان) که بر اثر تابش خورشید وجود مسیح از آن گلهای بیشمار ( ارواح بهشتی )  
سر بر میزند نمینگری ؟ ( رجوع شود بصفحه ۱۳۹، سطر های ۸ و ۹ ) .

۳ - اشاره به «مریم» مادر عیسی (که در اینجا فروغ او به گل تشبیه شده ) که عیسی  
( کلام خدائی *il Verbo divino* - رجوع شود بصفحه ۱۲۱ شرح ۴ ) در رحم او بصورت  
آدمی (خالب خاکی) در آمد . اقتباس از انجیل یوحنا (باب اول) : «... و کلمه جسم گردید و میانها  
ساکن شد، پراز فیض و راستی، و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر ». تشبیه مریم  
بگل تشبیهی است که در کلیسا رایج است ( *Rosa Mystica* و *Rosa Mundi* ) .

۴ - اشاره به حواریون مسیح . اصل این تشبیه از تورات آمده ( غزل‌غزل‌های سلیمان،  
باب اول ) : «... عطرهای تو بوی خوش دارد، و اسم تو مثل عطر ریخته شده است .»

۵ - پیکار میان دیدگان بشری داته و فروغ خیره کننده آسمانی؛ اشاره بتلاش روح  
ناتوان آدمی برای درك حقیقت الهی .

۶ - همچنانکه در روی زمین گاه اخلاق میافتاد که شعاعی از خورشید از  
میان ابرها میگشت و بچمنزاری پر گل میافتاد و در نتیجه من که در سایه ابر بودم میتوانستم  
بمی آنکه چشمم از تابش آفتاب خیره شود این منظره را بینم ... - گلزاری *prato di fiori* :  
چمنزار پر گل .



## بهشت

جمع کثیری از فروغهای محترم را دیدم که بهمین سان از جانب بالا انواری آتشین بر آنها میتافت ، بی آنکه کانون این تابش را بتوانم دید<sup>۱</sup> .

ای نیروی خیر<sup>۲</sup> ، که نشان خویش را چنین بیدریغ بر لوح وجود آنها مینوی ، تو در اینجا از آن به بلندائی بیشتر رفتی که دیدگان ناتوان مرا امکان دیدی فزوتتر داده باشی<sup>۳</sup> !

نام آن گل زیبائی که هر بامداد و هر شامگام دست تو سل بدامانش دراز میکنم ، همه توجه مرا معطوف بیدار آن آتشی کرد که بزرگترین این همه بود<sup>۴</sup> .

و چون کیفیت و کمیت اختر زندهای که در آن بالا نیز چون درین پائین پیروز منداست در هر دو دیده ام جای گرفت<sup>۵</sup> ،

۱ - یعنی : ارواح بهشتی را دیدم که از بالا فروغی بسیار رخشنده تر از فروغ خود ایشان بر آنها میتافت ، اما توانستم کانونی را که این فروغ از آن برمی آمد (مسیح) ببینم . - اصل فکر از انجیل است (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب بیست و یکم ) : « ... و شهر احتیاجی ندارد که آفتاب یا ماه آنرا روشنائی دهد ، زیرا که جلال خدا آنرا منور میسازد و چراغش پره است » ( بره خدا Agnus Dei : عیسی ) .

۲ - benigna virtù : مسیح .

۳ - یعنی : تو که این ارواح بهشتی را مشمول برکت خویش داری ، در اینجا عمداً بالاتر از آنکه بودی رفتی تا تابش تو کمتر دیدگان مرا خیره کند . طرف این خطاب طبعاً مسیح است .

۴ - « گل زیبائی » : مریم (رجوع شود به صفحه ۱۴۵۷ ، شرح ۳) - « هر بامداد و هر شامگاه ... » اشاره بادیه مذهبی که صبح و شب توسط مسیحیان متقی خوانده میشود . - « بزرگترین این آتشیها » lo maggior foco : مریم .

• - کیفیت و کمیت il quale e 'l quanto : زیبائی و بزرگی . - « اختر زنده » :

از آفتاب مریم ؛ قنای از سرود مسیحی « سلام بر مریم ستاره » : Ave maris stella . - « در آن بالا » : lassù : در آسمان . - « درین پائین » : quaggiù : در روی زمین - « پیروز منداست » : در آسمان رخشنده ترین فروغهای بهشتی است و در زمین پرافتخارترین آدمیان . اشاره بجلال مریم در آسمان و پاکدامنیش در زمین .

## سرود بیست و سوم

از بلندای آسمان شعله‌ای دایره وار همانند حلقه‌ای از گل فرود آمد، که این اختر را در میان گرفت و بر گرداگردش بچرخ زدن پرداخت<sup>۱</sup>.  
خوش آهنگترین نغمه‌ای که در این جهان طنین افکند، و بیش از هر آهنگ دگر روح آدمی را شیفته خویش کند،

در برابر نوای آن چنگی که آراینده زیباترین گوهر فروزاترین آسمان گوهر نشان بود<sup>۲</sup>، خروش تندی است که از سینه شکافته ابری برخیزد<sup>۳</sup>

« من عشق ملکوتیم، و بر گرد آن سرور اعلی میگردم که از آن بطنی که خانه شوق ما بود بر تراوید<sup>۴</sup>؛

و همچنان، ای بانوی آسمان، در گردش خواهم بود تا تو در دنبال پسرت پای بفلک اعلی نهی و این فلک را ملکوتی تر کنی<sup>۵</sup>. »

۱ - اشاره جبرئیل .

۲ - اشاره به فروغ مریم که در فلک الافلاک (که پراز فروغهای ارواح بهشتی و ازین جهت درخشانترین فلک آسمان است) درخشندگی و جلالی بیش از همه دارد . یعنی « زیباترین گوهر فروزاترین آسمان گوهر نشان » است . - « آن چنگی » : جبرئیل ، که سرود خوانان بر کرد مریم در گردش است .

۳ - یعنی : در مقابل نوای خوش آهنگی که از دهان جبرئیل شنیدم ، دلانگیزترین آهنگهای موسیقی روی زمین حکم غریو رعد را دارند که صدائی گوثر خراش است .

۴ - عشق ملکوتی amore angelico : عشقی که مال فرشته است . - « سرور اعلی » alta letizia : مریم . - « آن بطنی ( ventre ) که خانه ( albergo ) میهمانخانه شوق ما بود » : رحم مریم، که مایه شوق و جذبه این ارواح بهشتی (عیسی) از آنجا بجهان آمد . - یعنی : من جبرئیلیم که باشور و اشتیاق پیرامون مریم طواف میکنم . اصل فکر از انجیل است (رساله اول پطرس رسول ، باب اول) : « ... اکنون خبر یافته‌اید از کسانی که بروح القدس که از آسمان فرستاده شده است بشارت داده‌اند، و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند » .

۵ - « بانوی آسمان » donna del ciel : مریم . - « در دنبال پسرت » : در پی مسیح . - « فلک اعلی » la spera suprema : عرش الهی (Empireo) . - « آنرا ملکوتی تر کنی » farai dia : با شرکت خود آنرا خدائی تر کنی .

## بهشت

... چنین بود مہری کہ براین نعمه دو آرزو شد<sup>۱</sup>؛ و دردنبال آن  
از دهان جمله فروغهای دگر نام «مریم» طنین افکند .  
شنل پادشاهی جمله افلاک جهان آفرینش، کہدم پروردگار و مشیات  
ازلی او آنرا سوزنده ترین و کوشاترین همه دارد<sup>۲</sup>،  
جانب درونین خویش را بر بالای سرما گسترده بود، اما بعد مسافت  
چندان بود کہ مرا، از آنجائی کہ بودم، قدرت دیدارش نبود<sup>۳</sup> .  
لاجرم دیدگانم یارای دنبال کردن شعله تاجداری را کہ دردنبال  
پسرش برام بالا رفت نیافتند<sup>۴</sup>،  
و همچنانکہ کودک خرد سال<sup>۵</sup> پس از خوردن شیر، بنیروی آتش

۱- یعنی: سرودی کہ جبرئیل در حال طواف بدور مریم میخواند با این کلمات پایان یافت. «مهر» علامت ختم مکتوب و امضاء با صحنه ایست کہ بر آن نهادہ میشود.

۲ - «شنل پادشاهی» lo real manto : فلک آخرین ( فلک الافلاک Primo mobile ) کہ جمله افلاک دیگر در درون آن در گردشند، و این فلک حکم شنلی را دارد کہ همه آنها را در میان گرفته باشد . - «بدم خداوند و بیام مشیات ازلی او ...» یعنی: فقط نفس خداوند وارادہ اوست کہ این فلک آخرین را سوزنده ترین افلاک ( از نظر نزدیکی آن با عرش الهی ) و کوشاترین آنها ( از آن نظر کہ سرعت گردش آن، بر اثر زیادی قطر دائرہ اش، از جمله افلاک دگر بیشتر است ) کرده . برخی مراد از این فلک را «عرش الهی» دانسته اند، ولی اشاره بہ «شنل» و «سخت کوشی» و «گرمی» بیشتر مؤید نظریه «فلک الافلاک» است .

۳ - یعنی قسمت درونی این شنل (آسترآن) بر بالای سرما بود، اما بعد مسافت چنان بود کہ دیدگان مرا قدرت دیدار آن نبود .

۴ - این بند نتیجه ایست کہ از دوبند پیش گرفته شدہ : اگر دیدگان مرا حتی قدرت دیدار فلک بالاتر ( فلک الافلاک ) نبود، چگونه ممکن بود از آن حد نیز فراتر روم و مریم را در سیر صعودیش بسوی عرش اعلی دنبال کنم ؟ - «شعله تاجدار» la coronata fiamma فروغ مریم، کہ جبرئیل آنرا بصورت حلقه یا تاجی آراسته بود . - «در دنبال پسرش» : در پی مسیح .

۵ - fantolin(o) : اصطلاحی کہ امروزہ خیلی بندرت بکار میرود، و بجای آن کلمه bambino معمول است .

## سرود یستوسوم

مهری که از درونش شعله بر میکشد بازوی خویش را بجانب مادرش پیش  
میبرد<sup>۱</sup> ،

این فروغهای پر جلال شعله‌های خود را چنان بالا بردند که من بیدار  
آنها به مهر والا<sup>۲</sup> که اینان به «مریم» داشتند پی بردم.

آنگاه جملگی آنان در برابرم بر جای بماندند و سرود  
*Regina coeli*<sup>۳</sup> را با چنان شیرینی خواندن گرفتند که آن لذتی را که  
ازین بابت بردم هرگز فراموش نکرده‌ام .

شگفتا ، که این صندوقچه‌های پر گوهر که بندهائی نکو در جهان  
خاکی پراکنده‌اند ، چه بار آوری فراوانی در خود نهفته داشتند<sup>۴</sup> !

۱ - کلمه‌ای که در اینجا بکار رفته ، اصطلاح «خودمانی» مادر یعنی *mamma* است  
که از زبان کودک گفته میشود . شاید جای تعجب باشد که دانه که این کلمه را در اینجا و در مورد  
دیگر کمدی الهی بکار برده ، در کتاب دیگر خویش *De Vulgari Eloquentia* (باب دوم)  
آنها کلمه‌ای «عامیانه» میداند که هیچوقت بقلم «آدم حابی» نمی‌آید .

۲ - *l'alto affetto* : کمال علاقه .

۳ - دو کلمه لاتینی، بمعنای «ملکه آسمان» . این مطلع سرودی است که در عید پاک  
(صبح) خطاب بمریم خوانده میشود :

*Regina coeli , laetare ! Alleluia .*

*Quia quem meruisti portare, Alleluia .*

*Resurrexit, sicut dixit Alleluia*

کاتولیکها معتقدند که این سرود را پاپ گرگوریوس کبیر بهمین صورت در دوران شیوع  
بیماری عمومی در روم در سال ۸۹۰ از زبان فرشتگان بشنید و خود این مصرع چهارم را فی البداهه  
بر آن افزود :

*Ora Pro nobis Deum ! Alleluia .*

۴ - صندوقچه‌های پر گوهر *arche ricchissime* : ارواح بهشتی . - « بندهائی  
نکو » *buone bobolce* : تقوی و ایمان . اقتباس از انجیل ( رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان ،  
باب ششم ) : « ... زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو کند، و هر که برای  
روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید » . - جهان خاکی ، در اصل *quaggiù* : در  
این پائین . بقیه در صفحهٔ بعد

## بهشت

در آن جا ، از آن گنجینه‌ای میزیند و بهره برمیگیرند ، که در دوران تبعید بابلی که در آن بترك طلا گفته بودند از راه اشکریزی بدست آمد .  
در آن جا ، آن کس که کلید های چنین افتخاری را در کف خویش دارد در پناه پسر والای خداوند و مریم ، همراه باشورای کهز ، ونویارسایان ،

### بقیه از صفحه قبل

معمای این بند ، کلمه «بذرها» bobolce است که در باره آن بحث بسیار شده .  
زیرا این کلمه نامانوسی است که با اینصورت که در شعر دانه آمده درجائی دیگر بکار نرفته است . ممکن است دانه این کلمه را از کلام لاتیسی bubulcus (بذرافشان) گرفته باشد ، و نیز ممکن است که این صورت مؤنث کلمه bobolco باشد که بمفهوم کشاورز در بعضی از نواحی ایتالیا بکار میرود ، ولی این کلمه عادتاً فقط صورت مذکر دارد . ممکن هم هست که منظور از آن شخصی نباشد ، بلکه واحد مقیاسی باشد که هنوز هم برای تعیین مساحت زمینهای مزروعی در برخی نواحی ایتالیا شمالی معمول است و biolca و bifolca نامیده میشود . درین صورت میتوان منبع این اشاره را انجیل دانست ( انجیل متی ، باب سیزدهم ) : «... و آن بذر که در زمین نیکو کاشته شد بار آور شده بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی نمر میآورد.» داستان برزگری که تخم در سنگلاخ پاشید و این جمله از این داستان نقل شده ، بتفصیل در باب سیزدهم انجیل متی و باب چهارم انجیل مرقس و باب هشتم انجیل لوقا آمده است .

۱ - «در آنجا» : در بهشت . - «آن گنجینه‌ای...» : گنجینه برکت الهی و شایستگی ذاتی . - «تبعید بابل» esilio di Babilon اشاره بدوران معروف «اسارت بابلی» در تاریخ یهود ، که در آن یهودان در اسارت پادشاهان بابل بسر بردند ، و مراد ازین گفته اینست که آدمی در دوران زندگانی زمینی خود ، در حقیقت از آسمان که جایگاه اصلی اوست تبعید شده ، و حکم آن یهودانی را دارد که از ارض کنعان دور افتاده بودند و در بابل با اسارت و غربت عمر میگذراندند . شرح ترازج اورشلیم و کوچاندن اسرائیل بیابل بدست نبوکد نصر پادشاه بابل ، بتفصیل در تورات ( کتاب دوم پادشاهان ، باب بیست و پنجم - کتاب ارمیاء نبی ، باب پنجاه و دوم ) آمده است . - «در آن ترك طلا گفته بودند» : یعنی این پارسایان در زندگانی زمینی خود (تبعید بابلی) بمال و منال دنیا بی‌اعتنا بودند . اقتباس از انجیل متی (باب نوزدهم) : «... عیسی بدو گفت : اگر بخواهی کامل شوی رفته ما بملك خود را بفروش و بفقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت... و بشاگردان خود گفت هر آنچه بشما میگویم که شخص دولت مند بملكوت آسمان بدشواری داخل میشود ، و باز شما را میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولت مند در ملكوت خدا» . - «از راه اشك بدست آمد» : اینان این گنجینه آمرزیدگی و سعادت ازلی را از راه اندوختن زر و سیم تحصیل نکردند ، بلکه از راه توبه و انابه بدست آوردند .



# سرود بیست و چهارم

## آسمان هشتم : فلک ثوابت

### پطرس مظهر ایمان

سرود همچنان در فلک ثوابت میگذرد .

این سرود و سرودهای بیست و پنجم و بیست و ششم ، سرودهای سه گانه ای هستند که کاملاً بهم پیوسته اند و تجلیل اصول سه گانه آئین مسیح ( طبق آنچه خود مسیح معین کرده ) یعنی تجلیل ایمان و امید و احسان اختصاص دارند که مظاهر آنها سه روح پطرس رسول و یسوع و یوحنا رسولند ( که حواریون بر گزیده عیسی ، و شهود ثلاثه تغییر شکل او ، و بارانش در کنار نپه صلیب بودند ) . این هر سه سرود را از بهترین آثار داتنه شمرده اند .

سرود بیست و چهارم شرح يك رشته سؤال و جواب است که میان پطرس رسول و داتنه صورت میگیرد ، تا بدین وسیله حواری بزرگ عیسی و کلیددار مقدس بهشت قدرت ایمان این آدمیزاده ابرا که با تأیید برکت الهی تا بدینجا بالا آمده است آزمایش کند . درین آزمایش پطرس معلم و ممتحنی سختگیر اما نیکنهاد است که میکوشد تا شاگرد خود را تشویق بدادن پاسخ صحیح کند ، و هر وقت که از او جواب مناسبی شنود خوشحال میشود . مفهوم واقعی این سؤال و جواب که مدارس قدیمه اروپا و دارالعلمهای اسلامی و گفتگوهای طلاب علوم دینی خودمانرا بیاد خواننده میآورد ، مشکلائی است که باید در روح کسیکه روی بجانب طهارت دارد و در راه درک حقیقت الهی قدم بر میدارد حل شده باشد . ناوی بتواند با ایمان استوار و خلل ناپذیر بدین راه ادامه دهد .

## سرود بیست و چهارم

ای برگزیدگان خون بزرگ بره مبارک<sup>۱</sup> ، که چنان نیکو از  
این خون بهره میگیرید که همیشه بمطلوب خویش میرسید<sup>۲</sup> ،

۱- این خطاب که ظاهراً معماً آمیز بنظر میرسد ، اشاره است بآخرین غذایی که مسیح باحواریونش صرف کرد واندکی بعد ازآن برائرخیانته «یهودا» که یکی از حاضران این سفره بود تسلیم دشمنان شد . این غذا که درآئین مسیحی اهمیت بسیار دارد ، به Cena موسوم است و آنرا بربری «عشاء سری» ترجمه کرده اند ، ولی درینجا من همان اصطلاح مانوس «خون» را برگزیده‌ام . «بره مبارک» benedetto Agnello : مسیح ، اشاره به بره‌ای که آنرا ذبح و بریان کردند و براین خون نهادند . «جمع برگزیده» sodalizio eletto : حواریون مسیح که از میان همه مردمان افتخار حضور در چنین بزمی را یافته بودند . - بنابرین مفهوم ظاهری این خطاب اینست که: «ای کسان بلند مرتبتی که برخوان ضیافت مسیح نشستاید ، ولی مفهوم واقعی این گفته دراینجا اینست : «ای ارواح جنت‌مکانی که با شایستگی خود باآسمان آمده وحق‌نشستن برسرایین سفره برکت الهی را یافته‌اید که غذای آن بره مقدس خداوند (عیسی مسیح) است . «ازین خون معروف در هر چهار انجیل سخن رفته است ( انجیل متی ، باب بیست و ششم ) : «... پس درروز اول عید فطر شاگردان ترد عیسی آمده گفتند کجا میخواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟ گفت بشهر نزد فلانکس رفته بدو گوئید استاد میگوید وقت من نزدیک شد و فصح را درخانه تو باشاگردان خود صرف مینمایم . شاگردان چنانکه عیسی ایشانرا امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند . چون وقت شام رسید باآن دوازده بنشست . ووقتیکه ایشان غذا میخوردند اوگفت هرآینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند . « درباب چهاردهم انجیل مرقس و باب بیست و دوم انجیل لوقا و باب سیزدهم انجیل یوحنا باتفصیل در همین باره سخن رفته است . درروایت «لوقا» عیسی درین بزم بشاگردان خود میگوید : « اشتیاق بینهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم این فصح را باشما بخورم ، زیرا بشما میگویم ازین دیگر نمیخورم تاوقتیکه در ملکوت خدا تمام شود . »

اصل این شعر داتنه ، خطاب به « دعوت شدگان بزم بره مبارک » ، از مکاشفه یوحنا ی رسول درانجیل اقتباس شده (باب نوزدهم) : «... و مرا گفت: بنویس، خوشا بحال آنایکه بزم نکاح بره دعوت شده‌اند ، و این است کلام راست خدا . »

۲- یعنی : مسیح که مظهر خداوند است ، چنان حقیقت خود را درآسمان بطور کامل بر شما عرضه میدارد که آرزویان ازین بابت بکسر برآورده میشود .



## بهشت

اگر این کس<sup>۱</sup> با برکت الهی ریزه خوار خوان شماست ، و این کار را پیش از آن میکند که مرگ چنین امکانش داده باشد، شوق فراوانش را در نظر آرید و ژاله خویش را بروی بیفشانید<sup>۲</sup> : زیرا که شما جاودانه از آن سرچشمه‌ای مینوشید که اندیشه او سراسر از آن میآید.<sup>۳</sup>

بناثریچه چنین گفت ، و این ارواح مسعود با تشعشی همانند نوزنبان<sup>۴</sup> ، گوی وار بر محور قطبهای ثابت خویش بگردش پرداختند ؛ و همچون چرخهای ساعتی دیواری ، که در نظر بیننده آنها متناسب نوع دورانشان ، چرخ او این بیحرکت و چرخ آخرین پر آن مینماید<sup>۵</sup> ،

۱- دانه .

۲- یعنی : قطره‌ای چند از چشمه حقیقت را نثار او کنید . تشبیه ازاصل لاتینی گرفته شده ... Rorate, coeli, desuper

۳- یعنی : شما جاودانه از سرچشمه حقیقت الهی سیراب میشوید و با علم لدنی پیشاپیش با اندیشه این شخص که روی بجانب این حقیقت دارد و از آن برمیآید ، آشنائی دارید .

۴- Comete : ستارگان دنباله‌دار

۵- این چرخش در سراسر بهشت از طرف ارواح بهشتی صورت میگیرد ، ولی در اینجا ظاهراً این ارواح بجای اینکه چون ارواح فلک خورشید حلقه‌وار بر گرد بناژوس ودانه بگردند، هر يك گوی وار بر گرد خویش میگردند ، زیرا که در غیر این صورت احتیاجی بدین نیست که روح 'پطرس رسول' از سایر ارواح جدائی گیرند و برای سخن گفتن بر گرد بناثریچه بگردش درآید ( رجوع شود به صحنه ۱۴۶۷ سطر ۶ ) . با احتمال قوی این گردش انفرادی و تندی و کندی آن ، نماینده درجه سعادت و آمرزش هر يك از این ارواح است که نمونه کاملتری از آن در سرودهای بعدی بهشت ارائه داده میشود . - باید تذکر داد که غالب مفسرین کمدی الهی طرفدار عقیده گردش دسته جمعی این ارواح در پیرامون بناژوس ودانه اند .

۶- اشاره به چرخهای مختلف ساعت شمار و دقیقه شمار و ثانیه شمار ساعت که حرکت اولی تقریباً نامحسوس و حرکت دومی متوسط و حرکت سومی بسیار سریع است ، چنان که گوئی در حال پریدن است

## سرود بیست و چهارم

این پایکوبان<sup>۱</sup> نیز با تنوع رقصهایشان، که برخی تندتر و بعضی کندتر بود، بمن نمودند که از کدامین درجهٔ سعادت ازلی برخوردارند.<sup>۲</sup> ازدل آن جمعی که بنظرم زیباتر از همه آمد<sup>۳</sup>، آتشی را دیدم که سر بر کشید، و در آن چنان اثری از سعادت هویدا بود که هیچیک از آتشیهای دیگر را امکان پیشی جستن بر آن نبود؛<sup>۴</sup>

و این فروغ سه بار بر گرد «باتریچه» بچرخید<sup>۵</sup>، و در حین گردش سرودی چنان ملکوتی خواندن گرفت که تفنن مرا<sup>۶</sup> قدرت باز گوئی آن نیست؛

بناچار خامه را بر میجهانم<sup>۷</sup> و درین باره چیزی ننویسم، زیرا که نیروی تخیل ما و قدرت کلمات را برای ترسیم این چنین چینه‌ها رنگهائی تندتر از آن در اختیار است که ضرور است.<sup>۸</sup>

۱- این پایکوبان *quelle carole* و عبارت دقیق تر «این پایکوبها» اشاره است به *carola* رقص قدیمی خاص ایتالیا که گردشی تند داشت و ناآواز همراهی میشد. در اینجا خود این رقص مرادف بارقص آورده شده است.

۲- یعنی: هر يك ازین ارواح، باتندی و کندی گردش و پایکوبی خود بمن میفهمانید که از چه درجه‌ای از سعادت ازلی برخوردار است. کلمه «بااختلاف» *differentemente* در این بند بر اثر ضرورت شعری تجزیه شده و صورت خاصی درآمده، یعنی نیمهٔ اول آن در يك شعر و نیمهٔ دومش در شعر بعد جای گرفته است و چنین امری جز در يك مورد دیگر در هیچ جای کمدی الهی دیده نمیشود.

۳- حلقهٔ ارواح حواریون مسیح.

۴- روح پطرس رسول *San Pietro* بزرگترین حواری عیسی.

۵- رجوع شود صفحهٔ ۱۴۶۶، شرح ۴.

۶- *la mia fantasia*، این تعبیر از «سن تماسو» گرفته شده که میگوید: «تفنن فسمنی»

۷- یعنی: از روی این مطلب «جست میزنم» و آنرا ناگفته میگذارم.

از حافظه است.<sup>۹</sup> مراد شاعر اینست که آنچه را که در آنوقت بانیروی حافظه در ذهن جای دادم، اکنون دیگر بانیروی میل و شوق خود از آن بر نمیتوانم کشید.

۸- چین‌ها *pieghe*: اشاره بدینکه در نقاشی، برای ترسیم چین‌ها در يك نابلو

بقیه در صفحهٔ بعد

## بهشت

« ای خواهر مقدس من که چنین پارسایانه روی نیاز بجانب ما آوردی ، گرمی مهر تو مرا بر آن میدارد که دمی ازین حلقهٔ زیبا جدائی گزینم <sup>۱</sup> . »

آتش مبارك <sup>۲</sup> بر جای بایستاد و بانوی مرا مخاطب قرار داد ، و آنچه را که بیان کردم با او بگفت .

و بئاتریچه <sup>۳</sup> گفت : « ای فروغ جاودانی آن بزرگمردی <sup>۴</sup> که خداوندگار ما کلیدهای نیکبختی معجز آسای بر زمین آمده مرا بوی بامانت سپرد ، »

این کس را ، در اصول یا فروع ایمانی که ترا اجازت راه رفتن بر روی دریا داد <sup>۵</sup> ، آنچنانکه خواهی بیازمای .

### بقیه از صفحهٔ قبل

رنگهای تیره تر لازم است و در اینجا قلم سطحی و ناتوان شاعر چنین رنگهائی را در اختیار ندارد . - مراد از «چین» قسمتی است که در يك منظره یا صحنه فتردگی بیشتری دارد ، و در اینجا طبعاً اشاره به امتیاز و اهمیت خاص آواز «پطروس» در میان سایر آن چیزهائی است که باید از طرف شاعر توصیف شود .

۱ - خطاب «پطرس» به «بئاتریس» . پطرس اظهار میدارد که شدت شوق بئاتریس او را واداشته است که از جمع ارواح حواریون دوری گزیند و بیدار او واداته آید ، تاچنانکه مطلوب بئاتریس است بادانته سخن گوید .

۲ - il foco benedetto : پطرس .

۳ - در متن به بئاتریس فقط بصورت ضمیر مؤنث ella اشاره شده است .

۴ - gran viro : کلمهٔ «مرد» در اینجا صورتی خاص و مشتق از لاتینی آورده شده که نسبت

بمفهوم عادی مرد ( uomo ) اهمیت و تشخیص بیشتری دارد .

۵ - . . . عیسی مسیح ( خداوندگار ما nostro Signor ) وی را ( پطرس را )

کلیددار بهشت یعنی نیکبختی سحرآمیزی ( gaudio miro ) کرد که عیسی آنرا با خود بروی زمین آورده بود ( رجوع شود بیرزخ ، صفحه ۶۹۵ شرح ۳ و باین کتاب ، صفحه ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ ) .

۶ - « ایمانی که ... » : ایمان مسیحی . اشاره بواقعه‌ای که در انجیل چنین نقل شده

است ( انجیل متی ، باب چهاردهم ) : « ... اما کشتی در آنوقت در میان دریا بسبب باد مخالف بقیه در صفحهٔ بعد

## سرود بیست و چهارم

تو خود بیخبر از آن نیستی که ویرا تا بچه حد عشق نکو و امید  
نکو و ایمان هست ، زیرا دیده بر آنجا دوخته داری که همه چیز در آن  
منقش است<sup>۱</sup> ؛

اما از آنرو که ایمان واقعی رعایائی بدین قلمرو داده است ، بجاست  
که وی از آن سخن گوید تاحق تکریم را بجای آورده باشد<sup>۲</sup> .  
همچنانکه نشاگرد<sup>۳</sup> تا بدان دم که استاد سؤال خود را مطرح  
نکرده است ، بی سخنی خویش را مجهز میکند تا بتأیید مسئله پردازد ،  
ونه آنکه درباره آن اعلام رأی کند<sup>۴</sup> ،

### بقیه از صفحه قبل

که میوزید بامواج گرفتار بود . و درپاس چهارم از شب عیسی بردریا خرامید وبسوی ایشان روانه  
گردید . اما چون شاگردان او را بردریا خرامان دیدند مضطرب شده گفتند که خیالی است و  
از خوف فریاد برآوردند . اما عیسی ایشانرا بی تأمل خطاب کرده گفت خاطر جمع دارید ، منم .  
نرسان مباشید . پطرس در جواب او گفت خداوندا ، اگر توئی مرا بفرما تا بر روی آب نزد تو  
آیم . گفت بیا . در ساعت پطرس از کشتی فرو شده بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید . لیکن  
چون باد را شدید دید نرسان گشت و مشرف بفرق شده فریاد برآورده گفت : خداوندا مرا  
دریاب . عیسی بیدرنگ دست آورده او را بگرفت و گفت : ای کم ایمان ، چرا شك آوردی؟ .  
۱ - یعنی : تو خود بانظاره در جلوه حقیقت الهی بنحوی آگاهی که وی تا بچه حد اهل  
عشق روحانی و ایمان و امید است ...

۲ - دنباله بند پیش : ... ولی ، از آنجهت که ارواح فقط درپرتو ایمان استوار و خلل-  
ناپذیر میتوانند بیهشت راه یابند ( رعایای این قلمرو شوند ) شایسته است که او را در این باره مورد  
آزمایش قرار دهی .

۳ - **baccellier(o)** : دانش آموزی که در مرحله امتحان نهائی تحصیلات خویش است ؛  
در مدارس علوم قدیمه این نام بطلایی اطلاق میشد که آماده تحصیل جواز روحانیت بودند ، و این همان  
اصطلاح «باشلیه» و «بالورنا» است که امروزه رایج است .

۴ - ماندوننه **Mandonnet** مفسر کمدی الهی درین باره مینویسد : «معمول دانشگاههای  
قرون وسطی این بود که استاد در جلسه طلاب موضوع بحث را «طرح» میکرد ؛ آنگاه محصلی  
که در معرض امتحان قرار گرفته بود تحت سرپرستی و رهنمائی او مسئله را طبق اصولی که از وی  
آموخته بود مورد بحث و مطالعه قرار میداد و اثبات و «تأیید» آن میداد ؛ سپس طلبه باطلاب  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

من نیز در آن هنگام که بئاتریچه<sup>۱</sup> سخن میگفت خود را با همه نیروی استدلال خویش مسلح میکردم تا آماده مواجهه با چنین ممتحنی و چنین امتحانی<sup>۲</sup> باشم .

« ای مسیحی مؤمن ، بگویی و توضیح بده که معنی ایمان چیست ؟ » این بشنیدم و دیده بجانب فروغی که این صدا ازدل آن برمیآمد<sup>۳</sup> بالا بردم ؛ آنگاه روی بسوی « بئاتریچه » گرداندم ، و وی بیدرنک با اشارتی بمن گفت که آب چشمه درونی خویش را بیرون جاری کنم<sup>۴</sup> .

چنین آغاز کردم : « کاش آن برکتی که بمن ارزانی شده است تا در برابر نخست فرمانده والا<sup>۵</sup> از ایمان خویش دفاع کنم ، مرا توفیق آن

### بقیه از صفحه قبل

دبیر که صلاحیت اظهار نظر داشتند برد گفته‌های او میپرداختند و خلاف آنها را ثابت میکردند . پس ازین مباحثه که مدت زیادی بطول میانجامید ، استاد خود رشته سخن را بدست میگرفت و نظریات موافق و مخالف را در برابرهم میگذاشت و اعتراضاتی را که به عقاید محصل ، یعنی در واقع بنظریات خود او وارد آمده بود با دلایل و براهین متقن رد میکرد ، و در پایان بحث از آنها نتیجه میگرفت و نظریه قطعی را اعلام میکرد . این اعلام *determinatio* بود و فقط استاد حق داشت بچنین اعلام رأی نهائی بپردازد ، زیرا وظیفه شاگردی که در جلسه امتحان حضور داشت فقط « تأیید » *approvare* یعنی دفاع از نظریاتی بود که از استاد فرا گرفته بود .

- ۱ - در اصل ، تنها بصورت ضمیر مؤنث *ella* آمده .
- ۲ - *tal professione* : حرفه یا شغلی بمتحن ؛ اشاره بوظیفه دفاع از اصول ایمان .
- ۳ - فروغ پطرس ، که این سؤال را از دانه میکند .
- ۴ - دانه مثل موارد پیشین ( صفحه ۱۳۷۵ ، سطر ۸ - و غیره ) برای سخن گفتن از بئاتریس کسب تکلیف میکنند و بئاتریس بوی میفهماند که سؤال چنین روح عالی‌تری را بیدرنک پاسخ گوید . - « آب چشمه درونی خویش را ... » : مکنون خاطر خود را .
- ۵ - نخست فرمانده *primopilo* : امصلاح نظامی دوران امپراتوری روم ؛ این عنوان که تلفظ لاتینی اصلی آن *primipilus* است بفرمانده نخستین جوخه صد نفری (*centuria*) از لژیونهای رومی اطلاق میشد که در واقع « فرمانده مقدم » بود . این جوخه‌های صد نفری سومین قسمت لژیونها را تشکیل میدادند و ازین جهت آنها را « سومین » (*triaris*) مینامیدند . در اینجا مراد از ذکر این عنوان برای « پطروس » ، اشاره باولویت او در جمع ارواح بهشتی است که قبلا دانه آنها را « سپاهیان مسیح » شمرده است ( صفحه ۱۲۸۱ ، سطر ۱۲ ) .

## سرود بیست و چهارم

دهد که اندیشه های خود را بروشنی بر زبان آرم!<sup>۱</sup>  
ودر دنبال کلام خویش گفتم: «ای پدر، همچنانکه خامه حقنویس  
برادر محبوبت، که با دستیاری تو روم را براه راست هدایت کرد،<sup>۱</sup>  
نوشته است،

ایمان جوهر امیدها است و برهان نادیده ها<sup>۲</sup>؛ اینست آنچه  
بر من ذات ایمان مینماید<sup>۳</sup> .»

آنوقت چنین شنیدم: «سخن بصواب گفتی، اگر خوب  
فهمیده باشی که چرا وی ایمان را نخست از جوهرها شمرده است، و آنگاه

---

۱ - اشاره به «پولس رسول» که همراه با «پطرس» بروم رفت و در آنجا بتبلیغ آئین مسیح  
همت گماشت و بالاخره او و پطرس درین راه بشهادت رسیدند . - «خامه حقنویس»: اشاره به  
رساله های سیزده گانه پولس رسول در انجیل . - «برادر محبوب»: لقبی که در انجیل به پولس داده  
شده (رساله دوم پطرس، باب سوم): «... و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر  
حبیب ما پولس نیز بر حسب حکمتی که بوی داده شد شما نوشت .»

۲ - *Fede è sustanza di cose sperate,* - ۲

*Ed argomento delle non parventi*

این دو مصرع عیناً از انجیل (بند اول باب یازدهم رساله پولس رسول به عبرانیان) نقل  
شده است: «پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده» که از  
ص لائینی پولس بایتالیائی ترجمه شده:

*est fides sperandarum substantia rerum, argumentum non apparentium*

- مفهوم این گفته این است: امید بشری بر ایمان تکیه دارد، بنابراین ایمان جوهر و مایه  
اصلی همه آن چیزهایی است که آدمیان بدانها امید دارند یا خواهند داشت، از قبیل خدا و بهشت  
و آمرزش؛ و این ایمان در عین حال وسیله ایست که حقیقت نادیده ملکوت آسمان را بآدمی بنماید،  
یعنی برهانی است بر وجود آنچه قابل دیدار نیست، ولی بنیروی ایمان میتوان پی برد که چنین  
حقیقتی وجود دارد.

۳ - در نظر من چنین مینماید *pare a me* در اینجا معنی «چنین می بینم» را دارد و نه  
مفهوم «چنین می بیندارم» را، زیرا که دانه نمیتواند درباره سخنی که عیناً از «پولس رسول» نقل  
شده ابراز تردیدی کند. - «ذات ایمان» *quiditate*: اصطلاح رایج فقه کاتولیک که تعبیر عادی  
آن *essenza* است.

از براهین<sup>۱</sup> .

ومن در پاسخش گفتم: «حقایق گرانی که در اینجا بر من عیان میشوند  
چنان از دیده<sup>۲</sup> خاکیان<sup>۳</sup> پنهانند

که کسان جز از راه ایمان بوجود آنها نمیتوانند برد، و بر اساس  
همین ایمانست که امید والا بنیادشده است، و لاجرم ازین راه ایمان جنبه<sup>۴</sup>  
جوهر میباید؛

و از هم اوست که ما باید بنیروی قیاس بجمله<sup>۵</sup> استنتاجها برسیم، و  
لاجرم ازین راه ایمان جنبه<sup>۶</sup> برهان میباید<sup>۷</sup> .

آنوقت چنین شنیدم: «اگر همه آنچه در روی زمین<sup>۸</sup> از راه تعلم  
آموخته میشود بدین خوبی فرا گرفته میشود، جائی برای اهل سفسطه<sup>۹</sup> نمیماند.»

۱ - اشاره بجمله اول بند پیش که در آن ایمان نخست «جوهر» و بعد «برهان» خوانده شده . درین باره بعداً خود داتنه توضیح لازم میدهد .

۲ - occhi di laggiù : دیدگان آن پائین ، اشاره بقدرت بینائی و ادراک آدمیان .

۳ - مفهوم بند پیش و این بند چنین است : امیدواری بشر بدانکه روزی بحقیقت مطلق (حقیقت الهی) دست یابد ، برایمان متکی است ، بنابراین این ایمان اساس و بنیاد آن چیزی است که ما امید بدان داریم، ولی از نظرمان پنهان است (مانند بدیهیات ریاضی که آنها را بچشم نمیتوان دید، اما همه اصول ریاضی و علمی بر آنها متکی است) ، و ازین جهت «جوهر» امید بشمار میآید؛ از طرف دیگر ادراک بشری از راه برهان و استدلال بحقیقت میتواند رسید ، ازین جهت پیوستگی ادراک ما با حقیقت پنهان ، «برهان» نام دارد، ولی چون این ایمان با آنکه خود بخود جوهر امید است حقیقت را فقط از راه قیاس و استنتاج (sillogizze) (رجوع شود صفحه ۱۲۶۳-۱۲۶۴-طرح ۴ و شرح ۴) نشان میتواند داد، بناچار «جوهر» در مرحله اول و «برهان» در مرحله بعد قرار دارد .

۴ - دراصل : در آن پائین .

۵ - sofista ، پیرو مکتب سوفسطائی، که در آن با کمک بیان و استدلال سعی در قلب حقایق و انکار مسلمات میشود ، مانند مکتب معروف «التاس» در یونان قدیم که پیروان آن با دلیل و برهان ثابت میکردند که حرکتی در جهان وجود ندارد . «کریسیاس» و «پروتاگوراس» فلاسفه معروف یونان از بزرگان این مکتب بودند که سقراط همواره با عقایدشان مبارزه میکرد . مفهوم سخن پطرس اینست که اگر مردمان روی زمین آن اصول علمی و روحانی را که میآموزند خوب درک کنند ، جائی برای سفسطه<sup>۹</sup> سوفسطائیان باقی نمیماند .

## سرود بیست و چهارم

آن عشق گدازان<sup>۱</sup> چنین گفت، و آنگاه بکلام خوش افزود که:  
« تو وزن و عیار این سکه را نیکو اندازه گرفتی<sup>۲</sup> ؛  
اما مرا بگوی که آیا این چنین سکه ایرا در کیسه خوش  
داری ؟<sup>۳</sup> » و من گفتم : « آری ، دارم ، و چنان درخشان و مدور است که  
هیچ چیزم در اصلتش بشک نمیافکند<sup>۴</sup> .  
آنوقت از درون فروغ گرانی که با جلال بسیار میدرخشید، این سخن  
برخاست : « این گوهر گرانبها که جمله فضایل بر آن تکیه دارد ،  
از کجا بدست رسیده است ؟<sup>۵</sup> » و من گفتم : « باران بیحساب  
روح القدس که بر پوستهای کهن ونو باریده ،  
قیاسی است که حقیقت ایمان را بر من عرضه داشته است، چندانکه  
هر استدلال دیگری در برابر آن مرا بیمایمینماید<sup>۶</sup> . »

۱ - quell'amore acceso : پطرس .

۲ - یعنی : این مسئله را خوب تحلیل و تجزیه کردی و در باره اش توضیح دادی . -

« این سکه » : ایمان ؛ « وزن و عیار » : جوهر و برهان .

۳ - بگوی که آیا این ایمان را در روح خوش داری ؟

۴ - دنبال تشبیه ایمان به سکه... « درخشان » : بی غل و غش... « مدور » : کامل و بی نقص .

۵ - پطرس سئوالات امتحانی خود را دنبال میکند ؛ و پس از جواب داده از او میپرسد :

« حالا که این ایمان را داری، آیا میتوانی بگویی که آنرا از کجا تحصیل کرده ای ؟ » - « این گوهر  
گرانبها که هر فضیلتی بر آبی تکیه دارد » : ایمان . اقتباس از انجیل ( رساله پولس رسول ببرانینان،  
باب یازدهم ) : « ... لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است ، زیرا هر که تهرب بخدا  
جوید لازمست که ایمان آورد بر اینکه او هست . »

۶ - کتابهای تورات ( عهد قدیم ) و انجیل ( عهد جدید ) که بر پوستهای دباغی شده ( cuoia )

نوشته میشد - این مضمون در اینجا بصورت شاعرانه « پوستهای کهن ونو » le vecchie e le  
nuove cuoia آمده است ، که در آن « پوستهای کهنه » مفهوم تورات و « پوستهای نو » مفهوم  
انجیل را دارد .

۷ - یعنی : حقیقت الهی که بعد وفور در تورات و انجیل متجلی است ( باران بیحساب

روح القدس ) دلیلی کافی است بر اینکه مرا با ایمان واقعی آشنا کند و از هر تردیدی درین باره  
بمور دارد .



آنگاه شنیدم که : « برای چه تکالیف قدیم و جدید را که بدین استنتاجت راهنما شده اند ، اقوال الهی می‌شماری <sup>۱</sup> ؟ »

ومن گفتم : « دلیلی که حقیقت را بر من مینماید ، اعمالی است که دردنبال آنها صورت گرفته است ، و در این مورد طبیعت نه آهنی بر تافت و نه چکشی بر سندان بزد <sup>۲</sup> . »

پاسخ شنیدم که : « بگوی : کدامین کس ترا اطمینان میدهد که چنین کارهایی صورت گرفته است ؟ فقط اثبات این مدعایت ضرور است که از کجا بچنین امری یقین داری ؟ »

گفتم : « اگر جهانیان بی دیدار معجزاتی بکیش مسیح گرویدند ، این خود معجزه ای است که معجزات دیگر را صد يك آن ارج نیست <sup>۳</sup> ؛ زیرا که تو خود فقیر و کرسنه <sup>۴</sup> پای بدین مزرعه نهادی تا در آن

۱ - « تکلیف قدیم و جدید » (l'antica e novella proposizion(e)) : تعبیر تازه‌ای از دو کتاب عهد قدیم (تورات) و عهد جدید (انجیل) . - پطرس در دنبالهٔ سؤالات آزمایشی خود می‌پرسد: حالا که می‌گوئی از روی کتابهای تورات و انجیل بی‌ایمان برده‌ای ، توضیح بده که چه دلیلی بر آسمانی بودن این کتابها یعنی نزول آنها از جانب خداوند داری ؟

۲ - پاسخ داتنه : دلیل من معجزاتی است که برای اثبات جنبهٔ فوق بشری این کتب روی داده (کارهایی که دردنبال آنها صورت گرفته ) و این چنین معجزاتی کار طبیعت نیست ، یعنی با قوانین طبیعی و با اصول علمی و فیزیکی جور در نمی‌آید (طبیعت در مورد آنها آهنی تافت و چکشی نزده و این مصنوعات در کورهٔ آهنگری آهنگر طبیعت ساخته نشده است ) .

۳ - دنبالهٔ سؤال پطرس : « از کجا یقین داری که واقماً چنین معجزاتی روی داده است ؟ » و جواب داتنه : « اگر برستی بی‌دفع چنین معجزاتی مردمان بکیش مسیح گرویده باشند ، این خود بزرگترین معجزهٔ این آئین است ، زیرا نشان میدهد که نیروی حقیقت چنان در این آئین جای داشته که مرده‌ان را خود بخود مجنوب کرده است . » در این استدلال داتنه از « سنتو آو گوستینو » و « سن‌تاسو آکونو » دورحانی بزرگ کاتولیک که قبلاً از هر دو سخن‌رفته الهام گرفته است .

۴ - فقیر و کرسنه *povero e digiuno* ، اشاره بتنگستی و بی‌باوری پطرس در آن وقت که بتبلیغ آئین مسیح پرداخت . « اسکار تانسینی » و « واندلی » مفسرین برجستهٔ کمدی الهی مفهوم این دو کلمه را « ناتوان و بی‌سواد » دانسته‌اند .

## سرود بیست و چهارم

تخمی نکو کاری ، که پیش ازین تا کی بیار آورد ، و امروزه بوته‌خاری <sup>۱</sup> ،  
چون سخن پایان رسید. از حلقه های دربار مقدس والا<sup>۲</sup> بانغمه‌ای  
که در آن بالا رایج است بانگ « خدای را بستائیم <sup>۳</sup> » برخاست .  
و این صاحبجاه آسمانی <sup>۴</sup> ، که با آزمایش من مرا چنان نیکو از  
شاخه‌ای بشاخه‌ای بالا برده بود که اینک من واو بیالانترین بر گها نزدیک  
میشدیم <sup>۵</sup> .

از نو چنین آغاز کرد : « بر کتی که روح ترا شامل شده. تابدینجا  
دهانت را بدانسان گشوده است که میباید گشوده باشد ؛

لاجرم آن سخنی که ازین دهان بر آمد مورد تأیید من است <sup>۶</sup> ؛ اما

۱ - یعنی: آنروز که تو تخم ایمان مسیحی را در مزرعه جهان کاشتی ازین تخم درختانی  
بارور سر برزد، ولی امروزه بر اثر فساد روحانیت ، دیگر این تخم جز بوته‌های خار بیار نمی‌آورد .  
تشبیه «تاک» با ایمان تشبیهی است که در انجیل شده . بوته خار pruno در اصل بیوته نمشک  
گفته میشود .

۲ - alta corte santa : بهشت و ارواح بهشتی . - حلقه‌ها le spere : جمع  
ارواحی که حلقه‌وار درینجا گرد آمده‌اند . این اشاره را سابقاً برخی از مفسرین با تشبیه «افلاک»  
معنی کرده‌اند ، ولی درینجا یقیناً چنین مفهومی را ندارد .

۳ - «الحمد لله» ، از سرود معروف مسیحی Te Deum .

۴ - در اصل : این «بارون» e quel baron ؛ بارون یکی از القاب اشرافی مغرب‌زمین  
است که سلسله مراتب آنها از بالا بیائین عبارتست از : دوک ، مارکی ، کنت ، و بکوت ، بارون ؛  
شاید درینجا این سمت «بارون» در مقایسه با فرشتگان که حائز مقامات بالاتر نزد پیطرس داده شده باشد،  
و شاید هم مراد از آن بطور کلی تذکر مقام برجسته پیطرس باشد . این تشبیه روح پیطرس به  
«بارون» در دنباله تشبیه خداوند به «امپراتور» و تشبیه ارواح بهشتی به «دربار آسمانی» و درباریان  
آن صورت گرفته است . در سرود بعد همین تشبیه صورت «امپراتور» و «کنت‌ها» و «دربار امپراتوری»  
تکرار میشود .

۵ - یعنی : مرا چنان از بیان حقیقتی بیان حقیقتی بالاتر واداشته بود که اینک من و  
او ، درین سؤال و جواب ، بمرحله حقائق اعلی نزدیک شده بودیم .

۶ - تا بدینجا ، در پرتو عقیده و ایمان خود توانسته‌ای سئوالات مرا پاسخ صحیح و شایسته  
بدهی ، ازین جهت دلائل تو مورد قبول و موافقت من است .

اکنون بیان‌دار که بچه‌ایمان داری؟ وبگویی که این از کجا بر ایمان تو عرضه شده است.<sup>۱</sup>

چنین آغاز سخن کردم: «ای پدر وای روح مقدس، که اکنون آنچه‌را بچشم می‌بینی که از فرط اعتقاد بدان درویدن بجانب گورپاهائی جواتر را در پشت سر نهادی<sup>۲</sup>،

تو میخواهی که من در اینجا جوهر ایمان استوار خویش را<sup>۳</sup> عیان

۱ - سؤال نازده پطرس از سلسلهٔ سؤالات امتحانی او: حالا که در مؤمن بودنت تردیدی نیست، توضیح بده که ایمان بچه داری و این اصول را از کجا آموخته‌ای؟

۲ - اشاره بواقعه‌ای که از آن در انجیل سخن رفته است (انجیل یوحنا، باب بیستم): «... بامدادان در اول هفته وقتیکه هنوز نازیک بود مریم مجدلیه بسر قبر عیسی آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. پس دوان دوان نزد پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده بایشان گفت خداوندرا از قبر برده‌اند، و نمیدانم او را کجا گذارده‌اند. آنکاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده بجانب قبر میرفتند. و هر دو باهم میدویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده اول بقبر رسید و خم شده کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. بعد پطرس نیز از غقب او آمد و داخل قبر گشته کفن را گذاشته در، و دستمالی را که بر سر او بود نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده. پس آن شاگرد دیگر که اول بسر قبر آمده بود نیز داخل شده دید و ایمان آورد، زیرا هنوز کتابرا نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. این شاگرد دیگر خود «یوحنا» است که این داستانرا حکایت میکند، و چنانکه دیده میشود یوحنا از آن نظر که جواتر بوده زودتر از پطرس بگور عیسی رسیده، ولی تردید او در آنجا باعث توقف وی شده در صورتیکه استواری ایمان پطرس باعث آمده است که وی بیدرنک پا بدرون گور نهاد و بدین ترتیب «پاهائی جواتر را در پشت سر گذارد». تردید «یوحنا» و اعتقاد راسخ «پطرس» مربوط بسخن عیسی است که بدانها خبر داده بود که پس از مرگ از گور برخواهد خاست و آسمان خواهد رفت، و درین باره «یوحنا» از بیم آنکه جسد عیسی را در گور بیابد لحظه‌ای مردد مانده، ولی پطرس که روحی ساده‌تر داشته، بر اثر ایمان کامل خود صحت گفتهٔ عیسی بی‌نگرانی و تردید داخل گور شده است. - «اکنون بچشم می‌بینی»: یعنی آن حقیقتی را که در روی زمین بدان اعتقادی چنین راسخ داشتی، در اینجا عیان می‌بینی.

۳ - ایمان استوار خویش را *del pronto credere mio*: کلمهٔ *pronto* را میتوان بجای «استوار»، سریع و آماده نیز ترجمه کرد؛ درینصورت معنی این گفته این میشود که: «ایمان خویش را که از فرط آمادگی نیازی بانبات ندارد...» هر چند این تعبیر طرفدارانی دارد، ولی آن صورتیکه در متن ترجمه شده صحیحتر بنظر میرسد.

## سرود بیست و چهارم

کنم ، و نیز طالب آنی که دلایل چنین ایمانی را ارائه دهم ؛  
و پاسخت میدهم که : من ایمان بخدائی واحد و لایزال دارم ،  
که بی آنکه خود متحرك باشد آسمان را با عشق و با شوق بحرکت  
دره میآورد ،

و برصحت این ایمان تنها نه شواهدی از علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه  
دارم ، بلکه حقیقتی که از اینجا نازل میشود اصالتش را بر من محرز  
میدارد ،<sup>۲</sup>

و این حقیقت از راه موسی ، و از راه انبیاء ، و از راه مزامیر ، و از  
انجیل ، و از جانب شما که بدست روح آتشین تقدس یافتید و بکتابت  
پرداختید ، بمن رسیده است<sup>۴</sup>

۱ - از اینجا تا آخر سرود ، « سیغه شهادت مسیحی » است ، که دانه بر زبان میآورد و در  
حکم « ادای شهادتین » در آئین اسلام است . این شهادتها با کلمه Credo ( ایمان دارم که ... )  
شروع میشود . دانه ما تنها آنچه در مورد سرود Pater noster در برزخ کرده بود ( برزخ - سرود بازدهم  
صفحه ۷۱۲ ، شرح ۱ ) در اینجا نیز هر چند از این « سیغه شهادت » را با تفسیر و توضیح همراه میآورد . « خدای  
در اینجا ، بخلاف بقیه مواردی که در کمدی الهی از او صورت Dio یاد شده ، Iddio آمده  
است ، و این اصطلاحی است که در ایتالیائی امروزی رایج است .

۲ - رجوع شود به صفحه ۱۳۴ اسطر اول ، و صفحه ۱۱۳۹ شرح ۲ .

۳ - علوم طبیعی و ماوراءالطبیعه *fisice e metafisice* : دلایل محسوس و دلایل  
نامحسوس . « سن تماسودا کوننو » در « رساله » معروف خود *Summa theologica* پنج دلیل  
بر وجود خداوند ارائه میکنند که این هر دو نوع را شامل میشود ؛ اولین این دلایل لزوم وجود  
نیروی محرکه است که خود متحرك نباشد ، و این همان اصلی است که در بند پیش دانه بدان  
اشاره کرده است . - « حقیقتی که از اینجا نازل میشود » : حقیقتی که از راه ایمان و مذهب به  
بشر عرضه میشود و نه از راه منطق علوم و ریاضی .

۴ - قسمت اول این بند تکرار سخنان عیسی بعد از رستاخیز اوست ( انجیل لوقا ،  
باب بیست و چهارم ) ؛ « ... و بایشان گفت همین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم ضروری است  
که آنچه در تورات موسی و صحف انبیاء و زبور در باره من مکتوب است بانجام رسد . » و دانه  
پیطرس پاسخ میدهد که حقیقت ایمان را از راه آنچه بصورت وحی از جانب خداوند بموسی و  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

و ایمان بنوات ثلاثه ابدی دارم ، و آنها را جوهری میدانم که هم یکی است و هم سه تا ، و لاجرم میپذیرد که در باره اش هم 'sono' و هم 'este' گویند<sup>۱</sup> .

وراز عمیق الهی را که از آن سخن میگویم، حکم 'انجیلی' بر من فاش کرده که باری چند نقش خویش را بر لوح ضمیرم زده است<sup>۲</sup> .

### بقیه از صفحه قبل

داود و سایر انبیاء اسرائیل نازل شد و مجموع آنها تورات را پدید آورد دریافتی است . - قسمت دوم اشاره است بانجیل Evangelio و نویسندگان چهارگانه اناجیل اربعه ( متی ، مرقس ، لوقا ، یوحنا ) که روح القدس ( روح آتشین l' Ardente Spirto ) بر آنها نازل شد و ایشانرا بکتابت ( تدوین اناجیل ) توفیق داد . - 'قدوسیت یافتید' ؛ دراصل vi fece almi : شما را غذای مقدس ( غذای ایمان ) داد .

۱- قسمت دوم از 'صیغه شهادت' مسیحی . - ذوات ثلاثه ابدی : خدا و عیسی و روح القدس ، سه پایه تثلیث در دین مسیح .

۲ - یعنی : این مظاهر سه گانه ذات الهی چنان با هم یکی هستند که هم میتوان از آنها با صیغه جمع sono ( هستند ) یاد کرد و هم با صیغه مفرد este ( هست ) . کلمه اخیر از صورت لاتینی آن ( est ) گرفته شده ( هستند و هست ، به لاتینی sunt و est ) و شکل اینالیائی آن «è» است .

۳ - مقام عمیق الهی profunda condizion ( e ) divina : اشاره بدانکه حقایق مربوط بذات الهی واصل تثلیث ، از فرط عظمت برای قدرت ادراک بشر قابل فهم نیست و فقط احکام خدائی ( کتب مذهبی ) است که قسمتی از آنها را بمقتضای نیروی مدرکه آدمی بر او عرضه میدارد . - ' حکم انجیلی ' evangelica dottrina : ( انجیل متی ، باب بیست و هشتم ) : ' ... پس عیسی بدیشان خطاب کرده گفت : رفقه همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را باسم اب و ابن و روح القدس تممید دهید - و ایشان را تعلیم دهید که همه امور را که بشما حکم کرده ام حفظ کنند ' ؛ و ( رساله دوم پولس رسول بقرنتیان ، باب سیزدهم ) . ' ... فیض عیسی مسیح خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد ' ؛ و ( رساله اول پطرس رسول ، باب اول ) : ' ... بر گزیدگان بر حسب علم سابق خدای پدر بتقدیس روح برای اطاعت و پشاندن خون عیسی مسیح ، فیض و سلامتی بر شما افزون باد . متبارک باد خدا و پدر ما عیسی مسیح ' ؛ و ( رساله اول یوحنا رسول ، باب پنجم ) : ' ... و روح است آنکه شهادت میدهد ' زیرا که روح حق است ، زیرا سه هستند که شهادت میدهند ، یعنی روح و آب و خون ، و این سه یک هستند ... آنکه یسر خدا ایمان آورد در خود شهادت دارد . '



# سرود بیست و نهم

## آسمان هشتم : فلک ثوابت

### یعقوب و امید

صحنه این سرود، مانند سرود پیش و سرود بعد ، فلک ثوابت است، و این بار سرود بگفتگوی دانه بایک روح مقدس دیگر یعنی « یعقوب » حواری بزرگ عیسی اختصاص دارد .

یعقوب از آن جهت که در راه ایمان خود بشهادت رسید ، در اینجا مظهر امید مسیحی بشمار آمده است ، زیرا که کسی تا امید کامل برستگاری آینده نداشته باشد حاضر بمرگ نمیشود - وی صاحب یکی از کتابهای انجیل است که صفحه‌های چند پیش نیست و « رساله یعقوب » نام دارد، و سراسر آن حاکی از روح ایمان و امید است .

این بار دانه بهمان طریق که در سرود پیشین از طرف « پطرس » در باره ایمان خود مورد آزمایش قرار گرفته بود، از طرف یعقوب در باره امید خویش در معرض امتحان قرار میگردد . این مرتبه سؤال و جوابها کوتاهترند و هیجان و گرمی باریش را ندارند، و یکبارهم طی آنها با نرس بنفع دانه در گفتگو دخالت میکنند و از طرف وی جواب میدهد .

سرود بیست و پنجم بطور کلی تجلیل هنرمندانه‌ای از « امید » است که یکی از سه رکن اصلی آئین مسیح بشمار میرود .

## سرود بیست و پنجم

اگر مقدر چنین باشد که منظومه مقدس، که آسمان و زمین در سرودنش دست داشته‌اند، و در طول سالیانی دراز بس تزارم کرده‌است<sup>۱</sup>، بر آن سنگدلی که مایه دوریم از آغل زیبایی شد که در آن همچو کوسپند بچه‌ای دشمن گرگان بدخواه خفته بودم، پیروز آید<sup>۲</sup>، در آن صورت با صدائی دگر و کیسوانی دگر، با مقام شاعری بدانجا باز خواهم گشت، و در تعمید گاه خویش کله بر سر خواهم نهاد<sup>۳</sup>،

۱ - منظومه مقدس *il Poema sacro*: کمدی الهی - قبلا نیز (سرود بیست و سوم) این اصطلاح در مورد این کتاب بکار رفته است. - «که آسمان و زمین در سرودنش دست داشته‌اند»: که زمین و آسمان زمینه اصلی موضوع آند. درین باره چند تفسیر دیگر نیز شده که در آن‌ها مفهوم این دو کلمه را تفاوت چنین دانسته‌اند: دانش الهی و دانش بشری؛ قوی و گناه؛ زیبایی و زشتی؛ تأثیر افلاک در سرنوشت مردم زمین؛ علم الهی و فلسفه بشری. - «در طول سالیانی دراز بس تزارم کرده‌است»: اشاره بدانکه عظمت موضوع و تنوع شواهد و امثال و لزوم تفکر دائمی، نیروی شاعر را در طول سال‌هایی که «کمدی الهی» سروده شده، تحلیل برده‌است. دربرزخ نیز دانه تلویحاً بدین نکته اشاره شده (برزخ، سرود بیست و نهم، صفحه ۹۳۸، بند ۲ و سرود سی و یکم، دو بند آخر).

۲ - «آغل زیبا»: فلورانس که آنرا در ایتالیا «فلورانس زیبا» *Fiorenza la bella* لقب داده بودند. - «کوسپند بچه»: مظهر بیگناهی؛ اشاره دانه به لجبویی خود و اطاعتش از قوانین در دورانی که در فلورانس میزیست. - «گرگانی که با او در جنگند»: فلورانس‌های برجسته‌ای که بخاطر مصالح و اغراض خصوصی شهر خویش را بجنک با شهرهای دیگر وامیدارند، و نیز در داخله شهر آتش اختلاف و دودستگی را دامن میزنند، و بدین ترتیب «با فلورانس در جنگند».

۳ - «با صدائی دگر»: نه بصورت آن شاعر غزل‌سرا که ترانه‌های عاشقانه میسرود، بلکه بصورت شاعری بزرگ که اثری مذهبی و روحانی به عظمت «کمدی الهی» پدید آورده است و از مقدسات سخن میگوید؛ درین باره چندین تفسیر دیگر نیز شده است. - «... و کیسوانی دگر»: اشاره بدانکه بهنگام ترک فلورانس کیسوان شاعر جوان سیاه بوده و اکنون با گذشت سال‌های دراز بقیه در صفحه بعد



## بهشت

زیرا که در آنجا من اهل آن ایمانی شدم که ارواح را بخدای  
میشناساند ، و بخاطر هم آن ایمان بود که پطروس حلقه بر پیشانیم  
نهاد<sup>۱</sup> .

پس از آن<sup>۲</sup> ، از حلقه‌ای که مقدم نواب مسیح از آن بیرون آمده

### بقیه از صفحه قبل

تعمید از سالخوردگی سپید شده است . - « تعمید گاه خویش » : کلیسای بزرگ سن جووانی  
San Giovanni در فلورانس که داته در آن تعمید مسیحی بافت و قبلاً از آن باعلاقه بصورت « سن  
جووانی زیبای من » سخن گفته است (دوزخ ، سرود نوزدهم ، صفحه ۵۲۷ بند ۳ و شرح ۲) - « کلاه بر سرخواهم  
نهاد » : اشاره به حلقه بر کمر درخت‌غار که نشان افتخار بر سرشما و هنروران بزرگ مینهادند و داته قبلاً  
نیز (بهشت ، سرود اول ، صفحه ۱۱۳۵ ، بند ۴ و شرح ۵) چنین امیدی را ابراز داشته است ، و همین امید را در نامه  
جوایه خود به « جوانی دل‌بر جلیو » که او را برای دریافت « تاج افتخار » به « بولونیا » دعوت  
کرده بود ابراز میدارد . کلمه « کلاه » *cappello* که در اینجا بکار رفته ، جمله را قدری بفرنج  
کرده ، بطوریکه باعث چندین تعبیر مختلف شده است . شماره‌های ۸ و ۹ و ۱۷ نشریه انجمن  
داته شناسی ایتالیا حاوی توضیحات مفصلي درین باره است ، و در شماره اخیر « باری » داته شناس  
مشهور ایتالیائی در نمونه *cappellum perlarum* ( بجای حلقه مروارید ) و *incappellare*  
( بجای تاج بر سر نهادن ) را ذکر میکنند که از طرف ادبای بزرگ دیگر ایتالیا بکار رفته است .  
ولی يك داته شناس برجسته دیگر بنام « نووانی » عقیده دارد که این « کلاه » نه مفهوم تاج افتخار ،  
بلکه معنی کلاه فارغ التحصیلی ادبیات و هنرهای زیبا را تقریباً همان مفهوم امروزی آن دارد ؛ درین باره  
بحث‌ها بسیار شده است .

معنی کلی سه‌بند اول این سرود که یکی از مؤثرترین اشعار کم‌دی‌الهی است ، با توجه  
بتوضیحاتی که داده شد این است : « اگر بنا باشد که بیاس سرودن منظومه ای با چنین موضوع  
و با چنین ارزش که بقیه سالها عمر ورنج من تمام شده حکم ستمگرانه تبعید مرا از فلورانس  
زادگاه زیبایم لغو کنند ، خواهم توانست فرسوده و سالخورده اما غرق افتخار و جلال موطن خویش  
بازگردم و در تعمیدگاه سن جووانی تاج افتخار خاص شاعران بزرگ را بر سرنهم » بدین ترتیب  
شاعر آواره و افسرده ، سرودی را که خاص « امید » است با ابراز عزیزترین امیدی که خود در دل  
دارد آغاز میکند .

۱- « در آنجا » : کلیسای سن جووانی - « بدان ایمانی ... » : ایمان مسیحی . - « که  
ارواح را بخداوند میشناساند » : آنانرا امکان حضور پیشگاه الهی میدهد ، زیرا خداوند با آن ارواحی  
که ویرا نشناسند ، سرشناسائی ندارد . - « پطروس مقدس حلقه بر پیشانیم آراست » : اشاره به سه‌دور  
کردن روح پطرس بر گرد داته ( سرود پیش ) .

۲- در اینجا ، پس از « جماعه مترضه‌ای » که چهاربند اول این سرود را شامل شده ، داته  
دنباله داستان را باز میگیرد .

## سرود بیست و پنجم

بود فروغی بجانب ما آمد<sup>۱</sup> ،

و بانوی من ، سرشار از سرور ، بمن گفت : « بنگر ! بنگر ! و  
عالیجاهی را بین که دردنیای زیرین کسان بخاطر او به «گالیتسیا» میروند<sup>۲</sup> ،  
چونانکه کبوتری در کنار جفت خویش نشیند و هر يك از آن دو  
باچرخیدن و باززمه علاقه خویش را بیکدیگر ابراز دارند ،

این دو شهزاده والای محتشم را<sup>۳</sup> دیدم که هر يك مائده آسمانی

۱- «آن حلقه‌ای» : حلقه ارواح حواریون ( سرود بیست و چهارم) . «مقدم نواب» :  
*in primizia ... dei vicari* : بطروس رسول ، نخستین نایب عیسی در روی زمین . - در انجیل  
( رساله یعقوب ، باب اول ) بهمین نکته اشاره شده است : « ... او محض اراده خود مارا  
بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نویر مخلوقات او باشیم . »

۲- «آن عالیجاهی» : *il barone* (آن بارونی) ؛ لقبی که در سرود پیش به بطروس داده  
شده بود . - دنیای زیرین *laggiù* : زمین . - «گالیتسیا» *Galizia* ایالت معروف  
اسپانیا که آرامگاه یعقوب *San Giacomo* حواری عیسی ( که این سرود مربوط بدوست )  
در شهر مرکزی آن سانتیاگو دی کومپوستلا *Santiago di Compostella* قرار دارد . این آرامگاه  
در قرون وسطی از بزرگترین زیارتگاههای جهان مسیحیت بود و هنوز هم «مزار یعقوب» از زیارتگاههای  
درجه اول مسیحی است . افسانه‌های مذهبی قرون وسطی حاکی ازین بود که چون این حواری  
بمرد ، جسدش را در یک کشتی نهادند و آنرا در دریا رها کردند تا فرقی نشود ، ولی فرشته‌ای ناخدای  
کشتی شد و آنرا صحیح و سالم تا «گالیتسیا» رسانید و در آنجا این جسد را از کشتی بخشکی آوردند  
و دفن کردند . این مدفن بعدها فراموش شد و دیگر کسی از آرامگاه این حواری خبر نیافت ،  
تا سال ۸۰۰ میلادی که رؤیائی معجز آسا مقبره وی را بیکس از روحانیون نشان داد و  
از آن پس تابوت وی را بمحلی که اکنون مزار اوست بردند و ویرا حامی روحانی سراسر اسپانیا  
دانستند و مرقدهش زیارتگاه مسیحیان سراسر اروپا شد ، بطوریکه دست کم سالی یکصد هزار  
زائر بدانجا میرفتند و موقوفات او غنی ترین موقوفات مذهبی در اسپانیا شد .

۳- روح بطرس رسول *San Pietro* و روح یعقوب حواری (سن جاکومو) *San Giacomo* :

این شخص اخیر ( که نامش در ایتالیائی امروزی سن جاکوپو *San Iacopo* ، در فرانسه سن ژاک  
*Saint Jacques* ، در انگلیسی سنت جیمز *Saint James* است ) یکی از حواریون دوازده گانه  
عیسی و برادر «یوحنا یانجیلی» است که همراه با بطرس و پولس بزرگترین حواریون مسیح بشمار میرود .  
«یعقوب» در سال ۴۲ میلادی یعنی نه سال پس از عیسی ، در روز بیست و پنجم ژوئیه شهادت رسید ، و  
زیارتگاه او چنانکه در شرح بالا گفته شد ، در خاک اسپانیا است .

## بهشت

خویش را<sup>۱</sup> حمد گویان با استقبال دیگری شتافتند .  
ولی چون از تهنیت گوئی بیاسودند، *Coram me*<sup>۲</sup> خاموش  
بماندند، و فروغشان چندان بود که چهره‌ام را بزیر آورد<sup>۳</sup> .  
آنگاه « بئاتریچه » لبخند زنان گفت : « ای روح نام آور<sup>۴</sup> که  
گشاده دستی کلیسای بزرگ ما را بر صفحه کاغذ آوردی<sup>۵</sup> ،  
بانگ امیدرا در این مقام اعلیٰ طنین انداز کن<sup>۶</sup> ؛ زیرا تو خود میدانی  
که در هر بار که عیسی خویشان را با وضوح بیشتری بر آن سده تن بنمود،  
تو مظهر این امید بودی<sup>۷</sup> .»

- ۱- غذای معنوی خویش ، یعنی لذت دیدار خداوند را .
- ۲- دو کلمه لاتینی ، بمعنی «در برابر من» .
- ۳- یعنی : طاقت تحمل چنین فروغی را نیاوردم و نظر بیابین افکنم .
- ۴- *inclita vita* : دانه در چند جای دیگر این کتاب نیز ( صفحه ۱۱۰، بند ۳-  
صفحه ۱۶۴، بند ۱ ) «زندگی» را مرادف با «روح» آورده است .
- ۵- « کلیسای بزرگ ما » *nostra basilica* : در بار آسمانی ؛ «گشاده دستی» : بزرگواری  
و بخشندگی خداوند و ارواح بر کزبده او که در افلاک بسر می‌برند . این سخن چنانکه بئاتریس خود  
متذکر میشود ، از رساله یعقوب در انجیل نقل شده است (باب اول) : «... و اگر از شما کسی  
محتاج بحکمت باشد سؤال بکند از خدائیکه هر کس را بسخاوت عطا میکند و ملامت نمینماید،  
و باو داده خواهد شد . » و بند دیگری از همین باب : « هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل  
از بالاست و نازل میشود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست . » - در بعضی  
چاپها بجای «گشاده دستی» *larghezza* ، سرور *allegrezza* آورده شده ، ولی از سیاق مطلب  
سلم میشود که صورت اخیر صحیح نیست .
- ۶- اشاره بدانکه «یعقوب» در اینجا مظهر امید است و وظیفه اوست که این فضیلت را  
در آسمان مورد تجلیل جماعه ارواح بهشتی قرار دهد .
- ۷- یعنی : در تمام دفعاتی که عیسی جنبه الوهیت خویش را به تن از حواریون خود  
( پطرس و یوحنا و همین یعقوب ) بالاختصاص و آشکارتر از آنچه در مورد سایر حواریون کرده بود  
نشان داد ، تو در میان این سه تن مظهر امید بودی ( چنانکه پطرس مظهر ایمان و یوحنا مظهر  
احسان است ) . این اضافی بنا بر روایت انجیل سه بار روی داده است : یکی در مورد زنده شدن  
دختر یائرس *Glairo* ( انجیل لوقا ، باب هشتم ) ؛ « ناگاه مردی یائرس نام که رئیس کنیه  
بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و پنجم

« سر بردار، و آسوده خاطر باش، زیرا که هر آنچه از دنیای خاکی

بقیه از صفحه قبل

بود بیابهای عیسی افتاده و التماس نمود که بخانه او بیاید، زیرا که او را دختر یگانه قریب بدوازده ساله بود که مشرف بر موت بود... درین میان یکی از خانه رئیس کنیسه آمده بوی گفت دخترت مرد دیگر استاد را زحمت مده. چون عیسی این را شنید توجه نموده بوی گفت ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت. و چون داخل خانه شد جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پیدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید... پس دست دختر را گرفته سدازد و گفت ای دختر برخیز، و روح او برگشت و فوراً برخاست... پس ایشانرا فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

مورد دوم « تبدیل هیئت عیسی » *trasfigurazione* است که شرح آن در انجیل متی (باب هفدهم) و انجیل مرقس (باب نهم) و انجیل لوقا (باب نهم) آمده است، و روایت متی درین باره چنین حاکی است: « و بعد از شش روز عیسی پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته ایشانرا در خلوت بکوهی بلند برد. و در نظر ایشان هیئت او متبدل گشت و چهره اش چون خورشید درخشنده و جامه اش چون نور سفید گردید. که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده با او گفتگو میکردند. اما پطرس بیسی متوجه شده گفت که خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است، اگر بخواهی سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس. و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که اینست پس حیب من که از وی خوشنودم، او را بشنوید و چون شاگردان این را شنیدند بروی در افتاده بینهایت ترسان شدند. عیسی نزدیک آمده ایشانرا لمس نموده و گفت برخیزید و ترسان مباشید. و چشمان خود را گشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند. و چون ایشان از کوه بزیرو میآمدند عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد زنهار این رؤیا را بکسی باز نگویید.

مورد سوم دعای عیسی بر بالای کوه جتسمانی *Getsemani* است که از آن در انجیل متی (باب بیست و ششم) و انجیل مرقس (باب چهاردهم) سخن رفته است، و روایت متی درین باره چنین حاکی است: «... آنگاه عیسی با ایشان بموضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده بشاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم. و پطروس و دو پسر زبدی را (یعقوب و یوحنا) برداشته بینهایت غمگین و دردناک شد. پس بدیشان گفت نفس من از غایت الم مشرف بموت شده است. در اینجا مانده بامن بیدار باشید. پس قدری پیش رفته بروی در افتاد و دعا کرده گفت ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد ولیکن نه بخواهش من بلکه باراده تو، و نزد شاگردان خود آمده ایشانرا در خواب یافت و به پطرس گفت آیا همچنین نمیتوانستید یکساعت بامن بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید؟ روح راغب است لیکن جسم ناتوان. و بار دیگر رفته باز دعا نموده گفت ای پدر من اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد آنچه اراده تست بشود، و آمده باز ایشانرا در خواب یافت، زیرا که چشمان ایشان

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

بدین جهان علیامیآید، باید که با انوار ما پخته شود<sup>۱</sup>.  
این اطمینان خاطر از جانب آتش دومین<sup>۲</sup> بمن داده شد، لاجرم نظر  
بجانب آن کوههایی که سنگینیشان در ابتدا دیدگان مرا بزیرافکنده بود  
بالا بردم<sup>۳</sup>.

« اکنون<sup>۴</sup> که امپراتور ما با کرم لایزال خویش خواسته است که  
تو، پیش از آنکه مرده باشی، در نهانیترین تالار دربار او با خاصان این

بقیه از صفحه قبل

سنگین شده بود. پس ایشانرا ترك کرده رفت. دفعه سوم بهمان کلام دعا کرد. آنگاه تردشاگردان  
آمده بدیشان گفت: مابقی را بخواهید و استراحت کنید، الحال ساعت رسیده است که پسر انسان  
بدست گناهکاران تسلیم شود.

در این بند، در دو چاپ مونتو کمدی الهی یعنی چاپ «انجمن داتنه‌شناسی ایتالیا»  
و چاپ «مور-توین بی» در وجود یا عدم وجود علامت «ویرگول» در دنبال کلمه «میدانی» *tu sai*  
اختلاف نظر است. در این ترجمه متن «مور-توین بی» که مورد تأیید غالب محققین ایتالیایی  
است و ویرگول ندارد مرجح شمرده شده. در صورتیکه متن چاپ «انجمن داتنه‌شناسی ایتالیا»  
ملاحظه فرمایید، باید جمله را چنین ترجمه کرد: «این کار کارست، تو که هر چند بار... الخ».  
کلمه «وضوح» *chiarezza* نیز که در این بند بکار رفته و در چاپ «مور-توین بی» و  
غالب چاپهای ایتالیایی همین صورت را دارد، در چاپ «انجمن داتنه‌شناسی ایتالیا» *carezza*  
آمده، که در این صورت بجای «باوضوح بیشتری» معنی «بالطف و نوازش بیشتری» را میدهد.  
سه حواری مورد بحث، بنظر برخی از مفسرین مظاهر «حسنات ثلاثه» علم الهیند  
(برزخ، سرودهای ۱، ۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳).

- ۱ - یعنی: بتحمل فروغ الهی که در ارواح بهشتی منعکس است عادت کند.
- ۲ - روح «مقبوب»، که پس از روح «پطرس رسول» پیش روی داتنه آمده است.
- ۳ - کوههایی *monti*: اشاره به ارواح حواریون ثلاثه، که از فرط عظمت در میان  
ارواح دیگر حکم کوههایی را دارند. اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی،  
مزمور هشتاد و هفتم): «... اساس خداوند در کوههای مقدس است». و همان کتاب (مزمور  
صد و بیست و یکم): «... چشمان خود را بسوی کوهها برمی افرازم که از آنجا امانت من میآید.  
امانت من از جانب خداوند است».
- ۴ - روح «مقبوب» است که خطاب بداتنه سخن میگوید.

## سرود بیست و پنجم

در گاه روبرو شوی<sup>۱</sup> ،

تاپس از دیدار حقیقت ، امید را که دردنیای خاکی<sup>۲</sup> منشاء عشق  
بنکوئی است درد خوش و درد دیگران افزون توانی کرد ،  
بمن بگو که امید<sup>۳</sup> چیست؛ و بگوی که این نهال چسان در مزرع  
روح تو گل بر می آورد ، و بگو که از کجا بسوی تو می آید؟<sup>۴</sup> چنین بود  
سخنی که فروغ دومین دردنبال کلام خویش گفت<sup>۵</sup> .

و بانوی پارسائی<sup>۶</sup> که بال و پر مرا<sup>۷</sup> در پرواز بچنین بلندائی یاری  
داده بود ، در پاسخ کوئی بر من پیشی جست و گفت :  
« کلیسای مبارز را پسری نیست که امیدی بیش از ویش درد باشد، و  
این خود در آن خورشیدی که بر جمع ما نور میافشاند مکتوب است<sup>۸</sup> ؛

۱ - «امپراتورما»: خدا (دوزخ، سرود اول، صفحه ۸۲ بند ۱ - بهشت ، سرود دوازدهم، صفحه ۱۲۸ بند آخر) - «پنهانی ترین تالار دربار او»: آنجا که مرکز تجمع محرم ترین ارواح بهشتی است ، اشاره به آسمان که تالار مخصوص خداوند در جهان آفرینش است . - « بزرگان دربار او»، در اصل suoi conti : کنت های او .

۲ - laggiù : دردنیای سفلی . - «بعقوب» نیز در اینجا مأموریت معنوی داته را در تدوین «کمدی الهی» بدو تذکر میدهد .

۳ - در متن فقط صورت ضمیر ella آمده .

۴ - باین سئوالات ، «بعقوب» جلسه امتحانی داته را افتتاح میکند ، ولی طرز امتحان وی با بطروس فرق دارد ، زیرا که بطروس این سئوالات را جدا جدا دردنبال هم طرح کرده بود (سرود پیش) و بعقوب در اینجا هر سه را با هم مطرح میکند .

۵ - در اصل ، quella pia : آن پارسا (باضمیر مؤنث) : بانتریس .

۶ - در اصل ، پرهای بالهای مرا .

۷ - کلیسای مبارز la chiesa militante : کلیسای زمینی که با شهوات و معاصی و خطایای بشری مبارزه میکند . - «پسری»: داته . - «آن خورشیدی»: خدا . - «مکتوب است»، یعنی : چنانکه خواست خداست و تو این را بانگریستن بفروغ الهی میتوانی دید .

لاجرم اورا فیض آن ارزانی شد که از مصر باورشلیم آید<sup>۱</sup> تادیدنیها را ببیند، و پیش از آن چنین شود که دوران پیکارش بسر رسیده باشد<sup>۲</sup>.  
 اما درباره آن دو نکته دیگر که از وی پرسیدی، و نه از آنرو چنین کردی که پاسخ اورا دریابی<sup>۳</sup>، بلکه تاوی روشن کند که این فضیلت ترا تا بچه حد پسند خاطر است،  
 پاسخگوئی را بخودش وا میگذارم، زیرا که چنین پاسخی برایش دشوار نیست ووی را ازین بابت حق خودستائی نخواهد بود<sup>۴</sup>؛ لاجرم او خود جواب دهد، و برکت الهی درین راه یاورش باد!  
 همچو آن شاگردی که در محضر استاد درباره آنچه نیکو فرا گرفته است بی تأمل و با طیب خاطر سخن میگوید تا ارزش خویش را نشان داده باشد،  
 گفتم: «امید، انتظار متیقن جلال مستقبل است که از برکت الهی و از استحقاق قبلی ما حاصل میشود».

۱ - مصر Egitto، محل اسارت عبرانیان در دوران پیش از موسی که در اینجا بمفهوم تبیدگاه و مرکز اسارت ارواح آسمانی در دوران زندگی زمینی ایشان بکار رفته است ( رجوع شود به برزخ، سرود دوم، صفحه ۱۵۹۷، بند ۱). - اورشالیم Jerusalem، مرکز آئین یهود و مسیح و شهر مقدس خداوند، که در اینجا بمفهوم آسمان و قلمرو خاص خداوند را دارد.  
 ۲ - یعنی خداوند چنین اراده فرمود که این شخص (داته) پیش از آنکه دوران زندگی زمینی ( دوره پیکارش ) بسر رسیده باشد، از زمین با آسمان آید.  
 ۳ - ... زیرا که تو خود با خدای بینی خویش برین پاسخ وقوف داری.  
 ۴ - اشاره بدو سؤال اول و سوم یعقوب، که پاسخ آنها برای داته دشوار نیست، در صورتیکه پاسخ گفتن بسؤال دوم از جانب خود او ممکن است حمل به لافزونی یا غروروی شود، و ازین رو این سؤال را بآنریس جواب گفته است.

۵ - این پاسخ داته، تقریباً ترجمه تحت اللفظی یکی از گفتههای پیترو لومباردو Pietro Lombardo فقیه و عالم بزرگ مسیحی است که قبلاً درین کتاب ذکرش رفته است ( صفحه ۱۲۵۹، شرح ۲ ). این فقیه در جلد سوم از مجلدات چهارگانه کتاب معروفش که حکم

## سرود بیست و پنجم

این فروغ از اختران بسیار بمن میرسد<sup>۱</sup>، اما نخستین بار کسی آنرا بردلم بتافت که نغمه سرای والای راهبر والا بود<sup>۲</sup>.

وی در سرود مقدس خود گفت: *Sperino in te, color che* :  
'*sanno il nome tuo*<sup>۳</sup> و آنکس که ایمانی همچو ایمان منش باشد، چگونه این نام را نتواند شناخت؟<sup>۴</sup>

تو در رساله خویش همراه با قطره های حقیقت او، قطره های دیگری از حقیقت درکامم بریختی<sup>۵</sup>، چندانکه از این بابت سرشار آمدم

بقیه از صفحه قبل

و فتاوی: *Sententiarum* نام دارد امید را بزربان لائینی چنین تفسیر میکند *Spes est certa expectatio futurae beatitudinis, veniens ex Dei gratia et ex meritis praecedentibus*.

( امید انتظار آمیخته باطمینان سعادت روحانی آینده است که از برکت الهی و استحقاقهای پیشین حاصل میشود ) . - مفهوم این بند اینست که : « امید عبارت است از انتظار آمرزش حتمی روح و سعادت پس از مرگ، و این اطمینان از یکطرف برکت و بخشش الهی، و از طرف دیگر به حسنات و نیکوکارهای شخصی که آدمی را شایسته آمرزش میکند، تکیه دارد .

۱ - اشاره بنویسندگان کتب مختلف تورات و انجیل، که فروغ معنوی راه داته بوده و بدو امید بخشیده اند . این تشبیه دنباله تشبیه قلبی امید بروشنائی است .

۲ - نغمه سرای والای راهبر والا *sommo cantor del Sommo Duce* : داود پیمبر،

نغمه سرای خداوند در «زبور داود» (رجوع شود بسرود بیستم این کتاب، ۱۴۱۰، بند ۳ و شرح ۳)

۳ - جمله ایتالیائی بمعنی : « امید آنکه نام ترا میشناسند، در توباد ! » این عین بندی از مزامیر داود (مزمور نهم) است که درنجا نقل شده است : « و آنایکه نام ترا میشناسند بر تو توکل خواهند داشت » .

۴ - یعنی امید زائیده ایمان است، و کسی که ایمانش باستواری ایمان من باشد ( رجوع شود بسرود پیش، آزمایش ایمان داته از طرف پطروس ) چگونه ممکنست با امید آشنا باشد ؟

۵ - یعنی : تو در رساله ( *epistola* ) خود ( انجیل، رساله یعقوب )، سخنان داود نبی را تأیید کردی و مرا با امید آشنائی بیشتری دادی . - باید تذکر داد که در رساله یعقوب هیچجا اختصاصاً نامی از امید برده نشده، اما مضمون آن بطور کلی آمیخته باحسن امید و اعتماد قلبی بخداوند و بخشایش اوست، بطوریکه در خواننده مسیحی ایجاد امیدواری میکند. چند جمله ای

بقیه در صفحه بعد



و اکنون منم که باران شما را بردیگر کسان میبارانم<sup>۱</sup> .  
 چون سخن میگفتم ، در دل این شراره بکرات و بنا گهان شعلدای  
 همانند برقی لامع بتموج درمیآمد<sup>۲</sup> ؛  
 و هنگامیکه سخن پیاپیان بردم ، این شعله چنین گفت : «عشقی که هنوز  
 بخاطر آن فضیلت که تا بهنگام کسب افتخار و تا بوقت بیرون رفتنم از میدان  
 پیکار بدنالم آمد ، مرا در آتش خویش میگذارد<sup>۳</sup> ،  
 خواهان آنست که باری دگر درباره آن باتو که از این بابت شادکام

بقیه از صفحه قبل

از این رساله که احتمالاً اشاره داتنه بدانهاست چنین است : ( باب اول ) «... خوشا بحال کسی که  
 متحمل تجربه شود ، زیرا که چون آزموده شد آن تاج حیاتی را که خداوند بمحبان خود وعده  
 فرموده است خواهد یافت . » - (باب دوم) : «... ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران  
 این جهان را برنگزیده است تا دولتینند در ایمان و وارث آن ملکوتی که بمحبان خود وعده فرموده  
 است بشوند ؟ » - (باب چهارم) : « و بخدا تقرب جوئید تا شما نزدیکی نماید . دستهای خود را  
 طاهر سازید ای گناهکاران ، و دل‌های خود را پاک کنید ای دودلان . »

۱ - یعنی: آن حقایقی را که از شما آموختم ، اکنون بدیگر کسان میآموزم .

۲ - روح «مقبوب» حواری که در درون فروغ است ، در اینجا به برقی تشبیه شده که  
 در دل ابری جای داشته باشد ، و گاه بگاہ با لعمان ناگهانی خود شوق و حرارت خویش را نشان  
 دهد . اشاره بدانکه یعقوب از سخنان داتنه خشنود شده است و جایجا با افزونی درخشش خود  
 این خرسندی را ابراز میدارد .

۳ - «آن فضیلتی که... ایمان - تا بهنگام افتخار»: تا بوقت شهادت ؛ طبق روایات  
 مسیحی این حواری در سال ۴۲ میلادی بفرمان Herod Agrippa بقتل رسید ؛ از شهادت در  
 اینجا بصورت palma یاد شده که معنی «نخل» میدهد و اشاره بشاخه درخت خرما است که بعلامت  
 افتخار بر سر پیروزمندان مینهادند . - « تا بوقت بیرون رفتنم از میدان بامن همراه بود » : ایمان  
 و امیدی که تا بهنگام مرگ داشتم ؛ اشاره بدانکه پس از مرگ دیگر موردی برای ایمان و امید نمیمانند  
 و این دو فضیلت فقط در دوران زندگی ضرورند تا آدمی را شایسته آموزش کنند . - « بدنالم آمد »  
 mi segue : این تعبیر طوری است که گوئی از آدمی زنده سخن میرود ، یعنی «ایمان» برای  
 یعقوب ، همانند زوجهائی شمرده شده است ، چنانکه در مورد «سن فرانچسکو» و «فرنیز همین» تعبیر  
 بکار رفته است ( صفحه ۱۲۷۲ ، شرح ۲ ) .

## سرود بیست و پنجم

میشوی سخن گویم<sup>۱</sup>؛ لاجرم مرا بس خوشاننداست که آنچه را که امید بدانت نوید میدهد بر من عرضه داری<sup>۲</sup>.  
ومن گفتم: «مصحف عهد جدید و قدیم، کمال مطلوب آن ارواحی را که خدایشان بدوستی خویش برگزیده است معلوم میدارند، و این هدف بمن مینماید که کدامین نوید در امید نهفته است<sup>۳</sup>.  
اشعیاء میگوید که هر يك از این ارواح در سرزمین خود جامه‌ای دوگانه برتن خواهد کرد<sup>۴</sup>، و سرزمین او همین زندگانی دلپذیر است<sup>۵</sup>.

۱ - سخن گویم: ch'io respiri (که نفس بکشم) : تمبیر از «سن تاسودا کوننو» گرفته شده: «سخن گفتن نفس روح است».  
۲ - دنباله «سؤالات امتحانی» بمقوب: اکنون باید دانه شرح دهد که امید معنوی او بچه چیز است.

۳ - «مصحف عهد جدید و قدیم» le nuove e le scritture antiche: تورات وانجیل؛ بعداً به بندی از تورات (کتاب اشعیاء) و بندی از انجیل بسوحنای اشاره میشود. - «ارواحی که خداوند بدوستی خود برگزیده است»: ارواح آمرزیدگان؛ نقل از انجیل (رساله بمقوب، باب دوم): «... و آن نوشته تمام گشت که میگوید ابراهیم بخدا ایمان آورد و برای او بدالت محسوب گردید و دوست خدا نامیده شد». - «نویدی که در امید نهفته است»: وعده‌ای که در امید مستتر است: وعده رستگاری جاوید.

درباره این بند از قدیم میان مفسرین اختلاف نظر بوده و این اختلاف بسته بطرز نقطه گذاری سه مصرع آن است. در بعضی از نسخ، منجمله چاپ معروف «انجمن دانش‌شناسی ایتالیا»، نقطه‌ای که علامت ختم جمله است در آخر بند گذاشته شده و این همان صورتی است که در اینجا ملاک ترجمه قرار گرفته است. - در بعضی دیگر از نسخ، منجمله چاپ «موز-توین بی» این نقطه در آخر مصرع دوم گذاشته شده، و مصرع سوم با علامت «ویرگول» به بند بعد مربوط شده است، درین صورت باید قسمت آخر بند را چنین معنی کرد: «و این هدف». نوید نهفته در امید را بمن می‌نماید، آنجا که اشعیاء می‌گوید که... - بلكطر سوم نقطه گذاری نیز در بعضی چاپهای دیگر دیده میشود که در آن مصرع دوم چنین است: pongono il segno, ed esso. و مفهوم آن با تمبیر اخیر نزدیکتر است.

۴ - نقل از کتاب اشعیاء نبی در تورات (باب شصت و یکم اشعیاء): «... بموض خجالت نصیب مضاعف خواهند یافت، و بموض رسوائی از نصیب خود سرور خواهند شد. بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود». - «جامه‌ای مضاعف»: سعادت روح و جسم.

۵ - زندگانی ارواح بهشتی در آسمان. اشاره بکلمه «زمین خود» در گفته اشعیاء.

## بهشت

و برادر تو ، در آنجا که از جامه‌های سپید سخن می‌گوید ، این مکاشفه را بسیار واضحتر ازین بر ما بیان میکند<sup>۱</sup> .

و چون سخن پیاپیان رساندم ، نخست بر بالای سرما بانك *Sperent in te* برخاست<sup>۲</sup> ، که پایکوبان آسمانی<sup>۳</sup> جملگی پاسخش گفتند ؛ پس آنگاه در میان آنان فروغی چنان تابان بدرخشید که اگر سرطان را بلوری چنین تابنده بود زمستان را ماهی تمام ، روزی میشد<sup>۴</sup> .

۱ - برادر تو : یوحنا ی رسول ، برادر یعقوب حواری (رجوع شود صفحه ۳۵۷، شرح ۰۳) اشاره بسخن یوحنا در انجیل ( مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم ) : « ... و بعد ازین دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچکس ایشانرا نتواند شمرد از هرامت و قبيله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره بجامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل بدست گرفته ایستاده‌اند و با آواز بلند ندا کرده می‌گویند: نجات ، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره راست . » اشاره بآرواح آمرزیدگان که بجامه سپید رنگاری در برابر مسیح حضور یافته‌اند . . . - « مکاشفه » *revelazione* (بایتالیائی کنونی  *rivelazione* ) : اشاره بدانکه وقوف بر چنین اموری که مربوط بدنای دیگر است از دانش بشری ساخته نیست و باید که این حقایق بصورت « مکاشفه » از طرف کسانی که خداوند بدانان امکان چنین دیداری را داده است بجهانیان عرضه شوند .

۲ - کلمه لاتینی ، بمعنی « امید بر تو بدارند » . این قسمت اول از همان جمله است که در چند بند پیش ، نقل از مزمور هفتم داور ، بصورت ایتالیائی آن آورده شده بود ( رجوع شود صفحه ۱۴۸۹ شرح ۳ ) . اصل لاتینی آن ، که کلمات اولش در اینجا نقل شده چنین است :

*Sperent in te qui noverunt nomen tuum*

۳ - *tutte le carole* - جمله پایکوبیها ، اشاره بسایر ارواح بهشتی این فلک . داته توضیح نمیدهد که خواننده این سرود که سایر ارباب آنرا تکرار کرده‌اند کیست ، ولی از سیاق عبارت مستفاد میشود که اشاره او بروح « یوحنا ی رسول » است که در اینجا پای بمیدان می‌نهد .

۴ - مفهوم این « معمای نجومی » ، چنانکه « انجیلی » داته‌شناس ایتالیائی و عالم معاصر علم هیئت ، در جلد هفتم « انجمن داته‌شناسی ایتالیا » شرح میدهد و بقول خود او « پیچیدگی خاص داته‌های » دارد ، چنین است : در ماه اول زمستان (دی‌ماه) که خورشید در برج جدی است ، برج سرطان (  *il Cancro* ) در منطقه البروج درست در نقطه مقابل آن قرار دارد ، بطوریکه ستارگان این برج با غروب خورشید در آسمان نمودار میشوند ، و با طلوع آن غروب میکنند ، و بدین ترتیب در همه شب‌انروز با خورشید در آسمان هویدا است و با مجموعه ستارگان سرطان ، بطوریکه اگر مجموعه سرطان نیز اختری بفرزندگی خورشید داشت ، در تمام طول ماه جدی

بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و پنجم

همچو آن دوشیزه‌ای که سرمست از جای برخیزد و براه افتد و پای  
در جرگه پایکوبان نهد تا نوعروس را تجلیل کرده باشد، و نه آنکه از روی  
خودستائی چنین کند،

این فروغ تابنده را دیدم که بجانب آن دو فروغ دیگر آمد،  
که در قوسی حلقه‌وار ساز کرده بودند و با آن تندی که در خور عشق سوزانشان  
بود پای می‌گرفتند.

فروغ تابان درین سرود خوانی و پایکوبی شرکت جست، و بانوی  
من نوعروس وار بیحرکت و خاموش بر آنان نظر دوخت<sup>۱</sup>.

« این همان کس است که برسینهٔ مرغ ماهیخوار ما بخفت<sup>۲</sup>، و

بقیه از صفحه قبل

(دی) کرهٔ زمین روز و شب روشن بود و ماه دی صورت یکروز یکماهه در می‌آمد. - اشاره  
بچنین معنائی، با این سادگی که دانه درز کر آن بکار برده، حاکی از احاطهٔ شاعر بر مسائل  
نجومی است، و ضمناً نیز نشان می‌دهد که وی علاقهٔ «شیطنت‌آمیزی» بگنج کردن خوانندهٔ خود  
دارد. - «فروغی چنان تابان»: فروغی که بقول دانه بانایش خورشید برابر بود؛ اشاره بروح «بوخنا»  
که درین لحظه نمودار شده است. - «چنین بلوری» *tal cristallo*: چنین آینه‌ای که نور خورشید  
را (در اینجا اشاره است بفروغ الهی) منعکس میکند.

۱ - «بانوی من»: بئاتریس. تشبیه بئاتریس بعروس دنبالهٔ مطلب دوبندیش در تشبیه این  
بزم آسمانی بمجلس عروسی و تشبیه ارواح پطرس و یعقوب و سوحنا بدوشیزه‌ایست که برای تجلیل  
عروس وادای احترام نسبت بدو برقص می‌پردازد. در اینجا بئاتریس آن عروسی شمرده شده که این  
پایکوبی بخاطر او صورت می‌گیرد، و مفهوم تمثیلی این گفته اینست که روح سه‌جواری که مظهر  
حسنات ثلاثهٔ علم الهی یعنی ایمان و امید و احسانند، بر گرد بئاتریس که مظهر حقیقت الهی متجلی  
از راه مذهب است می‌گردند، زیرا که ایمان و امید و احسان طرق سه‌گانه‌ای هستند که بحقیقت  
منتهی میشوند. قبلاً نظیر همین صحنه بصورت رقص فرشتگان سه‌گانه بر گرد گردونهٔ مقدس حامل  
بئاتریس توصیف شده است (برزخ، سرود سی و یکم، صفحهٔ ۹۸۲ بند ۳).

۲ - مرغ ماهیخوار ما *il nostro pellicano*: مسیح. این تشبیه در قرون وسطی  
بسیار رایج بود، و اساس آن این عقیده بود که مرغ ماهیخوار جو جگانش را از گوشت بدن خویش  
غذا میدهد و حتی در صورتی که مار یکی از آنها را بگردد، خون تن خود را بدو میدهد و از نو  
بقیه در صفحهٔ بعد

از بالای صلیب بوظیفه مهم خود گماشته شد<sup>۱</sup> .  
 بانوی من چنین گفت ؛ ولی این سخنکوئی از آن بازش نداشت که  
 چه پیش از گفتار خود و چه بعد از آن بادقت نگران باشد .  
 همچو آنکس که دیده بخورشید میدوزد و میکوشد تا مگر اندکی  
 از گرفتگی آنرا بچشم ببیند ، اما در تلاش چنین دیداری از بینائی باز  
 میماند<sup>۲</sup> ،  
 من نیز در برابر این آتش آخرین چنین شدم ، تا آندم که گفته شد :  
 « برای چه خویش را در تلاش دیدار چیزی که درینجایش توانی یافت آزار  
 میدهی<sup>۳</sup> ؟ »

بقیه از صفحه قبل

زندماش میکنند . این عقیده در ادبیات و هنر های زیبای مغرب زمین منبع الهام بسیاری از  
 هنرمندان و شعرا بوده است ، و تشبیه مسیح بدین مرغ ازین رو است که مسیح نیز باخون وهستی  
 خود گناهان افراد بشر را که زادگان او بودند خریداری کرد و آنها را از نو زنده گی<sup>۴</sup> یعنی رستگاری  
 روح بخشید .

« آنکس که بر سینه مرغ ماهیخوار ما بخت<sup>۵</sup> : یوحنا ؛ نقل از انجیل یوحنا ( باب  
 سیزدهم) : «... و یکی از شاگردان او بود که سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبت مینمود.»  
 و ( انجیل یوحنا ، باب بیست و یکم ) : «... پطرس ملتفت شده آن شاگردیکه عیسی او را محبت  
 می نمود دید که از عقب می آید ، و همان بود که بر سینه وی وقت نشاء تکیه میزد . »

۱ - عیسی از فرط علاقه به یوحنا ، بهنگام سرک خویش از مادرش خواست که  
 بعد از آن او را بچشم پرش نگاه کند ( انجیل یوحنا ، باب نوزدهم ) : «... و پای صلیب عیسی  
 مادر او و خواهر مادرش و مریم مجدلیه ایستاده بودند . چون عیسی مادر خود را با آن شاگردیکه  
 دوست میداشت ایستاده دید بمادر خود گفت : ای زن ، اینک پسر تو . و آن شاگرد گفت اینک مادر تو .  
 و در همان ساعت آن شاگرد او را بپای خود برد . »

۲ - اشاره بکسی که از روی گفته منجمین در انتظار کسوف است و در لحظه ای که باید  
 این کسوف آغاز شود بادقت بقرص خورشید مینگرد ، اما پیش از آنکه گرفتن خورشید را دیده باشد تابش  
 خورشید دیدماش را خیره میکند و از دیدار باز میدارد .

۳ - این سخن توسط «یوحنا» گفته میشود ، و مفهوم آن ، باتوجه به بند بعد ، اینست  
 که دانه با این دقت فراوان میکوشد تا مگر جسم خاکی یوحنا را در درون این فروغ ببیند ، و  
 بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و پنجم

کالبدمن در جهان خاکی بخاک پیوسته‌است، و همراه با کالبدهای دیگر  
همچنان در آنجا خواهد ماند تا آنکه شمارهٔ ما با آن رقمی که مشیت ازلی  
خواسته است برابر آید<sup>۱</sup>.

تنهاد و فروغ بودند که در درون جامه‌های خویش پای بصومعهٔ سعادت  
جاوید نهادند، و تو این را در دنیای شما بکسان خبر خواهی داد<sup>۲</sup>.

بقیه از صفحهٔ قبل

یوحنا بدو توضیح میدهد که قالب زمینی او در روی زمین مانده و خاک شده است. اشارهٔ داتِه  
بیک افسانهٔ مذهبی است که در قرون وسطی بسیار رایج بود، و حکایت از آن میکرد که یوحنا نیز  
مانند عیسی و مریم با قالب جسمانی خود با آسمان رفته است. چنانکه دیده میشود داتِه در اینجا  
علیه این عقیده برخاسته است و خلاف آنرا از جاب خود یوحنا تأیید میکند.

این عقیده که از همان قرون اول مسیحیت رواج داشت از تفسیر خطای بندگی از انجیل  
یوحنا ناشی شده بود (باب بیست و یکم): «... پس چون پطرس او (یوحنا) را دید بیسی گفت  
ای خداوند! او چه شود؟ عیسی بدو گفت: اگر بخواهم که او بماند تا بلزآیم ترا چه؟ نواز عقب  
من بیا. پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد.»

۱ - یعنی: جسم من همچنان از روح جدا خواهد ماند تا وقتی که تعداد ارواح  
بهشتی بدان رقم که خداوند مقدر فرموده است برسد، بمبارت دیگر تا اوتیکه روز رستاخیز  
فرا رسد. از انجیل (مکاشفهٔ یوحنا ی رسول، باب ششم): «... دیدم نفوس آفانی را که  
برای کلام خدا و شهادتیکه داشتند کشته شده بودند، که با آواز بلند صدا کرده می‌گفتند ای  
خداوند قدوس و حق تابکی اصفای نمی‌نمائی و انتقام خون ما را نمی‌گشی. و بهر یکی از ایشان جامهٔ  
سفید داده شد و ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته  
خواهند شد تمام شود.»

۲ - اشارهٔ بیسی و مریم، که طبق احادیث مسیحی با قالب زمینی خود با آسمان رفتند.  
«پاتر» در کتاب معروف خود «زندگانی مقدسین مسیحی» درین باره چنین می‌نویسد: «از قدیم  
عقیدهٔ پارسایان مسیحی بر این بود که خداوند تن خاکی مریم را که روح وی بر آن نازل شده  
و وجود خاکی عیسی را پدید آورده بود اندکی پس از مرگ وی برداشت و با آسمان برد، و این  
امتیاز پیش از روز رستاخیز شامل حال «مریم عنزاه» شد. این عقیده در مغرب از طرف  
«سن‌گر گواردونور» روحانی و مقدس بزرگ فرانسوی در قرن ششم، و در مشرق از طرف «آندرتاس»  
گرتی، علامه و فقیه یونانی در قرن هفتم مورد تأیید قرار گرفت... درجهٔ احترام و ستایشی که  
روحانیون بزرگ مسیحی بدین «پارساترین و مقدس‌ترین و پاک‌ترین جملهٔ آفریدگان» نشان میدادند  
چنان بود که «سنت ایفانیوس» اعلام داشت که اصولاً هیچ دلبلی بر مرگ مریم عنزاه در دست  
بقیه در صفحهٔ بعد

---

## بهشت

---

بدین سخن ، حلقه آتشین از حرکت بایستاد و نوای خوشی که از این دمه‌های سه گانه<sup>۱</sup> بر می‌آمد خاموش شد ،

و این بهمان سان شد که پارو هائی که امواج را میشکافند برای احتراز از خستگی و خطر جملگی باصفیری بر جای خویش آرام گیرند<sup>۲</sup> .

شگفتا که دستخوش چه حیرتی شدم ، آنوقت که برگشتم تا « بئاتریچه » را ببینم ، و او را ندیدم<sup>۳</sup> ،

هر چند که همچنان در کنار او و در دنیای نیکان جای داشتم !

---

### بقیه از صفحه قبل

نیست ، و در هیچ‌جا نیز بچنین امری اشاره نشده است ، و ممکن است وی همچنان زنده با آسمان بالا برده شده باشد تا حیات جاودان را در آنجا ادامه دهد . « . - « باجامه‌های خویش » با قالب خاکی خود . - « صومه سعادت جاوید » beato chiostro : عرش‌اعلی . - « دنیای شما » : زمین . یوحنا بدانته امر میدهد که چون بروی زمین برگردد ، مردمان را برین حقیقت آگاه کند .

۱ - trino spiro : سه سرودخوان آسمانی : پطرس ، یعقوب ، یوحنا .

۲ - باصفیر ناخدای کشتی . اشاره بدینکه ارواح بهشتی دست از رقص و آواز برداشته‌اند ، تا یوحنا آغاز سخن کند .

۳ - اشاره بخیرگی دانه است که از نگرستن بفروغ یوحنا نتیجه شده و قدرت بینائی را بطور موقت از او ستانده است .

# سرود بیت هشتم

## آسمان هشتم : فلك ثواب

### یوحنا ، مظهر احسان

این سرود نیز در فلك ثواب میگذرد، و در آن داته برای سومین بار از لحاظ ایمان خویش مورد آزمایش قرار میگیرد . منتها این مرتبه موضوع امتحان سومین پایه دین یعنی احسان است و ممتحن حواری بزرگ عیسی «یوحنا رسول» است که از بزرگان طراز اول دین مسیح بشمار میرود . - «یوحنا» نویسنده یکی از انجیل‌های چهارگانه و دورساله و کتاب معروف «مکاشفه یوحنا رسول» است و در وهنم رفته قسمت مهمی از انجیل نوشته اوست .

پطرس و یعقوب و یوحنا ، سه حواری بزرگ مسیح که عیسی بروایت انجیل سه بار در قالب الوهیت خود بر آنان متجلی شد ، در اینجا مظاهر « حسنات ثلاثه در علم الهی» یعنی ایمان و امید و احسانند ، و در هرورد همین مسئله آخرین است که داته از طرف یوحنا مورد امتحان قرار میگیرد و مثل دو آزمایش پیشین ازین امتحان سربلند بیرون میآید . هر یک از سئوالها و جوابها و آنچه روی میدهد دارای مفهوم خاص فلسفی یا مذهبی و بسا تمثیلی است که در جای خود در حواشی درباره آنها شرح لازم داده شده است .

در قسمت آخر سرود روح تازه‌ای هویدا میشود که دیدارش برای داته بسیار جالب است . این روح ، روح آدم ابوالبشر ، نیای بزرگ نوع انسان است ، و آدم برای داته توضیح میدهد که چرا از بهشت رانده شد و این واقعه در چه وقت اتفاق افتاد . گفته‌های آدم ساده تر است و کمتر از سخنان یوحنا عمق دارد ، زیرا آدم از لحاظ سادگی که خاص اولین بشری است که خدا بیافرید ، بایوحنا که وارث ایمان مسیحی و علوم و فلسفه و تمدن چند هزارساله بشر است فرق دارد . همچنانکه میان سرودهای ششم دوزخ و برزخ و بهشت ، از نظر آنکه اولی مربوط بفلورانس و دومی مربوط بایتالیا و سومی مربوط به امپراتوری روم است ارتباطی مسلم وجود دارد ، بعقیده برخی از داته شناسان بین سرود های بیست و ششم این سه کتاب نیز چنین ارتباطی هست ، بدین ترتیب که در این سه مورد ، وی با سه روحی که خیلی بدیدارشان علاقمند بوده و هر سه ، هر یک بنحوی ، در درون آتش سرمیبرند گفتگو میکند : این سه روح عبارتند از: اولیس، گویدو گونیتیلی و آدم ، که اولی بصورتی دوزخی و سومی بصورتی بهشتی در آتش محصورند، و دومی دوران کفاره برزخی خویش را در این آتش میگذراند .



## سرود بیست و ششم

چون بینائی از دست رفته میاندم و در تردید بودم<sup>۱</sup>، از فروغ  
خیره کننده‌ای که این بینائی را از من ستانده بود صدائی برآمد که بسوی  
خویشم خواند؛

و این صدا میگفت: «تابهنگام بازستاندن آن بینشی که در آتش  
منش بسوزاندی، بجاست که بامن سخن گوئی تا مگر چنین زیانی را جبران  
کرده باشی<sup>۲</sup>».

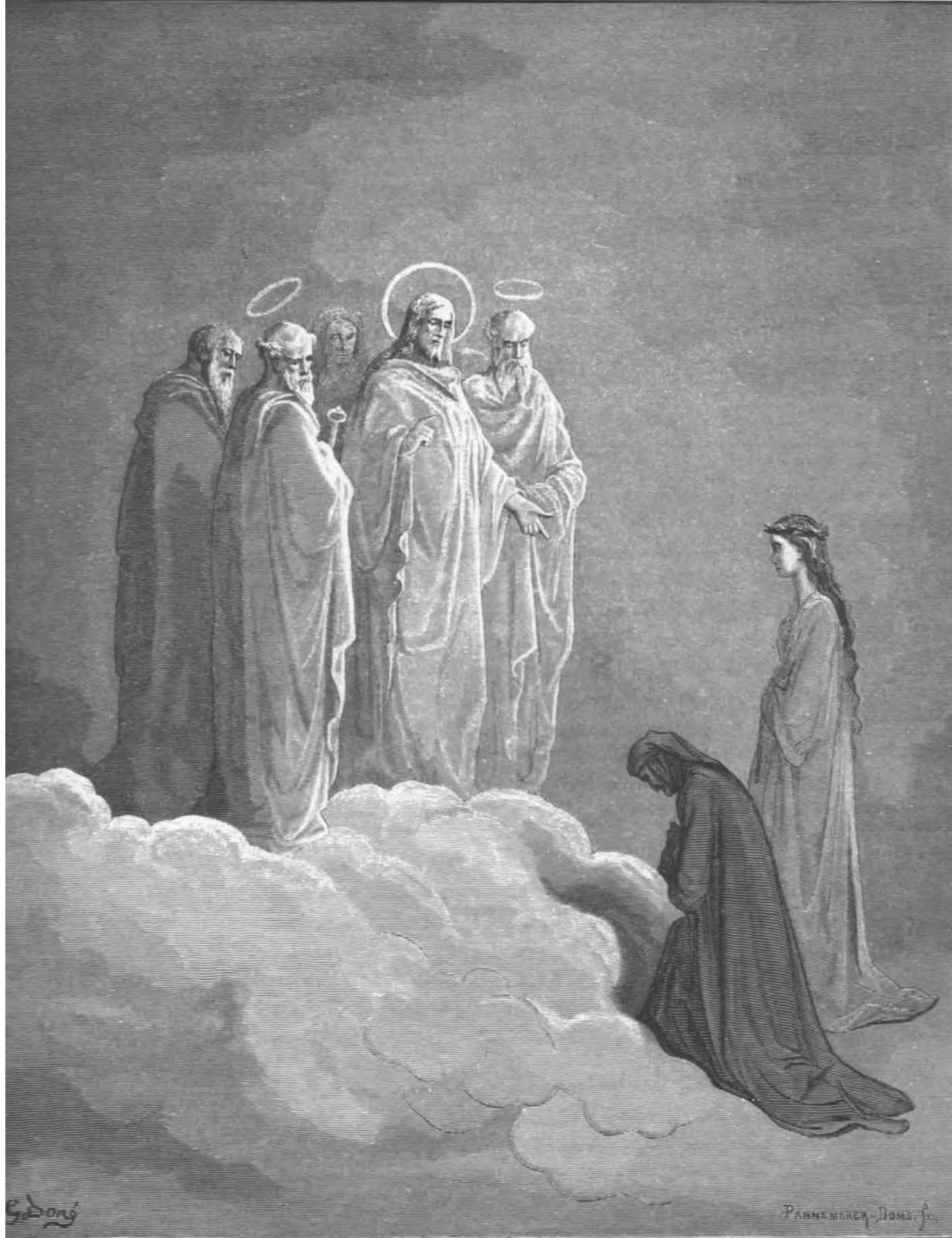
لاجرم سخن آغاز کن، و بگویی که روح ترا چه مطلوبی است؟ و  
خاطر آسوده دار که نیروی بینائیت خلل یافته اما نمرده است،  
زیرا که بانوئی که ترا در این سرزمین الهی دلیل راه است آن نیروئی  
را که در دست «حنانیا» بود در نگاه خویش دارد<sup>۳</sup>».

---

۱- یعنی: میدانستم که باید این بینائی را بچه حمل کنم.

۲- یعنی: از فرط نگرستن بفروغ من قدرت دیدار را از دست داده‌ای، و نا ماز یافتن  
این بینائی بهتر است گوش بسنخانی من دهی تا از فیض محروم نمانده باشی.

۳- بنا بر روایت انجیل، «حنانیا» مردی از اهالی شام بود که خداوند بدستهای او قدرت  
پیدا کردن پولس رسول را که کور شده بود عطا کرد. پولس در آن زمان از بزرگان دین یهود بود و  
سخت با عیسی و آئین او مخالفت میورزید. وی در سفری که بعد از شهادت عیسی و بمطوّر آزدن پیروان  
او بجانب دمشق میکرد، در راه نور عیسی را که از آسمان نازل شده بود بدید و از تابش این فروغ بینائی  
را از دست بداد. بقیه این ماجرا در انجیل چنین آمده است (کتاب اعمال رسولان، باب نهم):  
«... پس سولس از زمین برخاسته چون چشمان خود را گشود هیچکس را ندید و دستش را گرفته  
او را بدمشق بردند. و سه روز نایینا بود. چیزی نخورد و نیاشامید. و در دمشق شاگردی حنانیا  
نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت: ای حنانیا، عرض کرد خداوندنا لیک. خداوند ویرا گفت



خلطر آسوده داز که نیروی بینائیت ، با آنکه خلل یافته از میان نرفته است ( صفحه ۱۴۹۸ )

## سرود بیست و ششم

گفتم: «کاش که ویرا دیر یازود هوای درمان این دیدگانی در،  
سر آید که او خود همراه با آتشی که همارهام میسوزا ند ازراه آنها پای  
در دلم نهاد».

خیری که رضای این دربار از آن میآید، «آلفا» و «اومگا» همه آن  
نوشته ایست که عشق با صدائی گاه آهسته تر و گاه بلندتر بر من فرو میخواند.<sup>۲</sup>

بقیه از صفحه ۱۴۹۸

برخیز و بدوچه که آنرا راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا سولس نام طرسوسی را طلب کن ،  
زیرا که اینک دعا میکند ، و شخصی حنایا نام را در خواب دیده است که آمده بر او دست گذارد  
تا بینا گردد - حنایا جواب داد که ای خداوند درباره این شخص از بسیاری شنیده ام که بمقدسین  
تو در اورشلیم چه مشقتها رسانید ... خداوند ویرا گفت برو ، زیرا که او ظرف برگزیده من  
است تا نام مرا پیش امتهای و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد ... پس حنایا رفته بدان خانه درآمد و  
دستها بر وی گذارده گفت ای برادر شاؤل خداوند یعنی عیسی که در راهی که میآمدی بر تو ظاهر  
گشت مرا فرستاد تا بینائی بیابی و از روح القدس پرشوی . در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس  
افتاده بینائی یافت و برخاسته تمعید گرفت . « - یوحنا در این بند بداتنه تذکر میدهد که آن  
قدرت بینائی بخشی که در دستهای حنایا بود در دیدگان بئاتریس نیز هست ، او ویرا بینا خواهد  
کرد . مفهوم این سخن اینست که بینائی واقعی فقط از حقیقت ناشی میشود .

۱- اشاره با آتش عشقی که در روی زمین ، بدیدار بئاتریس ، در دل داتنه شعله ور شده بود .  
بقول «تسانی» یکی از داتنه شناسان ایتالیائی معاصر ، در اینجا شاعر باوقار وجدی «بهشت» دوباره  
بدل شاعر غزلسرای فلورانس شده است .

۲- «خیری که رضایتمندی این دربار از آن میآید» : خدا . «آلفا» alfa و «اومگا»  
omèga : دو حرف اول و آخر از حروف بیست و چهارگانه الفبای یونانی که بصورت « و » نوشته  
میشوند، و حکم الف و بای مارا دارند؛ اشاره به اول تا آخر (صدر تا ذیل) . فکر از انجیل آمده است (مکاشفه  
یوحنا رسول ، باب اول) : «... من هتم الف و با . اول و آخر : میگوید آن خداوند خدا  
که هست و بود .» ایضاً (باب بیست و یکم) : «... مرا گفت تمام شد . من الف و با و ابتداء  
و انتهاء هتم .» و نیز (باب بیست و دوم) : «... من الف و با و ابتداء و انتهاء و اول و آخر هتم.»  
در بعضی از چاپهای ایتالیائی ، این دو کلمه آلفا و اومگا بجای alfa ed omèga بصورت  
alfa ed o دیده میشود .

«آن نوشته ای...»: کتاب خلقت، که فقط عشق قدرت خواندن و فهمیدن معنی نوشته های آنرا دارد.  
«عشق با صدائی آهسته تر یا بلندتر در گوش من فرو میخواند» : عشق الهی که در مصنوعات  
زمینی و آسمانی خداوند با شدنی کمتر یا بیشتر منجلی است . مفسرین مختلف چندین تعبیر دیگر نیز  
برای این جمله قائل شده و حتی سراغ شکل املائی دو حرف «آلفا» و «اومگا» در رسم الخط  
یونانی و ترکیب این دو شکل و تاییدی که از آن میتوان گرفت رفته اند .

## بهشت

همان آوائی که بیم مرا از خیرگی ناگهانیم فرو نشانده بود<sup>۱</sup>  
بسخت گفتی فزونم برانگیخت ،  
و گفت : « یگمان ترا باید که از غربالی تنگ سوراخ تر بگذری  
تا بیغشتر ازین شوی<sup>۲</sup> ؛ بگوی که کدامین کس کمانت را بسوی این  
آماج بگردانید<sup>۳</sup> ؟ »  
و من گفتم : « چنین عشقی میباید از راه براهین فلسفی وهم از راه  
ایقانی که ازینجانازل میشود، نقش خویش را بر لوح وجود من نهاده باشد<sup>۴</sup> ؛  
زیرا که خیر، بهمان سبب که خیر است ، چون آنرا چنین شناسند  
آتش عشق را بر میافروزد، و هر اندازه نکوئی بیشتری در آن نهفته باشد،  
این آتش افروخته تر میشود ؛  
لاجرم اندیشه بینایان آن حقیقتی را که این استدلال بر آن تکیه  
دارد ، باید که بیش از هر مطلوبی دگر ،  
عاشقانه روی بجانب این جوهری داشته باشد که از فرط زاینده کیش،  
هر آن خیری که بیرون از آن است فروغی از تابش آن بیش نیست<sup>۵</sup> .

۱- صدای یوحنا .

۲- یعنی : همچنانکه آرد هر قدر از غربالی باسوراخهای ریزتر بگذرد خالص تر میشود .  
تویز باید سوالانی غامضتر را جواب گوئی تا ازین امتحان سر بلندتر بیرون آئی .

۳- چه عاملی ترا بجانب این عشق بخداوند راهنمایی کرد و بچنین مهری برانگیخت؟

۴- یعنی : از یکطرف دلایل و براهین فلسفی (عقل و منطق بشری) و از طرف دیگر سخنان  
آسمانی و مکاشفات رسولان (ایمان و مذهب) راهنما، من بجانب این عشق بودند .

۵ - مفهوم کلی این سه بند اینست : خیر ، هر قدر کاملتر باشد ، عشق و محبتی بیشتر  
بر میانگیزد ؛ و چون خداوند ( حقیقتی که این استدلال بر آن تکیه دارد ) خیر محض است ،  
و چنان این خیر زاینده است که در بیرون از آن هر چه هست فقط انعکاس و فرع آن است ،  
درینصورت هر چه در خدا بینند بجز خوبی نیست ، و آنانکه «دین نکهه واقف شده باشند طبعاً  
میآید که خداوند را مافوق هر چیز دیگر دوست بدارند .

بقیه در صفحه بعد

## سرود یست و ششم

این حقیقت را آن کسی بر نیزوی دراکه من عرضه میدارد که عشق  
نخستین جمله جوهرهای جاوید را بمن مینماید ؛  
و نیز صدای آن مصنف حقنوسی که درسخن گفتن از خود ، بموسی  
میگوید : « جمله احسانهارا بتو نشان خواهم داد » ؛  
و نیز تو خود در آغاز پیشگوئی والائی که از آسمان را بهتر از هر منشوری  
دگر بزمنیان ابلاغ میکند ، این حقیقت را بر من عرضه میداری .<sup>۲</sup>

بقیه از صفحه قبل

در متن ایتالیائی ، طرز جمله بندی طوری است که محل این بند و بند پیش نسبت به  
وضع آن در زبان فارسی کاملاً تغییر میکند ، بدین ترتیب که در اصل این بند بجای بند پیش و  
بند قبل بجای این بند آمده است .

۱ - داته قبل گفته بود که هم از راه استدلال و منطق بشری ، وهم از راه کتب آسمانی  
به عشق بخداوند راه برده است . در این بند ، اشاره او بر اول یعنی راه منطق و عقل آدمی است ،  
و در بند بعد بر راه دوم یعنی ایمان مذهبی . بنا بر این مراد از « آن کسی » یکی از حکما  
و فلاسفه بزرگ است . عقیده غالب مفسرین قدیم و جدید کمندی الهی اینست که بوی  
درین اشاره به « ارسطو » Aristotele نظر داشته است ، بخصوص که در کتاب de Causis (که  
در زمان داته آنرا به ارسطو نسبت میدادند ) سی در اثبات این نظریه شده که خداوند خیر مطلق  
و بقول داته عشق نخستین « جمله جوهرهای جاوید » است ( فرشتگان و ارواح آسمانی و ارواح آدمیان ،  
که همگی فنا پذیرند ) - این نظر که مراد داته « ارسطو » است مورد قبول اکثریت مفسرین  
است ، ولی مخالفینی نیز دارد که آنرا بدلائل مختلف اشاره به افلاطون ، فیثاغورس ، ویرزیل ،  
دنیسوس ایروپاگی ( سروددهم ، صفحه ۱۲۶۱ ، شرح ۱ ) میدانند . یک داته شاسی معاصر ایتالیائی  
« سیلو موزی گونلفی » اصولاً عقیده دارد که این اشاره مربوط به فیلسوف یا شاعر و بطور کلی شخص  
معینی نیست ، بلکه مراد داته « خورشید » است . دلائل این تعبیر بتفصیل از طرف وی در کتاب  
او بنام « مطالعات در باره داته » ( چاپ « کاستلو » سال ۱۹۰۸ ، صفحات ۵۲۷ تا ۵۴۰ ) نقل  
شده است .

۲ - « مصنف حقنوس » verace autore : خدا - اشاره به بندی از تورات ، که در  
حقیقت « خداوند » نویسنده آنست ( سفر خروج ، باب سی و سوم ) : « ... یهوه بموسی گفت من  
تمامی احسان خود را پیش روی تو میگذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می کنم ، و رأفت  
میکنم بر هر که زتوف هستم ، و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم . »

۳ - پیشگوئی والائی ( alto preconio ) که راز آسمان ( arcano ) را بهتر از  
هر منشور دیگری ( ogni altro bando ) برمردم زمین ابلاغ میکند : اشاره به « مکاشفه بوحنای  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

و چنین شنیدم که: « با ادراك بشری خود و با نوصی که مؤید آنند،  
برترین درجه عشق خویش را برای خداوند محفوظ دار<sup>۱</sup> .  
اما باز هم بگویی که آیا رشته‌هایی دگر را می‌شناسی که ترا بجانب  
او کشانند؟ تا ازین راه نشان دهی که این عشق ترا با چند دندان می‌گذرد<sup>۲</sup> .  
نیت مقدس عقاب مسیح<sup>۳</sup> از من پنهان نماند، و نیک دریافتم که

### بقیه از صفحه قبل

رسول: Apocalisse ( در اصل یونانی Apocalypsos ) آخرین کتاب از کتب دوازده گانه  
انجیل، که بقلم « یوحنا » نوشته شده و پر هیجان ترین قسمت انجیل است. این کتاب  
شامل هفت « رؤیا » است که در آنها یوحنا آینده مسیحیت را صورتی ممتاآمیز و پراز رمز و اشاره  
بچشم میبیند. در اینجا به بند هفدهم از باب اول این کتاب اشاره شده است: « من هشتم اول و  
آخر و زنده... و اینک تا ابد آباد زنده هشتم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. پس  
بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد. »

برخی از مفسرین، این کنایه دانه را مربوط به « انجیل یوحنا » دانسته‌اند و نه « مکاشفه  
یوحنا ». این احتمال ضعیفتر بنظر میرسد، ولسی در صورت قبول آن باید اشاره دانه را  
مربوط به آغاز باب اول از این انجیل دانست: « درابتداء کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و  
کلمه خدا بود. همان درابتداء نزد خدا بود... در او حیات بود و حیات نور انسان بود... آن  
نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود... و کلمه جسم گردید و میان  
ما ساکن شد، پراز فیض و راستی، و جلال او را دیدیم. »

۱- یعنی چهارراه منطق و چهارراه ایمان ( صفحه ۱۵۰۲ شرح ) روی بجانب هدف واقعی داری  
و باید که در همین طریق پیش بروی و بالاترین درجه عشق خویش را نتار خداوند کنی .

۲- « با چند دندان می‌گذرد » : از چند راه بدین عشق رسیده‌ای و چه دلائل دیگر برای  
دوست داشتن خداوند داری ؟

۳- « عقاب مسیح » در هنر و ادبیات مسیحی مظهر « یوحنا » است، زیرا که اندیشه و تخیل  
وی از جمله حواریون و رسولان بلند پروازتر و قویتر و در وصف اسرار آسمانی از همه نیرومندتر  
است. حتی گاه نقاشان مذهبی تصویر « یوحنا » را با سرو پای عقاب و پاتن و دست انسان میکشیدند. از همین نظر  
سمبولیک « مرقس » را صورت شیر و « لوقا » را صورت گاو و « متی » را صورت آدمی مجسم می‌کردند،  
چنانکه فی‌المتل هنوز هم « شیر » علامت شهر « ونیز » ایتالیاست که تحت حمایت معنوی مرقس  
( باپتالیائی Marco ) قرار دارد و نام میدان بزرگ و نیز « سن مارکو » از همینجا آمده است. بدین چهار  
حیوان در تورات ( کتاب حزقیال نبی، باب اول : « ... و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد  
و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. » ) و در انجیل ( مکاشفه یوحنا ی رسول، باب پنجم :  
« ... و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران بره ابستاده است. » ) اشاره شده‌است .

## سرود بیست و هشتم

وی در طریق این آزمایش روحانی مرا بکجا میخواست برد<sup>۱</sup> ؛  
لاجرم از نو چنین آغاز سخن کردم : « جمله این کز شهایی<sup>۲</sup> که  
دلرا بجانب خدای رهنمونند ، احسان مرا پشتیبان بوده اند ؛  
زیرا که وجود دنیا و وجود من ، و مرگی که «او» بر خود خرید تا  
من زنده مانم ، و آنچه مایه امید هر مؤمن دیگری همچون من است ،  
و نیز وقوف بر آن نکته بارزی که از آن سخن گفتم ، مرا از دریای  
عشقهای دروغین بیرون کشید و بساحل حقیقت برد<sup>۳</sup>  
شاخ و بر گهای درختان باغ باغبان سرمدی را در حد آن خیری دوست  
دارم که وی نصیبشان میکند. »<sup>۴</sup>

۱ - اشاره بدانکه بوخنا میخواید از جمله علل معنوی و استدلالی که دل آدمی را با احسان و عشق میکشاند سخن گفته شود .

۲ - رجوع شود بشرح ۲ صفحه پیش .

۳ - «او» : خدا که در قالب عیسی متجلی شد ( انجیل ، رساله اول یوحنا ی رسول ، باب چهارم ) : « ... و محبت خدا بما ظاهر شده است باینکه خدا پسر یگانه خود را بجهان فرستاده است تا بوی زیست نمائیم » و ( همین باب از همین رساله ) : « ... هر که اقرار میکند که عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و او در خدا . و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است . » - « مرگی که او بر خود خرید ... » : اشاره بمقیده مسیحیان ، که عیسی بشهادت رسید تا گناه آدمیان را بخرد و آنها را « زنده کند » . - « آنچه مایه امید هر مؤمنی است » : آرزوی سعادت جاودانی . - « آن نکته بارزی ... » : اینکه خداوند خیر محض است ( همین سرود ، صفحه ۱۵۰۸ شرح ۳ ) . - « مرا از دریای عشقهای دروغین بیرون کشید » :

اعتراف قبلی دانه (دوزخ ، سرود دوم ، صفحه ۱۰۳ ، بند ۲ - برزخ ، سرود سی و یکم صفحه ۹۷۴ ، بند ۲)  
۴ - « شاخ و بر گهای ... » : آفریدگان خداوند - « باغبان سرمدی » : خداوند ، که جهان آفرینش « باغ » اوست . اصل فکر از انجیل آمده ( انجیل بوخنا ، باب پانزدهم ) : « ... من (عیسی) تاك حقیقی هستم و پدر من باغبان است . هر شاخه در من که میوه نیاورد آنرا دور میسازد و هر چه میوه آرد آنرا پاك میکند تا بیشتر میوه آورد . » - « در حد آن خیری دوست دارم ... » یعنی : آفریدگان بخاطر خودشان مورد علاقه من نیستند ، بلکه متناسب با آن درجه خیری که خداوند در آنها قرار داده ، و آنقدر از فروغ خود که بدانها بخشیده ، دوستان دارم . جمله « شاخ و بر گهای درختان باغ باغبان ابدی » در اصل ایتالیائی یکی از زیباترین اشعار کمدی الهی است .

Le fronde, onde s'infronda tutto l'orto dell' ortolano eterno ...

## بهشت

چون خاموش شدم ، نغمه ای شیرین در آسمان طنین افکند ، و بانوی خویش را شنیدم<sup>۱</sup> که همراه بادیگران میگفت : « قدوس! قدوس! قدوس! »<sup>۲</sup>

و همچنانکه فروغی نافذ ، از آنرو که حس بینائی پیشباز نور میشتابد و از عضوی بعضوی میرود ، مایه بیداری میشود ، و خفته بیدار شده در بهت بیداری ناگهانی خویش آنچه را که میبیند تحمل نمیتواند آورد ، تا آنکه نیروی فکر یاریش شتابد<sup>۳</sup> ، « بتأثریچه » نیز بهمینسان با شعاعی از انوار خویش که از بیش از هزارمیل<sup>۴</sup> تابان بود ، اثر هر تیرگی را از دیدگان من بسترد ؛ و در آندم ، من که نیروی بینائی خود را بهتر از پیش باز یافته بودم ،

---

۱ - در پایان امتحان «ایمان» ، روح بطرس سه بار بدور دانه چرخیده ، و در پایان آزمایش « امید» روح یعقوب همراه با سایر ارواح بخواندن سرود مقدس پرداخته بود . در اینجا پس از ختم سؤال و جواب یوحنا ودانه ، نه تنها جمله ارواح بلکه بتأثریس نیز آواز مذهبی میخوانند ، و ازین راه دانه نشان میدهد که درجه سرور و جذبۀ روحانی اینان ، مرحله بمرحله زیادتیر میشود .

۲ - Santo, Santo, Santo این ترکیبی است که یکبار در تورات و یکبار در انجیل آمده ( تورات ، کتاب اشعیاء نبی ، باب ششم ) : « ... و یکی از سرافین دیگری را صدا زده میگفت قدوس قدوس قدوس یهوه ، تمامی زمین از جلال او مملو است . » و ( انجیل ، مکاشفۀ یوحنا ی رسول ، باب چهارم ) : « ... و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد گرداگرد و درون بچشمان پرهستند و شبانروز باز نمیبایستند از گفتن قدوس قدوس قدوس خداوند قادر مطلق که بود و هست و میآید . »

۳ - ... همچنانکه شعاعی از روزنی بر دیدگان خفته ای بتابد ، و اثر آن با تحریکات بیابمی سلسله اعصاب که بهم وابسته اند بمغز رسد و خفته را بیدار کند ، ولی وی که هنوز هوش و حواس خویش را بازیگرفته است تامدتی با آنکه متوجه روشنائی است مفهوم این روشنی را نفهمد ، تا آنکه تدریجاً نیروی فکر بکمکش رسد ...

۴ - mille milia : مراد اشاره به مسافتی بسیار زیاد است ( میل miglia از واحدهای مقیاس ایتالیائی است . ) - مفهوم واقعی این سخن جلوه حقیقت است که فروغ آن بر همه جا از دور و نزدیک برتوافکن میشود .



### سرود بیست و ششم

تقریباً بابهت و حیرت پرسیدم که این فروغ چهارمین که در کنار ماست فروغ  
 کدامین کس است<sup>۱</sup> ؟  
 و بانوی من گفت: « در دل این فروغ ، نخستین روحی که بدست  
 قدرت نخستین آفریده شد ، عاشقانه بصانع خویش نگران است<sup>۲</sup> .  
 چون شاخه ای که با وزش باد سر خم کند و پس با نیروی ذاتی  
 خویش برپای خیزد و دوباره قد برافرازد ،  
 من نیز در آندم که وی چنین میگفت در عالم حیرت خویش بدین حالت  
 دچار آمدم ؛ آنگاه شوق سخن گفتن که در آتشش میگذاختم قویدم کرد ،  
 و چنین آغاز کردم : « ای تنها میوه ای که رسیده آفریده شدی<sup>۳</sup> ،  
 ای پدر کهن که هر زوجه ای ترا هم دختر و هم عروس است<sup>۴</sup> ،  
 بامنتهای خلوصی که مراست ، التماس آن دارم که بامن سخن گوئی .  
 تو خود شوق مرا میبینی ، و من از آنروا زیان این شوق سر باز میزنم که زودتر  
 کلام ترا بتوانم شنید . »

- ۱ - « فروغ چهارمین » : روح بهشتی تازه ای که در مدت خیرگی و نایبانی دانه به جمع ارواح دیگر پیوسته است و دانه پس از بازیافتن بینائی خویش متوجه حضور او میشود .  
 ۲ - « نخستین روحی که بدست قدرت نخستین آفریده شد » : « آدم » ، که اولین بشری بود که بدست خداوند پدید آمد . - « عاشقانه مینگرد » *vagheggia* ، از مصدر قدیمی *vagheggiare* : با شیفتگی نگرستن .  
 ۳ - اشاره به « آدم » که تنها بشری بود که دوره زندگی جنبی و کودکی را نگذرانید و کامل بدنیا آمد . « میوه » در اینجا مثل غالب جاهای دیگر کمندی الهی ، بصورت « سیب » *pomo* بکار رفته . در تفسیر چاپ « واندلی » درین باره بالحن شوخی نوشته شده است که : « پیش در آمد سخن دانه به آدم قدری نشیانه و دور از سیاستمداری است ، زیرا که ممکن است این کلمه سیب آدم را از همان اول بیاد میوه ای اندازد که خوردنش باعث طرد او از بهشت شد . »  
 ۴ - میان همه آفریدگان ، فقط آدم است که چنین امتیازی را دارد ، یعنی هرزنی از یکطرف دختر اوست ( زیرا که از او بوجود آمده است ) و از طرف دیگر عروس او ( زیرا همسر مردی است که او نیز از پسران آدم است ) .

## بهشت

گاه چارپائی غاشیه برپشت، جائی از بدتش را چنان حرکت میدهد  
که تکانهای غاشیه از حرکات او حکایت میکند<sup>۱</sup> ؛  
روح نخستین نیز بهمینسان از راه فروغی که ویرا در میان داشت ،  
سرور خویش را در ارضای من هویدا کرد .  
آنگاه گفت : « بی آنکه تو خود شوق را بر من ابراز داشته باشی<sup>۲</sup> ،  
من این شوق ترا بهتر از آن تشخیص میدهم که تو آنچه را که برایت در  
حد اعلای یقین است تشخیص توانی داد ،  
زیرا که من این همرا در آن آئینه حقمائی میبینم که چیزهای  
دیگر را مشابه خویش میکند ، اما خود را مشابه هیچ چیز نمیکند<sup>۳</sup> .

۱ - یعنی : همچنانکه تکانهای جل و پوست اسب یا درازگوشی نشان از تکانهای بدن او میدهد ، نوسانها و موجات فروغ آدم نیز حاکی از درجات شوق درونی او از شنیدن سخنان من بود . - « و توری » دانه شناس معروف و مفسر برجسته کمدی الهی ، که کتاب او بنام « تشبیهات داته‌ای » *le similitudini dantesche* ( چاپ فلورانس ، ۱۸۷۴ ) صورت کلاسیک یافته ، این تشبیه را « ضعیف‌ترین » تشبیه داته در کمدی الهی و « مثالی نامطبوع » خوانده است .

۲ - در یکی، دو نسخه خطی از قدیمترین نسخه‌های « کمدی » ، و در چاپهایی که از روی آنها صورت گرفته ، در این جمله با اضافه شدن يك حرف n تغییر جالبی روی داده است . اصل جمله با ایتالیائی چنین است : « ... senz ' essermi profferta da te » و در این نسخه‌ها دو کلمه آخر این جمله را با اضافه حرف n در وسط آنها تبدیل به Dante ( داته ) کرده‌اند . درین صورت معنی این جمله چنین میشود : « دانه . بی آنکه شوق تو به من ابراز شده باشد ... » بدیهی است این نظر مردود است ، زیرا داته بجز در يك مورد که خود را مجبور دانسته و بدین اجبار هم اشاره کرده ( برزخ ، سرود سی ام - صفحه ۳۹۴ ، بندهای ۶ و ۷ ) در تمام کمدی تماماً از ذکر نام خویش خودداری کرده است ، و در اینجا هیچ دلیلی برای ذکر این نام نیست .

۳ - « آئینه حق‌نما » *verace specchio* : خداوند . که هر آنچه در عالم خلقت هست و خواهد بود از روز ازل در او منعکس . - و در نتیجه همه چیزها انعکاس آن و مشابه با تصاویر آنند ، نه آنکه تصاویر آن انعکاس بیرون باشد . - دو کلمه *pareglie* و *pareglio* که درین بند بکار رفته بحسب آنکه آنها را حقیقت ، نظر ، تصویر ، مثال و غیره معنی کنند ، مفاهیم مختلفی بدست میدهند که هر کدام از آنها مورد تأیید جمعی از مفسرین است ، و در اینجا از توضیح بیشتری درین باره خودداری میشود .

## سرود بیست و ششم

تومیخواهی دانست که از چه وقت خداوند مراد در آن باغ رفیعی بنهاد  
که این بانو در آن امکان بالارفتن از نردبانی چنین بلندت داد<sup>۱</sup> ،  
و چه مدت زمانی این باغ شادی بخش دیدگان من بود، و قهر بزرگ  
را مایه اصلی چه بود، و کدام بود آن زبانی که منش بکار بردم و ساختم<sup>۲</sup>  
باری، پسر جان، آنچه تبعیدی چنین را باعث آمد، نفس چشیدن  
میوه نبود<sup>۳</sup>، بلکه فقط تخطی از حدود مقرر بود<sup>۴</sup> .  
در آنجا، که بانوی تو «ویر جلیو» را از آن بیرون کشید، من  
چهار هزار و سیصد و دو دور شمسی در اشتیاق ورود بدین انجمن بر جای ماندم<sup>۵</sup> ؛

۱ - «باغ رفیعی» : بهشت زمینی، که بر بالای کوه بلند برزخ جای دارد . - «این بانو»،  
در اصل صورت ضمیر اشاره *costei* : بتائریس . - «نردبانی چنین بلند» : درجات مختلف آسمان  
و افلاک . - مفهوم این بند اینست که : «میخواهی بدانی من در چه تاریخی در باغ بهشت، که بتائریس  
ترا از آنجا همراه خویش بافلاک آورد، جای داده شدم .»

۲ - یرشهای دوم و سوم و چهارم داته، که آدم آنها را از زبان وی مطرح میکند:  
چه مدتی آدم در باغ بهشت ماند؟ و چرا از آن بیرون رانده شد؟ و زبانی که وی با آن سخن  
میگفت کدام بود؟

۳ - آدم، اول یرش سوم را پاسخ میگوید : رانده شدن او از بهشت بخاطر نفس  
عمل خوردن میوه «شجره ممنوعه» نبود، بلکه بدین جهت بود که وی با این عمل خود فرمان  
خدائی را زیر پا گذاشته و از روی غرور در صدد آن برآمده بود که «بمعرفت نیک و بد» دست  
یابد و یعلمی که خاص خداوند است ره برد . این فکر را داته از رساله سن تماسو داکوینو  
(کتاب دوم، باب صد و شصت و سوم) گرفته است . - «چشیدن میوه»، در اصل: چشیدن درخت  
*il gustar del legno*، اشاره به «درخت معرفت نیک و بد» .

۴ - پاسخ سؤال اول داته : آدم توضیح میدهد که روح او، پس از مرگ وی، به  
«اعراف» *Limbo* یعنی طبقه مقدماتی دوزخ (دوزخ، سرود چهارم) رفته (زیرا که پس از گناه آدم  
روح هیچ آدمی را اجازه رفتن به بهشت نبوده است) و این همان جا بوده که ویرزیل نیز  
مانند ارواح بسیار بزرگان دیگر همواره در آن بر میبرد، و در همان جا بود که بتائریس (بانوی تو)  
بیدار و ویرزیل رفته و از او تقاضا کرده است که در جنگل تاریک یباری داته رود (دوزخ، سرود  
دوم، صفحه ۲۳ بند ۵). سپس آدم خیر میدهد که از هنگامیکه وی پاپاعراف نهاده، یعنی از هنگام  
مرگ او، تا بدانوقت که وی بادت عیسی از اعراف بیرون آورده شد (دوزخ، سرود چهارم،  
صفحه ۵۰، بند ۳)، یعنی تا هنگام شهادت عیسی، ۴۳۰۲ سال فاصله بوده است. این رقم بر محاسبات یهودیان  
در باره تاریخ جهان متکی است که هنوز هم تقویم خاص قوم اسرائیل بر اساس آنست . - «این انجمن»  
*questo concilio* : جمع ارواح آمرزیده بهشتی

و در آن مدت که بر روی زمین بودم ، خورشید را نهصد و سی بار از میان جملهٔ اخترانی که بر سر راه اویند باز آمده دیدم<sup>۱</sup> .  
 زبانی که با آن سخن میگفتم ، بسیار پیش از آن که قوم نمرود همت بدان کاری گمارد که امکان پیاپایش نبود ، یکسره از میان برفت<sup>۲</sup> ؛

۱- پاسخ آدم به دومین سؤال داته که مربوط بمدت اقامت او در بهشت است چنین است: این مدت ۹۳۰ سال بود ، یعنی در طول آن خورشید نهصدوسی بار منطقه البروج را طی کرد و بجای نخستین خود بازگشت . نقل از تورات ( سفر پیدایش ، باب پنجم ) : « ... پس تمام ایام که زیست نهصدوسی سال بود که مرد . »

با این حساب آدم ۹۳۰ سال در بهشت زمینی بوده ، و ۴۳۰۲ سال در اعراف گذرانده ، و از بعد از خروج وی از اعراف نیز ۱۲۶۶ سال ( فاصلهٔ شهادت عیسی و سفر داته بجهان جاوید ) تا موقع دیدار داته فاصله شده است ، و از مجموع این سه رقم نتیجه میشود که آدم ۶،۴۹۷ سال پیش از بهشت داته ( و همان حساب ۷،۱۵۵ سال پیش از این ) آفریده شده است . - «تسنانی» مفسر کمدی الهی مینویسد که این رقم رقمی «کامل» است ، زیرا تا آخر به ۳ ( رقم مقدس مسیحی ) قابل تقسیم است ، یعنی از ضرب کردن عدد ۳ در خودش و در خودش و تکرار همین محاسبه بوجود میآید . میتوان احتمال داد که داته نیز چنین نظری داشته است .

۲ - این چهارمین و آخرین پرسش داته است که آدم بدان پاسخ میگوید ، ولی این بار پاسخش درازتر است ، چنانکه تا آخر سرود را شامل میشود . سؤال و جواب مربوط بزبانی است که آدم برای سخن گفتن بکار میبرد .

در تورات آمده که تا پیش از نمرود ( پادشاه جبار آشور ) همهٔ مردم زمین بیک زبان حرف میزدند ، ولی چون نمرود و قومش خواستند در زمین شعمار برج بابل بسازند و آنرا آفتاب بلند کنند که سرآسمان شاید ، خداوند برایشان خشم گرفت و لغت و زبان اهل جهانرا مشوش کرد ( تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم ) : « ... و تمام جهانرا بک زبان و بک لفت واحد بود ... پس خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا میکردند ملاحظه نماید ، و خداوند گفت همانا قوم یکبیت و جمیع ایشانرا بک زبان ، و اینکار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد . اکنون نازل شوم و زبان ایشانرا در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند . » - آدم در اینجا توضیح میدهد که زبانی که او وضع کرده بود مدتها پیش ازین تاریخ از میان رفته بود ؛ قبل از آن داته در کتاب *De Vulgaris Eloquentia* نظری خلاف این ایراز داشته یعنی اظهار عقیده کرده بود که با ساختن برج بابل زبانهای جهانیان پریشان شد ، و اگر چنین نبود اکنون همهٔ جهانیان بزبان عبری سخن میگفتند .  
 بقیه در صفحهٔ بعد

## سرود یست و ششم

زیرا که آنچه زاده عقل و منطق بشری باشد ثبات جاودان نمیتواند داشت، و این از آن رواست که امیال آدمیان باقتضای تغییر نفوذ افلاک در تغییر است .

این امری طبیعی است که آدمی سخن گوید ؛ اما اختیارچنین یا چنان سخن گفتن را طبیعت بشما میسپارد تا خود این کار را چنانکه خواهید کنید .

پیش از آنکه بمحتکدهٔ دوزخی در افتاده باشم<sup>۱</sup>، خیرشادی ذای اعلی که در میانم دارد، در روی زمین I نام داشت<sup>۲</sup> ؛  
سپس او را EL نامیدند<sup>۳</sup> ، و میباید که چنین شده باشد، زیرا که سنن آدمیان بمثابهٔ برگهای درخت است که یکی فرو میریزد و

### بقیه از صفحه قبل

در مارهٔ زمانی که آدم حرف میزد ، نظریاتی ابراز شده که برخی از آنها شوخی آمیز بنظر میرسد . از آن جمله «لائل مفضل» خوان باو تیتا دارو « محقق اسپانیائی است که معتقد است این زبان همان زبان «باسک» است که امروزه در جنوب غربی فرانسه و شمال غربی اسپانیا رایج است و ریشهٔ آن که غیر اروپائی است معلوم نیست .

۱- «محتکدهٔ دوزخی Infernale ambascia : اعراف : اعراف قسمتی است که جزء دوزخ واقعی نیست و ساکنانش نیز بجز «امید نداشتن» رنجی نمیبینند ، ولی در نظر کسی چون آدم که درین هنگام از سعادت ازلی برخوردار است ، چنین مکانی «محتکده» و دوزخ واقعی مینماید . بقول سعدی ما: «حوران بهشتی را، دوزخ بود اعراف- از دوزخیان پرس ، که اعراف بهشت است» .

۲ - یعنی : تا زمانیکه من زنده بودم ، مردمان خداوند را «ای» I مینامیدند . باهمهٔ تحقیقات دانه شناسان معلوم نشده که داته این کلمه را از کجا آورده است .

۳ - ال EI ، نام بعدی خداوند ، در زبان آدمیان . این کلمه عبری است و معنی قوی و قادر میدهد ، و کلمات عبری «ایلوئی» و «الوهی» بمعنی «خدای من» که در انجیل از آن سخن رفته ازین کلمه مشتق شده است . شکل اخیر همان است که در زبان عبری «الهی» شده است و همین معنی را دارد . در انجیل آمده است که ( متی ، باب بیست و هفتم ) : « .. و عیسی باواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی ... یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی ؟ » داته خود در کتاب « فصاحت » خویش این نام را نیز نام اصلی خداوند دانسته و در جای دیگر کمدی الهی (سرود چهاردهم بهشت، صفحه ۱۳۱۶ شرح ۱) کلمهٔ یونانی «هلیوس» را بمعنی «ابلی» عبری بکار برده است .



# سرود بیست و هشتم

آسمان هشتم : فلك ثوابت

آسمان نهم : فلك بلورین (فلك الافلاك)

قسمت اول این سرود همچنان در فلك ثوابت میگذرد ؛ این قسمت با سرودی آغاز میشود که ارواح این فلك و حماة افلاك در وصف جلال خداوند و عیسی و روح القدس ساز میکنند ؛ آنگاه بطرس ، بنیان‌گذار کلیسا ، با جملاتی که از عالیترین اشعار « کمدی الهی » بشمار می‌آیند خشم آسمان را از فساد دستگاه روحانیت و انحطاط ایمان در روی زمین ابراز میدارد، و بداته امر میدهد که در بازگشت بدنای زندگان این خشم و نفرت آسمانرا از دستگاه روحانیت که مسئول این فساد است بجهانیان خبر دهد . - آنگاه ارواح آسمانی که داته با ایشان رو برو بود راه فلك بالاتر را در پیش میگیرند ، و داته نیز پس از نگاهی دیگر بکرة زمین همراه بابائیریس روانه آسمان نهم میشود .

این فلك ، که قسمت دوم سرود بوصف استادانه‌ای از آن اختصار یافته ، فلك الافلاك *Primo Mobile* یا فلك بلورین ( *Cielo Cristallino* ) است که گردش جمله افلاك از آن سرچشمه میگیرد و ساکنانش فقط طبقات مختلف ملائک هستند . در باره این فلك در مقدمه سرود بیست و هشتم توضیح لازم داده شده است .

## سرود بیست و هفتم

« بریدر، بریسر، بر روح القدس ثنا باد! »<sup>۱</sup> چنین بود نغمه ای که در سراسر بهشت آغاز شد، و این نغمه چنان شیرین بود که یکبار سر مستم کرد.<sup>۲</sup> آنچه را که دیدم لبخندی از جانب کائنات یافتم، و ازین رو بود که سرمستی من از راه شنوایی و از راه بینائی ره بدروم برد!<sup>۳</sup> چه نشاطی! چه سرور وصف ناپذیری! چه زندگی آکنده از عشق و از صلحی! چه ثروت پای برجائی که با هیچ تمنائی همراه نیست.<sup>۴</sup> هر چهار مشعل آتشین در برابر دیدگانم بر جای ایستاده بودند، و آن که بیش از دیگران بود<sup>۵</sup> پیراکندن فروغی تابنده تر پرداخت<sup>۶</sup>،

---

۱- پدر، پسر، روح القدس Padre, Figlio, Spirito Santo (خدا و عیسی و روح القدس): سه اصل «تلیث» آئین مسیح. - با این تجلیل خداوند، مراحل سه گانه آزمایش آسمانی فاته، یعنی بحقیقت تجلیل جداگانه هر يك از «حنات ثلاثة» آئین مسیح (ایمان، امید، احسان) پایان میابد.

۲- «سر مستم کرد» m'inebbriava؛ این تشبیه سرور آسمانی بنوشابه ای که از آن سرمست میشود از زبور داود گرفته شده (تورات، مزمور سی و ششم): «... ای خداوند، ایشانرا از نهر خوشبهای خود بنوشانی، زیرا که ترد تو چشمه حیات است.»  
۳- یعنی هم شنیدن آواز بهشتیان، وهم دیدن این فروغ که لبخند جهان آفرینش مینمود، مرا سرمست میکرد.

۴- «پای برج» sicuro: از آنرو که بیم از میان رفتنش نمیرود. - «با تمنائی همراه نیست» senza brama: از آنرو که چیزی فزون از آن نیست تا کسی تمنای افزونی این ثروت را داشته باشد.

۵- پطرس، یعقوب، یوحنا، آدم.

۶- پطرس.

۷- یعنی: نشان داد که میخواهد سخن بگوید.





پریدر ، پریرا بر روح القدس ثنا باد (صفحه ۱۵۱۴)

## سرود بیست و هفتم

و چنان جلوه‌ای یافت که مشتری را می‌توانست بود ، اگر که او و مریخ پرند کانی بودند و بال و پر خویش را عوض میکردند<sup>۱</sup> .

مشیت ازلی که در جهان اعلی نوبت هر کس و وظیفه او را معین میکند<sup>۲</sup> ، جمع سرود خوانان بهشتی را از هر سو بخامشی واداشته بود ؛ و درین هنگام بود که چنین شنیدم : « اگر مرا بینی که برنگی دگر در آیم ، شکفت مدار ، زیرا که چون سخن گفته باشم همه اینان را خواهی دید که چنین شوند<sup>۳</sup> .

آنکس که در روی زمین جای مرا ، جای مرا ، جای مرا<sup>۴</sup> که در حضور پسر خداوند خالی است غصب کرده<sup>۵</sup> ،

۱ - مفهوم این جمله ممتا میز اینست : اگر ستاره مشتری که بزرگترین سیارات است ، میتواند بهمان بزرگی خود بماند ولی رنگ سفید خویش را با رنگ آتشین مریخ مبادله کند ، در آن صورت شکل این ستاره همانند شکل فروغ پطرس درین لحظه میشد .

۲ - یعنی : معین میکند که چکار باید بکنند و اینکار را چه وقت باید بکنند .

۳ - یعنی : اگر می بینی که من ( پطرس ) از زشتی آنچه اکنون میخواهم در باره آن سخن گویم از شرم و خشم گلگون شدم ، شکفت مدار ، زیرا که این ارواح بهشتی نیز بشنیدن سخنان من از غضب و خجلت بهمین رنگ در خواهند آمد . پطرس درینجا موضوع فساد روحانیت و کلیسا را مطرح میکند .

۴ - جای مرا *il luogo mio* : مقام نیابت مسیح یعنی مقام پایی را ، و کلیسای « سن پیترو » را که مرکز واتیکان است و بنام پطرس مسمی است این گفته سه بار تکرار شده است تا نشان دهد که این مقام چقدر اهمیت دارد ، و تا چه اندازه عالی و مقدس و سنگین است . با احتمال قوی دانه درین تکرار از یکی از بندهای تورات الهام گرفته است ( تورات ، کتاب ارمیاء نبی ، باب هفتم ) : « ... بسختان دروغ تو کل نمائید و مگوئید که هیکل یهوه هیکل یهوه هیکل یهوه این است<sup>۶</sup> .

۵ - « ... که در برابر پسر خداوند خالی است<sup>۷</sup> : در نظر عیسی ( پسر خداوند ) کسانی که اکنون بر مسند پایی نشسته و جانشین پطرس رسول شده اند غاصب این مقامند ، و جای پطرس واقعاً خالی است . - اشاره دانه بچند پاپ معاصر او است که عبارتند از : بونیفاجیوی هشتم Bonifacio VIII که در ۱۳۰۰ ، یعنی در تاریخ سفر آن جهانی دانه پاپ بود و قبلاً از او

بقیه در صفحه بعد

گورستان مرا<sup>۱</sup> کندابی از خون و نجاست کرده است که در درکات  
 سفلی آن ملمونی را که ازینجا فرو افتاد شادمان دارد<sup>۲</sup>.  
 در دنبال این سخن، آسمان را دیدم که سرا سر برنگی که هر-  
 شامگاه و هر بامداد خورشید بر ابرهای فراوی خوش میزند، در آمد<sup>۳</sup>.  
 «بناثریچه» نیز، همچون زنی پاکدامان که با همه اطمینانش  
 پیا کیزه خوئی خود، از شرح خطای زنی دگر پریشان خاطر شود،  
 تغییر حال بداد<sup>۴</sup>؛ و پندارم که این چنین کسوفی در آسمان روی داد،

بقیه از صفحه قبل

بتفصیل سخن رفته است (دوزخ، سرودهای ۶، ۱۷، ۱۹، ۲۷ - برزخ، سرود ۲۰ - بهشت،  
 سرود ۱۲)؛ کلمنتوی پنجم Clemento V، که بعد از بونیفاجیو پاپ شد و از ۱۳۰۵  
 تا ۱۳۱۴ این سمت را داشت (دوزخ، سرود ۱۹ - برزخ، سرود ۳۲ - بهشت، سرودهای ۱۷ و  
 ۳۰)؛ جووانی بیست و دوم Giovanni XXII که در ۱۳۱۶ بیایی رسید و در زمانیکه داناته بهشت  
 را میسرود پاپ بود (بهشت، سرود ۱۸).

۱ - اشاره به «واتیکان»، که جسد «پطرس» را بعد از شهادتش، از کانا کومبها  
 (دخمه‌های پنهلی مسیحیان در زیر شهر روم) بدانجا یعنی به محل کنونی کلیسای «سن پیترو»  
 بردند و بخاک سپردند. درباره واتیکان قبلا سخن رفته است (سرود نهم - صفحه ۱۲۴۸ شرح ۴)؛ در عین  
 حال ممکن است این اشاره بتمام شهر رم باشد.

۲ - درکات سفلی laggiù: دوزخ. - «آن ملمونی که ...» شیطان اعظم (دوزخ،  
 سرود ۳۴). - اشاره بدبنکه فساد کنونی کلیسا و دستگاه روحانیت مایه خشم خداوند و شادی  
 شیطان است.

۳ - . . . بشنیدن این سخن نه تنها ارواح بهشتی بلکه سراسر آسمان از فرط خشم برنگی  
 آتشین یعنی بدان رنگی درآمد که هر صبح و شام در ابرهای کنار افق دیده میشود.

۴ - یعنی: بناثریچه نیز بشنیدن ماجرای این خطای جانشینان مسیح در روی زمین، از شرم کلگون  
 شد. - یکی از مفسرین بنام «دانکونا» در «مکاتب داتنه‌ای» (فلورانس، چاپ ۱۹۱۳، صفحه  
 ۴۹۰) معنی این تغییر حال را این میداند که وی بکلی رنگ از رخ بداد، و اشاره به «کسوف» را  
 در مصرع بعد مربوط بدین سخن میداند؛ ولی بنظر منطقی تر میآید که در مورد شرم، برنگ  
 کلگون اشاره شده باشد، و نه بهیرنگی.

## سرود بیست و هفتم

در آن هنگام که قدرت اعلیٰ برنج آمد<sup>۱</sup> .  
سپس وی<sup>۲</sup> رشته سخن باز گرفت ، ولی اینبار صدایش چنان  
دگرگون شده بود که رنگ شعله را تغییری بیش از آن عارض نیامده بود<sup>۳</sup> .  
«زوجۀ عیسی از آن باخون من و خون «لین» و خون «کتو» ارتقاء نیافت  
که وسیله زراندوزی شود؛  
بلکه در راه چنین زندگانی مسعودی بود که «سیستو» و «پیو» و  
«کالیستو» و «اوربانو» خون خویش را پس از اشکریزی بسیار نثار کردند<sup>۴</sup> .

۱- اشاره بدانچه در انجیل در باره لحظه مرگ عیسی و تأثیر آن در آسمان گفته شده  
است ( انجیل متی ، باب بیست و هفتم ) : « . . . و عیسی با آواز بلند صیحه زده و روح را تسلیم  
نمود ، که ناگاه پرده هیكل از سر تا پا دوباره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید. و قبرها  
کشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آراشیده بودند برخاستند . و بعد از برخاستن وی از قبور  
برآمده بشهر مقدس رفتند و بسیاری ظاهر شدند . » و ( انجیل مرقس ، باب یازدهم ) :  
« . . . و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت . . . پس عیسی آوازی بلند  
بر آورده جان بداد . آنگاه پرده هیكل از سر تا پا دوباره شد » و ( انجیل لوقا ، باب بیست و سوم ) :  
« . . . و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت . و خورشید تاریک  
گشت و پرده قدس از میان بشکافت . و عیسی با آواز بلند صدا زده گفت ای پدر بدستهای تو روح  
خود را می سپارم . اینرا بگفت و جانرا تسلیم نمود . »

۲- پطرس .

۳- یعنی : این بار صدای پطرس نیز از فرط خشم و رنج ، مانند رنگ او تغییر

کرده بود .

۴- «زوجۀ عیسی» : کلیسا (سرود یازدهم، صفحه ۱۲۶۵، بند ۱) که باید همچون زوجۀ ای،

وفادارانه از شوش پیروی کند . - شش پایی که نام برده شده اند بترتیب عبارتند از: «لینو» Lino  
( بلاتینی Linus ) که جانشین بلافاصله پطرس رسول بود ، و در سال ۷۸ مسیحی شهادت رسید؛  
«کتو» Cleto ( بلاتینی Cletus ) جانشین لینو، که در سال ۹۰ مسیحی شهادت یافت ؛ «سیستو»  
Sisto ( بلاتینی Sixtus ) ملقب به «سیکستوس اول» که در سال ۱۲۷ مسیحی شهادت رسید ؛  
«پیو» Pio ( بلاتینی Plus ) ملقب به «پیوس» اول که در سال ۱۵۵ مسیحی شهادت یافت ؛  
«کالیستو» Calisto ( بلاتینی Calixtus ) ملقب به «کالیکتوس اول» ، که در ۲۲۲ مسیحی شهید  
شد ؛ «اوربانو» Urbano ( بلاتینی Urban ) که در سال ۲۳۰ شهادت رسید . - «اشکریزی  
بسیار» : اشاره به گریه های این روحانیون بر سرنوشته مسیحیانی که پیوسته از طرف امپراتوران  
روم مورد آزار و شکنجه قرار میگرفتند .

## بهشت

نیت ما این نبود که قسمتی از جامعه مسیحی بر جانب راست و قسمت دیگرش بر دگر جانب جانشینان ما نشیند<sup>۱</sup> ،  
ونه آنکه کلیدهای سپرده بمن بدل بنقشی در روی پرچمی شوند  
که برای پیکار با تعمید یافتگان بکار رود<sup>۲</sup> ،  
ونه آنکه من تصویر مهری برای امتیازات فروخته شده و دروغزن  
شوم<sup>۳</sup> که از بابت آنها بارها احساس شرمندگی و اترجار میکنم .  
از اینجا ، در همه چراگاهها گرگانی تیزدندان در جامعه شبانان

۱ - یعنی : نیت ما این بود که پاپ و کلیسا بجملة مؤمنین مسیح بیک چشم نگاه کنند و نه آنکه از روی تبعیض یکدسته ازیشان را مورد لطف خود قرار دهند ( بر جانب راست بنشانند) و بادسته ای دیگر بیدی رفتار کنند (بر جانب چپ جای دهند). بنابه تفسیر معروف «اوتیمو» داتس درین اشاره تلویحاً بدودسته «گولف های» فلورانس که مورد علاقه پاپ بودند و «گیلین ها» که پاپ باباشان مخالف بود نظر دارد . - اصل فکر از انجیل گرفته شده است ( انجیل متی ، باب بیست و پنجم ) : «... اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید آنگاه بر کرسی خود خواهد نشست ... آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید بیائید ای برکت یافتگان از پدر من ... و اصحاب طرف چپ را گوید ای ملعونان از من دور شوید . »

۲ - «کلیدهای سپرده بمن» : کلیدهای بهشت . که بروایت انجیل عیسی پطرس را امامتدار آنها کرد ( انجیل متی ، باب شانزدهم ) : «... و کلیدهای ملکوت آسمان را بتومیسیرم » ( برزخ ، سرود ۹ - بهشت ، سرودهای ۲۴ و ۳۴ ) . - «نقشی در روی پرچمی» : نقش پرچم قوای پاپ، که تا سال ۱۷۲۹ علامت دوکلید بر روی آن بود ، و بقول «واندلی» مفسر و ناشر معروف کمدی الهی و این سپاه پاپ تا آن سال اصولاً *chiavisegnata* (کلید نشان) نام داشت . - «تعمید یافتگان» : مسیحیان ؛ اشاره بدانکه نیروی نظامی تحت فرمان پاپ بخلاف آنچه معمول است ، نباید علیه مسیحیان بکار رود ، و با احتمال قوی ازین کتابه اختصاصاً جنگ قوای پاپ با گیلین ها و پناهندگان «کولونا» ( دوزخ ، سرود ۲۷ ، صفحه ۳۵۴ شرح ۳ ) منظور است .

۳ - یعنی : نمیخواهم فقط نقشی بر روی مهر کلیسا باشم که دریای مقاوله نامهها و فرمانهای واگذاری مناصب و مشاغل روحانی که در باطن بمنظور «معامله» تنظیم میشود زده شود ، زیرا حقیقت این مقاولات و فرمانها چنان است که مرا از شرم کلگون میکند . - «فروخته شده» : امتیازات و مناصبی که در مقابل رشوه از طرف پاپ داده میشود ؛ - «دروغگو» : زیرا که همیشه ادعا میشود که این مناصب و امتیازات بمنظور حفظ بنیاد روحانیت و کلیسا صورت میگردد . - مهر رسمی پاپ مهری بود که نقش سر و صورت پطرس رسول را داشت .

## سرود بیست و هفتم

عیانند<sup>۱</sup>؛ آوخ، ای دفاع الهی! چرا بنخواب رفته‌ای؟  
«کائورسی‌ها» و «گواسکونی‌ها» آماده نوشیدن خون ما شده‌اند.  
آغاز نکورا بین که چه عاقبتی ناگوار دردنبال داشت!<sup>۲</sup>  
اما یقین دارم که مشیت اعلی، که بدست «اشیپیو» جلال جهان را  
برای روم محفوظ بداشت، بیاری ما خواهد شتافت.<sup>۳</sup>  
وتو، پسر جان، که سنگینی تن خاکی از نو بروی زمینت باز خواهد  
برد، دهان بگشا و آنچه را که من خود پنهان نمیدارم از کسان

۱- اشاره بکشیشانی که در لباس روحانیت فقط در اندیشه اندوختن مال و تأمین شهوات  
خویشند... «چرا گاهها»: شهرها و مراکز اجتماعات مسیحی... نیز دندان rapaci: حرص؛  
اصل فکر از انجیل متی است (باب هفتم): «... اما از انبیای کذب احتراز کنید که بلباس  
میشها ترد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند». و نیز از تورات (کتاب  
ارمیا نبی، باب بیست و سوم): «... خداوند میگوید: وای برشانانیکه کلمه مرتع مرا هلاک  
و پراکنده می‌سازند.»

۲- دفاع الهی difesa di Dio: دفاع خداوند از کلیسا و آئین خود: یعنی خداوند،  
پس چرا از حیثیت و تقدس کلیسای خودت دفاع نمیکنی؟ اصل فکر از تورات است (کتاب مزامیر،  
مزمور چهل و چهارم): «... ای خداوند، بیدار شو، چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا باید دور زمینداز.  
چرا روی خود را پوشانیدی؟»

۳- کائورسیها Caorsini: اهالی شهر کاهور Cahors در فرانسه (دوزخ، سرود ۱۱)  
و گواسکونی‌ها Guaschi اهل گاسکنی Gascogne یکی از ایالات قدیمی فرانسه. پاپ  
جووانی بیست و دوم (که در اصل «ژالدوز» نام داشت) اهل «کاهور» و پاپ کلمنتوی پنجم (که در اصل  
«برنران دوگوت» نام داشت) اهل گاسکونی بودند. - مقصود از «کائورسی‌ها» و «گواسکونی‌ها»  
در اینجا این دو پاپ واعوان واصاری هستند که اینان از شهرهای خود آورده بودند.

۴- یعنی: ای کلیسا که با آن شهادتها و از خود گذشتگیها رونق بافتی، امروزه شاید  
وسیله چه سوء استفاده‌ها و آزمندیها قرارگیری!

• - مشیت اعلی alta provvidenza: خواست الهی. - اشپیو Scipio:  
«کرنلیوس اسپیون» سردار معروف رومی که «هاننبال» پادشاه و سردار نامی کارتاژ را شکست داد  
(دوزخ، سرود ۳۱ - برزخ، سرود ۲۹ - بهشت، سرود ۶) و «جلال دنیا را برای روم  
تأمین کرد». یعنی سیادت جهانی روم را مسلط ساخت. دانته این پیروزی را خواست خدایمیداند،  
زیرا برای روم مأموریتی الهی فائل است (بهشت، سرود ۶) - «بیاری ما خواهد آمد»: اشاره  
دیگری از طرف دانته بظهور نزدیک «تخت دهنده‌ای در ایتالیا» (دوزخ، سرود اول صفحه ۹۵  
شرح ۱- برزخ، سرود سی و سوم صفحه ۱۰۰۳ بند ۵ و شرح ۷).

پنهان مدار<sup>۱</sup> .»

همچنانکه در جهان زیرین ، در آن هنگام که شاخ بز در آسمان بخورشید میساید ، ذرات بخار منجمد در فضای ما باریدن آغاز میکنند<sup>۲</sup> ، در آن جهان علیا ، اثیر را بدیدم که آرایش یافت ، و بخارات پیروزمندی که در کنار ما جای گزیده بودند ، برف وار در آن بحرکت درآمدند<sup>۳</sup> .

دیدگان من در پی آنها بنگریستند و آنقدر درین راه بدنبالشان رفتند که بعد مسافت از طی راهی دورتر بازشان داشت . بانوی من مرا بدید که دست از بالا نگریستن برداشته ام ، و بمن

۱ - پطرس درنجا مأموریتی را که بعهده دانه واگذار شده است ، و قبلا از زبان بثاترس ( برزخ ، سرود ۳۶ ) و کاجا گویدا ( بهشت ، سرود ۱۷ ) بدو تذکر داده شده بود تأیید میکند . - «دهان بگشا» اصطلاحی است که از تورات گرفته شده ( کتاب حزقیال نبی ، باب سی و سوم ) : « ... دست خداوند بر من آمده دهان مرا گشود ، پس چون او در وقت صبح ترد من رسید دهانم گشوده شد . »

۲ - جهان زیرین *in giuso* : زمین . - بز *Capra* : برج جدی ، که خورشید در طی مراحل دوازده گانه منطقه البروج در ماه جدی (دی) یعنی اولین ماه زمستان در آن جای دارد؛ بنابراین « چون شاخ بز در آسمان بخورشید خورد » یعنی : « چون اولین ماه زمستان فرارسد » - « در فضای ما » : در فضای زمین . - « ذرات بخار منجمد » : برف .

۳ - جهان علیا *in su* : آسمان و افلاک . - « اثیر » *etere* ماده بیوزن و لطیفی که بقیه قضا فاصله افلاک و کرات آکنده از آن بود . - « بخارات پیروزمند » : ارواح بهشتی ، که بر اثر پیروزی معنوی خود در آسمان جای گرفته اند . مفهوم کلی این دو بند اینست که ارواح بهشتی را دیدم که مانند ذرات برف که در زمستان در فضای زمین میبارند ، در فضای این فلک هشتمین پیرواز درآمدند ، و این اشاره است بیاگزشت این ارواح به آسمان آخرین (*empireo*) که جلگی از آنها آمده بودند .

## سرود بیست و هفتم

گفت: « نظر بزیر افکن، و بین که چگونه چرخیده‌ای! »  
دیدم که از آن بار پیشین که نگه کرده بودم، قوس منطقه نخستین  
را، از نیمه آن تا با آخر سراسر در نور دیده بودم<sup>۱</sup> .  
چنانکه در آن سوی « گاده » گذرگاه « اولیسه » سبکمزرا میدیدم،  
و در اینسو، کرانه‌ای را که اروپا در روی آن باری سبک شد تقریباً در برابر  
نظر داشتم<sup>۲</sup> .

۱ - دانه در همه مدتی که پطرس سخن میگفته، و قبل از آن، یعنی بعد از آخرین باری  
که بکره زمین نگریسته بود (سرود بیست و دوم، صفحه ۳۲۱، بند ۱) بزمین نگرسته، و درین مدت  
فلک ثوابت که اینان در آنند مقداری از حرکت دورانی عادی خود را انجام داده است، و اکنون  
بناظر بس او را دعوت میکنند که دوباره نظر بزمین افکنند تا قسمت دیگری از آنرا که بار پیش  
ندیده بود ببیند.

۲ - قدما از لحاظ جغرافیائی قسمت مسکونی کره زمین یعنی خشکیهای آنرا ( تا آنجا  
که از آن اطلاع داشتند ) بهفت منطقه ( clima ) تقسیم کرده بودند که از استوا شروع و  
بقطب ختم میشد. « منطقه نخستین » که دانه در اینجا بدان اشاره میکند از نزدیک استوا  
آغاز میشد و تقریباً هشت درجه جغرافیائی بسمت بالا میرفت. از نظر عرضی اورشلیم در وسط این  
منطقه ورود « گنگه » در هندوستان منتهالیه شرقی آن و شهر « کادیز » در اسپانیا منتهالیه غربی  
بود. دانه بار پیش که بزمین نگرسته ( سرود ۲۲ ) درست بر بالای اورشلیم جای داشته،  
و در شمولق متوجه میشود که همراه با فلک هشتم نیمه غربی این « منطقه نخستین » یعنی فاصله اورشلیم  
تا کادیز را طی کرده و با آخرین حد غربی « منطقه اول » رسیده است.

۳ - گاده ( Gade ) باستانی امروزی کادیچه Cadice، باستانی کادیز Cadiz،  
بفرانسه و انگلیسی کادیکس Cadix ) که مسلمانان در زمان تسلط بر اندلس آنرا « القادس » مینامیدند،  
شهر و بند و معروف اسپانیا. « گذرگاه اولیسه » : جبل الطارق، که بقول دانه « اولیس » با  
« سبکمزری » از آنجا گذشت و در دریای بیکران سرگردان شد و بالاخره جان درین راه نهاد  
( دوزخ، سرود ۲۶ ) . - « کرانه‌ای که اروپا در آن باری سبک شد » کرانه فینیقیه (سواحل  
کنونی لبنان) که بنا بر روایت میتولوژی یونان، « زئوس » خدای خدایان که عاشق  
اروپا Europa دختر پادشاه فینیقیه شده بود صورت گاوی وحشی در آمد و این دختر  
را غافل کرد و بر پشت خود نشاند و او را بجزیره کرت برد. « باری سبک » اشاره به پرواز این دختر  
بر پشت گاو وحشی است. - کلمه « تقریباً » درین بند از آنرو آورده شده که طبق محاسبات نجومی،  
چون برج جوزا که دانه درین هنگام در آن است بر بالای جبل الطارق باشد، خورشید که درین  
بقیه در صفحه بعد



## بهشت

و شاید که میتوانستم ناحیتی بزرگتر از این را نیز ببینم، اما خورشید  
در زیر پای من براه خوش میرفت و پیشتر از برجی از ما بدور بود<sup>۱</sup> .  
روح شیفته من، که همواره عاشقانه بیانویم مینگردد<sup>۲</sup> ، پیش از هر وقت  
دگر شوق نگرستن بدور داشت ؛

و هر چند هم که هنر یا طبیعت از راه بدن آدمی یا از راه نقش آن، دام و دانه  
فراروی آدمیان نهاده باشد تا از راه دیدگان ایشان بر روحشان رخنه کند.  
همه این دام و دانه ها ، بر روی هم ، در برابر آن لذت آسمانی که  
به هنگام دیدار چهره متبسم این بانو خیرام کرد، هیچ مینماید<sup>۳</sup> ؛

### بقیه از صفحه ۳۹۷

فصل در برج حمل است و تقریباً ۳۰ درجه جلوتر از جوزا قرار دارد نمیتواند این کرانه را روشن  
کند، زیرا که درین موقع در ساحل لبنان در حدود دو ساعت از شب گذشته است. بنابراین دانه این  
ساحل را بطور مشخص نمیبیند . - باید تذکر داد که مفهوم کلمه *presso* که در اینجا بکار رفته  
کاملاً روشن نیست، و این تعبیر از آن به «تقریباً»، تعبیری است که «نورا کا» دانه شناس و مفسر بزرگ  
کدی الهی و طرفداران او برای توجیه سخن دانه و رفع اشکالی که ذکر شد کرده اند .

تکته جالبی که درین بند بیستم میخورد اینست که اگر از اشاره مبهم یکی از بندهای  
سر و اول بهشت (صفحه ۱۱۳۷، بند ۲) بگذریم، این تنها جایی در «بهشت» است که در آن از جهت  
زمانی اطلاعی داده شده است ، یعنی معلوم میشود که از هنگامیکه شاعر همراه با بتاتریس پای  
برج جوزا در فلک هشتمین نهاده ، تا این دم که در شرف ترک آن است ، شش ساعت فاصله شده  
است . - این بند از بندهائی است که مورد تعبیرها و تفسیرهای بسیار قرار گرفته است و هنوز هم  
درباره آن اختلاف نظر زیاد است .

۱ - اشاره به برج «نور» که در میان برج «حمل» ( که درین هنگام خورشید در آن  
است ) و برج جوزا ( که دانه در یکی از ستارگان آن جای دارد ) فاصله است . مفهوم این سخن  
اینست که چون خورشید در حدود سی درجه جلوتر از جوزا بود ، از آنجا که من بودم بیش از ۶۰  
درجه جغرافیائی را از قادس سمت اورشلیم در روی زمین روشن نمیتوانستم دید .

۲ - در اینجا مراد مفهوم روحانی بتاتریس ، یعنی «حقیقت» است .

۳ - یعنی هر قدر جاذبه جنسی که آدمی را بسوی بدن برهنه جنس مخالف میکشاند  
(کار طبیعت)، و زیبایی صابوری که نقاشان از تن آدمی میکشند (کار هنر)، وسیله ای باشد که بمصدق  
« هر آنچه دیده بیند دل کند یاد » از راه دیدگان او روحش را در استیلاي خوش آورد ، چنین  
جاذبه ای در برابر آن زیبایی که من در چهره خندان بتاتریس ( جلوه آشکارای حقیقت ) دیدم  
بسیار ناچیز است .

## سرود بیست و هفتم

نگاه او مرا چنان نیروئی بخشید که از آشیان زیبای «لدا» بیرون کشید و بدان آسمانم در افکند که تندروترین افلاک است.<sup>۱</sup>  
همسایه ترین و بالاترین قسمتهای این آسمان<sup>۲</sup> چنان همانند یکدگرند که نمیتوانم گفت کدامین قسمتی از آنرا بئاتریچه برایم برگزید؛

اما او، که شوق مرا میدید، با چنان سروری بخنده پرداخت که گوئی ذات پروردگار در چهره اش بوجد آمده بود.<sup>۳</sup>

۱ - لدا Leda در میتولوژی یونان زن زیبای شوهرداری بود که «ژئوس» خدای خدایان عاشقش شد و برای اینکه بوسالش برسد خودرا بصورت قوی سپیدی درآورد و باوی درآمیخت، و ازین همخوابگی «کاستور» و «پلوکس» زاده شدند که ژئوس آنرا بدل به دو ستاره توام برج جوزا کرد و با آسمان برد، و این همان دو ستاره است که اکنون داته در آنهاست؛ بنابراین «آشیان زیبای لدا» اشاره است به برج جوزا. - «در آن آسمانم افکند که تندروترین افلاک است»؛ با این جمله، داته میفهماند که یکبار دیگر همراه با بئاتریس از فلکی بفلکی بالاتر رفته است؛ مراد ازین «آسمان» تازه، فلک نهم یا فلک الافلاک (Primo Mobile) است که در اصطلاح هیت قدیم آنرا «فلک بلورین» مینامیدند (در باره این فلک، بمقدمه سرود بیست و هشتم مراجعه شود). - «تندروترین» یا «بسیار تند» velocissimo؛ اشاره بدینکه فلک آخرین، چون بلندترین و دورترین افلاک است، در گردش افلاک بناچار حرکتی تندتر دارد تا با افلاک دیگر هماهنگ باشد. - طرز بیان داته که این «صعود» آسمانی را، با آنکه تا بدین جا مهمترین مراحل سفر فلکی اوست، فقط در یک مصرع شرح میدهد، خود ناظر بهمین موضوع است.

۲ - «فلک بلورین» مثل سایر افلاک هنوز جنبه ای جسمی و مادی دارد، منتها این جنبه بسیار ضعیف است و در حقیقت این فلک مقدمه فلک نهائی «عرش الهی» محسوب میشود که در آن مطلقاً زمان و مکان و ماده وجود ندارد. - بدین جهت در این فلک بلورین امتیازی بین قسمتهای مختلف نیست تا داته بتواند گفت که بکجای آن یا نهاده است. - «همسایه ترین» vicissime نزدیکترین قسمت آن بکره زمین؛ بالاترین eccelse؛ دورترین قسمت نسبت به زمین. - کلمه vicissime، بدینصورت که ترجمه شده، مخفف vicinissimo است، و این نظری است که در چاپ «انجمن دانه شناسی ایتالیا» مرجع شمرده شده؛ ولی در چاپ «مورتون بی» این کلمه بصورت vivissime آمده، که درینصورت معنی «تندترین» یا «درخشانترین» میدهد.

۳ - معنی: گوئی جلال خداوند بکسره در او منعکس شده بود.

## بهشت

«عالم امکان که مرکز خویش را ثابت و هر آنچه را که جز آن است در پیرامون این مرکز گردان دارد، ازین ریشه سر بر میزند<sup>۱</sup>.  
و این فلک را مکانی بجز ضمیر الهی نیست که هم آن عشقی را که گرداننده آنست و هم نیروئی را که از آن فرو میبارد پدید میآورد<sup>۲</sup>.  
فروغ و عشق حلقه‌ای واحد بر گرد آن کشیده‌اند، همچنانکه این فلک خود افلاك دگر را در بر گرفته است، و این حصار را تنها آن کس میتواند شناخت که چنین حلقه‌ای را آفریده است<sup>۳</sup>.  
گردش آن با هیچ حرکتی دگر سنجیده نمیشود، بلکه حرکات دیگرند که با آن سنجیده میشوند، همچنانکه ده را با نصف و با خمس میسنجند<sup>۴</sup>.

و باید که ازین پس آشکارا توانی دید که چگونه زمان ریشه خود را

۱ - یعنی: عالم آفرینش عبارتست از زمین که در مرکز آن قرار دارد و ثابت است، و سیارات و ثوابت که بصورت افلاك سیمه و فلک ثوابت بر گرد آن در گردشند، و نیروی محرکه این گردش ازین فلک که فلک الافلاك است و مستقیماً با عرش الهی تماس دارد ناشی میشود.

۲ - یعنی: هر چه در این فلک بلورین هست ترکیبی از عشق الهی است که آنرا بحرکت در میآورد، و نیروی محرکه‌ای که ازین فلک بسایر افلاك نازل میشود (فرو میبارد).

۳ - «حلقه‌ای واحد»: فلک عرش الهی *empireo* که تنها حلقه‌ایست که بیرون ازین فلک بلورین هست و صرفاً جنبه غیر مادی دارد، یعنی از فروغ و عشق پدید آمده است. - «آن کس»: خداوند. - «حصار»: *precinto*: عرش اعلی، که فقط از فروغ و عشق پدید آمده است. این اصطلاح نامانوس فقط یکبار دیگر در کمدی الهی بکار رفته (دوزخ، سرود بیست و چهارم، صفحه ۳۹۱، بند ۱).

۴ - یعنی: مقیاس زمان برای آدمیان نوالی روز و شب است که ساعات و دقائق از روی آن معین میشود، و چون حرکت خورشید و ماه و ستارگان، یعنی همه عواملی که پیدایش روز و شب را باعث میشوند از این «فلک بلورین» ناشی میشود، بنابراین گردش این فلک خود ملاک و مقیاسی است که باید همه چیز با آن سنجیده شود و نه خود آن با مقیاسی دیگر، چنانکه فی‌المثل، عدد ده را که میتوان به ۲ و به ۵ تقسیم کرد با این دو واحد میسنجند. - نصف و خمس: *mezzo* و *quinto*: يك دوم و يك پنجم.

---

## سرود بیست و هفتم

---

ازین گلدان و شاخ و بر کهایش را از گلدانهای دگر میگیرد<sup>۱</sup>.  
تفو بر تو، ای آزمندی، که آدمیان را چنان در امواج دریای خویش  
غرقه میکنی که هیچیک بیرون ازین امواج را نمیتوانند دید.  
نیت نکومایه شکفتن گلھائی زیبا در روح آدمیان میشود، اما باران  
مستمر کوجههای حقیقی را بدل بالوجه هائی میکند<sup>۲</sup>.  
اکنون دیگر از ایمان و عصمت جز در نزد کودکان نورسیده<sup>۳</sup> اثری  
نتوان یافت، اما پیش از آنکه اینانرا موئی بر عارض رسته باشد ازین  
هر دو دیگر نشانی نمیماند.  
آن کس که هنوز زبانی الکن دارد روز میگیرد، ولی هم او چون  
زبان بگشاید هر آنچه را که پیش آید در هر ماه که پیش آید در کام  
فرو میبرد<sup>۴</sup>.

و آن کس که هنوز زبانی الکن دارد، بمادر خویش مهر میورزد

---

۱ - یعنی: اندک بعد، خود متوجه خواهی شد که چگونه افلاك مختلف (خورشید و سیارات دیگر ثوابت) که در نظر تو مالک 'زمان' بشمار میروند، شاخ و بر کهای درختی هستند که ریشه آن در این فلك است. - گلدان testo: ظرف کلین و سفالین.

۲ - یعنی: هر چند اراده و حسن نیت آدمی او را بسمت نکوئی راهنمون شود، شهوات و وساوس زندگی روزمره و سرمشقههای بد، که از آزمندی میزاید، در مورد این اراده کار بارانهای آغاز بهار را میکند که چون بر 'چفاله های' کوجه فرو ریزد، آنها را ضایع میکند، چنانکه از آنها بجای کوجه های آبدار (susine) فقط آلوچه های نیم رس و نرش hazzacchioni بیار میآورد.

۳ - parvoletti، مخفف parvoli (بچه ها).

۴ - یعنی: در روزگار ما فقط اطفال نابالغ که هنوز حرف زدن را هم درست نمیدانند (balbuciendo: تجمیع کنان) برای آنکه تقلید بزرگتران را کرده باشند دریامی که برای روزه معین شده روزه میگیرند، ولی همه اینان، وقتی که بسن روزه داری برسند، چنان بی اعتقاد میشوند که در ماههای روزه داری نیز مثل ماههای دگر دست از خوردن باز نمیدارند.

## بهشت

و خواسته‌اش را کردن مینهد، اما هم‌او آنوقت که نیکو سخن تواند گفت،  
آرزو میکند که وی را در گور بیند .

چنین است که پوست سپید ، بانخستین نگاه دختر زیبای آن که  
صبحدمرا همراه می‌آورد و شامکه را برجای مینهد ، بسیاهی می‌کراید .

تو، برای اینکه درین باره بشگفتی درنپائی، بیندیش که اکنون درروی  
زمین هیچکس فرمانروا نیست، و این باعث آمده است که خانواده بشری

۱- دنباله‌مطلب بندپیش: ... وهمینطور، اطفال تا کوچکند از مادرشان حرف شنوی دارند،  
ولی در بزرگی آرزوی مرگ او را میکنند .

۲- این بند یکی از غامض ترین بند های کمدی الهی است، و معمای آن چنان لغزوار  
بیان شده که بقول ماسرون دانه شناس معاصر فرانسوی « باید هرگونه امیدی را بدارك منظور  
واقعی دانه در این بند از سر بیرون کرد . » باین وصف ، من آن تعبیری را که میان  
تفسیرهای مختلف بنظر صحیحتر می‌آید ، و مورد قبول غالب مفسرین برجسته نیز هست ، درینجا  
نقل میکنم : « پوست سپید » وجه مشخص آدمی است ، و « پوست سیاه » وجه ممیزه حیوانات ،  
و « سیاه شدن پوست سفید » اشاره بدین است که آدمی از مقام انسانی خود تنزل کند و خویش را  
از لحاظ معنوی تا بعد حیوانیت پائین آورد ؛ « آن که صبحدمرا همراه خود می‌آورد و  
شامکه را ازخود باقی میگذارد » : خورشید ، که در افسانه های میتولوژی یونان « فبوس » خدای  
خورشید مظهر آن بود ، و این « فبوس » از یکی از عشق‌بازیهای خود دختر زیبائی داشت بنام « سیرستا »  
(ایتالیائی چیرچه Circe، رجوع شود به دوزخ صفحه ۴۲۱ شرح ۱ برزج - صفحه ۷۵۵ شرح ۳)  
که باسحر و جادو آشنائی داشت و بسیار هوسباز بود، بطوریکه در ادبیات قدیم وی مظهر لذت طلبی - شمار  
میرفت . بنابرین « دختر زیبای آنکس که صبحدمرا همراه می‌آورد » اشاره ایست به « سیرستا » و عبارت  
دیگر به مفهوم او که لذت زمینی است . و بطور کلی معنی این بند چنین میشود که : « آدمی در اولین  
برخورد بالذات و آزمندیهای زندگی مادی ، از مقام انسانی خود فرود می‌آید و حیوان صفت میشود .  
بدیهی است تعبیرهای فراوان دیگر نیز درین باره شده ، چنانکه « دختر زیبا » را بتفاوت :  
طبیعت بشری ، کلیسا ، ماه ، سینه دم‌وغیره دانسته‌اند . شاید میان این همه بتوان تمبیر « ماسرون » را  
بهر دست که این « دختر زیبا » را روح و طبیعت آدمی میدانند که در آغاز مصوم بود و بعد گناهکار  
شد، و درباره « دختر خورشید » نیز اشاره به ( صفحه ۱۴۴۵ ، شرح ۴ ) سرود بیست و دوم بهشت میکند  
که در آن دانه خورشید را « پدر هرزند کالی خاکی » دانسته است .

## سرود بیست و هفتم

چنین سر در کم شود<sup>۱</sup> .

اما ، پیش از آنکه ژانویه<sup>۲</sup> با این یکصدمین کد در دنیای زیرین  
درباره اش بسی سهل انگارند از زمستان بدر آمده باشد<sup>۳</sup> ، این افلاک اعلی  
چنان خواهند خروشید<sup>۴</sup> ،

۱ - یعنی: کرسی رباست روحانی (مقام پایی) از آنرو که پابهای کنونی غاصبینی بیش نیستند  
در نظر خداوند خالی است، و کرسی امپراتوری نیز (که دانه سخت هواخواه آنست) بر اثر کارشکنیها  
و مخالفتهای مردم ایتالیا خالی مانده و آنکه ظاهراً امپراتور است قدرت انجام وظیفه بزرگ خود  
را ندارد. بنابراین هیچ فرمانروای واقعی در روی زمین نمیتوان یافت و این باعث بی تکلیفی و لجام -  
کسیختگی مردمان شده است .

۲ - تلفظ ایتالیائی این کلمه «جنایو» gennaio است<sup>۱</sup> و در ترجمه فارسی تلفظ فرانسوی  
آن که در ایران مصطلح است بکار رفته است . ژانویه اولین ماه سال مسیحی است و از ۱۱ دی تا  
۱۱ بهمن را شامل میشود .

۳ - در تقویم رایج قدیم اروپا، که در زمان بولیوس سزار توسط علمای هیئت روم تدوین  
شده بود و تقویم جولیان *calendario Giuliano* نام داشت ، طول سال ۳۶۵ روز و یک ربع روز  
بحساب آمده بود ، در صورتیکه طول واقعی سال شمسی ۱۲ دقیقه ازین مقدار کمتر است، و این اختلاف  
که تقریباً معادل یک سال یکصد و یک روز است ( یکصدمین *centesima* که در روی زمین در  
باره اش سهل انگاری میشود ) باعث میشد که در هر سال ۱۲ دقیقه بیشتر از سال پیش میان سال رسمی و سال  
واقعی اختلاف زمان افتد . بطوریکه در زمان دانه این اختلاف به هشت روز رسیده بود ، و بدین  
ترتیب اندک اندک ژانویه از صورت یک ماه زمستانی خارج میشد و صورت یک ماه بهاری درمیآمد.  
ولی «بهاری شدن» کامل این ماه از لحاظ ریاضی در زمان دانه مستلزم گذشت قرون فراوان بود ، و اشاره  
دانه بدین نکته . فقط این مفهوم را دارد که «پیش از آنکه مدت مدیدی بگذرد ...»

تقویم «جولیان» در حدود دوست و پنجاه سال بعد از مرگ دانه اصلاح شد ، و صورت  
تقویم «گرگوریائی» (مشتق از نام پاپ گرگوریوی هشتم که این اصلاح در زمان او صورت گرفت)  
در آمد . در این تاریخ ( چهارم اکتبر ۱۵۸۲ ) این اختلاف زمانی بین سال رسمی و سال واقعی  
به ده روز رسیده بود ، ازین جهت بفرمان پاپ ده روز بر تاریخ افزودند و فردای چهارم اکتبر را بجای پنجم  
اکتبر پانزدهم اکتبر دانستند . بنا بر این عملاً مدت زمانی که دانه بطور استهزا بدان اشاره  
کرده چندان زیاد نشد .

« از زمستان بیرون آید » ترجمه کلمه *si sverni* است که عیناً به فارسی قابل نقل نیست.

۴ - نقل از تورات ( کتاب ارمیاء نبی ، باب بیست و پنجم ) : « ... خداوند از اعلی  
علیین غرش بمنماید ، و از مکان قدس خویش آواز میدهد و مثل آنسانیکه انگور را میافشند  
بر تمامی ساکنان جهان نعره میزند . » و ( کتاب هوشع نبی ، باب یازدهم ) : « ... خداوند  
مثل شیر غرش خواهد نمود ، و چون غرش نماید فرزندان از مغرب بلرزه خواهند آمد . »



# سرود هیت و هشتم

## فلك الافلاك (آسمان بلورین)

### فرشتگان

صحنه این سرود فلك نهمین است که متحرك نخستین *Primum Mobile* با «فلك الافلاك» نام دارد، و در هیت قدیم آنرا «فلك بلورین» نیز مینامیدند، زیرا که درین فلك هیچ جسمی که حاجب ماوراء باشد و نور از آن گذر نتواند کرد نیست، و سراسر آن حکم قطعه بلورین عظیمی را دارد که زمین و افلاك هشتم را در میان گرفته باشد.

قدما این فلك را مبدأ و ریشه حرکت جمله افلاك دیگر میدانستند و معتقد بودند که نیروی محرکه اصلی که فلك نوابت و افلاك سیمه را بگردش در میآورد ازین فلك میآید، و از همین جهت است که دانه فرشتگان یعنی قوای محرکه افلاك را در این فلك بلورین (*Cielo Cristallino*) جای داده است. درباره نفوذ این فلك در زندگانی جهانیان، از نظر آنکه فلك الافلاك را ستاره‌ای نیست چیزی گفته شده، ولی از لحاظ مفهوم «سمبولیک» آن در میان علوم، دانه که قبلاً برای هر یک از افلاك مظهر تمثیلی خاصی قائل شده (و ما یکایک از آنها را در مقدمه‌های سرودها نقل کرده ایم) در کتاب «ضیافت» چنین مینویسد: «آسمان بلورین که قبلاً *Primum Mobile* نامیده میشد، شباهت آشکاری با فلسفه اخلاق دارد؛ زیرا که بقول «تماس»<sup>۱</sup>، در آنجا که از کتاب دوم «اخلاق»<sup>۲</sup> بحث میکند، این علم راهنمای ما بکلیه علوم دیگر است. و همین خاصیت، چنانکه خود فیلسوف<sup>۳</sup> در کتاب پنجم «اخلاق» میگوید در عدالت و قانون موجود است که ما را بآموختن علوم و امیدارد و این علوم را بدین صورت که باید آموخته شوند و مورد استفاده قرار گیرند طبقه‌بندی میکند. آسمان بلورین نیز با گردش خود حرکات دورانی و روزانه جمله افلاك دیگر را، که هر یک از آنها در نتیجه این حرکت نیروی خاص اجزاء خودش را با فلك پائین و از آنجا بزمین انتقال میدهند منظم و هماهنگ میکند، بطوریکه اگر چنین نیروی هماهنگ‌کننده‌ای در کار نباشد، ازین افلاك فقط قسمت ناچیزی از فضائل خاص آنها

۱- سن تماسودا کونینو.

۲- اشاره به «اخلاق» ارسطو.

۳- ارسطو.



## بهشت

واز فروغ آنها بما میرسد . مثلاً اگر فرض بتوان کرد که این «فلک بلورین» دست از حرکت خود و بنابراین از تنظیم حرکات افلاک دگر بردارد ، يك نك از آسمان دیگر در هیچ جا از کره زمین قابل رؤیت نخواهد بود ، منجمله «زحل» در گردش خود مدت چهارده سال ونیم بکلی برای جمله ساکنین زمین نامرئی خواهد بود، و این مدت در مورد سایر سیارات چنین است: مشتری، شش سال؛ مریخ، تقریباً یکسال ؛ خورشید ، صد و هشتاد روز و ۱۴ ساعت (متصوم) از روز زمانی است که معادل با يك شبانروز ما باشد ؛ زهره و عطارد ، تقریباً به اندازه خورشید ؛ قمر در هر ماه مدت چهارده روز ونیم مطلقاً در آسمان نمودار نخواهد شد . و در چنین صورتی ، هر گونه آثار تولیدی و اثر زندگی حیوانی و نباتی از روی زمین رخت بر خواهد بست و دیگر نه شی، نه روزی ، نه هفته ای نه ماهی و نه سالی در کار خواهد بود، بلکه کار جهان یکسره مختل و گردش اختران بی حاصل خواهد شد . - عیناً بهمین ترتیب اگر فلسفه اخلاق از میان برود علوم دیگر نیز هر يك کم یا بیش دچار وقفه خواهند شد و در دنیای علوم اثری از نیروی خلاقه و مولد نخواهد ماند و نوشته ها و آثار و اکتشافات پیشینان بی نتیجه خواهند شد . بدین قیاس کاملاً روشن است که این فلک در عالم افلاک و این علم در دنیای علوم ما مقامی معادل یکدیگر دارند .»

« فلک بلورین» در اینجا طبق عقاید مسیحی فلک خاص فرشتگان شمرده شده است . فرشتگان آن دسته ای از ارواح آسمانی هستند که از آغاز مجرد و جاوید آفریده شده اند و دسته مفریان درگاه الهی و مافوق ارواح آدمیانند که بعد از مزمک بیبشت دروند. اعتقاد به «ملائک» منحصر بآئین مسیح نیست و در مذاهب مصر و چین و هند قدیم و بخصوص در آئین زرتشتی بصورت امشاسپندان دیده میشود (رجوع شود بمقدمه این کتاب) و در قرآن نیز بکرات بوجود ملائک اشاره شده است. در غالب این مذاهب فرشتگان دارای سلسله مراتب مشخصی هستند، ولی این طبقه بندی در فقه کاتولیک از همه جا پیچیده تر و مفصلتر است .

«در الهیات» کاتولیک فرشتگان جوهرهائی مجرد و هوشمند و فوق ارواح بشری هستند که طبق طبقه بندی معروفی که از نخستین ادوار مسیحیت بعمل آمده به سه طبقه (gerarchie) و هر طبقه به سه طبقه دیگر (còri) تقسیم میشوند، و بدین ترتیب مجموعاً شامل نه دسته اند که درین سلسله مراتب بحسب درجه تقرب خویش بخداوند طبقه بندی شده اند . هر يك ازین نه دسته نامی خاص دارند که یا از تورات و انجیل گرفته شده و یا بحسب صفات ویژه ایشان بدانان داده شده است، و برای آنها مرادف مشخصی در زبان فارسی نیست . این طبقات نه گانه ملائک ، از آنها که نزدیکتر از همه بخداوند قرار دارند (سرافین) تا آنها که دورترین همه اند ، بترتیب بدین قرارند :

سرافین (Serafi) ؛ کروبیان (Cherubi)؛ اورنگها (Troni)؛ سلطهها (Dominazioni) ؛ نیروها (Virtudi) ؛ قوات (Podestadi) ؛ سلطنتها (Principati)؛ ملائک مقرب (Arcangeli) ؛ ملائک (Angeli) . این عنوان

## مقدمه سرود بیست و هشتم

اخیر هم خاص دسته نهم از فرشتگان است وهم بهمه آنها اطلاق میشود . ملائک بزرگی که در قرآن از آنها یاد شده : جبرئیل ، میکائیل ، اصرافیل، عزرائیل درین طبقه بندی از دسته هشتمین یعنی «ملائک مقرب» هستند و شیطان نیز تا پیش از عصیان و سقوط خویش ازین جمع بود<sup>۱</sup> .

در «الهیات» کاتولیک هر یک ازین نه دسته از ملائک، گرداننده یکی از افلاکند، یعنی گردش سیارات هفتگانه و فلک ثوابت بدست ایشان صورت میگیرد، و گرنه خود این افلاک را نیروی محرکه ذاتی نیست . درین طبقه بندی، افلاک و گردانندگان آنها چنینند :

سرافین:	فلك الافلاك
کروبیان:	فلك ثوابت
اورنگها:	زحل
سلطه‌ها:	مشتری
نیروها :	مریخ
قوات:	خورشید
سلطنتها :	زهرة
ملائک مقرب:	عطارد
ملائک:	ماه

این طبقه بندی بر طبق رساله معروفی صورت گرفته که در الهیات قرون وسطی و در کلیسای کاتولیک اهمیت بسیار دارد و موسوم است به «سلسله مراتب فرشتگان» ، De coelesti hierarchia که توسط «دنیسیوس آریوپاگی» Denisios Areopagitos فقیه مسیحی قرن اول (رجوع شود به شرح صفحه ۱۳۵ این کتاب) شاگرد پولس حواری (سن پول) نوشته شده است، و بر اساس تعلیمات خود این «پولس رسول» تکیه دارد، ولی تحقیقات جدید نشان داده که در اسات انتساب این رساله به «دنیسیوس» جای تردید است و تقریباً مسلم است که این رساله در قرن ششم مسیحی نوشته شده است . درباره تقدم و تأخیر این ملائک در سلسله مراتب آنها میان فقهای کاتولیک توافق نظر تمام نیست، چنانکه «یاب گرگوریوس» و بسیاری دیگر برخی ازین ملائک را بالاتر و برخی را پائین تر از آنچه در طبقه بندی فوق دیده میشود جای دادماند .

بدین ملائک بطور کلی در انجیل چنین اشاره شده است ( متی ، باب هجدهم) : «... زیرا شما را میگویم که ملائکه دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است میبینند .» ولی در باره طبقه بندی آنها در تورات فقط

۱- قرآن کریم . سوره بقره (آیه ۹۷) : «من کان عدواً لله ورسوله وجبریل فان الله عدو للكافرين» .

۱- قرآن ، سوره بقره (آیه ۳۳) : «واذ قلنا للملائكة السجدوا لآدم، فسجدوا الا ابليس ابي ، واستكبر وكان من الكافرين» .

## بهشت

بدوستانه «سرافین» (کتاب اشعیا نبی، باب ششم) و کروبیان (سفر پیدایش، باب سوم - سفر خروج، باب بیست و پنجم و بیست و ششم و سی و یکم - کتاب اول پادشاهان، باب هفتم) اشاره شده و در انجیل در دوجا از چند دسته دیگر آنان نام برده شده است (رساله پولس رسول به کولسیان، باب دوم): «... چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات» و (رساله پولس رسول به افسسیان، باب اول): «... بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامیکه خوانده میشود». «سن تماش اکیناس» فقیه بزرگ کاتولیک که در تمام کمدی الهی بدو اشاره میشود، در رساله معروف خود *Summa Theologica* «سرافین» را مظهر عشق سوزان بخداوند و «کروبی» را مظهر دانش و وقوف بعظمت ذات لایزال و «اورنگ» را جلوس گاه الهی یعنی جلوه گاه حقیقت او مینامد. دو کلمه اول از دو ریشه یونانی آمده که بترتیب معنی «آتش» و «خرد» میدهد.

در انجیل شیطان و فرشتگان پیروا «فرشتگان ابلیس» نام گرفته اند (انجیل متی باب بیست و پنجم): «... دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس مهیا شده است» و (رساله دوم پطرس رسول، باب دوم): «... زیرا خدا بر فرشتگانی که گناه کرده اند شفقت ننمود بلکه ایشانرا بجهنم انداخته بزنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند».

در باره تقدیس فرشتگان، کلیسای کاتولیک نظر موافق دارد و همین جهت مراسم و رواجیه‌ای خالص در این باره معمول است، ولی کلیسای پروتستان باستناد بندی از انجیل (رساله رسول پولس رسول به کولسیان، باب دوم): «... و کسی اعلام شمارا نریابد از رغبت و فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموریکه دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا مفرور شده است» مخالف با چنین تقدیسی است. در «کمدی الهی» طبقاً نظریه تقدیس ملائک مورد قبول قرار دارد.

قبل از «کمدی الهی» داته در «ضیافت» خود درباره طبقه بندی ملائک نظری دیگر ابراز کرده بود که با نظری در این کتاب اختلاف دارد. باب دوم «ضیافت» درین باره چنین حاکی است: «... کلیسای مقدس فرشتگان آسمان را به سه طبقه و هر طبقه را به دسته تقسیم میکند، بطوریکه ملائک مجموعاً شامل نه دسته میشوند، بدین قرار: دسته اول ملائک، دسته دوم ملائک مقرب، دسته سوم اورنگها، و این سه طبقه اول و مهمترین طبقات ملائکند، نه از لحاظ خدمت و تاخر آفرینش آنها یا مقامشان، بلکه از لحاظ بلندی ایشان. پس از آنها بترتیب: سلطهها، نیروها و سلطنت هاتند که طبقه دوم را تشکیل میدهند، و بعد قوات و کروبیان و سرافین که طبقه سوم و پائین تر از آن دیگرانند».

در این سرود، داته این نه دسته فرشتگانرا بصورت حلقه‌هایی نه گانه برگرد نقطه فروزایی که مظهر خداوند (یعنی نقطه مرکزی عالم کائنات) است

---

## مقدمه سرود بیست و هشتم

---

در گردش میبیند، و این گردش در حلقه‌های کوچکتر که بنقطه مرکزی نزدیکترند سریعتر و در حلقه‌های دورتر کندتر است ، یعنی رویه آن درست خلاف آن‌طرز گردشی است در عالم افلاک دیده میشود، که در آن گردش افلاکی که از مرکز خود (زمین) دورترند تندتر است . قسمت اعظم سرود صرف توضیحات بشائریس در توجیه این اختلاف و اثبات اینکه واقماً اختلافی در کار نیست میشود. درباره این سرود برخی از مفسرین نکته خاصی را تذکر داده‌اند که شاید آنرا صرفاً زاده تصادف بتوان شمرد ، و آن اینست که در دوزخ، سرودی که بوصف طبقه بندی دوزخ اختصاص یافته سرود یازدهم و در برزخ چنین سرودی سرود هفدهم است و در سن جا سرود بیست و هشتم بچنین توضیحی اختصاص یافته است که شماره آن از مجموع این دو رقم (۱۷ + ۱۱) حاصل میشود . این قبیل محاسبات در کمدی الهی بسیار معمول است

## سرود بیست و هشتم

چون آن بانوئی که روح مرا بهستی میکند<sup>۱</sup> حقیقت را در باره  
زندگانی کنونی خالک‌نشینان شوریده‌بخت<sup>۲</sup> بر من بنمود،  
همچو آنکس که شعله مشعلی افروخته در پشت سرش را، پیش  
از دیدن خود آن مشعل یا اندیشیدن بدان، در آئینه‌ای بنگرد،  
و آنگاه روی بعقب کند تا درستی آنچه را که شیشه بدو گفته‌است  
دریابد، و شیشه و تصویر را، بهمان سان که آواز باوزنش هماهنگ است،  
همانند بیند<sup>۳</sup>،

تا آنجا که حافظه‌ام را یارا است، من نیز بانگرستن بدان دیدگان  
زیبائی که عشق آنها را کمند من ساخت<sup>۴</sup>، چنین کردم.  
و چون بعقب نگرستم و چیزهائی را بدیدم که با

---

۱- «آن بانوئی»: بئائریس. - «بهستی میکند» *imparadisa*: اصطلاح زیبای داته  
بمعنی: با بهشت آشنایم میکند.

۲- اشاره بمطلب سرود پیش، که جهانیان را نه پیشوای روحانی واقعی است و نه راهبر  
سیاسی شایسته‌ای.

۳- داته حقیقتی را که اندکی بعد بچشم خوش خواهد دید قبلاً بصورت انعکاس آن  
در دیدگان بئائریس میبیند، همچون کسی که از تصویر شعله‌های در آئینه روبروی خود، دریابد که  
مشعلی در پشت سرش بر افروخته اند؛ اشاره بدانکه حقیقت الهی را باید نخست در مذهب  
منعکس دید، تا بتوان از روبرو بدان نگرست. - «شیشه»: آئینه.

۴- اشاره به دوجنبه عشق زمینی و عشق آسمانی داته به بئائریس. تشبیه دیده‌ممشوقه  
به کمند در اشعار تغزلی قرون وسطی خیلی رایج بود و هنوز هم در ادبیات غربی بکار میرود و  
در شعر فارسی نیز مشابه آن دیده میشود. در سرود سی و یکم برزخ داته این مضمون را تقریباً  
به همین صورت بکار برده است (برزخ، صفحه ۹۸۱ شرح ۴).

## سرود بیست و هشتم

نگریستن دقیق در گردش این فلک توان دید<sup>۱</sup> ،  
نقطه‌ای در<sup>۲</sup> با فروغی چنان تابناک نور افشان دیدم که درخشندگی  
فزون از اندازه‌اش دیدگان مرا به بسته شدن وا داشت تا از شعله آن نسوزند.  
و ستاره‌ای که از اینجا کوچکتر از همه مینماید، اگر بسان اختری  
در کنار اختری دیگر، کنار این نقطه‌اش نهند، ماهی جلو خواهد کرد<sup>۳</sup>.  
شاید بهمان نزدیکی هالد با فروغی که در میان آنست، و این هاله  
در آن هنگامی که بخارات زاینده آن غلیظتر از هروقت دیگرند از آن رنگ  
میستاند<sup>۴</sup>.

حلقه‌ای آتشین در پیرامون این نقطه در گردش بود، و این گردش  
چنان تند بود که تو گوئی درین راه از شتابنده ترین دورانی که جهان را  
در بر گرفته است<sup>۵</sup> فراتر میرفت:

۱- این فلک *quel volume* : فلک بلورین (الاولک). این اصطلاح فقط یکبار دیگر  
مرادف با «فلک» بکار رفته است (سرود بیست و سوم، صفحه ۱۴۶، ص ۲). درباره این بند که مفهوم  
آن اندکی مبهم بنظر میرسد بحث و گفتگوی بسیار کرده . ولی تقریباً قطعی است که مرادشاعر  
اشاره ایست بدانچه در بندهای بعد شرح خواهد داد .

۲- *punto* : فروغ خداوند : تشبیه خدا به نقطه از آنروست که نقطه از نظر ریاضی مظهر  
وحدت و تجزیه ناپذیری است و در عین حال آن اصلی است که همه صور از آن بوجود می آیند . این  
تشبیه از کتاب اول «رساله» سن-تاماسودا کوینو گرفته شده است .

۳- یعنی : این نقطه ریاضی (که نقطه مرکزی دایره‌ای است که بعد از آن سخن میرود  
چنان کوچک بود که کوچکترین اختر آسمان در برابر آن بزرگی قرص ماه بنظر می آید . - «از اینجا»  
*quinci* : از زمین .

۴- یعنی : بهمان نزدیکی ماه با هاله‌ای که چون بخار آب در فضا زیادتر از حد معمول  
شود بر گرد ماه پدید می آید و از فروغ ماه که در آن تجزیه میشود رنگ میگیرد...

۵- «شتابنده ترین حرکتی...» : حرکت فلک بلورین که چون از جمله افلاک بزمین دورتر  
است گردشی تندتر از همه دارد و دایره در اینجا تذکر میدهد که گردش این حلقه نورانی بدور  
نقطه‌ای که مظهر فروغ خداوند است حتی از گردش دورانی فلک الافلاک نیز سریعتر است .

و این حلقه‌ها حلقه‌های دیگر در میان گرفته بود<sup>۱</sup>، و آن حلقه‌های دیگر را حلقه‌های سومین، و آن سومین را چهارمین، و چهارمین را پنجمین، و پنجمین را ششمین؛

و حلقه‌های ششمین را حلقه‌های هفتمین چنان پهناور در دنبال بود که قاصد «یونو» را فراخای کافی برای در میان گرفتن آن نیست<sup>۲</sup>.

و هم چنین بود وضع حلقه‌های هشتمین و نهمین، و هر یک از این حلقه‌ها بهمان اندازه که از واحد دورتر میشد گردشی آهسته‌تر داشت<sup>۳</sup>. و تا بنا کترین<sup>۴</sup> شعله‌ها از آن حلقه‌های می‌آمد که کمتر از جمله حلقه‌های دیگرش از اخگر بیفش<sup>۵</sup> فاصله بود، و پندارم از آنرو چنین بود که این حلقه بیش از همه ازین حقیقت فیض بر میگرفت<sup>۶</sup>.

۱ - این حلقه‌های اولین و دومین و هفت حلقه‌های دیگری که در دنبال آنها می‌آیند، طبقات نه گانه فرشتگانند که در الهیات مسیحی از آنها بترتیب صورت: سرافیم، کروبیان، اورنگها، سلطه‌ها، بیروها، قوات، سلطنتها، مقربان و ملائک نام برده میشود. برای اطلاع بیشتر بمقدمه این سرود و مقدمه کتاب رجوع شود.

۲ - یونو Iuno (بایتالیائی امروزی جونو، Giunone، بلاتینی یونونا Junonae، در اصل یونانی‌ها Hera) زوجة‌خداى خدايان در میتولوژی یونان که قاصدی بنام Iris (بایتالیائی ایریده Iride) داشت و قوس و قزح مسیری بود که این قاصد در آسمان طی میکرد (رجوع شود به صفحه ۲۷۹ شرح ۴، و صفحه ۱۲۸۵ شرح ۱). - مفهوم این اشاره اینست که هفتمین حلقه‌ای که بگرد نقطه مرکزی (فروغ الهی) در گردش بود، چنان وسعت داشت که رنگین کمان با همه بزرگی خود آنرا در درون خویش جای نمیتوانست داد.

۳ - یعنی: گردش این حلقه‌ها بهمان نسبت که از نقطه مرکزی دورتر میشدند، آهسته تر صورت میگرفت.

۴ - più sincera : یا کترین در واقع ترین، اشاره بدانکه این حلقه نخستین بیش از همه با جوهر الهی شباهت داشت.

۵ - la favilla pura : نقطه مرکزی (خداوند) که «بیفش» یعنی فروغ محض است.

۶ - «فیض بر میگرفت» s'invera : اصطلاح زیبایی ب معنی تحت اللفظی «در حقیقت او رخنه میگردد».

## سرود بیعت و هشتم

بانوی من که مرا درشکی گران میدید<sup>۱</sup> ، گفت: «آسمان و سراسر طبیعت واسته بدین نقطه‌اند»<sup>۲</sup> .

این حلقه ایرا که از همه بدو نزدیکتر است<sup>۳</sup> بین ، و آ که باش که سرعت گردش آنزاده عشق آتشی است که اورا بدین بر میانگیزد<sup>۴</sup> .  
و من بدو گفتم: «اگر که نظم جهان آفرینش را همان صورتی بود که در این چرخهای گردان میبینم ، از آنچه در اینجا بر من عرضه میشود کاملاً قانع توانستم شد ؛

اما دردنیای محسوس چنین مینماید که کردندگان هر آنقدر که از نقطه مرکزی دورتر باشند ، الهی‌ترند<sup>۵</sup> ؛

و اگر که باید اشتیاق من در این نیایشگاه بدیع و ملکوتی<sup>۶</sup> که بجز عشق و فروغش حدودی نیست فرو نشیند ،

مرا دانستن این نکته ضرور است که چرا اصل و رونوشت بایکدیگر

۱ - توضیح در دو بند بعد .

۲ - ترجمه از ارسطو (رسالة ماوراءالطبیعه، باب سی‌ام) : «آسمان و طبیعت بدین مرکز اصلی وابسته‌اند ...»

۳ - حلقه سرافینی (serafini) رجوع شود بمقدمه این سرود.

۴ - رجوع شود بصفحه ۱۲۶۹، شرح ۴.

۵ - دانه ازین نمجب میکند که در عالم افلاک دیده بود که هر آسمانی که از نقطه مرکزی دورتر است تندتر می‌گردد ، در صورتی که در اینجا این حلقه‌ها هر قدر بنقطه اصلی نزدیکتر باشند گردشی سریعتر دارند . «این چرخهای گردان» quelle rote : حلقه‌های نه گانه فرشتگان . . . «دنیای محسوس» : زمین و عالم افلاک . - «گردندگان» le volte : آسمانهای نه گانه که بدوز زمین می‌گردند . - «نقطه مرکزی» : زمین .

۶ - questo miro e angelico templo : فلك الافلاك که از جانب بیرون فقط

به عرض، الهی (عشق و فروغ) محدود است.



## بهشت

برابر نیستند<sup>۱</sup>، زیرا که خود باعث میکوشم تا مگر این مشکل را حل کنم.

بانوی من گفت: «شکفت مدارا کرانگستان تودرینجا گره کشائی توانند کرد، زیرا این گرهی است که هرگز بدست گره کشائی گشوده نشده، ولاجرم بس فشرده مانده است<sup>۲</sup>».

ویس بکلام خویش افزود که: «اگر پاسخی مقنع میخواهی شنید گوش بدانچه میکویمت فرادار، و آنگاه بر همین پایه بتفکر پرداز. گشادگی یا تنگی حلقه‌های مادی متناسب بازیادی یا کمی نیروئی است که در اجزاء آنها پراکنده است<sup>۳</sup>».

خیری که فروتر باشد، نکوئی بیشتر میخواهد کرد، و هر جسمی که بزرگتر باشد، چنین خیری را بیشتر در خویش جای میدهد، بشرط آنکه جمله اجزایش را کمالی بیک اندازه باشد<sup>۴</sup>.

۱ - یعنی: در صورتیکه عالم محسوس جلوه‌ای از عالم نامحسوس و ماوراءالطبیعه است، چرامیان قوانین این دوفرق است (شرح صفحه پیش) در حالیکه فاعداً باید رونوشت بااصل تطبیق کند. این دو اصطلاح از دو کلمه یونانی macrocosmos (اصل) و microcosmos (رونوشت) اقتباس شده است.

۲ - مفهوم ضمنی این سخن اینست که توضیحی که دانته از زبان بثانریس درین باره میدهد، قبلاً توسط هیچیک از فلاسفه با متأهین گفته نشده است، و کاملاً تازه‌گی دارد.

۳ - یعنی: در عالم افلاک (آسمانهای سیارات هفتگانه و آسمان نوابت و فلک الافلاک) پهناوری هر فلک متناسب با درجه نیروی عامله‌ایست که از جانب بالادانها میرسد و هر یک ازین افلاک این نیرو را که از فلک بالاتر از خود ستانده‌اند بفلک پائین‌تر انتقال میدهند (رجوع شود بصفحه ۱۱۵۲ بند ۲ و شرح ۲).

۴ - یعنی خیر خداوندی با شمول کامله خود بهر جسمی که بزرگتر باشد طبعاً از خویش نصیبی بیشتر میدهد، بشرط آنکه همه اجزاء چنین جسمی قابلیت دریافت چنین برکتی را داشته باشند؛ بدین ترتیب افلاک بالاتر که وسعتی بیشتر دارند و بهر شالی نزدیکترند، میباید از نیروی عامله‌ای او بیشتر بهره‌برگیرند تا افلاک پائین‌تر و دورتر که بزمین نزدیکترند.

---

## سرود بیست و هشتم

---

لاجرم، این فلک<sup>۱</sup> که کائنات را همراه خویش در گردش دارد، متوافق با آن حلقه ایست که از جمله حلقه های دگر بیشتر عشق میورزد و بیشتر دانائی دارد<sup>۲</sup>.

و بدین قیاس، اگر مقیاس خویش را در مورد نیروی واقعی بکار بری و نه درباره بزرگی ظاهری آن جوهر هائی که در نظرت مدور مینمایند<sup>۳</sup>،

خواهی دید که در میان هر فلک و نیروی گرداننده آن، یعنی میان فلک بزرگتر با نیروی برتر، و فلک کوچکتر با نیروی خردتر، چه توافقی بدیع در کار است<sup>۴</sup>.

چون «برئا» از جانب آن گونه ای که لطیفترین دم دهانش از آن بر میآید بدمیدن پردازد،

نیمکره جوی بازدوده شدن مهی که پیش از آن مایه تیرگیش بود تابناک و شفاف مینماید، چندانکه آسمان در جلوه زیبائیهای جمله اجزاء

---

۱ - فلک الافلاک .

۲ - حاقمه سرافین! اشاره بدانکه درین سنجش، باید بزرگترین افلاک را با کوچکترین این حلقه ها برابرنهاد . - « بیشتر عشق میورزد و بیشتر میداند » : از آنجهت که به کانون عشق و دانائی ( خداوند ) نزدیکتر است .

۳ - یعنی : اگر درجه نیروی عامله ای را ( نیروی واقعی ) که بهر يك ازین افلاک ( جوهرهائی که در نظرت مدور مینمایند ) داده شده است ملاک سنجش قرار دهی و نه حجم ظاهری آنها را . . .

۴ - . . . در آسورت خواهی دید که آن فلک که بزرگتر از همه است ( فلک الافلاک ) از نیرو و برکتی بیشتر و آنکه کوچکتر است ( عطارد ) از برکت و نیروئی کمتر برخوردار است، و از این حیث میان این افلاک نه گانه و قوای محرکه آنها ( نه طبقه فرشتگان ) ارتباط کامل وجود دارد .

خویش لبخند میزند<sup>۱</sup> ،

من نیز ، چون بانویم با این پاسخ روشن بیاریم شتافت و حقیقت را  
چون ستاره‌ای در آسمان بر من بنمود، چنین احساس کردم.  
و چون وی سخن بیایان برد ، حلقه‌ها را دیدم که چونانکه از آهنی  
مذاب شراره بر آید ، شراره بر افشاندند<sup>۲</sup> .

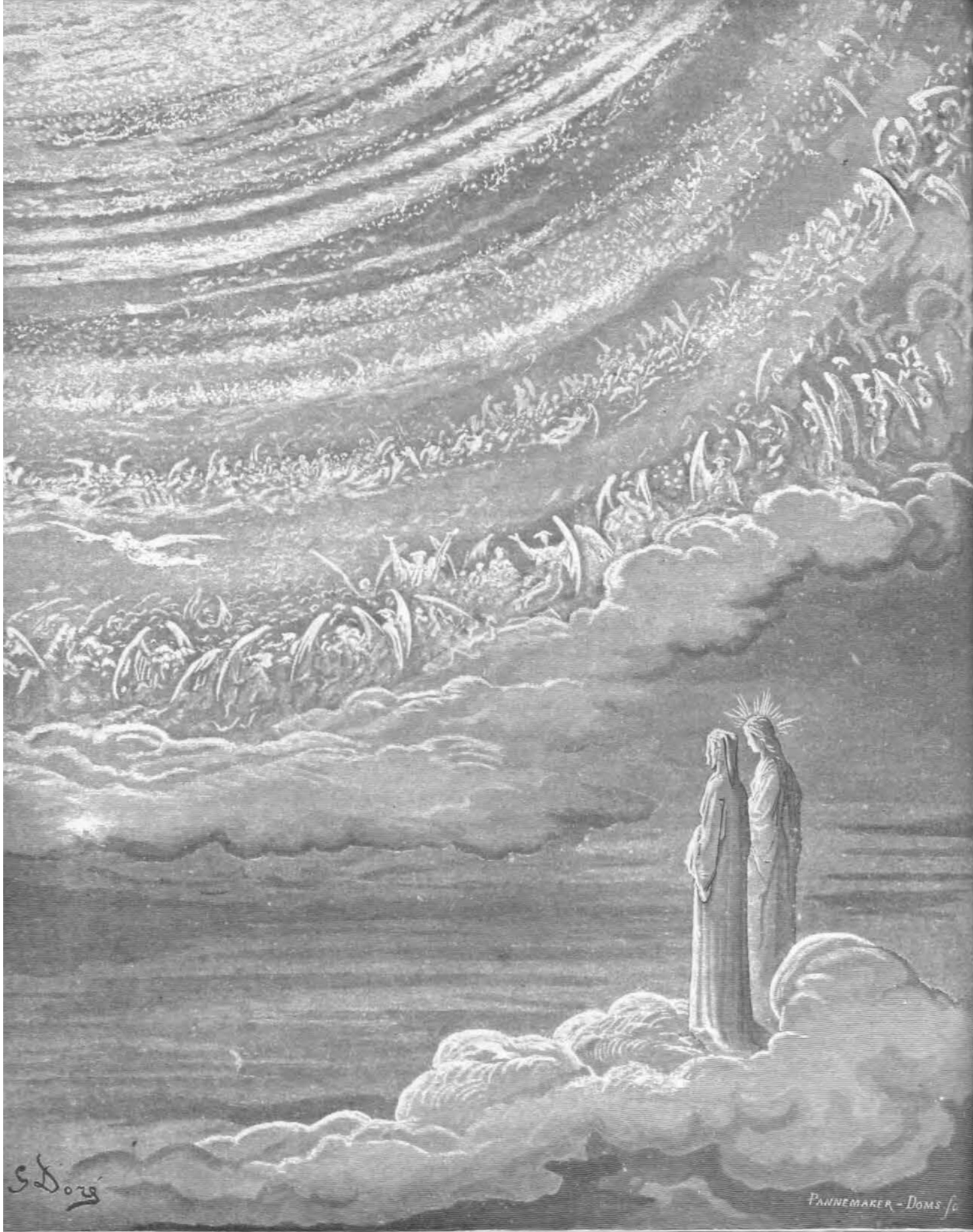
جمله‌اخگران، حلقه آتشین خویش را در این شراره افکنی دنبال  
میکردند<sup>۳</sup> ، و شماره آنها از هزارانی که بادوچندان کردن خانه‌های شطرنج  
حاصل میشود فراتر میرفت<sup>۴</sup> .

۱ - در یونان کهن ، بادهای مختلف را که از چهار جانب شمالی و شرقی و جنوبی و غربی  
میوزیدند ، بصورت چهار خدای جوان مجسم میکردند ؛ یکی از آنها برئا Borea خدای باد  
شمالی بود که بنا بمتولوژی یونان پدرش « استرائوس » ( یکی از نیتان‌ها ) و مادرش « سپیده دم »  
( او رورا ) بود. هر يك از این بادهای چهار گانه به سه شعبه فرعی تقسیم میشد و این تقسیم در مورد  
« برئا » بصورت باد شمال شرقی و باد شمالی و باد شمال غربی در می‌آمد که میان آنها باد شمال غربی،  
در یونان زمین لطیفتر. از همه بود ، و چون « برئا » از جانب شمال می‌آمد ، یعنی<sup>۵</sup> روی بیجنوب  
داشت ، این باد شمال شرقی از جانب گونه راستش وزیده میشد . بدین جهت است که در اینجا  
داته به گونه‌ای که « لطیفترین دم برئا از جانب آن بر می‌آید » اشاره میکند . - بادی که از شمال  
شرقی یعنی از « جانب گونه چپ » برئا میوزد باد معروف دریائی « آکویلونه » است که باد سرد  
و زنده‌ایست . ولی در ایتالیا ، چنانکه « بوکاجیو » مینویسد باد شمال شرقی ملایمتر از باد شرقی  
است که از سمت کوههای آلپ میوزد . این مطلب را داته از کتاب دوازدهم « انیس » گرفته است.  
- نیمکره جوی l'emisferio dell' aere : نیمکره ای که باقی ما محدود است. - « اجزای خویش »  
sua parroffia ، کلمه قدیمی نامانوس و غیر مصطلحی که داته بجای parrochia بکار برده است.

۲ - اشاره بخرسندی فرشتگان از سخنان بئاتریس .

۳ - یعنی: در عین آنکه این حلقه‌های آتشین میدرخشیدند ، هر يك از فرشتگانی که در  
آنها جای داشتند نیز بالا فراد با درخشندگی خود شادی خویش را ابراز میداشتند، و بدین ترتیب  
این ابراز سرور هم صورت دسته جمعی داشت و هم صورت انفرادی . درباره این مصرع که صورتی  
میهم دارد مفسرین بحث و گفتگوی بسیار کرده و آنرا بچند نوع دیگر نیز مورد تعبیر قرار داده‌اند.  
اصل آن اینست lo incendio lor seguiva ogni scintilla

۴ - اشاره بدین افسانه معروف که چون مخترع شطرنج ، اختراع خویش را بیادشاه



حلقه‌ها را دیدم که چو فانکه از آهنی مذاب شراره برآید ، شراره برافشانند (صفحه ۱۵۴۲)

## سرود بیست و هشتم

آنرا شنیدم که دسته دسته خطاب بدان نقطه ثابتی که در ubi جاودان نگاهشان میدارد و جاودانه در آن نگاهشان خواهد داشت، به «هوشیاعانا» مترنم بودند<sup>۱</sup>.

و بانوی من<sup>۲</sup> که خاطر مرا دستخوش شکی گران میدید<sup>۳</sup> گفت :  
در حلقه های نخستین سرافین را بدیدی، و کروبیان را<sup>۴</sup>.

و اینان از آنرو چنین شتابان در دنبال پیوندهای خویش روانند که  
تا سر حد امکان با آن نقطه مشابه آیند، و درین راه آن اندازه بیشتر

بقیه از صفحه ۱۵۴۲

ایران عرضه داشت و طرز بازی آنرا بوی گفت، شاه از او پرسید که در برابر آن چه انعامی میخواهد؟ و وی تقاضا کرد که در هر یک از خانه های ۶۴ گانه صفحه شطرنج او دو برابر خانه پیش دانه های گندم گذارند و مجموع این گندمها را بدو دهند، بدین ترتیب که در خانه اول یک گندم، در خانه دوم دوتا، در خانه سوم چهار تا، در خانه چهارم هشت تا... و قس علیهذا. شاه و درباریان این تقاضا را ناچیز پنداشتند و پادشاه بیدرنگ با آن موافقت کرد، ولی در عمل معلوم شد که در سراسر قلمرو پهناور شاه این اندازه گندم پیدا نمیشود. بطوریکه حساب کرده اند رقمی که ازین راه دست میآید، ۱۸ میلیارد میلیارد، یعنی رقم ۱۸ با ۱۸ صفر در مقابل آست. - این افسانه در قرون وسطی رایج بود و هنوز هم بکرات بدان اشاره میکنند، ولی معلوم نیست آنرا بکدامیک از پادشاهان ایران نسبت داده اند؛ ظاهراً در صورت صحت آن، باید مربوط به - انوشیروان باشد. - مراد داته در اینجا اشاره بکثرت تعداد فرشتگان است.

۱ - « آن نقطه ثابت » : نقطه مرکزی این دوائر، یعنی خدا. - ubi، کلمه لاتینی، بمعنی وضع و مکان؛ ubi جاودانی: موقعیتی که از اول داشته اند و جاودانه خواهند داشت. - هوشیاعانا Osanna: کلمه عبری، بمعنی « ما را نجات ده »، که در اینجا بمفهوم کلی « درود بر خداوند » بکار رفته است (رجوع شود به برزخ، صفحه ۷۱۲، شرح ۵؛ و به بهشت، صفحه ۱۲۰۸، شرح ۱).

۲ - در متن فقط بصورت ضمیری quella آمده.

۳ - این شک مربوط باختلاف فقها و متألهین کاتولیک درباره طبقه بندی ملائک است و بعداً از آن سخن خواهد رفت.

۴ - سرافین Serafi و کروبیان Cherubi: دو طبقه اول و دوم از طبقات نه گانه فرشتگان (رجوع شود بمقدمه این سرود، و صفحه ۱۲۴۳، شرح ۱).

## بهشت

توانند رفت که قدرت دیداری فزونی داشته باشند<sup>۱</sup> .  
این عشقهای دگر که در پیرامون آنها روانند<sup>۲</sup> اورنگهای نگاه  
الهیند<sup>۳</sup> ، و ازین رو است که ثلاثه نخستین<sup>۴</sup> با آنان پایان میپذیرد<sup>۵</sup> .  
و میباید بدانی که سرور ازلی ایشان زاده عمق رخنه نگاهشان  
در آن حقیقتی است که آرامش بخش هر ادراکی است<sup>۶</sup> ،  
و ازینجا توانی دید که بنیاد سعادت ازلی در دیدن است و نه در دوست  
داشتن، که دردنبال آن میآید<sup>۷</sup> ؛

و مقیاس چنین دیداری آن شایستگی است که از برکت الهی و از اراده  
نیکو حاصل آید ، و از این راه است که از درجه ای بدرجه ای پیش توانند

۱ - یعنی : اینان از آنرو با سرعت و اشتیاقی زیادت در گردشند که از فاصله ای نزدیکتر  
از دیگران بنقطه مرکزی (خداوند) نظر دوخته اند و میکوشند تا ازین راه هر چه ممکن است با  
اوشباهتی بیشتر یابند و آنچه را که او میخواهد بشوایند . - «پیوند های خوش» : گره  
عشق ، که آنانرا با خداوند مربوط میکند . این تشبیه «گره» از تورات آمده است (کتاب ایوب ،  
باب سی و هشتم ) : «... عقد تریا را میندی یا بندهای جبار را میگشائی ؟» تریا Pleiade و  
جبار Orion دو مجموعه معروف نوابند .

۲ - روانند : vonno ، بجای کلمه مصطلح vanno .

۳ - اورنگها Troni : طبقه سوم از طبقات نه گانه فرشتگان ( رجوع شود بمقدمه  
این سرود و صفحه ۱۲۴۱ بند ۴ ) .

۴ - il primo ternaro : سرافین ، کروییان ، اورنگها .

۵ - « ازین جهت است که . . . » ترجمه per che از متن «انجمن دانه شناسی  
ایتالیا» در متن «مور-توین بی» این کلمه بصورت perchè آمده که در آن صورت باید «زیرا که...»  
ترجمه شود .

۶ - یعنی : اینان از آن بابت با سعادت ازلی دمسازند که بیشتر از همه میتوانند روی در  
رو بحقیقت الهی که در آن هر ادراکی از آن رو که بشناسائی مطلق نائل میشود آرامش میجوید و  
دیگر نیازی به تلاشی پیدا نمیکند . بنگرند .

۷ - یعنی : برای درک سعادت ازلی ، باید خدا را دید (شناخت) و بحقیقتش پی برد ،  
زیرا که فقط دوست داشتن او کافی نیست ، و کسی تا خدا را نشناخته باشد او را واقعاً دوست  
نمیتواند داشت .

## سرود یست و هشتم

رفت<sup>۱</sup>.

آن ثلاثه دومین<sup>۲</sup>، که در آن بهار جاودانی میروید که قوچ شبانه  
تهی از شاخ وبر گش تواند کرد<sup>۳</sup>،

جاودانه به «هوشیاعانا» مترنم است<sup>۴</sup>، و این سرود خوانی باطنین  
آهنگهایی سه گانه متناسب با سه درجه سروری که پدید آرند<sup>۵</sup> این  
ثلاثه اند، انجام میگیرد<sup>۶</sup>،

درین طبقه بندی سه الهه<sup>۷</sup> جای دارند : نخست ریاستها، و پس  
نیروها، و آنگاه قدرتها<sup>۸</sup>، و در دو حلقه ماقبل آخر این پایکوبی، سلطنتها

۱ - . . . و فیض چنین دیداری (شناسائی خداوند) از یکطرف از راه شمول برکت  
الهی، و از طرف دیگر از استحقاق ذاتی حاصل میشود و با افزایش چنین فیضی باعثاتی  
بیشتر نائل میتوان شد.

۲ - l'altro ternaro، ثلاثه دیگر: سه طبقه دوم ملائک (ریاستها، نیروها،  
قدرتها) که در دو بند بعد از آنها سخن میرود.

۳ - قوچ Ariete، برج حمل - «قوچ شبانگهی» ستارگان برج حمل که بهنگام  
شب در آسمان هویدا باشند، یعنی از اول تا باخر شب آنها را بتوان دید؛ چنین موقعی مقارن  
است با ماهی که خورشید در برج میزان یعنی در دایره منطقه البروج درست در نقطه مقابل حمل  
قرار دارد، و با غروب آن در افق، اختران برج حمل طلوع میکنند. این ماه (میزان) اولین  
ماه پائیز است، که در آن شاخ وبر گش درختان فرو میریزد، و بدین ترتیب معنی این بند اینست که:  
«در آسمان که جایگاه بهار جاودانی است و بیم آن نمیرود که این بهار را پائیزی دردنیال باشد...»  
با اینکه مفهوم این بند تقریباً روشن است، مفسرین آن رانیز مورد چندین تعبیر دیگر قرار داده اند  
که از نقل آنها صرف نظر میشود.

۴ - کلمه «ترنم» در اینجا بصورت زیبای sverna آمده که مفهوم «از زمستان بیرون  
میآید» دارد و عادتاً با آواز بهاری، پرندگان که زمستان را در پشت سر گذاشته اند اطلاق میشود.

۵ - اشاره به سه آهنگ مختلف این سرود، که توسط این دسته های سه گانه از ملائک  
خوانده میشود.

۶ - tre dee : اشاره به جوهر الهی این فرشتگان.

۷ - ریاستها Dominazioni؛ نیروها Virtudi؛ قدرتها Podestadi؛ طبقه

دوم از طبقات سه گانه ملائک (رجوع شود بمقدمه این سرود).

## بهشت

و مُقرَّباً بانند، و آخرین این حلقه ها از ملائک بازیکر پدید آمده است<sup>۱</sup>. اینان دسته دسته روی بجانب بالا دارند، و در جانب پائین چنان نیرومندند که هر يك از آنها هم بسوی خداوند کشیده میشوند و هم بسوی او میکشاند<sup>۲</sup>.

و «دیونیزیو» با چنان جذباتی در این سلسله مراتب نگرست که این جملگی را همچومن بنامید و بشناخت<sup>۳</sup>.

۱ - «پایکوبی ها» tripudi : حلقه های گردان فرشتگان - سلطنتها Principati و مقربان (ملائک مقرب) Arcangeli دسته های هفتمین و هشتمین از درجات نه گانه فرشتگان . - ملائک بازیکر Angelici Ludi (بازیکرهای ملکوتی) : نهمین و آخرین دسته فرشتگان که angeli (ملائک) نام دارند . «بازیکر» صفتی است که بمناسبت سرور و بزم آرائی فراوان ایشان بدانان داده شده (رجوع شود به صفحه ۱۵۶۹ شرح ۱) . «فرشته» یا «ملک» عنوان خاص این دسته نهمین است (رجوع شود بمقدمه این سرود) .

۲ - یعنی : این نه دسته ملائک ، همه روی بجانب خداوند (بالا) دارند و فیضی را که ازین راه کسب میکنند به دسته های بعد از خود (بجانب پائین تر) انتقال میدهند ، و بدین ترتیب هم جذب میشوند و هم جذب میکنند .

۳- دیونیزیو Dionisio (در اصل Dionysios؛ بایتالیائی کنونی دیونجی Dionigi) که در انجیل (کتاب اعمال رسولان، باب هفدهم) از او صورت دیونیسوس آروپاگی (Areopagita) یاد شده ، یونانی بود که بگفته انجیل بدست پولس رسول بمسیح ایمان آورد ؛ وی پس از تممید مسیحی اسقف آن شد و از آن پس همه عمر را بارشاد کسان گذرانید و داته قبلا وی را در جمع فقها و متالین بزرگ مسیحی در فلک خورشید جای داده است (رجوع شود به صفحه ۱۲۶۱، شرح ۱) . - وی را در قرون وسطی مؤلف رساله مهم و معروفی بزبان لاتینی نام De coelesti hierarchia میدانستند که در آن طبقه بندی ملائک در آسمان بتفصیل شرح داده بود ، ولی تحقیقات جدید ثابت کرده که این کتاب مدتها بعد از او نوشته شده است و «والبوس» که بتفصیل درین باره بحث کرده ، آنرا مربوط بقرن ششم مسیحی میداند .

« همچومن پدید و بشناخت » ، یعنی: دیونیسوس این درجات مختلف فرشتگان را بهمان صورت پدید که من (بئاتریس ، مظهر حقیقت الهی که از راه مذهب پادمان عرضه میشود) میبینم ؛ بنابراین گفته او درین باره عین حقیقت است . در واقع داته با این تذکر جانبداری خود را از نظریه «دیونیسوس» ابراز میدارد . برای توضیح بیشتر بمقدمه این سرود مراجعه شود .



## سرود بیست و هشتم

اما پس از او «گرگوریو» از روی جدائی گزید، و لاجرم چون دیده  
درین آسمان بگشود بر خویش بخندید<sup>۱</sup>.

و ترا شکفت ناید که چسان آدمیزاده ای در روی زمین از  
چنین رازی پرده برداشته است، زیرا که آنکس که نظر بدینجا افکند،  
اورا بر این حقیقت و بر بسیار حقائق دیگر این افلاک آگامساخت<sup>۲</sup>.

۱- گرگوریو Gregorio سن گرگوریوس کبیر (San Gregorius Magno) روحانی  
معروف کاتولیک که از ۶۰۴ تا ۵۹۰ م پاپ بود و قبلاً از اوسخن رفته است (برزخ، صفحه ۶۹۴، شرح ۲-  
بهشت، صفحه ۱۴۱۶، بند ۱ شرح ۱). وی در رساله خود بنام *Moralia* سلسله مراتب دیگری برای این  
ملائک قائل شده که دانه قبلا در «ضیافت» خود (باب دوم) آنرا ملاک قرار داده، ولی در کمدی الهی  
از آن عدول کرده و نظریه «دیونسیوس» را مرجح شمرده است. در رساله «گرگوریوس» این طبقه  
بندی چنین است: سرافین، کروبیان، قدرتها، سلطنتها، نیروها، ریاستها، اورنگها،  
ملائک مقرب، ملائک. - همین «سن گرگوریوس» بعداً در کتاب دیگرش بنام *Homelie in Evangelium*  
طبقه بندی دیگری بدین ترتیب درین باره کرده است: سرافین، کروبیان، اورنگها،  
ریاستها، قدرتها، نیروها، ملائک مقرب، ملائک. - درین باره «هاری هونت» دانه شناس  
فقید فرانسوی تحقیق جامعی کرده است.

«برخوش بخندید»، یعنی: روح گرگوریوس که پس از مرگ این پاپ با آسمان آمد،  
دریافت که این طبقه بندی وی ناروا بوده، و ازین بابت خود را ریشخند کرد.

۲- بنا با حدیث مسیحی پولس رسول یکبار در دوران زندگانی خود با آسمان سوم رفت  
و در آنجا چهار دسته از این دسته های نه گانه ملائک را دید، و متألّهین معتقد بودند که «دیونسیوس»  
اطلاعات خویش را درباره طبقه بندی ملائک در آسمان در بازگشت پولس ازین سفر آسمانی از او فرا  
گرفته است. این اعتقاد بسفر آسمانی پولس در دوران حیات او از بندی از انجیل ناشی شده است  
(رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب دوازدهم): «... لابد است که فخر کنم، هر چند که شایسته  
من نیست، لیکن بر ژباها و مکاشفات خداوند می آیم. شخصی را در مسیح میشناسم چهارده سال قبل از  
این، آیا در جسم نمیدانم و آیا بیرون از جسم نمیدانم خدا میداند، چنین شخصی که تا  
آسمان سوم رفته بود. و چنین شخصی را میشناسم خواه در جسم و خواه جدا از جسم نمیدانم،  
خدا میداند، که بفردوس رفته شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جائز نیست با آنها تکلم  
کند.» در پاره قسمتی از طبقات نه گانه فرشتگان پولس چنین میگوید (انجیل، رساله پولس رسول  
به کولسیان، باب اول): «... زیرا که در خداوند همه چیز آفریده شده آنچه در آسمان و آنچه  
بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و متختها و سلطنتها و ریاست و قوت» (انجیل رساله  
پولس رسول بافسسیان، باب اول): «... بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامیکه  
خوانده میشود.»

# سرود بیت نهم

آسمان نهم : فلك الافلاك

## فرشتگان

داته همچنان در کنار بئانریس در فلك بلورین (فلك الافلاك) جای دارد و بئانریس میکوشد تا ویرا با وضع فرشتگان و آفرینش آنها و نیز خلقت جهان و تقارنی که میان این دو وجود دارد آشنا کند . قسمت مهمی از سرود صرف بحث از عسیان شیطان و ملائک و فادار و نیرو های دراکه خاص فرشتگان میشود و در آن داته از زبان بئانریس بسختی به مخالفین نظریه ای از عام الهیات که در اینجا درباره «حافظه» فرشتگان مطرح است حمله میبرد، و جای توجه است که «سن تماسودا کوینو» فقیه بزرگ کاتولیک که در سراسر کمدی الهی داته بدو استناد میکند درینجا مورد این حمله قرار میگیرد .

درباره این «عسیان شیطان» و سقوط او از آسمان ، بخصوص در قرآن بتفصیل سخن رفته است . برای اطلاع بیشتری بمقدمه این کتاب رجوع فرمائید.

## سرود بیست و نهم

چون دو كودك «لاتونا» درزیز روپوش كوسفندو ترازو کنار یكد گر  
در افق خانه گیرند ،

از آن دم كه سمت الرأس آن دورا همسنگ میکند ، تا آن هنگام  
كه این و آن خویش را ازین كمر بند میرهائند و نیمكره هایشان را باهم  
مبادله میکنند ،

بهمان اندازه زمان فاصله میشود كه «بئاتریچه» خاموش بماند ،

---

۱- مطلع این سرود مثل بسیاری از سرودهای دیگر بابك معمای نجومی همراه است.  
ولی این بار این معما چندان بفرنج نیست و فقط طرز بیان آن آنرا غامض جلوه میدهد. اینك  
توضیحات مربوط بدین دو بند :

«دو كودك لاتونا» : خورشید و ماه . در میتولوجی یونان «فیوس» (آپولو) خدای خورشید  
و «آرتمیس» (دیانا) الهه ماه و ربه النوع شكار، فرزندان خدای خدایان و زنی بنام لاتونا Latona بودند  
(سرود بیستم برزخ . صفحه ۸۳۹ ، شرح ۲) . - قوج Montone ( اصطلاحی كه در اینجا  
داته اختصاصاً بعوض اصطلاح رایج Ariete بكار برده است ) ، و ترازو Libra : دوبرج حمل و  
میزان ، كه اولین و هفتمین برج از بروج دوازده گانه اند . - «سمت الرأس» zenit ، خط عمودی  
فرضی كه آسمان را بدو قسمت مساوی تقسیم میکند . - «كمر بند» cinto : افق ، كه حلقه وار  
آسمان را در میان گرفته است .

با توجه بدانچه گفته شد ، مفهوم این دو بند چنین میشود : چون خورشید و ماه یکی در  
برج حمل و دیگری در برج میزان باشد ، یعنی در حلقه منطقه البروج درست در مقابل یكدیگر  
قرار گرفته باشند ، این دو در يك لحظه معین یعنی درست در لحظه غروب خورشید و طلوع ماه ،  
با طلوع خورشید و غروب ماه با یكدیگر در افق نمودارند ( و فقط در شهای چهاردهم  
ماه قمری چنین میشود ) ، ولی این وضع فقط يك لحظه کوتاه دوام میکند ، زیرا كه بعد از آن  
ماه و خورشید نیمكره هایشان را عوض میکنند ، و آنكه قبلا در نیمكره بالا بود بیاین  
افق میرود و آنكه در نیمكره زیرین یعنی امرئی بود بالا میآید ؛ بدین ترتیب خاموشی  
بئاتریس لحظه ای بیش بطول نینجامیده است .

## بهشت

ولبخندزنان وخیره بدان نقطه‌ای که مرا مغلوب خود ساخته بود<sup>۱</sup> بنگریست.  
و آنگاه چنین آغاز سخن کرد: « آنچه را که می‌خواهی شنید ،  
بی آنکه از تو پرسشی کرده باشم بیان میدارم، زیرا که نیت ترا در آنجا که  
هر **ubi** و هر **quando** روی بدان دارند معاینه بدیدم<sup>۲</sup> .

عشق سرمدی در عالم ابدیت خود ، نه برای تحصیل خیری که از  
آن اوشود ( زیرا که چنین نمیتواند شد )، بلکه تا جلالوی بادرخشندگی  
خوشش تواند گفت که « **Subsisto** »<sup>۳</sup> .

برون از حد زمان و بیرون از حد هر ادراک دیگری<sup>۴</sup> ، بدان سان  
که خود بخواست در عشقهائی نوین تجلی کرد<sup>۵</sup> .  
و مفهوم این سخن این نیست که پیش از آن این عشق بی اثر بود<sup>۶</sup> ،

---

۱ - nel punto che m'aveva vinto : خداوند ، که نه تنها فروزندگی فروغش  
دیدگان داته را بزیرافکنده است، بلکه وی توانسته است حتی انعکاس آنرا در دیدگان بئاتریس  
تحمل آورد .

۲ - **ubi** : مکان؛ **quando** : زمان : دو کلمه لاتینی . اشاره بخداوند که زمان و مکان  
دراو منعکسند و بئاتریس با نگرستن بفروغ وی نیت داتمهرا در آن میخواند .

۳ - عشق سرمدی **l'eterno amore** : خدا این کلمه در متن در آخر بند بعد آمده ،  
ولی در ترکیب فارسی بناچار میبایست در مبتدای این بند قرار گیرد . - « نه برای تحصیل  
خیری . . . » یعنی : نه بمنظور تحصیل نکوئی وخیری بیشتر ، زیرا که این متلزم آنست که  
قبلا این خیر مال او و جزء وجود او نبوده باشد و چنین چیزی امکان پذیر نیست . - **Subsisto**  
کلمه لاتینی ، بمعنی « هستم » ( رجوع شود صفحه ۱۷۳ ، متن و حواشی ) - در علم الهیات مسیحی  
این کلمه در توصیف « واجب الوجود » بکار میرود که هستی آن تابع هیچ هستی دیگری نیست .

۴ - یعنی : با صورتی که فقط برای خود او قابل درک بود ، و هیچ آفریده و ملک  
دیگری قدرت این ادراک را نداشت . درباره این کلمه ادراک **(e) comprender** بحث بسیار شده است .

۵ - یعنی : فرشتگان و آدمیان و نباتات و جمادات را پدید آورد . - در برخی از نسخ  
قدیم و جدید کمندی الهی ، بجای « عشقهائی نو » **(i) nuovi amor** ، نه عشق **nove Amori**  
درین صورت مراد طبقات نه گانه فرشتگان است .

۶ - یعنی : نباید پنداشت که پیش از آفرینش فرشتگان ، این عشق بحال رکود

بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و نهم

زیرا که نه پیش و نه بعد ازین هنگام بود که کلام خداوند سطح آبها را فرا گرفت<sup>۱</sup>.

شکل و ماده باقتضای پیوستگی وجدائی خویش، همچون سه تیری که از کمائی باسه زه بر آید،<sup>۲</sup> صور وجودی مختلف یافتند که جمله آنها از هر منقصتی بر کنار بودند<sup>۳</sup>.

و همچنانکه در شیشه یاد رعنبری و یاد ربلوری، شعاعی از نور چنان میدرخشد که در میان دو لحظه بر تافتن و بر آمدنش فاصله ای نیست<sup>۴</sup>، این ثلاثه نامعلول نیز با کمال وجودی خویش از آفرید گارش منبعت شد، بی آنکه ابتدای آنرا مشخص توان کرد<sup>۵</sup>؛

بقیه از صفحه قبل

(torpente) بود و اثری نداشت، زیرا که چنین تعبیری مستلزم وجود زمانی است، و برای خداوند که ابدیت است تقدم و تاخر زمانی وجود ندارد و طبعا در مورد او «پیش» و «پس» نمیتوان گفت. در این سخن، داته توجه بگفته «سنت آو کوستینو» روحانی و فقیه بزرگ دارد که در رساله اش خطاب بخداوند میگوید: «اگر که پیش از آفرینش آسمان و زمین زمانی در کار نبود، پس چه معنی دارد که بگویند تو در «آفوق» چه میکردی؟ زیرا که آنجا که زمانی نباشد «آفوقی» نیست».

۱ - اقتباس از اولین بند تورات (سفر پیدایش، باب اول): «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت».

۲ - یعنی: روح و جسم به سه صورت مجزا درآمدند: روح محض (فرشتگان): جسم محض (عناصر): ترکیب روح و جسم (افلاک)، که از عناصر پدید آمده اند ولی بدست فرشتگان میگردند؛ و این هر سه از هر نفسی بر کنار بودند، زیرا که از خداوند منشعب شده بودند. اصل فکر از تورات است (سفر پیدایش، باب اول): «و خدا هر چه ساخته بود دید، و همانا بسیار نیکو بود».

۳ - یعنی: همچنانکه نور بمحض آنکه از یکطرف اجسام حاکی ماوراء بر آنها میتابد و از طرف دیگر بیرون میآید، این عمل آفرینش نیز آبی صورت گرفت.

۴ - ثلاثه معلول: il triforme effetto: سه صورت وجودی: ملائک، افلاک، عناصر، که از خداوند مشتق شده اند.

## بهشت

نظم این جوهرها همزمان با خودشان پدید آمد و ترتیب یافت<sup>۱</sup> :  
در اعلی قسمت کائنات جوهری جای گرفت که فعل محض بود<sup>۲</sup> ؛  
و آن جوهر دیگر که قوه محض بود در مرتبه اسفل مسکن گزید<sup>۳</sup> ،  
و در قسمت میانی قوه و فعل درآمیختند و با پیوندی چنان استوار بهم  
پیوستند که امکان گسستنش نیست<sup>۴</sup> .  
« پرونیمو » برای شما نوشته است که فرشتگان قرونی دراز پیش  
از خلق قسمت دیگر کائنات آفریده شدند<sup>۵</sup> ،

۱ - یعنی : مقارن با آفرینش این طبقات سه گانه ، تقدم و تأخر هر يك از آنها در عالم  
آفرینش مشخص شد و هر کدام در جایی خاص خویش مستقر شدند .

۲ - « اعلی قسمت کائنات » : آسمان - « جوهری که فعل محض puro atto بود » :  
ملائک ، که بخودی خود مظهر حرکتند - « سن تماسو دا کوننو » در رساله خود اظهار عقیده میکند  
که این فرشتگان نیز دارای نوعی وجود جسمانی هستند ، زیرا که روح محض خلص  
خداوند است .

۳ - قوه محض pura potenza : عناصر ، که همه چیز در آنها صورت « بالقوه »  
دارد و تا نیروی محرکی آنها را یاری ندهد « بالفعل » کاری نمیتوانند کرد . - « مرتبه سفلی »  
la parte ima : زمین ، که جایگاه عناصر و از همه افلاک نسبت بخداوند دورتر است ، یعنی  
« پائین تر » جای دارد .

۴ - « قسمت میانی » : افلاک ، که حد فاصل عرش الهی و کره خاکند . - « قوه و فعل »  
عناصر و ملائک ، که از درآمیختن آنها گردش افلاک نتیجه میشود ، و این دو ، یعنی عناصر پدید  
آرنده افلاک و فرشتگان گرداننده آنها ، در این جهان فلکی چنان با هم گره خورده اند که امکان  
گسستن این گره نیست (non si divima) . این گفته ، وجود آدمی را نیز که از ترکیب روح  
و جسم پدید آمده است شامل میشود ، و این پیوند با آنکه با مرگ آدمی ظاهراً میگسند ، پس  
از روز رستاخیز دوباره استوار میشود و جاودانه برقرار میماند .

۵ - پرونیمو Ieronimo (بابت لیبائی کنونی سن جروآلمو San Geroalmo ، بفرانسه

سن ژروم Saint Jérôme ، بانگلیسی سنت جروم Saint Jerome ، بلاتینی هیرونیوس -  
Hieronimus) از بزرگترین روحانیون کلیسای لاتین ، که در سال ۳۴۲ مسیحی در «الماسیا» متولد  
شد و در روم تحصیلات مذهبی کرد و در سی سالگی بزیارت بیت المقدس رفت ، و اندکی بعد در  
صحرای عربستان اتر و اگزید و پنج سال ما ریاضت گذرانید ؛ سپس برای تبلیغ دینی با نطاکیه و  
فطنطنیه و روم و اسکندریه رفت و در ۳۸۵ به بیت المقدس بازگشت و صومعه «بیت اللحم» را  
بقیه در صفحه بعد

## سرود بیست و نهم

اما حقیقت امر در بسیاری از صفحات نویسندگانی که از روح القدس الهام گرفته اند مکتوب است ، و تو خود بادقت کامل درین باره آنرا عیان خواهی دید<sup>۱</sup> ؛

و منطق نیز تا حدودی اینرا درك تواند کرد ، زیرا پذیرفتنی نیست که قوای محرکه چنین دیرزمانی محروم از کمال مانده باشند<sup>۲</sup> .  
اکنون دانستی که این عشقها کجا و کی و چگونه آفریده شدند ، و باین وقوف سه شعله از شعله های آتش اشتیاق فروکش کردند<sup>۳</sup> .  
در شمارش اعداد ، در زمانی کوتاهتر از آن به بیست نتوان رسید<sup>۴</sup>

### بقیه از صفحه قبل

بنیاد نهاد ، که در سال ۴۱۶ سوزانده شد . وی در تفسیر معروف خود نوشته بود که فرشتگان قرنهای پیش از دنیای مادی آفریده شدند ، ولی «سن تماسو داکوینو» بانکای اولین بند تورات که «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید» با این عقیده او سخت مخالف بود ، و دانه نیز درین مورد از «سن تماسو» پیروی کرده است . نظریه «سن جررالمو» با عقاید حکمای یونانی تطبیق میکرد .

۱ - یعنی : حقیقت خلاف آنست که این روحانی گفته است ، و این حقیقت را آن نویسندگانی بر ما آشکار کرده اند که از روح القدس ، یعنی از کتب مقدس که بصورت وحی از جانب خداوند نازل شده الهام گرفته اند . معلوم نیست اشاره داته بغیر از «سن تماسو داکوینو» به - کدامیک از فقها است ، و نیز روشن نیست که جز اولین بند تورات که نقل شد ، بکدام قسمت از آن نظر دارد . شاید اشاره او به بند اول کتاب Ecclesiasticus در تورات باشد : «او که زنده جاوید است همه چیزها را با هم بیافرید .»

۲ - یعنی : اگر فرشتگان ، که وظیفه آنها گرداندن افلاك است ، مدتها پیش از خلق این افلاك آفریده شده بودند ، در این فاصله وجود آنها عاطل میماند و بعد کمالی که خداوند برایشان خواسته است نمیرسید ، و منطق بشری تا آن حد که قدرت درك اسرار عالم بالا را دارد حکم میکند که چنین نقص را در مورد ملائکه نمیتوان قبول کرد . این استدلالی است که «سن تماسو داکوینو» درین باره در «رساله» خود (کتاب اول ، باب شصت و یکم) کرده است ، و در آن مینویسد : «هیچ جزئی تا وقتیکه از کل خود جدا باشد ، کامل نیست .»

۳ - بئاتریس در توضیحات خود ، به سه سوال از سوالانی که آنها را در ضمیر داته خوانده بود ، پاسخ داده ، و بدین ترتیب «سه شعله از شعله های شوق او را فرو نشانده است .

۴ - یعنی : در مدتی کوتاهتر از آن چه برای شمارش ازبک تا پست ضرور است .

## بهشت

که ضرور آمد تادسته‌ای از ملائک آرامش تکیه گاه عناصر شمارا بر هم زنند<sup>۱</sup>.  
اما آن دسته دیگر برجای بماندند<sup>۲</sup>، و خرسندانه بکاری که بینی  
پرداختند، و هرگز گردش آنها را وقفه‌ای پدید نمی‌آید.

این سقوط را گردن‌فرازی لعنت‌زای آنکس باعث آمد که تودرزیر  
سنگینی جمله بارهای جهانش یافتی<sup>۳</sup>.

اما اینان که درینجایند، فروتنی لازم را برای درک این حقیقت  
داشتند که صانع آنان خیر متعالی است که بدیشان قابلیت چنین ادراکی  
عطا فرموده است،

وازین راه‌ینش اینان بنیروی برکتِ روشنی‌بخش و باشایستگی  
ذاتی خودشان چندان برانگیخته‌شد که این جمله را ازین راه اراده‌ای کامل  
واستوار نصیب آمد<sup>۴</sup>.

۱ - «دسته‌ای از ملائک»: شیطان و ملائک عامی که از او پیروی کردند. - «تکیه گاه  
عناصرشما»: کرة زمین، که تکیه گاه اصلی عناصر اربعه: آب، آتش، و باد و خاک است،  
زیرا که این کرة بیش از همه افلاک جنبه مادی دارد و ازین حیث از جمله آسمانها پائین تر است. -  
اشاره این بند به عسیان شیطان (Lucifero) نسبت خداوند و سقوط او از آسمان است، که در  
نتیجه آن آرامش زمین برهم خورد و حفرة دوزخ در دل خاک پدید آمد (رجوع شود به سرود آخر  
دوزخ). - از کتبه دانه معلوم میشود که بقیده او این عسیان بلافاصله پس از آفرینش این  
فرشتگان صورت گرفت، و این نظریه را وی از رساله «سن تماسو دا کوننو» (کتاب اول، بابهای  
شصت و دوم و شصت و سوم) گرفته است، ولی در آنجا چنین امری را فقط «محمّل» میداند،  
و نه محتمل.

۲ - فرشتگانی که عسیان نورزیدند و وفادار ماندند.

۳ - اشاره به شیطان اعظم، که دانه او را در آخرین طبقه دوزخ دیده‌بوه (دوزخ،  
صفحات ۴۵۲ ببعد).

۴ - یعنی: این ملائک، بیاس وفاداری خود، علاوه بر شایستگی ذاتی که از این راه  
نشان دادند از برکت فروغ بخش الهی (grazia illuminante) نیز برخوردار شدند، و این  
برکت، توأم با آن شایستگی، اینانرا مستحق سعادت ازلی کرد که در آن دیگر امکان گناه کردن  
نیست. اصل این فکر از رساله «سن تماسو دا کوننو» است (کتاب اول، باب پنجاه و دوم).



## سرود بیست و نهم

و میخواهم یقین بدانی ، و تردیدی درین باره روا مداری ، که استحقاق کسب برکت متناسب با درجه شمول عشق است<sup>۱</sup> .  
و اگر مفهوم سخنان مرا نیکو دریافته باشی ، اکنون بی یاری دیگری آنچه را که مربوط بدین مجمع است<sup>۲</sup> کاملتر توانی دید .  
اما چون در مدارس شما ، در روی زمین ، چنین خوانده میشود که طبیعت ملکوتی بمقتضای ماهیت خویش میفهمد و بخاطر میسپارد و میخواهد ، بناچار توضیحی بیشتر میدهم تا تو حقیقت امر را که در جهان زیرین بسبب دوپهلویی این دروس در ابهام مانده است آشکارا توانی دید<sup>۳</sup> .  
این جوهرها پس از درک لذت دیدار خداوند دیگر دیده از او که عالم السر و الخفیات است برنگرفته اند ؛

لاجرم امر تازه ای این دیدار را برهم نمیزند ، و اینان را نیازی بدان نیست که از راه اندیشه مجزا چیزها را بخاطر آرند<sup>۴</sup> ؛

۱ - یعنی : هر قدر درجه عشق بخداوند زیاد تر باشد صاحب این عشق بیشتر شایسته برکت الهی میشود .

۲ - مجمع consistorio ، جمع طبقات نه گانه ملائک .

۳ - یعنی : در دانشگاههای شما استادان چنین تعلیم میدهند که فرشتگان ( طبیعت ملکوتی angelica natura ) دارای قوه ادراک و حافظه و اراده اند ، و بناچار من برای تو توضیح دهم که چرا این ادعا ، که صورتی مبهم و دو پهلو بمیان میآید (equivocando) ؛ با حقیقت تطبیق نمیکند . - این عقیده ایست که « سن تماسو دا کوینو » در رساله خود ( کتاب اول ، باب پنجاه و چهارم ) ابراز داشته : « از سه خصیصه انسانی هوش و حافظه و اراده ، ملائک فقط اولی و سومی را دارند ، و حافظه را نیز بشرطی میتوانند داشت که آنرا فقط از جنبه روحی و معنوی در نظر گیریم ، نه از آن جنبه ای که با حواس سروکار دارد » . این یکی از موارد معدودی است که داته در « کمدهی الهی » نظری خلاف نظر « سن تماسو » دارد .

۴ - یعنی : این فرشتگان از آن رو که گذشته و حال و آینده را بطور مستمر در فروغ الهی میتوانند دید ، دیگر به « حافظه » نیازی ندارند ، زیرا که برای آنان هیچ چیزی نازکی ندارد . - « اندیشه مجزا » concetto diviso : حافظه ، که تصویر چیزهایی را بطور خاص و جداگانه در خود نگاه میدارد . - در باره این تعبیر میان مفسرین توافق نظر نیست ، چنانکه برخی مفهوم آنرا « یاد آوردن فراموش شده ها » دانسته اند .

## بهشت

بدین قیاس ، در جهان سفلی ، کسانی بی آنکه خفته باشند خواب  
میبینند ، و از آنان برخی کمان میبرند که حقیقت را گفته اند ، و برخی  
دیگر چنین گمانی نمیبرند ، اما در یکی از این دو مورد گناه و شرمندگی  
بیشتر است <sup>۱</sup> .

دردنیای زیرین ، علاقه بظاهر نمائی شمارا چنان در بند خویش دارد  
که در استدلال فلسفی خود برای واحد نمیروید .

و با این وصف ، چنین قصوری را در اینجا با سختگیری کمتری تلقی  
میکنند تا خطای از یاد بردن مکتوب الهی یا تفسیر ناروای آنرا <sup>۲</sup> .

کسانرا توجهی بدین نیست که این بند در جهان بقیمت چه خونها  
افشانده شد <sup>۳</sup> ، و چه عزیزاست آنکس که حقیرانه روی بدان برد .

هر کسی برای جلب توجه کسان راهی میجوید ، و درین راه آنچه  
را که خود ساخته و پرداخته است وسیله قرار میدهد ، و پیشگویان درین  
باره بحثها میکنند ، اما انجیل خاموش میماند <sup>۴</sup> .

یکی میگوید که بهنگام شهادت مسیح ، قرص ماه واپس رفت و

---

۱ - یعنی : در روی زمین ، کسانی که خود را در حل این مشکل صالح می شمارند ،  
تعبیرات عجیب و غریبی میکنند که به خواب و رؤیا شبیه است ، و از میان ایشان یکدسته کسانی  
هستند که امر بر خودشان نیز مشتبه شده است و کمان میبرند که واقعاً بحقیقت پی برده اند ، و دسته  
دیگر آنهاییند که به بی معنی بودن گفته خویش واقفند ، ولی ازین راه در پی اغفال کسان بر میآیند ،  
و طبعاً گناه این دسته دوم بیشتر است .

۲ - مکتوب الهی *la divina scrittura* : کتب آسمانی تورات و انجیل . -  
«از یاد بردن مکتوب الهی» : «بنوتوتو» مفسر معروف کمدی الهی درین باره مینویسد : « بسیارند  
کسانی که نام منی و مرفس را بر لب دارند ، اما در دل جز به ارسطو و ابن رشد نمی اندیشند » . -  
«تفسیر ناروای آن» : رجوع شود بسرود سیزدهم این کتاب ، صفحه ۱۳۰۵ ، بند ۲ و شرح ۳ .

۳ - اشاره بفداکاریهایی که برای استقرار آئین مسیح شد .  
۴ - یعنی : بافسانه‌هایی که خود ساخته‌اند استناد میجویند ، اما اشاره‌ای به انجیل نمیکنند ،  
زیرا که در آن مدرکی بر صحت ادعای خود نمیتوانند جست .



Ediz. Venezia 1491

Paradiso, I,

### دانه در بهشت

صفحه اول قدیمترین چاپ ایتالیایی کمدی الهی، مربوط به سال ۱۴۹۱ میلادی در شهر «ولیز» ایتالیا

در قسمت پائین این تصویر دانه در «بهشت زمینی» و در قسمت وسط آن دانه همراه با بشاتریس در سفر آسمانی با افلاک، نموده شده است. در سمت راست بالای منطقه البروج در هنگام سفر بهشت دانه، موفقیکه خورشید در برج حمل است و «نور» در پیش رو و «حوت» در پشت سرش قرار دارد، دیده میشود. نقش دوشیر بالای تصویر نشان شهر ونیز است. این تصویر از روی نسخه‌چاپی «کارلو استاینر» نقل شده است.

## سرود بیست و نهم

حائل خورشید شد ، تانور آنرا از رسیدن بزمین باز دارد ؛  
و دروغ میگوید ، زیرا که روشنائی خود بخور روی در کشید<sup>۲</sup> ،  
و بدین مقیاس چنین کسوفی در نزد اسپانیائیان و هندیان و یهودان یکسان  
بوده .<sup>۳</sup>

۱ - اشاره به کسانی که در توجیه ظلمتی که بگفته انجیل در هنگام مرگ عیسی همجا را فراگرفت ، سراغ دلائل علمی و نجومی میروند ، مثلاً میگویند: این ظلمت از آنجا آمده که فرس ماه در برابر خورشید حائل شد ، یعنی کسوف طبیعی روی داد . بدین ظلمت ناکهانی ، درسه انجیل از انجیل اربعه اشاره شده (انجیل متی ، باب بیست و هفتم) : « . . . و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت » ؛ و (انجیل مرقس باب پانزدهم) : « . . . و چون ساعت ششم رسید ، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فراگرفت » ؛ و (انجیل لوقا ، باب بیست و سوم) : « و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت و خورشید تلریک گشت و پردهٔ قدس از میان بشکافت . »

۲ - « و دروغ میگوید ، زیرا که ... » e mente, ché : این ترجمه از روی متن جایهای موقر کمدی الهی منجمله چاپ معروف «انجمن دانه شناسی ایتالیائی» و چاپ «مور-توبنی» صورت گرفته است . در چاپ مهم دیگری که توسط «مور» انتشار یافته و نیز در تفسیر «گازنی» بجای این سه کلمه چنین آمده است «... ed altri che» و درین صورت معنی آن این میشود: « و آن دیگری مدعی است که . . . » . در ترجمهٔ معروف «لانکفلو» و در چندین چاپ ایتالیائی و خارجی «کمدی الهی» با استثنای ترجمهٔ فرانسه «ماسرون» عموماً صورت «دروغ میگوید» مورد قبول گرفته است ؛ ولی درین صورت یک اشکال اساسی پیش میآید ، و آن اینست که این عقیده گرفتن خورشید در هنگام شهادت عیسی عقیده ایست که مورد قبول و تأیید «سن تماسو» است . قرار گرفته است (رسالهٔ سن تماسو، کتاب سوم، باب چهل و چهارم)، و هر چند که وجود اختلاف نظر میان او و دانه درین باره نامعقول نیست ولی بسیار مستبعد مینماید که دانه این روحانی بزرگ را که در سراسر کمدی الهی مورد تجلیل اوست ، بالصراحه «دروغگو» بنامد، بخصوص از آنرو که «سن تماسو» نظر خویش را متکی به احکام و فتاوی «دنیسوی آتروپاچی» میداند که دانه در سرود قبل از او با تکریم تمام یاد کرده است . - تنها فرضی که برای رفع این اشکال میتوان کرد ، اینست که دانه انتساب این نظرها به «دیسو» از همان «افسانه های بی اساس» دانسته باشد که مایهٔ کمراهی «سن تماسو» نیز شده است .

۳ - اسپانیا و هندوستان ، چنانکه قبلاً نیز گفته شده (سرود بیست و ششم دوزخ ، صفحهٔ ۴۲۱ شرح ۴ - سرود دوم برزخ ، صفحهٔ ۵۹۲ بند ۲ و شرح ۳) در نظر دانه مفهوم دوحده غربی و شرقی ربع مسکون را دارند و اول و آخر جهان بشمار میروند ، و در اینجا تذکر داده میشود  
بقیه در صفحهٔ بعد

«فلورانس» را شماره «لایو» ها و «ببندی» ها کمتر از تعداد این افسانه هائی است که هر ساله ساخته و پرداخته میشود و در هر گوشه و کنار باباتک بلند از بالای منابر بگوش کسان میرسد<sup>۱</sup> :

چنانکه گوسپندان نادان، در حالی از چراگاه باز میگردند که فقط بادخورده‌اند، ولی اینان را بیخبری از خسروانی که ازین راه میبرند، عذری مواجه نتواند بود<sup>۲</sup>.

مسیح بنخستین شاگردان خویش<sup>۳</sup> نگفت: «بروید و برای خلائق ژاژخائی کنید<sup>۴</sup>»، بلکه ایشانرا با اصول حقیقت آشنائی بخشید:

بقیه از صفحه قبل

که طبق نص صریح انجیل، در هنگام مرگ عیسی «تمام روی زمین» از هندوستان گرفته تا اسپانیا در تاریکی فرو رفت، در صورتیکه اگر کسوف اتفاق افتاده بود بفرض هم که کسوف کامل میبود میبایست فقط در یکجا تاریکی مطلق را حکمفرما کند و در سایر نقاط بصورت کسوف جزئی دیده شود.

۱ - یعنی: تعداد افسانه های معمولی که هر ساله روحانی نمایان درباره امور دینی در فلورانس میسازند و آنها را از بالای منبرها ب مردم ساده لوح بازگو میکنند از تعداد فلورانسائی که لاپی (جمع «لایو») یا ببندی Bindī (جمع «ببندو») نام دارند بیشتر است. این دو اسم از اسامی رایج فلورانس بود، همچنانکه بقول «بنونوتو» نامهای «مارکو» و «مارینو» در فلورانس رواج داشت. یکبار دیگر نیز (سرود سیزدهم بهشت، صفحه ۱۳۵، بند سوم) بهمین صورت به «خانم برتا» و «آقای مارتنو» اشاره شده است. - لاپو Lapo مخفف یا کوپو Iacopo (بعقوب) و ببندو Bindo مخفف ایلدبراندو Ildebrando است. «هانری لونیون» مفسر و مترجم فرانسوی داتنه این دو نام را بترتیب مخفف «جیرولامو» و «الساندرینو» میداند و گمان میکنم که وی درین باره اشتباه کرده است.

۲ - یعنی: مردم عامی (گوسپندان نادان) در بازگشت از مجلس وعظ (چراگاه) گرسنه‌اند، زیرا که بجای خوراک و علف واقعی (اصول و تعلیمات حقیقی دین) فقط بادخورده‌اند (سخنان پوچ شنیده‌اند)، ولی این عذر که مابصحت یا سقم آنچه شنیدیم واقف نبودیم، برای بخشایش گناه ایشان کافی نیست، زیرا که بقول بونی «جهل عذر گناه نیست، و فقط آنرا سبک میتواند کرد».

۳ - al suo primo convento: اولین حواریون و مریدان.

۴ - اشاره به جمله‌ای که مسیح پس از رستخیز خود بیازده حواری گفت (انجیل متی باب بیست و هشتم): «... پس رفته همة آنها را شاگرد سازید و ایشانرا باسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.» و (انجیل یوحنا، باب بیستم): «... چنانکه پدر مرا فرستاده، من نیز شما را میفرستم».

## سرود بیست و نهم

واینان چنان نیکو مبشر این حقیقت شدند، که درپیکار های خود  
برای افروختن آتش ایمان، انجیل را هم نیزه و هم سپر خویش کردند<sup>۱</sup>.  
اما اکنون واعظان با لودگی و دلگشمنشی بموعظه میروند، و چون  
توانسته باشند مستمعین را بخندانند باد در باشلق می افکنند و بیش ازین  
چیزی نمیطلبند؛

اما این تحت الحنك<sup>۲</sup> آشیان پرنده ایست که اگر عامیانش ببینند  
بارزش واقعی آن بخششی که تکیه گاهشانست پی خواهند برد<sup>۳</sup>؛  
و ازین راه، حماقت و سبک مغزی چنان تعمیم یافته است که مردمان  
بی مطالبه مدرک و گواهی بدنبال همه و عده های این واعظان میشتابند.  
خوکان «سنت آتونیو» ازین بابت فرجه میشوند<sup>۴</sup>، و نیز آن دیگران

۱ - یعنی : انجیل برای ایشان هم سپری در مقابل دشمنان و هم نیزمای برای حمله  
به مشرکین و تحصیل پیروزی برای مؤمنین بود.

۲ - bechetto نوك باشلق کشیشان که فرو آویخته بود، و ازین حیث و هم از  
لحاظ طرز بیان «کشیشان» داته درینجا، میتوان اصطلاح «تحت الحنك» را با آن مراد  
آورد.

۳ - آن پرنده ای : شیطان که در «دلقرمق» زاهدان ریائی خانه دارد و مردم عامی  
(vulgo) اگر آنرا بتوانند دید، درخواهند یافت که وعده های روحانی این زاهد نمایان بیجه اندازه پوچ  
و بی ارزش است. - تشبیه ابلیس به پرنده قبلا نیز در دوزخ شده است (دوزخ، سرود بیست  
و دوم، صفحه ۳۶۶، بند ۲ و شرح ۲ - سرود آخر، صفحه ۴۳۲، بند اول)

۴ - سنت آتونیو Sant' Antonio یکی از زهاد معروف قرون سوم و چهارم مسیحی  
است (۲۵۱-۳۵۶) که قسمت اعظم عمر خویش را در بیابان مصدر رهبانیت و ازوا گذراند، و  
فرقه ای را بنیاد نهاد که بنام «فرقه سنت آتونیو» Ordine di Sant' Antonio نامیده میشود.  
افراد این فرقه از راه صدقه اعاشه میکردند، و وجه مشخص فرقه آنان خوگهائی بود که در صوامع  
متعلق بدین فرقه نگاهداری میشد. خودک در ادوار قدیم مظهر شیطان بشمار میرفت، و چون  
«سنت آتونیو» در ازوای خویش بکرات با وساوس شیطان یعنی از راه وسوسه های نفسانی  
مورد آزمایش قرار گرفت، این روحانی را همیشه همراه با خوگی مجسم میکردند، که  
«سمبول» وسوسه بود. این «وسوسه سنت آتون» در عالم ادب و هنر مغرب زمین موضوع تالیفها  
بقیه در صفحه بعد

که از آنان هم خوگترند، و بجای پول واقعی سکه ساختگی میپردازند<sup>۱</sup>.  
 اما چون از مطلب خود بسی دور شدیم، نظر براه راست بازگردان  
 تاراه خویش را بتناسب زمان کوتاه کنیم<sup>۲</sup>.  
 شماره آنهایی که صاحب این طبیعتند<sup>۳</sup> چندان زیاد است<sup>۴</sup> که  
 هرگز زبان یا اندیشه آدمیان بدین اندازه دور نتوانسته است رفت<sup>۵</sup>؛  
 و اگر آنچه را که دانیال عیان کرد در نظر آری، خواهی دید که  
 شماره واقعی در لفافه آن هزارانی که مورد بحث اوست نهفته است<sup>۶</sup>.  
 فروغ نخستین<sup>۷</sup> که این طبیعت را سراسر روشنی میبخشد، از

بقیه از صفحه قبل

واشمار و آثار هنری بسیار قرار گرفته است که از مهمترین آنها کتاب معروف «گوستا و فلور» با همین  
 نام است. - اشاره داته در اینجا اشارهای دوپهلومت به شهوات و امیال فاسد روحانی نمایان (که  
 خوك مظهر این فساد آنهاست) و به روحانیون صومعه «سنت آتونیو» در فلورانس. - «خوگان  
 ازین بابت فربه میشوند» یعنی: پولی که بدین روحانیان دروغین داده میشود بمصرف تغذیه  
 خوگانی میرسد که درین صومعه نگاهداری میشود، و درعین حال این معنی را دارد که «وسيلة  
 ارضای شهوات این روحانی نمایان میشود».

۱ - «آن دیگران که ...»: اشاره بخود این روحانیان دروغین، و شاید اشاره به معشوقگان  
 و فرزندان، نامشروع آنها و امثال ایشان. - «سکه ساختگی»: افسانه‌های جعلی که ایشان بجای احادیث  
 واقعی مذهبی تحویل شوند گن میدهند و بخششی که با ادعای موهوم شامل آنها میکنند.

۲ - زیرا سفر داته در بهشت نزدیک بیابان است و باید زودتر نادیده‌ها را ببیند.

۳ - طبیعت ملکونی؛ «این» اشاره به فرشتگان است.

۴ - «ingrada» کلمه‌ای که داته از grado ساخته است.

۵ - یعنی: تعداد ملائک آسمان آنقدر زیاد است که نه تنها در بیان بلکه در خیال

آدمی نیز نمیگنجد.

۶ - اشاره به بندی از کتاب «دانیال نبی» در نورات (باب هفتم) که در آن دانیال رؤیای  
 خوش را شرح میدهد: «... و قدیم الایام (خداوند) را دیدم که جلوس فرمود ... و نهری از آتش  
 جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت میکردند و کوردها کرور  
 بحضور وی ایستاده بودند». این همان دانیال است که مقبره‌اش در نزدیک شوش است و درباره او در  
 نورات گفته شده که «این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش فارسی زندگی میکرد».

۷ - la prima luce: خدا.





# سرودسی ام

## هرش اعلی

### خدا، فرشتگان، ارواح بهشتی

یکبار دیگر داته بی آنکه خود دریافتی باشد همراه با بتائرس پای آسمانی بالاتر میگذارد، ولی این بار زیبایی بتائرس که در صعود از هر فلکی بفلک بعد بیشتر میشود بیجان حد کمالی میرسد که داته بصراحت بجزخوش از وصف آن اعتراف میکند، زیرا این آسمانی که وی با راهنمای ملکوتی خود پای بدان نهاده «عرش الهی» یعنی آخرین، سرمنزل این سفر آسمانی است که کمال مطلوب راه نشین دیار زندگان در آن جای دارد. تا بدینجا داته در افلاک نه گانه فقط با مظاهر و تجلیات کونا کونی از فروغ جلال و حقیقت الهی روپرو شده، ولی اکنون دیگر وقت آن رسیده است که گرد راه را بیفشانند و بیواسطه و حجابی باخود این فروغ ازلی روپرو شود:

جمال یار ندارد نقاب و پرده، ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

این منزلکه آخرین، آسمان دهمین است که Empireo نام دارد. این کلمه از اصل یونانی Empûrios (مشق از دو ریشه en بمعنی «در» و pûr بمعنی آتش) آمده است و بدین ترتیب معنی «جایگاه آتش» یا «کانون فروغ» را دارد، و بدیهی است که در الهیات این نام از آنجهت که این فلک جلوه گاه فروغ الهی است بدان داده شده است. در یونان کهن این اسم را بقسمت علیای آسمان داده بودند که بمقیده قدما کانون آتش بود و این همان «فلک نار» است که داته در صعود خود از بهشت زمینی به فلک اول از آن میگذرد (رجوع شود به-رورد اول این کتات، صفحه ۱۱۳۹، بند ۳)، بعدها در میتولوژی یونان «امپوریوس» را اعلی طبقه آسمان دانستند که خدایان در آن مسکن دارند، و این کلمه با همین مفهوم در اینجا آمده است.

این فلک اعلی که جایگاه خداوند یعنی عرش الهی است، بخلاف سایر افلاک گردنده بر جای خود ثابت است، زیرا که حرکت دیگر افلاک از آن میآید و او را خود نیازی بحرکت نیست. از طرف دیگر این فلک جنبه تجرد محض دارد، یعنی مطلقاً غیرمادی است و فقط از فروغ الهی پدید آمده است. داته که مرحله بحرله در این سفر آسمانی خود دیده را از آلابشهای پیشین

---

## مقدمه سرود سی ام

---

صفا داده و «خانه را خالی کرده» است تا «منزل جانان شود»، سرا سر بهشت و ارواح بهشتی را که در آنند نخست بصورت رودخانه‌ای سه بولیک که از فروغ محض پدید آمده است و بعد از آن بشکل گل ملکوتی عظیمی (mistica rosa) که زیباترین ساخته داتاه در کمدی الهی است در برابر نظر مبیند و ازین راه با «دربار آسمان» و «درباریان دو گانه آن» یعنی دسته فرشتگان و دسته ارواح آمرزیدگان بهشتی آشنا میشود، ولی فرمانروای این دربار را تا آخرین صفحه کتاب چشم نمیتواند دید. این سرود و سه سرود بعد، حاوی بدیع ترین صحنه آرائیهای داتاه در کمدی الهی است.

داتاه خود در کتاب «ضیافت» (باب دوم) درباره این آسمان چنین مینویسد: «این بنای عظیم «کاخ سلطنتی» کائنات است که عالم امکان سراسر در آن مستقر است و بیرون از آن هیچ نیست. این کاخ عظیم را جانی خاص نیست، زیرا سراسر آن از «ادراک ازلی» پدید آمده است که یونانیان آن را Protonoe مینامند، وحشتناک است که بزبان مزموور خوان بزرگ<sup>۱</sup> چنین وصف شده است «جلال ترا بر فراز آسمانها میتابند.»

در همین کتاب ضیافت (باب دوم) داتاه این آسمان را در عالم افلاک به علم الهیات در میان علوم تشبیه میکند، و درین باره چنین مینویسد: «آسمان «امپیرئو» از نظر آرامش و صلح جاوید خود به علم الهی که آکنده از صلح و آرامش است شباهت دارد و هم از نظر آنکه تناقض کوئی و دلائل سفلی را تحمل نمیآورد، زیرا که موضوع آن مافوق هر سفسطه و تناقض است و با ذات احدیت ارتباط دارد.»

## سرود سی‌ا

شاید که در شش هزار میل مسافت از ما ، ساعت ششمین سرگرم  
فروزندگی باشد ، و این جهان و سایه آن تقریباً هم کفه آمده باشند ،  
که قسمت میانین آسمانی که ما را دورترین افلاك است اندك اندك  
چنان میشود که از ژرفنای ما دیگر برخی از اختران آنرا نمیتوان دید ،  
و هر اندازه که خادمه فروزان خورشید پیشتر آید ، در آسمان  
اختری از پس اختری خاموش میشود تا نوبت بدانیک برسد که درخشنده ترین  
اختران است ؛

---

۱ - سه بند اول این سرود که در دنبال یکدیگر می‌آیند رویهم بوصف يك مضمون  
اختصاص دارند ، ولی از لحاظ تقدم و تاخر باید جای دو بند اول و دوم عوض شود و دانه فقط  
از آن رو این ترتیب را بهم زده است که سرود او ، مثل غالب سرودهای کمندی الهی ، مطلع  
زیبا و آراسته‌ای داشته باشد . مفهوم کلی این سه بند چنین است : در آنوقت که خورشید در فاصله  
تقریبی شش هزار میل از ما در وسط آسمان میدرخشد ، یعنی در ساعت نیمروزی ( ساعت ششمی ) ،  
در افق ما آسمان پر ستاره ( فلك نوابت که نسبت بما دورترین افلاك است ) با نزدیکی  
صبح اندك اندك چنان روشن میشود که دیگر از روی زمین ( ژرفنای ما ، اشاره بدینکه کره زمین  
پائین‌تر از همه افلاك قرار دارد ) اخترانی را که کوچکترند و فروغی کمتر دارند نمیتوان دید ( شاید  
که در شش هزار میل مسافت از ما ، در اینجا معنی « در مسافت تخمینی شش هزار میلی ما » را دارد  
و نه این معنی را که « احتمال میرود در چنین مسافتی از ما » ) و درین هنگام بسبب آنکه خورشید  
تقریباً محاذی با افق ماست ، سایه زمین بصورتی افقی در فضا می‌افتد ، بطوریکه کره زمین و سایه  
آن چنانکه در دو کفه مساوی ترازو قرار گرفته باشند همسطح میشوند ؛ آنکه خورشید اندك اندك  
بلا می‌آید نادر افق ما طلوع کند و با افزایش نور فجر طالم ( خادمه بسیار فروزنده خورشید  
*la chiarissima ancilla* ) اختران بزرگتر و بزرگتر بکایک ناپدید میشوند تا نوبت زهره  
که درخشنده ترین آنهاست برسد . - بنا بر محاسبات ریاضی قرون وسطی ، محیط زمین چنانکه دانه  
بقیه در صفحه بعد

## سرود سی ام

ضرت بازیگری<sup>۱</sup> که جاودانه بر گرداگرد آن نقطه میگردد که مرا مغلوب خویش کرد<sup>۲</sup>، و بظاهر محاط در آن است که خود محیط بر آنست<sup>۳</sup>، بهمینسان تدریجاً در نظرم خاموش شد<sup>۴</sup>، و عجز نیروی بینائی من، و عشق من، مرا واداشت که دیده بجانب بئاتیچه بگردانم. اما اگر همه آنچه تا بدینجا از وی گفته شد در مدیحه‌ای واحد گرد آید، باز این مهم<sup>۵</sup> را بس نتواند بود.

آن جمالی که بر من هویدا شد نه تنها از حد ادراك حواس ما برتر است، بلکه بیگمان بجز آفریدگار آن، هیچ کس دیگر را امکان درك کمالش نیست<sup>۶</sup>.

بقیه از صفحه قبل

در باب سوم و چهارم «ضیافت» خود مینویسد ۲۰۴۰۰ میل (miglia) معیاس ایتالیائی) است، و ۶۰۰۰ میل فاصله‌ای که وی بدان اشاره میکند تقریباً هفت ساعت را شامل میشود، بنابراین در صورتیکه خورشید در این فاصله در ساعت ششم روز باشد، در افق ما یکساعت بطول آنمانده است، و مفهوم تمام اشارات این سه بند همین «یکساعت پیش از طلوع خورشید» است.

۱- ضرت بازیگر *il trionfo che lude*: حلقه‌های نه گانه فرشتگان که پیروزمندانه بر گرداگرد فروغ الهی در پایکوبی و گردشند؛ این طرز تمبیر شاعرانه در سرودهای آخر بهشت بکرات دیده میشود.

۲- «نقطه‌ای که مرا مغلوب کرد» *punto che mi vince*: نقطه مرکزی این دوا بر (فروغ الهی) که تابندگی آن داته را واداشته است که چشم بیائین افکند.

۳- یعنی: بظاهر این نقطه مرکزی در داخل این دوائر جای دارد، ولی در حقیقت همه این دوائرند که تحت الشعاع آن و آفریده آنند.

۴- یعنی: همچنانکه ستارگان آسمان با تریبکی خورشید بصورتی که در آغاز سرود شرح داده شد یکبار غروب میکنند و از نظر محو میشوند، این حلقه‌های نه گانه دوار نیز اندک اندک در نظر من فروغ خویش را از دست بدادند و ناپدید شدند.

۵- این مهم *questa vice*: این کلمه *vice* بطور عادی معنی «نوبت» را دارد، بهمین جهت بعضی آنرا بهمین مفهوم «این بار» معنی کرده‌اند.

۶- بئاتریس، مظهر حقیقت الهی که در سیر خود از هر فلک بلك بالاتر شده بود،

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

در چنین گذر گاهی من بشکست خویش ازغان دارم ، و بیش از آنچه  
هر کمدی نویس یا تراژدی نویسی دگر در مورد قسمتی از نوشته خود کرده  
باشد چنین میکنم<sup>۱</sup> ،

زیرا که همچون فروغ خورشید که بردیده‌ای ناتوان تابد ، یاد آن  
لبخند دل‌انگیز نیروی تشخیص را از اندیشه من میستاند<sup>۲</sup> .

از نخستین روزی که چهره‌ویرا درزندگانی زمینی بدیدم ، تا بدین  
دیدار آسمانی او ، هرگز از نغمه سرائی باز نایستاده‌ام ؛

اما اکنون مرا باید که همچون هنرمندی که بکمال هنر خویش  
رسیده باشد ، دست از وصف زیبایی او بدارم ،

و ویرا درین راه بدست آوایی رساتر از بانگ شیپور خویش که میباید  
مهمی گران را پایان برد ، بسپارم<sup>۳</sup> .

### بقیه از صفحه قبل

اکنون که باخرین منزل این سفر یعنی بعرض الهی یا نهاده طبعاً بعداعلای زیبایی خویش رسیده  
است ، بطوری که هیچکس جز خداوند کمال این زیبایی را درک نمیتواند کرد . مفهوم واقعی  
این سخن اینست که چنین راهروی در طریق درک حقیقت منزل بمنزل یش میرود و در هر منزل صفای  
معنوی بیشتری نائل میشود تا بیابان سفر خویش رسد ، که در آن باید مطلوب خود را بیواسطه  
بینند و در آنوقت برای مواجهه با حقیقت مطلق احتیاج بشیروئی خارق‌العاده دارد .

۱ - « کمدی نویس » و « تراژدی نویس » در نظر داتنه مفهوم نویسندگان آثار سبک و  
آثار سنگین را دارند ( De vulgari Eloquentia باب دوم )

۲ - یعنی : همچنانکه دیده‌ای ضعیف فروغ خورشید را تحمل نمیتواند آورد ، حافظه  
من نیز قدرت بیاد آوردن زیبایی لبخند بشاتریس را ندارد تا من بکممک این خاطره بتوصیف  
آن پردازم .

۳ - یعنی : میباید وصف زیبایی او را بشاعری چیره دست‌تر از خود واگذارم ( آوایی  
رساتر از بانگ شیپور من ) و خود بما بقی داستان خویش پردازم . - این اصطلاح « شیپور »  
را یکبار دیگر داتنه در دوزخ ( سرود نوزدهم ، صفحه ۲۵۰ ، بند دوم ) بکار برده است ، و اظهار  
امید « متواضعانه » اینکه کسی دیگر بهتر از او چنین وصفی کند نیز تکرار آنست که قبلاً در سرود اول  
بهشت ( صفحه ۱۰ ، بند سوم ) گفته شده بود

## سرود سی ام

«بئاتریچه» بارفتار و با گفتار راهنمایی هوشمند، چنین آغاز سخن کرد: «ما ازدل جسیمترین افلاک پای بیرون نهاده و بدان آسمانی رسیده ایم که سراسر فروغ محض است<sup>۱</sup>»:

فروغی روحانی و آکنده از عشق<sup>۲</sup>؛ عشقی لبریز از سرور و نیکوئی واقعی<sup>۳</sup>؛ سروری که از حد هر لطف و جاذبه‌ای بالاتر است<sup>۴</sup>.

در اینجا هر دو سپاه بهشتی را روی در روی خواهی دید<sup>۵</sup>، و یکی از آندو را بهمان شکل بینی که در روز قضای آخرین توانیش دید<sup>۶</sup>.  
همچنانکه تابش فروغی ناگهانی اجزاء باصره را پریشان میکند و دیده را از امکان دیدار چیزهایی تابنده‌تر باز می‌دارد،

نوری خیره کننده بر پیرامون مابتافت و چنان پرده‌ای از جلال خویش

- ۱ - یعنی: اکنون از آن فلک که بالاترین افلاک و بنا برین وسیعترین و بزرگترین آنهاست بیرون آمده و با آسمان مافوق آن (عرش الهی) که بخلاف سایر افلاک اثری از ماده و جسم ندارد آن نیست و فروغ محض است پای نهاده ایم. - در متن کلمه «بئاتریس» بصورت ضمیری آن آمده است.
- ۲ - فروغی که بچشم محسوس نیست ولی با دیده ادراک باطنی دیده میشود.
- ۳ - عشق به خداوند که کمال خیر و نیکوئی است، و ازین راه بیننده را آکنده از سرور آسمانی میکند.
- ۴ - سروری که مایه ارضای کامل روح میشود و ازین راه از هر لذت جسمی یا روحی دیگری بالاتر است.
- ۵ - «این و آن سپاه» *l'una e l'altra milizia*: آمرزیدگان بهشتی، و فرشتگان.

۶ - یعنی: ارواح بهشتی در اینجا بخلاف سایر افلاک که فروغی آنها را در میان گرفته و مانع شناختنشان بود، با شکل زهینی خود یعنی با شکلی که پس از روز رستاخیز (قضای آخرین *giustizia ultima*) خواهند داشت نمودارند. بنا با حدیث مسیحی، ارواح در روز رستاخیز قالب خاکی خود را باز میگیرند و از آن پس بهمین شکل باقی میمانند (دو زخ، سرود ششم، صفحه ۹۰، بند ۴ - بهشت، سرود بیست و پنجم، صفحه ۳۶۵ بند ۲ و شرح ۴) - دسته دیگر، یعنی فرشتگان، پس از رستاخیز نیز همچنان بصورت مجرد باقی میمانند.

## بهشت

بر کردم بکشید که در ماورای آن دیگر چیزی نمیتوانستم دید<sup>۱</sup> .  
« عشقی که آرامش بخش این آسمان است ، همیشه با چنین درودی  
پیشباز میهمان خویش میآید تا شمع را آماده شعله افروختن کند<sup>۲</sup> . »  
هنوز این کوتاه سخن بسر رسیده بود که دریافتم که نیرویم از آنچه  
بود بسیار فراتر رفته<sup>۳</sup>

وقدرت بینائی تازم ای نصیم آمده است ، چنان که دیگر تابشی نیست  
که دیدگان مرا یارای تحملش نباشد .

وفروغی را بصورت رودخانه ای غرق در تابندگی و فروزندگی دیدم  
که در میان کرانه هائی پر از نقش و نگار سحرانگیز بهاری روان بود<sup>۴</sup> .

۱ - یعنی : همانطور که تابش فروغی ناکهانی برای چند لحظه قدرت بینائی را از  
چشم میستاند ، در اینجا نیز تابش برقی شدیدتر مرا موقتاً از دیدار بازداشت . - « اجزاء باصره » :  
gli spiriti visivi فوایی که از حاصل ترکیب آنها بینائی نتیجه میشود . - فکر از انجیل  
آمده است ( کتاب اعمال رسولان ، باب بیست و دوم ) : « ... قریب بظهر ناکهان نوری از آسمان  
کرد من درخشید . »

۲ - « عشقی که . . . » : خدا - « آرامش بخش این آسمان است » che queta  
questo cielo اشاره بدانکه سایر افلاک بر اثر نیروی محرکه عشقی که بخداوند دارند و در  
شوق وصول بدور گردشند ، ولی عرش اعلی که خانه اوست و با وی پیوسته است نیازی بدین  
حرکت ندارد<sup>۱</sup> و ازین جهت همیشه آرام است . - « چنین به پیشباز میهمان خود میآید » :  
روحی را که پای بدان میگذازد با چنین فروغی استقبال میکند . - « تا شمع را آماده شعله -  
افروزی کند » : تا این روح را آماده قبول فیض و برکت ربانی کند ، زیرا چنین روحی که نخست  
از قالب زمینی و بعد از عالم افلاک بیرون آمده ، در سرای برکت محض باید کمال لازم را  
کسب کند تا بتواند این چنین برکت و جلالی را تحمل آورد و خود جزئی از آن شود . - در بعضی از  
چاپها ، منجمله در تفسیر « کازینی » بجای « با چنین درودی » con si fatta جمله دیگر  
cosi fatta salute دیده میشود ، که درینصورت معنی آن چنین میشود : چنین فروغ نجات  
بخشی را شامل او میکند .

۳ - me surmontare : از خودم بالاتر رفتن .

۴ - از اینجا زیباترین صحنه آرائی کمدهی الهی که تا باخر کتاب ادامه دارد آغاز میشود

بقیه در صفحه بعد

## سرود سی ام

ازین رود شراره هائی فروزان برمیخاست که از هر جانب بر روی  
کلهها مینشست و آنها را بشکل زرهائی یاقوت نشان درمیآورد ؛  
و آنکه از عطرهای بهشتی سرمست شده باشد در دل  
امواج سحر آمیز غوطه ور میشد ؛ یکی بدرون رود میرفت و آن دیگری

### بقیه از صفحه قبل

و داته بتربیم نابلو بدیمی میردازد که سراسر آن از فروغ و نغمه و موسیقی و جلوه‌های گوناگون  
جبال الهی پدید آمده است ، و آنرا نه تنها در ادبیات ایتالیا بلکه در ادب جهان از شاهکارها  
دانسته‌اند .

فکر « رود خانه نور » با احتمال قوی از تورات و انجیل گرفته شده ( تورات ، کتاب  
دانیال نبی ، باب هفتم) : « . . . نهری از آتش جاری شده از پیش روی خداوند بیرون آمد . »  
و ( انجیل ، مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب بیست و دوم) : « . . . و نهری از آب حیات بمن نشان  
داد که درخشنده بود مانند بلور و از تخت خدا جاری میشود . . . و نیز هر دو کنار نهر درخت  
حیات را که . . . برگهای آن درخت برای شفای امتها میباشد . » - مراد داته از این رودخانه  
بطور قطع همان آبی است که عیسی به مؤمنان خویش وعده کرده است ( انجیل یوحنا ، باب  
چهارم) : « . . . هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد ، لیکن کسیکه از آبی که من باو میدهم  
بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد ، بلکه آن آبی که باو میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات  
جاودانی میجوید . » - سن برناردو « روحانی بزرگ مسیحی که در سرود به پای بمیدان  
میگذارد و تا آخر کتاب همراه داته است ، در رساله خود این آب را « روان از چشمه مریم »  
Deprecatio ad Virginem نامیده است .

برخی از مفسرین این رود را از لحاظ « سمبولیک » نقطه مقابل « آکروته » (جوی غم  
ورنج) دانسته‌اند که دوزخ با آن آغاز میشود ( دوزخ ، سرود سوم ، صفحه ۱۱۴ ، بند ۱ و شرح  
۱) ؛ برخی دیگر این طبقه اعلای بهشت ورود فروغی را که در آن جاری است با « دره نامیمون  
و مملون » رود « آرنو » که فلورانس (شهر شیطان) را مشروب میکند (برزخ ، سرود چهاردهم ،  
صفحه ۷۵۵ ، بند ۳) مقابل نهاده‌اند . جای توجه است که داته در آخر دوزخ و برزخ و بهشت هر سه جا  
با رودخانه مواجه میشود ( استیجه در دوزخ ، لته در برزخ ، رود فروغ در بهشت ) .

۱ - « شراره ها » فرشتگان و « کلهها » ارواح بهشتی هستند ، و جای گرفتن این  
شراره های تابناک بر روی کلهها شکل یاقوتی را که در زمینه طلا نشانده باشند پدید میآورد . -  
« یاقوت » در قرون وسطی مظهر میمنت بود و چون خانامی میساختند یاقوتی را بچهار گوشه آن  
میسودند تا این خانه از برق و طوفان و زلزله در امان ماند .



از آن برون میآمد<sup>۱</sup> .

« شوق سوزانی که اکنون ترا در آتش خویش میگذارد و در درک مفهوم آنچه بینی<sup>۲</sup> شتابنده<sup>۱</sup> است میکند، از آن سبب که فزونتر از جمله شوقهای پیشین تست، بیشتر پسند خاطر من است .

اما، پیش از آنکه این عطش در تو فرونشسته باشد، ترا باید که از این آب بیاشامی<sup>۳</sup> . « چنین بود سخنی که خورشید دیدگان من<sup>۴</sup> با من بگفت. و پس روی بگفته خود افزود که : « رودخانه و یا گوهرهائی که بدون آن میروند و برن میآیند، و خنده علفها، همه پیش درآمدی از این سایه گستریش نیست<sup>۵</sup> .

و این نه از آن است که اینها را فی نفسه منقصتی باشد، بلکه درین جا نقص از جانب تو میآید، زیرا که ترا هنوز دیدگانی چنان روشن بین که باید، نیست<sup>۶</sup> . «

۱ - اشاره به جلوه های گوناگون برکت الهی، که این فرشتگان از آن برخوردارند .

۲ - «می بینی» véi اصطلاح قدیمی و ولایتی زبان «سکانی» که داته باسردن کمدی الهی آنرا زبان رسمی ایتالیا کرد . در ایتالیائی امروزی، بجای این کلمه vedi گفته میشود . «درک آنچه می بینی» : دانستن مفهوم این شراره ها و این گلها .

۳ - این جمله بصورت مجازی بکار رفته، و معنی آن اینست که : «نخست باید دیدگان خود را بیدار این فروغ عادت دهی تا بعد بتوانی عطش خویش را بشناسانی خداوند و دیدار او فرو نشانی» . بعبارت دیگر این آب (برکت الهی) است که میتواند بدیدگان تو قدرت تحمل فروغ او را که مستقیماً بر تو نمودار خواهد آمد اعطا کند .

۴ - il sol degli occhi miei : بئانریس ؛ این اشاره بیش از آنکه بوجود جسمانی بئانریس مربوط باشد، بمفهوم معنوی و سمبولیک او مربوط است .

۵ - یعنی: این سایه ایست که حقیقت در دل آنست .

۶ - یعنی : میندار که اینها که می بینی نقصی دارند و باید تدریجاً کامل شوند تا بقیه در صفحه بعد

## سرود سی ام

هیچ کودکی که بسیار دیرتر از وقت معمول خویش بیدار شده باشد.  
با آن شتاب روی بجانب شیر<sup>۱</sup> نمیرد،  
که من در خم شدن بر روی امواجی که برای اعتلای مردمان روانند<sup>۲</sup>  
نشان دادم، تا مگر ازین راه دیدگان خویش را بدل بآئینه‌هایی کاملتر  
کنم<sup>۳</sup>.  
و چون کناره‌های پلکانم ازین آب بنوشیدند<sup>۴</sup> چنین پنداشتم که  
شکل آنها که تا بدانوقت کشیده بود، مدور شد<sup>۵</sup>؛

بقیه از صفحه قبل

دیدگان ترا قدرت دیدار کامل دهند، زیرا که آن نفسی که هست در دیدگان تست و اگر  
تو اینانرا بصورت گلها و میوه‌ها می‌بینی، از آنروست که چنین دیداری برای نیرو بخشیدن  
بدیدگان تو ضرور است و نه از آنرو که واقماً رودخانه‌ای و گلی در کار باشد. - مبنای این تفسیر،  
کلمه acerbe ( طعم کس میوه کال و نرسیده ) است که اشاره‌ای ضمنی بوحود نفسی درین میوه‌ها  
و گلهاست، و در اینجا بصورت «منقصت» ترجمه شده است. شاید هم بتوان پیروی از نظر معدودی  
از مفسرین، آنرا «صعب الادراک» معنی کرد.

۱ - verso il latte : بسمت پستان مادر. داشته در اینجا از روی حیا از بسردن نام  
«پستان» خودداری میکند، ولی اندکی بعد در جای دیگر این کلمه را بکار میبرد.

۲ - یعنی : برای بالا بردن کمال ذاتی ایشان.

۳ - .. تا مگر بانگریستن در این رود، دیدگان خود را از قدرت دیداری بازهم بیشتر  
از آنچه یافته بودم برخوردار کنم، و آنها را صورت آئینه‌هایی صیقلی‌تر در آورم تا فروغ الهی بهتر  
در آنها منعکس شود.

۴ - come di lei bevve la gronda delle palpebre mie : این تعبیر  
نیز طبعاً صورت استعاری دارد، و مفهوم آن اینست : چون این فروغ را با دیدگان خود  
جذب کردم ...

۵ - یعنی : شکل رودخانه که مستطیل بود در نظر عوض شد و اینبار بصورت فروغی مدور  
در آمد، و ازین راه گونئی چشمان من که کشیده بود و در نتیجه طول را بیشتر از عرض میدید،  
کرد شد تا در برابر خود دائره‌ای را ببیند و نه مستطیلی را. این اشاره است به «گل» فروزانی  
که اندکی بعد از آن سخن خواهد رفت. «وتوری» مفسر معروف کمندی الهی درین باره می‌نویسد:  
«جلوه طولی مظهر برکت الهی بدان صورتی از آن است که شامل آفریدگان وی میشود، در  
حالیکه جلوه دورانی مظهر این برکت در سرچشمه اصلی و لایزال آن یعنی بصورت مجرد  
آن است.»

## بهشت

و آنگاه ، چون پوشیده رویانی که با برداشتن نقاب عاریت از چهرهٔ خویش بشکلی جز آنچه در زیر نقاب بودند در میآیند<sup>۱</sup> ،  
کلهها و شراره‌ها نیز شکلی دگر گرفتند و بزمی بزرگتر فرا روی دیدگانم آراستند ، چنانکه اینبار هر دو دربار آسمان را در برابر خویش یافتیم<sup>۲</sup> .

ای جلال ربانی که مرا توفیق دیدار پیروزی والای قلمرو واقعی نصیب کردی<sup>۳</sup> ، نیروئی نیز بمن ارزانی دار که این جمله را با آن آراستگی که دیدیم<sup>۴</sup> ، وصف کنم !  
در اعلیٰ علین، فروغی است که در جلوۀ آن پروردگار جهان بر آفریدگانی که تنها در دیدار او آرامش میتوانند جست ، هویدا میآید<sup>۵</sup> .

۱ - مفهوم این تشبیه کاملاً روشن است ، ولی چندتن از مفسرین ایتالیائی کمدی الهی ، با احتیاط تمام ( زیرا که انتقاد به دانه در عالم ادب ایتالیا قابل بخشش نیست ) تذکر داده‌اند که چنین تشبیهی ، با آن عظمت و جبروتی که در اینجا وصف میشود « ماهنگک نیست و از حشمت و آراستگی صحنه می‌کاهد .

۲ - یعنی : چون نگاهم کاملتر و وسعت میدان دیدم بیشتر شد ، شراره‌ها ( فرشتگان ) و کلهها ( ارواح بهشتیان ) را دیدم که انجمنی بزرگتر از آن رود فروزانی که قبلاً دیده بودم ، بیاراستند ، و این بار این هردو دسته « درباریان آسمان » را در کنار یکدیگر در برابر خویش یافتیم .

۳ - « پیروزی والای قلمرو واقعی » ، *l'alto triunfo del regno verace* : در کمال الهی از طرف فرشتگان و ارواح بهشتی در عرش اعلیٰ که قلمرو واقعی خداوند است و وی بیواسطه بر آن حکم میراند .

۴ - کلمهٔ « دیدم » *vidi* در دو مصرع اول و سوم این بند و در مصرع دوم بند پیش تکرار شده ، یعنی بجای هر سه قافیه آمده است ، و این اختصاص ، که جز در مورد کلمهٔ « مسیح » رعایت نشده ، نشان از اینست که دانه اصرار در جلب توجه خواننده بدین « دیدار » دارد .

۵ - « اعلیٰ علین » : عرش الهی . - « فروغی » : برکت خداوندی ( بونی ، مفسر معروف معروف کمدی الهی ، این فروغ را « روح القدس » و « فیلاتس » آنرا *logos* و مظهر دومین ذات از ذوات تثلیث ، یعنی عیسی دانسته است ، ولی بقیه مفسرین آنرا همین برکت ربانی معنی کرده‌اند ) . - « آفریدگانی که تنها در دیدار او آرامش میتوانند جست » : یعنی جز با توجه بدو از صاحب واقعی

بقیه در صفحه بعد

## سرود سی ام

این فروغ، دایره وار فضائی چنان پهناور را شامل میشود که محیط آن خورشید را کمربندی بسیار عریض است<sup>۱</sup>.

جلوه این فروغ زاده شعاعی است که از بالای فلك الافلاك بر آن میتابد، و این فلك زندگی و نیروی خویش را بکسره از آن میستاند<sup>۲</sup>.  
و همچنانکه تپه‌ای خرم تصویر خویش را در آبی که درپای آنست منعکس میکند، تا مگر جلوه زیبائی خود را در آن هنگام<sup>۳</sup> که مغرق در سبزه و گل است در آن بنگرد،

من نیز بر کرداگرد این فروغ آنچه را که از ما بجهان اعلی باز میگردد بدیدم که در بیش از هزار درجه جای گزیده بود و خویش را در این فروغ مینگریست<sup>۴</sup>.

بقیه از صفحه قبل

برخوردار نمیتوانند شد. - اقتباس از « سنتوا و گو-تینو » روحانی بزرگ مسیحی، که کتاب « اعترافات » خود را با این جمله شروع میکند: « ای خداوند، دل ما همچنان در تشویش است تا وقتیکه در تو آرامش جوید »، و تا این فروغ (فروغ برکت الهی) با فروغ ادراک بشری در نیامیزد، آدمی را قدرت دیدار خداوند نیست.

۱ - یعنی: محیط دایره‌ای که ازین فروغ پدید آمده بود بسیار زیادتر از محیط خورشید بود. - دانشمندان علم هیئت زمان داتنه معتقد بودند که خورشید کره‌ای است که ۱۲۳۳۰۰۰ میل (میل ایتالیائی) طول محیط آنست. در تورات (کتاب ایوب، باب دوازدهم) درین باره چنین آمده است: « ... آیا عمقهای خدا را میتوانی دریافت نمود؟ ... یمایش آن از جهان طولتر و از دریا پهن‌تر است. »

۲ - یعنی: این گوی عظیم فروزان از فروغ محض پدید آمده است و زاده انعکاس فروغ الهی بر تحدب فلك الافلاك است، و از همین تابش است که فلك بلورین (فلك الافلاك) قوه محرك (نیروی زندگی) خود و تمام افلاك دیگر را کسب میکند.

۳ - در چند چاپ، بجای این کلمه *quando* (در آن هنگام) کلمه *quanto* دیده میشود. در چنین صورتی، معنی جمله چنین میشود: « تا ببیند که جلوه زیبائی او در آن بیجه حد است. »

۴ - کرداگرد: *intorno intorno*: « آنچه از ما بجهان اعلی باز میگردد »:

بقیه در صفحه بعد

## بهشت

واگر که درجات زیرین این گل را چنین بهره‌ای نصیب است ،  
قیاس گیر که نصیبه کلبه‌های زبرینش ازین بابت بچه‌اندازه تواند بود !  
نگاه من از پهنا و بلندای آن بسر گشتگی در نمی‌آمد ، بلکه این  
سرور ملکوتی را از نظر چندی و چونی آن یکپارچه دربر گرفته بود .  
در آنجا از دوری یا نزدیکی کمی یا فزونی نمی‌زاید ، زیرا که در  
قلمرو حکومت بیواسطه خداوند قوانین طبیعی را اثری نیست .<sup>۱</sup>

«بئاتریچه» مرا بجانب مرکز زرین گل سرمدی، که دامن بر گرد  
خوش میگسترده و از درجه‌ای بدرجه‌ای میرود ، و پیوسته ثنا گوئی این

### بقیه از صفحه قبل

روح آمرزیدگان . - «دریش از هزار درجه جای گزیده بود» یعنی : خوش را بئاتریس مرکز  
دائره‌ای یافتیم که گرداگرد آن بیش از هـ-زار ردیف ارواح بهشتی جای گرفته بودند . برای  
تجسم این صحنه ، باید میدان‌های ورزشی (استادیوم) را در نظر آورد که دارای چندین ردیف پله  
است که دایره وار گرداگرد میدان را فرا گرفته‌اند ، و زمین بازی یا مسابقه در قسمت مرکزی  
میدان است ، و این همان شکل کلاسیک «آمفی‌تئاتر»هاست . دایره و بئاتریس در مرکز چنین  
میدانی هستند و بر گرداگرد خوشی ارواح بیشتر بهشتی را می‌بینند که در بیش از هزار حلقه  
جای گرفته‌اند و این حلقه‌ها از نزدیک مرکز دایره شروع میشود تا به محیط خارجی دایره  
رسد . خود دایره بعداً این مجموعه را به «گل» تشبیه میکند . - «خوش را در آن «بینگریست»:  
بدین فروغ نگاه میکرد .

۱ - یعنی : اگر محدودترین و نزدیکترین این حلقه‌ها چنین وسعت و فروغی دارد ،  
حلقه‌های دورتر و بزرگتر را چه فروغ و پهنائی میبایست بود ...

۲ - ... ولی این وسعت و بلندی مانع آن نمیشد که من سرور ملکوتی این ارواح را ،  
چه از لحاظ زیادی (کمیت) و چه از نظر پاکی و خلوص (کیفیت) آن ، بدان صورت که  
بود بینم .

۳ - ... زیرا که در زمین و در افلاک دوری مسافت مانع نکو دیدن میشود ، ولی در  
آسمان اعلی (عرش‌الهی) که خداوند بیواسطه ( مستقیماً و نه از راه ملائک گرداننده افلاک ) بر آن  
حکم میراند قانون طبیعی (فیزیکی) دوری و نزدیکی را اثری نیست . ازین دوری یا نزدیکی ، کمی  
(محدودیت میدان دید) یا فزونی (وسعت این میدان) حاصل نمیشود . بدین «حکومت بیواسطه» قبلا  
در دوزخ ( سرود اول ، صفحه ۹۲ ، بند ۲ ) اشاره شده است .

## سرود سی ام

خورشید همیشه بهار عطر افشانش دارد بکشانید<sup>۱</sup> ،  
و حال آن کس را داشت که میخواست سخن گوید و خاموش میماند<sup>۲</sup> ؛  
و گفت : دیر سپیدجامگان را بنگر که چه فراخائی دارد<sup>۳</sup> !  
بر کشادگی باروی شهر ما نظر کن<sup>۴</sup> ، و کرسیهای ما را از هم -  
اکنون چنان پرین که ازین پس تنها معدود کسانی را در آنجا انتظار  
بایدمان برد .

۱ - مرکز زرین گل سرمدی : دراصل giallo della rosa sempiterna (زردی گل سرمدی) قسمت مرکزی گل که غالباً زرد رنگ است . - «که دامن بر گردخوش میگترد و از درجهای بدرجهای میرود» : که جمله کلبر گهای این گل بر گرداگرد آن جای دارند . - «خورشید همیشه بهار» Sol che sempre verna : خداوند .

۲ - در متن ایتالیائی ، این جمله صورتی دارد که معلوم نیست اشاره آن به «داته» است یا به «بئاتریس» . ترجمه فارسی بر ملاک احتمال اخیر است ، که غالب مفسرین ایتالیائی طرفدار آنند و آنرا چنین معنی میکنند که بئاتریس در عین خاموشی اشاره ای کرد که دال بر قصد سخن گفتن بود ، و آنگاه چنین گفت . . . ولسی در صورتیکه نظریه اول ملاک قرار گیرد ، این بند را باید بدینصورت معنی کرد : «حال آنکس را داشتم که میخواست سخن گوید و خاموش میماند» و بئاتریجه که این بدید ، گفت ...

۳ - «دیر سپیدجامگان» il convento delle bianche stole (دیر جامه های سپید) : عرش اعلی ، که جایگاه ارواح بهشتی است . «سپیدجامه» اصطلاحی است که در انجیل در مورد آمرزیدگان بکار رفته است (مکاشفه یوحنا ی رسول ، باب هفتم) : «... بمن گفت این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده اند ؟ ... گفتم خداوندان ، تو میدانی - مرا گفت ایشان کسانی هستند که لباس خود را بخون بره (عیسی) شست و شو کرده سفید نموده اند - ازین جهت پیش روی تخت خداوند و شبانروز در هیکل او ویرا خدمت میکنند .» رنگ سفید از ادوار بسیار کهن مظهر عصمت و طهارت و بالمکس رنگ سیاه نمائنده مصیبت و ناپاکی بوده است ، چنانکه داته شیاطین را «ملائک سیاه» مینامد (دوزخ ، سرود بیست و سوم ، صفحه ۳۸۴ بند ۶) . - این تعبیر قبلانیز در «بهشت» بکار رفته (صفحه ۱۴۴۳ ، بند ۲) .

۴ - یعنی : وسعت حصارهای پیرامون شهر ما (حدود گل سرمدی) را بین .  
• یعنی : تقریباً کلیه جاهائیکه پیشاپیش برای ارواح آمرزیدگان تعیین شده بود پر شده و دیگر بجز کرسیهای معدودی باقی نمانده است . برای این جمله دو مفهوم مختلف فرض میتوان کرد : یکی اینکه داته پایان عمر جهان را نزدیک میدانسته و دیگر اینکه وی چنان همجا را غرق در فساد میدیده که معتقد بوده است از آن پس تعداد ارواحی که شایسته بهشت خواهند شد بسیار کم است . با توجه بمعتقدات قرون وسطائی ، بیشتر احتمال میرود که نظر اول صحیح باشد .

## بهشت

بر این مسند بزرگ که تو بخاطر تاجی که از هم اکنون در آن نهاده‌اند  
خیره خیره بدان مینگری، پیش از آنکه تو خود در این بزم زناشوئی  
شرکت جسته باشی،

روحي نشیند که در جهان سفلی منزلتی بزرگ دارد؛ وی «آریگوی»  
و الامقام است که پیش از آنکه ایتالیا آماده باشد بیاید تا او را از نو  
برسریای دارد؛

۱ - مفهوم بند پیش و این بند : پیش از آنکه تو (داته) بمیری و روح به بهشت  
(بزم زناشوئی روح آدمی با خداوند) آید، روح کسی که اکنون زنده است و در روی زمین (جهان  
سفلی) مقامی بلند دارد بدینجا خواهد آمد، و در آسمان بر مسندی که اکنون خالی است، ولی  
بر آن تاجی نهاده شده است که نومتوجه آن شده‌ای و ازین رو خیره خیره بدان نگاه میکنی،  
جای خواهد گزید. این روح از آریگو (Arrigo) فرمانروی «امپراتوری مقدس آلمانی و رومی»  
است، که تا چندی دگر برای آنکه ایتالیای ازپای در افتاده را دوباره بر سرپا بلند کند، بدان  
سرزمین خواهد رفت، اما ناآمادگی ایتالیاییها و غرض ورزیها و خرده حسابهای داخلی ایشان مانع  
موفقیت او خواهد شد.

آریگو، نام ایتالیائی هاینریش Heinrich، معروف به «هانری» هفتم  
لوگزامبورگ است (که قبلاً در سرود هفدهم این کتاب، صفحه ۱۳۶۲، بند ۲ و شرح ۲ از او  
سخن رفته است)؛ وی در سال ۱۳۰۸ با امپراتوری رسید و در ۱۳۰۹ در آلمان تاجگذاری کرد،  
و در ۱۳۱۰ بایتالیا رفت تا تاج امپراتوری روم را نیز از پاپ دریافت دارد، و چون در آن هنگام  
کلیسای «سن پیترو» در تصرف «روبردانزو» شاهزاده فرانسوی بود، در کلیسای «سن جووانی لاترانو»  
تاج بر سر نهاد (۱۳۱۲) و یکسال بعد از این تاریخ، یعنی در تابستان ۱۳۱۳ در «بولون کن و نتو»  
بمرد. - داته که همواره هوادار استحکام و عظمت «امپراتوری روم و ژرمن» بود، بدین امپراتور  
امید بسیار بسته بود و مخصوصاً انتظار داشت که با کمک اوسالهای در بپردی خویش را در زادگاهش بر  
برد و به فلورانس بازگردد، ولی مرگ این امپراتور امیدهایش را بر باد داد. - قبلاً داته به  
«رودولف» هابسبورگ امپراتور آلمان که «میتوانست» ایتالیا را نجات دهد و «نخواست» حمله برده  
بود (برزخ، سرود هفتم، صفحه ۶۶۲، بند ۳ و شرح ۱)، در عوض در سنج «هاینریش» را که  
بقیه در صفحه بعد

## سرود سی ام

لیکن آن آزمندی و کور باطنی که شمارا افسون کرده، بحال آن کود کتان در آورده است که از گرسنگی میمیرد و همچنان دایه خویش را از خود بدور میراند<sup>۱</sup>.

و در آن زمان، کسی در دادگاه الهی منصب ریاست خواهد داشت که چه در خفا و چه آشکارا با او بیک راه نخواهد رفت<sup>۲</sup>.

اما، پس از آن، خداوند فقط کوتا زمانی بقای او برادر مسند مقدسش کردن خواهد نهاد: و آنگاه وی ازین مسند بجائی در خواهد افتاد که شمعون ساحر بحق شایسته سقوط در آن شد<sup>۳</sup>؛

بقیه از صفحه قبل

خواست، ایتالیا را نجات دهد و «توانست» تجلیل میکند و بجران ناکامی و مرگ او درین راه ویرا با چنین تکریمی در بهشت اعلی جای میدهد. - از روح این امپراتور بالقب Agosta یاد شده، و این لقبی است که به امپراتوران رومی داده میشد، بدین ترتیب که آنها را هم قیصر (Caesarus) و هم آوگوستوس (Augustus) مینامیدند. در سرود سی و دوم بهشت نیر، دانه «مریم» را Augusta (امپراتریس) بهشت لقب میدهد.

۱ - یعنی: شما ایتالیائیها (و بطور کلی مردمان جهان)، از فرط حرص و غرض، مانند کودکی که از گرسنگی بمیرد و باز لجوجانه از خوردن شیر دایه مضایقه کند، اسیریرا کندگی و بدبختی هستید، و مهادا تن سلطه امپراتور که برای نجات شما میآید نمیدهید.

۲ - اشاره به پاپ کلمنتوی پنجم Clemento V که در زمان سفرهای نریش هفتم بایتالیای پاپ بود، یعنی در دادگاه الهی (کلیسا) منصب ریاست (پاپی) داشت، و چون این پیشگوئی از جانب بتائریس در سال ۱۳۰۰ صورت میگردد، بدین واقعه بصورت «مستقبل» اشاره شده است. - این پاپ که در بدو امر با «هاینریش هفتم» اظهار همراهی میکرد، عملا با او چه آشکارا و چه در خفا از در مبارزه درآمد.

۳ - پاپ کلمنتو اندکی بعد از مرگ هاینریش هفتم، وفات یافت (۲۰ آوریل ۱۳۱۴) و مابین مرگ او و هاینریش فقط ده ماه فاصله بود، و پس ازین مدت کوتاه که خداوند بقای او برادر مسند مقدسش تحمل آورد، وی بمرد و بقول بتائریس (یا دانه) در طبقه هشتم دوزخ، به «بلجیای» خاص روحانیان نادرست که شمعون ساحر و پیروانش (خرید و فروش کنندگان اموال و مقامات روحانی، دوزخ، صفحه ۴۲۵، شرح ۱) در آن بر میبرد در افتاد (رجوع شود به - دوزخ، سرود نوزدهم، صفحه ۳۳۳، بند ۲ و شرح ۳).





# سرود سی و یکم

هرش الهی

## خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

داته در آسمان اعلی است ، و درجائی ایستاده است که جمله فرشتگان و ارواح بهشتی را در برابر نظر دارد .

قسمت اول سرود بوصف این جمع فردوسیان و جلال و زیبایی آنان اختصاص دارد ، اما در آن ضمن که داته سراپا مجذوب این جلال و جمال است ، بهمانسان که در بهشت زمینی و برزلب راهنمای عالیقدر او بیخبر رفته و جای خویش را به-بئائریس داده بود ، این بلر نیز بئائریس ، بی آنکه خبری از رفتن خود داده باشد بجایگاه اعلای خویش میروود و راهنمایی دیگر را جانشین خود میکند که تا آخرین سرود بهشت با داته همراه است . این راهنما پیرمردی پارسا و مقدس نام «سن برنارد» است که در زندگانی زمینی خود از پرهیزکاران بزرگ بود و عمری را در گوشه ریاضت بتأمل و خدای بینی گذراند ، ولی شهرت او اختصاصاً مربوط به خلوص و ایثاری است که نسبت به «مریم» مادر عیسی نشان میداد ، چنانکه نوشته های او تقریباً همه وقف تقدیس و تکریم وی شده است و داته نیز ، چنانکه خود تلویحاً تذکر میدهد ، از آن جهت ویرا در اینجا راهنمای آخرین منزل سفر خویش بدنیای جاوید کرده که درین منزل آخرین هیچکس بی درك برکتی که باید از جانب مریم یعنی «تزدیکترین روح آسمان بخداوند» نصیب اوشود ، خدای را نمیتواند دید .

این سه سرود آخر کمدی الهی تجلیل هنرمندانه ای از مریم است که داته در وصف زیبایی و جلال او حد اعلای قدرت خویش را بکار برده است . مریم درین سرودها «شهبانوی آسمان» نام گرفته ، زیرا اوست که از میان جمله آدمیزادگان برگزیده شده است تا روح القدس را در خویش بپذیرد و عیسی را بجهان آرد ، و ازین راه وی حکم «زوجه روح القدس» و ملکه آسمان را یافته است تا تزدیکترین جمله ارواح بهشتی به «پادشاه آسمان» یعنی خداوند باشد . علت آنکه از عیسی بعنوان «تزدیکترین روح» یاد نشده ، طبعاً اینست که عیسی در نظر داته و عالم مسیحیت از خداوند جدا نیست و جزئی از اوست و بنابراین در ذات الهی جای دارد و نه در بیرون از آن .

---

## بهت

---

ازینجا ببعده ، داته بکسره پای از حد زمان و مکان بیرون میگذارد ،  
واین دو برای اوجورت «لایتناهی» و «ابدیت» درمیآیند ، زیرا که از این پس تا  
آخر این سفر بهشتی ، «رهرو منزل عشق» شریک وهم پیاله این ملکوتیان میشود ،  
و میتواند بزبان حال بگوید که :

ساکنان حرم سر و عفاف ملکوت  
با من راه نشین باده مستانه زدند

## سرود سیویکم

پس<sup>۱</sup>، سپاه مقدسی که مسیح با خون خویشش بهم سری در آورد<sup>۱</sup>  
همچون کلی سپید<sup>۲</sup> بر من نمودار بود؛  
اما آن سپاه دیگر<sup>۳</sup> که پرواز کنان جلال مایه عشق خویش  
و خیر اعلائی<sup>۴</sup> را که بوی چنین مرتبتی ارزانی داشته است، میبیند  
و تکبیر میگوید،  
همچون دسته زنبوران عسل که گاه سر بدرون گلبرگها فرو  
میرند<sup>۵</sup> و گاه بدانجا که حاصل کارشان در آن طعم میگیرد<sup>۶</sup> باز میگردند،

۱ - . . . . dunque : اشاره بدینکه در اینجا دانه بنقل دنباله داستان، که با جمله  
معرضه طولانی قطع شده بود، میپردازد .

۲ - مسیحیان مؤمن، که مسیح بقیمت شهادت خویش طبیعت بشری آنها را با طبیعت  
الهی خویش پیوند داد و چون سپاه (milizia) در ایتالیائی کلمه ای مؤنث است، میتوان گفت که  
ازین راه مسیح این سپاه را زوجه خویش کرد . اقتباس از انجیل (کتاب اعمال رسولان، باب  
بیستم) : « . . . پس نگاه دارید خویشان و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف  
مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آنرا بخون خود خریده است . » قبلا نیز در بهشت  
( صفحه ۱۲۶۹ ، بند ۱ و شرح ۱ - سرود سیام ) بدین نکته اشاره شده است .

۳ - candida rosa : حلقه های ارواح سپید جامه بهشتی که در سرود پیش بدانان  
اشاره شد . کلمه candida که از ریشه لاتینی candor ( سپیدی کامل ) گرفته شده مفهوم  
حد اعلائی صفا و پاکی را دارد که در اینجا بصورت سپیدی کامل نمودار میشود این « گل » که سه  
سرود آخر بهشت بدان اختصاص یافته ، از طرف همه مفسرین کمندی الهی la mistica rosa  
نام گرفته است .

۴ - فرشتگان .

۵ - « مایه عشق » و « خیر اعلی » : خدا .

۶ - « سر بدرون گلبرگها میبرد » : s'infiora : اصطلاح زیبایی با معنی نعت اللفظی  
« خود را با گل در می آمیزد » .

۷ - کندو . - اصل فکر از ورزیدل است .

بدرون گل بزرگی که بدین همه کلبرک آراسته است فرود می‌آید،  
 و از آنجا بسر منزل جاوید عشق خویش<sup>۱</sup> باز میگشت.  
 جمله آنان چهره‌هایی از شعله تابناک و بالهائی زرین داشتند و مابقی  
 نشان چندان سپید بود که رنگ هیچ برفی بیای آن نتواند رسید<sup>۲</sup>.  
 چون بدرون گل فرود می‌آمدند، آن صلح و گرمی را که بال‌زنان  
 بر میگرفتند از طبقه‌ای طبقه‌ای می‌رسانیدند<sup>۳</sup>.  
 ولی این جمع پران‌فزون از شمار، که در میان گل و قسمت علیا  
 حائل بود، دیدار این منظره و درک شکوه آنرا مانع نمی‌آمد؛  
 زیرا که فروغ الهی تنها بر حسب شایستگی اجزاء کائنات بر آن‌رخنه  
 میکند، چندانکه هیچ چیزش مانع راه نمیتواند شد<sup>۴</sup>.  
 این قلمرو آسوده و پرسرور، که در آن رعایائی کهن و نوخانه‌داشتند

۱ - به ذات الهی . داته قبلا گفته بود که عرش الهی را مکان و زمایی نیست . با  
 این وصف درینجا ناچار شده است جایی خاص ، در بیرون ازین گل ، برای خداوند قائل شود .  
 ۲ - داته با دیدگان بشری خود این فرشتگان را ترکیبی از سه رنگ آتشین  
 و زرین و سفید می‌بیند که با احتمال قوی مفهومی «سمبولیک» دارند و بسیاری از مفسرین آنها را  
 بترتیب مظاهر احسان ، دانش، پاکی دانسته‌اند . اصل فکر از تورات آمده است (کتاب حزقیال  
 نبی ، باب اول) : « . . . صورت آنها مانند شعله‌های اخگرهای آتش افروخته شده مثل صورت  
 مشعلها بود . »

۳ - یعنی صلح و آرامش و شوری را که با پرواز بسوی خداوند تحصیل میکردند ، در  
 فرود آمدن بدرون کلبرک‌های این گل مقدس بر آن برمیافشانند . اقتباس از رساله «سن‌تاسو -  
 داکوینو» (کتاب اول ، باب صد و هشتم) : « . . . فرشتگان مقدس ، که شرکت کامل درخبر  
 الهی دارند ، کسانی را که بدیشان سپرده شده‌اند در همه آن خیری که خود برمیگیرند سهم  
 میکنند . »

۴ - یعنی : پرواز این فرشتگان بشمار در فضای مابین گل مقدس و جایگاه اعلای  
 خداوند، حائلی بین این دو قسمت پدید نمی‌آورد، زیرا که تابش فروغ الهی را که بر حسب شایستگی  
 هر فرشته و هر روحی نصیب آن میشود ، چیزی مانع راه نمیتواند شد .



دانه و بتانرس در برابر فرشتگان و ارواح بهمنی .  
طرح معروف ساندرو بوتیچلی Sandro Botticelli

## سرود سی و یکم

با نگاه و با عشق خویش روی بیک نشان واحد داشت<sup>۱</sup> .  
ای فروغ سه گانه که در جلوه اختری واحد بر این جمله نور میافشانی<sup>۲</sup>  
و آنرا چنین آکنده از خویش میکنی<sup>۳</sup> ، درین جهان زیرین نیز بطوفان  
ما نظری افکن !  
اگر وحشیان آن سرزمینی که هر روزه «الیچه» در گردش خویش  
بر کرد پسر سو گلش در زیر پای میآورد<sup>۴</sup>

۱ - « قلمرو مأمون و مسرور » *sicuro e gaudioso regno* : عرش الهی . که چون ساکنان آن یقین با قامت جاوید خویش در آن دارند ، همراه برای ایشان مأمونی است . - « رعابانی کهن ونو » *in gente antica ed in novella* : ارواح بهشتی متعلق به پیروان مصحف قدیم و مصحف جدید (تورات وانجیل) . درین باره در سرود بعد بتفصیل سخن خواهد رفت . - « نشان واحد » : خدا .

برخی از مفسرین « رعابای کهن » *gente antica* را فرشتگان معنی کرده اند که پیش از آدمیان آفریده شدند ، ولی سیاق کلام نشان میدهد که اشاره دانه به ارواحی است که در طبقات مختلف « کل مقدس » جای دارند و نه بفرشتگانی که پروازکنان بدان فرود میآیند و باز میگردند .

۲ - *Trina Luce* : نوات ثلاثه پدر ، پسر ، روح القدس ، که صورت جوهر و فروغی واحد بر ارواح بهشتی جلوه میکنند .

۳ - « آکنده میکنی » *appaga* : این کلمه صورتی که بکار رفته ، معنی « آکنده میکند » دارد ، ولی ظاهراً مراد از آن همین صورت مخاطب (*appaghi*) است ، زیرا که در غیر این صورت نیمی از جمله با ضمیر مخاطب و نیمی دیگر از آن با ضمیر غائب ادا میشود و چنین چیزی در هیچ جای دیگر کمدی الهی سابقه ندارد .

۴ - در میتولوژی یونان ، الیچه *Elice* ( در اصل یونانی کالیستو *Calisto* ، به لاتینی *Helice* ) دختر پادشاه آرکادیا و از ندیمه های زیبای آرتمیس (دیانا) الهه شکار بود که در نتیجه عشق بازی با خدای خدایان مضروب این الهه قرار گرفت و بدست او کشته شد ( برای توضیح کاملتر درین باره به برزخ ، سرود بیست و پنجم ، صفحه ۹۰۵ ، شرح ۱ مراجعه شود ) . خدای خدایان خود این پری را بعد از مرگش با آسمان برد و صورت یکی از ستارگان « دب اکبر » درآورد ، و پسرش آرکاس *Arcas* را ( که فرزند خود او بود ) بسدل یکی از ستارگان دب اصر کرد ؛ بدین ترتیب « الیچه » همراه با « دب اکبر » ، بیوسته بدور پسرش ( در مجموعه دب اصر ، یعنی مجموعه ای که ستاره قطبی « جدی » در آن است و بنابراین همه اختران پیرامون آن در گردشند ) بقیه در صفحه بعد

## بهشت

با آمدن به «رم» و دیدار ابنیه باشکوهش، در آن دورانی که «لاترانو»  
از جمله آثار فناپذیر سر بود<sup>۱</sup>، غرق در شگفتی شدند،  
خود قیاس گیر کمن که از جهان آدمیان بقلمرو الهی و از زمان با بدیت  
و از فلورانس بجایگاه داد گستران و پا کدلان آمده بودم  
آکنده از چه حیرتی بودم<sup>۲</sup>! بیگمان، در میان بهت و شادی بسی  
گوارایم بود که سخنی نشنوم و خود نیز خاموشی گزینم،  
و همچون زائری که بدیدار زیارتگاه مطلوب خویش شادمان  
شود و از هم آنوقت امید توصیف آنرا در دل پرورد،

### بقیه از صفحه قبل

میکردد. - سرزمینی که «الیچه» در حال گردش همواره آنرا ددزیر خود دارد: نواحی نزدیک بقطب  
شمال، که مجموعه دب اکبر از نظر مجاورت خود با ستاره قطبی دب اصغر هیچوقت در آن  
غروب نمیکند.

بنابر آنچه گفته شد، همه این اشاره «سرزمینی که...» تا آخر بند، مفهوم «سرزمینهای  
خیلی شالی» را دارد، که وحشیان barbari (کتها، و بزیکتها و سایر رزمنها) از آنجا برای  
هجوم بامپراتوری رم براه افتادند. مراد ازین سرزمین اسکاندیناوی است.

۱ - لاترانو Laterano مقر پاپها در رم، پیش از آنکه «واتیکان» مرکز پاپ شود.  
ظاهراً این محل را «کنستانتینوس» امپراتور روم بمنوان نیول به پاپ «سیلواسترو» بخشیده بود و  
در اینجا از این اشاره در واقع همه رم مراد است. این کلیسا را در اوایل مسیحیت «مادر همه  
کلیساهای درون و بیرون رم» لقب داده و آنرا بلاتینی mater urbis et orbis مینامیدند. -  
«در آن زمان که لاترانو از جمله چیزهای فناپذیر سر بود»، یعنی: در آن زمان که هنوز روم  
مرکز مسیحیت بود (اشاره بانتقال پاپ ومقر کلیسا از واتیکان به «آوینیون» در جنوب فرانسه، که  
بدست فیلیپاوبلد پادشاه فرانسه صورت گرفت).

۲ - مفهوم این بند و سه بند پیش بطور کلی چنین است: اگر وحشان شمالی اروپا،  
بهنگام تصرف روم از دیدار عظمت بناهای آن غرق در تعجب شدند، من که از زمین بآسمان اعلی  
واز زمان با بدیت داز شهری بفساد فلورانس به بهشت (جایگاه مردمی دادگستر ومتقی) رفته  
بودم، طبعاً حق داشتم بسیار بیش از آنان بحیرت دچار آیم. - این حمله بفلورانس را شدیدترین  
حمله داته بدین شهر در کمندی الهی دانسته‌اند. - جمله «خود قیاس گیر» که در اول بند  
پیش آمده، در متن ایتالیائی نیست، ولی طرز بیان مطلب طوری است که در ترجمه فارسی باید جمله‌ای  
بدینصورت یا مشابه آن بر آن افزوده شود.



## سرود سی و یکم

من نیز دردل فروغ تابان بهرسو نظر میافکندم، و درجات مختلف  
آنرا گاه بسوی بالا و گاه بجانب پائین مینگریستم و گاه نیز نگه بر گرا کرد  
آن میدوختم .

چهره هائی را که اثر احسان در جمله آنها هویدا بود میدیدم که از  
فروغی دگر<sup>۱</sup> وهم از شکوه خود میدرخشیدند، و حرکاتشان بالطف بسیار  
آراسته بود .

در این دم صورت کلی بهشترا در برابر نظر داشتم ، اما هنوز دیده  
بجائی خاص از آن ندوخته بودم .

باشوقی که دوباره دردم شعله بر افروخته بود ، روی پیشتر سر کردم  
تا درباره مسائل که اندیشه ام را مشغول داشت از بانوی خویش پرسش کنم .  
خطاب بکسی دیگر سخن گفتم ، و کسی دگر پاسخم داد : گمان  
برده بودم که «بئاتریچه» رامیینم ، و پیری را دیدم که جامه ای چون سایر  
این ارواح محتشم برتن داشت<sup>۲</sup> ،

و چنانکه پدیری روحانی و مهربان را شاید ، دیدیدگان و گونه هایش  
سروری دلپذیر متجلی بود، و رفتاری بس پارسایانه داشت .

۱ - فروغ الهی .

۲ - همچنانکه ویرژیل در بهشت زمینی بی خیر ناپدید شده وداتنه را در اختیار «بئاتریس»  
نهاده بود (برزخ ، سرودسی ام ، صفحه ۹۶۶ ، بند ۲) در اینجا نیز «بئاتریس» اورایی اطلاع  
قبلی ترک میگوید ، و داتنه که از بهشت زمینی همواره ویرا در کنار خود داشت و از او حل و شکل  
میخواست ، خود را بمقدمه با پیرمردی از مقدسین بهشتی روبرو مبیند . - پیری : sene ؛  
این کلمه را داتنه از ریشه لاتینی senex گرفته و در اینجا بجای اصطلاح رایج vecchio بکار  
برده است . - «جامه ای چون سایر ارواح محتشم» : جامه سپید .  
درباره این پیرمرد و هویت او ، صفحه ۱۵۹۴ ، شرح ۴ مراجعه شود .

## بهشت

بیمقدمه گفتم: «او<sup>۱</sup> کجاست؟» ووی پاسخ داد: «مرا بئاتریچه فرستاد تا شوق ترا بسر منزل مقصود راهنما باشم<sup>۲</sup>.  
واگرا از جانب بالا بردیف سومین نگری، اورا بر روی اورنگی که شایستگی وی سزاوار آتش کرده است عیان خواهی دید<sup>۳</sup>.  
بی پاسخ بی سوی بالا نگرستم، و او را دیدم که از انوار جاویدی که بر میپراکند، تاجی<sup>۴</sup> بر گرداگرد خویش ساخته بود.  
هیچ دیده خاکی، اگر هم که در ژرفای دریا جای گزیند، از بالاترین بلندای تندرزا چندان دور نمیتواند بود  
که دیده من در آن دم از «بئاتریچه» بدور بود<sup>۵</sup>: اما مرا ازین بعد مسافت بیعی نبود، زیرا که تصویر او از ورای حد فاصلی با صورتی آلوده بمن نمیرسید<sup>۶</sup>.

۱ - بئاتریس .

۲ - ویرژیل را نیز قبلاً بئاتریس بنزد داتنه فرستاده بود (دوزخ، سرود دوم، صفحه ۲۳ . بند آخر)

۳ - بعداً شرح داده میشود که در ردیف اول مریم و در ردیف دوم حوا و در ردیف سوم راحیل نشسته اند، و بئاتریس در کنار راحیل جای دارد. داتنه از آن جهت بئاتریس را در ردیف سوم جای داده که این رقم رقم مقدس مسیحیت وهم طبق تعریف قدما «رقم کامل» است، و داتنه خود در کتاب «زندگانی نو» درباره وی مینویسد: «فضائل وی چنان بود که او را از لحاظ کمال بر رقم ۹ یعنی  $3 \times 3$  شبیه میکرد، و ازین حیث بئاتریس واقماً يك ۹ یعنی يك معجزه بود.»

۴ - اشاره به هاله ای از نور که غالباً در آثار نقاشان بر کرد سر فرشتگان و مقدسین دیده میشود. «سن تماسودا کونو» که سایر فقهای مسیحی نیز درین باره از او پیروی کرده اند این هاله یا تاج نور را «مظهر سعادت ازلی» میداند (رساله سن تماسو، ضمیمه سوم، باب نود و ششم).

۵ - یعنی: حتی فاصله بین نگاه آدمی که در اعماق دریا باشد با بلندترین ابری که از دل آن رعد و برق برمیخیزد، بدان اندازه نیست که در آن موقع میان من و بئاتریس مسافت بود.

۶ - *per mezzo mista*: از میان بخار یا آب با فضای غبارآلود و غیره.

## سرود سی و یکم

« ای بانوئی که مایهٔ پایداری امید منی ، و بخاطر رستگاری من  
تن بداندادی که از جای پای خویش در دوزخ نشان گذاری<sup>۱</sup> ،

اگر چنین چیز هائی را توانستد ام دید ، اقرار دارم که این همرا  
مرهون آن برکت و نیرویم که توانائی و نیکخواهی تو بمن ارزانی  
داشت .

بنده بودم و آزادم کردی<sup>۲</sup> ، و این مهم را از جملهٔ طرق و باهمهٔ  
وسایلی که درین باره در قدرت خویش داشتی بسامان رساندی .

مرا همچنان مشمول کرم خویش دار ، تا مگر روح من که تو  
درمانش کردی ، چون از تنم جدائی گزیند همچنان پسند خاطر تو باشد<sup>۳</sup> .

چنین مسئلت کردم؛ ووی ، از جایگاه بس دوردست خویش لبخندی  
بزد و در من نگریست ؛ و آنگاه روی بجانب چشمهٔ لایزال<sup>۴</sup> برد .

و پیر مقدس گفت : « برای اینکه راه خودت را ، که تقاضائی و

---

۱ - اشاره بدانکه بشانریس برای نجات داته از خطر سقوط و فناى روحى ، بطبقهٔ  
مقدم دوزخ (اعراف) رفته بود تا ازوریزیل یاری طلبد واورا برای راهنمائى داته بفرستد (دوزخ،  
سرود دوم ، صفحات ۱۰۵-۱۰۱) .

۲ - بندگى دمه . و آزادى اراده و عشق به نكوئى ؛ اقتباس از انجیل ( رسالهٔ یولس  
رسول برومیان ، باب ششم ) : « .. زیرا هنگامیکه غلامان گناه میبودید از عدالت آزاد میبودید...  
اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته اید ، ثمر خود را برای قدوسیت میآوردید  
که عاقبت آن حیات جاودانى است ، زیرا که مزد گناه موت است ، اما نعمت خدا حیات جاودانى . »  
و نیز اقتباس از رسالهٔ « سن نماسودا کورینو » ( کتاب دوم ، باب صد و هشتاد و هشتم ) : « ... آزادى حقیقى  
آزادى از گناه است ، و بندگى حقیقى بندگى گناه . »

۳ - یعنی : مرا در بازگشتم بروى زمین همچنان تحت حمایت خویش ( حقیقت ربانى  
و ایمان از راه علم الهى ) نگاه دار ، تا چون مرگ مقدم فرا رسد شایستهٔ لطف تو باشم و درین  
فاصله مرتکب گناهی گران نشده باشم .

۴ - خدا . شاید مفهوم این نگاه بشانریس این باشد که وی از خداوند خواسته است که مشول  
داته مورد اجابت قرار گیرد .

## بهشت

عشق مقدسی مرا فرستاد نادر طی آن یاریت کنم<sup>۱</sup> نیکو بیایان رسانی ،  
بادید گان خویش درین گلزار پیرواز در آی<sup>۲</sup> ، زیرا که دیدار این  
گلستان دیده ترا آماده آن خواهد کرد که همراه باشعاع ربانی نیکوتر  
ازین بالا رود

وشهبانوی آسمان<sup>۳</sup> ، که سراپا در عشق او کدازانم ، برکت کامله  
خویش را شامل ما خواهد کرد، زیرا که من «برناردو» مرید وفادار اویم<sup>۴</sup> .  
همچو آن کس که شاید از «کروآنسیا»<sup>۵</sup> آمده است تا «ورونیکای»

۱ - اشاره بتقاضای بتاتریس که از عشق مقدس بنکوکاری ناشی شده بود . - برخی از  
مفسرین این «تقاضا» را مربوط به بتاتریس ، و این «عشق» را مربوط بخود سن برنارد (پیر مرد مقدس) دانسته اند .  
۲ - یعنی : سراسر این باغی را که گلهايش ارواح بهشتیند از نظر بگذران .

۳ - la Regina del cielo : مریم .

۴ - «سن برناردو» San Bernardo ( در اصل فرانسه سن برنار Saint Bernard )  
روحانی و پارسای بزرگ قرن یازدهم مسیحی که بسبب آنکه ریاست دیر «کلروو» Clairvaux  
( بایتالیائی کیاراواله Chiaravalle ) را داشت او را بدین نام نیز ملقب کرده بودند . وی در سال  
۱۰۹۱ در نزدیک شهر «دیژون» در ایالت «بورگونی» فرانسه در خاندانی نسبتاً بزرگ متولد شد  
و تحصیلات مذهبی خویش را در پاریس انجام داد و در بیست سالگی عضو فرقه «بندیکتن» شد و در صومعه  
«سینو» Citeaux که متعلق بدین فرقه بود مسکن گزید ، و پنج سال بعد که این صومعه را ویران  
و کشتیانش را تار و مار کردند وی صومعه ای دیگر بجای آن ساخت . - «سن برنار» بانی و محرک  
اصلی دومین جنگ بزرگ صلیبی بود که بشکست فلاکت زای مسیحیان منجر شد ، ولی مقام  
روحانی او با وجود این شکست روز بروز بالاتر رفت ، بطوریکه غالب پادشاهان و شاهزادگان مسیحی نسبت بدو  
گوش شنوا داشتند . وی یکی از پرشورترین و متعصب ترین روحانیون آئین کاتولیک بود  
و این شور و شوق روحانی او بیش از همه بر اساس ستایش و تقدیس «مریم عذرا» تکیه داشت که وی  
او را «برگزیده ترین زنان و پاکترین مادران» مینامید ، و قسمت اعظم سروده ای مذهبی و  
نوشته های وی بهمین تقدیس و تجلیل مریم اختصاص دارد . - «سن برنار» طرفدار عقیده امکان «یل  
بحق» یعنی «در آمیختن روح بشر با ذات واجب الوجود» بود ، و ازین حیث افکار او با عقاید  
بسیاری از عرفای ما تریکی داشت . - مناجات زیبای آغاز سرود سی و سوم بهشت، که از جانب  
او خطاب بمریم گفته میشود ، صورت تکمیل شده سرود Memorare این روحانی است . - «سن برنار»  
مکاشفات بسیار داشت که بکرات منبع الهام نقاشان و نویسندگان قرار گرفته اند .

۵ - کروانسیا Croazia یکی از مناطق بالکان ، واقع در یوگوسلاوی کنونی، که در  
اینجا فقط برای نمایاندن يك «سرزمین دوردست» از آن نام برده شده است .

## سرود سی ویکم

مارا ببیند<sup>۱</sup>، و کرسنگی دیرین خویش را فرو نمیتواند نشاند<sup>۲</sup>،  
اما در همه مدتی که آنرا در معرض دیدار دارد با خویش میگوید:  
«ای مولای من عیسی مسیح<sup>۳</sup>، ای خدای واقعی، پس چهره ظاهری شما  
چنین بود؟»

من نیز بدیدار احسان بی حساب آنکس که در این دنیا لنت چنین  
صلحی را از راه تأمل بچشید<sup>۴</sup>، بدین حالت دچار آمدم.

۱ - ورویکا Veronica ترکیبی از کلمه لاتینی vera (واقعی) و کلمه یونانی Icon (تصویر)، بمعنی «صورت واقعی»: پارچه سفیدی که بنا بر روایات مسیحی عیسی در هنگام رفتن بیالای صلیب صورت خود را با آن خشک کرد و از همانوقت این پارچه نقش چهره او را گرفت. این پارچه مقدس را به «رم» بردند و در آنجا تا با امروز مورد زیارت و تقدیس مسیحیان است و در کلیسای «سن پیترو» نگاهداری میشود. برخی از مفسرین این نام «وروییکا» را مربوط باتساب این پارچه به «سنتا ورونیکا» Santa Veronica یکی از زنانی که در پای صلیب حضور داشتند دانسته‌اند. این پارچه سالی یکم هفت در هفت روز مقدس «ایفانیا» (جشن مغان) در معرض زیارت عموم قرار میگرفت، ولی احتمال میرود که در اینجا اشاره دانه سال بخشش ۱۳۰۰ باشد که در سراسر مدت اجرای مراسم «یوبیل» (رجوع شود به دوزخ، سرود هجدهم، صفحه ۳۱۶، شرح ۱) این پارچه مورد زیارت بود. - درباره اصلت پارچه‌ای که در روم بود همه مسیحیان همداستان نبودند، زیرا غیر از روم سه پارچه دیگر در پاریس ولاتون و راتین بود که هر کدام از این شهرها آنرا پارچه اصلی میدانستند، و بر بالای پارچه شهر اخیر در اسپانیا نوشته شده بود: «تصویر حقیقی عزیز خداوند که در شهر «خائن» است.»

۲ - یعنی: آنقدر در طول سفر و بیش از آن بچنین دیداری اندیشیده است که دیدار واقعی این پارچه او را قانع نمیتواند کرد. - کلمه کرسنگی fame که در اینجا از روی چاپ «انجمن دانه شناسی ایتالیا» مأخذ ترجمه قرار گرفته، در چاپ «مور-نوبین بی» صورت fama آورده شده، که در صورت معنی مصرع سوم این بند چنین میشود: «و بسبب شهرت دیرین آن، از این تلاتس خود خسته نمیشود.»

۳ - Gesù Cristo: این تنها موردی در کمدی الهی است که «عیسی مسیح» صورت کامل خود نام برده میشود. در بقیه موارد، با استثنای یکبار که سخن از «عیسی» رفته (بهشت، سرود ۲۵، صفحه ۱۴۸۴، بند ۳) از وی صورت «مسیح» یاد شده است.

۴ - «آنکس که...»: اشاره بدینکه سن برنار در دوران زندگانی زمینی خود از راه تأمل و جذب توانسته بود صلح ملکوتی و آرامش درونی که ارواح بهشتی از آن برخوردارند دست یابد. «سن برنار» خودش در رساله Sermo in canticum (باب بیست و سوم) مینویسد: «صلح نمره اعلای ارتقاء روح آدمی بدرگاه الهی است.»

## بهشت

وی چنین آغاز سخن کرد: «ای زاده برکت<sup>۱</sup>، اگر همچنان دیده  
بزیر افکنی، بدین سعادت آسمانی ره نتوانی برد.  
دیده بردار و این حلقه‌ها را تا با آخر از نظر بگذران: تا بمسند  
آن شهبانوئی رسی که ساکنان این قلمرو جملگی سر اخلاص دریای او  
دارند»<sup>۲</sup>

نظریب‌الافکندم، و چونانکه در بامدادان افق خاوری را درخششی  
فزون از آن سوی دیگر است که خورشید در آن روی در می‌کشد،  
من نیز، چنانکه با دیدگان خویش از دره‌ای بکوهستانی رفته  
باشم، در حد نهائی حلقه‌ها<sup>۳</sup> جایی را دیدم که فروغش جمله آنچه را که  
در برابر داشتم تحت الشعاع قرار داده بود.  
و همچنانکه آسمان، در جلوه گاه گردونه‌ای که «فتوته» بس  
ناشیانه‌اش براند، شعله‌ای فروتر بر می‌افروزد و در اینجا و آنجا فروزندگی  
کمتری دارد<sup>۴</sup>،

---

۱ - figliuol di grazia : این خطاب دانه را بطور خاص شامل نمیشود، بلکه  
علی‌الاطلاق شامل نوع بشر است، از نظر آنکه خداوند در لباس عیسی وازراه شهادت او گناه  
آدم را باز خرید و نوع بشر را نجات داد، و درین مورد عامل اساسی برکت الهی بود و نه  
شایستگی ذاتی بشر.

۲ - شهبانوئی la Regina : مریم، که زوجه روح‌القدس و ملکه آسمان است، و جمله  
فرشتگان و ارواح بهشتی فرمانبرداران مخلص اویند. «ملکه آسمان» یکی از القاب مریم در  
کلیسای کاتولیک است ( Regina Coeli )

۳ - nello stremo : منتها الیه، اشاره بدورترین و بالاترین درجه از درجات  
«کل‌ملکوتی».

۴ - اشاره بافق خاوری، که در هنگام طلوع خورشید فروزندگی آن از هر جای دیگر  
آسمان بیشتر است. و بقیه آسمان نسبت بدان روشنائی کمتری دارد. - «گردونه‌ای که فتوته Fetonte  
بس ناشیانه رهبریش کرد» : گردونه خورشید، که یکروز «فتون» پسر «فیوس» خدای آفتاب آن  
بقیه در صفحه بعد

## سرود سی و یکم

این پرچم صلحجو<sup>۱</sup> نیز در قسمت میانین خود فروغی تابنده تر داشت، و در قسمتهای دیگرش بیک اندازه نور افشانی میکرد. و در آن قسمت میانین، بیش از هزار فرشته گشوده بال را دیدم که پای میکوفتند و هر يك جلالی دگر و شیوه‌ای دگر داشتند<sup>۲</sup>.  
بیازیها و سرود خوانیهای ایشان جمالی را<sup>۳</sup> متبسم دیدم که شادی بخش دیدگان جمله مقدسان دگر بود.  
و اگر هم که مرا بهمان اندازه از سخنوری بهره بود که از

بقیه از صفحه قبل

را بجای پدر خود در آسمان رهبری کرد و باناشیکری خویش آتش در آسمان افکند. قبلا چندین بار، از این افسانه میتولوژی یونان در کمدی الهی سخن گفته‌است (دوزخ، سرود هفتم، صفحه ۴۰۹). بند ۱ و شرح ۱ - برزخ، سرود چهارم، صفحه ۶۲۵، بندهای ۲ و ۳، و شرح ۲؛ و سرود بیست و نهم، صفحه ۹۵۶، بند ۲ و شرح ۳ - هشت، سرود هفتم، صفحه ۱۳۵۶، بند ۱ و شرح ۱ - و نیز مقدمه - سرود بیست و چهارم این کتاب). در متن ایتالیایی، بجای کردونه فقط به «مالبنده» آن *il temo* اشاره شده است.

۱ - «پرچم» *orifiamma* (در اصل فراسه *oriflamme*) نام پرچم قدیم پادشاهان فراسه، که رنگ قرمز ارغوانی و دسته زرین داشت و افسانه ای رایج حاکی از آن بود که این پرچم را فرشته‌ای از آسمان آورده است. پادشاهان فراسه در قرون وسطی بهنگام عزیمت بمیدان جنگ این «اوریفلام» را در صومعه معروف «سن دنی» از دست رئیس صومعه تحویل میگرفتند و پس از پایان جنگ بدانجا بازمیگرداندند. دانه در اینجا مسند آراسته «مریم» را در جمع ارواح بهشتی بدین پرچم زرین تشبیه کرده، ولی چون این پرچم خاص جنگ بود، کلمه صلحجو (*pacifica*) را بر آن افزوده است. - این تشبیه از آن جهت صورت گرفته که این کلمه *orifiamma* از دو کلمه *aurea* (زرین) و *flamme* (شعله، آتشین) ترکیب شده و این وجه مشخص فروزانترین قسمت آسمان است که مریم در آن جای دارد.

۲ - «بیش از هزار فرشته»: تعدادی بسیار زیاد (این اصطلاح در بسیاری از جاهای دیگر کمدی الهی نیز به همین مفهوم بکاررفته است) - «غرق شادی» *festantia*: در حال یزم - «جلالی دگر و شیوای (arte) دگر»: در درجات مختلفی از سمادت ازلی و با طریقه‌ای خاص در برابر سرور روحانی خود.

۳ - *una bellezza*: مریم. این تنها صفتی است که شاعر میتواند است برای وصف همه جلال و جمال مریم در يك کلمه بیابد، یعنی اورانه «زیبا» بلکه نفس «زیبایی» بنامد.





# سرودسی و دوم

## درش اهل

### خدا ، فرشتگان ، ارواح بهشتی

داته از نقطه مرکزی «کل ملکوتی» که جمله بهشتیان در آن جا، دارند ، درجات مختلف آن که صورت کلبر کھائی در پیرامون مرکز این دائره اند بدین ارواح فزون از شمار نظر میافکند و «سن برنار» برای وی شرح میدهد که این ارواح طبق چه نظم و ترتیبی در مراکز خود جای گرفتهاند و تقدم و تأخر آنان و طبقه بندی ایشان بچه صورتی است . آنگاه توضیح میدهد که نیمه ازین مجموعه عظیم در اختیار ارواح پارسایان و خدا شناسان پیش از مسیح و نیمه دیگرش در اختیار مؤمنان مسیحی است و درین هردو قسمت ، نیمه پائین بلرواح کودکانی اختصاص دارد که پیش از رسیدن سن بلوغ دیده از جهان فرو بسته اند ، و قط ایمان والدین آنان ایشان را به بهشت آورده است .

داته مانند موارد دیگری که پای تقدیر و طالع بمیان آمده بود خود را بامسئله غامضی مواجه میبندد که سن برنار با علم لدسی ملکوتیان بدان پی میبرد و سعی در توجیه آن میکند . مشکل داته اینست که اگر این کودکان خود مرتکب قصوری نشده اند ، چرا باید مسیحی نبودن یا بودن والدینشان ، آثار را باختلاف در دوزخ و در بهشت جای دهد ، و چرا از میان بهشتیان آنان ، دسته ای بالاتر و دسته ای پائین تر جای داده شده اند ، در صورتیکه هیچیک را بر دیگری امتیازی نیست .

پاسخ سن برنار پاسخ عجیبی است که از تورات و انجیل و علم الهیات الهام گرفته و در عین غرابت ، تنها پاسخی است که بچنین مشکلی میتوان داد ، و ما آنرا عیناً بدینصورت از زبان حافظ خودمان شنیده ایم :

در کارخانه ای که ره عقل و فضل نیست

فهم ضعیف ، رای فتولی چرا کند ؟

«سن برنار» اشاره بخشی از تورات میکند که در آن از قول خداوند چنین گفته شده است : «... از هنگام تولد اشخاص ، یکی را دوست دارم و یکی را دشمن .. و تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه میکنی ؟ » و شاید که اگر باقرآن آشنائی

---

---

داشت ، میتوانست بدین آیه نیز اشاره کند که « و نمن من تشاه، و نفل من تشاه » . این پاسخی است که داتّه دو بار دیگر نیز ( سرودهای ۲۰ و ۲۱ ) به مشکلی ازین قبیل داده است .

درعوض ، اگر پای استدلال داتّه درین باره لنگه میماند ، قدرت شاعرانه او درین سرود و سرود بعد بعد اعلای خود میرسد ، و بنصوص وصف جلال و جمال «مریم» از زبان وی پیوسته باشکوه و زیبایی بیشتری درمیآمیزد .

## سرود سی و دوم

این خدای بن<sup>۱</sup> که سراپا مستغرق جذبه خوش بود، بدلخواه خود وظیفه فقاقت<sup>۲</sup> را برعهده گرفت و باین کلمات مقدس آغاز سخن کرد:

«زخمی که مریم بر آن مرهم نهاد و التیامش داد، با دست این زن بسیار زیبا که در پای او نشسته‌اش بینی، پدید آمد و دردناک شد<sup>۳</sup>.  
و در سومین ردیف این مسندها، «راحیل» در زیرپای او و چنانکه بینی در کنار «بئاتریچه» نشسته است<sup>۴</sup>.

---

۱ - *quel contemplante* : سن برلر .

۲ - *officio di dottore* : وظیفه تعلیم اصول روحانی را .

۳ - «زخمی که مریم بر آن مرهم نهاد» : گناه ، که بر اثر آن آدم از بهشت زانده شد ، وزادگانش (آدمیان) بعقوبت آن از بهشت و آسمان محروم ماندند ، تا وقتی که مریم عیسی را بزاد و با شهادت او گناه نوع بشر باز خریدند شد و این زخم بدست حوا (زن بسیار زیبایی که در پای او نشسته‌اش بینی) وارد آمد . - «پدید آمد و دردناک شد» : یعنی حوا خود گناه کرد و آدم را نیز بگناه واداشت . اقتباس از تورات (سفر پیدایش ، باب سوم) : « . . . پس زن از میوه درخت گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد و خورد . »

۴ - راحیل (Rachel) زن دوم یعقوب نبی و مادر یوسف ، که در تورات ( سفر پیدایش ، بابهای بیست و نهم و سی‌ام) بتفصیل از او سخن رفته است (رجوع شود به دوزخ ، سرود چهارم ، صفحه ۵۰ ، شرح ۵ - وبرزخ ، سرود بیست و هفتم ، صفحه ۳۵۴ ، بند ۴ و شرح ۳) . راحیل در علم الهیات مسیحی ، مظهر و نمایندگی حیاتی است که با جذب و تأمل در ذات الهی بسر می‌رود (*vita contemplativa*) و از آن جهت «بئاتریس» (مظهر حقیقت الهی که از راه مناهب و الهیات بآدمی عرضه میشود) در کنار او نشسته است که این علم باید آدمی را از راه «تأمل» وسیر معنوی بدرک حقیقت یزدانی نائل کند . - بئاتریس قذلا بوبرژیل گفته بود که در آسمان جای او در کنار راحیل است (دوزخ ، سرود دوم ، صفحه ۱۵۳ ، بند ۱ و شرح ۲)

## بهشت

«ساره»<sup>۱</sup> و «رفقه»<sup>۲</sup> و «جودیت»<sup>۳</sup> و جدۀ اعلای آن مزمورخوانی را که در عالم پشیمانی از گناه خویش «*Miserere mei*»<sup>۴</sup> بگفت ، در آنجا توانی دید که جملگی بهمان ترتیبی که در نام بردن از ایشان از کلبَر کی بگلبَر کی فرود آمدم<sup>۵</sup> ، در دنبال یکدیگر جای دارند .

- ۱ - ساره Sara زوجه ابراهیم پیغمبر و مادر اسحق ، که در تورات ( سفر پیدایش ، بابهای پانزدهم تا بیست و یکم ) بتفصیل از وی سخن رفته است .
- ۲ - رفقه Rebecca ، زوجه اسحق و مادر عیوه و یعقوب ، که در تورات ( سفر پیدایش ، بابهای بیست و چهارم و بیست و پنجم ) بتفصیل از وی سخن رفته است .
- ۳ - جودیت Iudit ( بایتالیائی جودیتو Giuditta ) زنی که « هولوفرز » فرمانده قوای آشور را بخوابگاه خود کشانید و در آنجا سرش را بیرید و یهودیان را از شکست و اضمحلال نجات داد . در تورات ( کتاب جودیت ، بابهای ششم تا پانزدهم ) بتفصیل از وی سخن رفته و قبلاً نیز در برزخ ( سرود دوازدهم ، صفحه ۷۳۳ ، بند ۱ و شرح ۲ ) بدو اشاره شده است .
- ۴ - اشاره به روت Ruth زن بوغر Booz که در تورات از او بنام « روت موآبیه » ( از قوم موآب ) یاد شده و یکی از کتابهای تورات ( کتاب روت ) بنام اوست . وی از شوهرش پسری آورد بنام « عوبید » Obed و بقول تورات ( کتاب روت ، باب چهارم ) : « . . . بوغر عوبید را آورد و عوبید پسر او را آورد و پسر داود را آورد » و بدین ترتیب روت « جدۀ اعلای داود » بود . در تورات آمده ( کتاب دوم سموئیل نبی ، باب یازدهم ) که داود پادشاه اسرائیل ، هنگامیکه قوای نظامی اسرائیل در سرزمین بنی‌عمون مشغول جنگ با مشرکین بود ، دلدادۀ « بشبع » زن زیبای « اوریا » یکی از فرماندهان بزرگ اسرائیل شد که شوهرش بمیدان جنگ رفته و او را در اورشلیم گذاشته بود . داود با این زن رابطه نامشروع یافت و چون او حامله شد درخفا فرمان داد که شوهر وی را درجهت جنگ بکشند تا راز این زناکاری از پرده برون نیفتد . بعد ها داود این زن را بزوجیت خود در آورد و برای بخشش خویش دست استرحام بسوی خدا برد . مزموِر پنجاه و یکم زبور داود ( تورات ، کتاب مزامیر ) که « توبه نامه » داود درین مورد است ، با جمله *Miserere mei* ( بر من رحمت آور ) که درینجا بصورت لاتینی آن آمده آغاز میشود . مطلع این مزموِر چنین است : « ای خدا ، بحسب رحمت خود بر من رحم فرما . بحسب کثرت رأفت خویش گناهان مرا محو ساز . مرا از عصیانم شست و شو ده » و از گناهانم طاهر کن ، زیرا که من بمعصیت خود اعتراف میکنم . » بنا بر آنچه گفته شد مفهوم قسمت اخیر این بند اینست : « روت ، جدۀ اعلای داود ، یعنی آن پیمبری که در عالم پشیمانی از گناه زناکاری خویش بدرگاه خداوند نالید و از او طلب ترحم کرد ... »
- ۵ - اشاره بدرجات مختلف « گل بهشتی » از بیلا بیاتین .

## سرود سی و دوم

و از درجه هفتمین بیائین، بهمان نظمی که از بالا تا بدین درجه رعایت شد<sup>۱</sup>، زنان عبری که طره های این گل را از هم جدا کرده اند بنشسته اند<sup>۲</sup>؛

زیرا که اینان آن دیواره اند که پلکانهای مقدس بحسب طرزنگاهی که با دیده ایمان بمسیح افکنده شد از آن منشعب میشوند<sup>۳</sup>.  
در این جانب که جمله کلبر گهای گل را در کمال شکفتگی بینی، آنانی جای گزیده اند که ظهور مسیح موعود را باور داشتند<sup>۴</sup>؛  
و در آن جانب دیگر که در نیمدایره هایش جاهائی خالی توان دید، آنانی مکان دارند که نظر بمسیح ظهور کرده دوختند<sup>۵</sup>.

۱ - یعنی بهمین ترتیبی که در مورد ذکر اسامی این هفت روح نخستین بکار رفت (باشمارش از بالا بیائین) : هشتم و نهم و دهم .  
۲ - زنان عبری Ebree : زنان پارسی یهودی که در نورات از آنها باد شده . -  
«طره های گل» le chiome del fior(e) کلبر گهای این گل، که شاید از آن جهت به طره تشبیه شده اند که چون گیسونی که بدو قسمت تقسیم شود و از پشت بر روی دوشانه فرو برزد، این حلقه بدو قسمت «آمرزیدگان یهودی» و «آمرزیدگان مسیحی» تقسیم شده است . - « جدا کرده اند » dirimendo ، کلمه ای نامانوس از ریشه لاتینی dirimere ؛ اصطلاح عادی این مفهوم ، separando است .

۳ - یعنی : این زنان مقدس عبری ، حکم دیواره را دارند که حداقل دو قسمت مجزا و مساوی ازین حلقه های بیشمار دایره ای شکل ( پلکانهای مقدس ) است . در دو طرف حد فاصل ، یعنی درست راست و چپ این زنان دودسته مختلف از آمرزیدگان تاریخ جهان جای دارند که عبارتند از آنانی که بادونگاه مختلف بمسیح نگریسته اند ، یعنی آنهایی که پیش از ظهور مسیح بدو ایمان داشته و در انتظار او بوده اند (یهودیان)، و آنهایی که بعد از ظهور مسیح در زمرة مؤمنین بدو قرار گرفته اند (مسیحیان) .

۴ - اشاره بنیمه ای از «گل ملکوتی» که درست چپ مریم و درست راست داته قرار دارد ، و چون خاص آمرزیدگان پیش از مسیح است تمام جایگاههای آن اشغال شده (کلبر گهای گل در کمال شکفتگی است ) ، زیرا که این دوره با ظهور مسیح پایان رسیده است .

۵ - اشاره بنیمه دیگر این «گل» که در جانب راست مریم و چپ داته است ، و هنوز قسمتی از جایگاههایش خالی است، که باید آمرزیدگان آینده ( مؤمنین سال ۱۳۰۰ مسیحی تا آخر الزمان ) در آن جای گیرند .

و همچنانکه در آنجا مسند پرافتخار بانوی آسمان و دیگر مسندهای  
 زیرپای او چنین دیواره‌ای را پدید آورده‌اند<sup>۱</sup> ،  
 در جانب روبروی آن ، مسند «یحیای» بزرگ را که با قدوسیت جاوید  
 رنج بیابان و رنج شهادت برد و دو سال نیز در دوزخ بگذرانید ، در چنین  
 وضعی توانی دید<sup>۲</sup> .

۱ - یعنی : نهمان صورت که در قسمت بالای این گل مریم بانوی آسمان *la Donna del cielo* و زنان پارسای یهودی دیواره‌ای پدید آورده‌اند که دو قسمت آمرزیدگان قدیم و جدید را از هم جدا میکند ...

۲ - ... در قسمت زیرین این گل نیز، درست در مقابل جایگاه مریم و زبردستان او ، دیواره‌ایست که مردان پارسای یهودی و مسیحی در آن جای گرفته‌اند ، و اینان حد فاصل دو دسته مقدسین قدیم و جدیدند . اسامی عده‌ای از ایشان در بند بعد آمده است . - « یوحنا بزرگ » *gran Giovanni* که در اینجا نام برده شده ، یحیی معمد است که اندکی پیش از مسیح میزیست و مرده نزدیکی ظهور او را میداد ( برای شرح حال او . رجوع شود صفحه ۱۳۸۶ همین کتاب ، شرح ۲ ) . این یحیی سالها در بیابان بریاضت مشغول بود ( رنج بیابان برد ) و بالاخره نیز بخاطر رقص سالومه بشهادت رسید ( رنج شهادت برد ) و چنانکه انجیل میگوید « قدوسیت جاوید داشت » ( انجیل لوقا ، باب اول ) : « ... و زوجات الیصابات برای تو پسری خواهد زائید و او را یحیی خواهی نامید ... و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد ، زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و از شکم مادر خود پراز روح القدس خواهد بود . » - و چون مرگ او دو سال پیش از شهادت مسیح صورت گرفت ، روح وی بناچار دو سال در اعراف ( طبقه مقدماتی دوزخ ) گذرانید تا آنکه عیسی بعد از شهادت خود با عراف رود و ارواح پارسایان کهن را بیهشت برد ، زیرا که از زمان گناه آدم تا بهنگام مرگ عیسی دروازه ملکوت آسمان بروی همه ارواح حتی ارواح پیامبران اسرائیل بسته بود ( رجوع شود بدوزخ ، سرود چهاردهم ، صفحه ۵۰ ) . درباره وی عیسی چنین گفته است ( انجیل متی ، باب یازدهم ) : « ... هر آینه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تممید دهنده برتغاست . »

درباره «یحیی» و برکتی که از پیش از ولادت او شامل وی شد ، در قرآن نیز سخن رفته است ( سوره آل عمران ، آیه ۳۸ ) : « ... پس زکریا را فرشتگان هنگامیکه در محراب عبادت بمنزل ایستاده بود صدا کردند که همانا خداوند ترا بولادت یحیی بشارت میدهد ، در حالتیکه او بنیوت عیسی کلمه خدا گواهی میدهد ، و او خود در راه خدا پیشوا و پارسا و پیغمبری از شایستگانست . این یحیی همان پیغمبری است که قوم «صبی» و برا خاتمه نبیین و پیشوای بزرگ خود میدانند؛ صبیان با صابین در حال حاضر در بین النهرین و جنوب ایران بسر میبرند و مراسم مذهبی مرموزی دارند که اساس آنها را آب و غسل ( تممید ، که نشان خاص یحیی معمد است ) تشکیل میدهد .

## سرود سی و دوم

و برای پدید آوردن چنین حائلی، «فرانچسکو»<sup>۱</sup> و «بندتو»<sup>۲</sup>  
و «آگوستینو»<sup>۳</sup> و دیگر کسان در زیر پای او درجه بدرجه جای  
گزیده‌اند.

باری، مشیت والای الهی را بستای، که این و آن جنبه ایمان  
درست بیک اندازه این گلزار را آکنده از خویش خواهند کرد<sup>۴</sup>.

۱ - Francesco ، سن فرانچسکو داسیزی، بانی فرقه فرانچسکانی (فرانسیسکن)؛ رجوع  
شود سرود یازدهم این کتاب ، صفحه ۱۲۷۳. شرح ۱ .

۲ - Benedetto . من بندتو ، بانی فرقه بندیتینی (بندیکنن) ؛ رجوع شود سرود  
بیست و دوم این کتاب ، صفحه ۱۳۳۷ شرح ۱ .

۳ - Augustino ، سنت آگوستینو ، بانی فرقه «آگوستینیانو» Agostiniano  
(اوگوستن) . وی از روحانیون درجه اول آئین کانولیک است، که لقب «مقدس» دارد و سخنانش  
غالباً حجت است . «آگوستینوس» در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میلادی میزیست  
(۳۵۴-۴۳۰) و از همان دوران جوانی یکی از فقهای بزرگ آئین مسیح بود و پس از مرگ نما  
چندین قرن مهمترین فقیه مسیحی بشمار می‌آمد . از او رسالات مهمی باقی مانده که مهمترین  
آنها کتاب معروف «اعترافات سنت اوگوستن» است و نیز کتاب «شهر خداوند» و «رساله برکت» .  
وی هم فقیه ، هم عالم الهی ، هم فیلسوف و هم عالم اخلاق بود و کوشش وی پیوسته مصروف  
بر این شد که فلسفه افلاطونی و اصل مسیحی ، یعنی منطق و ایمان را باهم درآمیزد . داته ، با  
آنکه در جای دیگری از کمدی الهی اختصاصاً از وی نام نبرده ، غالباً بمقاید وی اشاره کرده و  
بخصوص در آثار منشور خویش از او با احترام یاد کرده است .

نکته‌ای که از لحاظ ما در زندگی این فقیه بزرگ مسیحی جالب است ، اینست که وی  
در آغاز کار پیرو و هواخواه منصب آئین مانی بود و هشت سال تمام برای تبلیغ این آئین باطراف و  
اکناف امپراتوری روم سفر کرد و حتی چندین بار در این راه با خطر مرگ روبرو شد . بعد از  
مرگ او نیز تا اواخر قرون وسطی یعنی تا زمانی که آئین مانوی بسورتهای مختلف در دنیای مسیحی رواج  
داشت ، با آنکه خود وی ازین آئین عدول کرده بود نوشته های اولیه‌اش در تأیید این مذهب  
ایرانی مورد استفاده و مراجعه مانویان اروپا بود برای اطلاع بیشتری درین باره بمقدمه برزخ  
(صفحات ۵۷۰ تا ۵۷۲) ، و مقدمه این کتاب رجوع شود .

۴ . یعنی : بهودیان یارسانی پیش از مسیح و مسیحیان پارسا ، هر يك يك نيمه ازمن  
«گل‌ملکوتی» را در اختیار دارند و خواهند داشت، و شماره آنها در روز رستاخیز درست بیک اندازه  
خواهد بود . باید گفت که این نظر صرفاً عقیده خود داته است و بر هیچیک از روایات و معتقدات  
مذهبی متکی نیست. بقول «لونیون» یکی از مفسرین، درنمورد فقط ذوق قرینه‌سازی و هنر «گل‌آرایی»  
شاعر ملاک قرار گرفته است .

## بهشت

و بدان که از آن ردیفی که این دو طبقه مجزا را در نیمه راه از هم جدا میکند، تا پائین، هیچکس از روی شایستگی ذاتی در اینجا نمینشیند،

بلکه شایستگی کسی دگر، و با شرایطی خاص، او را در اینجا جای میدهد، زیرا که اینان آن ارواحند که پیش از آشنائی با نیروی تشخیص از بند تن برستند<sup>۱</sup>،

و تو خود، اگر نیک بدیشان بنگری و گوش فرا داری، از چهره‌ها و از صداهای کودکان اینان بدین نکته پی توانی برد<sup>۲</sup>.

اما، میبینم که شکی در دل داری، و در عین این شك خاموش مانده‌ای؛ ولی من هم اکنون آن بندهائی را که با دست مسائلی غامض بر اندیشه توزه شده خواهم گسست<sup>۳</sup>.

۱ - مفهوم این بند و بند پیش: اگر کلیه درجات این گل، یعنی همه پله‌های مختلف این پلکان مدور را از نظر شمارش بدو قسمت مساوی تقسیم کنیم، نیمه بالا خاص ارواح یار سایان (زنان و مردان یهودی و مسیحی) و نیمه پائین خاص کودکانی است که پیش از رسیدن بسن بلوغ (پیش از آشنائی با قوه تشخیص) مرده‌اند (از بند تن رستماند)؛ بنابراین در جمع این ارواح کودکان هیچ روحی از روی شایستگی خود در اینجا ننشسته (زیرا که مرگ او پیش از آنکه فرق گناه و نواب را بتواند داد روی داده است) و فقط شایستگی پدر یا مادر او (یعنی مسیحی بودن و قبل از مسیح یهودی بودن او) ویرا در اینجا نشانده است. بدین ترتیب یکی از همه کرسیهای این اردوگاه بزرگ ارواح بهشتی خاص کودکان است.

۲ - با احتمال قوی منبع الهام داتنه این شعر از «انثیس» و برزیل است (کتاب ششم، اشعار ۴۲۵ تا ۴۲۸): «... بلافاصله صداهائی بگوش آنان (انثا و سیببلا) رسید، صدای کریمه کودکانی بود که در آستانه زندگانی خویش با دست ظلمت بجهان دیگر بر کشیده شدند بی آنکه با شیرینی زندگیشان آشنا شده باشند.»

۳ - سن برنار، مانند بئاتریس و سایر ارواح بهشتی بی آنکه از داتنه پرشی کرده باشد مکتون خاطر او را دریافته است. موضوع شك داتنه در اینجا باصراحه مطرح نمیشود؛ ولی از بقیه در صفحه بعد



## سرود سی و دوم

در این قلمرو پهناور<sup>۱</sup> هیچ چیز زاده تصادف و اتفاق نتواند بود، همچنانکه اندوه یا تشنگی و یا کرسنگی را در آن راه نیست<sup>۲</sup>؛ زیرا که هر آنچه درینجاست باقانونی سرمدی استوار شده است، چنانکه هر جزء آن را با کل همان تناسب است که انگشتی را با انگشت.

و لاجرم این شتابزدگان<sup>۳</sup> راه حیات واقعی *sine causa*<sup>۴</sup> درین جمع جائی بیش یا کم نکو نیافته‌اند<sup>۵</sup>.  
پادشاه این قلمرو آنرا با چنان عشق و سروری دمساز دارد

بقیه از صفحه قبل

مضمون توضیحی که سن برنار درباره آن میدهد میتواند بخود آن پی برد. فکر وی اینست که: آیا این کودکانی که بخاطر شایستگی ذاتی خود بدینجا نیامده‌اند می‌قاعد و نظم معینی در جاهای کنونی که هر یک نشان درجه خاصی از سعادت است نشانده شده‌اند؟ و درینصورت برای چه چنین تبعیضی در باره ایشان بکار رفته است؟ - «خاموش ماندن» *silli*: از ریشه لاتینی *silere* (خاموش ماندن). درایتالیایی بجای این دو کلمه *taci* و *tacere* بکار میرود.  
۱ - «در درون و سمت این قلمرو» *dentro all' ampiezza di questo reame*

قلمرو آسمان.  
۲ - اقتباس از تورات (کتاب اشعیا نبی، باب چهل و نهم): «...گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب بایشان ضرر نخواهد رسانید، زیرا آنکه برایشان نرحم دارد ایشانرا هدایت خواهد کرد و تزد چشمه‌های آب ایشانرا رهبری خواهد نمود.» و نیز اقتباس از انجیل (مکاشفه یوحنا) رسول، باب هفتم): «... از اینجهت پیش روی نعمت خدایند ... و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما برایشان نخواهد رسید.»

۳ - *questa festinata gente*: اینان که در مردن شتابندگی کردند و پیش از رسیدن بسن رشد و بلوغ دیده از جهان فرو بستند نازودتر بزندگی واقعی (*vera vita*): حیات جاودان آسمانی) برسند. - کلمه *festinata* از ریشه لاتینی *festinare* (شتابیدن) گرفته شده.  
۴ - دو کلمه لاتینی، بمعنی «بی سبب».

۵ - یعنی: میندازد که ارواح این کودکان بحسب تصادف و بینظم قانونی در درجاتی کم یا زیاد از سعادت جاوید جای داده شده اند.

که هیچ اراده‌ای را جرئت تمنای چیزی افزون از آن نیست<sup>۱</sup> ؛  
 و وی در هماندم که ارواح را در عالم سرور خویش می‌آفریند<sup>۲</sup>  
 آنان را بدلتخواه خود مشمول درجات مختلفی از برکت میکند ، و درین  
 باره ترا همین اندازه وقوف بس باشد<sup>۳</sup> .  
 این نکته بصراحت و با وضوح تمام در کتاب مقدس آمده ، آنجا  
 که سخن از توأمانی رفته است که در رحم مادر نیز سرستیز داشتند<sup>۴</sup> .

۱ - «پادشاهی که...» : خداوند - « هیچ اراده ایرا جرئت تمنای چیزی فزون از آن نیست » ، یعنی : مطلوبی بالاتر از آن در وهم نمیگنجد تا کسی خواستار آن شود . - جرئت ausa از ریشه لاتینی ausus ( دلیر و بیباک ) .

۲ - یعنی : خدا که این ارواح را از سعادت جاوید برخوردار میکند ، خود در سعادت ازلی خویش روح آنانرا می‌آفریند . در برزخ ( سرود شازدهم ، صفحه ۲۱۳ ، بند ۲ ) بهمین نکته اشاره شده است : « روح ما از دست آنکس که حتی پیش از پیدایش روح عاشقانه با آن در آمیخته است ساده و موصوم بیرون می‌آید. »

۳ - یعنی : خداوند ارواح این کودکان را بنا بدلتخواه خود در هر جا که مایل است جای میدهد و هر چه بیش ازین درین باره بیندیشی در کار خدا فضولی کرده‌ای - این پاسخی است که داته چندبار دیگر نیز در کمدی الهی بتلاشهای بیحاصل متفکرین و فلاسفه برای درک اسرار آفرینش داده و هر بار این معما را « غیر قابل حل » دانسته است ( برزخ ، سرود سوم ، صفحه ۶۰۵ ، بندهای ۱ و ۲ - بهشت ، سرود نوزدهم ، صفحه ۱۳۹۵ ، بندهای ۲ و ۳ ) .

۴ - اشاره به بندی از تورات که در ... ماجرای ناسازگاری یعقوب و عیسو پسران دوقلوی اسحق در رحم مادرشان سخن رفته است ( سفر پیدایش ، باب بیست و پنجم ) : « ... و خداوند دعای اسحق را مستجاب فرمود و زوجه او رفته حامله شد . و دو طفل در رحم او منازعت میکردند ... پس رفت تا از خداوند پرسد - خداوند بوی گفت دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود . » در انجیل ازین نکته بصورنی روشن تر سخن رفته است ( رساله پولس رسول برومیان ، باب نهم ) : « ... زیرا هنگامیکه هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال ، بلکه از دعوت کننده ، بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود ، چنانکه مکتوبست : یعقوب را دوست داشتیم اما عیسو را دشمن - پس چه گوئیم آیا نزد خدا بر اضافی است ؟ حاشا ! .. تو کیستی ای انسان که بخدا معارضه میکنی ؟ » - در جای دیگر از تورات نیز بهمین صورت درین باره استدلال شده است ( کتاب ملاکی نبی ، باب اول ) : « ... و حی

بقیه در صفحه بعد

## سرود سی و دوم

لاجرم رواست که فروغ اعلی بحسب رنگ کیسوان چنین برکتی،  
تاجی بدانسان که خواهد بر آن نهاد<sup>۱</sup>.

پس، اینان بی آنکه اعمالشان چنین استحقاقی را موجب آمده  
باشد، درینجا در درجاتی مختلف جای داده شده‌اند، و وجه تمایز ایشان  
فقط حدّت نخستین نگاهشان است<sup>۲</sup>.

در قرون اولین، برای رستگاری اینان گذشته از بیگناهی

بقیه از صفحه قبل

کلام خداوند درباره اسرائیل بواسطه ملاکی - خداوند میگوید که شما را دوست داشته‌ام، اما  
شما میگوئید چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود، و خداوند میگوید که  
یعقوب را دوست داشتم و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث ویرا نصیب شغالهای  
بیابان گردانیدم. « این همان اصلی است که در قرآن نیز بصورت « و تمزمن نشاء، و تذمن نشاء،  
بدان اشاره شده است.

۱ - « فروغ اعلی » l' altissimo lume : خدا . - « بر حسب رنگ کیسوان چنین  
برکتی » secondo il color dei capelli di cotal grazia : اشاره باختلاف رنگ  
موهای یعقوب و عیسو پیران دو قلموی اسحق که در بالا از آنان سخن رفت ( تورات ، سفر پیدایش ،  
باب بیست و پنجم ) : « ... و چون وقت وضع حمل رفته رسید ، اینک توأمان در رحم او بودند -  
و نخستین سرخ قام بیرون آمد ... و او را عیسو نام نهادند . و بعد از آن برادرش بیرون آمد و یا شنه  
عیسو را بدست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند . « درینجا « رنگ کیسو » از لحاظ دانه  
نمایند و قیمت و طالمی است که از ازل برای هر کس معین شده است ، و مفهوم آن اینست که رنگ  
« وی عیسو سرخ بود و وی از بدو تولد مورد بیمهری خداوند قرار داشت - و یعقوب که رنگ  
مویس سیاه بود ، بگفته خود خداوند ( رجوع شود بشرح قبل ) از آغاز تولد مشمول لطف وی  
بود . - « تاج بر سر نهد » s'incappelli ( کلاه بر سر نهد ) : حاله برکت خود را برگرد سرشان  
بگستراند . - این اصطلاح نامأنوس قبلا نیز در سرودهای بیست و پنجم و سی و یکم بهشت بکار  
رفته است.

۲ - یعنی : اینان فقط باقتضای آنکه نخستین نگاهشان کمتر یا بیشتر در فروغ الهی  
رخنه کرده است ، درینجا حائز درجاتی پائین تر یا بالاترند ، و این تندی یا ضف نگاه اولین خود  
و ایسته بدرجه برکتی است که پیش از تولد شامل ایشان شده است . بعبارت دیگر : خداوند در  
همان لحظه انقاد نطفه ایشان بدلبخواه خود بهر يك از آنان برکتی کمتر یا زیادتر عطا کرد ، و در  
نتیجه اینان از همان هنگام تولد با طالمی بدتر یا بهتر پای بجهان نهادند ، و وقتی هم که مردند  
بهین نسبت در درجاتی پائین تر یا بالاتر از سعادت ازلی جای گرفتند .

## بهشت

خودشان ، ایمان والدینشان بس بود <sup>۱</sup> ؛

و چون زمان این ادوار نخستین بسر رسید ، اولاد ذکور را لازم آمد که از راه ختان بالهای معصوم خویش را نیروی پرواز دهند <sup>۲</sup> ؛

اما با فرارسیدن دوران برکت ، این بیگناهان در صورت محرومیت از تعمید کامل مسیحی در آن مقام سفلی جای داده میشوند <sup>۳</sup> .

۱ - در قرون اولیه ، از زمان آدم ابوالبشر تا زمان ابراهیم پیغمبر ، که در آن خداوند اولین عهد خود را بانوع بشر بست و در بند بعد ازین عهد سخن میرود . در این فاصله برای رستگاری کودکانیکه پیش از بلوغ میمردند ، بغیر از بیگناهی ( که ایشان خود بخود داشتند ) فقط ایمان والدین یعنی اعتقاد آنها به «یهوه» خدای اسرائیل کافی بود .

۲ - دنباله بند پیش : ... ولی از زمان ابراهیم تا ظهور مسیح برای رستگاری این کودکان لازم آمد که والدین ایشان در مورد آنان بهمدی که میان خدا و قوم اسرائیل بسته شده بود وفا کنند تا این کودکان پس از مرگ امکان رفتن بهشت را داشته باشند ( برای بالهای معصوم خویش کسب نیرو کنند ) ؛ این عهد ، ختنه کردن اولاد ذکور است که از زمان ابراهیم نزد بنی اسرائیل رایج شد و بعداً جزو مقررات اسلامی نیز درآمد . درین باره در تورات چنین آمده است (سفر پیدایش ، باب هفدهم ) : «... پس خدا با ابراهیم گفت ... اینست عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریعت تو- بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود ... و گوشت قلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست . هر سر هشت روزه از شما مختون شود . هر ذکوری در نلهای شما ... البته مختون شود تا عهد در گوشت شما عهد جاودانی باشد . و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود آنکس از قوم خود منقطع شود ، زیرا که عهد مرا شکسته است .»

۳ - دنباله بند پیش : ... اما از زمان ظهور مسیح ( با فرارسیدن دوران برکت ) بیعد ، دیگر این «مختون بودن» کافی برای رفتن ارواح این کودکان (ذکور) به بهشت نیست ، زیرا که برای این رستگاری لازم است که این کودکان تعمید مسیحی گرفته باشند ، و اگر تعمید - ناگرفته بمیرند در دوزخ (مکان سفلی *laggiù* - اشاره ب قسمتی از «اعراف» *Limbo* یعنی طبقه مقدماتی دوزخ که قبلاً از وجود ارواح کودکانیکه بی تعمید مسیحی مرده اند در آن سخن رفته است : دوزخ ، سرود چهارم ، صفحه ۱۲۴ ، بند ۳ ) جای خواهند گرفت و نه در این درجات گل مقدس بهشتی- «سن تاسودا کوینو» در جلد سوم «رساله» خود (باب هفتم) مینویسد : «عمل ختنه رستگاری را در خود نداشت ، بلکه ختنه جسمانی فقط مظهر آن ختنه معنوی بود که میبایست بدست مسیح صورت گیرد» .

## سرود سی و دوم

اینک بدان چهره‌ای که بیش از همه با چهرهٔ مسیح شبیه است  
بنگر<sup>۱</sup>، زیرا که فقط تابندگی آن ترا آمادهٔ دیدار مسیح تواند کرد<sup>۲</sup>.  
بر آن چهره بارش چنان سروری را از جانب ارواح مقدسی که  
برای پرواز در چنین بلندائی آفریده شده‌اند<sup>۳</sup> بدیدم،  
که یادهیچ چیز از جمله آنچه پیش از آن دیده‌بودم از اعجابی فراوان  
بازم نداشت، زیرا تصویری چنین کامل از خداوند را بر من عرضه نتوانسته  
بود کرد<sup>۴</sup>.

و آن عشقی که در آغاز بر او نازل شده بود<sup>۵</sup> در برابرش بال بگسترده و

۱- شباهت چهرهٔ مریم و عیسی نه تنها شباهت مادر و فرزندی است، بلکه درینجا مفهومی  
مجرد و معنوی دارد، بدین ترتیب که چون روح مریم برگزیده ترین ارواح بهشتی است طبعاً  
بیش از همهٔ ارواح دیگر بفروغ خداوندی نزدیک و با آن شبیه است، و چون فروغ الهی فروغی  
است که در آن خدا و روح القدس و عیسی درآمیخته‌اند، طبعاً شباهت مریم با این فروغ عیسی از  
شباهتی که میان هر روح دیگر بهشتی با این فروغ هست بیشتر است (رجوع شود بسرود هفتم،  
صفحه ۱۲۱۳ بند ۳).

۲ - درین بند و بند پیش کلمهٔ «مسیح» Cristo مثل همه جای دیگر کندی الهی  
مشان احترام با خودش قافیه آورده است، رجوع شود به بهشت، سرود دوازدهم (مر ۱۲۸۴) - سرود چهاردهم  
(صفحه ۱۳۱۹)، سرود نوزدهم (صفحه ۱۳۹۹).

۳ - «ارواح مقدسی که...» فرشتگان که سروشان پروردگارند و ازین جهت بال و پیری متناسب  
با پرواز در چنین بلندائی، بدانان داده شده است.

۴ - یعنی: توجه به همهٔ آنچه پیش از آن در آسمان دیده بودم، و توجه بکل مقدس بهشتی،  
توانست مرا از آنکه با دیدهٔ اعجاب بدین فرشتگان گشوده بال و پیر سرور بنگرم بازدارد، همچنانکه  
هیچ چیز تا بدانوقت جلال خداوند را با این زیبایی بر من عرضه نکرده بود. - مفسرین قدیمی  
معتقدند که این اشاره به «مریم» است، ولی در این بند و بند پیش فقط ازین «سروشان» سخن  
رفته است که «واسطهٔ» رساندن عشق خداوند به مریمند و این «عشق» است که با چنین جلالی  
بنظر دانه میرسد.

۵ - جبرئیل، که در زندگانی زمینی مریم (در آغلان) از آسمان بنزد او رفت و مژدهٔ  
بار برداشتن او را از روح القدس و تولد نزدیک عیسی را بوی دل (انجیل لوقا، باب اول):  
«... و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

سرود خوانان گفت: «Ave Maria, gratia plena»<sup>۱</sup>.

دربار بهشتی از هر سو بسرود ملکوتی پاسخ گفت و ازین راه  
هرچهره‌ای را تا بنا کی بیشتری حاصل آمد<sup>۲</sup>.

«ای پدر مقدس<sup>۳</sup>، که بخاطر من تن بماندن درین پائین در داده و  
بترك جایگاه دلپذیری گفته‌ای که جلوس بر آن نصیبه جاودانی تست<sup>۴</sup>،

بقیه از صفحه قبل

شد نزد با کره نامزد مردی مسمی بیوسف از خاندان داود، و نام آن باکره مریم بود، پس  
فرشته نزد او داخل شده گفت: سلام بر تو، ای نعمت رسیده، خداوند بانست و تو در میان زنان  
مبارک هستی».

این تقریباً عین مطلبی است که در قرآن درین باره آمده است (سوره آل عمران، آیه ۴۱):  
«... و فرشته گفت ای مریم، همانا خداوند ترا برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانین برتری  
بخشید». و نیز (سوره مریم، آیات ۱۶ تا ۲۱): «... پس ما روح خود (روح القدس) را بر او  
در صورتی زیبا مجسم ساختیم - مریم گفت من از تو پناه بخدای رحمن میبرم که پرهیزکاری کنی.  
روح القدس گفت من فرستاده خدای توام، آمده‌ام تا بامر او ترا فرزندی بخشم بسیار پاکیزه  
و پاکسیرت، مریم گفت از کجا مرا پسری تواند بود در صورتیکه دست بشری بمن نرسیده... گفت  
این چنین کار البته خواهد شد... و ما این پسر را آیت و رحمت واسع خود برای خلق میگردانیم  
و قضای الهی بر اینکار رفته است.»

در اینجا داتنه صورت داستانگو از جبرئیل نام میبرد و نه صورت شاهد عینی، زیرا که خود او  
هنوز این سرود را نمی‌شناسد و فقط اندکی بعد «سن برنار» در پاسخ او نام این فرشته را بوی میگوید.

۱ - جمله لاتینی، بمعنای «سلام بر تو ای مریم، ای نعمت رسیده» (رجوع شود

بشرح بالا). این مطلع یکی از دعاهاى معروف مسیحی است که «درود فرشته» نام دارد و بقیه  
آن چنین است: «خدا بانست. میان همه زنان تو خجسته هستی و میوه درون تو خجسته است.

مریم مقدس، مادر خدا، برای ما بیچارگان گنهگار اکنون و در هنگام مرگ دعا کن. آمین».

۲ - «دربار بهشتی» la beata corte: جمع ارواح بهشت. «سرود ملکوتی»

la divina cantilena سرود فرشتگان. این کلمه cantilena (از ریشه لاتینی بهمین املاء)

بمعنی ترانه) امروزه باوازاها و ترانه‌های عاشقانه و احساساتی اطلاق میشود، ولی در قرون وسطی

مفهوم سرودهای سنگین و غالباً مذهبی را داشت. «ازین راه هرچهره‌ای تا بنا کی بیشتر یافت»:

ارواح در حین سرود خواندن از روی جذبه و شوق فروغی تابنده‌تر یافتند.

۳ - سن برنار.

۴ - یعنی: بخاطر راهنمایی من، از جایگاه دلپذیر خودت در درجات بالای این

کلم مقدس که بامشیت الهی جاودانه در آن جای خواهی داشت بدین پائین‌ترین قسمت این گل

فروود آمدی...

## سرود سی و دوم

این کدامین فرشته ایست که با چنین سروری بدیدگان شهبانوی  
مامینگرد ، و در او چندان نشان عشق هورداست که گوئی سراپا از آتش  
ساخته اند؟<sup>۱</sup>

بدینسان ، باری دگر دست تو سل بدامان حکمت آن کس زدم که  
چون ستاره صبح که نور از خورشید برگیرد ، زیبایی خویش را از مریم  
بر میگرفت .<sup>۱</sup>

و وی بمن گفت : « همه اطمینان و جاذبه‌های<sup>۱</sup> که در فرشته‌ای و  
در روحی<sup>۲</sup> تواند بود در او گرد آمده است ، و ما می‌خواهیم که چنین  
باشد<sup>۳</sup> ،

زیرا هم اوست که چون پسر خدا خواست که بار تن‌خاکی مارا  
بردوش خویش گیرد ، مژده پیروزی را برای مریم بر زمین آورد .<sup>۴</sup>

---

۱ - «آن کس» : سن برنار . - «ستاره صبح» *stella mattutina* : زهره . - «کسب  
زیبائی میکرد» *abbelliva* کلمه خاصی که داته درنجا با مفهوم «پرووینتسی» یعنی زبان محلی  
خاصی که در دوره او رایج بود و تا پیش از کمندی الهی احتمال میرفت که زبان رسمی ایتالیا شود  
بکار برده است . اصل «پرووینتسی» این کلمه *abellis* است و به همین صورت در اولین مصرع قطعه  
شمری که عیناً سه ت «پرووینتسی» در کمندی الهی نقل شده ، دیده میشود ( برزخ ، سرود بیست  
و ششم ، صفحه ۹۱۸ ) . اشاره این بند بسن برنار است که هم در روی زمین و هم در آسمان  
جلال و فروغ خویش را از مریم گرفته است .

۲ - *baldezza e leggiadria* : اطمینان و اعتماد بنفس ، که از دیدار فروغ  
الهی‌زاده میشود و چنان سروری ب صاحب خود میبخشد که او را اسیر جاذبه خویش میکند و دیگران  
را نیز بدیدارش وامیدارد .

۳ - اشاره بدو دسته ملکوتیان : فرشتگان و ارواح بهشتی .

۴ - یعنی : جبرئیل هم اطمینان خاطر وهم جاذبه‌ایرا که فرشتگان و ارواح آمرزیدگان  
از آن برخوردارند یکجا در خود گرد آورده‌است ، و آرزوی ما نیز همین است که چنین باشد .

۵ - در اصل «شاخه‌خرا» : *la palma* - این شاخه در دروم کهن نشان پیروزی بود و ازین جهت  
درنجا بدان اشاره شده که جبرئیل بروی زمین فرود آمد تا مژده پیروزی مریم را که از طرف  
بقیه در صفحه بعد

## بهشت

اما اکنون بهنگام گفتگوی با من بآید گان خوش نیز مرا بدنبال  
آی تا صاحبمنصبان بزرگ<sup>۱</sup> این امپراتوری بسیار دادگستر و پارسا  
را<sup>۲</sup> ببینی .

آن دو که در بالا بیش از همه نزدیک به شهبانو<sup>۳</sup> نشسته‌اند ،  
و از این راه مسعودترین ارواح بهشتینند ، بمثابة دو ریشه این گلند<sup>۴</sup> .

### بقیه از صفحه قبل

روح القدس بر کزیده شده بود تا عیسی را بجهان آورد بدو دهد . - چون پسر خداوند خواست  
که بار جسم ما را بردوش خوش گیرد : چون عیسی اراده کرد که با قالب خاکی بجهان آید و  
با شهادت خود گناه نوع بشر را بازخورد . در نابلوهای مربوط بتجسم تزول جبرئیل ، وی گاه  
شاخه خرما و گاه سوسنی در دست دارد .

۱ - «صاحبمنصبان» patrici «شخصیت‌های» درجه اول دربار آسمانی . - پاتریسیوس  
( patricius ) عنوانی بود که «کنستانتینوس» امپراتور روم برای اشراف و بزرگان درجه اول  
روم وضع کرد و نظیر عنوان «لرد» در انگلستان کنونی بود . این کلمه بعدها بمفهوم عام نجیب-  
زادگی و امتیاز اشرافی بکلی رفت . - قبلا ، یعنی در هنگام پیدایش روم مردم این شهر بدو طبقه  
«پاتریسیوس» (اعیان) و «پلیوس» (عوام) تقسیم شده بودند که کشمکشهای اجتماعی آنها مدهای دراز  
دوام داشت و بالاخره نفع عوام پایان یافت .

۲ - امپراتوری بسیار دادگستر و پارسا Imperio giustissimo e pio : قلمرو آسمان .

۳ - شهبانو : Augusta (امپراتریس) : مریم . - این لقبی بود که در امپراتوری روم  
به امپراتریس‌ها داده شده بود ( در مقابل لقب Augustus برای امپراتور ) - داتنه در وصف  
عرش اعلی ، دستگاه فرمانروائی خداوند را بادستگاه امپراتوری رومی (که او آنرا مظهر خدا در  
روی زمین میدانست ) تشبیه میکند ( خداوند : امپراتور - عرش اعلی : امپراتوری - مریم :  
امپراتریس - ارواح بهشتی : پاتریسیوس‌ها - پطرس رسول : بارون و «سرفرمانده لژیون» ) . نظیر  
چنین تشبیهی در مورد «شیطان اعظم» ( امپراتور دیار رنم ) و قلمرو او بکلی رفته است ( دوزخ ،  
سرود سی و چهارم ، صفحه ۵۲۸ ، شرح ۴ ) .

۴ - یعنی : ایشان آن دو نفری هستند که یکی از ایشان نوع بشر را پدید آورد و  
دیگری ارواح نوع بشر را از راه ایمان شایسته بهشتی شدن کرد ، و بدین ترتیب بی وجود اولی بشری  
در کار نبود و بی وجود دومی این ارواح را امکان صعود به بهشت حاصل نمیشد . اشاره به «آدم ابوالبشر»  
و «پطرس رسول» که بعداً از هردو سخن میرود . علت اینکه پطرس برابر با آدم آمده اینست که  
خود عیسی از لحاظ الوهیتش نمیتوانسته است با آدم برابر نهاده شود و این مقام بیطرس که نایب  
او در وی زمین و «کلیددار بهشت» در آسمان است و اگذار شده است .



## سرود سی و دوم

آن که در جانب چپ او است پدری است که کام آزمندش تلخی  
بس شوربختی را بنوع بشر بچشاید<sup>۱</sup> ،

و در جانب راست وی، پدر کهن کلیسای مقدس را بینی که مسیح  
کلیدهای این گل زیبا را بدو سپرد<sup>۲</sup> .

و آنکس که پیش از مرگ خویش روز کاران پر ملال زوجه زیبائی  
را که با سرنیزه وبا میخها بهمسری گرفته شد، بدید ،

در تزدیگویی نشسته است<sup>۳</sup> ؛ و در کنار آن دیگری ، پیشوائی را  
توانی دید که در زیر حکم او قومی حق ناشناس و متلون و ناسازگار ، از

۱ - «در جانب چپ او» : از اینجا معلوم میشود که نیمه‌ای از گل مقدس که دست چپ مریم  
است با روح مؤمنین پیش از مسیح (یهودیان) اختصاص یافته است . - «پدری که...» : آدم ،  
پدر نوع آدمی که بهمین مناسبت او را «ابوالشر» لقب داده اند . - «کام آزمندش طعم اینهمه بدبختی  
را بنوع بشر بچشاید» : شکمخوارگی او باعث شد که وی اجنبیدن میوه ممنوع گناهکار شود  
و نوع آدمی را نیز بگناه کشاند ( سرود بیست و هشتم ، صفحه ۱۵۰۹ بند ۳ و شرح ۳ ) .

۲ - پدر کهن کلیسای مقدس padre vetusto di Santa Chiesa : پطرس ، که  
اولین پدر روحانی عالم مسیحیت بود . - «کلیدهای این گل زیبا» : کلیدهای بهشت که از طرف  
مسیح بدو سپرده شد ، اشاره به کلام معروف مسیح : «کلیدهای ملکوت آسمانرا بتو میسپارم»  
( انجیل متی ، باب شانزدهم ) .

بدین ترتیب «آدم» در اینجا پدر روحانی آن کسانی است که به «مسیحی که باینظهور کند» مؤمن  
بودند، و پطرس پدر روحانی آن کسانی که به «مسیح ظهور کرده» ایمان آوردند .

۳ - یوحنا رسول معروف به یوحنا انجیلی ( رجوع شود بمقدمه و حواشی سرود  
بیست و هشتم ) حواری بزرگ عیسی و نویسنده یکی از انجیل اربعه و «مکاشفه یوحنا» و چندین  
کتاب دیگر انجیل . - اشاره «روز کاران پر ملال زوجه زیبائی که با سرنیزه و با میخها بست آمد»  
بکتاب معروف یوحنا بنام «مکاشفه یوحنا رسول» Apocalisse است که در آن وی آینده  
مسیحیت و عاقبت جهانرا در عالم مکاشفه چشم دیدماست ( رجوع شود بسرود بیست و هشتم، صفحه ۱۵۰۳  
شرح ۳ ) . مراد از «زوجه زیبائی که...» کلیساست که عیسی آنرا قیمت رقتن بر بالای صلیب،  
یعنی با سرنیزه ای که بر سینه او زده شد وبا میخهایی که بردستها و پاهایش کوفتند بزوجیت  
خویش درآورد . قبلا نیز این تعبیر بکار رفته است ( بهشت ، سرود یازدهم ، صفحه ۱۲۶۹ ،  
بند ۱ و شرح ۱ - سرود دوازدهم ، صفحه ۱۲۸۲ ، بند ۱ و شرح ۲ ) .

«من» بزیت<sup>۱</sup> .

روی در روی «پطروس» «آنا»<sup>۲</sup> نشسته است، وچنان از دیدار دختر  
خوش خرسند است که حتی برای خواندن Osanna<sup>۳</sup> دیده از او بر-  
نمیگیرد<sup>۴</sup> .

و در برابر پدر ارشد خاندان<sup>۵</sup> ، «لوچیا»<sup>۶</sup> نشسته است که بانوی  
ترا ، در آن هنگام که دیده بزیر افکنده بودی و در پرتگاه درمیافتادی ،  
بیاریت فرستاد<sup>۷</sup> .

۱ - موسی، که «قوم حق‌ناشناس و لاسازگار او» ( اقباس از تورات ، سفر خروج ،  
باب ۳۲ : « و خداوند بموسی گفت این قوم را دیده‌ام و این قوم گردنکش میباشند » ) در راه بازگشت  
از مصر به ارض کنعان ( که برهبری او صورت گرفت ) مدنی در بیابان سینا از «من و سلوی»  
تغذیه کرد ( تورات ، سفر خروج ، باب شانزدهم ) : « ... و واقع شد که در عسر سلوی برآمد  
و بامدادان شبنم گردا کرد اردو نشست . و چون برخاست اینک بر روی صحرا چیزی دقیق و مدور  
و خورد مثل زاله بر زمین نشسته بود . و چون بنی اسرائیل این را بدیدند بیکدیگر گفتند که این  
«من» است .. موسی بابشان گفت این نان است که خداوند بشما میدهد تا بخورید . »

درفرآن درین باره چنین آمده است ( سوره بقره، آیه ۵۶ ) : « ... ابر را سایبان شما  
ساختیم و من و سلوی را غذای شما مقرر داشتیم و گفتیم ازین روزهای پاک ویا کیزه تناول کنید و  
با بجای آوردن شکر این نعمت نه بما بلکه بنفس خود ستم کردند . »

۲ - Anna ، مادر مریم .

۳ - « هوشیانا » کلمه مقدس عبری که قبلا در کمدی الهی بارها بدان اشاره شده است

( سرود بیست و نهم برزخ ، صفحه ۹۴۹ ، شرح ۳ - سرود هفتم بهشت ، صفحه ۱۲۰۸ ، شرح ۱  
و غیره ... )

۴ - یعنی : با آنکه خطاب بخداوند « هوشیانا » میخواند همچنان دیده بمریم دوخته است .

۵ - آدم ابوالبشر ، بزرگترین پدر خاندان بشری .

۶ - لوچیا : « سنتالوچیا » Santa Lucia قدیسه مسیحی که در قرن چهارم میلادی

میزیت و در زمان امپراتوری « دیوکلیوس » در جزیره سیسیل بشهادت رسید و در هنگام مرگ با کوره  
بود . داته ظاهراً از آنرو که شفای دیدگان خوش را مربوط به نذری میداند که در مورد این  
قدیسه کرده بود ، خود را اختصاً مرید او میسرمد و یا همین عنوان نیز در دوزخ ( سرود دوم ،  
صفحه ۱۰۲ ، بند آخر و صفحه ۱۰۳ ، شرح ۱ ) از وی یاد کرده است . در همین سرود دوم دوزخ ،  
بریزین بدنه گفته بود که بهندامیکه وی در جنگل ناربک ( آغاز سرود اول دوزخ ) راه گ  
بقیه در صفحه بعد

## سرود سی و دوم

اما، چون لحظات جذبه تودر گذرست<sup>۱</sup>، ما بسان خیاطی چیره -  
دست که جامه را باندازه پارچه میدوزد، همینجا را حد کلام خویش  
قرار میدهیم<sup>۲</sup>؛

بقیه از صفحه قبل

لرده و «دیده بریر فکنده بود» و «تزدیک بود بیرنگاه درافتد» سنتالوجیا درآسمان متوجه  
این گمشگی او شده وبنائبریس را برای نجات وی بسراخ او (وبرژیل) فرستاده بود. اشاره ای که  
در این بند میشود مربوط بهمین سخن وبرژیل است. درسرود نهم برزخ (صفحه ۶۸۹. بنده و  
شرح ۴) نیز از این قدیسه سخن رفته است.

۱ - درباره این يك مصرع تا کنون چند صد صفحه تفسیر نوشته شده است. ترجمه  
تحت اللفظی این جمله چنین است «اما، چون زمان که ترا بخواب برده، درگذر است»  
*ma perchè il tempo fugge che t'assonna* و همه اشکال مفسرین در همین کلمه  
«بخواب بردن» ودرک مفهوم واقعی آنست. ممکن است این مفهوم را چنین دانست که سفر داته  
بدنیای جاوید طی مراحل مختلف دوزخ وبرزخ و بهشت برای او درحکم خواب وروایاتی عمیق بوده  
و اکنون که وی بآخرین منزل بهشت رسیده است این خواب عمیق تزدیک بیابان است. از طرف  
دیگر ممکن است مفهوم این جمله این باشد که «اما آن «زمان» که در روی زمین شما آدمیان  
را بخواب فرو میبرد درگذر است و پایان سفر تو تزدیک شده است» و طبعاً از آن جهت از  
«زمان» با اشاره دور سخن رفته که در بهشت زمان و مکان مفهومی ندارد و برای توصیف آن باید  
گفت که «آنچه بمقیاس زمینی شما زمان نامیده میشود برای تو درگذر است». تعبیر دیگری  
از این جمله که بنظر من صحیحتر میآید، تعبیر «کارلواستاینر» مفسر وداته شناس معروف معاصر  
است. وی اشاره داته را در این «خواب» مربوط بمرحله آخر سفر بهشتی ارضی به *empireo*  
(عرش الهی) میداند. زیرا که داته دوزخ وبرزخ و نه فلك اول بهشت را چنانکه خود شرح  
میدهد صورت محسوس (و نه در خواب یا جذبیه) دیده و توصیف کرده است، و فقط از لحظه ای که  
یا به «عرش الهی» (یعنی بدانجا که در آن مطلقاً زمان و مکانی نیست و وی با ورود بدان «از خویش  
بالتر رفته») نهاده است، خود را در حال «جذبیه ای» مییابد که چنانکه باناکید اظهار داشته و در  
سرود بعد نیز اظهار میدارد «وصف آنرا نمیتواند کرد»، زیرا که در آنوقت درحالت عجیبی بوده  
که حواس خمسۀ او کار نمیکرده و فقط روح وی چیزهایی را میدیده ودرک میکرده است. در  
این حال «جذبیه» است که برکت الهی بیاری او میرسد و ویرا امکان مکاشفای معجز آسا میدهد،  
و سن برنار در اینجا بوی تذکر میدهد که این حال و جذبیه بیخبری او بزودی با آخرین مرحله  
و با عظمت ترین صحنه این سفر، یعنی با دیدار بیواسطه فروغ الهی بسر خواهد رسید.

بیش از ده تفسیر دیگر درباره این جمله شده است که از لحاظ کمی جازاز نقل آنها خودداری میشود.

۲ - یعنی: همچنانکه خیاطی زبردست برش پارچه را طوری انجام میدهد که دست  
باندازه لباس درآید و چیزی از آن زیاد نماند یا کم نیاید، من و تو نیز این بحث را باید طوری  
محدود کنیم که با پایان سفر تو، آنچه باید دیده و شنیده باشی دیده و شنیده شده باشد و نه قسمی  
از آن باقی نماند و نه وقت زیاد بیاید.

---

## بهشت

---

و نظر بسوی عشق نخستین<sup>۱</sup> میکنیم ، تا تو بانگریستن بدو تا بدانجا  
که ممکن باشد در حشمت وی رخنه یابی .  
لیکن<sup>۲</sup> تا پنداری که صرف آنکه بال گشائی پیش توانی رفت ،  
و احتمال که واپس روی ، باید که پیشاپیش از راه دعا کسب برکت کنی<sup>۳</sup> ،  
و این برکت را از آن بانوئی برگیری که ترا درین راه یاری تواند  
داد ؛ لاجرم با همه مهر خویش بدنبال من آی ، و چنان کن که دل  
از سخنان من جدائی نگزیند<sup>۴</sup> .  
و آنکه ، بدین مناجات پرداخت :

---

۱ - Primo amore : خدا .

۲ - دراصل : veramente (بحقیقت) ؛ ولی این کلمه در اینجا با همین مفهوم «لیکن»  
بکار رفته است .

۳ - یعنی : اگر گمان بری که فقط با نیروی خویش میتوانی بدین کمال مطلوب (دیدار  
بیواسطه خداوند) برسی ، با احتمال قوی بجای اینکه درین راه پیش روی بقهقرا خواهی رفت و  
برای اینکه بدین غایت مراد خود دست یابی باید که پیش از اتکاء بنیروی خویش با نیایشی  
خالصانه از خداوند طلب برکت کنی .

۴ - ... و چون چنین برکت الهی را فقط با واسطت و شفاعت مریم که نزدیکترین ارواح  
بهشتی بیرورد کلاست تحصیل میتوانی کرد ، در خلوص نسبت بدو با من هماهنگه شو (بامهر خویش  
بدنبال من آی) و آنچه را که من بر زبان میآورم در دل بگویی و احسن کن . اشاره به مناجات-سن-  
برنار که در سرود بعد آغاز میشود .

# سرود سی و سوم

## هرش الهی

### خدا

آخرین سرود «کمدی الهی»، زیباترین سرودهای این کتاب است. این سرود با «مناجات نامه» سن برنار پارسای خدا بین بدرگام مریم آغاز میشود و با تجلی بیواسطه و مستقیم ذات الهی برداشته پایان میدهد، و وی در حالی سفر دور و درازخوش را بیابان میرساند که ازین دیدار ازپای درافتاده و قدرت ادراک و امکان تشخیص زمان و مکانرا از دست داده است، و فقط میداند که این سفر با «جذبه» و «عشق» بسر رسیده است.

این دیدار ذات الهی برائرساطت مریم ودعای او بدرگام ازلی صورت میگیرد که در نتیجه آن برکت کامله الهی این مسافر کمگشته دیار خاک نشینان را شامل میشود و او را بقول خودش با «آن کتابی که در آن صفحات عالم امکان را باشیرازه عشق بهم پیوسته اند» آشنا میکند، و شاعر مشتاق و مجذوب میتواند این سخن آسمانی حافظ مارا بزبان حال بگوید که:

بیخود از شمعته پرتو زاتم کردند      باده از جام تجلی صفاتم دادند  
بعدازین روی من و آینه وصف جمال      که در آنجا خبر از جلوه زاتم دادند

ولی، این رادنشینی که بادیدگان خاکی خود «خدای بین» شده و درظلمت شب آب حیات «گرفته»، از عظمت این دیدار چنان در زیر این بارگران آزمای درمیافتد که بقول خودش «نه میتواند گفت که چه دیده و نه کسان میتوانند شنید که چه شنیده است»:

من گنگک خواب دیده و عالم تمام کر  
من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش!

این آخرین سرود داته، درنیمه دوم آن که سخن از «جلوه ذات الهی» میرود بیش از غالب صفحات ادبیات مغرب زمین با آثار عرفانی شرق نزدیک است. چنانکه در قالب جملات آن بسیاری از سخنان مولوی و حافظ و سنائی و عطار و غیره را منمکس میتوان دید، ولی مسلماً حد کمال «جلال الدین مولوی» را در آن و در هیچ اثر دیگری ازین نوع نمیتوان دید.

دردل این فروغ ازلی، داته بمفتاح جمله اسرار کائنات دست مییابد؛



## سرود سی و سوم

« ای مادر با کره<sup>۱</sup>، ای دختر پسر خویشتن<sup>۲</sup>، که از جمله آفریدگان  
دگر حقیر تر و بالاتری<sup>۳</sup>، ای آنکه منشور ازلی حد ثابت کائنات قرار داد<sup>۴</sup>؛  
توسرشت بشری را چندان بزرگوار دادی که آفریدگار این سرشت  
آفریده آن شدرا دون شأن خویش نشمرد<sup>۵</sup>،

---

۱- Vergine Madre : مریم، که نابوقت تولد عیسی همچنان باکره بود . در قرآن  
( سوره آل عمران ، آیه ۴۶ ) بدین نکته چنین اشاره شده : « مریم گفت پروردگارا ، مرا  
چگونه فرزندی تواند بود و حال آنکه باکره ام و مردی بمن نزدیک نشده ؟ » و در انجیل ( لوقا ،  
باب اول ) چنین آمده : « ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود ، و حال آنکه مردی را  
نشناختم ؟ »

۲- figlia del tuo Figlio : اشاره بدانکه مریم ، هم مادر عیسی است ( از نظر  
آنکه او را بدیا آورد ) و هم دختر او ( از نظر اینکه عیسی همراه با روح القدس یکی از مظاهر  
سه گانه ذات الهی است، که همه آفریدگان زادگان اویند ) .

۳- اقتباس از انجیل ( لوقا ، باب اول ) : « ... پس مریم گفت جان من خداوند را  
تمجید میکند ... زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند و از اکنون تمامی طبقات مرا سعادتمند  
خواهند خواند ، زیرا آن قادر بمن کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است . »

۴- یعنی : مشیت ربانی ، ترا مادر عیسی کرد و ازین راه حدفاصل دودسته آفریدگان  
قبل و بعد از مسیح قرار داد و صورت آن ستون ثابتی در آورد که دودوره اصلی آفرینش را از هم  
جدا میکند .

۵- یعنی : طبیعت بشری تو چنان شایستگی معنوی برای درك برکت الهی از خویش  
نشان داد ، که خداوند که آفریننده آن بود ترا برگزید تا روح القدس را در برگیری  
و فرزندی چون عیسی بجهان آوری که در عین آنکه بسبب الوهیت خود آفریدگارنت ، بسبب آنکه  
از بطن تو یزاد ، آفریده نت . - اقتباس از انجیل ( رساله یولس رسول برومیان ، باب اول ) :  
« ... وعده خدا درباره پسر خود، که بحسب جسم از نسل داود متولد شد و بحسب روح قدوسیت  
پسر خدا بقوت معروف گردید . »

## بهشت

ولاجرم در بطن تو آتش عشقی شعله برافروخت که این گل از گرمی آن در آرامش جاوید بشکفت<sup>۱</sup> .  
تو در اینجا ما را مشعل نیمروزی رحمتی<sup>۲</sup>، و در جهان زیرین آدمیزادگان را چشمه زاینده امید<sup>۳</sup> .

ای بانو، تو چنان بزرگ و چندان توانائی که آن کس که جوای  
برکت الهی باشد و روی نیاز بسوی تو نیاورد، شوق خویش را بی بال و  
پری در پرواز میخواهد دید<sup>۴</sup> .

کرامت تو نه تنها بیاری کرامت طلبان میشتابد، بلکه خود بر نیاز  
نیازمندان پیشی میگیرد<sup>۵</sup> .

تو جلوه گاه رحمت پروردگاری؛ تو جلوه گاه بخشایش او و  
جلوه گاه فرّ و جلال اوئی؛ هر آن نیکوئی که در عالم کون و مکان توان یافت

---

۱- یعنی: در رحم تو آتش عشق میان خداوند و انسان که پس از گناه آدم خاموش شده بود از نو صورت روح القدس و عیسی برافروخته شد. و از گرمی این آتش (شهادت عیسی) بود که بشر دوباره توانست بملکوت آسمان راه یابد و از اجتماع ارواح آمرزیدگانی که بهشتی شدند این گل (mistica rosa: مجموعه ارواح بهشتی که صورت کلی بنظر دانه آمده اند) در آرامش و صلح جاودان بهشت سربرزند و بشکفتند .

۲- «نیمروز» وقتی است که خورشید در حد اعلاّی فروزند گی خویش است. و بدین قیاس مریم که صاحب فروغی بیش از جمله ارواح بهشتی است، حکم «مشعل نیمروزی رحمت الهی» را در آسمان دارد.

۳- «چشمه زاینده امید»: از آنرو که آدمیان برای درک برکت الهی در عالم نگرانی خود چشم امید بسوی او دوخته اند .

۴- یعنی: تو آن نیروئی هستی که باید بال و پر بشر را بسوی برکت الهی امکان پرواز دهی، و اگر یاری تو نباشد آدمی را خود بخود قدرت چنین پروازی نیست . این بندی از مناجات نامه سن برنار است که میگوید: «خدا اراده فرموده است که جز از راه مرهم برکتی نصیب ما نشود.»  
۵- یعنی: کرم تو چنان عمیم است که نه فقط طالبان آنرا نصیب میآید، بلکه حتی پیش از آنکه کسان روی نیاز بسوی تو آورده باشند، این کرم شامل حال ایشان میشود . - این کلمه «بخودی خود» liberamente از نظر برخی از مفسرین کمدی الهی منجمله «بونی» و «نونوتو» مفهوم «هرگونه» را دارد .



## سرود سی و سوم

درو وجود تو جای بگزیده است!  
باری، این کس<sup>۱</sup> که از اسفل السافلین کائنات<sup>۲</sup> تا بدینجا زندگانی  
ارواح را یکایک<sup>۳</sup> از نظر گذرانیده است،  
از تو التماس آن دارد که ویرا از راه برکت نیروئی نصیب کنی که  
بیاری آن دیدگان خوش را تا بجایگاه نجات اعلی<sup>۴</sup> بالا تواند برد.  
ومن، که هرگز در آرزوی چنین دیداری از جانب خوش در آتش  
شوقی بیش از آن نگداخته ام که اکنون بخاطر او در آن میگردم<sup>۵</sup>،  
مخلصانه روی نیاز بسوی تو میآورم و از تو مسئلت دارم که این  
خواهش را ناچیز مگیری

۱ - داته .

۲ - *infima lacuna dell' universo* : دوزخ . - در تفسیر ابن مصرع بحث بسیار  
شده و هنوز هم اختلاف نظرها باقی است . خیلی‌ها این «اسفل السافلین» را نقطه مرکزی زمین ،  
یعنی نقطه ای که نیمه دوم زمین بسمت برزخ آغاز میشود دانسته و «حفره دوزخ» را از این  
تعریف مستثنی کرده اند ، زیرا که در مورد دوزخیان نمیتوان سخن از «زندگانی‌های روحی»  
*vite spiritali* که در اینجا بدان اشاره شده بیان آورد ( از آن نظر که دوزخیان مظهر فحاشی  
روحی مطلقند و سفت «زندگی» شامل آنان نمیتواند شد ) . ولی بیشتر احتمال میرود که این  
دو کلمه در اینجا مفهوم کلی «وضع و احوال ارواح» را داشته باشد، زیرا بعید مینماید که «من برنار»  
که از شهادت و پایداری داته در راه نیل برستگاری سخن میگوید ، دشوارترین قسمت سفر او را  
که وی در طی آن بیش از همه نیازمند ثبات قدم و دلیری روحی بوده نادیده بگیرد .

۳ - *ad una ad una* : یکایک از مراحل مختلف زندگانی ارواح دوزخی و برزخی  
و بهشتی را ، و نه یکایک ارواح را .

۴ - *l'ultima salute* : فروغ خاص الهی .

۵ - اقتباس از رساله «سن تماسودا کوبنو» ( کتاب اول ، باب دوازدهم ) : «... چون  
قدرت ذاتی ادراک آدمی برای دیدار جوهر الهی کافی نیست ، ضروری است که حس ادراک از برکت  
الهی نیرو گیرد، و ما این افزایش نیروی ادراک را که از راه برکت حاصل میشود «اشراق» مینامیم .»

۶ - یعنی: شوقی که اکنون برای نمایاندن خداوند بدین شخص (داته) دارم بیش از آن  
شوقی نیست که همیشه خود برای چنین دیداری داشته‌ام، و بنابراین تقاضای خوش را درین باره  
مزید بر تقاضای او میکنم .

## بهشت

و بادعیة خویش ابرهای وجود خاکی او را از فرا روش بر کنار زنی  
تا آنکه سرور اعلی بروی عیان آید<sup>۱</sup> .

و باز ، ای شاهبانوئی که هر چه خواهی توانی کرد ، از تو مسئلت  
آن دارم که پس از این چنین دیداری عواطف او را یکسره پاک نگاه داری ،  
و آن کنی که نگاهبانی تو بر شهوات بشری وی پیروز آید<sup>۲</sup> !  
« بثاتریچه » و بسیار آمرزیدگان دگر را بین که چسان در پشتیبانی از  
نیاز من دست بسوی تو بر داشته اند !»

آن دیدگانی که خدای را بس محبوب و معززند ، بگوینده این  
مناجات بنگریستند و نمودند که نیاز های پارسایانه ، آنانرا بچندان آرز  
پسند خاطر است<sup>۳</sup> ؛

پس آنگاه این دیدگان روی بفروغ جاودانی بردند ، و نبایدمان

۱ - «ادعیة خویش» : دعای مریم بدرگاه پروردگار ... « ابرهای وجود خاکی » : اشاره  
بدانکه دانه باوجود صعود بچنین آسمانی ، و با آنکه برکت الهی تا بدین حد شامل حال اوست ،  
هنوز بطور مطلق از قید و بند قالب زمینی خود ترسته است ، و بنا برین با آنکه توفیق دیدار فرشتگان  
و مریم و ارواح بهشتی را یافته هنوز دیدگانش قدرت دیدار فروغ خاص پروردگار را ندارد . -  
سرور اعلی *il sommo piacer(e)* : خداوند .

۲ - یعنی : پس از آنکه ویرا موهبت دیدار فروغ خاص الهی نصیب آمد او را چنان  
مشمول رحمت خویش کنی که در بازگشت بروی زمین دیگر بسراغ هوی و هوسمانی که  
بورطه فتابش درافکننده بودند (جنگل تاریک گناه ، آغاز سرود اول دوزخ ) نرود . - شاید  
اصل فکر از امبیل آمده باشد ( رساله دوم بولس رسول بفرشتیان ، باب دوازدهم ) : « ... و تا آنکه  
از زیادتى مكاشفات زیاده سرافرازی ننمایم ، خاری درجسم من داده شد فرشته شیطان تا مرا لطمه  
زند ، مبادا زیاده سرافرازی نمایم . و دربارۀ آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود ، مرا  
گفت فیض من ترا کافی است ، زیرا که قوت من در ضعف کامل میگردد . »

۳ - یعنی : مریم بانگاه ملامت آمیز دیدگان خویش ( که در نظر خداوند محبوب و  
معززند ) بسن برنار ، نشان داد که دعائی که با خلوص قلب ادا شود تا بیچه اندازه مورد قبول این  
دیدگان ( و صاحب این دیدگان ) است .

## سرود سی و سوم

پنداشت که دیده آفریده‌ای دگر را تا بدین حد یارای رخنه در چنین فروغی باشد<sup>۱</sup>.

ومن که به غایت جمله آرزوها<sup>۲</sup> نزدیک میشدم، چنانکه میبایست، احساس میکردم که سوزش اشتیاقم بحد اعلای خوشتر رسیده است<sup>۳</sup>.

« برنارود» بمن اشاره میکرد و لبخند میزد تا نگاهمرا بجانب بالا بخواند، اما من خود آن کرده بودم که او میخواست!

زیرا که بینائی من، که صفائی فزون یافته بود، بیشتر و بیشتر<sup>۴</sup> در تشعشع فروغ اعلی که ذات مطلق حقیقت است<sup>۵</sup> رخنه میکرد.

از آن پس چیزهایی دیدم که برتر از قدرت بیان مایند<sup>۶</sup> چندانکه نیروی گفتار در برابرشان سپر میافکند و قدرت حافظه نیز در زیر باری چنین گران از پای درمیافتد<sup>۷</sup>.

۱- فروغ الهی، که جز دیدگان مریم هیچ دیده‌ایرا قدرت نفوذ کامل در آن و درک کمال تابش آن که برای دیگر دیدگان تحمل‌ناپذیر است نیست.

۲- خداوند، که غایت و منتهای هر شوقی است.

۳- درباره مفهوم آخرین کلمه این بند «*finis*» اختلاف نظر است. در صورتیکه آنرا مثل غالب مفسرین «بحد اعلی رسیدن» معنی کنیم همین صورتیکه در ترجمه دیده میشود بدست می‌آید، ولی اگر این کلمه را مثل برخی دیگر از مفسرین بمعنی عادی «پایان رسیدن» بگیریم، جمله مفهومی کاملاً مخالف آنچه در ترجمه آمده پیدا میکند، یعنی چنین معنی آن میشود: «... احساس میکردم که سوزش اشتیاقم با وسول بدین کمال مطلوب فرونشسته است.» در اینجا نظری که مورد قبول غالب مفسرین ایتالیائی است مرجح شمرده شده است: «لانکه فلو» مترجم بزرگ امریکائی «کمندی الهی» طرفدار نظریه دوم است.

۴- *e più e più*: برکت الهی که بالطف مریم لحظه بلحظه بیشتر شامل حال داته میشود و «ابراهای زمینی» را از او دورتر میراند.

۵- اقتباس از رساله «سن تاسودا کورنو»: «... نه تنها حقیقت در خداوند جای دارد، بلکه خداوند خود حقیقت ازلی و حقیقه الحقایق است.»

۶- ما: آدمیان.

۷- یعنی: خاطره چنین جذبه‌ای را نه نیروی حافظه نگاه میتواند داشت و نه قدرت بیانرا امکان بازگفتن آن هست.

## بهشت

حال آن کس را دارم که چیزی را بخواب دیده باشد ، و چون بیدار شود خویش را تحت تأثیر اثری یابد که این رؤیا در وی نهاده است ، اما هیچ خاطره دیگری از خواب خود را بیاد نتواند آورد<sup>۱</sup> ،

زیرا که مکاشفه من تقریباً بالمره از خاطرم برفته است ، اما لذتی که ازین بات بردم هنوز در دلم باقی است<sup>۲</sup> ؛

چنین است که برف در آفتاب آب میشود ، و چنین بود که غیبگوئیهای « سیبلا » در روی اوراق سبک دستخوش باد میشدند<sup>۳</sup> .

ای فروغ متعال که تا بدین حد فراتر از اندیشه‌های بشری جای داری ، شمه‌ئی از آنچه را که در آنوقت بر من نمودی بمن باز نما ،

و زبانمرا آن قدرت عطا کن که تنها شراره‌ای از جلال ترا بکسانی که ازین پس خواهند آمد بتواند نمود ؛

زیرا که اگر تنها اندکی از آنچه دیدم بخاطرم آید ، و اگر طنینی

۱ - یعنی : آنچه درین حال جذبہ دیدم ، چنان خیره کننده و اعجاز آمیز بود که کوئی خوابی دیده‌ام که در بیداری فقط خاطره حالتی که این رؤیا در من پدید آورده بود برایم باقی مانده است ، و نه خود آنچه در خواب دیدم .

۲ - تأیید بند پیش : تقریباً همه آنچه را که دیدم از یاد بردم ، ولی لذت روحانی آنرا هنوز جزء جزء در دل خویش احساس میکنم . قبلاً نیز همین مضمون آمده است ( سرود بیست و سوم - مجله ۱۴۵۶ - ص ۱۱ ) .

۳ - اشاره به بندی از « انیس » و برزبل ( کتاب سوم ، اشعار ۲۴۵ تا ۲۵۳ ) : « ... در کوشم کاهنه‌ای را خواهی دید که غرق در خلصه خویش است ؛ در کودال صخره‌ای غیبگوئیهای خویش را بصورت اسامی و حروفی بر روی اوراقی مینویسد ؛ سپس این کاهنه با کره جمله آنچه را که بر روی برگها نوشته است با صورتیکه خود میداند مرتب میکند و آنها را در مقاره خویش نگاه میدارد ... اما همینکه در مقاره برپاشنه خود بچرخد و بادی سبک بوزد و این اوراق را پیرشان کند ، وی نه زحمت حفظ آنها را بخویش میدهد و نه رنج مرتب کردن آنها و دنباله دادن باشعار خود را ؛ لاجرم آنانکه برای وقوف بر آینده خود آمده‌اند ، بی‌پاسخی باز میگردد و به سیبلا Sibyllan لغت میفرستند . »

## سرود سی و سوم

ناچیز از آن درین اشعار من بگوش رسد ، ماهیت پیروزی تو در نظر کسان  
بسی بهتر جلوه گر خواهد آمد .

پندارم که در آن خیرگی که از دیدار شعاع فروزانم حاصل آمد  
بادیده بر گرفتن ازین فروغ، یکسره راه کم می کردم <sup>۱</sup> ،  
و بیاد می آورم <sup>۲</sup> که از همین بابت جرئتی بیشتر در تحمل آن نشان  
دادم، چندانکه آخر الامر نگاهم بقدرت لایزال پیوست <sup>۳</sup> .  
چدیرکت و افری ، که مرا یارای آن داد که نظر بر فروغ سرمدی  
دوزم و بینائی خویش را یکسره وقف آن کنم <sup>۴</sup> !

۱ - یعنی : اگر در آن حال خیرگی که از دیدار این فروغ بر من دست داده بود ،  
نظر از آن بر می گرفتم، دیگر هیچ جا را نمیتوانستم دید، و لاجرم این خیرگی که نماینده برکت الهی بود  
مرا واداشت که بیشتر و بیشتر نگاه بدین فروغ ربانی دوزم . اصل فکر از یکی از سخنان عیسی  
آمده است ( انجیل لوقا ، باب نهم ) : « ... عیسی و مرا گفت : کسیکه دست را بشخم زدن  
دراز کرده از پشت سر نظر کند شایسته ملکوت خدا نمیشاند . »

۲ - « پندارم » آغاز بند پیش و « بیاد می آورم » آغاز این بند ، نماینده حالت جذبه  
خوب آلوده داته درین هنگام است ، بطوریکه در موقع نقل ماجرا ، بدانچه دیده فقط بطور مبهم  
و بی اطمینان خاطر اشاره میتواند کرد .

۳ - این « فریاد پیروزی » داته است ، که از رسیدن او به هدف نهائی سفر در رودراز  
دنیای جاوید خبر میدهد . « بهم پیوستن » نگاه داته و قدرت لایزال *l'aspetto mio col* ...  
*valore infinito* حاکی از اعجاز فوق بشری و خارق العاده پیوستن وجود انسانی حقیقت الهی  
است ، و این همان حالتی است که عرفای ما را بگفتن « انالحق » و امید داشت . این بیت را از شاهکارهای  
ادبیات ایتالیا دانسته اند .

۴ - یعنی : باتمام آن قدرت بینائی که در اختیار داشتم بدین فروغ مطلق نظر دوختم  
ناخداوند را بی پرده و حجابی بینم . - ولی این تفسیر مورد قبول همه مفسرین نیست ، زیرا که برخی  
از ایشان جمله *tanto che la veduta vi consunsi* را چنین معنی میکنند که : « چندانکه  
بینائی خویش را بر سر این کار نهادم . » ، یعنی باین دیدار قدرت بینائی را از دست بدادم . -  
اختلاف این دو نظر خیلی زیاد است ، زیرا که در صورت صحت نظریه اول ، معلوم میشود که  
داته توانسته است در حال وقوف و اطلاع خداوند را روی در رو ببیند ، و بنابراین از لحاظ معنوی  
چنین دیداری برای بشر امکان پذیر است ، و در صورت صحت نظریه دوم معلوم میشود که وی  
بقیه در صفحه بعد

درد این فروغ، پراکنندگان عالم هستی را دیدم که در کتابی  
 واحد که عشق شیرازهٔ اوراق بود، بهم پیوسته بودند.  
 جوهر و عرضها، و مختصات آنها را<sup>۱</sup> چنان باهم در آمیخته دیدم  
 که هر آنچه درین باره گویم بجز فروغی ناچیز از حقیقت نتواند بود.<sup>۲</sup>  
 و اگر پندارم که صورت جهانی این پیوند را دیدم<sup>۳</sup>، از اینروست  
 که با گفتن آن سرور خویش را افزون میابم<sup>۴</sup>.  
 دمی تنها، مرا مایهٔ فراموشی بیشتری است از گذشت بیست و پنج

بقیه از صفحه قبل

بمحض این دیدار قدرت ادراک و اراده را از دست داده و جذبهٔ او باطلاع و ادراکی همراه نبوده  
 است. یعنی بهرحال بشر در عالم هشیاری فروغ الهی را بیواسطه نمیتواند دید. - اکثریت  
 مفسرین طرفدار نظریهٔ اولند، ولی طرفداران نظریهٔ دیگر نیز دلائل بسیار در تأیید عقیدهٔ خود  
 آورده‌اند که در اینجا مجال اشاره بدانها نیست. دو «تر» مفصل مخالف و موافق این عقیدهٔ دومین،  
 که یکی توسط «گاردنر» در سال ۱۹۱۳ بزبان انگلیسی درلندن، و دیگری توسط «ژیلسن» در  
 سال ۱۹۲۴ بزبان فرانسه درپاریس انتشار یافته، برروبه هم بیش از صد صفحه را شامل میشود؛ همچنین  
 شمارهٔ ۲۳ نشریهٔ «انجمن داتنه‌شناسی ایتالیا» که در ۱۹۱۶ منتشر شده است و قسمت اعظم آن  
 بدین بحث اختصاص دارد، بیش از صدوسی صفحه است.

۱ - جوهر *sustanza*: اساس و ذات وجودی هر چیز، که بخودی خود «هست» و  
 این وجود وابسته بعاملی دیگر نیست؛ عرضها *accidente*: آنچه تابع جوهر و وابسته بدان است،  
 و بدان شکل و صورتی خاص میباشد؛ مختصات *costume*: پیوندی که میان جوهر و عرض است.  
 این هر سه اصطلاح از اصطلاحات معمول مدارس علوم قدیمه است.

۲ - یعنی: کنه و حقیقت همهٔ اینها را چنان در ذات الهی در کنار هم و مظاهر مختلفی  
 از یک حقیقت واحد دیدم، که آنچه درین باره بگویم، جز فروغی ناچیز بر این حقیقت نمیافکند.  
 میان همهٔ مفسرین، فقط «بونی» صریح آخر این بند را چنین معنی میکند که: «آنچه میگویم،  
 بجز فروغی ناچیز از حقیقتی که دیدم نیست.»

۳ - پندارم ( اشارهٔ دیگری بحال جذبه و بیخبری داتنه ) :- «صورت جهانی این پیوند»  
*la forma universal(e) di questo nodo*: پیوند جوهر و عرضها را که در ذات الهی باهم  
 در میآمیزند و صورت جهانی یعنی صورتی پیدا میکنند که همهٔ عالم وجود را شامل میشود.

۴ - داتنه درست نمیداند که در عالم بیخبری خود چنین دیده با ندیده، و فقط از آنرو  
 تصور دیدن چنین چیزی را میکند که با گفتن آن در خود وجد و سرور بیشتری مییابد. اشاره  
 بدانچه قبلاً در بارهٔ خواب دیدن و اثری که پس از بیداری ازین خواب میماند گفته است.



در فروغ این گل بهشتی ، پراکندگان عالم آفرینش را در کتابی واحد که عشق شیرازه  
اوراقش بود بهم پیوسته دیدم . ( صفحه ۱۶۲۸ )

## سرود سی و سوم

قرن بر آنچه «تئونو» را واداشت تا با اعجاب بسایه «آرگو» بنگرد<sup>۱</sup>.  
اندیشه من در حالت وقفه خوش ببحر کت وهشیار بود وخیره خیره  
مینگریست<sup>۲</sup>، وییوسته بیشتر در آتش تأمل وجذبه میگذاخت.

۱ - در میتولوژی یونان، آرگونوتها Argonauti دلاوران یونانی بودند که بر کشتی آرگو Argo نشستند و فرماندهی «باسون» پسر پادشاه تسالیا برای بدست آوردن «قوچه‌ای زرین پشم سرزمین کلکیس» رهسپار آن دیار شدند، و چون در تاریخ جهان این اولین کشتی بود که در روی دریا براه افتاد، «تئونو» Nettuno خدای دریا (در اصل یونانی پوزئیدون Poseidon و در لاتیینی نپتونوس Neptunus) بدان با اعجاب بسیار نگریست (در باره این ماجرا، سرود هفدهم دوزخ، صفحه ۳۱۹، شرح ۲ مراجعه شود).

طبق آنچه در تواریخ یونانی درین باره گفته شده بود، این سفر افسانه‌ای در ۱۲۲۳ پیش از میلاد مسیح اتفاق افتاد، و بدین حساب در سال ۱۳۰۰ میلادی اندکی بیش از بیست و پنج قرن از آن تاریخ میگذشت. و داتنه درینجا میگوید که وی تنها در یک لحظه کوتاه بیخبری در هنگام دیدار بیواسطه خداوند، بیش از آن اندازه فراموشی که مردمان در طول بیست و پنج قرن نسبت بدین ماجرای کشتی «آرگو» پیدا کرده‌اند، دچار فراموشی شده است.

این تفسیر، خلاصه آن نظریه‌ای است که درین باره در ترد مفسرین بیشتر جنبه قبول یافته است. ولی تذکر این نکته لازم است که در کمتر قسمتی از کمدی الهی تابدین اندازه میان مفسرین مختلف این کتاب اختلاف نظر میتوان دید. بقول «لانکفلو»، درباره این بند بهمان اندازه که مفروض وجود دارد تفسیر وجود دارد، و هیچیک ازین تفسیرها بادیگری نمی‌سازد. تقریباً همه این اختلاف نظرها با مفهومی که باید برای کلمه letargo در مصرع اول این بند قائل شد ارتباط دارد. این کلمه در طب مفهوم کلی «موت کاذب» را دارد، که نشان آن بیحسی کامل است و درینجا با مراد از آن «فراموشی مطلق» میتواند بود که درینصورت مفهوم شعر همان میشود که گفته شد، و با مراد از آن بطور مجازی (و با اعتقاد بسیاری از مفسرین) اعجاب و تحسین است، و درینصورت مفهوم شعر این میشود که: «اعجاب من در آن یک لحظه که چنین دیدم، از همه تحسین و اعجابی که مردمان در طول بیست و پنج قرن نسبت بماجرای کشتی «آرگو» ابراز داشتند بیشتر بود». - نظریه سومین، که «توراکا» مفسر معروف کمدی الهی و پیروان او طرفدار آنند اینست که باید این بند و بند بعد را بهم مربوط کرد و معنی مجموع آنها را چنین دانست که: «چنان باشوق وجذبه بدین فروغ الهی مینگریستم، که اگر تنها یک لحظه روی از آن بر میتافتم، این لحظه بنظم از بیست و پنج قرنی که برواقعه کشتی «آرگو» و اعجاب «تئونو» میگذشت، طولانی‌تر می‌آمد».

۲ - «در حال وقفه» sospesa؛ این اصطلاحی است که «سن‌یناوتوره» (رجوع شود سرود دوازدهم این کتاب، صفحه ۱۲۹۰ شرح ۲) در دیباچه کتاب «مراحل سیر معنوی در خداوند» بقیه در صفحه بعد



آنکس که چنین فروغی را دیده باشد، چنان شود که بعد از آن هرگز بخاطر دیداری دیگر، دیده از این دیدار برتواند گرفت<sup>۱</sup>؛ زیرا که خیر که کمال مطلوب شوق است یکسره در دل این فروغ جای گزیده است، و بیرون از آن هر آنچه را که در آنجا کامل است صورتی ناقص<sup>۲</sup> بیش نیست.

از این جا دیگر بیان من، حتی در باز گوئی آنچه بیاد دارم، از سخنان کودکی که هنوز پستان میمکد<sup>۳</sup> نارسا تر است. نه از آنرو که فروغ زنده<sup>۴</sup> فرا روی مرا فزون از جلوه ای واحد باشد، زیرا که وی جاودانه همان است که بود، بلکه از این راه که دیدن من با فزون نگریستن نیروئی فزونیتر مییافت،

بقیه از صفحه قبل

*Itinerarium mentis in Deum* بکار برده است: « حال وقفه فکری، نقطه اوج فکر آدمی پیش از در آمیختن آن با خداوند است. » - « بجز حرکت و هشیار خیره خیره مینگریست: این جمله نیز ترجمه تحت اللفظ از جمله دیگری از « سن بنا و شور » در فصل بیست و دوم *In Hexaëmeron* است: « *tunc enim debet anima esse fixa, et stans, et spectare.* » بکار دیگر نیز بدین «وقفه فکری» اشاره کرده است (بهشت، سرود: ست و سوم، صفحه ۱۴۵۳، سطر ۱).

۱ - نقل از رساله «سن تماسودا کوننو» (کتاب اول، قسمت دوم، باب پنجم): « کمال سعادت روحانی آدمی دیدار جوهر الهی است، و ممکن نیست که آنکس که این جوهر الهی را ببیند دیگر دیده از آن برتواند گرفت، زیرا که هر چیز دیگری که جایگزین آن شود یا ناقص است و یا معیوب. »

۲ - یعنی: جز در کمال الهی، هر چه باشد از کمال بدور است.

۳ - در اصل: « که هنوز زبان را با پستان شستو میدهد. » دانه یکبار دیگر نیز مضموی مشابه این آورده است (دوزخ، سرود سی و دوم، صفحه ۴۹۶، بند ۳ و شرح ۳).

۴ - *vivo lume*: خداوند، که روشنائی محض است.

## سرود سی و سوم

بهمان نسبت که خود در این راه پیشتر میرفتم طرز تجلی این جلوه واحد در نظرم تعدیل میشد<sup>۱</sup> ،

در جوهر عمیق و تابناک<sup>۲</sup> فروغ اعلی ، سه حلقه بر من نمودار آمد که رنگهائی جدا اما پهنائی یکسان داشت<sup>۳</sup> .

و همچنانکه رنگین کمان انعکاس رنگین کمان است ، یکی از این حلقه ها انعکاس حلقه دیگر مینمود ، و حلقه سومین آتشی بود که از این و آن بیک اندازه مایه گرفته باشد<sup>۴</sup> .

شگفتا ، که نیروی بیان چه محدود و در نقل اندیشه من بچه اندازه نارسا است ، و حال آنکه این اندیشه خود در برابر آنچه دیدم ، چنان

۱ - اشاره بیدار فروغ سه گانه «ثلیث» ( که در بند بعد از آن سخن میرود ) در دل این فروغ ، و داته در این بند و بند پیش تذکر میدهد که اگر تا این دم در این فروغ واحد جلوه ثلیث را ندیده بود ، نه از آن بود که این جلوه قبلا در این فروغ نبوده ، بلکه از آنرو چنین بود که دیده وی هنوز قدرت چنین تشخیصی را نداشته است ، و او فقط با نگریستن ممتد بفروغ الهی برکت و نیروی آنرا یافته است که اندک اندک ماهیت آنرا بهتر و صورتی روشن تر در یابد .  
۲ - نقل از رساله «سن نامسودا کوشو» : « عمق و روشنی ، دو صفت هر چیز بزرگند » -  
« مایه نائی » *sussistenza* : جوهر مجرد ، که بذاته موجود است و در اینجا طبعا مراد از آن ذات خداوندی است .

۳ - سه حلقه *tre giri* : جلوه های سه گانه الوهیت : اب ، ابن ، روح القدس ، که سرنگ مختلف ( اشاره بجنبه های ثلاثه آنان ) اما پهنائی واحد ( اشاره به همانندی آنها ) دارند . - درین بند فاعل بصورت جمع ( *giri* : حلقه ها ) آمده است و فعل بصورت مفرد *parvemi* ( نمودار آمد ) : این طرز بیان در زبان فارسی در موردی که فاعل ذیروح نباشد معمول ، ولی در زبانهای غربی غلط است ، و در اینجا داته تصمدا چنین کرده است تا نشان دهد که این اجزاء ثلاثه «ثلیث» در عین حال که سه تا هستند ، یکی بیشتر بستند . - بدین «سه گانگی» در آغاز سرود سوم دوزخ ( صفحه ۱۰۹ ، سطرهای ۵ و ۶ و شرح ۲ ) اشاره شده است .

۴ - «ابری» *Iris* ( در اصل *Iris* ) : فوس و قزح ( رجوع شود برود دوازدهم بهشت ، صفحه ۱۲۷ شرح ۴ ) ؛ یعنی : همانطور که هر رنگین کمانی همیشه بک رنگین کمان دومین را که انعکاس آنست در پی دارد ، درین مورد حلقه دومین ( پسر ، عیسی ) انعکاس حلقه اولین ( پدر ، خدا ) است ، و حلقه سومین ( روح القدس ) که آتشی مینماید که از آن هر دو حلقه دیگر بیک اندازه مایه گرفته باشد ، انعکاس دو حلقه اولین و دومین است .

## بهشت

ناچیز است که کلمه 'کم' برای توصیفش کافی نیست .

جلالت بادای فروغ سرمدی، که تنها در خویش مکان داری و تنها خود خویشتن را درک میکنی<sup>۱</sup>، و با این ادراک هم میفهمانی و هم میفهمی<sup>۲</sup>، و لاجرم بخود عشق میورزی و بروی خویش لبخند میزنی<sup>۳</sup> !

چون دیدگان من کوتاه زمانی بر این دَوَران<sup>۴</sup> بنگریستند که فروغ تو اش در دل خویش داشت<sup>۵</sup> و نوری مینمود که منعکس شده باشد، چنین پنداشتم که در آن، تصویر ما<sup>۶</sup> بارنگ خاص این فروغ هویدا بود<sup>۷</sup>، و لاجرم نگاه من سراپا مستغرق آن شده بود .

بدیدار جلوه تازه این فروغ، حال آن هندسه دان را یافتم که یکسره همت باندازه گیری دایره گماشته است، ولی با همه تلاش خویش آن اصل ریاضی را که در این مورد ضرور است بخاطر نمیآورد<sup>۸</sup>؛

میخواستم بینم که تصویر چگونه بادایره در آمیخته بود، و بچه

۱ - اشاره بخدا .

۲ - اشاره بعیسی .

۳ - اشاره بروح القدس .

۴ - quella circolazione(e) : این حلقه دورانی . اشاره بعیسی ، حلقه دومین از

حلقات ثلاثه .

۵ - che si concetta : که در دل فروغ تو جای داشت و از آن پدید آمده بود .

۶ - تصویر آدمی .

۷ - یعنی : دوجنبه الهی و بشری یکسورت واحد در این حلقه دومین (عیسی) منجلی بود.

۸ - اشاره به معمای 'مربع کردن دایره' که از مضلات همیشگی علم هندسه بوده، زیرا

که به اندازه گیری ضرب 'پی'  $\pi$  مربوط میشده است، و در اینجا داته تذکر میدهد که اونیز چون هندسه دانی ( geomètra ) که با وجود همه تلاش خود بکشف راه حل معمای ریاضی

۱۰۰۰ نظر خویش دست نیاید، از توجیه آن مشکلی که در برابر دارد عاجز مانده است .

## سرود سی و سوم

صورت در آن جای داشت<sup>۱</sup>؛

اما بال و پیر خاص مرا قدرت این چنین پروازی نبود، اگر که برقی لامع که کمال مطلوب مرا همراه داشت بر روح من ندرخشیده بود<sup>۲</sup>.  
و در این جا بود که خیال بالانشینم<sup>۳</sup> از فرط جذبه از پای در افتاد<sup>۴</sup>؛  
اما پیش از آنکه چنین شود، شوق و اراده ام چون چرخکی که با حرکتی یکسان در گردش باشد، هماهنگ شده بودند<sup>۵</sup>.  
و این کار عشق بود<sup>۶</sup> که خورشید و دیگر اختران را در گردش دارد<sup>۷</sup>.

۱ - دنباله بند پیش : ... و این مشکل اینست که چگونه ممکن است تصویر آدمی با دایره ای که مظهر عیسی است درآمیخته باشد ، بطوریکه این دایره هم مدور باشد و هم شکل آدمی را داشته باشد ؟ - مفهوم این گفته اینست که : چنان ذات بشری با جوهر الهی درآمیخته است ؟ و این درآمیختگی طبق چه قانون و بجه ترتیب صورت میگیرد ؟

۲ - برق لامع : برکت اعلی ، که متأمل را بجذبه و خلصه نهائی فرو میبرد و او را در چنین حالی با سر پنهان احدیت آشنا میکند ، و اگر که این برکت اعلی یاری او یابد نیروی ذاتی (بال و پیر خاص او) را چنین قدرتی نیست . - « که غایت آرزوی مرا همراه داشت » ، یعنی : راز احدیت را بر من فاش کرد .

۳ - *alta fantasia* : نیروی خیال که چون با جذبه دیدار الهی درآمیخته ، صورتی « والا » در آمده است .

۴ - یعنی : مکاشفه من پایان یافت .

۵ - یعنی : پیش از آنکه سفر من بدنیای جاوید با این دیدار اعلی پایان یابد ، این برکتی که نصیب شد شوق من (*disiro* : آنچه روح بشری خود بخود بدنبال آن در طلب آنست) و اراده من (*velle* : کلمه لاتینی : آنچه با اختیار و بطور ارادی خواسته میشود) با هم هماهنگ شده بودند ، و خود بخود آنرا میخواستم که شوق من در عالم خدای بینی خود میخواست .

۶ - انجیل ، رساله اول یوحنا ی رسول ، باب چهارم : « ... خدا محبت است ، و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است ، و خدا در وی . »

۷ - *l'Amor che move il sole e l'altre stelle* : آخرین شعر « کمندی الهی » که بالذکی تغییر تکرار اولین شعر « بهشت » است ، با کلمه « عشق » *Amore* شروع و با کلمه « ستارگان » *stelle* (مظاهر امید) ختم میشود ، و بدین ترتیب کمال مطلوب شاعر در تدوین این اثر در همین یک مصرع خلاصه شده است . « ستارگان » کلمه ایست که هر سه قسمت کمندی الهی (دوزخ ، برزخ ، بهشت) با آن پایان مییابد ...

# فهرست اعلام

اعدادی که در شرح هراسم ، بعد از کلمات دوزخ، برزخ ، بهشت چاپ شده ، شماره سرودهایی است که این اسم در آنها آمده است. در مواردی که از این لام بصورت اشاره یاد شده، در کنار شماره سرود علامت ستاره گذاشته شده است .

## آ

**آباتی Abati** ( بوکادیلی آباتی ) ، فلورانس خائنی که باعث شکست قوای فلورانس شد - دوزخ ، ۳۲

**آبالیاتو Abbagliato** از اعیان زادگان فلورانس - دوزخ ، ۲۹

**آبیدو Abido** شهری در کنار داردانل - برزخ ، ۲۸

**آپولو Apollo** آپولن (فبوس)، خدای موسیقی و هنر در میتولوژی یونان - بهشت ، ۱ ، ۲

**آپنینو Apennino** رشته جبال معروف ایتالیا - دوزخ ، ۱۶ ، ۲۰ - برزخ ، ۵ - بهشت ، ۲۱

**آتامانته Atamante** پادشاه شهر «تبه» در یونان کهن - دوزخ ، ۳۰

**آتروپوس Atropós** یکی از پریان سه گانه زندگی در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۳۳

**آزو Azzo** (اکولینوداتسو) ، از اشراف شهر «استه» ایتالیا - برزخ ، ۱۴

**آزو Azzo** (آنسوی هشتم) ، ملقب به «مارکزه دسته» از اشراف ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۵ ، ۲۰

**آزولینو Azzolino** انولینوی سوم ، ملقب به «رومانو» ، از اشراف «رومانیای» ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۸

**آسیو Asio** دماغه ناحیه «اکارنایا» در ایتالیا - بهشت ، ۶

**آتین Atene** پایتخت یونان - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۶ - بهشت ، ۱۷

**آتیلای Attila** پادشاه «هونها» که از آسیای مرکزی بارویا و روم حمله بردند - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۳

**آدریاتیکو Adriatico** آدریاتیک در بای مشرق ایتالیا - دوزخ ، ۵ - برزخ ، ۱۴ - بهشت ، ۸

**آدریانو Adriano** آدریانوس، امپراتور روم - بهشت ، ۲۱

**آدم Adamo** آدم ابوالبشر - دوزخ ، ۳ - برزخ ، ۹ ، ۱۱ ، ۲۹ ، ۳۲ - بهشت (باشاره) : ۷ ، ۱۳ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۲

**آدم Adamo** (استاد آدم) سکه ساز دوزخی - دوزخ ، ۳۰

**آدیچه Adice** رودخانه شمال ایتالیا - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۱۶ - بهشت ، ۹

**آدیماری Adimari** خاندان اشرافی فلورانس - بهشت ، ۱۶

**آراگنه Aragne** ، دختری که در میتولوژی یونان بلبله عنکبوت شد - دوزخ ، ۱۷ - برزخ ، ۱۲

## فهرست اعلام

- آراگون** *Aragona* پادشاه نشین سابق اسپانیا - برزخ ، ۳ (مراجعه شود به «آلفونسو» و «باکویو» و «دینرو»)
- آربیا** *Arbia* رودخانه ایتالیا - دوزخ ، ۱۰
- آرپی‌ها** *Arpie* ملائک عذاب دوزخ ، در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۱۳
- آرتسو** *Arezzo* شهر ایتالیا - دوزخ ، ۲۹
- آرتو** *Artù* آرثر پادشاه نیمه افسانه‌ای انگلستان - دوزخ ، ۳۲
- آرتوزا** *Aretusa* پری میتولوژی یونان - دوزخ ، ۲۵
- آرتینی** *Aretini* اهالی شهر «آرتسو» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۲ - (رجوع شود به «بنینکازا» و «کریفولینو» و «کوچیو»)
- آرجنتی** *Argenti* «فیلیپو آرجنتی دپلی آیماری» ، یکی از دوزخیان فلورانس - دوزخ ، ۸
- آرجیا** *Argia* زوجه «بولینیچه» در تاریخ افسانه‌ای یونان کهن - برزخ ، ۲۲
- آردینگی** *Ardinghi* خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آرکا** *Arca* خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آرکا** *Arca* «سننا آرکا» قدیسه مسیحی - برزخ ، ۱۰ - بهشت ، ۲۰
- آرگو** *Argo* اولین کشتی که بآب انداخته شد - بهشت ، ۳۳
- آرگو** *Argo* غول صدچشم میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۹
- آرگولیکا** *Argolica* لقب دربانوردان و راهزنان دریائی یونان کهن - دوزخ ، ۲۸
- آرگوناوت‌ها** *Argonauti* یونانیانی که برای تصاحب قوچان زرین پشم برکشتی نشستند - بهشت ، ۲ ، ۳۳
- آرلی** *Arli* شهر فرانسوی - دوزخ ، ۹
- آرنالدو دانیلو** *Arnaldo Daniello* شاعر ایتالیائی - برزخ ، ۲۶
- آرنو** *Arno* رودخانه‌ای که از فلورانس میگذرد - دوزخ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۳ - برزخ ، ۵ ، ۱۴ - بهشت ، ۱۱
- آروناتا** *Aronta* غیبگوی اتروسکی - دوزخ ، ۲۰
- آریگو** *Arrigo* هنری سوم پادشاه انگلستان - برزخ ، ۷
- آریگو** *Arrigo* هاینریش هفتم معروف به لوگزامبورگ ، امپراتور آلمان و ایتالیا - بهشت ، ۱۷
- ۲۷ ، (۲) ، ۳۰
- آریگوفیانتی** *Arrigo Fifanti* فلورانس - دوزخ ، ۶

## فهرست اعلام

- آریگو Arrigo** «آریگوماناردی دی برتینورو» از خاندان بزرگ شهر «برتینورو» - برزخ ، ۱۴  
**آریگوچی Arrigucci** خانواده فلورانس - بهشت ، ۱۶  
**آریو Arrio** «آریوس» بدعتگر اردین مسیح - بهشت ، ۱۳  
**آزوپو Asopo** رودخانه‌ای در ایتالیا - برزخ ، ۱۸  
**آسدننه Asdente** غیبگوی دوزخی - دوزخ ، ۲۰  
**آسیزی Assisi** شهر ایتالیا ، زادگاه سن فرانچسکو . داشزی ( سن فرانسوا داسیز ) -  
 بهشت ، ۱۱  
**آسزی Asceti** ، رجوع شود بشرح بالا  
**آشوریان Assiri** - برزخ ، ۱۲  
**آشیانو Asciano** مراجعه شود به «کاجا» .  
**آکرونه Acheronte** رودخانه دوزخ - دوزخ ، ۳ ، ۱۴ - برزخ ، ۲  
**آکری Acri** شهر ایتالیا - دوزخ ، ۲۷  
**آکیلونه Aquilone** باد شمال در میتولوژی یونان - برزخ ، ۴ ، ۳۲ - بهشت ، ۲۸  
**آکوینو Aquino** شهر ایتالیا ، زادگاه « سن تماسو داکوینو » ( سن تماس داکن ) -  
 بهشت ، ۱ ، ۲۱ ، ۱۴  
**آکواسپارتا Acquasparta** شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۲  
**آکواکتا Acquacheta** رودخانه و چشمه‌ای در ایتالیا - دوزخ ، ۱۶  
**آکورسو Accorso** شهر ایتالیایی ، زادگاه « سن فرانچسکو داکورسو » - دوزخ ، ۱۵  
**آکونه Acone** شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۶  
**آکونه Acone** «هاکون» پادشاه نروژ - بهشت ، ۱۹  
**آکیله Achille** اخیلوس ( آشیل ) دلاور افسانه‌ای یونان - دوزخ ، ۵ ، ۲۶ ، ۳۱ -  
 برزخ ، ۳ ، ۲۱  
**آگاتونه Agstone** ، شاعر یونانی - برزخ ، ۲۲  
**آگامنونه Agamemnone** آگاممنون ، سردار یونانی جنگهای ترویا - بهشت ، ۵  
**آگلآورو Aglauro** دختر پادشاه آتن در میتولوژی یونان ، که بدل به پرستویی شد -  
 برزخ ، ۱۴  
**آگویو Agobbio** در اصطلاح امروزی «کویبو» ، شهر شمالی ایتالیا - برزخ ، ۱۱  
**آگولیونه Aguglione** شهر ایتالیا - بهشت ، ۱۶  
**آگینولفو Aghinolfo** خاندان شهر رومنا ، در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰  
**آلاجیا Alagia** «آلاجیا دئی فیسکی» نواده پاپ «آدریانوی پنجم» - برزخ ، ۱۹



## فهرست اعلام

- آلاردو Alardo** «آلاردو دی والرئ» وزیرشارل دانترو- دوزخ ، ۲۸
- آلایا Alagna** ، در اصطلاح امروزی «آنا نی»، شهر ایتالیائی- بهشت ، ۳۰
- آلبا Alba** فلورو «آلبالونگا» که بدست پسر «انثا» در ایتالیا بنیاد نهاده شد - بهشت ، ۶
- آلبرتو آدسکو Alberto Tedesco** (آلبرت آلمانی) ، امپراتور اتریش - برزخ ، ۶ - بهشت ، ۱۹
- آلبرتو دلا اسکالا Alberto della Scala** ازخاندان ایتالیائی اسکالا - برزخ ، ۱۸
- آلبرتو دی کلنیا Alberto di Cologna** فقیه کاتولیک ، معروف به «کبیر» - بهشت ، ۱۰
- آلبرتی Alberti** خاندان ایتالیائی - دوزخ ، ۳۲ - رجوع شود به «نابلئون» و «اورسو»
- آلبرو Albero** دی سیه‌نا ، نجیب زاده سکه ساز ایتالیائی - دوزخ ، ۲۹
- آلبریکی Alberichi** خاندان ایتالیائی - بهشت ، ۱۶
- آلبیگو Alberigo** «برادران روحانی» ریاکار - دوزخ ، ۳۳
- آلبیا Albia** ، در اصطلاح کنونی «البا» ، رودخانه ایتالیا - برزخ ، ۷
- آلپ Alpe** کوهستان معروف شمال ایتالیا - دوزخ ، ۲۰ - برزخ ، ۳۳ - بهشت ، ۶
- آلتافورته Altaforte** قلعه مستحکم ایتالیائی - دوزخ ، ۲۹
- آلتو Aletto** یکی از «پریان انتقام» در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۹
- آلدوبراندسکو Aldobrandesco** «کولیمودی سانتافیورا» ازخاندان بزرگ این شهر - برزخ ، ۱۱
- آلدوبراندسکو Aldobrandesco** «اومبرنو دی سانتافیورا» - برزخ ، ۱۱
- آلدوبراندی Aldobrandi** ازخاندان فلورانس «آدیمازی» - دوزخ ، ۱۶ ، ۶
- آلساندرو Alessandro** رجوع شود به «اسکندر» .
- آلساندرو دا رومنا Alessandro da Romena** ، نجیب زاده شهر «رومنا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰
- آلساندرو نوولو Alessandro Novello** اسقف ناحیه «فلتر» در ایتالیا - بهشت ، ۹
- آلساندریا Alessandria** : رجوع شود به «اسکندریه» .
- آلسیو اینترمینی Alessio Intermini** ازاهالی «لوکا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۸
- آلفونسو Alfonso** «آلفونس سیزدهم» پادشاه «آراگونا» در اسپانیا - برزخ ، ۷
- آلمونه Almeone** ، پسر که در میتولوژی یونان پدرش را بخاطر مادرش بکشت - برزخ ، ۱۲ - بهشت ، ۶

## فهرست اعلام

- آلمان‌ها **Tedeschi** - دوزخ ، ۱۷
- آلیکینو **Alichino** نام یکی از شیطانهای دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- آلیگیری **Alighieri** خاندان داتنه - بهشت ، ۱۵
- آمیدنی **Amidei** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- آمیگلته **Amiclate** ماهیگیری که مرعوب «سزار» شد - بهشت ، ۱۱
- آنا **Anna** ، مادر مریم - بهشت ، ۳۲
- آنایی **Anagni** . رجوع شود به آلیا **Alagna**
- آناستاجی **Anastagi** خاندان ایتالیایی شهر «راونا» - برزخ ، ۱۴
- آناستازیو **Anastasio** «پاپ آناستازیوس دوم» - دوزخ ، ۱۱
- آناسگوراس **Anassagora** فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۴
- آنتاندرو **Antandro** بندر «نروبا» - بهشت ، ۶
- آنتئو **Antèo** عفریت پاسدار طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۱
- آنتنورا **Antenora** دومین قسمت از طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۲
- آنتونیو **Antonio** «سنت آنتونیو» راهب و روحانی بزرگ مسیحی - بهشت ، ۲۹
- آنتیفونته **Antifnonte** نوازنده نوس یونانی - برزخ ، ۲۲
- آنتیگونه **Antigonè** دختر «اودیپوس» پادشاه شهر «ته» در افسانه‌های کهن یونان -  
برزخ ، ۲۲
- آنتیوخوس **Antioco** پادشاه سوریه - دوزخ ، ۱۹۵
- آنژیوللو **Angioiello** نجیب زاده ایتالیایی شهر «فانو» - دوزخ ، ۲۸
- آندرا **Andrea** «آندراس سوم» پادشاه مجارستان - بهشت ، ۱۹۵
- آندرا آدنی موتسی **Andrea dei Mozzi** اسقف فلورانس - دوزخ ، ۱۵۵
- آندالو **Andalò** «لدرینکو دپلی آندالو» ، نجیب زاده کیلین - دوزخ ، ۲۳
- آنسلمو **Anselmo** روحانی بزرگ مسیحی - بهشت ، ۱۲
- آنسلموچو **Anselmuccio** ، نواده «کنت اوکولینو» (رجوع شود بدین نام) -  
دوزخ ، ۳۳
- آنفیاراتو **Anfiarao** پادشاه یونانی «آرکو» - دوزخ ، ۳۰
- آنفیونه **Anfione** دختر خدای خدایان ، در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۳۲
- آنکیزه **Anchise** پدر «اناش» فرمان‌نرو یونانی - دوزخ ، ۱ - برزخ ، ۱۸ - بهشت ، ۱۹، ۱۵
- آنبیاله **Annibale** هانیبال ، پادشاه و سردار معروف کارتاژ - دوزخ ، ۳۱ - بهشت ، ۶

## فهرست اعلام

- آنیل Agnel** «آنیلودنی برونلسکی» فلوراسی ، از دوزخیان - دوزخ ، ۲۵  
**آورورا Aurora** الهه سپیده دم در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲ ، \* ۹  
**آوزونیا Ausonia** از القابی که شعرای رومی به «ایتالیا» داده‌اند - بهشت ، ۸  
**آوگوستو Augusto** «اوگوستوس» امپراتور معروف روم - دوزخ ، ۱ ، ۴ - برزخ ، ۷ ، ۲۹ - بهشت ، ۶  
**آوگوستینو Augustino** روحانی بزرگ مسیحی، که در آغاز آئین مانوی داشت - بهشت ، ۱۰ ، ۳۲  
**آولیده Aulide** بندرگاه «یونسیا» در یونان - دوزخ ، ۲۰  
**آونتینو Aventino** نپه‌ای در ایتالیا - دوزخ ، ۲۵

## ا

- اؤلو Eolo** خدای بادها در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۸  
**ابراهیم Abraám** شیخ و پیغمبر بزرگ اسرائیل - دوزخ ، ۴  
**ابرو Ebro** با ایبرو Ibero رودخانه معروف اسپانیا - برزخ ، ۲۷ - بهشت ، ۹  
**ابریاکی Obriachi** خاندان ایتالیایی - دوزخ ، ۱۷۵  
**ابشالوم Absalone** پسر داود ، پادشاه اسرائیل - دوزخ ، ۲۸  
**ابن رشد Averrois** فیلسوف معروف عرب ، اهل اندلس - دوزخ ، ۴ - برزخ ، \* ۲۵  
**ابن سینا Avicenna** دوزخ ، ۴  
**ایتمودا استه Obizzo da Este** نجیب زاده ایتالیایی شهر «استه» - دوزخ ، ۱۲  
**اپیکورو Epicuro** ایفورس ، فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۱۰  
**اتئوکل Eteocle** برادر «پولینیچه» پسر پادشاه تبه در تاریخ افسانه‌ای یونان - دوزخ ، ۲۶ - برزخ ، ۱۷  
**اتا کرو Ottaccherò** پادشاه «بوهمیا» - برزخ ، ۷  
**اتاویانو Ottaviano** دبلی‌اوبالدینی، ملقب به «کاردینال» - دوزخ ، ۱۰  
**اتریش Austria و Osterlich** - دوزخ ، ۳۲  
**اتسلینو Ezelino** رجوع شود به آنسولینو Assolino  
**اتنا Etna** آتشفشان معروف جزیره «سیسیل» - دوزخ ، ۱۴

## فهرست اعلام

- آتوره Ettore** مکتور قهرمان «نرویا» در جنگ‌های نرویا با یونانیان - دوزخ ، ۴ - بهشت ، ۶
- احیدیو Egidio** از روحانیون فرقه «فرانجکانو» - بهشت ، ۱۱
- اجینا Egina** جزیره یونانی - دوزخ ، ۲۹
- اخیتوفل Achitofèl** مشاور داود نبی ، در تورات - دوزخ ، ۲۸
- ادریزی Oderisi** نقاش و مینیاتور ساز شهر «آکویو» در ایتالیا - برزخ ، ۱۱
- ادواردو Edoardo** پادشاه انگلستان - برزخ ، ۷۰۵ - بهشت ، ۱۹
- ارا Era** نام قدیم ایتالیائی رود «لوار» Loire در فرانسه - بهشت ، ۶
- اراتسی Orazi** سه برادر معروف «هوراس» در روم قدیم - بهشت ، ۶
- اراتسیو Orazio** «دراسیوس» شاعر بزرگ لاتین - دوزخ ، ۴
- اراکلیتو Eraclito** «ارقلیطس» فیلسوف یونانی - دوزخ ، ۴
- ارانبجه Orange** «کوبلیلمو دورانبجه» (کیوم دورانژ) - بهشت ، ۱۸
- اردلافی Ordelaffi** خاندان ایتالیائی - دوزخ ، ۲۷
- اردن Giordano** رودخانه معروف فلسطین - برزخ ، ۱۸ - بهشت ، ۲۲
- ارسته Oreste** پسر آکامنونه (رجوع شود بدین نام) - برزخ ، ۱۳
- ارسطو Aristotile** فیلسوف بزرگ یونان - دوزخ ، ۴ - برزخ ، ۳
- ارسینی Orsini** خانواده ایتالیائی ، که پاپ نیکولوی سوم از آن بود - دوزخ ، ۱۹
- ارفنو Orfeo** شاعر و موسیقی‌دان یونان کهن - دوزخ ، ۴
- ارکوله Ercole یا Ercole** ، «هرکول» پهلوان نامی و افسانه‌ای یونان کهن - دوزخ ،
- ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۱
- ارگولیونزی Orgogliosi** «مارکره دلی» اورگولیونزی «نجیب زاده شهر «فورلی» در ایتالیا - برزخ ، ۲۴
- ارلاندو Orlando** «رولان» سردار شارلمانی و پهلوان افسانه‌ای قرون وسطی - دوزخ ،
- ۳۱ - بهشت ، ۱۸
- ارمافرودیتو Ermafrodito** پسر «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان ، که هم مرد و هم زن بود - برزخ ، ۲۶
- ارمانی Ormanni** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- اریا Orià** یا برانکا دوزبا Branca Doria نجیب زاده ایتالیائی - دوزخ ، ۳۳
- اریاگو Oriago** ناحیه شمالی ایتالیا ، میان «پادودا» و «ونیز» - برزخ ، ۵
- اریتون Eriton** ، زن جادوگر یونانی - دوزخ ، ۹

## فهرست اعلام

- اریحه Gericho شهر معروف فلسطین - بهشت ۹ ،  
اریزیتونه Erisitone پسر پادشاه نالیا در افسانه‌های یونانی ، که محکوم بگرسنگی  
جاوید شد - برزخ ۲۳
- اریفیله Erifile زوجهٔ آفیاراتو که بدست پسرش کشته شد - برزخ ۱۲ - بهشت ۴  
ارینه Erinne سه‌پری انتقام در دوزخ یونانیان - دوزخ ۹  
ازوپو Esopo داستانسرای معروف یونانی - دوزخ ۲۳
- استر Ester دختریهودی که بقول نورات زن اخشورش (خشیارشا) شد - برزخ ۱۷  
استه Este خاندان شهر «فرارا» در ایتالیا - دوزخ ۱۲ - برزخ ۲۰ ،  
اسخریوطی Scariotto «بهودا» خیانتکاری که عیسی را تسلیم دشمنان او کرد - دوزخ  
۲۱،۲۰، ۳۴،۳۱،۹ برزخ
- اسکالا Scala خاندان بزرگ شهر «ورونا» که دانه خود را مدیون آن میدانست - بهشت ۱۷  
استاسیو Stazio شاعر لاین ، همسر دانه ووربرژیل در قسمت آخر دوزخ - برزخ ۲۱،۲۲،  
۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳
- استرلیکی Osterlicchi «انریشی‌ها» در زبان قدیم ایتالیایی - دوزخ ۳۲  
استیا Ostia بندر روم - برزخ ۲  
استروفاده Strofade جزایر دریای یونان ، که «نرومانی‌ها» بدایجا رفتند - دوزخ ۱۳
- استریکا Stricca جوان دلخروج شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ۲۹  
استیجه Stige رود و مرداب دوزخ - دوزخ ۱۴،۹،۷
- استینمه Ostiense کاردینال «انریکودی‌سوزا» اهل «اوستیا» در ایتالیا - بهشت ۱۲  
اسپانیا Spagna - دوزخ ۲۶ - برزخ ۱۸ - بهشت ۱۹،۶
- اسکندر Alessandro اسکندر مقدونی - دوزخ ۱۴،۱۲  
اسکندریه Alessandria بندر معروف مصر - برزخ ۷  
اسکیرو Schiro در اصطلاح امروز ایتالیایی شیرو Sciro ، جزیره‌ای در دریای یونان که  
«آکیله» در آن پنهان شد - برزخ ۹
- اسکیکی Schicchi دنی‌کاوالکاتی فلورانس، از دوزخیان - دوزخ ۳۰  
اشعیاء Isaia پیغمبر بنی‌اسرائیل - بهشت ۲۵  
افریقا Affrica برزخ ۳۱،۳۰،۲۶  
افریقائی Affricano لقب «اشیبیونه» (مراجعه شود بدین نام) - برزخ ۲۹  
افلاطون Plato و Plato - دوزخ ۳ - برزخ ۳ بهشت ۴

## فهرست اعلام

- اقلیدس Euclide** ریاضیدان بزرگ یونانی - دوزخ ۴
- اكو Eco** یکی از پیران میتولوژی یونان - بهشت ۱۲
- اکوبا Ecuba** ملکه تروبا - دوزخ ۳۰
- ال El** نام خدا در زبان بشر اولیه - برزخ ۲۳ - بهشت ۲۶
- الئونورا Eleonora** ملکه انگلستان - بهشت ۶
- البا Elba** یا آلبیا **Albia** ، رودخانه‌ای در ایتالیا - برزخ ۷
- التر Elettra** دختر اطلس و جدۀ تروائیها در میتولوژی یونان ، از ارواح ساکن «اعراف» دوزخ ۴
- السا Elsa** شعبۀ رودخانه «آرنو» در ایتالیا - برزخ ۳۳
- السیونته Ellesponte** تنگۀ داردانل کنونی - برزخ ۳۸
- النا Elena** هلن ، زن پادشاه اسپارت ، که جنگ «تروبا» بخاطر اوروی داد - دوزخ ۵
- الوفرنو Oloferno** سردار آشوری که به یهودیان حمله برد - برزخ ۱۲
- الیچه Elice** یکی از پیران میتولوژی یونان، که خدای خدایان او را بدل بیکی از ستارگان مجموعه «دباکبر» کرد - برزخ ۲۵ - بهشت ۳۱
- الیزئو Eliseo** برادر «کاجاکوبدا» جد بزرگ دانه - بهشت ۱۵
- الیزیو Elisio** بهشت در میتولوژی یونان - بهشت ۱۵
- الیکونا Elicona** کوهستانی که اقامتگاه پیران الهامبخش میتولوژی یونان بود - برزخ ۲۹
- الی Eli** رجوع شود به **El**
- الیسع Elisèò** پیغمبر یهود - دوزخ \* ۲۶
- الیمپو Olimpo** کوهی که در میتولوژی یونان مقر خدایان بود - برزخ ۲۴
- الیودوره Eliodore** یکی از یهودان، نمونه یک مرد خسیس - برزخ ۲۰
- الیوس Elios** از کلمۀ یونانی «هلیوس» بمعنی خورشید ، که بمفهوم «خدا» بکار برده شده - بهشت ۱۴
- اما Ema** شعبه‌ای از رودخانه «کره وه» در ایتالیا - بهشت ۱۶
- امان Aman** وزیر اخشورش (خشیارشا) که در کتاب استر تورات از او نام برده شده - برزخ ۱۶۵
- امپدوکلس Empedclès** فیلسوف یونانی - دوزخ ۴
- اومرو (همر) Omero** شاعر بزرگ یونانی - دوزخ ۴ - بهشت ۲۲
- انئا Enea** قهرمان تروائی، که بنا با فسانه‌های کهن پادشاهان روم از نسل وی بودند - دوزخ

## فهرست اعلام

- انجیل **Evangelii** برزخ ۱۹، ۲۲ - بهشت ۲۴، ۲۹  
انریکو **Enrico** رجوع شود به **Arrigo**  
انوریو **Onorio** پاپ انوریوی سوم - بهشت ۱۱  
اورو **Euro** نام یکی از بادها، در یونان - بهشت ۸  
اوبالدو **Ubaldo** اسقف ایتالیائی شهر «کویو» - بهشت ۱۱  
اوبالدینو **Ubaldino** یکی از افراد خاندان «بیلا» از شهر «موجلو» در شمال فلورانس  
برزخ ۲۴  
اوبالدینی **Ubaldini** خاندان مقتدر کیلین ناحیه «موجلو» در شمال فلورانس - دوزخ ۱۰  
اوبرتی **Uberti** خاندان کیلین فلورانس - دوزخ ۲۳ - بهشت ۱۶  
اوبرتینو **Ubertino** داماد «بلین چیونه برتی» که مایه نفاق در فلورانس شد - بهشت ۱۶  
اوتیکا **Utica** شهری در افریقا، که «کانت» سردار رومی (رجوع شود بدین نام) خود را  
در آن کشت - برزخ ۱  
اوجلاتویو **Uccellatoio** کوهستانی در نزدیکی فلورانس - بهشت ۱۵  
اورانیا **Urania** پری الهام بخش اخترشناسان در میتولوژی یونان - برزخ ۲۹  
اوربانو **Urbano** پاپ اوربانوس اول - بهشت ۱۷  
اوریزالیا **Urbisaglia** شهر قدیمی ایتالیا - بهشت ۱۶  
اورینو **Urbino** شهری در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۷  
اوروپا **Europa** قاره اروپا - برزخ ۸ - بهشت ۱۲، ۶  
اوروپا **Europa** دختر پادشاه فینیقیه در میتولوژی یونان، که بدست خدایان ربوده  
شد - بهشت ۲۷  
اورپیده **Euripide** تراژدی نویس یونانی - برزخ ۲۲  
اورپیلو **Euripilo** غیبگوی یونانی - دوزخ ۲۰  
اوجوچاپتا **Ugo Ciapetta** «هوکه کابه» مؤسس خاندان سلطنتی «کاپین» فرانسه -  
برزخ ۲۰  
اوجوداسن ویتوره **Ugo da San Vittore** فقیه کاتولیک - بهشت ۱۲  
اوجولین دانسو **Ugolin d'Asso** از افراد خاندان اوبالدینی (رجوع شود بدین نام) -  
برزخ ۱۴  
اوجولینو **Ugolino** یکی از افراد خاندان ایتالیائی «گراردسکا» - دوزخ ۳۳  
اوجی **Ughi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶  
اونوئه **Eunoe** یکی از دورودخانه «بهشت زمینی» - برزخ ۲۸، ۳۳  
اوویدیو **Ovidio** «اوویدیوس» شاعر معروف رومی - دوزخ ۴، ۲۵

## فهرست اعلام

- ای I** از اسامی خداوند - رجوع شود به **El**
- ایبرو Ibero** با **Ebro** رودخانه اسپانیا - برزخ ۲۷ - بهشت ۹
- ایپیرونه Iperione** دختر آسمان وزمین در میتولوژی یونان - بهشت ۲۲
- ایپولیتو Ippolito** دختر «ترنو» دلآور یونانی ، در افسانه‌های یونان - بهشت ۱۷
- ایدا Ida** ( امروزه **Psiloriti** ) کوهی در جزیره «کرت» ، که بنا بر افسانه‌های اساطیری یونان خدای خدایان در آن پرورش داده شد - دوزخ ۱۴
- ایرانیان Persi** - بهشت ۱۹
- ایری Iri** یا ایریده **Iride** : قاصد خدایان و مظهر فوس و قزح دزمیتولوژی یونان - بهشت ۳۳
- ایزارا Isara** «ایزر» رودخانه فرانسه - بهشت ۶
- ایزوپو Isopo** یا **Esopo** داستان نویس معروف یونان قدیم - دوزخ ۲۳
- ایزیدورو Isidoro** اسقف شهر «سیلا» (اشبیلیه) در اسپانیا - بهشت ۱۰
- ایزیفیله Isifile** دختر پادشاه جزیره «لمنوس» در افسانه‌های یونان - دوزخ ۱۸
- ایسمنو Ismeno** رودخانه ناحیه «بوسیا» در یونان - برزخ ۱۸
- ایسمنه Ismene** دختر «اودیپوس» پسر پادشاه «تبه» و دلآور افسانه‌ای یونان کهن - برزخ ۲۲
- ایفی جنیا Ifigenia** دختر «آگاممنون» سردار یونانی جنگ‌های ترویا - بهشت ۵
- ایکارو Icaro** پسر «ددالو» که بروایت میتولوژی یونان با بال‌های مصنوعی با آسمان پرواز کرد و فرود افتاد - دوزخ ۱۷ - بهشت ۸
- ایلردا Ilerda** یا لریدا **Lerida** ، شهر ناحیه «کاتالونیا» در اسپانیا - برزخ ۲۸
- ایلمیناتو Illuminato** یکی از «برادران روحانی» شهر «ریتی» ایتالیا - بهشت ۱۲
- ایلیا Elia** ییضمبر اسرائیل - دوزخ ۲۶ - برزخ ۳۲
- ایلیون Ilion** تپه‌ای که شهر «ترویا» بر روی آن ساخته شده بود، و غالباً این نام بخود ترویا اطلاق میشد - دوزخ ۱ - برزخ ۱۲
- اینترمینئی Interminei** خاندانی از شهر «لوکا» در ایتالیا - دوزخ ۱۸
- اینوچنتسو Innocenzo** «پاپ اینوستوس سوم» - بهشت ۱۱

## ب

**بئاتریچه Beatrice** (بئاتریس) ، راهنمای آسمانی دانته در بهشت زمینی و در عالم افلاک - وی در «کمدی الهی مظهر حقیقت الهی است که از راه ایمان و الهیات به بشر عرضه میشود . - دوزخ ۲۰ - برزخ ۶ ، ۱۰ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۳ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -



## فهرست اعلام

- بهشت ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ -  
 ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳
- بئاتریچه Beatrice** دختر کارلوی دوم (شارل دانترو) پادشاه ناپل - برزخ - ۲۰
- بئاتریچه Beatrice** دختر «اویستودسته» (رجوع شود بدین نام) - برزخ - ۸
- بئاتریچه Beatrice** دختر «راه‌وندو دی پرووتسا» (رجوع شود بدین نام) - برزخ - ۷
- بابل Babel** برج معروف - برزخ - ۱۲ - بهشت - ۲۶
- باتیستا Battista** - بحی پیمبر تعمیم دهنده که مبشر ظهور عیسی بود - برزخ - ۱۲ - بهشت -  
 ۴ - ۱۸ - ۲۳
- بار باجیا Barbagia** - ملکه ساردنی - برزخ - ۲۳
- بارباروسا Barbarossa** - فردریک ریش قرمز امپراتور آلمان - برزخ - ۱۸
- بارباریچا Barbariccia** - یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ - ۲۱
- باروچی Barucci** - خانواده فلورانس - بهشت - ۱۶
- باری Bari** شهر ایتالیا - بهشت - ۸
- باکو Bacco** باکوس ، خدای شراب در مینولوژی یونان و روم - دوزخ - ۲۰ - برزخ -  
 ۱۸ - بهشت - ۱۳
- باکیلیونه Bacchiglione** - رودخانه ایتالیا - دوزخ - ۱۵ - بهشت - ۹
- بالدو Baldo** - رزل آکولیونه - بهشت - ۱۶
- بانیاکوال Bagnacaval(lo)** خاندان ایتالیایی - برزخ - ۱۴
- بدا Beda** - از پارسایان مسیحی - بهشت - ۱۰
- برابانته Brabante** - ماریا ، زوجه دوم فیلیپ سوم - برزخ - ۶
- براندا Branda** چشمه‌ای در نزدیکی شهر سیه‌نا ، در ایتالیا - دوزخ - ۳۰
- بران‌دیتسیو Brandizio** - نام قدیمی شهر بریندیزی ، در ایتالیا - برزخ - ۳
- برانکا Branca** نجیب‌زاده شهر «جنوا» در ایتالیا - دوزخ - ۳۳
- برتتا Berta** نامی که بطور عام در ضرب‌المثل آمده - بهشت - ۱۳
- برترام Beatram** دال بورنیو ، شاعر و نفاق افکن پرووینتی ، از دوزخیان طبقه هشتم -  
 دوزخ - ۲۸ - ۲۹
- برتتی Berti** (بلین‌چیونه) ، از نجای فلورانس - بهشت - ۱۵ - ۱۶
- برتینورو Bertinoro** یا **Brettinoro** : شهر کوچک شمال ایتالیا - برزخ - ۱۴
- برشیا Brescia** شهر شمال ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- برنتا Brenta** - رودخانه ای در ایتالیا - دوزخ - ۱۵ - بهشت - ۹

## فهرست اعلام

- برنو Brenno سلحشور «گالیا» (فرانسه قدیم) که با رومیان جنگید - بهشت - ۶
- برگامو Bergamo - شهر ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- برناردو Bernardo - «سن برنار» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۳۱ - ۳۳
- برناردو Bernardo - «داکونین ناوله» روحانی ایتالیایی فرقه فرانچسکانی - بهشت - ۹
- برناردونه Bernardone - پدر «سن فرانچسکو داسیزی» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۱۱
- بروجیا Bruggia - «بروز» شهر بلژیک - دوزخ - ۱۵ - برزخ - ۲۰
- بروچیا Broccia ندیم پادشاه فرانسه - برزخ - ۶
- بروتو Bruto «لوسیو بروتوس» سردار رومی - دوزخ - ۴
- بروتو Bruto مارکوس بروتوس، کشنده سزار - دوزخ - ۳۴
- برونتو لاتینو Brunetto Latino دانشمند فلورانس - دوزخ - ۱۵
- برونلسکی Brunelleschi «آنیلو» اهل فلورانس، از دوزخیان - دوزخ - ۲۵
- بریاریو Briareo یکی از دیوان دوزخ - دوزخ - ۳۱ - برزخ - ۱۲
- بریسو Brisso فیلسوف یونانی - بهشت - ۱۳
- بریندیزی Brindisi رجوع شود به «براندیتسیو».
- برینگیری Beringhieri - ریموند برانژه، کنت فرانسوی - بهشت - ۶
- بولیکامه Bulicame چشمه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ - ۱۴
- بویامونتی Buiamonti رباخوار فلورانس - دوزخ - ۱۷
- بریگاتا Brigata نواده یا برادر زاده کنت اوگولینو (رجوع شود بدین نام) - دوزخ - ۳۳
- بستیکی Bostichi خاندان فلورانس - بهشت، ۱۶
- بعلزبوب Belzebú از القاب شیطان و بز نام یکی از ملائک مطرود همکار شیطان - دوزخ - ۳۳
- بقراط Ippocrate پزشک بزرگ یونان کهن - دوزخ - ۴ - برزخ، ۲۹
- بکریا Beccheria صومعه‌ای در ایتالیا - دوزخ - ۳۲
- بلا Bella خاندان فلورانس - بهشت - ۱۶
- بلاکوا Belacqua سازنده ایتالیایی آلات موسیقی - برزخ - ۴
- بلو Belo پادشاه شهر «صور» در قینقیه - بهشت - ۹
- بلیزار Ballisar «بلیزاربوس» سردار روم شرقی - بهشت - ۶
- بلین چیون Ballincton «بلین چیونه برتی» از افراد خاندان معروفی در فلورانس - بهشت - ۱۵ - ۱۶
- بناجیونتا Bonagiunta شاعر ایتالیایی اهل «لوکا» - برزخ - ۲۴
- بناتی Bonatti «کریدو بناتی» اخترشناس ایتالیایی - دوزخ - ۲۰
- بناونتورا Bonaventura روحانی کاتولیک - بهشت - ۱۲

## فهرست اعلام

- بناکو Benaco** دریاچه کوچکی در ایتالیا - دوزخ - ۲۰
- بنه دتو Benedetto** 'سن بنوا' روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت - ۳۲
- بنه ونتو Benevento** بلی در شمال ایتالیا - برزخ - ۳
- بوئمه Buemme** یا **Boemia** بوهمیا (نیمه غربی چکوسلواکی کنونی) - بهشت - ۱۹
- بوئوزو Buoso** از افراد خاندان 'دوناتی' (رجوع شود بدین نام) - دوزخ - ۲۵ - ۳۰
- بوئون دل مونته Buondelmonte** از افراد خاندان 'بوئون دل موتی' (رجوع شود بشرح بعد) - بهشت - ۱۶
- بوئون دل مونتی Buondelmonti** خاندان معروفی در فلورانس، که دو دستگی تاریخی کونلف هاو کیلین هارا در این شهر پدید آورد - بهشت - ۱۶
- بوئون کونته Buonconte** نجیب زاده ایتالیایی، اهل 'فلترو' - برزخ - ۵
- بورنا Borea** با آکویلونه **Aquilone** باد شمال در میتولوژی یونان - برزخ - ۴ - ۳۲ - بهشت - ۳۳
- بورسیره Borsiere** 'کولیلمو بورسیره' صراف دوزخی - دوزخ، ۱۶
- بورگو Borgo** نضبه‌ای در نزدیک فلورانس - بهشت - ۱۶
- بورنیو Bornio** رجوع شود به 'برترام' **Bertram**
- بوکا Bocca** از افراد خاندان فلورانسی 'آباتی' - دوزخ - ۳۲
- بولسنا Bolsena** دریاچه‌ای در ایتالیا - برزخ - ۲۴
- بولونیا Bologna** استان معروف ایتالیا - دوزخ - ۲۳ - برزخ - ۲۴
- بونیفاتیسو Bonifasio** 'پاپ بونیفاسیوس هشتم' - دوزخ - ۱۹ - بهشت - ۱۷ - ۲۷ - ۳۰
- بونیفاتیسودنی فیسکی Bonifazio dei Fieschi** اسقف شهر 'راونا' - برزخ - ۲۴
- بونتورو Bonturo** سوداگر 'لوکائی'، که یکی از شیاطین دوزخ از او بتمسخر نام میبرد - دوزخ - ۲۱
- بیزنتیو Bisenzio** شعبه‌ای از رود 'آرنو' که فلورانس را مشروب میکند - دوزخ - ۳۲
- بیسمانتووا Bismantova** دهکده‌ای در شمال ایتالیا - برزخ - ۴
- بیندو Bindo** نامی که در ضرب‌المثلی از آن یاد شده - بهشت - ۲۹

پ

**پائولو Paolo** پولس رسول ، از بزرگترین شخصیت‌های آئین مسیح ، که تنظیم اصول کیش مسیحی تا حد زیادی محصول کار اوست . - دوزخ - ۲ - بهشت - ۱۸ -

**پاپینو Papinio** «استانسیوس پاپینوس» شاعر لاتین-برزخ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۷ -

۳۲ - ۳۳

**پاتی Passi** خاندان ایتالیائی - دوزخ - ۳۲

**پادو Pado** دره رود «پو» در ایتالیای شمالی - بهشت - ۱۵

**پادووا Padova** شهر معروف ایتالیا - بهشت - ۹

**پارچیتادی Parcitadi** کوهی در شمال ایتالیا - دوزخ - ۱۷

**پارمنیده Parmenide** فیلسوف یونانی - بهشت - ۱۳

**پارناسو Parnaso** کوه معروف یونان ، که در میتولوژی یونان مقر «آپولون» خدای هنر

و موسیقی بود - برزخ - ۲۲ - ۲۸ - ۳۱ - بهشت - ۱ -

**پاریس Paris** و **Paride** دو اصطلاح کنونی «پاریسی» ، پایتخت فرانسه - دوزخ - ۵ -

برزخ - ۱۱ - ۲۰

**پاسیفه Pasife** زن «مینوس» پادشاه کرت ، در میتولوژی یونان ، که با گاونری در آمیخت-

برزخ ، ۲۶

**پالاتسو Palazzo** شهری در ایتالیا - برزخ ۱۶

**پالاده Pallade** لقب «آتنا» الهه خرد در میتولوژی یونان - برزخ ۱۲

**پالادیو Palladio** مجسمه «پالاده» (رجوع شود بشرح بالا) - دوزخ ۲۶

**پالانته Pallante** پسر «اواندرو» پادشاه «لانسیو» که در راه کمک به انا کشته شد - بهشت ۶

**پالرمو Palermo** شهر معروف جزیره سیسیل - بهشت ۸

**پالسترینا Palestrina** قلعه مستحکم ناحیه «کولونا» در مشرق رم - دوزخ ۲۷

**پتینایو Pettinaio** پیرتینایو ، روحانی ایتالیائی - برزخ ۱۳

**پرا Pera** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶

**پراتا Prata** شهر کوچک ایتالیا - برزخ ۱۴

**پراتو Prato** شهر ایتالیائی ، نزدیک فلورانس - دوزخ ۲۶

**پراتومانو Pratomagno** کوهستانی در شمال ایتالیا - برزخ ۵

**پراگا Praga** پایتخت بوهمیا (چکوسواکی کنونی) - بهشت ۱۹

**پرتغال Portogallo** - بهشت ۱۹

## فهرست اعلام

- پرتیناری Portinari** نام خانوادگی «بئاتریچه» - رجوع شود بدین نام
- پرزرینا Proserpina** زن «هادس» رب النوع دوزخ در میتولوژی یونان - دوزخ ۹  
برزخ ۲۸
- پرسیو Persio** یرسیوس شاعر رومی - برزخ ۲۲
- پروجیا Perugia** شهری در ایتالیا - بهشت ۱۱ ۶
- پسکیرا Peschiera** شهری در ایتالیا - دوزخ ۲۰
- پداسا Pedasea** لقب پریان الهام بخش در میتولوژی یونان - بهشت ۱۸
- پلا Pola** شهری در ایتالیا - دوزخ ۹
- پلائوتو Plauto** شاعر هزل گوی لاتینی - برزخ ۲۲
- پلوتو Pluto** جدای ثروت در میتولوژی یونان - دوزخ ۷ ۶
- پلوچه Polluce** یکی از دستاره برج جوزا - بهشت ۲۲
- پلورو Peloro** دماغه‌ای در جزیره سیسیل - برزخ ۱۴ - بهشت ۸
- پلیدورو Polidoro** پسر «پریامو» پادشاه «ترویا» - دوزخ ۳۰ - برزخ ۲۰
- پلیسنا Polissena** دختر «پریامو» پادشاه «ترویا» - دوزخ ۳۰
- پلیکرتو Policreto** مجسمه‌ساز یونانی - برزخ ۱۰
- پلینستوره Polinestore** پادشاه «تراکیا» در یونان - برزخ ۲۰
- پلینیا Polinnia** پری اشعار نغزلی در میتولوژی یونان - بهشت ۲۳
- پلینیچه Polinice** پسر «ادیپو» پادشاه «ته» در یونان - دوزخ ۲۶ - برزخ ۲۲
- پمپئو Pompeo** سردار معروف روم - بهشت ۶
- پنتریلنا Pentesilea** ملکه «آمازون‌ها»، زنانی که کشوری مستقل داشتند و با مردان دشمن بودند - دوزخ ۴
- پنتی Ponti** «پونتیو» ناحیه کنت نشین فرانسه - برزخ ۲۰
- پنسترینو Penestrino** و **Palestrina**، شهر ایتالیایی - دوزخ ۲۷
- پنلوپه Penelope** زن «اولیس» قهرمان یونانی «اودیسه» هم - دوزخ ۲۶
- پون Pōn** رودخانه معروف شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰، ۵ - برزخ ۱۴، ۱۶ - بهشت ۶
- پوچیو Puccio** «شیانکاتودمی کالیگانی» فلورانس، از دوزخیان - دوزخ ۲۵
- پولیا Puglia** نامی که در قدیم بناحیه جنوبی ایتالیا داده بودند - دوزخ ۲۸
- پیا Pia** زن زیبایی از خاندان «تولومثی» شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۵
- پیاوا Piava** یا **Piave**، رودخانه ایتالیا - بهشت ۹
- پیتراپانا Pietrapana** قسمتی از کوهستان آلپ «آپوانا» در ایتالیا - دوزخ ۳۲

## فهرست اعلام

**پیتر و (پطرس) Pietro** حواری بزرگ عیسی که مسیح او را بنیابت خود در روی زمین برکماشت و از این راه وی اولین پاپ جهان مسیحیت بشمار آمد . -  
دو زخ ۱-۲-۹-۱۳-۱۹-۲۱-۳۲ - بهشت ۹-۱۱-۱۸-۲۲-۲۴  
۲۵ ، ۳۲

**پیتر و برناردونه Pietro Bernardone** پدر سن فرانچسکو، روحانی بزرگ کاتولیک -  
بهشت ۱۱

**پیتر و چلستینو Pietro Celestino** پاپ چلستینو (سلکستینوس) پنجم - دو زخ ۳\* ۲۷\*

**پیتر و داراگونا Pietro d' Aragona** پیر سوم پادشاه آراگونا در اسپانیا - برزخ ۷

**پیتر و دامیانو Pietro Damiano** روحانی کاتولیک، از رهبانان معروف مسیحیت - بهشت ۲۱

**پیتر و لمباردو Pietro Lombardo** اسقف پاریس - بهشت ۱۰

**پیتر و مانجادوره Pietro Mangiadore** صدر دارالملم پاریس - بهشت ۱۲

**پیتر و پکاتوره Pietro Peccatore** رجوع شود به «پیتر و دامیانو»

**پیتولا Pietola** دهکده‌ای در شمال ایتالیا - برزخ ۱۸

**پیچنو Piceno** اردوگاه ایتالیایی - دو زخ ۲۴

**پیر تراورسارو Pier Traversaro** زمامدار «راونا» در ایتالیا - برزخ ۱۴

**پیر دالابروچا Pier dalla Broccia** ، ندیم پادشاه فرانسه - برزخ ۶

**پیر دامدیچینا Pier da Medicina** نفاق‌افکن ایتالیایی - دو زخ ۲۸

**پیرامو Piramo** «پیراموس» مردی که بنا با فسانه‌های یونانی عاشق دختری بنام «تیسبه» شد و بگمان

مرگ او خودش را بکشت - برزخ ۲۷، ۳۳

**پیر و Pirro** «پیروس» پادشاه «ایروس» در یونان - دو زخ ۱۲ - بهشت ۶

**پیزا Pisa** شهر معروف مغرب ایتالیا - دو زخ ۳۳ - برزخ ۶

**پیزسترانو Pisistrato** «پیزسترانوس» زمامدار آتنی - برزخ ۱۵

**پیستویا Pistoia** شهر ایتالیایی - دو زخ ۲۴-۲۵

**پیکها Piche** دختران پادشاه «نسیا» در مینولوژی یونان ، که بدل به پرندگان شدند -

برزخ ۱۰

**پیکاردا Piccarda** خواهر «کورسودونانی» نجیب‌زاده ایتالیایی - بهشت ۴، ۳

**پیکمالیونه Pigmalione** «پیکمالیون» پادشاه صور - برزخ ۲۰

**پینامونته Pinamonte** زمامدار ایتالیایی، که کنت نشین «ماقوا» را تصرف کرد - دو زخ ۲۰

**پیو Pio** پاپ پیوس اول - بهشت ۲۷

ت

- تاومانته Taumante** بدر «ایریس» (فوس و فزح) در میتولوژی یونان - برزخ ۲۱
- تایدیه Taide** «تائیس» روسی یونانی - دوزخ ۱۸
- تاتارها Tartari** قبائل تاتار آسیای مرکزی - دوزخ ۱۷
- تادئو Taddeo** قاضی فلورانس - بهشت ۱۲
- تاریا Tarpeia** صخره معروف «کاپیتولو» در روم - برزخ ۹
- تارکوینو Tarquino** پاتار کوئینو **Tarquino** تارکوینوس، از نخستین پادشاهان روم - دوزخ ۴
- تالامونه Talamone** بندر ایتالیایی، نزدیک شهر «سیه‌نا» - برزخ ۱۳
- تاله Tale** یا **Talete** «طالیس» یکی از هفت خردمند بزرگ یونان کهن - دوزخ ۴
- تالیا کوزو Tagliacozzo** شهری در ایتالیا که قلمه نظامی بزرگی داشت - دوزخ ۲۸
- تالیامنتو Tagliamento** رودی در شمال ایتالیا - بهشت ۹
- تامبرنیکی Tambernichi** کوهستانی مجهول که درست معلوم نیست در نظراته کدامیک از کوهها بوده است - دوزخ ۳۲
- تامیجی Tamigi** (تامیز) رودخانه معروف انگلستان، که از لندن میگذرد - دوزخ ۱۲
- تامیری Tamiri** ملکه «ماساکت‌ها» که کورش بدست او کشته شد - برزخ ۱۲
- تانائی Tanai** نام قدیمی رود **Don** در خاک کنونی شوروی - دوزخ ۳۲
- تبائیده Tebaide** «تبایس» اثر منظوم «استاسیوس» شاعر لاتین، در شرح جنگهای افسانه‌ای شهر «تیس» - برزخ ۲۱
- تبالدو Tebaldello** یکی از اهالی شهر «فانتسا» در ایتالیا، که دروازه این شهر را بروی دشمن گشود - دوزخ ۳۲
- تبالدو Tebaldo** پادشاه «اوارا» کشور قدیم جنوب فرانسه - دوزخ ۲۲
- تبه Tebe** «تیس» شهر معروف یونان - دوزخ ۳۳، ۳۲، ۳۰، ۲۵، ۱۳ - برزخ ۲۲، ۲۱
- تپو Toppo** ناحیه‌ای در مغرب ایتالیا - دوزخ ۱۳
- تراورسارا Traversara** خاندان بزرگ شهر «راونا» در ایتالیا - برزخ ۱۴
- تراورسارو Traversaro** زمامدار شهر «راونا» - برزخ ۱۴
- ترایانو Traiano** «ترایانوس» امپراتور رومی - بهشت ۲۰
- ترسپیانو Trespiano** قصبه‌ای در شمال فلورانس - بهشت ۱۶

## فهرست اعلام

- تورسو Torso** - 'تور' Tours شهر معروف فرانسه - برزخ ۲۴  
**ترکواتو Torquato** 'ترکواتوس' دبکتاتور و کنسول رومی - بهشت ۶  
**ترکها Turchi** دوزخ ۱۷  
**ترتسیو Terenzio** 'ترتسیوس' شاعر هزل کوی لاتین - بهشت ۲۲  
**ترنتو Trento** شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۱۲  
**ترونو Tronto** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۸  
**ترویا Troia** شهر معروف باستانی آسیای صغیر، که مرکز اصلی جنگ یونان و ترویا بود -  
 دوزخ ۱، ۳۰ - برزخ ۱۲  
**تریستانو Tristano** 'تریستان' فرمان‌افسانه عاشقانه معروف قرون وسطانی 'تریستان و ایزو' -  
 دوزخ ۵  
**تریناکریا Trinachria** از اسامی جزیره سیسیل - بهشت ۸  
**تریویا Trivia** لقب 'دیانا' الهه شکار و مظهر ماه در میتولوژی روم - بهشت ۲۳  
**تزاورو Tesauro** اسقف ناحیه 'تسکانا' در ایتالیا - دوزخ ۳۲  
**تزیفونه Tesifone** یکی از سه 'الهه خشم' در میتولوژی یونان - دوزخ  
**تساما Zama** شهر شمال آفریقا، در تونس کنونی، که هانیبال در آنجا شکست خورد - دوزخ ۳۱۵  
**تسامبرازی Zambrasi** - رجوع شود به 'تبالدلو' Tebaldello  
**زانکه Zanche** حکمران 'لوگودورو' در جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲، ۲۳  
**تسکانا Toscana** ناحیه معروف ایتالیا که فلورانس مرکز آنست - دوزخ ۲۴ - برزخ ۱۱، ۱۳  
 ۱۴ - بهشت ۹  
**تسنونه Zenone** 'زنون' فیلسوف یونانی - دوزخ ۴  
**تگیایو Tegghiaio** از افراد خاندان 'آدیماری' در فلورانس - دوزخ ۱۶۶  
**تلماکو Telemaco** 'تلماکوس' فرمان یونانی 'اودیسه' همسر اولیس - دوزخ ۲۶۵  
**تلومنا Tolomea** آخرین و سخت‌ترین قسمت دوزخ - دوزخ ۳۳  
**تلمئو Tolomeo** 'بطلمیوس' پادشاه مصر - بهشت ۶  
**تلمئو Tolommeo** 'بطلمیوس' دانشمند و آسمان‌شناس معروف یونانی - دوزخ ۴  
**تلومئی Tolomei** خاندان شهر 'سیهنا' در ایتالیا - برزخ ۵  
**تماسو Tommaso** 'سن تماسو' کوبینو (سن تماس داکن) روحانی بزرگ کاتولیک - برزخ ۲۰ -  
 بهشت ۱۰، ۱۲، ۱۴  
**تماسو Tommaso** 'سن تماس' از حواریون عیسی - بهشت ۱۶  
**تمی Temi** 'تمیس' پسر آسمان و زمین، در میتولوژی یونان - برزخ ۳۳



## فهرست اعلام

- توپینو Tupino** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۱۱
- توریا Turbia** دهکده ایتالیایی - بهشت ۳
- تورنو Turno** «تورنو» پادشاه «اوتولها» که بدست «انثا» فرمان نروپائی کشته شد - دوزخ ۱
- تولیو Tullio** «تولیوس سیرون» خطیب و سیاستمدار بزرگ رومی - دوزخ ۴
- توره Tevere** رودخانه معروف ایتالیا که از رم میگذرد - دوزخ ۲۷ - برزخ ۲ - بهشت ۱۱
- تیریو Tiberio** «تیریوس» امپراتور روم - بهشت ۶۵
- تیتسیو Tizio** یکی از غولان زنجیری آخرین طبقه دوزخ - دوزخ ۳۱
- تیتو Tito** «تیتوس» امپراتور روم - برزخ ۲۱ - بهشت ۶
- تیتونه Titone** «تیتون» شوهر «سپیده دم» درمیتولوژی یونان، وروایتی دیگر پادشاه تروی - برزخ ۹
- تیدنو Tidèo** پادشاه «کالدونیا» - دوزخ ۳۲
- تیرالی Tiralli** «تیرولیا» ایالت معروف مشترک میان ایتالیا و اتریش که اشاره دانه بدان مربوط بقلمه مستحکم بدین نام در خاک آلمان در نزدیک مرز ایتالیاست - دوزخ ۲۰
- تیرزیا Tiresia** «تیرزیاس» غیبگوی یونانی - دوزخ ۲۰ - برزخ ۲۲
- تیسبه Tisbe** معشوقه بابلی «پیرامو» (مراجعه شود بدین نام) - برزخ ۲۷
- تیفو Tifo** با تیفو Tifeo از غولان آخرین طبقه دوزخ - دوزخ ۳۱ - بهشت ۸
- تیمو Timeo** «تیموس» کتاب معروف افلاطون - بهشت ۴
- تیمبرنو Timbreo** لقب «آپولون» خدای هنر و موسیقی (رجوع شود بدین نام) - برزخ ۱۲

## ج

- جالینوس Galieno** یا **Galeno** پزشک معروف یونان قدیم - دوزخ ۴
- جاسون Giasone** دلاور یونانی، که با کشتی آرگوبرای صاحب فوجان زرین پشرفت دوزخ ۱۸ - بهشت ۲۰
- جبرئیل Gabriele** - بهشت ۹، ۴
- جدعون Gedeone** سردار یهودان در جنگ با مدیانی‌ها - برزخ ۲۴
- جرمانیا Germania** یا لامانیا **Lamagna**: آلمان - دوزخ ۲۰
- جری دل بلو Geri del Bello** پسر عم پدر دانه - دوزخ ۲۹
- جریونه Gerione** غریت طبقه هشتم دوزخ ۱۸، ۱۷ - برزخ ۲۷
- جلبوع Gelboe** کوهستان فلسطین - برزخ ۱۲

## فهرست اعلام

- جنتوگا Gontucca** خانم زیبایی از اهالی شهر «لوکا» در ایتالیا - برزخ ۲۴
- جنوا Genova** شهر و بندر معروف ایتالیا - دوزخ ۳۳ - بهشت ۹
- جوآنا Giovanna** مادر «سن دومینیکو» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ۱۲
- جوآنا Giovanna** دختر «ینووسکوتی» از خاندان وسکوتی شهر میلان - برزخ ۸
- جوآنا دی مونته فلتر و Giovanna di Montefeltro** زن بیوه «بونکوتته» از اهالی «مونه فلتر» - برزخ ۵
- جوئوکی Giuochi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- جو با Giuba** با یوبا Iuba پادشاه مراکش در دوران رومیان - بهشت ۶
- جودا Giuda** بزرگ خاندان فلورانس «جودی» - بهشت ۱۶
- جودکا Giudecca** آخرین قسمت دوزخ دانه - دوزخ ۳۴
- جودی Giudi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- جودیت Giuditta** با بودیت Iudit زن یهودی که سردار آشوری را بغوا بگاه خود کشانید و بکشت - بهشت ۳۲
- جوستینیانو Giustiniano** «یوستینیانوس» امپراتور روم - برزخ ۶ - بهشت ۶
- جوگاستا Giocasta** یا یوکاستا Iocasta مادر «انتوکلس» و «پولینیس» دو برادری که جنگهای «تبه» بخاطر آنها صورت گرفت - برزخ ۲۲
- جونونه Giunone** یا یونونه Innone یا یونو Iuno ، در اصل یونانی «هرا» ، زوجه خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۰ - بهشت ۱۲ ، ۲۸
- جووناله Giuvenale** یا یووناله Iuvenale «یوونالیس» شاعر لاتین - برزخ ۲۲
- جووه Giove** نام ایتالیایی «ژئوس» خدای خدایان یونان - دوزخ ۳۱، ۱۴، ۱۳ - برزخ ۴
- جینورا Ginevra** معشوقه «لانچبالونو» فرمان یکی از افسانه‌های عاشقانه قرون وسطی - دوزخ ۵۵ - بهشت ۱۶
- جیوتو Giotto** نقاش ایتالیایی قرون وسطی - برزخ ۱۱

## ج

- چامپولو Ciampolo** یا جامپولو Giampolo وزیر پادشاه ناوارا کشور جنوب فرانسه درزخ ۲۲
- چیرانو Ceperano** منطقه‌ای در جنوب ایتالیا ، میان روم و ناپل - دوزخ ۲۸

## فهرست اعلام

- چچیلیو Cecilio** «سبلیوس» لقب «استاسیوس» شاعر هجاگوی لاتین - برزخ ۲۲
- چچینا Cecina** رود ونایچه‌ای در نکانای ایتالیا - دوزخ ۱۳
- چربرو Cerbero** «سربروس» سگ سه سر یاسدار دوزخ - دوزخ ۹۶
- چرتالدو Certaldo** قلعه مستحکم ناحیه «والدلسا» در ایتالیا - بهشت ۱۶
- چرکی Cerchi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- چرویا Cervia** ناحیه‌ای در ایالت «رومانیا» در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- چزنا Cesena** شهر ایالت «رومانیا» در ایتالیا - دوزخ \* ۲۷
- چلستینو Celestino** پاپ سلکتینوس پنجم - دوزخ ۳ - ۲۷
- چیپتا Ciapetta** «کپه» پادشاه فرانسه - برزخ ۲۰
- چیاکو Ciacco** یکی از فلورانیان که بگناه شکمخوارگی بدوزخ رفته است - دوزخ ۶
- چیانفا Cianfa** از افراد خاندان «دوناتی» فلورانس - دوزخ ۲۶، ۲۵
- چیانگلا Cianghella** خانمی از خاندان «توزا» که بصورت نمونه زنان فاسد از او یاد شده است - بهشت ۱۵
- چیپرینیا Ciprigna** از القاب «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان - بهشت ۸
- چیترتا Citerea** از القاب دیگر «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان - برزخ ۲۷
- چیچرونه Cicerone** «سیرون» خطیب و سیاستمدار بزرگ روم - دوزخ ۴
- چیچیلیا Cicilia** ، در اصطلاح امروزی سیجیلیا **Sicilia** : جزیره سیسیل - دوزخ ۱۲ -
- برزخ ، ۳
- چیرا Cirra** یکی از دو قلّه کوه «پارناس» در یونان ، که یونانیان آنرا جایگاه خاص خدای هنرمیدانستند - بهشت ۱
- چیرچه Circe** جادوگر زیبای یونانی ، دختر رب النوع خورشید - دوزخ ، ۲۶ - برزخ
- ۱۴ - بهشت ۲۷
- چیرو Ciro** کوروش ، پادشاه ایران ( رجوع شود بدین نام ) .
- چیریاتو Ciriatto** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱
- چیلداورو Cieldauro** کلیسائی در شهر «پاویا» در ایتالیا - بهشت ۱۰
- چیمابونه Cimabue** نقاش بزرگ فلورانس قرون وسطی - برزخ ۱۱
- چینچیناتو Cincinnato** «کینسیوس سینسیناتوس» ، کنسول و دیکناتور رومی -
- بهشت ، ۶ ، ۱۵

ح

- حبشه **Etiopia** دوزخ ، ۲۴ - برزخ ۲۶ - بهشت ۱۹  
حزقیا **Ezechia** پادشاه یهود - بهشت ۲۰  
حزقیال **Ezechiel** پیغمبر یهود - بهشت ۲۹  
حنانیا **Anania** از شاگردان عیسی - بهشت ۲۶  
حوا **Eva** برزخ ۲۹، ۲۴، ۱۲، ۸ در این سرودها نیز تلویحاً از او سخن رفته است :  
برزخ، ۱۱، ۳۲ - بهشت ، ۱۳، ۲۶، ۳۲

خ

- خشیارشا **Serse** - برزخ، ۲۸ - بهشت ۸ - صورت **اخشورش** : برزخ ، ۱۷

د

- دئیدامیا **Deidamia** محبوبه «اخیلوس» (آشیل) پهلوان افسانه‌ای یونان - دوزخ ۲۶ -  
برزخ ۲۲  
دئیفیله **Deifile** زن نبدنو (رجوع شود بدین نام) و دختر پادشاه «آرکوس» در یونان -  
برزخ ۲۲  
داتی **Dati** سوداگر «لوکائی» (رجوع شود بکلمه «بوتورو») - دوزخ ۲۱  
دامیازو **Damiano** روحانی کاتولیک - بهشت ۲۱  
دانتِه **Dante** - برزخ ۳۰  
دانویو **Danubio** و دانویا **Danoia**: دانوب، رودخانه معروف اروپا - دوزخ ۳۲ - بهشت ۸  
داود **David** پادشاه یهود و صاحب «زبور» یا «کتاب مزامیر» در تورات - دوزخ ۲۸، ۴ -  
برزخ ۱۰۵ - بهشت ۲۰، ۲۵، ۳۲۵  
دانیال **Daniello** پیغمبر یهود که مزارش در نزدیک شوش است - برزخ ۲۲ - بهشت ۲۹، ۴  
دانیلو **Daniello** شاعر پرووینسی - برزخ ۲۶  
دجله **Tigri** - برزخ ۳۳  
دچی **Deci** «دسیوس‌ها»، پهلوانان رومی - بهشت ۶  
ددالو **Dedalo** پدر «ایکارو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۲۹ - بهشت ۸۵  
دراگینیاتسو **Draghignasso** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱، ۲۲

## فهرست اعلام

- دریا Doria** شوالیه شهر «جنوا» در ایتالیا - دوزخ ۳۳
- دلچینو Dolcino** روحانی ایتالیایی، که بجرم بدعتگری در دین در آتش سوزانده شد - دوزخ، ۲۸
- دلفی Delfica** از القاب «آپولو» (رجوع شود بدین نام) خدای هنر و موسیقی در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۱
- دلو Delo** «دلوس» جزیره یونانی، که بروایت میتولوژی یونان «ارتمیس» الهه شکار در آنجا بدنیا آمد - برزخ ۲۰
- دلیا Delia** از القاب «ارتمیس» الهه شکار در میتولوژی یونان، که مظهر ماه نیز بود - برزخ ۲۹
- دمنیکو Domenico** «سن دمنیکو» روحانی بزرگ کاتولیک - بهشت ۱۲، ۱۰
- دموفوونته Demofonte** پسر «ترئوس» دلاور افسانه‌ای میتولوژی یونان - بهشت ۹
- دمیاط Damiata** بندر معروف مصر - دوزخ ۱۴
- دمیتسیانو Domiziano** «دومسیانوس» امپراتور روم - برزخ ۲۲
- دناتو Donato** عالم سرف و نحو قرن چهارم میلادی، اهل روم - بهشت ۱۲
- دناتی Donati** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶، ۳
- دنته Dente** شهر ایتالیایی - دوزخ ۱۷
- دواجیو Doagio** «دونه» شهر بلژیک، در ناحیه فلاندر - برزخ ۲۰
- دورازو Durazzo** شهری در ایتالیا - بهشت ۶
- دوکا Duca** شهری در ایتالیا - برزخ ۱۵
- دیانا Diana** الهه شکار در میتولوژی روم، مرادف با «آرتمیس» میتولوژی یونان - برزخ ۲۵
- دیانا Diana** رودخانه‌ای موهوم در ایتالیا، که در زیر شهر «سینه‌نا» جاری است - برزخ ۲۳
- دیانیرا Dejanira** زن زیبای «هرکول» پهلوان معروف میتولوژی یونان - دوزخ ۱۲
- دیوجانس Diogenès** فیلسوف یونانی - دوزخ ۴
- دیته Dite** شهر شیطان در دوزخ - دوزخ ۸
- دیونیزیو Dionisio** «دیونیزیوس» زمامدار یونانی «سیراکوز» در سسیل - دوزخ ۱۲
- دیونیسو Dionisio** «دیونیسوس» شاگرد پولس رسول - بهشت ۲۸
- دیوسکوریده Dioscoride** پزشک یونانی - دوزخ ۴
- دیومده Diomede** همکار «اولیس» دلاور یونانی (رجوع شود بدین نام) و شریک او در عذاب دوزخ - دوزخ ۲۶
- دیونه Dione** مادر «زهره» الهه عشق در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۲۲، ۸

---

## فهرست اعلام

---

### ذ

ذیمقراط Democrito «دیموکریتس» فیلسوف بزرگ یونانی - دوزخ ۴

### ر

رنا Rea مادر خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۴

رابانو Rabano اسقف شهر «ماینتس» در آلمان ، مفسر معروف انجیل - بهشت ۱۲

راحیل Rachele زن یعقوب پیغمبر اسرائیل - دوزخ ۴-۲ - برزخ ۲۷- بهشت ۳۲

راشیا Rascia نام قدیمی سرستان ( از ایالات یوگوسلاوی کنونی ) - بهشت ۱۹

راموندو Ramondo کنت ناحیه پروونس ، پدروزن «سن لوئی» پادشاه فرانسه- بهشت ۶

راونا Ravenna شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۲۷ - بهشت ۶

ربرتو Roberto «رورکیکار» ، شوالیه نرماند ، که قوای مسلمین را از جنوب ایتالیا

بیرون راند - دوزخ ۲۸ - بهشت ۲۸

رحاب Raab زن روسی یهودی که باعث پیروزی قوای یوشع پیغمبر اسرائیل شد- بهشت ۹

رجبام Roboamo پسر سلیمان پادشاه اسرائیل - برزخ ۱۲

ردانو Rodano رود «رون» فرانسه - دوزخ ۹ - بهشت ۸-۶

ردپیا Rodopeia کوه ایالت «تراکیا» در یونان - بهشت ۹

ردولفو Rodolfo یا Ridolfo امپراتور آلمانی خاندان «هابسبورگ» اتریش -

برزخ ۷ - بهشت ۸

رفائیل Raffaello ملك مقرب - بهشت ۴۵

رفقه Rebecca زن اسحق پیغمبر اسرائیل - بهشت ۳۲

رمو Romeo مباشر «ریمون برانژه» (راموند برلینگیری - رجوع شود بدین نام) - بهشت ۶

رم Roma دوزخ ۳۱-۱۴-۲۰-۱ - برزخ ۶-۱۶-۱۸-۲۱-۲۹-۳۲ - بهشت ۶-۹-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲

۳۱ ، ۲۴

رمانو Romano قلعه مستحکم ایتالیایی ناحیه «ترمو» - بهشت \* ۹

رمانیا Romagna ایالت قدیمی ایتالیا ، در کنار رود پو - دوزخ ۳۳،۲۷ - برزخ ۱۵،۵

رمانا Romena کنت نشین ایتالیایی - دوزخ ۳۰

رموآلدو Romoaldo روحانی بزرگ کانولیک - بهشت ۲۲

## فهرست اعلام

**رنچسواله 'Roncisvalle'** 'رونسور' ، دره‌ای در کوه‌های 'پیرنه' میان فرانسه و اسپانیا ،  
که در آن نیروی شارلمانی در برابر مسلمانان اسپانیا (اندلس)

شکست خورد - دوزخ \* ۳۱

**رنو Reno** 'رن' رود معروف فرانسه - بهشت ۶

**رنو Reno** شعبه رود 'پو' در شمال ایتالیا - دوزخ ۱۸ - برزخ ۱۴

**روباکونته Rubaconte** پل روی رود 'آرنو' در فلورانس - برزخ ۱۲

**رویکانته Rubicante** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱

**رویکونه Rubicone** رودخانه ایتالیا، که قسمت شبه جزیره‌ای این کشور از آن شروع

میشود - بهشت ۶

**روت Ruth** جده داود پیغمبر اسرائیل - بهشت ۳۶۵

**روحگیری Ruggieri** اسقف ایتالیایی از خاندان 'اوبدینی' شهر 'راونا' - دوزخ ۳۳

**روح القدس Spirito Santo** یکی از تجلیات سه گانه ذات الهی در آئین مسیح - برزخ ۲۰ -

بهشت ۲۹، ۲۷، ۲۴، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۴، ۳

**روستیکوچی Rusticucci** یکی از دوزخیان فلورانس - دوزخ ۶، ۱۶

**ریالتو Rialto** جزیره ابالت ونسیا ( ونیز ) در ایتالیا - بهشت ۹

**ریدولفو Ridolfo** - رجوع شود به 'ردولفو'

**ریفه Rife** کوهستان مجهولی در منتهالیه شمالی اروپا - برزخ ۲۶

**ریکاردو Riccardo** 'ریشاردوسن ویکنور' ، فقیه فرانسوی قرن دوازدهم مسیحی - بهشت ۱۰

**ریمینی Rimini** شهری در مشرق ایتالیا - دوزخ ، ۲۷-۲۸

**رینوآردو Rinoardo** سلحشور مسلمانی که بآئین مسیح درآمد و در دربار فرانسه منزلتی

بزرگ یافت - بهشت ۱۸

**رینیر دا کالبولی Rinier da Colboli** نجیب زاده شهر 'فورلی' ایتالیا - برزخ ۱۴

**رینیردا کورنتو Rinier da Corneto** راهزن ایتالیایی ناحیه 'مارما' - دوزخ ۱۲

**رینیردنی پانسی Rinier de' Passi** راهزن ایتالیایی ناحیه 'والدارنو' - دوزخ ۱۲

## ز

**زحل Saturno** پدر 'زنوس' خدای خدایان در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۴ - بهشت ۲۱-۲۲

**زحل Saturno** سیاره منظومه شمسی - برزخ ۱۹ - بهشت \* ۲۱ ۲۲۵

**زهره Venere** 'ونوس' الهه عشق در میتولوژی روم ، مرادف با 'آفرودیته' میتولوژی یونان -

برزخ ۲۵-۲۸

**زهره Venere** سیاره منظومه شمسی - برزخ ۱-۲۷ - بهشت ۸-۹-۲۲

## فهرست اعلام

### س

- سابلو Sabello** سرباز رومی، که در لیبیای افریقا بانیش افسی مرد - دوزخ ۲۵
- سابلیو Sabello** زندیق مسیحی قرن سوم میلادی - بهشت ۱۳
- سایناها Sabina** زنان قوم «ساین» که رومیان آنارا بحیله ربودند - بهشت ۶
- سایا Sapia** زنی از شعر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۱۳
- ساردها Sardi** اهالی «ساردینیا» (ساردی) - دوزخ ۲۶ - برزخ ۱۸
- سارداناپالو Sardanapalo** «سردنیاله» پادشاه آشور - بهشت ۱۵
- ساردینیا Sardigna** یا ساردنیا **Sardegna** «ساردنی» جزیره معروف ایتالیا - دوزخ ۲۲،  
۲۹، ۲۶ - برزخ ۲۳
- ساسول Sassol** فلورانس خائنی که برای تصاحب ثروت پسر عموی خود او را بحیله بکشت -  
دوزخ ۳۲
- ساکنی Sacchetti** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سافیرا Safira** زن «حنانیا» یهودی که بعنوان نمونه خست از نام برده شده است - برزخ ۲۰
- سالترلو Salterello** قاضی و شاعر ایتالیایی - بهشت ۱۵
- سالوانی Salvani** زمامدار شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۱۱
- سالیمنی Salimbeni** خاندان شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ۲۹
- سامری Sammaritana** زن سامری که عیسی از دستش آب نوشید - برزخ ۲۱
- سانلئو Sanleo** کوهستانی در ایتالیا - برزخ ۴
- سانترنو Santerno** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- سانلا Sannella** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سانی‌ها Sanese** اهالی شهر «سیه‌نا» - دوزخ ۲۹ - برزخ ۱۳، ۱۱
- ساونا Savena** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۱۸
- سایو Savio** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- ستا Setta** یا چوئا **Ceuta** «شنا» شهر مراکش، در مقابل جبل الطارق - دوزخ ۲۶
- سدوما Sodom** «سدوم» شهر فلسطین که در آتش غضب خدا بسوخت - دوزخ ۱۱ - برزخ ۲۶
- سرافین Serafini** باسرافیم، نخستین طبقه از طبقات نه گانه ملائک در آئین مسیح - بهشت ۴، ۸، ۲۱، ۲۸
- سردلو Sordello** شاعر ایتالیایی - برزخ ۹، ۸، ۷، ۶
- سرگا Sorga** شعبه رود «رون» در فرانسه - بهشت ۸



## فهرست اعلام

- سرکیو Sorchio** رودخانه‌ای در نزدیک شهر «لوکا» ، درایتالیا - دوزخ ۲۱
- سستری Sestri** با سستری **Siestri** ، شهر کوچک ناحیه «ریورا» درایتالیا - برزخ ۱۹
- سستو Sesto** شهر کنار تنگه داردانل (هلپونت) - برزخ ۲۸
- سقراط Socrate** فیلسوف بزرگ یونانی دوزخ ۴
- سلدانیبری Soldanieri** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- سلونه Solone** قانونگذار معروف یونانی - بهشت ۸
- سلیمان Salomone** پادشاه معروف اسرائیل - برزخ ۳۰ - بهشت ۱۴-۱۳-۱۰
- سلمه Semelè** دختر پادشاه شهر «تبه» که معشوقه‌ی خدایان شد - دوزخ ۳۰ - بهشت ۲۱
- سموئیل Samuele** پیغمبر اسرائیل - بهشت ۴
- سمیرامیس Semiramis** ملکه نیمه افسانه‌ای آشور - دوزخ ۵
- سنا Senna** «سن» ، رود معروف فرانسه که از پاریس میگذرد - بهشت ۱۹-۶
- سناخریب Sennacherib** پادشاه آشور - برزخ ۱۲
- سن بندتو San Benedetto** روحانی معروف کاتولیک، که در این کتاب از صومعه‌ای در آلپ که نام او را دارد یاد شده است - دوزخ ۱۶
- سن پیتر و San Pietro** کلیسای معروف روم در واتیکان - دوزخ ۳۱-۱۸
- سنتافیورا Santafiora** کنت نشین ناحیه «ملرما» در ایتالیا - برزخ ۶
- سنتا زیتا Santa Zita** لقب شهر «لوکا» که از نام روحانی حامی این شهر آمده است - دوزخ ۲۱
- سنت آندریا Sant'Andrea** شهر کوچک ایتالیا - دوزخ ۱۳
- سنتاماریا Santa Maria** صومعه فرقه «بندتینی» در شهر «راونا» در ایتالیا - بهشت ۲۱-۱۵
- سنت اوبالدو Sant'Ubaldo** کوهی در ایتالیا - بهشت ۱۱
- سن جوانی San Giovanni** کلیسای معروف فلورانس - دوزخ ۱۹ - بهشت ۱۶-۱۵
- سن جولیانو San Giuliano** کوهی در ایتالیا - دوزخ ۳۳-۵
- سن تسنو San Zeno** کلیسا و صومعه‌ای در شهر «روونا» در ایتالیا - برزخ ۱۸
- سند Indo** رودخانه معروف هندوستان - بهشت ۱۹
- سِنکا Seneca** فیلسوف رومی - دوزخ ۴
- سوآوه Soave** یا سوویا **Svevia** ایالت جنوبی آلمان - بهشت ۳
- سبیللا Sibilla** زن غیبگوی شهر «کوما» در ایتالیا - بهشت ۳۳
- سبیلیا Sibilis** «سبیللا» (اشبیلیه) شهر معروف اسپانیا - دوزخ ۲۶-۲۰
- سیتسیلی Sisi** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶

## فهرست اعلام

- سیجیهری Sigieri** فیلسوف فرانسوی ، استاد دارالعلم پاریس - بهشت ۱۰  
**سیراتی Siratti** یا سورانه **Soratte** کوهی در ایتالیا - دوزخ ۲۷  
**سیرینگما Siringa** یکی از پریان میتولوژی یونان - برزخ ۳۲  
**سیستو Sisto** باب «سکتوس اول» ، بهشت ۲۷  
**سیموندی Sismondi** خاندان ایتالیایی شهر «پیزا» - دوزخ ۳۳  
**سیسیل Sicilia** یا **Cicilia** جزیره معروف ایتالیا دوزخ ، ۱۲ - برزخ، ۳  
**سیکئو Sicheo** شوهر «دیدونه» ملکه کارتاژ - دوزخ ۵ - بهشت ۹  
**سیلوسترو Silvestro** باب سیلوستروس اول - دوزخ ۲۷  
**سیلوسترو Silvestro** روحانی فرقه «فرانچکانو» (فرانسیکن) - بهشت ۱۱  
**سیلیو Silvio** پسر «انثا» قهرمان معروف تروایی - دوزخ ۲  
**سیله Sile** رودخانه‌ای در شمال ایتالیا - بهشت ۹  
**سیمونتتا Simoenta** رودخانه کوچکی در ایتالیا - بهشت ۶  
**سیمونیده Simonide** «سیمونیدس» شاعر غزلسرای یونان کهن - برزخ ۲۲  
**سیمیفونتی Simifonti** دژ مستحکم در جنوب غربی فلورانس - بهشت ۱۶  
**سینونه Sinone** یونانی حيله گری که اسب معروف «ترویا» را ساخت و یونانیان را بدین وسیله بدرود شهر ترویا رسانید - دوزخ ۳۰  
**سینیگالیا Sinigaglia** شهری در کنار دریای آدریاتیک ، در ایتالیا - بهشت ۱۶

## ش

- شاول Saul** پادشاه اسرائیل - برزخ ، ۱۲  
**شارلمانی Carlo Magno** امپراتور معروف فرانک ، که «امپراتوری مقدس» را بنیاد نهاد - دوزخ ، ۳۱ - بهشت ۶ ، ۱۸  
**شانکاتو Sciancato** یکی از افراد خاندان فلورانس «کالیگانی» دوزخ ، ۲۵ ، ۲۶  
**شمعون Simone** یهودی ساحری که میخواست روح القدس را بقیمت پول از حواریون بخرد - دوزخ ، ۱۹  
**شنعار Sennaar** نام «کلمه» در تورات، که بابلیان در آنجا برج معروف بابل را ساختند - برزخ ، ۱۲  
**شیرو Sciro** با اسکیرو **Schiro** جزیرهای در دریاچه اژه یونان - برزخ ، ۹

---

## فهرست اعلام

---

**شیر و کو Scirocco** نام یکی از بادها در میتولوجی یونان - برزخ ، ۲۸ - بهشت ، ۸  
**شیطان اعظم Satan** دوزخ ، ۷ ، ۳۱ ، ۳۴

### ص

---

**صلاح الدین Saladino** صلاح الدین ایوبی سلطان ایرانی نژاد مصر و قهرمان جنگ‌های صلیبی -  
دوزخ ، ۴

**صیهون Sion** کوهی در نزدیک بیت المقدس ، که از آن بمفهوم مجازی خود این شهر یاد  
شده است - برزخ ، ۴

### ط

---

**طویا Tobia** پیرمردی که بقول تورات «رفائیل» فرشته مقرب کوزی او را درمان کرد -  
بهشت ، ۴

### ع

---

**عبریان Ebrei** قوم عبری (یهود) - برزخ ، ۴ ، ۲۴ - بهشت ، ۵ ، ۳۲

**عخان Acan** سرباز یهودی، که قسمتی از غنائم جنگی اسرائیل را بدزدید - برزخ ، ۲۰

**عربستان Arabia** دوزخ ، \*۲۴ - بهشت ، ۶

**عطارد Mercurio** سیاره منظومه شمسی - بهشت ، ۴

**عموره Gomorra** شهر فلسطین، که غضب خداوند بصورت باران آتش بر آن نازل شد -  
برزخ ، ۲۶

**عیسو Esau** پسر اسحق و برادر یعقوب، که بعکس یعقوب بی سبب مورد بی لطفی خدا بود -  
بهشت ، ۸ ، ۳۲۵

**عیسی Cristo یا Gesù - Cristo یا Gesù** - برزخ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۳۲ -

بهشت ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ . درین سرودها نیز تلوینحاً از او نام

برده شده است : دوزخ ، ۴ ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۳۴ - برزخ ، ۶ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۹ ، ۳۰ ،

۳۲ - بهشت ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۳۳

ف

- فانتسا Faenza** شهر ایتالیا ، در ایالت «رومانیا» - دوزخ ، ۳۲-برزخ ، ۱۴
- فابریسیو Fabrizio** سلحشور رومی - بهشت ، ۶
- فابی Fabi** خاندان رومی - بهشت ، ۶
- فارفارلو Farfarello** نام یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- فاریناتا Farinata** از افراد خاندان «اوبرنی» فلورانس - دوزخ ، ۱۰ ، ۶
- فالترونا Falterona** کوهستانی در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فاماگوستا Famagusta** «فاماگوست» شهر بزرگ جزیره قبرس - بهشت ، ۱۹
- فانتولینو Fantolino** خاندانی از شهر «فانتسا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فانو Fano** شهری در کنار دریای آدریاتیک در ایتالیا - دوزخ ، ۲۸
- فتون Feton** یا «فتونه» **Fetonte** پسر خدای خورشید در میتولوژی یونان ، که گردونه خورشید را ازبیراهه برد و آتش در آسمان افکند - دوزخ ، ۱۷-برزخ ، ۴-بهشت ، ۳۱
- فدریگو Federigo** «فدریک بریش فرمز» امپراتور آلمان، که در جنگهای صلیبی کشته شد - برزخ ، ۱۸
- فدریگو Federigo** فدریک دوم ، امپراتور آلمان - دوزخ ، ۱۰ ، ۱۳-۲۳-برزخ ، ۱۶
- فدریگو Federigo** فدریکوی دوم ، از خاندان «آراگونا» پادشاه سیسیل - برزخ ، ۷-بهشت ، ۱۹ ، ۲۰
- فدریگو Federigo** از نجیب زادگان «تسکانی» ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فدریگو نوولو Federigo Novello** یکی از نجیب زادگان خاندان «گودی» اهل «کازتینو» در ایتالیا - برزخ ، ۶
- فرات Eufratès** برزخ ، ۳۳
- فرانچسکا داریمینی Francesca da Rimini** زن زیبایی از خاندان فرمانروای شهر «راونا» ، قهرمان زیباترین ماجرای عاشقانه «کمدی الهی» - دوزخ ، ●
- فرانچسکو داسیزی Francesco d' Assisi** «سن فرانسواداسیز» روحانی بزرگ کاتولیک - دوزخ ، ۲۷ - بهشت ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۳۲
- فرانچسکو داکورسو Francesco d'Accorso** قاضی و حقوق دان شهر «بولونیا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۰
- فرانسه Francia** دوزخ ، ۱۹ - برزخ ، ۲۰، ۷-بهشت ، ۱۰-صورت «فرانسویان» **Francesi** و

## فهرست اعلام

Franceschi : دوزخ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۲

- فرانکو Franco** مینیاتورساز ایتالیائی اهل «بولونیا» - برزخ ، ۱۱
- فردیناندو Ferdinando** «فردیناند» پادشاه «کاستیل» اسپانیا - بهشت ، ۱۹
- فرتونا Fortuna** الهه بخت و اقبال در میتولوژی روم - دوزخ ، ۷
- فرزه Forese** از افراد خاندان «دوناتی» فلورانس - برزخ ، ۲۳ ، ۲۴
- فرلی Forli** شهری در ناحیه «رومانیا» ، در ایتالیا - دوزخ ، ۱۶ - بهشت ، ۲۴
- فلجتونتا Flegtona** رودخانه دوزخ - دوزخ ، ۱۴ - درسردهای ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ و ۱۷ دوزخ نیز تلووساً از این رود نام برده شده است .
- فلجیاس Fegiás** زورق‌بان روی رود و مرداب «استیجه» در دوزخ - دوزخ ، ۸
- فلتر و Feltro** و فلترو شهری در ناحیه «مارکاترویزا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱ (۲) - بهشت ، ۹
- فلسطین Palestino** برزخ ۱۸۵ - بهشت ۹۵
- فلگرا Flegra** ناحیه‌ای در ایالت نسیلیای یونان ، که بنا بمیتولوژی یونان جنگ خدایان و دیوان در آن اتفاق افتاد - دوزخ ، ۱۴
- فلورانس Fiorenza** «فیورتسا» یا فیرتسه شهر معروف ایتالیا ، زادگاه دانته - دوزخ ، ۱۰ ، ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۳۲ - برزخ ، ۶ ، ۲۰ - بهشت ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۹ ، ۳۱
- درسردهای ۶ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۳ دوزخ - ۱۲ ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۲۴
- برزخ - ۶ ، ۹ ، ۲۵ بهشت نیز تلووساً ازین شهر یاد شده است .
- فلیچه Felice** پدر «سن‌دومنیکو» روحانی بزرگ کانولیک - بهشت ، ۱۲
- فنته‌آولانا Fonte Avellana** صومعه ایتالیائی - بهشت ، ۲۱
- فوجی Fucci** «وانی‌فوجی» از اهالی شهر «یستویا» ، یکی از دوزخیان - دوزخ ، ۲۴ ، ۲۵
- فوتینو Fotino** زندیق یونانی ، که پاپ آناستازبوی دوم را هواخواه خود کرد - دوزخ ، ۱۱
- فوری‌ها Furia** ملائک سه‌گانه انتقام و عذاب دردوزخ ، که هر سه زن بودند - دوزخ ، ۹
- فوسکو Fosco** «برناردینودی‌فوسکو» ، نجیب‌زاده دلاور شهر «فانتسا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- فوکاجیا Focaccia** از افراد خاندان «کانچلیمری» شهر «یستویا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۲
- فوکارا Focara** شهر و دماغه ایتالیائی کنار دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۲۸
- فولو Folo** یکی از چنتائورها ، ددان آدمی روی میتولوژی یونان - دوزخ ، ۱۲
- فولکو Folco** یا فولکتو Folchetto خواننده دوره‌گرد اهل «مارسی» فرانسه - بهشت ، ۹

## فهرست اعلام

- فیالته Fialte** از غولان طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۱
- فیامینگی Fiamminghi** فلاماندا ، اهالی «فلاندر» - دوزخ ، ۱۵
- فیزوله Fiesole** شهر ابالت «تسکانا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۵ - بهشت ، ۱۵ ، ۱۶
- فیفانتی Fifanti** خاندان فاورانسی - بهشت ، ۱۶
- فیگینه Figghine** در اصطلاح کنونی «فیلینه» **Figline** ، دژ مستحکم در «والدارنوی علیا» در ایتالیا - بهشت ۱۶
- فیلیپسکی Filippeschi** خاندانی از شهر «اووویتو» در ایتالیا - برزخ ، ۶
- فیلیپو آرجنتی Filippo Argenti** از افراد خاندان فلوراسی «آدیمازی» - دوزخ ، ۸
- فیلیپو ایل بلو Filippo il Bello** \* «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه - دوزخ ، ۱۹ - برزخ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۳۲ ، ۳۳ - بهشت ، ۱۹ .

## ق

- قایل Caino** پسر آدم ، که برادرش هابیل را بکشت - دوزخ ، ۲۰ - برزخ ، ۱۴۵ - بهشت ، ۲۰
- قطنطنیه Costantinopoli** «بیزانسیوم» پایتخت رومیه الکبری (روم شرقی) ، اسلامبول کنونی - بهشت ، ۶۵

## ک

- کانورسا Caorsa** «کاهور» شهر فرانسه - دوزخ ، ۱۱
- کائینا Caina** اولین قسمت از طبقه آخر دوزخ - دوزخ ، ۳۲
- کاپانئو Capaneo** یکی از هفت پادشاه یونانی که شهر «تبه» را محاصره کردند - دوزخ ، ۱۴
- کاپتو Capeto** یا چاپتا **Ciapetta** «کاپه» خاندان سلطنتی فرانسه - برزخ ، ۲۰
- کاپرارا Caprara** با کاپرابا **Capraia** جزیره کوچکی در نزدیک مصب رود «آرنو» در ایتالیا دوزخ ، ۳۳
- کاپرونا Caprona** دژ مستحکم ایتالیایی ، نزدیک شهر «پیزا» - دوزخ ، ۲۱
- کاپلتی Cappelletti** خاندان شهر «ورونا» یا شهر «کرمونا» در ایتالیا - برزخ ، ۶
- کاپنساکو Capensacco** رئیس خاندان فلوراسی «کاپونساکی» - بهشت ، ۱۶
- کاپوکیو Capocchio** کیمیاگر ایتالیایی ، اهل «سیهنا» - دوزخ ، ۲۹ ، ۳۰

## فهرست اعلام

- کاتالانو Catalano** یکی از روحانیون نابکار ایتالیائی - دوزخ ، ۲۳
- کاتالونیا Catalonia** ایالت معروف اسپانیا - بهشت ، ۸
- کاتلینی Catellini** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کاتریا Catria** کوهستانی از رشته جبال «آپنینو» در ایتالیا - بهشت ، ۲۱
- کاتولیکا Cattolica** دهکده ایتالیائی ، در ساحل دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۲۸
- کاتونا Catona** شهر کوچک ایتالیائی ، در ناحیه «کالابرو» - برزخ ، ۸
- کاتونه Catone** «کاتن» سردار رومی، که خود را کشت نالاسیر سزار نشود - دوزخ ، ۱۴ -  
برزخ ، ۱
- کاجاداشیانو Caccia d'Asciano** از جوانان ولخرج شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ، ۱۹
- کاجاگویدا Cacciaguida** جد اعلاى دانته ، که در یکی از جنگ‌های صلیبی کشته شد  
بهشت ، ۱۵
- کاجانیمیکو Caccianimico** نجیب‌زاده ایتالیائی ، اهل «بولونیا» - دوزخ ، ۱۸
- کادمو Cadmo** «کدموس» یونانی ، بنیان‌گذار شهر تبه (تیس) - دوزخ ، ۲۵
- کاراره Carrare** کوهستان و دهکده‌ای در ناحیه «لونیجیانا» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۰
- کارپینیا Carpigna** - رجوع شود به «گویدودی کارپینیا»
- کاردینال Cardinale** «اوتاویرانو دیلی اوبالدینی» ، ملقب به «کاردینال» ، زندیق مسیحی -  
دوزخ ، ۱۰
- کارلودانجیو Carlo d'Angiò** «شارل دانترو» ، اول روم ، پادشاهان فرانسوی ناپل و سیسیل  
دوزخ ، ۱۹ - برزخ ۲۰۱۱۰۵ - بهشت ، ۶ ، ۸ ، ۲۰
- کارلودی والوا Carlo di Valois** «شارل دووالوا» ولیعهد فرانسه ، که فلورانس را  
اشغال و دانته را تبعید کرد - برزخ ، ۲۰
- کارلومارتلو Carlo Martello** «شارل مارتل» پسر شارل دانتروی دوم ، که در جوانی در  
ناپل مرد - بهشت ، ۸
- کارلومانیو Carlo Magno** رجوع شود به «شارلمانی»
- کارلینو Carlino** از خاندان «پاتسی» که قلعه مستحکمی را تسلیم فلورانسیان کرد - دوزخ ، ۳۲
- کارون Caron** زورق بان رود «اکروتته» در دوزخ - دوزخ ، ۳
- کاریدی Cariddi** کرداب تنگه «سینا» میان ایتالیا و سیسیل - دوزخ ، ۷
- کاریزندا Carisenda** برجی در ایتالیا - دوزخ ، ۳۱
- کازالودی Casalodi** خاندان زمامدار شهر «ماتتووا» در شمال ایتالیا - دوزخ ، ۲۰
- کازاله Casale** «اورتینوداکازاله» روحانی ایتالیائی فرقه «برادران کهنتر» - بهشت ، ۱۲

## فهرست اعلام

- کازلا Casella** موسیقی‌دان ایتالیائی ، دوست داتنه - برزخ ، ۲
- کازنتینو Casentino** دره علیای رود «آرنو» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰ - برزخ ، ۱۴
- کازینو Casino** با کاسینو **Cassino** شهر ایتالیائی ، در دامنه «مونت کاسینو» - بهشت ، ۲۲
- کاستروکارو Castrocaro** دژ مستحکم ایالت «رومانیا» در ایتالیا ، نزدیک شهر «فورلی» -  
برزخ ، ۱۴
- کاستلو Castello** - رجوع شود به «گودودا کاستلو»
- کاستوره Castore** پسر «لدا» و خدای خدایان ، در میتولوژی یونان، که بدل بیکی از دو-  
ستاره برج جوزا شد - برج ، ۴
- کاستیلیا Castiglia** ایالت معروف «کاستیل» اسپانیا - بهشت ۱۲۵
- کاسینو Cassino** - رجوع شود به «کازینو»
- کاسیو Cassio** «کاسیوس» فاندسزار، که همراه با برونوس و بهودا سخت‌ترین عذاب دوزخ  
گرفتار است - دوزخ ، ۳۴
- کاکو Caco** یکی از ددان آدمی روی دوزخ، که در میتولوژی یونان سنتوری بود که بدست  
هر کول کشته شد - دوزخ ، ۲۵
- کاکومه Caccume** کوهستانی در ایتالیا نزدیک روم - برزخ ، ۴
- کالاروسا Calaroga** شهر اسپانیا ، در ایالت «کاستیل» - بهشت ، ۱۲
- کالبولی Calboli** خاندان معروفی در شهر «فورلی» ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- کالفوچی Calfucci** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کالکابرینا Calcabrina** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- کالکانتا Calcanta** غیبکو و کاهن یونانی که ساعت سمد را برای حرکت ناوگان یونان  
نعین کرد - دوزخ ، ۲۰
- کالیستو Calisto** پاپ کالیکتوس اول - بهشت ، ۲۷
- کالیوپه Calliope** پری الهام بخش اشعار حماسی در میتولوژی یونان - برزخ ، ۱
- کامپالدینو Campaldino** میدان جنگ قوای «فلورانس» و «آرنسو» ، در ناحیه کازنتینو،  
در ایتالیا - دوزخ ، ۳۰ - برزخ ، ۵
- کامپانیاتیکو Campagnatico** دژ مستحکم در ناحیه «اومبرونه» در ایتالیا - برزخ ، ۱۱
- کامپو Campo** میدان بزرگ شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۱
- کامپی Campi** دهکده ناحیه «تسکانا» در شمال غربی فلورانس - بهشت ، ۱۶
- کامونیکا Canonica** «وال کامونیکا» دره‌ای در ایالت «لمباردیا» در ایتالیا - دوزخ ، ۲۰



## فهرست اعلام

- کامیشیونه Camiscione** فلورانس کمنامی از خاندان «پانسی» که بجرم خیانتی بزرگ در طبقه آخر دوزخ جای دارد - دوزخ ، ۳۲
- کامیلا Camilla** از قهرمانان کتاب «ائیس» ویرژیل - زنی که در جنگ با «انثا» کشته شد - دوزخ ، ۱ ، ۴
- کانچلیری Cancellieri** خاندانی از شهر «پیستویا» در ایتالیا - دوزخ ، ۳۲
- کان گراند Can Grande** زمامدار شهر «ورونا» که دانه را در دوران غربتش با لطف بسیار پذیرفت ، روی «کمده الهی» خوش را بدو اهداء کرده - برزخ ، ۳۳\* - بهشت ، ۱۷\*
- کانیازو Cagnazzo** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ، ۲۱ ، ۲۲
- کانیانو Cagnano** امروزه «بوتنیگا» **Botteniga** ، رود خانه ای در ایتالیا - بهشت ، ۹
- کاوالکانتی Cavalcanti** خاندان فلورانس - دوزخ ، ۱۰ ، ۳۰ - برزخ ، ۱۱
- کرنوزا Creusa** زن «انثا» دلاور تروئیایی، که رومیان خود را از عقاب اومیدانستند - بهشت ، ۹
- کرادو Corrado** یا کورادو **Currado** کنراد ، امپراتور آلمان - بهشت ، ۱۵
- کرادو Corrado** یا کورادو **Currado** از خاندان «مالاسپینا» متعلق به ناحیه «لونیجیانا» در ایتالیا - برزخ ، ۸
- کرادینو Corradino** یا **Curradino** آخرین پادشاه خاندان «سویا» در آلمان - برزخ ، ۲۰
- کراسو Crasso** «کراسوس» سردار رومی که در جنگ با اشکانیان کشته شد - برزخ ، ۲۰
- کرتی Creti** یا کرتا **Creta** کرت جزیره معروف یونان - دوزخ ، ۱۲ ، ۱۴
- کرس Corsica** «کرس» ، جزیره معروف مدیترانه ، در جنوب فرانسه - برزخ ، ۱۸
- کرسودوناتی Corso Donati** رئیس فرقه سیاسی «سیاه‌ها» در فلورانس - برزخ ، ۲۴\* - بهشت ، ۳
- کرنو Corneto** - رجوع شوده «رنیر» -
- کرنلیا Corniglia** «کرنلیا» زن دلاور رومی ، مادر برادران معروف «گراکوس» - دوزخ ، ۴ - بهشت ، ۱۵
- کرو Coro** نام یکی از بادها در میتولوژی یونان - دوزخ ، ۱۱
- کروآسیا Croazia** «کروآسی» ، یکی از ایالات کنونی یوگوسلاوی - بهشت ، ۳۱
- کروبیان Cherubini** دومین طبقه از طبقات نه گانه ملائک ، در الهیات کاتولیک - بهشت ، ۲۸

## فهرست اعلام

- کزنسا **Cosenza** شهری در ایتالیا - برزخ ، ۳
- کستانتسا **Costanza** با کتاتسا **Gostanza** ملکه «آراکونا» در اسپانیا-برزخ ، ۷۰۳
- کستانتینو **Costantino** «کنستانتینوس» (قسطنطین) امپراتور روم - دوزخ ، ۲۷، ۱۹ - بهشت : ۶
- کلئوپاترا **Cleopatra** یا **Cleopatrás** ملکه معروف مصر - دوزخ ، ۵-بهشت ، ۶
- کتو **Cleto** پاپ کلت ، جانشین دوم پطرس رسول - بهشت ، ۲۷
- کلکو **Colco** ، سرزمین «کلکیس» که بنا بافاسانه های یونانی فوجان زرین پشم در آنجا میزیستند - دوزخ ، ۱۸ - بهشت ، ۲
- کلمنتسا **Clemenza** دختر شارل مارتل (کارلودی مارتلو - رجوع شود بدین نام) - بهشت ۹
- کلمنته **Clemente** پاپ کلمنتوس چهارم - برزخ ، ۳
- کلو تو **Cloto** یکی از سه خواهر معروف به «پارکها» در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۱
- کلیمنه **Climene** مادر «فتونه» در میتولوژی یونان ( رجوع شود بدین نام ) - بهشت ، ۱۷
- کلیو **Clìo** یکی الهام بخش تاریخ در میتولوژی یونان - برزخ ، ۲۲
- کنیو **Conio** دژ متحکم ناحیه «رومانیا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۴
- کوئینتسیو **Quinzio** «سین» سیناتوس کین سیوس ، کنسول و دیکناتور رومی - بهشت ، ۱۵ ، ۶
- کوروش **Ciro** برزخ ۱۲
- کوآرنارو **Qnarnaro** یا کوآرنارو **Quarnero** خلیجی در دریای آدریاتیک - دوزخ ، ۹
- کوپیدو **Cupido** خدای تیرافکن عشق ، پسر زهره در میتولوژی یونان و روم - بهشت ، ۸
- کوچیتو **Cocito** رودخانه یخ دوزخ - دوزخ ، ۱۴ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴
- کورادو داپالاتسو **Currado da Palazzo** نماینده شارل داترزی اول در فلورانس - (رجوع شود به کارلو) برزخ ، ۱۶
- کورادینو **Curradino** رجوع شود به «کرادینو»
- کوریو **Curio** سیاستمدار رومی، که سزار را به گذشتن از رود «رویکون» برانگیخت - دوزخ ، ۲۸
- کونیتسا **Cunizza** خواهر «انسولینو» ، از خاندان «رومانو» در ایتالیا - بهشت ، ۹
- کویرینو **Quirino** لقب «رمولوس» بنیان گزار افسانه ای شهر روم - بهشت ، ۸
- کیارامونتزی **Chiaramontesi** خاندان فلورانس - برزخ ، \* ۱۲ - بهشت ، ۱۶۵
- کیارنتانا **Chiarentana** نام قدیمی کوه «کارینتسیا» در ایتالیا - برزخ ، ۱۵

## فهرست اعلام

**کیاسی Chiassi** ناحیه‌ای در نزدیک شهر «راونا» در ایتالیا - برزخ ، ۲۸  
**کیانا Chiana** «والدی کیانا» ناحیه‌ای مالاریاخیز ، میان «آرتسو» و «مونتپولچیانو» در ایتالیا -

دوزخ ، ۲۹

**کیانا Chiana** رودخانه‌ای در ایتالیا ، در ناحیه «تسکانا» - بهشت ، ۱۳  
**کیاوری Chiaveri** یا «کیاواری» **Chiavari** ناحیه‌ای در ساحل شمال غربی ایتالیا -

برزخ ، ۱۹

**کیرون Chiron** از ددان آدمی روی دوزخ ، که در میتولوژی یونان «ربی آشیل (آکیله)»  
پهلوان معروف بود - دوزخ ، ۱۲ - برزخ ، ۹

**کیوزی Chiusi** شهر ایتالیایی ایالت «تسکانا» - بهشت ، ۱۶

## گ

**گائتا Gaeta** شهری که «چیرچه» جادوگر زیبا اولیس را در آن نگاه داشت و «ائتا» این

نام را بشهری که خود ساخته بود داد - دوزخ ، ۲۶ - بهشت ، ۸

**گادو Gaddo** پسر «کنت اوگولینو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۳۳

**گاردا Garda** دریاچه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰

**گاردینگو Gardingo** یکی از کویهای فلورانس - دوزخ ۲۳

**گالوتو Galeotto** «دلالمحبت» شوالیه «لانسلو» و «ملکه جینورا» در یک داستان معروف

قرون وسطانی ، که دانه بفضلی از آن اشاره کرده است - دوزخ ۵

**گالورا Gallura** قاضی جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲ - برزخ ، ۸

**گالوتسو Galluzzo** دهکده‌ای در نزدیک فلورانس - بهشت ۱۶

**گالیگایو Galigai** خاندان فلورانس - بهشت ، ۱۶

**گالینو Galieno** رجوع شود به «جالینوس»

**گالی Galli** - خاندان فلورانس - بهشت ۱۶

**گانگالاندی Gangalandi** خاندان فلورانس - بهشت\* ۱۶

**گانلونه Ganellone** خائنی که محل تمرکز قوای شارلمانی را باعراب نشان داد - دوزخ ۳۲

**گانیمده Ganimede** ساقی خدای خدایان ، در میتولوژی یونان - برزخ ، ۹

**گاویله Gaville** ناحیه‌ای از «تسکانا» در ایتالیا - دوزخ ۲۵

## فهرست اعلام

- گایا Gaia** دختر «کراردوداکامینو» نجیب زاده شهر «ترویزا» در ایتالیا - برزخ ۱۶
- گتيفردی Gottifredi** دوک شهر «بولیونه» در ایتالیا - بهشت ۱۸
- گدنتی Godenti** یا کاودنتی **Gaudenti** لقبی که به «برادران روحانی» فاسد داده شده بود - دوزخ ۲۳
- گراتسیانو Graziano** فقیه و مجتهد معروف مسیحی - بهشت ۱۰
- گرار دوداکامینو Gherardo da Camino** نجیب زاده ایتالیایی اهل «ترویزا» - برزخ ۱۶
- گرافیاکانا Graffiacana** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱ ، ۲۲
- گرچی Greci** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- گرگوریو Gregorio** پاپ کرگوریوس کبیر - برزخ ۱۰ - بهشت ۲۸
- گرگونه Gorgone** سر «مدوزا» که هر کس او را میدید سنگ میشد - دوزخ ۹
- گرگونا Gorgona** جزیره کوچکی در مدیترانه ، نزدیک مصب رود «آرنو» - دوزخ ۳۳
- گریفونه Grifone** حیوان افسانه‌ای ، شبیه شیرهای بالدار تخت جمشید ، که در چهارسرود آخر برزخ بعنوان مظهر عیسی از آن یاد شده است - برزخ ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲
- گستانسا Gostanza** ملکه «آراکونا» در اسپانیا - برزخ ۷
- گستانسا دالتاویلا Gostanza d'Altavilla** امپراتریس آلمان ، زن هاینریش ششم و مادر فردریک دوم - برزخ ۳ - بهشت ۳ ، ۴
- گلانو کو Glauco** از خدایان دریا ، در میتولوژی یونان - بهشت ۱
- گمیتا Gomita** روحانی فاسد ایتالیایی ، اهل جزیره ساردنی - دوزخ ۲۲
- گنگ Gange** ایتالیایی «کنجه» ، رود معروف هندوستان - برزخ ۲ ، ۱۷ - بهشت ۱۱
- گوالاندی Gualandi** خاندان برجسته شهر «پیزا» در ایتالیا - دوزخ ۳۳
- گوالتروتی Gualterotti** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶
- گوالدو Gualdo** شهری در ایالت «امبریا» ، در ایتالیا - بهشت ۱۱
- گوالدرادا Gualdrada** دختر «بلین چیونه برتی» ( رجوع شود بدین نام ) - دوزخ ۱۶
- گواسکونیا Guascogna** «کاسکنی» ایالت فرانسه - برزخ ۲۰
- گوانتو Guanto** «کان» شهر معروف بلژیک - برزخ ۲۰
- گویو Gubbio** یا آکیو **Agobbio** شهری در ایالت «امبریا» در ایتالیا - بهشت ۱۱
- گویلیلمو Guiglielmo** پادشاه سیسیل - بهشت ۲۰
- گویلیلمو آلدوبراندسکو Guiglielmo Aldobrandesco** رئیس خاندان «آلدوبراندسکی» شهر «سنتافیورا» در ناحیه «مارما» در ایتالیا - برزخ ۱۱

## فهرست اعلام

- گویلیلمو برسیره** **Guiglielmo Borsiere** صراف فلورانس - دوزخ ۱۶
- گویلیلمو دورانجه** **Guiglielmo d'Orange** کیوم دورانز، روحانی و مرد جنگی  
فرانسوی - بهشت ۱۸
- گویلیمودی مونفراتو** **Guiglielmo di Monferrato** مارکی ناحیه «مونفرانو»  
در ساحل رود «پو» در شمال ایتالیا - برزخ ۷
- گوورنو** **Governo** در اصطلاح کنونی گوورنولو **Governolo**، ناحیه‌ای از ایالت  
«لمباردیا» در ایتالیا - دوزخ ۲۰
- گویتمانته** **Guizzante** «ویسات» بندر بلژیک - دوزخ ۱۵
- گویتونه** **Guittone** شاعر ایتالیایی، اهل «آرتو» - برزخ ۲۴، ۲۶
- گویدو بناتی** **Guido Bonatti** اخترشناس ایتالیایی - دوزخ ۲۰
- گویدوداپراتا** **Guido da Prata** یکی از اهالی «رومانیا» که دانه از او با احترام یاد  
میکند - برزخ ۱۴
- گویدودارمنا** **Guido da Romena** از کنت‌های خاندان زمامدار رومنا در ایتالیا -  
دوزخ ۳۰
- گویدوداکاستلو** **Guido da Castello** نجیب زاده لمباردی - برزخ ۱۶
- گویدودل دوکا** **Guido del Duca** از بزرگان خاندان زمامدار «برتینورو» در ایالت  
«رومانیا» در ایتالیا - برزخ ۱۴
- گویدودل کاسرو** **Guido del Cassero** نجیب زاده شهر «فانو» در ایتالیا - دوزخ ۲۸
- گویدودی کارپینیا** **Guido di Carpigna** زمامدار شهر «راونا» از خاندان  
«کارپینیا» - برزخ ۱۴
- گویدو کاوالکانتی** **Guido Cavalcanti** شاعر فلورانس، هم‌مکتب ادبی دانه -  
دوزخ ۱۰ - برزخ ۱۱
- گویدو گوئرا** **Guido Guerra** رئیس کونف‌های فلورانس در نیمه دوم قرن سیزدهم  
مسیحی - دوزخ ۱۶
- گویدو گوئینیتسلی** **Guido Guinizelli** شاعر ایتالیایی اهل «بولونیا»، مؤسس  
مکتب ادبی که دانه از آن پیروی کرد - برزخ ۱۱، ۲۶
- گویدی** **Guidi** خاندان مقتدر کنت‌های نسانی که بچندین دسته تقسیم شدند - بهشت ۱۶
- گويسكاردو** **Guiscardo** شوالیه نرماند، که اعراب را در جنوب ایتالیا شکست داد و  
آنها را ازین سرزمین بیرون راند - دوزخ ۲۸ - بهشت ۱۸
- گیزو لابلا** **Ghisolabella** خواهر «کاجایمیکو» (رجوع شود بدین نام) - دوزخ ۱۸
- گین دی تاکو** **Ghin di Tacco** نجیب زاده شهر «سیه‌نا» در ایتالیا - برزخ ۶

ل

- لئارکو Learco** پسر «آناماته» (آتاماس) پادشاه افسانه‌ای یونان ، که پدرش در عالم جنون او را بکشت - دوزخ ۳۰
- لئاندرو Leandro** جوان عاشق پیشه‌ای که برای دیدار محبوبه خود هرشب باشنا از داردا نل میگذشت - برزخ ۲۸
- لاپو Lapo** نامیکه بطور عام در مورد فلورانس‌ها بکار رفته است - بهشت ۲۹
- لاپوسالترلو Lapo Salterello** - حقوق‌دان و شاعر فلورانس - بهشت ۱۵
- لاترانو Laterano** مقر پاپ‌ها در روم ، پیش از آنکه واتیکان مرکز کلیسا شود - بهشت ۳۱
- لاتونا Latona** مادر «آپولن» و «دیانا» و معشوقه خدای خدایان در میتولوژی یونان - برزخ ۲۰ - بهشت ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۹
- لاتینو Latino** پادشاه «لاتیوی» در ایتالیا - دوزخ ۴
- لاتینو Latino** «بروتولانتینو» فیلسوف و دانشمند فلورانس - دوزخ ۱۵
- لاچدمونا Lacedemona** «لاسدمون» شهر یونان قدیم - برزخ ۶
- لاکزیس Lachesis** پری میتولوژی یونان ، که کلاف عمر هر یک از افراد بشر در دست او بود - برزخ ۲۱
- لامبرتی Lambertini** خاندان فلورانس - بهشت ۱۶۵
- لامونه Lamone** رودخانه‌ای در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- لانجیا Langia** چشمه‌ای در جنوب یونان - برزخ ۲۲
- لانچیا لوتو Lancialotto** «لانسلو» ، محبوب «جینورا» ( رجوع شود بدین نام ) - دوزخ ۵
- لانفرانچی Lanfranchi** خاندان برجسته شهر «پیزا» در ایتالیا - دوزخ ۳۰
- لانو Lano** یکی از اهالی شهر «سیه‌نا» در ایتالیا ، که در جنگ «توپو» کشته شد - دوزخ ۱۳
- لاوانیا Lavania** رودخانه ناحیه «لیکوریا» در مغرب ایتالیا - برزخ ۱۹۵
- لاوینا Lavina** زن «اتنا» قهرمان نروانی - دوزخ ۴ - برزخ ۱۷ - بهشت ۶
- لبنان Libano** درنجا اشاره به «جبل لبنان» - برزخ ۳۰
- له Letè** رود فراموشی در دوزخ قدیم یونانیان و یکی از دورود «بهشت‌زمینی» در «برزخ» داته - دوزخ ۱۴ - برزخ ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۳

## فهرست اعلام

- لدا Leda** در میتولوژی یونان ، زن شوهرداری که خدای خدایان برای فریفتنش بصورت قوئی سبید درآمد - بهشت ۲۷
- لدرینگو Loderingo** یکی از «برادران روحانی» فاسد ایتالیائی - دوزخ ۲۳
- لرنتسو Lorenzo** روحانی کاتولیک - بهشت ۴
- لریچی Lerici** شهر کوچک ایتالیا در کنار خلیج «اسپتسیا» ، دره غرب این کشور - برزخ ۳
- لریدا Lerida** با ایلدا Ilerda شهر اسپانیا ، در «کاتالونیا» - برزخ ۱۸
- لگودورو Logodoro** یکی از چهار استان جزیره ساردینیا (ساردنی) - دوزخ ۲۲
- لمباردیا Lombardia** ایالت معروف ایتالیا - دوزخ ۲۸ - برزخ ۱۶
- لموزی Lemosi** اهل «لیموز» - برزخ ۲۶
- لندن Londra** دوزخ ۱۲۵
- لنو Lenno** «لنوس» ، جزیره معروف یونان در دریای اژه - دوزخ ۱۸
- لوجیا Lucia** «سنتالوجیا» قدیسه مسیحی - دوزخ ۲ - برزخ ۹ - بهشت ۳۲
- لوجیفرو Lucifero** رجوع شود به «شیطان اعظم»
- لوقا Luca** حواری بزرگ عیسی ، نویسنده یکی از چهار انجیل - برزخ ۲۱ ، ۲۹۵
- لوکا Lucca** شهر مغرب ایتالیا - دوزخ ۱۸ ، ۳۳ - برزخ ۲۴
- لوکانو Lucano** «لوکانوس» شاعر لاتین - دوزخ ۴ ، ۲۵
- لوکرتسیا Lurrezia** «لوکرتسیا» بانوی رومی ، زن «کولاتینوس» - دوزخ ۴ - بهشت ۱
- لونی Luni** شهر قدیم ایتالیا که بدست «اتروسکها» ساخته شده بود - دوزخ ۲۰ - بهشت ۱۶
- لونجیانا Lunigiana** نام دیگر «والدی ماگرا» ، ناحیه ای در مغرب ایتالیا - دوزخ ۲۴ - برزخ ۸
- لوی Levi** پسر یعقوب پدشهر اسرائیل و برادر یوسف - برزخ ۱۶
- لویجی Luigi** «لونی»ها ، پادشاه فرانسه - برزخ ۲۰
- لیبیا Libia** نامی که در قدیم بهمه قاره آفریقا بخصوص قسمت شمالی آن اطلاق میشد - دوزخ ۲۴
- لیبیکو کو Libicocco** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱ ، ۲۲
- لیتسیو Lizio** نجیب زاده ایتالیائی شهر «والبونا» - برزخ ۱۴
- لیکورگو Licurgo** «لیکورگوس» پادشاه «نمئا» - برزخ ۲۶
- لیلا Lilla** «لیل» شهر معروف فرانسه - برزخ ۲۰

## فهرست اعلام

- لیمبو Limbo** «اعراف» ، منطقهٔ مقدمانی دوزخ که ارواح بی تکلیف در آنجا بند - دوزخ ۴ ، ۲۲  
**لین Lin** پاپ لینوس ، جانشین اول پطرس رسول - دوزخ ۲۷  
**لینو Lino** «لینوس» موسیقیدان و شاعر افسانه‌ای یونان، که یونانیان او را پسر «قبوس» خدای آفتاب میدانستند - دوزخ ۴  
**لیویو Livio** «لیویوس» مورخ رومی - دوزخ ۲۸

## م

- ماتلدا Matelda** زن زیبایی که داته در بهشت زمینی با او روبرو میشود، و ظاهراً پاسدار این بهشت است - برزخ ۲۸۵ ، ۲۹۵ ، ۳۱۵ ، ۳۲۵ ، ۳۳  
**ماتیاس Mattia** از پیروان عیسی، که در حلقهٔ حواریون بجانشینی «یهودا» برگزیده شد - دوزخ ۱۹  
**مارتسو کو Marzucco** مردی از خاندان «اسکورنیجیانی» شهر «پیزا» در ایتالیا، که در سلك روحانیون درآمد - برزخ ۶  
**مارتسیا Marsia** زن «کانت» سردار رومی ( رجوع شود بدین نام ) - دوزخ ۴ - برزخ ۱  
**مارتینو Martino** نامی که بصورت عام در ضرب‌المثل آمده - بهشت ۱۳  
**مارچلو Marcello** «کلابوس کلاودیوس مارسلوس»، کنسول رومی - برزخ ۶  
**مارسیا Marsia** یکی از دیوان جنگل در میتولوژی یونان که در عالم موسیقی لاف اُبرابری با آپولون زد و شکست خورد و آپولون پوستش را زنده برگرداند - بهشت ۱  
**مارسیلیا Marsiglia** «مارسی» بندر معروف فرانسه - برزخ ۱۸  
**مارکابو Marcabo** قلعهٔ مستحکمی در نزدیک رود «پو» ، در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۸  
**مارکزه Marchese** «مارکی» ، لقب اویستودالته یا آتسوی سوم ( رجوع شود بدین نام ) - دوزخ ۱۸  
**مارکولمباردو Marco Lombardo** از اهالی «لمباردیا» در شمال ایتالیا، که هوشش درست معلوم نیست - برزخ ۱۶  
**مارگریتادی برگونیا Margherita di Borgogna** «مارگریت دو بورگونی» ، زن دوم شارل داتروی اول ( رجوع شود به کارلو ) - برزخ ۷  
**مارگریتادی پروونتسا Margherita di Provenza** «مارگریت دو پروونس» ، ملکهٔ فرانسه - بهشت ۶  
**مارما Maremma** ناحیهٔ مالارماخیز و مردابی مغرب ایتالیا - دوزخ ۲۵ ، ۲۹ - برزخ ۵



## فهرست اعلام

- ماریا Maria** رجوع شود به 'مریم'
- ماریادی النامارو Maria di Eleazzaro** (مریم الیعازار) - زنی یهودی، که در دوران محاصره اورشلیم از طرف رومیان (سال ۷۰-یلادی) از گرسنگی پسرش را کباب کرد و خورد - برزخ ۲۳
- ماسکرونی Mascheroni** رجوع شود به 'ماسول' .
- ماکابو Maccabeo** سلحشور یهودی که دانه روحش را در آسمان مریخ در جمع شه-واران مسیح میبیند - بهشت ۱۸
- ماکاریو Maccario** ماکاریوس ، قدیس مسیحی قرن چهارم ، ملقب به 'مصری' - بهشت ۹
- ماکرا Macra** یا **ماکرا Magra** رودخانه‌ای در ایتالیا - بهشت ۹
- مالاتستا Malatesta** خاندان ایتالیائی شهر 'ریمینی' ، که از ستن از افراد برجسته آن بنام 'پائولو' و 'جانچینوتو' و 'مورلو' در سرودهای ۵ و ۲۴ دوزخ یاد شده است
- مالاتستینو Malatestino** زمامدار 'واحدالمن' شهر 'ریمینی' ، در ایتالیا - دوزخ ۲۸، ۲۷
- مالاسپینا Malaspina** رجوع شود به 'کورادو'
- مالاکودا Malacoda** یکی از شیاطین دوزخ - دوزخ ۲۱
- مالاولتی Malavolti** رجوع شود به 'کانالانو'
- مالبرانکه Malebranche** لقب شیاطین طبقه هشتم دوزخ - دوزخ ۲۲، ۲۱، ۲۳، ۳۳
- مالتا Malta** زندان خاص روحانیون خطاکار، در شمال ایتالیا - بهشت ۹
- مالویچینی Malvicini** خاندان زمامدار ناحیه و قلمه مستحکم 'بابا کارالو' در ایتالیا - دوزخ ۱۴۵
- ماله بلجه Malebolge** مجموعه حفره‌های ده گانه طبقه هشتم دوزخ - دوزخ ۲۹، ۲۴، ۲۱، ۱۸
- ماناردی Manardi** رجوع شود به 'آربکو'
- مانتو Manto** دختر 'نیرزیاس' تروانی و بنیاد گزار افسانه‌ای شهر 'ماتووا' در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰ - برزخ ۶، ۱۸
- مانتووا Mantova** شهر معروف ایتالیا - دوزخ ۲۰ - برزخ ۶، ۱۸
- مانجادوره Mangiadore** رجوع شود به 'پیترو' .
- مانفردی Manfredi** پسر حرامزاده فردریک دوم امپراتور آلمان، که پادشاه سیسیل شد - برزخ ۳
- مایا Maia** مادر 'مرکوربو' (عطارد) در میتولوژی یونان و روم - بهشت ۲۲
- مایولیکا Maiolica** 'ماخورکا' (ماژوک) جزیره اسپانیائی دریای مدیترانه (از مجمع الجزایر بالئار) - دوزخ ۲۸

## فهرست اعلام

- متلو Metello** 'سیسیلیوس متلوس' سیاستمدار رومی - بهشت ۹  
مجارستان **Ungaria** یا **Ungheria** بهشت ۱۹  
**مجرا Megera** یکی از سه الهه خشم در میتولوژی یونان - دوزخ ۹  
**مدنا Medea** زن یا سون پهلوان یونانی ، در میتولوژی یونان - دوزخ ۱۸  
**مدوزا Medusa** یکی از سه خواهر معروف به 'گورگونا' در میتولوژی یونان، که هر کس بدو نگاه میکرد سنگه میشد - دوزخ ۹  
**مدیان Madian** ناحیه ای در مغرب 'بجزالمیت' که مردم آن بدست 'جدعون' سردار اسرائیل سرکوبی شدند - برزخ ۲۴  
**مدیترانه Mediterraneo** \* دوزخ ۱۴ ، ۲۶ ، ۲۸ - بهشت \* ۹  
**مدیچینا Medicina** رجوع شود به 'پیردامدیچینا'  
**مراکش Marocco و Morrocco** دوزخ ۲۶ - برزخ ۴  
**مردخای Mardocheo** یهودی عمومی 'استر' دختر عبری که بروایت نورات زن اخشورش (خشايارشا) شد - برزخ ۱۷  
**مردرک Mordrèc** برادرزاده آرتر پادشاه نیمه افسانه ای انگلستان در قرون وسطی - دوزخ ۳۲۵  
**مرکاتو و کیو Mercato Vecchio** 'بازار کهنه' فلورانس در قرون وسطی - بهشت ۱۶  
**مرکوریو Mercurio** پسر خدای خدایان، که در میتولوژی یونان 'هرمس' نام داشت - بهشت ۴  
**مرنتو Moronto** برادر 'کاجا کوبدا' جد اعلا ی داتنه - بهشت ۱۵  
**مریخ Marte** خدای جنگ در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۱ - برزخ ۱۲ - بهشت ۴ ، ۸ ، ۱۶  
**مریخ Marte** سیاره معروف منظومه شمسی - دوزخ ۲۴ - برزخ ۲ - بهشت ۴ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۷  
**مریم Maria** مادر عیسی - برزخ ۳ ، ۵ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۳ - بهشت  
۳ ، ۴ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۳ - درین سرودها نیز تلویحاً از او سخن  
رفته است : - دوزخ ۲ ، برزخ ۷ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۲۰ - بهشت ۳۱ ، ۳۱ ، ۳۲  
**مسیح Cristo** رجوع شود به 'عیسی'  
**مشتری Giove** سیاره منظومه شمسی - بهشت ۱۸ ، ۲۲ ، ۲۷  
**مصر Egitto** برزخ ۲ - بهشت ۲۵  
**مکابیین Maccabei** از کتابهای نورات - دوزخ ۱۹  
**ملناگرو Meleagro** پسر پادشاه 'کالیدوس' در میتولوژی یونان - برزخ ۲۵  
**ملنا Molta** یا مولداوا **Moldava** شعبه رود 'البه' که از بوهیمیا (چکوسلواکی) سرچشمه  
میکرد - برزخ ۷

## فهرست اعلام

- ملك الكامل **Malek al Kamel** سلطان مصر - بهشت ۱۱۵
- ملکیصدق **Melchisedech** خاخام بزرگ یهودی - بهشت ۸
- ملیسو **Melisso** 'ملیسوس' فیلسوف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد مسیح - بهشت ۱۳
- ملیچرتا **Melicerta** یکی از پسران 'آتاماسه' (رجوع شود بدین نام) در میتولوژی یونان - دوزخ ۳۰
- منالدی **Monaldi** خاندان ایتالیایی شهر 'اورونیو' - برزخ ۶
- منالیپو **Menalippo** 'منالیپوس' جنگجوی شهرتیس یونان، که 'نیدئوس' دشمن اوجیما ویرا خورد - دوزخ ۳۲
- منتاپرتی **Montaperti** ناحیه‌ای در 'والداریا' در مغرب ایتالیا که میدان جنگ معروفی میان فلورانسها و دشمنانشان شد - دوزخ ۳۲
- منتانیا **Montagna** 'منتانیادتی پارچیتانی'، کوهی در ایتالیا - دوزخ ۲۷
- منتکی **Montecchi** خاندان ایتالیایی شهر 'ورونا' - برزخ ۶
- منترجونه **Monteregione** دهکده کوچک نزدیک 'سینه‌نا' که از لحاظ نظامی اهمیت داشت - دوزخ ۳۱
- منته‌فلترو **Montefeltro** ناحیه کوهستانی ایتالیای مرکزی - دوزخ ۱، ۲۷ - برزخ ۵
- منته‌مالو **Montemalo** بامونته‌ماربو **Montemario** کوهستانی در نزدیکی رم - بهشت ۱۵
- منته‌مورلو **Montemurlo** قلعه مستحکم میان 'یرانو' و 'بیستونا' در نزدیک فلورانس - بهشت ۱۶
- منته‌وسکو **Monte Vesco** نام قدیمی کوه مونویزو **Monviso** که رود پو از آن سرچشمه میگیرد - دوزخ ۱۶
- منجیلو **Mongibello** از اسامی کوه 'اتنا' آتشفشان معروف جزیره سیسیل. این نام از کلمه عربی 'جبل' آمده است - برزخ ۱۴
- منچیو **Mencio** و مینچیو **Mincio** رودخانه‌ای در شمال ایتالیا - دوزخ ۲۰
- منفراآتو **Monferrato** مارکی‌نشین قدیمی ایتالیایی، در ساحل راست رود پو، در شمال ایتالیا - برزخ ۷
- موتسیو **Muzio** 'موسیوس' جنگجوی رومی در قرن ششم پیش از مسیح - بهشت ۴
- موزها **Musi** پیران الهام‌بخش میتولوژی یونان - دوزخ ۳۲۵، ۲ - برزخ ۱، ۲۲ - بهشت ۱۸، ۱۲، ۲
- موسکا **Mosca** نناق افکن فلورانس، از خاندان 'لامبرنی' - دوزخ ۶، ۲۸

## فهرست اعلام

- موسی Moisé** دوزخ ۴ - برزخ ۳۲ - بهشت ۴ ، ۲۴ ، ۲۶
- میدا Mida** 'میداس' پادشاه فریگیا - برزخ ۲۰
- میرا Mira** دهکده‌ای میان 'پادووا' و 'ونیز' در شمال شرقی ایتالیا - برزخ ۵
- میرا Mirra** دختر پادشاه قبرس، که عاشق پدرش شد و با اغفال به بسترش راه یافت - دوزخ ۳۰
- میکائیل Michele** ملک مغرب - دوزخ ۷ - برزخ ۱۳ - بهشت ۴
- میکله تسانکه Michele Zanche** زمامدار 'لوکودو' جزیره ساردینیا (ساردنی) - دوزخ ۲۲ ، ۳۳
- میکله اسکوتو Michele Scotto** پزشک و اخترشناس اسکاتلندی در دربار فردریک دوم امپراتور آلمان - دوزخ ۲۰
- میکول Micòl** دختر شاعور وزن اول داود نبی ، پادشاه اسرائیل - برزخ ۱۰
- مینچیو Mincio** رجوع شود به 'منچیو' .
- مینروا Minerva** دختر خدای خدایان و الهه خرد در میتولوژی روم. در یونان نام وی 'آتنا' بود. برزخ ۳۰ - بهشت ۲
- مینوتائورو Minotauro** پسر مینوس. روایت میتولوژی یونان از همخوابگی 'پاسیفه' ( رجوع شود بدین نام ) با گاو وحشی زاده شد - دوزخ ۱۲
- مینوس Minos** قاضی و دربان دوزخ داته، که در میتولوژی یونان پادشاه جزیره 'کرت' بود. دوزخ ۴ ، ۱۳ ، ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۹ - برزخ ۱ - بهشت ۱۳

## ن

- ناپلئونه Napoleone** از افراد خاندان 'آلبرنی' شهر 'مانکونا' در ایتالیا - دوزخ ۳۲
- ناپل Napoli** 'ناپولی' شهر و بندر معروف ایتالیا - برزخ ۳
- ناتان Natàn** بیغمبر یهود، که داود را بمناسبت قتل 'اوریا' ملامت کرد - بهشت ۱۲
- نارچیسو Narcisso** با 'نارچیزو' Narciso 'نارسیدوس' سرزبانی که با روایت میتولوژی یونان عاشق خودش شد - دوزخ ۳۰
- ناسیدیو Nassidio** 'ناسیدبوس' سرباز رومی که در آفریقا از بیش افعی مرد - دوزخ ۲۵
- ناصره Nazzarette** شهر فلسطین، که عیسی اهل آنجا بود - بهشت ۹
- ناوارا Navarra** کشور نیمه مستقل قدیم ، میان فرانسه و اسپانیا - دوزخ ۲۲ - بهشت ۱۹
- نایاد Naiade** پریان رودها و چشمه‌ها در میتولوژی یونان - برزخ ۳۳
- نبو کد نصر Nabuccodonosor** بخت النصر. پادشاه بابل - بهشت ۴

---

## فهرست اعلام

---

- نتونو Nettuno** «پیتونوس» رومیان و «پوزئیدون» یونانیان ، خدای دریا در میتولوژی‌های یونان و روم - دوزخ ۲۸ - بهشت ۳۳
- نرلی Nerli** خاندان فلورانس - بهشت ۱۵
- نرماندیا Normandia** «نرماندی» ایالت معروف شمال فرانسه - برزخ ۲۰
- نروژ Norvegia** - (نروژیا) بهشت ۱۹
- نسو Nesso** سنتور (ددآدمی‌روی) میتو-وژی یونان، که عاشق زن هرکول شد و با نیر وی بقتل رسید دوزخ ۱۲
- نلا Nella** زن «فورزه دونانی» از خاندان بزرگی در فلورانس - برزخ ۲۳
- نلو Nello** شوهر «پیا» (رجوع شود بدین نام) ، از خاندان ایتالیایی «پانوکیسکی» - برزخ ۵
- نمروت Nembrotto** پادشاه بابل، که ادعای خدائی کرد و در دوزخ دانه یکی از عفریت‌ها است - دوزخ ۳۱ - برزخ ۱۲ - بهشت ۲۶
- نوچرا Nocera** شهر ایالت «امبریا» در ایتالیا - بهشت ۱۱
- نوح Noè** دوزخ ۴ - بهشت ۱۲
- نولی Noli** شهر کوچک ناحیه «لیگوریا» در شمال غربی ایتالیا - برزخ ۴
- نولو Novello** ، رجوع شود به «فدریکونولو»
- نیزو Niso** «نيسوس» جوان تروایی ، از قهرمانان انیس و پرژیل که بدست «انثا» کشته شد - دوزخ ۱
- نیکلانو Niccolao** قدیس مسیحی ، از شهر «باری» در ایتالیا - برزخ ۲۰
- نیکوزیا Nicosia** شهر معروف قبرس که اکنون مرکز این جزیره است - بهشت ۱۹
- نیکولو Niccolo** جوان و لخرج شهر «سینه‌نا» در ایتالیا - دوزخ ۲۹
- نیل Nilo** رودخانه معروف مصر - دوزخ ۳۴ - برزخ ۲۴ - بهشت ۶
- نینفه Ninfe** پریان آجا در میتولوژی یونان - برزخ ۲۹ ، ۳۲
- نینو Nino** «نینوس» پادشاه آشور و شوهر سمیرامیس - دوزخ ۲۵
- نیوبه Niobe** زن «آمفیونه» در میتولوژی یونان ، که بمادر آبولون و دبانا توهین کرد و بانیر این دو خدا کشته شد - برزخ ۱۲

## و



**واتیکان Vaticano** بهشت ۹

**وارو Varo** رودخانه «وار» در فرانسه، که سزار در کنار آن بفتح بزرگی نائل شد - بهشت ۶

